سرها از همدیگر اختلاف است چنانکه بعد ازین بتفصیل گفته شود و سوال
اگر گویند که هرگاه اختلاف و امتیاز راگ و راگنی از همدیگر بسبب اختلاف
ترکیب و ترتیب سرهاست بحسب کمی و بیشی و تقدیم و تاخیر از همدیگر و اگر راگ
و راگنی است که در ترکیب و ترتیب سرها باهم متفق اند اما در صورت مختلف
مثلا مالکوس و سری راگ که هر دو بتنورن اند و ترتیب سرهای هر دو راگ
سرگم بدین است و صورت هر دو راگ مختلف سبب اینمعنی خلاف قیاس
است همانا جواب اینست که اگرچه ترکیب و ترتیب سرهای هر دو راگ باهم
یکی است اما تفاوت و اختلاف در سرتهای سرهاست بحسب کمی و بیشی
و تقدیم و تاخیر چنانکه یکی سرتهای سرهای خود بتمام و کمال دارد و دیگری
نه بلکه از بعضی سرتهای سرهای او فوت شده یا آنکه در یکی بعضی از سرتهای
سرگهرج فوت شده و در دیگری بعضی از سرتهای سر رکهبه یا غیر آن فوت
شده یا آنکه ترتیب سرتهای سرهای یکی بحسب تقدیم و تاخیر بقسمی است
و ترتیب سرتهای سرهای دیگری بقسمی دیگر و بر همین قیاس تفاوت و اختلاف
سرتهای سرها **فصل دویم** دربیان اقسام گاین یعنی خواننده و هنر و عیب
آن و ذکر بعضی لواحق بدان و آن منشعب است بشش شعبه **شعبه اول**

دربیان

دربیان اقسام گاین یعنی خواننده باید دانست که گاین بکاف عجمی خفیفه
ممدوده و همزه ملینه و نون خواننده نغمه را نامند و آن پنج قسم است اول
سچیاکار بکسر سین مهمله و جیم عجمی ثقیله مشدده ممدوده با یای مشمومه
و کاف تازی خفیفه ممدوده و را و آن گاینی بود که اقسام طرق نغمه
از استاد آموخته باشد و دیگران را نیز تواند آموخت و از خود در آن تصرف
تواند کرد دویم النکار بهمزه مفتوحه و نون مضمومه و کاف تازی خفیفه
ممدوده و را و آن گاینی بود که بطریقی که از استاد آموخته باشد
بهمان طریق بسر آید و دیگران را نیز بهمان طریق تعلیم کند و همه جهت
تابع طریق استاد باشد و از خود هیچ تصرفی نتواند کرد سیوم رسک
بفتح را و سین مهمله و کاف تازی خفیفه و آن گاینی بود که در وقت
سرود گفتن در خط آن فرو رود و بسیار محظوظ و ملتذ گردد و دیگر
ان را نیز محظوظ گرداند چهارم رنجک بفتح را و نون مغنونه و جیم عجمی و کاف
تازی خفیفه با ول مفتوح و آن گاینی بود که از سرود خواندن او سامع
بسیار محظوظ شود و از لذت سرود خود غافل بود پنجم بهاوک بیای
موحده ثقیله ممدوده و واو مفتوحه و کاف تازی خفیفه و آن گاینی

بود که اقسام نغمات را بوجه احسن چنانکه باید و شاید بخواند و سامعان را
بغایت محظوظ و خوشوقت گرداند و هریکی از اقسام خمسه مذکوره منقسم
میشود بسه قسم اول اکل بهمزه مکسوره و یای مجهول و کاف تازی خفیفه
مفتوح و لام و آن کاینی بود که قادر بران باشد که تنها تواند خواند
و بدون اعانت و امداد دیگران نغمه را صورت تواند داد و انرا از
جمله خوانندها اتم گویند بضم همزه و تشدید تای فوقانی خفیفه مکسوره و میم
یعنی اول و اعلا دویم حمل بجیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام و آن کاینی
بود که بمدد یک خواننده دیگر تواند سرود و نغمه را صورت تواند داد
و انرا مدهم خوانند بفتح میم و دال ثقیله مشدده و ایضا میم یعنی متوسط
و میانه سیوم برند بکسر بای موحده خفیفه و فتح را و نون منونه و دال
خفیفه و آن کاینی بود که بمدد دو کس و زیاده بران تواند خواند و نغمه
را صورت تواند داد و انرا ادهم نامند بفتح همزه و دال و میم یعنی ادنی
و فروتر و انرا انکشت نیز نامند بفتح نون و کسر کاف تازی خفیفه و سکون
سین معجمه و تای فوقانی مثقله و درین اقسام مذکوره مرد و زن مساویست
الا انکه اگر زن باوصاف مذکوره جوان و صاحب جمال باشد احسن

توانذ بود

تواند بود **شعبه دویم** در بیان هنرکاین یعنی خواننده نغمه و ان متنوعست
بدو نوع **نوع اول** در بیان هنرکاین بحسب حسن صورت و لحن و الجمله
چهارده اول مرشت بکسر میم و رای متصله و سکون سین معجمه و تای فوقانی
مثقله و آن کاینی بود که خوش لحن باشد و از سرود خود سامعان را
محظوظ و متلذذ سازد و در سه استهان یعنی کهرج و مند و تار
بلغزد دویم مدهر بفتح میم و ضم دال ثقیله و را و آن کاینی بود که آواز
شیرین و دلچسپ داشته باشد و در تار استهان مستقیم بود سیوم
چهبال بفتح جیم تازی ثقیله و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام و آن کاینی
بود که آواز وی میانه و چرب و پر و با قوت باشد و در خواندن گلو
و نفس را کشیده و مجتمع ساخته بقدرت تمام بخواند چنانکه در خواندن
او صدمه نیفتد و گلو متالم نشود چهارم مرستهان بکسر تای فوقانی
خفیفه و فتح را و سکون [سین مهمله و های] فوقانی ثقیله ممدوده و نون و آن کاینی
بود که در هر سه استهان دلچسپ و دلربا باشد پنجم سکهانه بضم سین
مهمله و قیل بکسره و کاف تازی ثقیله ممدوده و بای موحده ثقیله و آن
کاینی بود که دل را از آواز او آرام و لذت [حلاوت] حاصل شود

ششم کوبل کاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و لام وان
کاینی بود که اوازش بسیار نرم و نازک و باریک و خوش اینده باشد
هفتم سراوک بفتح شین معجمه و رای متصله ممدوده و واو مفتوحه و کاف
تازی خفیفه وان کاینی بود که اوازش بغایت بلند و دورس باشد
هشتم کرن بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون وان کاینی بود که
اواز حزین داشته باشد که ناخن بدل زند و از شنیدن ان رقت حاصل
شود نهم کهن بفتح کاف عجمی ثقیله و نون وان کاینی بود که اواز لک و نوی
و دورس داشته باشد و دلیرانه بخواند دهم سنکده بسین مهمله و نون
کاینی بود و قیل بفتح اول و کسر ثانی و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله
وان کاینی بود که اوازش چرب و سیرانک باشد و از دور شنیده
شود یازدهم کادبکاف عجمی خفیفه ممدوده و دال مثقله وان کاینی بود
که اوازش بقدرت و قوه باشد دوازدهم سلهن بضم سین مهمله و فتح
لام و جیم عجمی ثقیله مشدده و نون وان کاینی بود که در خواندن سلسله
اتصال ان انقطاع نیابد و بهم پیوسته باشد سیزدهم برجر بفتح بای عجمی
خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه مفتوح و را وان کاینی بود که اوازش

مثل لک

مثل لک وصاف باشد مثل اواز کویل چهاردهم رکت حکت بکسر را و سکون
کاف عجمی خفیفه و تای فوقانی خفیفه موقوف و ضم جیم تازی خفیفه و کاف عجمی
و تای فوقانی خفیفین بسکون اول وان کاینی بود که سرود و اوازش
دل چسپ و بلذت باشد نوع دویم دویم هر کاین بحسب کمال بدون
حسن صوت و لحن و الجمله شانزده است اول انکه کاین باید که در خواندن
نغمه الفاظ را چنان جدا جدا و منقح ادا نماید که گویا کبیسر است که فصیح
معنی ریز میخواند و معنی ان بی تکلف و تامل فهمیده شود دویم انکه اصناف
راکها را باسامی و صفات ان بداند و چنانکه باید و شاید تواند خواند سوم
انکه اصناف تالها یعنی اصول را باسماها و صفاتها بداند و ادا نماید
چهارم انکه هر سه کره را که سم و اتت و اناکت باشد بداند و تواند بعمل
اورد و ذکر هر سه کره بعد ازین در فصل تال یعنی اصول بیاید انشاالله تعالی
پنجم انکه نغمه را بهوشیاری و ارهید کی و تمکین تمام بخواند ششم انکه در
الاپ که تبازی ازان اشید باشد کامل باشد هفتم انکه دلیرانه بخواند هشتم
انکه میان نغمه جابجا قطع نفس نکند و سلسله نغمه بهم پیوسته باشد نهم انکه
طریق خواندن نغمه را از استاد کامل اخذ کرده باشد دهم انکه ورزش

واستعمال خواندن نغمه بکمال رسانیده باشد یازدهم انکه تصانیف
استادان قدیم را بسیار بخاطر داشته باشد ومطابق ضابطه بخواند
دوازدهم انکه اقسام پرده در پرده دیگر وامتزاج نغمه در نغمه دیگر خوب
بداند سیزدهم انکه رنجکتائی که عبارت از خوش ایندکی نغمه واستلذاذ
سامع از شنیدن اوست داشته باشد ودر سرائیدن نغمه حسب جا ونک
باشد وجستی او در نغمه خوش اینده بود بمجرد سرائیدن اوراک صورت
بندد وباید که در وقت خواندن نغمه ببشاشت وشکفته رو باشد چهاردهم
انکه معنی فهم باشد واز علم لغت ومصطلحات باخبر بود وبسیار خوش طبع
وظریف وطباع باشد پانزدهم انکه مصنف بود وقدرت تصنیف داشته
باشد ودربانی ودهات که عبارت از لفظ وصوتست کامل باشد چه بانی
بای موحده خفیفه ممدوده ونون مکسوره ویای معروف بمعنی الفاظ وعبارت
بود ودهات بدال ثقیله ممدوده وتای فوقانی خفیفه بمعنی صوت ونغمه بود
وباید که از علم عروض وقوافی وفصاحت وبلاغت نیکو واقف باشد واز
علوم متداوله باخبر بود وعلم مجالس را خوب دانسته باشد وموزون
وبدیهه گو بود وبالطبع شنایی بود وعاشق نغمه وسرود باشد واز ساز

ورقص نیک واقف باشد شانزدهم انکه از عیب گاین واقف که بعد ازین
مذکور شود خالی باشد واگر خواننده زن بود باید که باوصاف مذکوره
جوان وصاحب حسن وجمال باشد **شعبه سیوم** دربیان عیب گاین وان مشتمل است
بدو نوع **نوع اول** دربیان عیب گاین بحسب رسنی صورت ولحن وان
هفت گونه بود اول روجهت برای مضموم وواو معروف وفتح جیم عجمی
ثقیله وتای فوقانی خفیفه وان گاینی بود که اوازش نغات خشک وخراشنده
باشد دوم استهت بفتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیله
مفتوح وتای فوقانی خفیفه وان گاینی بود که اوازش منتشر وپریشان باشد
سیوم نساکنون بکسور وسین مهمله ممدوده وراوان گاینی بود که
اوازش سست وافسرده باشد چهارم کاکولی بکاف تازی خفیفه
ممدوده وکاف عجمی خفیفه مضموم وواو مجهول ولام مکسور ویای معروف
وانرا کاکی نیز گویند بکاف تازی خفیفه ممدوده وکاف عجمی خفیفه مکسور
ویای معروف وان گاینی بود که اوازش مثل زاغ سخت بگوش
خورد وکریه باشد پنجم کبت بکاف تازی خفیفه مکسور ویای مجهول
وتای فوقانی وان کاکی بود که از ربونی صوت واواز در هیچ محلی

از محلهای سه گانه که مندر و مده و تار باشد نتواند رسید و از کیفیات
حسنه اصلا بهره نداشته باشد ششم کرش بضم کاف تازی خفیفه و
سکون را و سین معجمه وان کاینی بود که اوازش بمغز و باریک باشد
هفتم بهکن بفتح بای موحده خفیفه ثقیله و کاف عجمی خفیفه و نون وان کاینی
بود که اوازش مثل خر و شتر درشت و کریه باشد نوع دویم در بیان عیب
کاین بحسب بی کمالی و بی هنری وان بست و هیچ باشد اول سندشت بفتح
سین مهمله و نون منونه و کسر دال خفیفه و سکون سین معجمه و تاء فوقانی
مثقله وان کاینی بود که دندانهای زیر و بالا را باهم چسبانیده بخواند دویم
ادهشت بضم همزه و کسر دال ثقیله مشدده و سکون شین معجمه و تای فوقانی
مثقله وان کاینی بود که در وقت گرفتن ٹپ یعنی اوج رحکتایی
نداشته باشد ای نارسا بود و لذت و حلاوت نداشته باشد سیوم
بهست بکسر بای موحده ثقیله و یای معروف و تای فوقانی خفیفه وان
کاینی بود که در خواندن نغمه دلیر نباشد و ترسان بخواند چهارم سنکت
بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفه مفتوح و تای فوقانی
مثقله و میل خفیفه وان کاینی بود که بسرعت و اضطراب بسراید پنجم

کپ

کپت بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و پای عجمی و تای فوقانی خفیفتین
باول مفتوح وان کاینی بود که جنبان و لرزان بخواند و اواز و سر را نیز
بلرزاند ششم کرالی بکاف تازی خفیفه مفتوح و رای ممدوده و لام مکسور
و یای معروف وان کاینی بود که وقت سرود خواندن دهان را باز کند
چنانکه دندانها و حلق نمودار گردد هفتم کپل بکاف تازی و بای عجمی خفیفتین
باول مفتوح و بای مکسور و لام وان کاینی بود که سرتهای سر را کم و بیش
بعمل ارد و باندازه ان نسراید هشتم کاکی بکاف تازی خفیفه ممدوده و
کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف وان کاینی بود که مثل زاغ بفریاد
فغان بخواند نهم ببال ببای موحده و تای فوقانی خفیفتین باول مکسور
و بای ممدوده و لام وان کاینی بود که باندازه تال یعنی اصول نسراید
دهم کربه بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و بای موحده ثقیله وان کاینی
بود که در وقت خواندن نغمه مثل شتر گردن بلند و دراز کرده بخواند
یازدهم ادسر بفتح همزه و دال ثقیله و را و قبل میم وان کاینی بود که
صوت و اواز او درهمی یعنی در کپت بفریاد برمشابهت داشته
باشد و همزه بود دوازدهم جهنک بفتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و بای

موحده و کاف تازی خفیفین باول مضموم وان کاینی بود که وقت سرود خوان
رگهای گردن و پیشانی او ظاهر شود سیزدهم ببکی بضم بای فوقانی خفیفه
و نون مشدده و بای موحده و کاف تازی خفیفین باول مفتوح و ثانی مکسور
و یای مکسور و یای معروف وان کاینی بود که وقت سرود خواندن گلو
و رخساره او مثل کدو منفخ و پرباد گردد و بلند شود چهاردهم بکری بیای
موحده و کاف تازی خفیفین اول مفتوح و ثانی مشدد و رای متصله مکسور
و یای معروف وان کاینی بود که وقت سرود خواندن گردن را بشانه
چسپاند و کج کرده بخواند پانزدهم پرساری بفتح بای عجمی خفیفه و سکون
را و سین مهمله ممدوده و رای مکسوره و یای معروف وان کاینی بود که
وقت سرود خواندن اعضای او سترخی و منتشر گردد و دستها را
دراز کرده بخواند شانزدهم نمیلک بنون و میم مکسورتین و یای معروف
و لام مفتوح و کاف تازی خفیفه وان کاینی بود که وقت سرود خواندن
چشم پوشد هفدهم برس بکسر بای موحده خفیفه و فتح را و سین مهمله وان
کاینی بود که در سرود خواندن او رنگهای یعنی لذت و حلاوت باشد
هژدهم البسر بفتح همزه و سکون بای عجمی خفیفه و ضم سین مهمله و را وان

کاینی بود که در سرود خواندن سر را حفظ تواند کرد و سر کم و کاست کرده و نغمه
صورت نه بندد نوزدهم الکب بفتح همزه و سکون بای موحده خفیفه مشدده و کاف
عجمی و بای فوقانی خفیفین بسکون اول وان کاینی بود که نغمه را چنان درهم برهم
بخواند که الفاظ ان هیچ مفهوم نگردد و از گلوی او آواز چنان براید که گویا گریه
در گلو گره شده است بستم استهان بهرشٹ بفتح همزه و سکون سین مهمله و
تای فوقانی ثقیله ممدوده و نون موقوفه و کسر بای موحده ثقیله و رای متصله و سکون
شین معجمه و تای فوقانی مثقله وان کاینی بود که در سر سه استهان سیر تواند کرد
بست و یکم انو دهان بفتح همزه و نون مضموم و واو معروف و قیل مجهول
و دال ثقیله ممدوده و نون ان کاینی بود که از قواعد و قوانین نغمه با خبر
نباشد بست و دویم سنکاری بسین مهمله مکسور و یای معروف و تای فوقانی
خفیفه موقوف و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای مکسور و یای معروف وان
کاینی بود که نفس را جا بجا قطع کند و دندان را بدندان بچسپاند و نفس بالا
کشد چنانکه ازان آوازی ظاهر شود و این عمل را مکرر کرده باشد بست و سیوم
مسرک بکسر میم و سکون شین معجمه و رای مفتوحه و کاف تازی خفیفه وان
کاینی بود که راگهای سنده و سالنگ و سکیرن را درهم بخواند بست و چهارم

سان ناسک بسین مهمله ممدوده و نونین نون اول مضموم وثانی ممدوده وشین
مهمله مکسور وکاف تازی حفیفه وان کاینی بود که اواز نغمه او از بینی و
دماغ برخیزد و نغمه بخواند بست و بجیم کرکس بفتح کاف تازی حفیفه وسکون
را و ایضا کاف تازی حفیفه مفتوح وسین مهمله وان کایتی بود که نغمه را بسیار
بدرشتی و ناهمواری بخواند و در خواندن او هیچ نرمی و همواری و ملایمت نباشد

شعبه چهارم در بیان برند باید دانست که برند بکسر بای موحده حفیفه ورای
متصله و نون منونه و دال حفیفه مجموع خواننده و نوازنده را نامند
وان بنا بر قرار داد اهل این فن سه کونه بود اول اتم برند بحروف
و حرکات مذکوره وان مجموعه بود که چهار سراینده استاد کل و بست
سراینده اوسط از مردان و دوازده زن خوش حنجره و الحان و
چهار نوازنده بانسری یعنی نی و چهار سازنده مردنک جمع شوند دویم
مدهم برند بحروف و حرکات مذکوره وان مجموع بود که نصف سراینده ها
و نوازنده ها و سازنده ها اتم برند جمع شوند سیوم ادهم برند و او را اسب
برند نیز نامند بحروف و حرکات مذکوره وان مجموعه بود که نصف سراینده
و نوازنده و سازنده مدهم برند جمع شوند و برند زنان خوش اواز

ازین

نیز بر سه قسم است اتم ان بود که دو زن سراینده استاد و ده زن
میانه و دو نوازنده بانسری و دو سازنده مردنگ جمع شوند مدهم انست
که یک زن سراینده استاد و چهار زن میانه و دو نوازنده ها بانسری
و دو سازنده مردنگ جمع شوند و ادهم که از انکشت نیز کویند انست
که کمتر ازین باشند و انچه از اتم برنده زیاده باشد از اکولاهل نامند بفتح
کاف تازی حفیفه و سکون واو و لام ممدوده و های مفتوحه و ایضا لام
یعنی شور و غوغا و در برند نمودن فواید بسیار است **شعبه پنجم** در بیان
اقسام صنف و تصایف و بعضی لواحق بدان وان متنوع است بدو نوع
نوع اول در بیان اقسام صنف باید دانست که در اصطلاح الفاظ
عبارت را بانی نامند بای موحده حفیفه ممدوده و نون مکسور و یای
معروف و التزامات نیز نامند میم ممدوده و تای فوقانی حفیفه و صوت
و نغمه را دهات کویند بدال ثقیله ممدوده و های فوقانی حفیفه کما ذکرنا
پس کسی که بانی و دهات مذکورین را خوب بهم بسته باشد از ابا کی اکار
کویند بای موحده و کاف تازی حفیفین اول ممدوده و ثانی مکسور و یای
معروف و الف و کاف تازی حفیفه ممدوده و رای مفتوحه و کاف

تازی خفیفه وان سه گونه بود اول انکه بانی و دهات که عبارت از لفظ و
صوتست هر دو را بوجه احسن بداند و شرایط دانستن انست که از علم
یاکرن بفتح بای موحده خفیفه و یای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی
خفیفه و سکون را و نون یعنی علم نحو و صرف اهل هند و علم ابهر بفتح همزه
وجیم عجمی بصیله مشدده و را یعنی لغت و علم بنکل بکسر بای عجمی خفیفه و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام یعنی علم عروض و قوافی که اوزان
اشعار و قافیه ان معلوم شود و علم النکار بهمزه و لام مفتوحین و نون
و کاف تازی خفیفه ممدوده و را یعنی علم معانی و بدیع و بیان و شاستر
بشین معجمه ممدوده و سین مهمله موقوف و فتح تای فوقانی خفیفه و رای
متصله یعنی علم حکمت و کلا بفتح کاف تازی خفیفه و لام ممدوده یعنی ماهیت
حروف مفرده و مرکبه نکو واقف باشد و طباع و بدیهه گو بود و تصانیف
استادان قدیم یاد داشته باشد و شروط دانستن دهات یعنی صوت
و نغمه انست که در سرود و ساز و رقص و تال یعنی اصول کامل باشد
و در تان و راک یعنی اهنگ و نغمه اختراعات تازه تواند کرد و انتزاع
پرده در پرده و اقسام الاپ بفتح همزه و لام ممدوده و بای عجمی خفیفه

یعنی شیدنک بداند و باکی اکارکی که بدین صفات مذکوره موصوف
باشد از اراهم دانند یعنی اول و اعلا شناسند دویم انکه در بانی یعنی
الفاظ و عبارت ناقص بود و تصنیفش زبون باشد اما در دهات یعنی
صوت و نغمه کامل بود اینچنین باکی اکارکی را مدهم گویند یعنی
میانه سیوم انکه برعکس قسم دویم در دهات ناقص بود و در مات یعنی
عبارت و الفاظ کامل باشد اما تصنیف خوب تواند کرد و مضامین
تازه و رنکین تواند بست و از ادهم خوانند یعنی ادنی و زبون نوع
دویم دربیان اقسام تصانیف و ذکر بعضی لواحق بدان منقسم است
بسه قسم قسم اول دربیان اقسام تصانیف که در سرود و نغمه خوانند
بحسب استعمال و قرارداد قدمای اغانی باید دانست که قدمای اغانی
را تصانیف بوده غیر منظوم اما مقفا یعنی قافیه دار مثل فقرات نثر که
در نغمات میخوانده اند و ان چند گونه است و ما از ان بسبیل اختصار
و اجمال ذکر کنیم اول گیت بکاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف
و تای فوقانی خفیفه و ان تصنیفی بود مشتمل بر چند کهند یعنی بک جه در
محاوره قدمای اغانی بک را در نثر یعنی فقره را کهند نامند بفتح کاف

بازی ثقیله و نون منونه و دال ثقیله و نون منونه و دال مثقله و بدینز گویند
بای عجمی و دال خفیفتین با اول مفتوح و چرن بیز نامند بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون
را و نون و لفظ انا بفتح همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده دو سه کرت و همچنین
لفظ تا بفتح تای فوقانی خفیفه و تشدید یای فوقانی خفیفه و تشدید یای تحتانی
دو سه بار بسه صوت در وی اکثر جا تکرار یابد دویم من بفتح میم و نون
انقل و ان تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه که لفظ من بحروف و حرکات مذکوره
اکثر جا در وی تکرار یابد سیوم جند بکسر جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال
خفیفه و ان تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه که لفظ جند بحروف و حرکات مذکور
اکثر جا در وی تکرار یابد چهارم دهرو بفتح دال ثقیله و رای مضموم و واو معروف
و ان نیز تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه پنجم دهوا بضم دال ثقیله و واو معروف
و الف ممدوده و ان نیز تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه ششم ماتها بمیم و تای
فوقانی انقل ممدودتین و ان نیز تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه هفتم پربنده بفتح
بای عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مفتوح و نون منونه و دال
ثقیله و ان نیز تصنیفی بود مشتمل بر چند کلمه این چند قسم تصنیف که مذکور شد
در استعمال قدمای اغانی و متوسطین بوده باشد و اکثر در زمان

پراکرت میباشند و پراکرت بفتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده و کسر کاف
تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه زبان اهل پاتال است یعنی اهل
تحت الثری و زیر زمین مرکب است از سهس کرت که زبان اهل عالم علویست
و بهاکها که زبان اهل عالم سفلی است و از ان ناک بانی گویند یعنی زبان ماران

قسم دویم در بیان اقسام تصانیف بحسب استعمال و قرارداد متاخرین
اغانی و ان نیز چند گونه است اول دهرپد بضم دال ثقیله و سکون را و بای
عجمی و دال خفیفتین با اول مفتوح و ان نیز تصنیفی بود نا منظوم مقفا مشتمل بر چهار
تک یعنی فقره و هر تک ان مسمی باسمی بود چنانکه تک اول را استهایی نامند
بفتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی و لام ثقیله از استهاپنده نیز گویند
بای عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و دال مشغله ممدوده و فتح بای موحده خفیفه
و نون منونه و دال ثقیله و تک دویم را انترا گویند بفتح همزه و نون منونه و
تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده و دویم تک اخر را ابهوک نامند
بای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه در متعارف ابهوک
گویند بزیادتی همزه مفتوحه در اول کلمه و بعضی ابهوک بزیادتی همزه تک سیوم
را دانند و بهوک بدون همزه تک چهارم را گویند و ان بیشتر در بهاکها مستعمل است

وگویند واضع ان راحا نان گوالیا ریست والله اعلم و دهربدی که دران
الفاظ اصول مردنگ که سازیست مشهور بسته شود چنانچه از اثبوت گویند بتای
فوقانی خفیفه مکسور و تای مجهول و واو مفتوح و تای فوقانی مثقله و بعد از تای
فوقانی خفیفه و ما قبل یای مجهول رای متصله پیر استعمال کنند و تربوت گویند
و الفاظ اصول مردنگ لفظی است چند بمعنی مثل دهکٹ بکسر دال خفیفه و سکون
هیم و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله و کلاک بکسر کاف تازی
خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و لام مفتوحه و کاف عجمی خفیفه و هنکا بضم
بضم تای فوقانی ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و امثال ان
غرض ازان محض وزن و صوت است نه معنی و دهربدی که دران اسامی کلها
مثل جنبا و جنبیلی و غیرهما و معنیین بسته شود یعنی سوای معنی نام کل
افاده معنی دیگر نیز کند از ابهول بنده گویند بتای عجمی ثقیله مضموم و واو
معروف و لام موقوف و فتح بای موحده خفیفه و نون منونه و دال ثقیله و
دو شربد که در یکجا واقع شوند بحیثیتی که اگر دو کس ان دو دهربد را بخوانند
ایقاعات و فقرات هر دو خوانده چنان متفق افتد که گویا یک دهربد است
که هر دو کس ان را میخوانند و اصلا در اصول و اندازه و ایقاعات و فقرات

هر دو خوانده اختلاف ظاهر نشود از انجمله بنده نامند بجیم تازی و کاف
عجمی خفیفتین بضم اول و فتح ثانی و سکون لام و بای موحده خفیفه مفتوح و نون
منونه و دال ثقیله و دهربدی که دران نام اقسام راگها و راگنیها مذکور باشد
و برنام هر راگی و راگنی سر همان راگ و راگنی براید از اراگ ساگر نامند
برای ممدوده و کاف عجمی خفیفه و سکون سین معجمه و نون موقوف و بای
عجمی و دال خفیفتین باول مفتوح و ان تصنیفی بود منظوم تر نامند مشتمل بر چند بند نا
معین و دران بشعر ذکر کانه که دیوانیست مشهور و کوبی یعنی زنان
مصاحبه اوست و واضع ان سورداس است و ان شاعری نابینا بوده که
سخنهای محققانه گفته سیوم خیال بخای معجمه مکسور و تای تحتانی ممدوده و لام
و ان لفظ عربیست و اهل هند بجای خای معجمه کاف تازی ثقیله استعمال کنند
و ان تصنیفی بود مشتمل دو تک و واضع ان سلطان حسین شرقی بادشاه
جونپور است علیه الرحمه و ان بشعر در زبان خیرابادیست و انچه در زبان
پنجابی بود از انتپا نامند بفتح تای فوقانی مثقله و تشدید پای عجمی خفیفه ممدوده
و اگر یک تک داشته باشد از انجمله نامند بضم تای فوقانی مثقله و کاف
تازی خفیفه مضموم و لام ممدوده و قسمی است از تصنیف دو تکی زبان پوربی

با موقوف و بسین مهمله ممدوده
و کاف عجمی خفیفه مفتوح
و را دوم شنید بکسر بای موحده
خفیفه

با جیم عجمی
و نون

که از ابر و ای گویند بفتح بای موحده خفیفه و سکون بای تحتانی چهارم قول و رانه
و در متعارف اهل هند از آنلا نه گویند بکسر تای فوقانی خفیفه و تشدید لام
ممدوده و بخفیفه و نون ممدوده و ان ابیات عربیه و فارسیه باشد و در
سر بند ان لفظی چند تکرار کنند یعنی که عوض از ان مخصوص صوت و انکست
با اصول نه معنی مثل یللی و یللا و یللم و تانا در و تندرنا و دانی و تادانی
و امثال ان و اصول و اهنگ و ادا و انداز ان ماخوذ و منسوب ازان
است که سابق ایراد پذیرفته و واضع ان امیر خسرو دهلویست قدس الله
سره العزیز پنجم چکری بجیم و کاف تازی خفیفین بفتح اول و سکون ثانی
و رای مکسور و یای معروف و معرب ان ذکریست بدال معجمه مکسور
و ان تصنیفی بود غیر منظوم مشتمل بر چند سری یعنی فقره چه در بعضی از
تصانیف تک اسری نامند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون بای تحتانی و رای
مکسوره و یای معروف و ان بیشتر بزبان مسلمین اهل ملک گجرات بود متضمن
بر کلمات و معانی حقایق و معارف گویند و واضع ان قاضی محمود است
علیه الرحمه والله اعلم ششم کدکا بفتح کاف تازی خفیفه و سکون دال
مثقله و کاف تازی خفیفه ممدوده و ان تصنیفی بود مشتمل بر چند کدی

یعنی فقره

یعنی فقره چه درین تصنیف تک را کدی نامند بکاف تازی خفیفه مفتوح و
دال مثقله مکسور و یای معروف و ان بزبان راجپوتی و امثال ان در مدح ممدوح
و وصف شجاعت و کارزار و جوانمردی باشد و انچه در بهاکها یعنی
زبان اهل برج که متهرا و نواحی اوست و گوالیار و جتوار و امثال ان
در مدح ممدوح باشد از اثنا و ذا گویند بسین مهمله ممدوده و دال خفیفه موقوف
و دال مثقله ممدوده و در هردو اسم مذکور بجای دال مثقله رای ثقیل استعمال
کنند و کرکا و سادرا گویند بضم یکدسای موحده و کاف عجمی خفیفین مفتوحتین
و دال خفیفه و ان تصنیفی بود مشتمل بر کدهای متعدده هم بزبان راجپوتی
و امثال ان از قبیل بحر طویل متضمن مدح ممدوح در وصف شجاعت و کار
زار و امثال ان هشتم بادبای موحده خفیفه ممدوده و دال مثقله و بجای
دال مثقله رای ثقیل استعمال کنند و ان تصنیفی بود مشتمل بر کدهای متعدده
بزبان چارنی و امثال ان در مدح ممدوح و چارن بجیم عجمی خفیفه ممدوده
و رای مفتوحه و نون قومی است از قبیل قوم جات و بنجاره

قسم سیوم

در بیان حروف و کلمهای که در ابتدا التصانیف بدین و نحس اند و استادان
از امیمون و مبارک ندانسته اند ازان منع کرده اند و ذکر بعضی

ضوابط باید دانست که هشت حرف مفرد و چهار کنت که در صدر کلام
نخس سب و هشت حرف مفرد اینست اول ها دویم جیم تازی بقیله سیوم
کاف عجمی بقیله چهارم نون پنجم دال بقیله ششم را بضم کاف تازی
بقیله هشتم بای موحده بقیله و مجموع ان هجه کهن و هر کهنه باشد و چهار کن منحوسه
اینست اول چکن و ان طرفین حرف لکه باشد و میانه یک حرف کر بود مثل ملین
و امثال ان دویم سکن و ان اول دو حرف لکه و اخر یکحرف کر بود مثل
للنا و امثال ان سیوم رکن و ان طرفین حرف کر و میانه یکحرف لکه بود
مثل هوسنی و امثال ان چهارم یکن و ان اول دو حرف کر و اخر یکحرف لکه بود
مثل تاتال و امثال ان و چون از سر هر کنی حرفی کیرند مجموع ان حسرت باشد
و ان سابق در باب اول بتفصیل ایراد پذیرفته و باید دانست که بنا بر
ضرورت قافیه از هر زبانی که باشد از عربی و فارسی و غیران توان اورد
و قافیه توان بست هیچ باک ندارد و در بعضی جا بدون قافیه لفظ
عربی و فارسی و غیران نیز جایز داشته اند و چندان عیب نشمرده
شعبه ششم در بیان اسامی و تعداد اغانی و ان مشتمل بر دو نوع
نوع اول در بیان اسامی قدمای اغانی که واضع و بانی این علم اند

وان دیوتا

وان دیوتا بوده اند یعنی اسمانیان و صاحب قدرت و کمال بوده اند
بدین تفصیل و اسامی اول سمیشر بضم سین مهمله و میم مکسوره و یای
مجهول و شین معجمه مضموم و را و انچه بحسب قرارداد اوست از اسمیشر مت نامند
دوم بهرت بفتح بای موحده بقیله و سکون را و تای فوقانی خفیفه و انچه
بحسب قرارداد اوست از بهرت مت نامند سیوم هومان بهای مفتوحه
و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و نون و از اسنومت مر نامند
بفتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه و های خفیفه و انچه بحسب
قرارداد اوست از اسنومان مت خوانند و این سه کس که ذکر یافت
درین فن صاحب مت یعنی صاحب مذهب و مجتهد بوده اند و دیگران
نیز اجتهاد و تصرف و تصانیف کرده اند چهارم پاربتی بپای عجمی خفیفه
ممدوده و را موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین باول مفتوح و تای
مکسور و یای معروف و ان زن شیو یعنی مهادیو بوده پنجم سرستی بضم
سین مهمله و فتح را و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای
معروف و ان سر زنی بوده ششم درکا بضم دال خفیفه و سکون را و
کاف عجمی خفیفه ممدوده و ان زنی بوده هفتم وای بواو ممدوده و بای

تحتانی مضموم هشتم سیس سینین مهملتین باول مکسور و یای مجهول نهم
نارد بنون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه دهم کلیانه بفتح کاف
تازی خفیفه و لام مشدده و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله و ان
رکهه بوده برای مکسور و کاف تازی ثقیله یازدهم تنبر بضم تای فوقانی
خفیفه و نون منونه و کاف خفیفه مفتوح و راد وازدهم کشپ بفتح کاف
تازی خفیفه و شین معجمه مشدده و بای عجمی خفیفه سیزدهم سارد ول بسیر
مهمله ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام چهاردهم
کوبل بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و بای مفتوحه و لام پانزدهم
اسوتر بفتح همزه و ضم سین مهمله مشدده و واو مفتوحه و فتح تای فوقانی
خفیفه و را شانزدهم باهابهائین ممدودتین هفدهم هوهو بهائین مضموم متنبر
و واوین معروفین هژدهم راون برای ممدوده و واو مفتوحه و نون
نوزدهم دشاد دال خفیفه مکسور و شین معجمه ممدوده بیستم ارجن بفتح همزه
و سکون را و ضم جیم تازی خفیفه و نون **نوع دویم** در بیان اسامی
متاخرین اغانی و ان منقسم است بدو قسم **قسم اول** در بیان اسامی
نایکان باید دانست که در اصطلاح اهل این فن معنی که صاحب علم

و عمل باشد و در سنکیت یعنی نغمه و ساز و رقص مهارت تمام داشته
و خواندن کبت و من و چهند و امثال ان وظیفه او بود و دیگر ازانیز
تعلیم تواند کرد ازانا یک کویند بنون ممدوده و همزه ملینه و کاف تازی
خفیفه و معنی که بدون علم عمل داشته باشد فقط ان برد و کونه بود اول
انکه راکهای مارک بمیم ممدوده و رای مفتوحه و کاف عجمی خفیفه یعنی راکهای
قدیم و دیسی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و یای معروف یعنی
راکهای جدید هردو قسم میدانسته باشد ازانکه سرب کویند بفتح کاف
عجمی خفیفه و نون منونه و فتح دال ثقیله رای متصله و بای عجمی خفیفه و اکر محض
راکهای دیسی داند و مارک نداند ازانکنار کویند بضم کاف عجمی خفیفه و سکون
نون و کاف تازی خفیفه ممدوده و راو کنی نیز کویند بضم کاف عجمی خفیفه
و نون مکسور و یای معروف و کند سرب و کنکار اکر در خواندن دهرپد و ستوت
و امثال ان مهارت دارد ازا کلاونت کویند بفتح کاف تازی خفیفه و لام
ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه و اکر در خواندن
قول و ترانه و خیال و امثال ان مهارت دارد ازا قوال نامند و اکر در
خواندن کدکا و امثال ان مهارت دارد ازا دهاری خوانند

بدالین القلین باول ممدوده وثانی مکسور ویای معروف وکسی که علم سنکیت منونه ممدوده
دارد فقط وعمل ندارد اورا ینڈت کویند بفتح بای عجمی خفیفه ونون
ودال مثقله مکسور وتای فوقانی خفیفه واسامی نایکانی که مشهور ومعروف
اند اینست اول کوپال بضم کاف عجمی خفیفه و واو مجهول وبای عجمی خفیفه
ممدوده ولام واو در عهد سلطان علاء الدین بادشاه دهلی بوده دوم
امیر خسرو دهلوی قدس الله تعالی سره العزیز اگرچه شان ایشان
ارفع از نیست که اسم مبارک ایشان در ذیل این گروه شمرده شود
اما چون ذات ایشان جامع الکمالات بوده و درین علم مهارت تمام
داشتند لهذا نام ایشان نیز ایراد پذیرفته وایشان از مریدان خاص
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز بوده اند
وگویند که چون نایک کوپال از دیار دکهن بهند آمد و پیش سلطان
علاء الدین نغمه خواند و در علم سنکیت وگیت بر همه اغانی هند تفوق
جست سلطان خواست که کسی در دیار هند پیدا شود که درین علم
با نایک مقابله نماید آخر سلطان در وقت خواندن نایک امیر خسرو را
قدس سره در زیر تخت خود پنهان نشاند تا نایک بران مطلع نگردد

امیر چون

امیر چون اصول واندازگیت وسنکیت را از نایک شنید بجودت ذهن
خود از ان قول وترانه را استنباط واستخراج نمود روز دیگر بکمال
رنگینی ودل نشینی پیش نایک خواند ونایک از ان متعجب گشته متحیر ماند
سیوم بیجو بفتح بای موحده خفیفه وسکون یای تحتانی وجیم تازی خفیفه
مضموم و واو معروف چهارم بهنو بفتح بای موحده ثقیله وضم نون مشدد
و واو معروف پنجم بانڈوی بای عجمی خفیفه ممدوده ونون معنونه ودال
مثقله موقوف وفتح واو وسکون یای تحتانی ششم بکسو بای موحده
وکاف تازی خفیفتین بفتح اول وسکون ثانی وسین مهمله مضموم و واو
معروف هفتم لوهنک بلام مضموم و واو مجهول وهای مفتوح ونون
منونه وکاف عجمی خفیفه واین چهار نایک هم عصر راجامان گوالیاری
بوده اند که او نیز درین علم مهارت تمام داشت هشتم جرجو بفتح جیم
عجمی خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفه و واو ممدوده ونون دهم دهوندی
بدال ثقیله مضموم و واو مجهول ونون منونه ودال ثقیله مکسور ویای
معروف یازدهم ذالو بدال مثقله ممدوده ولام مضموم و واو معروف
واین چهار نایک از جمله متاخرین اند قسم دویم در اسامی گندهرب

مضموم و واو معروف نهم [illegible]

وکنگار که انرا کنی نیز کویند اکرچه اسامی کند هرب وکنی زیاده بران است
که تعداد کرده شود اما انچه در عهد عرش استانی جلال الدین محمد اکبر
بادشاه بوده اند ومشهور ومعروف اند بطریق اختصار ایرادمی باید بدین
تفصیل واسامی اول میان تان سین کو برهار او سابق در پیش راجا
رام بوده باستدعاء اکبر بادشاه باعزاز واکرام تمام پیش بادشاه
امده ومنظور نظر شیخ محمد غوث کوالیاریست علیه الرحمه وقبولیت
عامه داشت وهم در روضه منوره که شیخ مذکور مدفونست دویم سبحانخان
نوهار کویند او در مدینه مکرمه در روضه منوره حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم دهر پدی در نعت ان سرور انبیا خوانده ومورد
الطاف نبوی کشته وهم در مدینه منوره مدفونست سیوم سرکیانخان
فتحپوری چهارم چاند خان پنجم سورج خان واین هر دو برادر بوده اند
ودر تصانیف خود ها هر دو رب سس تخلص خود میکرده اند چه رب
برای مفتوحه و یای موحده مکسور بمعنی افتاب بود وسس بسینین مهملتین
باول مفتوح بمعنی ماه باشد ششم تان ترنگ خان خلف میان تان سین
هفتم مدن رای هشتم راماس نوند نهم باج بهادر دهم میان جندو

ویازدهم میان داود دوازدهم ملا اسحاق سیزدهم شیخ خضر چهاردهم
شیخ بجو پانزدهم حسن خان بیتی شانزدهم صورت سین هفدهم لالا دبی
واین هر دو نیز برادر بوده اند هژدهم مرزا عاقل واین سه کس فی الجمله
علمی نیز داشته اند والله اعلم **فصل سیوم** در بیان راک وراکنی وپتر و
بهارجا وفصل ووقت ولباس وپیرایه ووضع هریک از راک وراکنی
بحسب هنود مرتب وان منشعب است بچهار شعبه **شعبه اول** در تعریف
راک وراکنی وپتر وبهارجا وذکر بعضی امور ضروریه وان متنوعست
بدو نوع **نوع اول** در تعریف راک وراکنی وپتر وبهارجا باید دانست
که راک برای مهمله ممدوده وکاف عجمی خفیفه بمعنی مقام باشد وان بحسب قرارداد
اغانی هند شش راکست وهریکی از انها پنج راکنی وهشت پتر دارد ودر
بعضی مرتب برای هر راکی شش راکنی وهشت پتر وبرای هر پتری یک بهارجا
قرار یافته راکها بمنزله مردانند وراکنیها بمنزله زنان انشان وپترهای
بای عجمی وتای فوقانی خفیفتین بضم اول وفتحه وتشدید ثانی وراء مهمله بمنزله
پسران وبهارجا بای موحده ثقیله ممدوده وراء موقوفه وجیم تازی
خفیفه ممدوده بمنزله زنان پسران باشد **نوع دویم** در ذکر بعضی امور ضروریه

وان منقسم است بدو قسم **قسم اول** دربیان کریه باید دانست که جمله راک

وراکنی بر سه گونه است اودو و کهادو و سنپورن چنانکه سابق در شعبهٔ

نهم از فصل اول ازین باب ایراد پذیرفته اودو بحروف وحرکات مذکوره

ان بود که مرکب از پنج سر باشد از سر هفتگانه مذکوره از هر سری که باشد

وبهر ترتیبی که بود وکهادو ان بود که مرکب از شش سر باشد ایضا از

هر سری که باشد وبهر ترتیبی که بود وسنپورن ان بود که مرکب از همه هفت سر باشد

بهر ترتیبی که بود کما ذکرنا وچنانکه بعد ازین مذکور شود ان شاء الله تعالی پس

از جمله سرهای مرکبه هر راک وراکنی یک سر را کریه نامند بکسر کاف عجمی

خفیفه ورای متصله و یای مجهول و بدون یای و هاء موقوفه وان سری بود

که ابتدای ازان کنند وبعد از سیر دن بر جمیع سرها بران سر قرار کیرند

وان سر بمنزله خانه ان راک است چه کریه بحروف وحرکات مذکوره بمعنی

خانه باشد **قسم دویم** دربیان کهت رت باید دانست که اهل هند سال

دوازده ماه را شش فصل قرار داده اند هر دو ماهی یک فصل واز اکهت

رت کویند چه کهت بکاف تازی ثقیله مفتوح و تای فوقانی مثقله بمعنی شش

باشد ورت برای مضموم وقبل مکسور و تای فوقانی خفیفه بمعنی فصل بود

پس بر همین قیاس استادان این علم شش راک قرار داده اند ما مرای

را بار کینها و بترها و بهار جاهای خود شش در یک فصل خوانده شود و ترتیب

واسامی فصول ششگانه مذکوره است اول بسنت رت بفتح بای موحده

خفیفه وسین مهمله و نون ساکنه و تای فوقانی خفیفه و از اندت سر کویند میم

مفتوحه و دال ثقیله وان دو ماه چیت و بیساکهه باشد و در فارسی اسفندار

ماه و فروردین ماه بود وان فصل بهار اهل هند است دویم کریکهم رت بکسر کاف

عجمی خفیفه ورای متصله و یای معروف و کاف تازی ثقیله مفتوح و میم وان

دو ماه جیٹه و اساده باشد و در فارسی اردی بهشت ماه و خورداد

ماه بود وان فصل تابستان ایشان است سیوم برکهارت بفتح بای موحده

خفیفه و سکون را و کاف تازی ثقیله ممدوده وان دو ماه ساون

و بهادون باشد و در فارسی تیر ماه و امرداد ماه بود وان فصل

برشکال ایشانست چهارم سرد رت بسین مهمله و رای مفتوحتین و دال

خفیفه وان دو ماه کوار و کاتک باشد و در فارسی شهریور ماه و مهر

ماه بود وان فصلی بود برزخ میان فصل برشکال و فصل زمستان

پنجم همنت رت بهای مکسور و یای مجهول و میم وان دو ماه اکهن و پوس

باشد و در فارسی ابان ماه و اذر ماه بود و ان فصل زمستان ایشان است
ششم سسرت بفتحتین مهملتین بکسور رین و را و قبل بفتح سین مهمله ثانی
وان دو ماه ماه و بهاکن باشد و در فارسی دی ماه و بهمن ماه بود و ان
فصل خزان ایشان است و نام ماه های هندیه بجهت شهرت از ضبط حروف
و حرکات مستغنی است شعبهٔ دویم در بیان راگهای ششگانه بحسب هندوان
است و ان مشتمل است بشش نوع نوع اول در بیان بهرون راگ
بفتح بای موحده ثقیله و سکون های تحتانی و رای مضموم و واو مجهول و نون
معنونه و ان راگی است که از دهان مهادیو بر امده و حالات ان او
دو باشد یعنی مرکب از پنج سر بود از سرهای هفتگانه و چون از سرهای هفتگانه
ان حرفی گیرند بترتیب ان دهن سکم باشد و سر دهوت گریه اوست
و از اد رسر در ت بوقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالا بصورت
مهادیو نویسند یعنی مثل سنیاسیهای صاحب حسن خاکستر بر روی
مالیده و جتا در سر داشته و از جتا رود گنگ روان گشته و در دست
گنگن یعنی دستبرنجن پوشیده و هلالی در پیشانی و چشم سیوم میان
دو ابرو داشته و ماری در بر و دوش او پیچیده و قشقه در پیشانی

کشیده و چرم فیل بر دوش انداخته یا فرش کرده و بران نشسته باشد
و مندمال که ازار ندمال مانند در گلوی او بود و مندمال بمیم مضمومه و نون
منونه و دال مثقله و میم ممدوده و لام و ایضا رندمال برای مضمومه و باقی
حروف و حرکات مذکوره مالای یعنی حمایلی و مرسله بوده از کلههای
ادمی بعدد هشت کله که همیشه در گردن مهادیو می بوده و ترسول یعنی
نیزه سه شاخه در دست داشته یا در برابر او بزمین زده و کاو سواری
او بجانبی بسته نویسند نوع دویم در بیان مالکوس راگ بمیم ممدوده و لام
موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و سین مهمله و ان راگی است
که از گلوی هر یعنی مهادیو یا کانه بر امده چه هر مهادیو رای مفتوحتین جهادیو
را نامند و بکسر راکانه را گویند و حالات ان سنپورن بود و ترکیب
و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرگم بدهن باشد و سر کهرج گریه اوست و ازا
در سسرت در اواخر شب خوانند و صورتش در راگ مالا مردی
بود سرخ و سفید نیلی لباس و زور اور بر سر اس چهری یعنی چوب
دستی در دست و از شراب غرور جوانی مست با زنان بلهو و لعب
پرداخته و از سر دشمنان بام وارند کلان مالائی در گردن انداخته

نوع سیوم در بیان هندول راک بهای مکسوره و نون منونه و دال
منقله مضموم و واو مجهول و لام و ان راکی است که از زن بر نهاد بر امده
و بعضی گویند از ناف او بر امده و جات ان اودو بود و ترکیب سرهای
پنجگانه ان سکم رن باشد و سر کهرج گریه اوست و ازاد ر بسنت رت در
اوایل روز خوانند و صورتش در راک مالا مردی بود خرد سال صاحب
جمال زرد فام خوش اندام در بندولا یعنی مهد زرین نشسته و زنان
صاحب حسن خوش اواز با ساز و نوا سرود خوانان مهد جنبانی او
میکنند ایستاده و او با ایشان با کمال عیش و طرب مشغول بلهو و لعب
نوع چهارم در بیان دیپک راک بدال خفیفه مکسور و یای معروف و بای
عجمی و کاف تازی خفیفین با اول مفتوح و ان راکی است که از چشم افتاب بر امده
و جات ان سمپورن و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرکم بدهن
باشد و سر کهرج گریه اوست و ازاد ر گریکهم رت در اوسط روز خوانند
و صورتش در راک مالا مردی بود سرخ رنگ گلگون لباس و مالای مروارید
گلگون در گردن انداخته و بر فیل مست سوار گشته و زنان بسیار همراه داشته
و بعضی گویند از شرم چراغ راک شد و خانه را تاریک ساخته با زنان

در مباشرت و معاشرت بود نوع پنجم در بیان سری راک بکسر سین مهمله و رای
متصله و یای معروف و ان راکیست که از ناف زمین بهم رسیده و جات
ان سمپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرکم بدهن باشد
و سر کهرج گریه اوست و ازاد ر هیمرت در اواخر روز خوانند و صورتش در راک
مالا مردی بود وجیه و صبیح و سفید پوش و بعضی گویند سرخ پوش که
از بلور و یاقوت مالا در گردن انداخته و گل کونل در دست داشته و بر تخت
منقش نشسته و مغنیان در پیش او نغمه میخوانند نوع ششم در بیان میگه
راک بمیم مکسور و یای مجهول و کاف عجمی بصیله و ان راکیست که از سر نهاد
بر امده و برگویند از اسمان پیدا شده و جات ان اودو بود و ترکیب
و ترتیب سرهای پنجگانه ان دهن سرک باشد و سر دهوت گریه اوست
و ازاد ر برکهارت در اواخر شب خوانند و صورتش در راک مالا مردی
بود وجیه سیاه فام که موهای سر را دستار وار پیچا کرده بر سر بسته
و شمشیری بر اهیخته در دست او بود شعبه سیوم در بیان راگنیهای ان
نیز متنوعست شش نوع نوع اول در بیان راگنیهای هیرون راک
وان نخست اول هیروی بفتح بای موحده بصیله و سکون بای تحتانی

ورای موقوف و واو مکسور و یای معروف جات ان سنبورن و ترکیب
و ترتیب سرهای هفتگانه او مسپ دهن سرک باشد و سر مدهم گریه اوست
و ان را در سر درت وقت صبح خوانند و صورتش در راک مالازنی بود
خردسال صاحب جمال و خوش چشم و روی و درازموی و زردفام و نازک
اندام که انگیای سرخ و ساری سفید پوشیده و هار گل چنبه در گردن انداخته
و بر قله کوه که در انجا گل کول شگفته پرستش لنک مهادیو میکند و منجیره نوازان
سرود میخوانند دویم برای بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و بدون
ماورائین رای اول ممدوده و ثانی مکسوره و یای معروف و انزا در بهنس
کرت بجای رای ثانی تای فوقانی متصله استعمال کنند و برانی گویند
جات ان سنبورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرکم بدهنی باشد
و سر کهرج گریه اوست و انزا در سر درت اواخر روز خوانند و صورتش در
راک مالازنی بود خوشروی مشکین موی کنگن یعنی دست برنجن در دست
داشته و گل کلپ برچه یعنی درخت طوبی در گوش گذاشته بلباس
سفید با نایک در بازی و هم اغوشی بود و بعضی گویند خونریزی یعنی قطاس
در دست کس رانی نایک میکند سیوم مده ماده بفتح میم و دال ثقیله و میم

ممدوده و ایضا دال ثقیله جات ان سنبورن بود و ترکیب و ترتیب
سرهای هفتگانه ان مسپ دهن سرک باشد و سر مدهم گریه اوست و انزا در
سر درت وقت صبح خوانند و صورتش در راک مالازنی بود جمیله و خوش
چشم و طلای رنگ و زرد لباس که کهور زعفران کرده یعنی قنقهای
زعفرانی در بدن کشیده با نایک در بوس و کنار باشد چهارم سند هوی
بکسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله مفتوح و واو مکسور و یای معروف
جات ان سنبورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرکم بدهنی باشد و
سر کهرج گریه اوست و انزا در سر درت اواخر روز خوانند و صورتش در
راک مالازنی بود صاحب جمال سرخ لباس که ترسول یعنی نیزه سه شاخه
در دست داشته و گل دوپهریه در گوش گذاشته و پر از خشم و غضب در زد گرداد
و انتظار نایک نشسته شب و روز مالا یعنی تسبیح در دست پرستش مهادیو
میکند پنجم بنگال بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
ممدوده و لام جات ان سنبورن بود و ترکیب و ترتیب انتظار نایک سرهای هفتگانه ان
سرکم بدهنی باشد و سر کهرج گریه اوست و ان را در سر درت در اواخر
روز خوانند و صورتش در راک مالازنی بود صاحب حسن رفیع جوگیهای

که خاکستر در رو مالیده وجٹا در سر داشته وازانجا جمع کرده کلاله بسته
و در دست چپ ترسول یعنی نیزه سه شاخه و در دست راست کل کول
دارد و ساری زعفرانی در بر پوشیده و کهور صندل یعنی قشقهای
صندل در بدن و قشقه مشک در پیشانی کشیده **نوع دویم** در بیان راگنهای
مالکوس راگ وان پنج است اول تودی بتای فوقانی مثقله مضموم
و واو مجهول و دال مثقله مکسور و یای معروف جات ان سنپورن بود
و ترکیب و ترتیب سرهای همکانه ان سرکم بدهن باشد و سرکهرج گریه اوست
و ازادر سرت بعد از یک پهر روز خواند و صورتش در راگ مالازنی
بود نازنین سفید پوست که انگیای نفش و ساری سفید پوشیده و کهور
کافور و زعفران در بدن کشیده و بین نوازان در صحرا ایستاده
و اهوان از شوق و لذت استماع ساز و نوایش مست و مدهوش
در پیش او کردن دویم کوری بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و رای
مکسور و یای معروف جات او اودو بود و ترکیب و ترتیب سرهای یکگانه ان سکم
دهن باشد و سرکهرج گریه اوست و ازادر سرت وراواخر روز
خوانند و صورتش در راگ مالازنی بود نوخاسته سبزفام و خوش

اواز

اواز نازک اندام سفید پوش و گوشواره در گوش و مورانبه یعنی
شکوفه انبه بر گوش گذاشته و از مستی شراب و ازش باریک گشته
نغمه را مستانه میخواند بلکه خواندن نمیتواند سیوم کنکری بضم کاف
عجمی خفیفه و سکون نون و کاف تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف
و در متعارف بجای را لام استعمال کنند و کنکلی گویند جات او اودو بود
و ترکیب و ترتیب سرهای یکگانه ان نسکهم باشد و سرنکهاد گریه اوست و ازا
در سرت وقت صبح خوانند و صورتش در راگ مالازنی بود در فراق
نایک را از و برار و ضعف و نحیف گشته و گریه کنان و موی سر پریشان از
غم و درد باد سر در سرش انداخته و در زیر درخت کدم نشسته
چهارم کنهاوتی بفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و بای موحده ثقیله ممدوده
و واو مفتوح و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف جات ان کهاد و بود
و ترکیب و ترتیب سرهای ششکانه ان دهن سرکم باشد و سردهوت گریه
اوست و ازادر سرت بعد از دو پهر شب خوانند و صورتش در راگ
مالازنی بود صاحب حسن عشرت دوست خوش لحن سفید پوست که شب و
روز در راگ و رنگ و سرود و رقص محظوظ و مشغول باشد و انگیای سبز

وساری سرخ پوشیده و بزیور تمام اراسته و برآسته قسقه در پیشانی
کشیده بحجم گکیه کافین بازمین خفیفین باول مضموم و ثانی مفتوح و بانی موحده
ثقیله جات ان سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه آن
دهن سرکهب باشد و سردهیوب گرهه اوست و ازاد رسرت در اواخر
شب خواند و صورتش درراک مالا زنی بود صاحب حسن اکنده گوشت
خوش چشم که بانایک صحبت داشته و مباشرت کرده و علامات صحبت
دوشینه از چهره اوضاعش پدیدار گشته چنانکه انگیا جابجا ترقیده و هار
کل چنبه گسیخته و گلها ازهم ریخته و چشمها از خمار شب بیداری سرخ گشته
و بشهکل بشاشت تمام نشسته **نوع سیوم** در بیان راگنیهای هندول
راگ و ان نیز پنج است اول رامکری برای ممدوده و میم موقوف و کاف
تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف و در متعارف بجای رای
ثانی لام استعمال کنند و رامکلی گویند جات ان اودو بود و ترکیب و
ترتیب سرهای بحگانه ان سکم پن باشد و سرگهرج گریه اوست و ازاد رست
رت وقت صبح خواند و صورتش درراک مالا زنی بود صاحب حسن
طلای رنگ نیلی لباس بزیور اراسته و بربسته و قسقه مشک در پیشانی

کشیده در

کشیده و در انتظار نایک نشسته و نایک در عذر شب بودن خود جای دیگر
بپای او افتاده و او بنا بر و اعتراض متوجه او نگشته دویم دیساکه
بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله ممدوده و کاف تازی ثقیله و در
سهنس کرت شین معجمه استعمال کنند جات ان کهاد و بود و ترکیب
و ترتیب سرهای ششگانه ان کم پده نس باشد و سرکندهار گریه اوست
و ازاد رسنت رت در اوایل روز خواند و صورتش درراک مالا اگرچه
بجست کتابی زنی بود صاحب جمال ماه رو و خشمگین و حباب جو مویها بر بدن
ایستاده و تیغ کشیده و مثل پهلوانان خاک بر بازوها و بر سینه مالیده
و بزبردستی دشمنان و مخالفان خود را سازی زیر کرده و در بغل
کشیده و نایک را همیشه با خود داشته و جای دیگر رفتن نگذاشته اما صورتش
را درراک مالا بشکل پهلوانان کنند مثل شنا کردن و سنگ برداشتن
و بستون که از اهندی مگدر گویند دراویختن و امثال ان سیوم للت
بلامین باول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه جات ان اودو بود
و ترکیب و ترتیب سرهای ششگانه ان دهن سکم باشد و سر دهوت گریه
اوست و ازاد رسنت رت وقت صبح خواند و صورتش درراک

مالازنی بود صبیح سیمین تن نازک بدن و خوش چشم و باریک کمر اراسته
و پیراسته بصد زیور لباس سرخ پیراسته خود ساخته و هار گل در گردن
انداخته چهارم براور بکسر بای موحده خفیفه و رای ممدوده مفتوح و او
و راو بعد از را یای معروف نیز استعمال کند و براوری گویند
و در متعارف بجای سرد و ر الام استعمال کند و بلاول و بلاولی
گویند جات ان سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان دهن
سرگمپ باشد و سر دهوت گریه اوست و ازاد رسنت رت در اوایل
روز خواند و صورتش در راک مالازنی بود سیاه فام نازک اندام
با لباس گلگون هر هفت کرده و نگار بسته در وعده گاه وصال
منتظر یار نشسته پنجم پتمنجری بفتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی
مثقله و میم مفتوحه و نون مسونه و فتح جیم تازی خفیفه و رای مکسور و یای
معروف جات ان سنپورن بود و ترکیب سرهای هفتگانه ان بدهن
سرگم بود و سر پنجم گریه اوست و ازاد رسنت ت در نصف شب
خواند و صورتش در راک مالازنی بود سوگنی یعنی فراق زده که در
فراق یار بیقرار و بی تاب و سوز و خواب گشته و تنها در بیت الاحزان

نشسته با تنهای ساخته و هار گل در گردن انداخته حرارت جان و تپش
بجای رسیده که هار گل در برش پژمرده و خشک گردید **نوع چهارم**
در بیان راگنیهای دیپک راک و ان پنج است اول دیسی بدال
خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و یای معروف جات ان کهادو
بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان رکهم دهنش بود و سر رکهب
گریه اوست و ازاد ر گرکهم رت دویم بهر روز خواند و صورتش در راک
مالازنی بود صاحب حسن صبیح سیر پوش بزیور اراسته و پیراسته و از
جوش جوانی و غلبه شهوت در خوابگاه یار امده و صحبت دانسته و مباشرت
خواسته دویم کامود بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم مضمومه و واو مجهول
و دال خفیفه جات ان سنپورن و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان دهن
سرگمپ باشد و سر دهوت گریه اوست و ازاد رگرکهم رت در دویم
بهر روز خواند و صورتش در راک مالازنی بود خوش اندام زرد فام
که انگیای سفید و ساری سرخ پوشیده و از حرارت اتش شهوت و جوانی
جوشیده و خایف و ترسان و گریان و دل خسته در صحرا منتظر یار
نشسته سیوم نت بنون مفتوح و تای فوقانی مثقله جات ان سنپورن

بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سندهب بکر باشد و سرکهرج گریه
اوست و انزا در گرنکهم رت در اواخر روز خوانند و صورتش در راک
مالازنی بود سرخ فام نوخاسته و بزیور اراسته بر اسب سوار لباس
مردان پوشیده و در جنگاه شمشیر اهیخته در دشت با دشمنان کوشیده
چهارم کیدارا بکاف تازی خفیفه مکسوره و یای مجهول و دال خفیفه و رای
ممدوده مین جات ان اودو بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان
نس کم باشد و سرنکهاد گریه اوست و انزا در گرنکهم رت در نصف شب
خوانند و صورتش در راک مالا جوکی بود جتا در سر داشته و لباس جوکیانه
یعنی سرخ غیر رنگ در بر و ماری در جتهای او پیچیده و از جتا رود گنگا
روان کرده و نصف ماه در پیشانی و در تصور مهادیو نشسته و چشمها
بربسته پنجم کانهرا بکاف تازی خفیفه و سکون را و نون ممدوده و های متصله
مکسوره و یای معروف جات ان سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای
هفتگانه ان سرکم بده باشد و سرنکهاد گریه اوست و انزا در گرنکهم رت
در پهر اول شب خوانند و صورتش در راک مالا مردی بود صبیح سفید
پوشش کهور کافور کرده و شمشیر اهیخته در دست راست داشته و دندان

ممدوده و نون مفتوح و رای ممدوده و الرا
[illegible]

فیلی برکنده

فیلی برکنده و در دست چپ گذاشته و باد فروشی در برابر او ایستاده و
زبان بمدح و ثنای او گشاده **نوع پنجم** در بیان راگنیهای سریراک
و ان نیز نخست اول مالسری بمیم ممدوده و لام موقوفه و سین مهمله و رای
متصله مکسوره و یای معروف جات ان سنپورن بود و ترکیب و ترتیب
سرهای هفتگانه ان سرکم بدهن باشد و سرکهرج گریه اوست و انزا در پهر
رت در دویم پهر روز خوانند و صورتش در راک مالا زنی بود سرخ
فام گل اندام لباس زرد پوشیده و در سیر و تماشا از یاران جدا گشته
با زنان مصاحبه خنده کنان زیر درخت انبه نشسته دویم مارو ابمیم
ممدوده و رای موقوفه و واو ممدوده جات ان کهاد و بود و ترکیب
و ترتیب سرهای هفتگانه ان سپ کم دهن باشد و سرکهرج گریه اوست و انزا
در سیم رت در اواخر روز خوانند و صورتش در راک مالا زنی بود با ابر
زرین لباس خود ساخته و هار گل در گردن انداخته و در وعده گاه وصال
منتظر یار نشسته و در بروی اغیار بسته سیوم دهناسری بفتح دال
ثقیله و نون ممدوده و سین مهمله و رای متصله مکسوره و یای معروف
جات ان کهاد و بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سدهن

رگ باشد وسرگهرج گریه اوست وانزا در هیمرت در اواخر روز خوانند
وصورتش در راگ مالازنی بود سوکنی یعنی فراق زده لباس سرخ
در بر کرده واز درد فراق ضعیف ونحیف گشته وتنها گریه کنان
زیر درخت مولسری نشسته وچهارم بسنت بفتح بای موحده خفیفه وسین
مهمله ونون مننونه وتای فوقانی خفیفه جاتان سنپورن بود وترکیب
وترتیب سرهای هفگانه ان سرگم پدهن باشد وسرگهرج گریه اوست
وانزا در روزهای بسنت در نصف روز خوانند وصورتش در راگ
مالامردی بود وجیه صبیح وبعضی گویند سبزفام ملیح لباس سرخ در بر
قاح بر طاوس سرمور یعنی شکوفه انبه در دست واز شراب وشهوت
جوانی مست هار گل در گردن انداخته ودر صحن باغ وگلستان با زنان
رقاص خوشخوان بعیش وعشرت وراگ ورنگ پرداخته ودر دست حبیب
پیره بان دارد ولهو لعب وخنده وبازی با زنان وبوق می نوازد
وبنغمه خوانی ورقص می پردازد ودر راگ مالاها اکثر بجای تصویر این
راگنی صورت کانه با صفات مذکوره مینویسند پنجم اساوری بفتح
همزه وسین مهمله ممدوده وواو مفتوحه ورای مکسوره ویای معروف

جاتان

جاتان اودو بود وترکیب وترتیب سرهای پنجگانه ان دهن سمت باشد
وسر دهوت گریه او باشد وانزا در هیمرت در دویم پهر روز خوانند
وصورتش در راگ مالازنی بود سیاه فام نازک اندام ساری سفید
پوشیده وکهورکاف عور در بدن کشیده ومارهای کلان بر دست وپایش
پیچیده ومو هارا بر سر جوره بسته ومیان آب بر قله کوه در صحرا نشسته
ودر بعضی راگ مالاها انزا بصفات مذکوره از برگ درختان ته بندی
بر میان بسته برهنه می گویند **نوع ششم** در بیان راگنیهای میگهه راگ
وان پنج است اول تک بفتح تای فوقانی مثقله ونون مننونه وکاف
تازی خفیفه جاتان سنپورن بود وترکیب وترتیب سرهای هفگانه
ان سرگم پدهن باشد وسرگهرج گریه اوست وانزا در برکهارت در نصف
شب خوانند وصورتش در راگ مالازنی بود بهوگنی یعنی فراق زده که برای
اطفای حرارت فراق از برگ گل کول بستر نهاده وبران بیتاب وبیقرار
افتاده دویم ملار بمیم مفتوحه ولام ممدوده در اجاتان اودو بود
وترکیب وترتیب سرهای پنجگانه ان دهن رکم باشد وسر دهوت گریه
اوست وانزا در برکهارت در نصف شب خوانند وصورتش در راگ

مالازنی بود جوان صبیحه از درد فراق یار زرد و ضعیف گشته
وازگلهای یاسمین همه زیور بسته وگریان وبریان سازمین نوازان
دریا دنایک بگنج فراق نشسته سیوم گوجری بضم کاف عجمی خفیفه و واو معروف
وجیم تازی خفیفه موقوف ورای مکسور ویای معروف جات آن سنپورن
بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه آن سرگم بدین باشند وسرگهه گره
اوست وازاد ربرگهارت در پهر اول روز خوانند وصورتش در راگ
مالازنی بود جمیله جوان باریک میان خوش الحان نغمه خوان انگیای
زرد و ساری سرخ در بر و بر هفت کرده آراسته وپیراسته بصد زیور
چهارم بهوپالی بهای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول وبای عجمی خفیفه ممدوده
ولام مکسور ویای معروف جات آن سنپورن بود و ترکیب و ترتیب
سرهای هفتگانه آن سرگم دهن بر باشند وسرگهرج گره اوست وازاد ربرگها
رت در پهر اول شب خوانند وصورتش در راگ مالازنی بود صبیحه
صاحب حسن ساری سفید پوشیده وگهور زعفران در بدن کشیده
هار گل در گردن انداخته وبعیش وعشرت پرداخته وبزیور تمام آراسته
ونگار بسته با نایک دسرد کردن یکجا نشسته پنجم دیسکار بدال خفیفه

وبای مجهول

وبای مجهول وسین مهمله موقوف وکاف تازی خفیفه ممدوده وراجات آن
سنپورن بود و ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه آن سرگم بدین وسرگهرج
گره اوست وازاد ربرگهارت در اواخر شب خوانند وصورتش در
راگ مالازنی بود صبیحه صاحب جمال عنبرین خال بادام چشم یاریستان
سیمین بدن بسته دهان مالای مروارید در گردن انداخته واز گهور صندل
آرایش بدن ساخته بزیور آراسته ونگار بسته با نایک بازی کنان بصد ناز
وکرشمه یکجا نشسته شعبه چهارم در بیان پترها یعنی پسران راگهای ششگانه
وآن مشتمل است شش نوع نوع اول در بیان پترهای بهیرون راگ
وآن هشت است اول هرکه بفتح ها و راو کاف تازی ثقیله دویم تلک
بکسر تای فوقانی خفیفه وفتح لام وکاف تازی خفیفه سیوم پوربا بضم
بای عجمی خفیفه و واو معروف ورای موقوف وبای تحتانی ممدوده
چهارم مادهو بمیم ممدوده و دال ثقیله مضموم و واو مجهول پنجم سوهو بسین
مهمله مضموم و واو معروف وهای مضموم و واو مجهول ششم بلنبه
بفتح بای موحده خفیفه ولام سکون ونون مکسور ویای مجهول وهای
موقوف هفتم مده بفتح میم و دال ثقیله هشتم پنچم بفتح بای عجمی خفیفه ونون

منونه وجیم عجمی خفیفه مفتوح ومیم نوع سیوم در بیان بر های مالکوس
راک وان نیز هشت است اول مار وبمیم ممدوده ورای مضموم وواو
معروف دویم میواد میم مکسور ویای مجهول وواو ممدوده ودال
مثقله سیوم بدهنس بفتح بای موحده خفیفه وسکون دال مثقله وهای مفتوحه
ونون منونه وسین مهمله چهارم بربل بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را وبای
موحده خفیفه مفتوح ولام پنجم چندرک بفتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه ودال
خفیفه مفتوح ورای مهمله وکاف تازی خفیفه ششم بدبنوین نون اول
مفتوح وبای منونه ودال خفیفه هفتم بهور بفتح بای موحده ثقیله منونه وواو
مفتوحه وراء هشتم کهوکر بکافین تازیین ثقلتین کاف اول مضموم وواو
مجهول وکاف ثانی مفتوح ورا وبعضی بجای ان هشانک نویسند بکسر
میم وسکون شین معجمه وبای فوقانی مثقله ممدوده ونون معنونه وکاف
عجمی خفیفه وبعضی بجای ان بدهنس نویسند نوع دویم در بیان بر های
هندول راک وان هشت است اول چندربنب بفتح جیم عجمی خفیفه ونون
منونه ودال خفیفه مفتوح ورای متصله وکسر بای موحده خفیفه ونون
منونه وایضا بای موحده خفیفه دویم منگل میم مفتوح ونون منونه

وکاف عجمی خفیفه ولام سیوم سوبهابسین مهمله مضموم وواو مجهول و
بای موحد ثقیله ممدوده چهارم انند بالف ممدوده ونوین نون اول
مفتوح وبانی منونه ودال خفیفه پنجم بنود بکسر بای موحده خفیفه ونون مضموم
وواو مجهول ودال خفیفه ششم بردهن بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را ودال
ثقیله مفتوح ونون هفتم کورا بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای
ممدوده هشتم بهاس بکسر بای موحده خفیفه وبای موحده ثقیله ممدوده
وسین مهمله وازانها سکر نیز گویند بدون بای موحده اول وحروف
وحرکات مذکوره وکاف تازی خفیفه مفتوح ورا نوع چهارم در بیان
پترهای دیپک راک وان نیز هشت است اول کنتل بضم کاف تازی
خفیفه ونون منونه وبای فوقانی خفیفه مفتوح ولام دویم کمل بکاف
تازی خفیفه ومیم مفتوحتین ولام وبجای میم واو نیز استعمال کنند
وکول گویند سیوم کلنک بفتح کاف تازی خفیفه ودر اخر بجای کاف
عجمی دال خفیفه ورای متصله نیز استعمال کنند وکلندر گویند چهارم چنبک
بفتح جیم عجمی ونون منونه وبای عجمی وکاف تازی خفیفین بای اول مفتوح
پنجم کسنبه بضم کاف تازی خفیفه وسین مهمله ونون منونه وبای موحده ثقیله

[illegible]

وبجای نون وبای موحده ثقیله میم نیز استعمال کنند وگنسم گویند نسم رام
برای ممدوده ومیم مفخم نهل بفتح لام وکسر ها و ایضا لام منشم نمال بهای
مکسوره ومیم ممدوده ولام **نوع پنجم** دربیان بترهای سریراک وان بر
هشت است اول سندهو بکسر سین مهمله ونون مسنونه ودال ثقیله مضموم
وواو مجهول دویم مالو بمیم ممدوده ولام مضموم وواو مجهول سیوم
گوند بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ونون مسنونه ودال مثقله وبعضی
بجای ان کلیان نویسند بفتح کاف تازی خفیفه وکسر لام مشدده ممدوده
بایای مشمومه ونون وبعضی همیر نویسند بهای مفتوحه ومیم مکسور
ویای معروف ورا چهارم کن ساکر بضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون
وسین مهمله ممدوده وکاف عجمی خفیفه مفتوح ورا پنجم کنبه بضم کاف تازی
خفیفه ونون مسنونه وبای موحده ثقیله ششم کنبهیر بفتح کاف عجمی خفیفه
ونون مسنونه وبای موحده ثقیله مکسور ویای معروف ورا هفتم سکر بفتح
سین مهمله ونون مسنونه وکاف تازی خفیفه مفتوح ورا وبعضی بجای ان
اکد نویسند بفتح همزه وکاف عجمی خفیفه ودال مثقله ودرین اسم بجای
دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال کنند واکٹ گویند هشتم بهاگرا

بکسر بای موحده خفیفه وهای ممدوده وکاف عجمی خفیفه موقوف ورای ممدوده
وبعضی بجای ان بکد نویسند بای موحده وکاف عجمی خففیین باول مکسور وثانی
مفتوح ودال مثقله ودرین اسم بجای دال مثقله تای فوقانی مثقله نیز استعمال
کنند وبکٹ گویند **نوع ششم** دربیان بترهای سکه راک وان بر هشت است
اول جالندهر بجیم تازی خفیفه ممدوده ولام مفتوحه ونون مسنونه ودال
ثقیله مفتوح ورا دویم سارنگ بسین مهمله ممدوده ورای مفتوحه ونون
مسنونه وکاف عجمی خفیفه سیوم نٹ نارائن بنون مفتوح وسکون تای فوقانی
مثقله ونون ورای ممدوده وهمزه ملینه ونون چهارم سنکراهبرن
بفتح سین مهمله ونون مسنونه وکاف تازی خفیفه مفتوح ورای ممدوده و
فتح بای موحده ثقیله وسکون را ونون پنجم کلیان بفتح کاف تازی خفیفه
وکسر لام مشدده ممدوده بایای مشمومه ونون ششم گجدهر بکاف عجمی
وجیم تازی خففیین بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال ثقیله ورا هفتم گندهار
بفتح کاف عجمی خفیفه ونون مسنونه ودال ثقیله ممدوده ورا هشتم سهانا
بسین مهمله مفتوح وها ونون ممدوده **فصل چهارم** دربیان راک و
راگنی وبتر بحسب کلیانه مت وکلیانه بفتح کاف تازی خفیفه وکسر لام

مشدده و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله رکهی بوده مجتهد درین علم
وان منشعب است بسه شعبه **شعبه اول** دربیان راکها باید دانست که
راکها بحسب کلیات مت پیر شش است اما هر راکی شش راکنی دارد
واسامی راکهای مذکوره اینست اول سرراک بحروف و حرکات که در
سنومان مت مذکور شد دویم بسنت راک بفتح بای موحده خفیفه و سین
مهمله و نون منونه و تای فوقانی خفیفه سیوم بهجم راک بفتح بای عجمی خفیفه
و نون منونه و جیم خفیفه مفتوح و میم چهارم بهیرون راک ایضا بحروف
و حرکات مذکوره پنجم میکه راک ایضا بحروف و حرکات مذکوره ششم
نت نارایین بنون مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و نون و رای
ممدودتین و همزه ملینه و نون پس از جمله راکهای مذکوره سه راک
که سرراک و بهیرون و میکه باشند مطابق سنومان مت است که سابق
مذکور شد و سه راک دیگر که بسنت و پنجم و نت ناراین باشند در ان مت از جمله راکنیها
و پنجم و نت ناراین از جمله پترها **شعبه دویم** دربیان راکنیهای راکهای
ششگانه مذکوره وان منتوعست بشش نوع **نوع اول** دربیان
راکنیهای سرراک وان شش است اول کوری بفتح کاف عجمی

خفیفه و سکون واو و رای مکسوره و یای معروف دویم کولاهل بفتح کاف تازی
خفیفه و سکون واو و لام ممدوده و های مفتوحه و لام سیوم دهنول بفتح دال
ثقیله و سکون واو و لام چهارم ردرانی بضم را و فتح دال خفیفه مشدده
و رای متصله ممدوده و نون مکسوره و یای معروف پنجم مالکوس میم ممدوده
و لام موقوف و کاف تازی خفیفه مفتوح و سکون واو و سین مهمله ششم
دیوکندهار بدال خفیفه مکسوره و یای مجهول و واو موقوف و فتح کاف تازی
خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و را **نوع دویم** دربیان راکنیهای
بسنت راک وان نیز شش است اول اندولی بهمزه مفتوحه و نون منونه
و دال خفیفه مضموم و واو مجهول و لام مکسوره و یای معروف دویم کمکلی بفتح
کاف عجمی خفیفه و سکون میم و کاف تازی خفیفه مکسوره و یای معروف سیوم
پتمنجری بفتح بای عجمی خفیفه و سکون تای فوقانی مثقله و میم مفتوحه و نون
منونه و جیم تازی خفیفه و رای مکسورتین و یای معروف چهارم کودکری
بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون واو و دال مثقله موقوفه و کاف عجمی خفیفه
مفتوح و رای مکسوره و یای معروف و قیل کاف تازی خفیفه مکسوره و یای
معروف و رای مکسورتین و قیل کاف تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور

وبای معروف پنجم دهاکی بدال ثقیله ممدوده ومیم موقوفه وکاف تازی
خفیفه مکسور وهای معروف ششم دیوساکه بکسر دال خفیفه وهای مشمومه
وسکون واو وسین مهمله ممدوده وکاف تازی ثقیله **نوع سیوم** در بیان
راگنیهای پنجم راگ وان نیز شش است اول تربنی بکسر تای فوقانی
خفیفه ورای متصله وبای موحده خفیفه مفتوح وقبل مکسور ویای مجهول ونون
مکسوره وهای معروف وازادر متعارف بجای بای موحده واو مفتوحه
خوانند وبدون های معروف اخر استعمال کنند وترون گویند دوم
استیه تیرهها بفتح همزه وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی خفیفه ونون
منونه وبای موحده ثقیله وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف ورای
موقوف وهای فوقانی ثقیله ممدوده سیوم اهیری بالف ممدوده و
های موحده ثقیله مکسور ویای معروف ورای مکسور وایضا یای معروف
چهارم گکبه کافین تازین حقیقین اول مضموم وثانی مکسور وبالعکس ویای
موحده ثقیله پنجم براری بهای موحده خفیفه مفتوح ورائین را اول ممدوده
وثانی مکسوره وهای معروف ششم ساویری بسین مهمله ممدوده وواو
مکسور ویای معروف ورای مکسور هفتم گوجری معروف **نوع چهارم**

در بیان راگنیهای

در بیان راگنیهای بهیرون راگ وان نیز شش است اول بهیروی
بفتح بای موحده ثقیله وسکون یای تحتانی ورای موقوفه وواو مکسور و
یای معروف دویم گوجری بکاف عجمی خفیفه مضموم وواو معروف وجیم
تازی خفیفه موقوف ورای مکسوره ویای معروف سیوم بهاکها ببای
موحده وکاف تازی ثقیلتین ممدودتین چهارم بلاولی ببای موحده خفیفه
مکسوره ولام ممدوده وواو مفتوح ولام مکسور ویای معروف پنجم کرنانی
بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون ممدوده وتای فوقانی ثقیله
مکسور ویای معروف وهمانا که در متعارف ازا کانهرا گویند ششم
هنسا بفتح را وکاف عجمی وتای فوقانی خفیفین بسکون اول وثانی موقوف
وفتح ها ونون منونه وسین مهمله ممدوده **نوع پنجم** در بیان راگنیهای
میگهه راگ وان نیز شش است اول بنگالی بفتح بای موحده خفیفه ونون
منونه وکاف عجمی خفیفه ممدوده ولام مکسور ویای معروف دویم
مدهرا بفتح میم وضم دال ثقیله ورای ممدوده سیوم کامود بکاف
تازی خفیفه ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفه چهارم دهنا
سری بفتح دال ثقیله ونون ممدوده وکسر سین مهمله ورای متصله

ویای معروف پنجم دیوبر بهابدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف
ورای موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی
ثقیله ممدوده ششم دیوالی بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو ممدوده و
لام مکسور و یای معروف **نوع ششم** در بیان راگنیهای نارائن نیز
شش است اول ترونکی بکسر تای فوقانی خفیفه و رای مضموم و واو مجهول
و تای فوقانی مثقله موقوف و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف دوم
تلنگی بکسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف
و بعضی از اتیلنگی گویند بتای فوقانی خفیفه مکسور و یای مجهول و لام مفتوح و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف سیوم پوربی بیای عجمی خفیفه
مضموم و واو معروف و رای موقوف و بای موحده خفیفه مکسور و یای
معروف چهارم راماکری بمیم ممدوده پنجم گندهاری بفتح کاف عجمی
خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف
ششم سندهملاری بکسر سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله مضموم
و میم مفتوح و لام ممدوده و رای مکسور و یای معروف و بدون یا **شعبه سیوم**
در بیان پترهای راگهای ششگانه مذکوره باید دانست که درین

مت پترهای راگهای ششگانه مذکوره نیز همانست که سابق در هنومان مت
مرقوم گشته باندک اختلافی چنانکه صاحب این مت درین سری راگ که سری راگ
و بهیرون و میگه راگ باشد و باتفاق هر دو مت راگ کند و در پترهای سری راگ
بجای گوند و سنکر و بهاکر اکلیان و اکده و یکده نوشته و هماناکه یکده
عبارت از بهاکرا باشد و در پترهای بهیرون بجای تلک و پوربا و پنجم
و سوهو چهار پتر دیوساکه و للت و مالکوس و بلاول نوشته و هماناکه
بلاول مراد از سوهو باشد و در پترهای میگه بجای نت نارائن و سنکرابهرن
و کلیان سه پترهای هندول را در پترهای بسنت نوشته و بجای بهپاس
هندول را از جمله پترها نگاشته و پترهای دیپک را بعینه در پترهای پنجم
نوشته و پترهای مالکوس را در پترهای نت نارائن نوشته و بجای مارو
و بدهس دو پتر دیپک و ستابک نگاشته این بود اختلاف پترها درین مت
و هنومان مت والله اعلم بالصواب **فصل پنجم** در بیان راگ و راگنی
و پتر حسب سمیشر مت و سمیشر بضم سین مهمله و میم مکسور و یای مجهول و شین
معجمه مضموم و را نام مهادیو است و او مجتهد اولست درین علم و آن
منشعب است بچهار شعبه **شعبه اول** در بیان راگها باید دانست که درین مت

بتر راکهای شش کانه همانست که سابق در کلناته مت ایراد پذیرفته وان
سر راک وبسنت وپنجم وبهیرون ومیکه ونت ناراین است بحروف وحرکات
که در مت سابق مذکور شد پس ازانجمله سه راک که سر راک وبهیرون ومیکه
باشد مطابق هنومان مت وکلناته مت هردو مت است وسه راک
دیگر که بسنت وپنجم ونت ناراین باشد مطابق کلناته مت فقط ونیز هر را
شش راکنی دارد **نغمه دویم** در بیان راکنهای راک شش کانه مذکوره
وان متنوعست شش نوع **نوع دویم** در بیان راکنیهای سر راک اول
مالوی بمیم ممدوده ولام موقوفه وواو مکسور ویای معروف وازادر
متعارف مالوا کویند بواو ممدوده وبجای لام را نیز استعمال کنند
ومارو اکویند دویم تربنی بکسر تای فوقانی خفیفه ورای متصله وبای موحده
خفیفه مفتوح ونون مکسور ویای معروف وازادر متعارف ترون
کویند سیوم کوری بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور ویای
معروف چهارم کیداراکا بکاف تازی خفیفه ویای مجهول ودال خفیفه
ورای ممدوده پنجم مده ماده بفتح میم وسکون دال ثقیله ومیم ممدوده
وایضا دال ثقیله ششم بهادکا بفتح بای عجمی خفیفه وهای ممدوده ودال

مثقله

مثقله مکسور وکاف تازی خفیفه ممدوده ودر بعضی نسخ نامند کاکوبیند
ببای عجمی خفیفه ممدوده وفتح ها ونون منونه ودال مثقله مکسور وکاف
تازی خفیفه ممدوده وازادر متعارف بهادی کویند وبجای دال مثقله
را نیز استعمال کنند **نوع دویم** در بیان راکنهای بسنت راک اول دیسی
بدال خفیفه مکسور ویای مجهول وسین مهمله مکسور ویای معروف دویم دیوکری
بدال خفیفه مکسور ویای مجهول وواو موقوف وکسر کاف عجمی خفیفه ورای
متصله ویای معروف سیوم براتی بفتح بای موحده خفیفه وسکون یای
تحتانی ورای ممدوده وتای فوقانی مثقله مکسور ویای معروف وازادر
متعارف بجای تای فوقانی مثقله را استعمال کنند وبراری کویند و
درینصورت بدون یای تحتانی نیز اطلاق نمایند وبراری کویند چهارم
تودکا بتای فوقانی مثقله مضموم وواو مجهول ودال مثقله مکسور وکاف
تازی خفیفه ممدوده وازادر متعارف بدون کاف مذکور استعمال
کنند وتودی کویند بیای معروف اخر پنجم للتا بلا هین لام اول مفتوح
وثانی مکسور وتای فوقانی خفیفه ممدوده ششم هندولی بهای مکسوره و
نون منونه ودال مثقله مضموم وواو مجهول ولام مکسور ویای معروف

و ازادر متعارف بدون یای اخر استعمال کنند وبند ول گویند **نوع سیوم**
در بیان راگنیهای هیرون راگ اول هیروی بفتح های موحده ثقیله وسکون
یای تحتانی ورای موقوف و واو مکسور ویای معروف دوم کنجری
بضم کاف عجمی خفیفه و نون مغنونه وجیم تازی خفیفه مفتوح ورای مکسور ویای
معروف وازادر متعارف بجای نون مغنونه واو معروف استعمال
کنند وکوجری گویند سیوم ریوا برای مکسور ویای مجهول و واو ممدوده
چهارم کنگری بضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف تازی خفیفه
مفتوح ورای مکسور ویای معروف وازادر متعارف بجای را لام استعمال
ولنکلی گویند پنجم بنگالی بفتح بای موحده خفیفه ونون مغنونه وکاف عجمی
خفیفه ممدوده ولام مکسور ویای معروف وازا بدون یای اخر استعمال
کنند وبنگال گویند ششم بهلی بضم بای موحده خفیفه وسکون ها وقیل بفتح
الاول وضم الثانی ولام مکسور ویای معروف **نوع چهارم** در بیان
راگنیهای پنجم راگ اول بهاس بکسر بای موحده خفیفه وهای موحده ثقیله
ممدوده وسین مهمله دویم بهوپالی بای موحده ثقیله مضموم و واو
مجهول وپای عجمی خفیفه ممدوده ولام مکسور ویای معروف سیوم کرنای

بفتح کاف

بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را و نون ممدوده وتای فوقانی مثقله مکسور
ویای معروف وازا در متعارف کانهرا گویند چهارم بدهیسکا بفتح بای
موحده خفیفه وسکون دال مثقله وهای مفتوحه و نون مغنونه وسین مهمله
مکسور وکاف تازی خفیفه ممدوده ودر متعارف بدون کاف ممدوده
اخر استعمال کنند وبدهنس گویند پنجم مالسری بمیم ممدوده ولام موقوف
وکسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف ششم پنجری بفتح بای
عجمی خفیفه وسکون تای فوقانی مثقله ومیم مفتوحه ونون مغنونه وجیم
تازی خفیفه مفتوح ورای مکسور ویای معروف **نوع پنجم** در بیان راگنیهای
میگه راگ اول ملار بمیم مفتوحه ولام ممدوده ورا دویم سورته بسین
مهمله مضموم و واو مجهول ورای مفتوحه وتای فوقانی الثقل سیوم ساوری
بسین مهمله ممدوده و واو مکسور ویای معروف ورای مکسور وایضا
یای معروف ودر بعضی از نسخ بجای سین مهمله ممدوده کاف تازی خفیفه
ممدوده مرقوم است چهارم کوسکی بفتح کاف تازی خفیفه وسکون واو
وسین مهمله مکسور وبکسر کاف تازی خفیفه ویای معروف وازادر متعارف
مالکوس گویند بمیم ممدوده ولام موقوفه وفتح کاف تازی خفیفه سکون

واو وسین مهمله نجم کند هاری بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال
ثقیله ممدوده و رای مکسور و یای معروف و از ادر متعارف بدون
یار لغز استعمال کنند و کندهار گویند ششم سر سنکار بفتح ها و سکون را
و کسر سین مهمله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و را **نوع ششم**
دریان راگنیهای نت نارایِن راک اول کاموده بکاف تازی خفیفه ممدوده
و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه دویم کلیان بفتح کاف تازی
خفیفه و کسر لام مشدده ممدوده بیای مشموه و نون سیوم ابهیری بالف
ممدوده و بای موحده ثقیله مکسور و یای معروف و رای مکسور و ایضا
یای معروف چهارم مالکی بنون ممدوده و بای فوقانی مثقله موقوف
و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف پنجم سارنک بسین مهمله ممدوده
و رای مفتوحه و نون منونه و کاف تازی عجمی خفیفه ششم نت همیر بفتح نون
و سکون تای فوقانی مثقله و های مفتوحه و میم مکسور و یای معروف و را
شعبه سیوم دریان پترهای راگهای ششگانه مذکوره باید دانست که درین
مت نیز پترهای راگهای ششگانه همان است که در دو مت سابق گذشت
باندک اختلافی چنانکه هندول و کلیان و سارنک بحسب هر دو مت سابق

از جمله پترها اند و بهاس که بحسب مت اول پتر است فقط درین مت از جمله
راگنیهای نوشته و بجای انها دیگر پترها انگاشته والله اعلم **شعبه چهارم** دریان
رت یعنی فصل و وقت خواندن هر راک و راگنی و آن متنوع است بدو نوع
نوع اول دریان رت یعنی فصل و موسم خواندن هر راک و راگنی باید دانست
که فصل و اوقات خواندن هر راک و راگنی و آنچه بحسب هنومان مت بود سابق
هر یکی در محل خود ایراد پذیرفته و آنچه بحسب دو مت اخیر است درین محل ایراد
می باید پوشیده نماند که سری راک با راگنیهای او در سسر رت خوانند و
آن دو ماه ماه و پهاکن باشد و بسنت راک با راگنیهای او در بسنت رت
خوانند و آن دو ماه چیت و بیساکهه باشد و پنجم راک با راگنیهای او در سرد
رت خوانند و آن دو ماه کوار و کاتک باشد و بهیرون راک با راگنیهای
در گریکهم رت خوانند و آن دو ماه جیٹه و اساده باشد و میکه راک با راگنیهای
او در برکها رت خوانند و آن دو ماه ساون و بهادون باشد و نت
نارایِن با راگنیهای او در هیم رت خوانند و آن دو ماه اگهن و پوس باشد
نوع دویم دریان اوقات هر راک و راگنی بطریق اجمال باید که بهوپالی
و بهروی و دیوساکه و مدهماده و بلاول و ملار و بنگالی و سیام

وکوجری و دهناسری و مالسری و میکه راک و پنجم راک و دیسکار
و بهیرون و للت و بسنت اینهمه را وقت صبح خوانند و کوسک و ساوتری
و بهنجری و ریوا و کنکری و رام کری و سورتهی اینهمه در اول پهر
روز خوانند و براری و تودی و کامود و کرای و کند ناری و نات
و شدید و دیسی و سنکراپهرن اینهمه در دویم پهر روز خوانند و سری راگ
و مالوا و کوری و پرون و نت و کلیان و نند و کیدارا و کرناتی
و ابهیری و پدهنس و باهاری و سرنه نات از سیوم پهر روز تا نصف
شب خوانند و سوای این فصول و اوقات مذکوره هر کاه شوق خواهد
غالب باشد یا هر وقت که آقا حکم کند و بعزماید هر راک و راکنی که باشد
همه وقت جایز داشته اند که نغمه همه وقت خوش اینده و ارام بخش است

فصل ششم دریان راک و راکنی و پتر و بهارجا بجست بهت مت
باید دانست بفتح بای موحده ثقیله و سکون را و تای فوقانی خفیفه نام
رکهی است مجتهد درین علم و ان منشعب است به شعبه **شعبه اول** دریان راکها
بجست بهت مت باید دانست که راکها بجست بهت مت مطابق هنومان مت
و ان شش راک است اول بهیرون دویم مالکوس سیوم هندول

چهارم دیپک

چهارم دیپک پنجم سری راک ششم میکه بحروف و حرکات که در هنومان
مت مذکور شد و هر راکی پنج راکنی و هشت پتر یعنی پسر دارد باز هر
پتری یک بهارجا یعنی زن دارد و چه بهارجا بای موحده ثقیله ممدوده
و رای موقوف و جیم تازی خفیفه ممدوده یعنی زن باشد چنانکه بعد
ازین تفصیل مذکور شود ان شا الله تعالی **شعبه دویم** دریان راکنیهای
راکهای شش کانه مذکوره و ان متنوع است بشش نوع **نوع اول** دریان راکنیهای
بهیرون راک و ان پنج است اول مدهمادهوی بفتح میم و سکون دال
ثقیله مفتوح و واو مکسور و یای معروف و از ابدون واو و یای اخر نیز
خوانند و مدهماده کویند دویم للتا بلا این لام اول مفتوح و ثانی مکسور
و تای فوقانی خفیفه ممدوده سیوم براری بفتح بای موحده خفیفه و رای
اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف چهارم بهیروی بفتح بای
موحده ثقیله و سکون یای تحتانی و رای موقوف و واو مکسور و یای
معروف پنجم بهلی بضم بای موحده خفیفه و سکون ها و قیل بفتح الاول
و ضم الثانی و لام مکسور و یای معروف و از ابدون یای اخر نیز خوانند
نوع دویم دریان راکنیهای مالکوس راکنی و ان نیز پنجست اول

کوری بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای مکسور ویای معروف دویم
دمادهی بدال خفیفه مفتوح ویای تحتانی ممدوده وایضا دال خفیفه
مفتوح ودال ثقیله مکسور ویای معروف وبعضی بجای لفظ ودی وتی
استعمال کنند بواو مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف ودیا و
گویند سیوم تودی بتای فوقانی مثقله مضموم وواو مجهول ودال مثقله
مکسور ویای معروف چهارم کهنبهاوتی بفتح کاف تازی ثقیله ونون
منونه ویای موحده ثقیله ممدوده وواو موقوف وتای فوقانی خفیفه مکسور
ویای معروف پنجم ککب بکافین تازین خفیفین وتانی مضموم وبالعکس
ویای موحده خفیفه **نوع سیوم** دربیان راگنیهای هندول راگ وان نیز
پنجست اول رامکلی برای ممدوده ومیم موقوف وکاف تازی خفیفه مفتوح
ولام مکسور ویای معروف دویم مالاوتی بمیم ولام ممدودتین وواو
موقوف وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف سیوم اساوری بهمزه
مفتوحه وقبل الف وسین مهمله ممدودتین وواو موقوف ورای مکسور ویای
چهارم دیواری بدال خفیفه مکسور ویای مجهول وواو ممدوده ورای مکسور
ویای معروف پنجم ککلی بضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون وکاف تازی

خفیفه مفتوح

خفیفه مفتوح ولام مکسور ویای معروف **نوع چهارم** دربیان راگنیهای
دیپک راگ وان نیز پنجست اول کیدارا بکاف تازی خفیفه مکسور ویای
مجهول ودال خفیفه ورای ممدودتین دویم گورا بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون
واو ونون معنونه ورای ممدوده سیوم گوند بفتح کاف عجمی خفیفه
وسکون واو ونون معنونه ودال مثقله چهارم گوجری بکاف
عجمی خفیفه مضموم وسکون واو وجیم تازی خفیفه موقوف ورای مکسور
ویای معروف پنجم ردراونی بضم را وتشدید دال خفیفه ورای ممدوده
وواو موقوف ونون مکسور ویای معروف وانزا بد وان واونیز خوانند
ور دراگویند **نوع پنجم** دربیان راگنیهای سری راگ وان نیز پنجست
اول سندهوی بکسر سین مهمله ونون معنونه ودال ثقیله مفتوح و
واو مکسور ویای معروف دویم کافی بکاف تازی خفیفه ممدوده و
فای مکسور ویای معروف ومعلوم کافی که اصل نامش در هندی جست
زیراکه حروف فا در هندی نیست مگر آنکه بجای کاف عجمی ثقیله خوانند وکاهی
گویند سیوم تهمری بضم تای فوقانی ثقیل وسکون میم ورای مکسور
ویای معروف وانزا در ملک پورب بسیار خوانند چهارم بختراسابی

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 6

چنانکه کویند که نایکا مالای مروارید لال در کلوی خود دارد درین عبارت
لفظ لال بر دو ها بهاس است چه لفظ لال دو معنی دارد یکی بمعنی نایک
باشد دویم بمعنی لعل امده که کوهریست مشهور نیز بمعنی سرخ بود پس عبارت
مذکور بحسب معنی اول درست باشد یعنی نایکا مالای مروارید نایک را در
کلو دارد و بحسب معنی ثانی نا درست بود چه مالای مروارید لعل هر دو تقدیر
معنی ندارد زیراکه مروارید نه کوهر لعلست و نه سرخ رنک وان بر دو ها
بهاس باشد یا چنین کویند که در عشق نایکا سیام لال زرد شده است
زیراکه سیام لال عبارت از کانه است یا مطلق نایک هر که باشد
و الفاظ سیام و لال و زرد هر سه افاده بر دو ها بهاس کنند چه
سیام بکسر سین مهمله ممدوده بایای مشموه و میم بمعنی سیاه باشد
و لال بلا مین لام اول ممدوده بمعنی سرخ بود و سیاهی و سرخی را با
زردی تباین تام است سیوم اشلیکها النکار بفتح همزه و سکون شین
معجمه و لام مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله ممدوده وان النکاری
بود که یک لفظ افاده معنی متعدده کند و همه معنی مقید مطلب باشد مثل
لطفی که هر چند معنی مشترک باشند و همه معنی در مطلب دخیل باشند مثلا

یعنی کاهی بمعنی مطلق نایک زرد شده ام

کویند

کویند که از عین زید اب میرود چه عین هم بمعنی چشم باشد و هم بمعنی چشمه و از
سر دو آب میرود چهارم جمکا لنکار بفتح جیم تازی خفیفه و سکون میم و کاف
تازی خفیفه ممدوده وان النکاری بود که الفاظ و عبارت مشترک در ان
تک بعینه تکرار یابد و در هر جای علیحده معنی باشد و از ا بعربی صنعت تجنیس تام
کویند چنانکه کویند زید و عمر را یکبار پیش خود بار داد چنانکه بار درخت بار
درختیست و چنانکه از باغ بر کرفتیم و در بر کرفتیم و امثال ان بهم اتبرتها
لنکار بضم همزه و سکون تای فوقانی خفیفه و کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله
و بای مجهول و جیم عجمی ثقیله ممدوده وان بر دو کونه بود سکاران اتبرتها
و اکاران اتبرتها سکاران اتبرتها بسین مهمله مفتوح و کاف تازی
خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره النکاری
بود که شاعر طوطیه برپا کند و از ا توجیه بر کرسی نشاند چنانکه کویند که ماه در
از حسن و جمال معشوق دزدیده کریخته بر اسمان رفته جا کرده است و از ینست
که او مثل دزدان شبها بر می آید و روزانه نمی تواند بر امد و امثال ان
و اکاران اتبرتها بهمزه مضمومه و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای
مفتوحه و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره النکاری بود که شاعر

چیزی ناممکن را ممکن نماید و ازا بعربی مبالغه و اغراق نامند چنانکه گویند
ماه و افتاب را اینجا درهم کوفته و خمیر کرده روی معشوق ساخته اند و لعل
و یاقوت را درهم کوفته و با ابحیات خمیر کرده لب او ساخته اند و امثال ان
ششم انگرمان الکار بفتح همزه و ضم نون و فتح کاف تازی خفیفه و سکون
را و میم ممدوده و نون معنونه و ان الکاری بود که شاعر در صدد کلام
چند چیز را یکجا بیان کند و باز بترتیب وصف هریک کند و ازا بعربی
لف نشر مرتب خوانند چنانکه گویند که برنهما و بشن و مهیس خلق کننده
و پرورنده و هلاک کننده اند و امثال ان هفتم سندیها الکار بسین
مهمله مفتوح و نون منونه و دال خفیفه مکسور و یای مجهول و های ممدوده و ان
الکاری بود که شاعر در دو چیز تردد کند و سخن بشک و ظن گویند و ازا
بعربی تجاهل عارف نامند مثلا گویند که این روست یا ماه و این زلفست یا مار
و امثال ان هشتم سجمان الکار بضم سین مهمله و فتح جیم تازی ثقیله مشدده
و میم ممدوده و نون معنونه و ان الکاری بود که بدون لفظ و عبارت
مطلب یا بمار تو اشارت کرده شود چنانکه عاشقی بر در معشوقی برود
و نهانی از مردم بهانه جواب خواستن از کسی فریاد کند و از معشوق

بپرسد که من کجا بیایم و معشوق در جواب انشخص صبح را برقع نیلگون برو
انداخته بیرون فرستد تا عاشق او را ببیند و جواب حاصل نماید و این
برقع نیلی بر روی انکس اشارت بدانست که وقتی که ماه فرو نشیند و غروب
کند و شب تاریک گردد خواهی آمد و امثال ان نهم اپتیا پدیسا الکار
بفتح همزه و تشدید نون مکسوره ممدوده با یای منمومه و ضم همزه و بای عجمی
و دال خفیفتین بسکون اول و کسر ثانی و یای مجهول و سین مهمله ممدوده
و ان الکاری بود که سخن با کسی بگوید و اشارت بدیگری کند چنانکه
معشوقه عاشق بر در دوست را دیده یا از امدن او در خانه خبر یافته
بدوست اشارت کند و خطاب بدیگری کند که اه امروز چکنم که بر تنها
ام شوهرم بفلان کار رفته و خوشدامن بفلان کار نشستن کار و کار
تنیش نهها بر من بر شاقست و دشوار و از تنهای میترسم در شب تا روا مثال
ان دهم ات سیوکت الکار بفتح همزه و کسر تای فوقانی خفیفه و سین مهمله
مفتوح و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف تازی و تای فوقانی
خفیفتین با ول مفتوح و ان بر چهار گونه بود اول نکرجا دهیون سان
بکسر نون و فتح کاف عجمی خفیفه و سکون را و جیم تازی خفیفه ممدوده

وکسر دال ثقیله با یای مشمومه و سکون واو و سین مهمله ممدوده و نون و آن
الکاری بود که ایهام در ضمن ایهام باشد و همان ایهام مذکور شود و مراد
از آن ایهام باشد چنانکه شاعر گوید که ماه و مار و یوز و آهو دل مرا برده
اند یعنی روی معشوق و زلف او و کمر او و چشم او دل مرا برده است مشبه
به مذکور شد و مراد از آن مشبه است که روی و زلف و کمر و چشم باشد
دویم برکتمانهانهان بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و کاف تازی
و بای فوقانی خفیفتین مفتوحتین و تشدید سین مهمله مکسوره ممدوده با یای
مشمومه و فتح نون و تشدید تای فوقانی ممدوده و بای موحده ثقیله ممدوده
و نون و آن الکاری بود که وجود هیچ یکی از ایهام و ایهام نماند و چیزی
دیگر شود چنانکه گویند زید آن زید نمانده است بلکه چیزی دیگر شده است
سیوم کاربن کارج برجی بکاف تازی خفیفه ممدوده و رای
مفتوحه و سکون جیم تازی خفیفه و بای موحده و بای عجمی خفیفتین
بکسر اول و تشدید ثانی و رای متصله و فتح جیم تازی خفیفه و سکون یای
تحتانی و آن الکاری بود که سبب پس از سبب بوقوع آید چنانکه گویند
که رسم اهل زمانه اینست که گناه ناکرده میگیرند و مواخذه مینمایند

وامثال

و امثال آن چهارم جد بارته بفتح جیم تازی خفیفه و تشدید دال خفیفه مکسوره
ممدوده با یای مسمومه و رای مفتوحه و تای فوقانی ثقیله و آن الکاری
بود که شاعر ایهام را بر ایهام ترجیح نهد بدین طریق که فلان چیز وقتی بفلان
چیز رسد که فلان چیز داشته باشد مثلا گویند که ماه وقتی بمعشوق ما رسد
که لبی چون یاقوت و دندانی چون مروارید و زلفی چون مار و چشمی چون
آهو داشته باشد و اگر بدین عبارت بگویند که یاقوت و مروارید وغیره
با خود داشته باشد احسن بود و موجب اجتماع دو صنعت گردد و آن یکی
صنعت بکرجادهیوان و دیگر صنعت مذکوره باشد یازدهم انیپراس
النکار بفتح همزه و ضم نون و فتح بای عجمی خفیفه و رای متصله ممدوده و سین
مهمله و آن بر سه گونه است اول ابرت انیپراس بفتح همزه و بای موحده
خفیفه مشدده و رای متصله و تای فوقانی خفیفه و آن الکاری بود که در
هر تک الفاظ باهم مقفی و مسجع واقع شوند و بعربی این را صنعت سجع خوانند
اما فرق آنست که در عربی الفاظ هر دو مصرع بیت باهم مسجع می افتند
و درینجا در هر تک الفاظ همان تک باهم مسجع میباشند چنانکه گویند
در بازار تاتار خریدار دستار بسیار و شمار است و چنانکه گویند

بنهری در ماه دی با معشوق و می و آواز چنگ و نی بی در بی عشرت
کردیم و امثال آن دوم چهیکار انبراس بجیم عجمی ثقیله مکسور و یای مجهول
و کاف تازی خفیفه ممدوده و ازا اچهرسکای نیز گویند بفتح همزه و جیم عجمی
ثقیله مشدده و سکون را و سین مهمله مفتوح و کاف عجمی خفیفه ممدوده و همزه
بلینه و یای معروف و آن الکاری بود که حروف اولی الفاظ تک
از یک جنس باشند خواه در تمام تک چنین باشد خواه در هر دو سه لفظی از
یک جنس بود چنانکه درین بیت حرف دال در مصراع اول و حرف بی
در مصراع ثانی **بیت** چو دردانه دیدیم دندان دلبر چو زنجیر دیدیم زلفش
سراسر سیوم لاتا انبراس بلام و تای فوقانی مثقله ممدود
و آن الکاری بود که الفاظ و عبارت که در تک اول باشد همان
الفاظ و عبارت با بعضی ازان چنانکه شاعر گوید **اشعار** در شب هجران
خیال روی او با غم بود در شب هجران خیال روی او با غم بود
در مصراع اول کلمه با غم بمعنی با غمین باشد و در مصراع ثانی بمعنی مع غم
باشد دوازدهم اچهرچتکا الکار بفتح همزه و جیم عجمی ثقیله مشدده و سکون
را و جیم عجمی و تای فوقانی خفیفه بفتح اول و سکون ثانی و کاف تازی

خفیفه ممدوده و آن الکاری بود که در آخر تک آخر یک کلمه جواب چند
سوال باشد که در تکهای سابقه رفته باشند و ازا لعربی صنعت
سوال و جواب گویند چنانکه گویند که باعث روشنی زمین و زمان و موجب
بصارت خلق جهان و سبب اجرای معاش انسان و محل جریان حیات
عالمیان چیست در جواب این همه سوال مذکوره یک کلمه عین بمعنی
آفتاب باشد و هم بمعنی چشم و بمعنی زر و هم بمعنی چشمه پس درین صورت
یک کلمه عین جواب هر چهار سوال مذکور تواند شد سیزدهم سربهدرا
الکار بفتح سین مهمله و سکون را و بای موحده خفیفه موقوف و تای
فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول و فتح بای موحده ثقیله و سکون دال
خفیفه و رای ممدوده و آن الکاری بود که چون حروف لفظی یا
عبارتی را منقلب خوانند همان لفظ و همان عبارت حاصل شود
و همان معنی بخشد و بعربی ازا قلب مستوی خوانند اما این صنعت
با قاعده عربی در حروف لکه مطابق افتد نه گر زیرا که حرف گر باعتبار
قاعده عربی مرکب از دو حرف باشد و بقاعده هندی یک حرف بود
کما لا یخفی در هندی مثل سسن بسینین مهملتین باول مفتوح و حرم میم

ورای مفتوحتین و ایضا میم و کاکا کافین تازین خفیفین ممدودین
ولام ولا بلام ممدوده و دال مثقله موقوف و ایضا لام ممدوده
وندان بنون مکسور و دال خفیفه ممدوده و ایضا نون و امثال ان
وچنانکه این عبارت هندی سکس چنچی سکس سرس تیتی و در عربی و
فارسی مثل در لفظ موم و نان و باب و مادام و امثال ان وچنانکه
این بیت بیت سکر بتر از وی وزارت بر کس شو شمره بلبل لب
هر مهوش وچنانکه این مصراع امید اشنایان شادی ها چهاردهم
بهرمان الکار بفتح بای موحده مقیله و سکون را و میم ممدوده و نون
معنونه و ان الکاری بود که چیزی را بغلط چیزی دیگر دانستن بطن
و کمان چنانکه شاعری کوید که مرغ دلمن خال معشوق را دانه پنداشت
ازان در دام زلف او افتاده چنانکه شاعری این مضمون در بیتی
بسته که زنبور سیاه منقار سرخ توتا یعنی طوطی سبز را کل میشود
یعنی کل درخت پلاس پنداشت و بارزوی استشمام و استلذاذ
شیره ان رفت و در دهانش خزید و توتا از امیوه جامون انکاشت
و در حال فرو بلعید و امثال ان پانزدهم سنکها ولوکن الکار بکسر

سین مهمله و نون منونه و کاف عجمی ثقیله ممدوده و واو مجهول و واو
موقوفه ولام مضموم وواو مجهول و کاف تازی خفیفه مفتوح و نون وان الکاری
بود که کلماتی که در نصف تک یعنی مصرع واقع شوند ان کلمات را
در نصف دیگر بحسب تقدیم و تاخیر بعکس اول اورند و انرا بعربی
صنعت عکس و طرد کویند چنانکه مصنف کتاب کفته ساقی باری
میده مارا مارا امید ساقی باری زان باقی مارا جامی ده جامی ده
مارا زان باقی جانان موی داری بجان بجان داری موی
جانان تابان چون مه روی داری داری چون مه روی تابان
و نشاید که این الکار در دو تک اتفاق افتد چنانکه مصنف کفته
بیا بتا بجان ما شبی مهمان ما شبی مهمان ما بیا بتا بجان ما وفا
کن و جفا مجو بجان ما بلا مجو بجان ما بلا مجو وفا کن و جفا مجو شانزدهم
جات برن الکار بجیم تازی و تای فوقانی خفیفین با اول ممدوده و تای
موقوفه و فتح بای موحده خفیفه و سکون را و نوین و نون اول مفتوح
وان الکاری بود که سخن بی تکلف و تصرف و بی ساخته و برداخته
بلا مبالغه و اغراق بیان واقع باشد چنانکه مصنف کفته

کشیده سرمه بچشم و بزلف شانه زده ؛ شراب خورده نگار آمد و ببزم نشست
مفدهم دهپنیاد وار النکار بدال خفیفه مکسور و یای معروف و فتح بای
عجمی خفیفه و کسر نون مشدده ممدوده بابای مشبوهه وضم دال خفیفه
ممدوده با واو مشبوهه و را و آن النکاری بود که قابل در اثنای کلام
لفظی آورد که هم بعبارت ماقبل خود ربط داشته باشد و هم بعبارت
مابعد خود مربوط بود چنانکه لفظ لال درین تک ـــ نین تهاری سیام
لال ات راتی ماتی ؛ چه لفظ لال را اگر بعبارت ماقبل ان ربط دهند یعنی
چنان میشود که چشمهای تو ای سیام لال سیار سرخ و مستانه است
و سیام لال مرکب از دو لفظ سیام و لال و ایضا سیام تنها
بدون لفظ لال عبارت از نایک یعنی معشوق باشد و اگر لفظ مذکور
را بعبارت مابعد ان ربط دهند معنی چنان میشود که ای سیام چشمهای تو
سیار لال یعنی سرخ و مستانه است و لفظ ات که بمعنی سیار است
نیز از همین قبیل تواند بود چه اگر لفظ مذکور را با عبارت ماقبل ان ربط
دهند معنی چنان میشود که ای سیام چشمهای تو لال ات یعنی سرخ بسیار
و مستانه است و لفظ اگر با عبارت مابعدش ربط دهند معنی

همان

همان است که در ابتدا مذکور شد که ای سیام لال چشمهار توات
راتی ماتی یعنی سیار سرخ و مستانه است و معنی دهپنیا دوار چراغ
میان دروازه است و وجه تسمیه ظاهر است یعنی چنانکه روشنی
چراغ دروازه است در دو جهت هم در خانه میباشد و هم در بیرون آن
الحاصل ربط این لفظ هم بدو طرف است هم بماقبل است و هم بمابعد

نوع دوم در بیان النکارهای که مخترع این نحیف اند بمصطلحات جدیده
و این اختراع نسبت بدانست که جایی در کتب هندی بنظر نیامده و گاهی
بگوشش نیز نرسیده و اگر احیانا النکاری از النکارهای مذکوره در
کتابی بایر زبانی باشد پس ان از جمله توارد تواند بود و الا از جمله
مخترعات و الجمله چهار النکار است بدین تفصیل اول آدنت النکار بالف
ممدوده و فتح دال خفیفه و نون مشدده و تای فوقانی خفیفه و آن النکاری
بود جدید الوضع که لفظی که در ابتدای تک اول یعنی مصراع اول واقع
شود در آخر تک ثانی تکرار یابد و او را بعربی رد العجز علی الصدر گویند
چنانکه درین دوهای مصنف کتاب گفته دوهره دان بچاوی نرگ سون داری
بگنته آن ؛ گرن نرگ مین کیون پری جو کرتوهی دان ؛؛

وان لفظ دان است که در ابتدای تک اول و اخرتک ثانی تکرار یافته دوم
بلثا الثکار بفتح بای عجمی خفیفه و سکون لام و تای فوقانی مثقله ممدوده و
ان الثکاری بود جدید الوضع که دو لفظ در یک تک یعنی مصرع پهلوی
هم بافاصله واقع شوند که یکی قلب دیگری باشند وان بر دو قسم است قسم اول
سرب بلبا بفتح سین مهمله و سکون را و بای موحده خفیفه و باقی حروف و حرکات
مذکوره وان بر دو گونه است سمات سرب بلبا و نمات سرب بلبا سمات سرب
بلبا بسین مهمله مفتوح و میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات
مذکوره ان بود که ازان دو لفظ که در یک تک پهلوی هم بافاصله واقع شده
باشند اگر حروف لفظی را از آخر تا اول علی الترتیب بامات یعنی با اعراب
قلب کنند چنانکه مات هر حرفی با همان حرف باشد و بحرف دیگر منتقل نگردد
لفظ دیگر حاصل شود وان از العربی قلب کل گویند مثل جاپ بجیم تازی و کاف
عجمی خفیفتین باول مفتوح و کج بالفتح و گرن بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین
و نون و نرگ بفتحتین و تارا بتای فوقانی خفیفه و رای ممدوده و رتا و تال
بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام و لتا بالفتح و بالم ببای موحده خفیفه
و لام مفتوحه و میم و ملبا بالفتح والسکون و سوان بضم سین مهمله و واو

ممدوده

ممدوده و نون و نواس بالفتح و دوهای که سابق در مثال ادنت
الثکار مذکور شد مثال این الثکار نیز شامل است وان دو لفظ گرن و
نرگ اند که در ابتدای تک ثانی پهلوی هم قلب یکدیگر واقع شده اما این
صنعت در قلب کل با قاعده عربی در حروف لگه مطابق افتد نه گر زیراکه
حرف گر باعتبار قاعده عربی مرکب از دو حرف گر باشد و بقاعده هندی
یکحرف بود کما لا یخفی و نمات سرب بلبا بنون مکسور و میم ممدوده و تای
فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره ان بود که ازان دو لفظ
که در یک تک پهلوی هم بافاصله واقع شده باشند اگر حروف لفظی را از
اخر تا اول علی الترتیب بدون مات یعنی بدون اعراب قلب کنند چنانکه مات از حرفی بحرفی
دیگر منتقل گردد و بسبب تقدیم و تاخیر در محل خود باشند لفظ دیگر حاصل
شود مثل نت بنون مکسور و تای فوقانی خفیفه و تن بالکسر و سدا بسین
مهمله مفتوح و دال خفیفه ممدوده و دسا بالفتح و ناک بنون ممدوده و کاف
تازی خفیفه و کان باول ممدوده و لوکا بلام مضموم و واو معروف
و کاف تازی خفیفه ممدوده و کولا باول مضموم و واو معروف و لام ممدوده
و امثال ان و این قسم بلبا منحصر در کلمات دو حرفیست چون در کلمات

دو حرفی بات سر دو حرف الجنس بود ان کلمه مشترک باشند میان سماة
سرب بلبا و نمات سرب بلثا مثل تارا و راتا و امثال ان قسم دوم
برل بلبا بکسر بای موحده خفیفه و فتح را و سکون لام و باقی حروف و حرکات
مذکوره و ان چنان بود که ازان دو لفظ که در یک تک پهلوی هم
یا بفاصله واقع شده باشند اگر حروف لفظی را بغیر ترتیب مقدم و موخر
کردانند لفظ دیگر حاصل شود و ازا بعربی قلب بعض گویند و اقسام بلبا منحصر
در کلمات سه حرفی و زیاده بر ان است و ان بر دو گونه بود سمات برل بلبا
و سمات برل بلثا سمات برل بلثا بحروف و حرکات مذکوره ان بود که ازان
دو لفظ مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب با بات یعنی با اعراب قلب
کنند چنانکه بات هر حرفی با همان حرف باشد و بحرف دیگر منتقل نگردد
لفظ دیگر حاصل شود مثل کلس بکاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین و سین
مهمله و سکل بفتحتین و پلک بای عجمی خفیفه و لام مفتوحتین و کاف تازی خفیفه
و لپک بفتحتین و برس بای عجمی خفیفه و رای مفتوحتین و سین مهمله و سبر
بفتحتین و جوز بجیم عجمی خفیفه مفتوح و را و گر با بالفتح و السکون و مانس بمیم ممدوده
و نون مضمومه و سین مهمله و سمان بالفتح و کاجر بکاف و جیم تازیین

و باکر بای موحده خفیفه ممدوده
و کاف عجمی خفیفه مفتوح و را
[illegible]

خفیفین

خفیفین باول ممدوده و ثانی مفتوحه و را و جکار بالفتح و بکری بای موحده
و کاف تازی خفیفین بفتح اول و سکون ثانی و رای مکسور و یای معروف
و کبری بالفتح والسکون و بکری بای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین
و رای مکسور و یای معروف و کریب بالفتح والکسر و یای معروف و منسا
بفتح میم و سکون نون و سین مهمله ممدوده و مسان بالفتح و امثال ان و
نمات برل بلبا بحروف و حرکات مذکوره ان بود که ازان دو لفظ
مذکور چون حروف لفظی را بغیر ترتیب بدون بات یعنی بدون اعراب
قلب کنند چنانکه بات از حرفی بحرفی دیگر منتقل گردد و بجب تقدیم
و تاخیر در محل خود باشد لفظ دیگر حاصل شود مثل کسل بضم کاف تازی
خفیفه و فتح سین مهمله و لام و سکل بالضم والفتح و لکث بضم لام و فتح کاف
تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله و کتل بالضم والفتح و کامن بکاف تازی
خفیفه ممدوده و میم مکسور و نون و مانک و مرال بمیم مفتوح و رای ممدود
و لام و ملار و لرکی بفتح لام و سکون را و کاف تازی خفیفه مکسور
و یای معروف و لکری بالفتح والسکون و امثال ان سیوم جداو النکار
بفتح جیم تازی خفیفه و دال مثقله ممدوده و واو موقوفه و ان النکاری

بود که الفاظی که در تک اول واقع شوند در تک ثانی لفظ بلفظ قافیه آن الفاظ
افتد چنانکه مصنف گفته — سین بهاوی باله لال ؛ رین بتاوی لاله
بال ؛ چهارم گنتا لنکار بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون نون وتای فوقانی
خفیفه ممدوده وآن النکاری بود که کلام از ذکر عدد خالی نباشد
یا آنکه قائل چند مقدمه را بطریق تعداد در سلک نظم کند چنانکه مصنف
گفته — اک به موهن تن دهی . دو چین دهت بهنک ؛ تین
رین وراونی . چو تهین کوی نسنک ؛ وچنانکه گفته — پنته کتهن
ات چهین تن نیت اوهیری رین کا نو دورا انجان من کیسی
پاوی چین **فصل دوم** دربیان دوکهن باید دانست که دوکهن بدال
خفیفه مضموم وواو معروف وکاف تازی ثقیله مفتوح ونون بمعنی
عیب بود واز ابواو مجهول وبدون نون نیز استعمال کنند ودوکه
گویند ودوکهن یعنی عیب شعر وکلام بحسب قرار داد شعرای هند جمله
بیست باشند بدین تفصیل واسامی اول آنده دوکهن بفتح همزه ونون
منونه ودال ثقیله واز آنتی دهرم نیز گویند بهمزه مفتوحه ونون
مفتوحین وتشدید دال ونون ثانی وسکون یای تحتانی وفتح دال ثقیله

وسکون

وسکون را ومیم وآن در اصطلاح شعرای هند دوکهنی یعنی عیبی بود که
در شعر کلام احوال واوصاف مشبه ومشبه به متباین بود یا آنکه غیر مصطلح
واقع شود چنانکه پستان معشوقه را بگل کول یعنی بگل شگفته کول تشبیه
کنند وشوخی چشم او را بشوخی یوزینه وآن در تشبیه وصفت مشبه و
مشبه به متباین وغیر مصطلح است چه در اصطلاح ایشان پستان معشوقه
را بغنچه کول تشبیه کنند بسبب مشابهت شکل مخروطی آن بدان نه بگل شگفته
کول شگفته کول وشوخی چشم او را بشوخی غزاله نسبت کنند نه بشوخی یوزینه
یا آنکه بگویند که معشوقه مثل برق ایستاده است چه برق ایستاده وعدیم
الحرکت نمی باشند بلکه موصوف ومنسوب بحرکت است مثال آن دوم اسلیل
دوکهن بفتح همزه وسکون سین مهمله ولام مکسور ویای معروف ولام ایضا
لام واز آبدهر نیز گویند بکسر یای موحده خفیفه وضم دال ثقیله وراو آن
دوکهنی بود که در شعر لفظ رکیک واقع شود اگرچه بحسب معنی درست باشد
اما خالی از رکاکت وکراهیت طبع نبود واز العربی صنعت [illegible]
والدم نامند وآن برشته بود اول امنکل اسلیل بهمزه ومیم مفتوحین ونون
منونه وکاف عجمی خفیفه مفتوح ولام وآن دوکهنی است که در شعر لفظی آید که معنی

باید که معنی لطیف را قبیح گرداند چنانکه شاعر در مدح ممدوح بگوید
رو برو تیو زنم تیغ بفرق تجها دشمن چه این عبارت در مدح که برو تیو زنم
تیغ خالی از قباحتی نیست دویم چکپا سلیل بجیم تازی و کاف عجمی خفیف
بضم اول و سکون ثانی و فتح بای عجمی خفیفه و سین مهمله ممدوده وان دوکهنی
بود که در کلام لفظی و عبارتی رکیک واقع شود که موجب کراهیت و نفرت
طبیعت بود اگرچه بحسب معنی درست باشد چنانکه درین مصراع کوزمن
بردی و بردی کوزمن چه لفظ کوزمن خالی از کراهیت نیست سیوم بریدیا
سلیل بکسر بای موحده و رای مهمله و یای معروف و دال ثقیل ممدوده وان
دوکهنی بود که در کلام لفظی و عبارتی رکیک واقع شود که موجب ننگ
و عار و خجالت بود اگرچه بحسب ظاهر معنی درست باشد چنانکه گویند کانه زانی
بوده و باربتی زن مهادیو دختر کوهست و چنانکه درین تک موسی
تیرن کوهی چاپی رنجولال درین تک لفظ موسی موجب کاکت و کراهیت است
چه موسی بمیم مضموم و واو مجهول و سین مهمله مکسوره و یای معروف خاله را نامند
سیوم تک دوکهن بفتح بای عجمی خفیفه و نون مثنونه و کاف عجمی خفیفه
وان دوکهنی بود که دران شعر بحسب کمی و زیادتی حروف با اختلاف

لگه وگر تفاوت واقع شود چهارم تکن دوکهن بنون و کاف عجمی خفیفه مفتوح
و ایضا نون و از اسرت کث دوکهن نیز گویند بضم سین مهمله و سکون را
و تای فوقانی خفیفه موقوف و فتح کاف تازی خفیفه و ضم تای فوقانی مثقله
وان دوکهنی بود که الفاظ و عبارت شعر ثقیل و غیر فصیح واقع شود
چنانکه سخت و درشت بگوش خورد و بعربی از تنافر الحروف نامند در
هندی مثل ستر بسین مهمله و تای فوقانی مثقله مفتوح و سکون را و بای
عجمی خفیفه و تای فوقانی مثقله مفتوح و ایضا راوکهت و بت کاف تازی
ثقیله مفتوح و سکون تای فوقانی مثقله و بای عجمی خفیفه مفتوح و ایضا تای
فوقانی مثقله و امثال آن و در عربی مثل غدائره مستشزرات الی
العلا و مثل ترکت الناقة لترعی الهعخع چه در هندی الفاظ مذکوره و در
عربی لفظ مستشزرات و هعخع ثقیل و غیر فصیح است پنجم مرتک دوکهن بکسر میم
و سکون را و تای فوقانی و کاف تازی خفیفین بفتح اول و از انهنگ
نیز گویند بنوین بکسر نون اول و فتح ثانی و سکون را و تای فوقانی
ثقیله مفتوح و کاف تازی خفیفه وان دوکهنی بود که تمام شعر یا بعضی
از ان مهمل و بی معنی باشد ششم هین رس دوکهن بهای مکسوره و یای معروف

نیرتهک

ونون موقوف ورای مفتوحه وسین مهمله وان دوکهنی بود که جواب مطابق
مقتضای حال نباشد وبرخلاف ان بود مثلا کسی بکسی ازروی دوستی
بگوید که مگر ازمیان من وتو طریقه دوستی رفت او درجواب بگوید که دوستی
کسی درمیان بود چه این جواب مطابق مقتضای حال دوستی نباشد یا کسی
بکسی ازراه سوال والتجا بگوید که چیزی بمن بده او درجواب گوید که مگر بمن
قرض داده واین جواب نیز مطابق مقتضای حال سایل وکریم نباشد
وامثال ان بفتح جیم بهنگ وکهن بجیم تازی وتای فوقانی خفیفتین بفتح
اول وسکون ثانی وبای موحده ثقیله مفتوح ونون مسنونه وکاف عجمی خفیفه
وازاجند هنگ نیز گویند بفتح جیم ثقیله ونون مسنونه ودال خفیفه وباقی
حروف وحرکات مذکوره وان دوکهنی بود که درمحل بسرام هرچندی
که باشد خصوصا دوها صحیح الصحه

ایضا

یعنی درمحل وقفی که میان تک باشد لفظی شود که بحسب تقطیع وشمار ماترا
بدو جزو تحلیل یابد یعنی بدو جزو شود وجزو اولش داخل نصف اول
تک باشد وجزو ثانی داخل نصف تک ثانی باشد وجزو ثانی داخل نصف ثانی

تک بود مثلا دوها صحیح

که تمام تک ان بیت و صحیح

چهار ماترا است وبیت چهار ماترا یک بسر انجام یعنی وقف که درمیان تک
واقع شوند بدو حصه کرد حصه اولی سیزده ماترای وحصه ثانی یازده ماترای
پس درمحل بسرام لفظی واقع شود که بحسب تقطیع وشمار ماترا بدو جزو تحلیل یابد
وجزو اول داخل سیزده ماترا باشد وجزو ثانی داخل یازده ماترا چنانکه
درین بیت مصنف دوها ای بت سنگین دل تو داری عارض چون ماه
بهرخدا ازروی یکسو کن زلف سیاه درتک اول دوهای مذکور لفظ
داری درمحل بسرام واقع شده وبحسب تقطیع وشمار ماترا بدو جزو گشته جزو
اول او که دا باشد در سیزده ماترا محسوب گشته وجزو دیگرش که ری
باشد دریازده ماترا محسوب گردیده ودرتک ثانی ازان لفظ یکسو درمحل
بسرام واقع شده وان نیز بدو جزو تحلیل یافته وجزو اولش که یک باشد
درسیزده ماترا محسوب گشته وجزو ثانیش که سو باشد دریازده ماترا
محسوب گردیده ششم کانشهارته دوکهن بکاف تازی خفیفه ممدوده و
سین معجمه موقوف وهای فوقانی اثقل ممدوده ورای موقوفه وتای فوقانی

نقیله وان دو کهنی بود که شعری مثل نغز یا معما دلم حل معنی متعلق و دقیق باشد
ومعنی ان زود فهمیده نشود مگر بفکر و تلاش بسیار و چندان لطف نداشته
باشد و از ابعربی تعقید معنوی گویند چنانکه این عبارت هندی که دوده ست
چه دوده بدال خفیفه مفتوح و دال ثقیله بمعنی دریا باشد وست بسین مهمله مضموم
وتای فوقانی خفیفه بمعنی فرزند بود و بهکه ببای موحده و کاف تازی ثقیلتین باول
مفتوح بمعنی غذا و خوراک باشد و بیری بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای
تحتانی و رای مکسور ~~وهای مکسور~~ و یای معروف بمعنی دشمن بود پس معنی ان
شد که غذای فرزند دریا دشمن شد از فرزند زاییده دریا زن نوخواسته
و غذای ان خون است و از ان خون حیض اراده کرده و حاصل معنی انست
که تا کا خود اراسته و پیراسته برای صحبت و مباشرت میخواست پیش
نایک برود که درین اثنا حیضش امد پس ان خون حیض با او دشمنی کرد که
ازین کارش مانع امد پس اگر شاعر این معنی را بعبارتی مختصر میکرد
و تصریح میکرد که حیضش ازین کار مانع امد سراینه ابقدر تردد در کار
نمی ماند یا در پرده برمز میگفت که خونش ازین کار مانع آمد نیز اولی
بودی نهم پرته دو کهنی بیای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و رای موقوف

بعضی گفته اند که مراد از ... معنی ان ... و از ان خون حیض اراده کنند

وتای

وتای فوقانی ثقیله وان دو کهنی بود که دو مقدمه ضد یکدیگر بگویند چنانکه
بکسی بگویند که همه دشمنان را بکش و جاندار را هیچ جان بکن یا کسی بکسی بگوید
که من غنی را چیزی بده و من سیر را چیزی بخوران و امثال ان دهم
کرم هن دو کهنی بفتح کاف تازی خفیفه و رای مهمله و سکون میم و های
مکسور و یای معروف و نون از اکرم بهنگ نیز گویند بحروف و حرکات
مذکوره و بای موحده ثقیله مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه وان
دو کهنی بود که در صدر کلام دو سه چیز را یکجا ذکر کنند بعد از ان وصف
انها بغیر ترتیب کنند بحسب تقدیم و تاخیر یا مقابل انها کلماتی اورده شود
که نسبت با انها داشته باشند بغیر ترتیب و از ابعربی لف نشر مشوش خوانند
چنانکه گویند خالق کننده پرورنده و کشنده مهادیو و برهما و بشن است
چه باعتقاد اهل هند خالق کننده برهما و پرورنده بشن و کشنده و هلاک کننده
مهادیو است و چنانکه گویند روی و موی معشوق شام و صبح است و بهشت
و دوزخ نتیجه عصیان و طاعت است و اگر چنین گویند که خلق کننده و پرورنده
و هلاک کننده برهما و بشن و مهادیو است و روی و موی معشوق صبح و شام است
و بهشت و دوزخ نتیجه طاعت و عصیانست اگر مان الکار باشند چنانکه در

فصل اول ازین باب گذشت و ان صنعت است و نزد اهل عرب و عجم
این هر دو قسم که لف و نشر مرتب و مشوش باشد صنعت است یازدهم
کٹهرن دو کهن بفتح کاف تازی خفیفه و ضم تای فوقانی مثقله و فتح ہای
خفیفه و سکون را و نون و ان دو کهنی بود که در شعر لفظی واقع شود که نسبت
بممدوح یا معشوق قبیح و نامناسب بود مثلا در صنعت شجاعت ممدوح گویند که
ممدوح سفاک و جرار و خونخوار است و گویند که معشوق شوخ و بی حیاست
و امثال ان دوازدهم پن کٹ دو کهن بضم بای عجمی خفیفه و سکون نون
و فتح را و کاف تازی و تای فوقانی خفیفتین بسکون اول و ان بر دو
گونه بود اول انکه در چهند یعنی در شعر خصوصا در یک تک یعنی در یک
مصرع لفظی بیک معنی دو جا یا سه جا و زیاده بران تکرار یابد و بعضی
گویند تکرار دو جا معیوب نیست مگر انکه سه جا و زیاده بران باشد و اگر
این تکرار در محل تک یعنی قافیه باشد نشاید و هیچ وجه جایز نیست و انرا
در هندی باصطلاح جدید همین گویند بحروف و حرکاتی که در باب
دویم گذشت و بعربی ایطا و قافیه شایگان خوانند دویم انکه دو لفظ
بیک معنی تکرار یابند و انرا بعربی بیان مکرر گویند و صنعت شمارند و این

دوها جامع این هر دو قسم است دوها جاگت جاگت بس سکهی ارن بهی
درک لال ❊ هرسون کرکی کیل کیون نین نواوت بال ❊ یک لفظ جاگت
بمعنی بیداری در صدر کلام دو جا تکرار یافته و لفظ ارن بهمزه مفتوحه و رای
مضمومه و نون و لال بلا مین لام اول ممدوده هر دو بمعنی سرخ بیک معنی امده
سیزدهم بیاهت دو کهن بکسر بای موحده خفیفه ممدوده و یای مشمومه و های
مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و ان دو کهنی بود که دو مقدمه را بیان کنند
بوجهی که مقدمه عمده بعید الوقوع را سهل گیرند و قریب الوقوع شمارند و مقدمه
سهل و قریب الوقوع را عمده بعید الوقوع پندارند مثلا معشوق بگویند که اگر
با ما حرفی میزنی و نگاهی بما میکنی باری در اغوش با خود گرا و بوسه خود بده
و امثال ان چهاردهم اسبنده دو کهن بفتح همزه و سکون سین مهمله و بای موحده
خفیفه مفتوح و نون مسونه و دال ثقیله و ان دو کهنی بود که معنی تک ثانی
با معنی تک اول یعنی مصرع ثانی با معنی مصرع اول یا مبتدا با خبر ربط
نداشته باشد چنانکه شاعر گوید — زلف مشکین او پریشانست ❊ در
چمن ناله میکند بلبل ❊ پانزدهم اپرچهر دو کهن بفتح همزه و بای عجمی خفیفه مشدده
و رای متصله و چیم عجمی خفیفه مضموم و را و آن دو کهنی بود که لفظ مغلق و بلا

نامسموع و نامعمول در کلام و اشعار واقع شود بعربی از التعقید لفظی گویند
در هندی مثل کلو بفتح کاف تازی خفیفه و سکون لام و همزه مضمومه و
واو معروف بمعنی ماه و در عربی مثل بنراس بکسر نون و سکون بای موحده
و رای ممدوده و سین مهمله بمعنی چراغ و امثال ان شانزدهم اهوباتان
دوکهن بهمزه مفتوحه و بای موحده ثقیله مضموم و واو معروف و تای فوقانی
خفیفه ممدوده و رای موقوفه و تای فوقانی ثقیله وان دوکهنی بود که شاعر امری
عجیب و غریب اگه ناممکن و محال باشند در شعر آرد چنانکه گویند که بسر زن
عقیم نیح امر بیل را بدشت خود بریده بسر زن عقیم و نیح امر بیل امریست
عجیب و غریب و ناممکن و محال و امر بیل بیل است یعنی چلنکیست مشهور و معروف
که بقدرت قادر مطلق خود بخود بر شاخهای درختان بهم رسد و نمو کند
و بکثرت تمام بر شاخهای درخت بحد بدون آنکه در زمین بیخی داشته باشد
هفدهم دیسر ووده دوکهن بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف
و کسر بای موحده و رای مضموم و واو مجهول و دال ثقیله وان دوکهنی بود
که مکانی را وصف کنند که ان مکان قابل و شایان ان وصف نباشد
چنانکه بگویند بهشت سوزنده است و دوزخ طراوت بخش یا آنکه در شهر

ویرانیست و در صحرا آبادانی و امثال ان هژدهم کال برووده دوکهن
بکاف تازی خفیفه ممدوده و لام موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره
وان دوکهنی بود که زمانی را وصف کنند که ان زمان قابل و لایق
ان وصف نباشد مثلا گویند که شبانه آفتاب طلوع میکند و روزانه ماه
روشن میگردد یا گویند که در زمستان هوا گرم میگردد و در تابستان
سرد یا گویند که کویل در سردرت مست میشود و طاوس در بسنت
رت و امثال ان نوزدهم لوک برووده دوکهن بلام مضموم و واو
مجهول و کاف تازی خفیفه موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ان
دوکهنی بود که مردی و قومی را وصف کنند که ان وصف درانها موجود
نباشد و یا کسی را بامری منسوب کرده اند که آنکس شایان ان نبود چنانکه
گویند مردم ملک روم سیاه فام اند و مردم زنگبار صبیح و سفید پوست
یا آنکه گویند سیتا زن رام زانیه و بدکاره بوده و راون متقی و
متدین و پرهیزکار و امثال ان بیستم نیای اکم برووده دوکهن بکسر نون
ممدوده با یای مشمومه و یای تحتانی موقوف و همزه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و میم
و باقی حروف و حرکات مذکوره وان دوکهنی بود که شاعر امر یرا گوید

که خلاف شرع و رسم باشد مثلا گوید که اول نماز میگذارم پس وضو
میکنیم یا گوید که اول خلال میکنیم پس طعام میخورم و امثال ان باب
چهارم در علم سنگاررس یعنی علم عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق
و معشوق و ان مشتمل است بر دو وصل وصل اول در تعریف سنگاررس
و بیان اقسام نایکا و لواحق ان و ان مشتمل است بر سه شعبه شعبه اول در
تعریف سنگاررس باید دانست که رس برای مفتوحه و سین مهمله در لغت
اهل هند بمعنی لذت و مزه بود و در اصطلاح ایشان حالتی باشد از حالات
و ازانجمله بحسب قرارداد ایشان نه حالت بود و ازانو رس نامند و ان
در باب سابق بتفصیل ایراد پذیرفته و سنگار بکسر سین مهمله و نون منونه
و کاف عجمی خفیفه ممدوده و را بمعنی زینت و آرایش بود و در اصطلاح
السان عبارت از حالتیست که در عشق و محبت پیدا شود و ازان دو
حال بود یکی سنجوک دویم بیوک سنجوک بفتح سین مهمله و نون منونه
و جیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی وصال
باشد و بیوک بکسر بای موحده خفیفه و یای تحتانی مضموم و واو مجهول
و کاف عجمی خفیفه بمعنی فراق بود پس از جمله رسهای نه گانه مذکوره

علما هند

علماء هند علم سنگاررس که علم عاشقی و معشوقی و بیان احوال عاشق
و معشوق است و خالی از ذوقی و شوقی نیست کلیات و جزئیات ان احاطه
نموده مدون ساخته اند چنانکه بعد ازین بیان ان کرده شود ان شاء الله
تعالی شعبه دوم در بیان اقسام نایکا باید دانست که نایکا بنون
ممدوده و همزه مکسوره و کاف تازی خفیفه ممدوده در لفظ هندی عموما
بمعنی زن و کدبانو باشد و خصوصا زنی را نامند که در طریقه انوثیت
و شیوه دلربای مهارت تمام داشته باشد و نایک بدون الف آخر علی
هذا القیاس عموما مرد شوهر و کدخدا را گویند و بمعنی مهتر و رئیس نیز
آمده و خصوصا مردی را نامند که در شیوه معشوق پرستی و شاهد بازی
و فن مباشرت و معاشرت مهارت تمام داشته باشد و در طریقه و رو
اهل هند زن عاشقه است و مرد معشوق و در اشعار ایشان تعشق
و اظهار شوق و درد و بیقراری و بی تابی و نیازمندی از جانب زنست
و اظهار ناز و بی نیازی از جانب مرد بر خلاف طریق عرب که مرد
عاشق است و زن معشوق و در اشعار ایشان تعشق و شوق
و درد و نیازمندی از جانب مرد است و ناز و بی نیازی از جانب

زن و در عجم برخلاف هر دو فرق مرد عاشق مرد است چه در اشعار
ایشان بیشتر وصف خط و زلف است پس پوشیده نماند که نایکا بر سه
نوع است **نوع اول** سکیا بضم سین مهمله و سکون کاف تازی خفیفه
و یای تحتانی ممدوده و آن زنی بود که در عقد نکاح نایک یعنی شوهر
در آمده باشد و از غیر شوهر مجتنب بود و آن بر سه گونه است **قسم اول** مگدها
بضم میم و سکون کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله ممدوده و آن زنی بود که آثار
جوانی در وی پیدا شده باشد اما هنوز نادان بود و شرم و حیا بر شوقش
غالب بود و آن بر دو گونه بود اول اگیات جوبنا بفتح همزه و کسر کاف
عجمی خفیفه مشدده ممدوده با یای مشمومه و تای فوقانی خفیفه موقوفه و جیم
تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و بای موحده خفیفه مفتوح و نون ممدوده
و آن زنی بود نادان که هنوز خبر از جوانی نداشته باشد دویم گیات جوبنا
بدون همزه اول و آن زنی بود که از نادانی بر آمده و از جوانی خود خبردار
شده باشد و مگدها تا شرم و حیا بر وی بغایت مستولی بود و از معاشرت
و مباشرت گریزان باشد از نودها نامند بفتح نون و همزه مضمومه و
واو معروف و دال ثقیل ممدوده چون اندکی شرم و حیا از وی مرتفع

گشته و خوف و ترس مباشرت زایل شده باشد از ابشرده نودها گویند
بکسر بای موحده خفیفه و سکون شین معجمه و فتح را و سکون بای موحده خفیفه و دال
ثقیله و باقی حروف و حرکات مذکوره **قسم دوم** از اقسام ثلثه سکیا مدهیا
بود بفتح میم و کسر دال ثقیله مشدده ممدوده با یای مشمومه و آن زنی بود
که در امور معاشرت و مباشرت متوسط باشد و شرم و حیا و شوق و خواهش
مباشرت متساوی و برابر بود در ظاهر شرم و حیا دامن گیر باشد و در باطن
شوق مباشرت گریبان گیر بود **قسم سیوم** از اقسام ثلثه سکیا پرگلبها بود
بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و فتح کاف عجمی خفیفه و سکون لام و بای موحده
ثقیله ممدوده و از اپرودها نامند بضم بای عجمی خفیفه و رای متصله و واو
مجهول و دال ثقیل ممدوده آن زنی بود که شوق و خواهش مباشرت بر شرم
و حیا غالب باشد و ظاهرا و باطنا شایق صحبت و مباشرت بود و هر یکی از اقسام
ثلثه مذکوره بر دو گونه بود جیشتها و کنشتها جیشتها بفتح جیم تازی خفیفه و سکون
یای تحتانی و شین معجمه موقوف و تای فوقانی ثقیل ممدوده آن بود که شوهرش
بسیار بخواهد و دوست دارد و پیش او بزرگ و معزز و مکرم باشد و کنشتها
بفتح کاف تازی خفیفه و کسر نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی ثقیل ممدوده

ان بود که چنین باشد **نوع دوم** از انواع ثلثه نایکا پرکیا بود بفتح بای عجمی
خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه مکسور و یای تحتانی ممدوده و ان زنی
باشد که با غیر شوهر عشق بازی نماید و طریق زنا و فسق و فجور سپارد و ان
بر دو گونه بود کنکا و اوده کنکا بکافین تازیین خفیفین کاف اول مفتوح
و نون مشدده مکسوره و کاف تازی ممدوده زنی بود فاسقه که هنوز در
عقد نکاح کسی در نیامده باشد و باکره بود و اوده با همزه مضمومه و واو معروف
و دال ابجد ممدوده زنی بود فاسقه که در عقد نکاح کسی در امده باشد
و کامله بود و تمام اوده ها اگرچه با محصونت اما شش قسم ازان ایراد
یافته قسم اول گپتا بکاف و بای عجمی خفیفین بضم اول و سکون ثانی و تای فوقانی
خفیفه جد و جهد تمام بکار برد و ان بر سه گونه است اول انکه در سد دور
وصال یار باشد و جهد نش دران بود که فعل ناشایسته و عمل شنیع که
ازو بوقوع اید احدی بران اطلاع نیابد و ازابرتکه مان سرت کوپتا
گویند بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و کسر تای فوقانی خفیفه و تشدید
کاف تازی ثقیله و میم ممدوده و نون موقوف و ضم سین مهمله و سکون
را و تای فوقانی خفیفه موقوف و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و بای

ممدوده و دال ابجد [illegible]
فاسقه [illegible]
[illegible]

عجمی

عجمی خفیفه مفتوح و نون ممدوده دویم انکه او را وصال یار دست داده باشد
و در سعی اخفای ان بود و ازابرت سرت کوپتا نامند بکسر بای موحده خفیفه
و سکون را و تای فوقانی خفیفه موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره
سیوم انکه فعل شنیع ازو سرزده و عزم معاودت ان در استقبال
داشته باشد و در اخفای گذشته و اینده اهتمام تمام نماید و ازابرت
برتکه مان نامند سرت کوپتا خوانند بحروف و حرکات مذکوره قسم دوم از اقسام
پرکیا بدکدها بود ببای موحده و دال خفیفین بکسر اول و فتح ثانی و سکون
کاف عجمی خفیفه و دال ثقیله ممدوده و ان فاسقه بود که در تحصیل حاجت
خود بزیرکی و هوشیاری تمام نهانی سعی نماید و ان بر دو گونه بود
اول باک بدکدها بای موحده و کاف تازی خفیفین اول ممدوده و ثانی
موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره ان فاسقه بود که بعبارت
دل اویز و حکایت کنایه امیز ادای مدعای خود کند دویم کریا بدکدها
بکسر کاف تازی خفیفه و رای مهمله و یای تحتانی ممدوده و باقی حروف
و حرکات مذکوره و ان فاسقه بود که بلطایف اعمال و دقایق افعال
مهم خود را سرانجام دهد قسم سوم لکهتا بفتح لام و کسر جیم عجمی ثقیله

مشدده وتای فوقانی خفیفه ممدوده وان فاسقه بود که به بدنامی نام برآورده ومشهور گشته واز رسوای باک نداشته باشد قسم چهارم کلتا بضم کاف تازی خفیفه وکسر لام وتای فوقانی مثقله ممدوده وان فاسقه بود که آتش شهوتش هیچ آبی فرو ننشیند وبعد محصور مردان قناعت نکرید قسم پنجم انسانا بفتح همزه وسکون نون وسین مهمله مفتوح وتای بحانی و نون ممدوده وتنوین وان فاسقه بود که در طلب وصال یار وتحصیل مراد خود سعی نماید واز غایت مستی شهوت غلبه شوق اخفای ان نتواند کرد وان بر سه گونه بود اول انکه متوقع وصال یار در مکانی بود معین که پیش ازان در انجا ملاقی نشده باشد دویم انکه متوقع وصال در جای بود که پیش ازان هم در انجا ملاقات کرده باشد سیوم انکه متوقع وصال در جای بود نامعین ونظر بر یار گمارد تا کجا آرام گیرد که انجا خود را برساند قسم ششم مدتا بضم میم وکسر دال خفیفه وتای فوقانی خفیفه ممدوده وان فاسقه بود که از بدنامی ورسوای اصلا باک نداشته در هوای یار همیشه خوشدل وشادکام باشد **نوع سیوم** از انواع ثلثه پایکا سامانیا بود بسین مهمله وسم ممدوده وتنوین وکسر نون مشدده

ممدوده

ممدوده بابای مشمومه واز اسامان بتانیر گویند بسین مهمله ومیم ممدوده وتنوین ونون موقوف وفتح بای موحده خفیفه وکسر نون وتای فوقانی ممدوده وان فاحشه بود که بشوهری ویاری مخصوص نباشد واز برای تحصیل زر با هر کسی صحبت دارد مثل قحبه بولی که هر یکی از سکیا وبرکیا وسامانیا بر سه قسم است قسم اول انبهوک وکهتا بفتح همزه وسکون نون وسین مهمله مفتوح ونون منونه وضم بای موحده ثقیله وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه موقوف وضم دال خفیفه وکسر کاف تازی ثقیله وتای فوقانی خفیفه ممدوده وان زنی بود که بر مباشرت ومعاشرت نایک با دیگری اطلاع یافته آزرده خاطر وبیدل باشد قسم دوم بکرو کت کرتبا بابای موحده خفیفه وکاف تازی خفیفین بفتح اول وسکون ثانی ورای مضموم وواو مجهول وکاف تازی وتای فوقانی خفیفین بکسر اول وسکون ثانی وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون را وبای موحده وتای فوقانی خفیفین باول مشدد مفتوح وثانی ممدوده وان زنی بود که از غرور وتکبر سخن بکنایه گوید وان بر دو گونه بود اول بر یم گرتبا بکسر بای عجمی خفیفه ورای متصله وبای مجهول ومیم موقوف وباقی حروف

وحرکات مذکوره وان زنی بود که مغرور محبت وشیفتگی نایک باشد دوم
روپ گرتا برای مضموم و واو معروف وبای عجمی خفیفه موقوف وباقی
حروف وحرکات مذکوره وان زنی بود که مغرور حسن وجمال خود باشد
قسم سیوم مانوتی بمیم ممدوده ونون موقوف و واو مفتوح وتای فوقانی
خفیفه مکسور ویای معروف وان زنی بود که بسبب تقصیری که از نایک
سر زده بوقوع امده باشد اظهار ناز وآزردگی نماید ومان بمیم ممدوده
ونون که عبارت از ناز است چهار گونه بود اول لگهمان بلام مفتوحه و
کاف عجمی ثقیله وان مانی یعنی نازی بود که باندک عذری مندفع گردد ومثالش
نگاه کردن نایک بود بسوی غیری دویم مدهم مان بفتح میم ودال
ثقیله مشدده وایضا میم وان مانی بود که نسبت باول قویتر باشد ومثالش
سخن گفتن نایک بود باغیری سیوم گرمان بضم کاف عجمی خفیفه ورا
وان مانی بود قویتر وقایمتر که بعذر ومنت بسیار مندفع گردد ومثالش
مباشرت کردن وصحبت داشتن نایک بود باغیری چهارم رسابهاس
برای مفتوح وسین مهمله وبای موحده ثقیله ممدوده وتین وایضا سین
مهمله وان آزردگی بود که هرگز آشتی واصلاح نپذیرد وان فی الحقیقه

از قسم مان خارج است چه مان عبارت از ناز است که خوشنود وشوق افزا
باشد نه آنکه قطع محبت واخلاص کند پس هر یک از انواع ثلثه نایکا با اقسام
خودش منقسم میشود به هشت قسم اول سوادهین نایکا بضم سین مهمله ممدوده
با واو مشموه و دال ثقیله مکسور وبای معروف ونون موقوف وبای عجمی
وتای فوقانی خفیفتین باول مفتوح وثانی مکسور وکاف تازی خفیفه ممدوده و
ان نایکائی بود که نایکش بسیار نخواهد ودوست دارد ودر غایت رضا
جوی وفرمان برداری او باشد وهمیشه با او بود وبی او نبود وبرعکس که بالعکس در رضا
جوی وفرمان برداری ودوستداری نایک بود از این رو تا گویند
بای عجمی وتای فوقانی خفیفه بفتح اول وسکون ثانی ووصل بکسره وفتح بای موحده
وسکون را وتای فوقانی خفیفه ممدوده وبجای بای موحده خفیفه و واو نیز
استعمال کنند وپت برتا گویند وان از اقسام هشتگانه خارج است
دویم اکنشتهتا بضم همزه وتای فوقانی وکاف تازی خفیفتین بسکون
اول وفتح ثانی ونون میسونه وکسر تای فوقانی الثقل وتای فوقانی خفیفه و
ان نایکائی بود که حسب الوعده نایک در محل معهود در انتظار رسیدن
نایک باشد وبسبب دیر رسیدن نایک در اندیشه باشد وقیاسهای

گونا گون کند چنانکه گاه قیاس کند و با خود گوید که اینکه نایک را دیر کشید
آیا در خانه او را کاری روی داد یا در صحبت یاران و مصاحبان مشغول
ماند یا او را آزاری شد یا از شب تاریک ترسید و امثال آن سیوم
باسک سجیا ببای موحده خفیفه ممدوده و فتح سین مهمله و سکون کاف تازی
خفیفه و سکون سین مهمله مفتوح و کسر جیم تازی خفیفه مشدده ممدوده با یای
مشمومه و آن نایکای بود که حسب الوعده نایک باُمید وصال خود را آراسته
و پیراسته و بتهیه لوازم عیش و عشرت از مسند و آرایش خانه و غیره مشغول
بوده منتظر آمدن نایک باشد چهارم اهسندتا بفتح همزه و سکون های موحده
ثقیله و سین مهمله مفتوح و نون مغنونه و دال و تای فوقانی خفیفتین و لام مفتوح
و قیل مکسوره و تای ممدوده و از اکلنهنتریا نیز گویند بفتح کاف تازی خفیفه و
سکون لام و های مفتوحه و نون مغنونه و فتح تای ~~موحده خفیفه~~ [فوقانی خفیفه] و سکون را و
تای فوقانی [خفیفه] ممدوده و آن نایکای بود که با نایک با ناز و عتاب پیش آمده
بعد رفتنش ندامت کشد و تأسف کند که چنین چرا کردم پنجم کهندتا بفتح
کاف تازی ثقیله و نون مغنونه و دال مثقله مکسوره و تای فوقانی خفیفه
ممدوده و آن نایکای بود که نایکش شب جای دیگر گذرانیده و

با دیگری

وبا دیگری صحبت داشته صبحی با علامت صحبت و نشینه پیش او آمد و او
بروی ناز و عتاب نماید و آن بر سه گونه بود اول دهیرا بدال ثقیله مکسوره
و یای معروف و رای ممدوده و آن کهندتای بود که چون علامت
شب هرغوز بیداری و صحبت داشتن نایک با دیگری در نایک ملاحظه
نماید حلم و تحمل بکار برده بحسن ادا نایک را بر کرده خویش متنبه ساخته
خجل و منفعل گرداند مثلا نایکا اینه پیش نایک علامات شب بیداری و [بگذارد نانایک]
صحبت داشتن با دیگری مثل خواب آلودگی و سرخی چشم و پریشانی
دستار یا سیاهی سرمه که از بوسه دادن نایک بر چشم معشوقه بر لبش
مانده یا سرخی پیک پان که از بوسه دادن معشوقه بر چشم نایک بر دور
چشمش مانده باشد و امثال آن در خود ملاحظه نماید و درین شکل نایکا صاحب [محل]
با تبسم شود و نایک ازین ادا خجل و منفعل گردد علی هذا القیاس حسن ادا
های دیگر دویم ادهیرا بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن
کهندتای بود که چون علامات صحبت داشتن با دیگری در نایک مشاهده نماید
بخشم و عتاب و درشت گویی و تندخویی پیش آید سیوم دهیرا دهیرا
بحروف و حرکات مذکوره و آن کهندتای بود که در خشم و حلم و درشتی

وتری میانه باشد مثلا بازردگی وبیدماغی با نایک سخنهای گله آمیز گوید
وشکایت دوستانه کند ششم پرو کهت بکا بضم بای عجمی خفیفه ورای متصله
وواو مجهول وفتح کاف تازی ثقیله وسکون تای فوقانی خفیفه وبای
عجمی وتای فوقانی خفیفین باول مفتوح وثانی مکسور وکاف تازی خفیفه ممدوده
وبجای لفظ بکا پرستی نیز استعمال کنند وپرو کهت پرستی گویند بکسر
بای عجمی خفیفه ورای متصله ویای مجهول وسین مهمله مکسور ویای معروف وان
نایکائی بود که ببلای فراق نایک باهم ان گرفتار باشد وان بر سه گونه
بود اول کمکهت بکا بکاف عجمی خفیفه ومیم مفتوحین وکسر کاف تازی ثقیله
مشدده وسکون تای فوقانی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره وان
نایکای بود که نایکش ساعتی از برای سفر اختیار نموده در تهیه سفر باشد
دویم کهت بکا بفتح کاف عجمی خفیفه وجیم عجمی ثقیله مشدده وسکون تای
فوقانی خفیفه وباقی حروف وحرکات مذکوره وان نایکای بود که نایکش
درعین حالت وداع وتوجه سفر باشد سیوم کت بکا بکاف عجمی وتای
فوقانی خفیفین باول مفتوح وباقی حروف وحرکات مذکوره وان نایکای
بود که نایکش بسفر رفته وداغ فراق بر دلش نهاده باشد وهمچنین اگر

نایکش

نایکش از برای مراجعت از سفر ساعتی اختیار کرده باشد ازا اگمکهت بکا گویند
بفتح همزه وباقی حروف وحرکات مذکوره واگر نایکش درعین امدن بخانه
وملاقات نمودن بود ازا اگهت بکا نامند بفتح همزه وباقی حروف و
حرکات مذکوره واگر نایکش از سفر باز امده ودر حریم وصال جا گرفته
باشد ازا اگت بکا خوانند بفتح همزه وباقی حروف وحرکات مذکوره هفتم
بپرلبدها ببای موحده وبای عجمی خفیفین باول مکسور وثانی مشدده مفتوح
ورای متصله وفتح لام وقبل بضمه وسکون بای موحده خفیفه ودال
ثقیله ممدوده وان نایکای بود که مکانی که برای وصال موعود معهود
باشد دران جا برود ونایک رانیابد ومایوس ودل ازرده برگردد و
ان از قسم پرکیا تواند بود هشتم ابهسار کا بفتح همزه وسکون بای موحده
ثقیله وسین مهمله ممدوده ورای مکسوره وکاف تازی خفیفه ممدوده
وان نایکای بود که از غلبه شهوتش وجوش مستی باطلب وبی طلبش
نایک برود وان نیز از قسم پرکیا تواند بود وان بر سه گونه بود اول
کرشنا ابهسار کا بکسر کاف تازی خفیفه ورای متصله وسکون شین معجمه
ونون ممدوده وازا ابهسار کا نیز نامند بفتح تای فوقانی خفیفه وکسر

ابهسار

میم وسکون سین مهمله ورای ممدوده وان ابهارکای بود که در شب
تاریک مش نایک برود دویم جوتسنا ابهارکا بجیم تازی خفیفه مضموم
و واو مجهول و فتح تای فوقانی خفیفه وسکون سین مهمله و نون ممدوده
وان ابهارکای بود که در شب مهتاب بحجاب مش نایک برود سیوم
دیوا ابهارکا بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو ممدوده وان ابهارکای
بود که در روز روشن علانیه مش نایک برود و هریکی ازین نایکاهای
هشتگانه مذکوره بر دو گونه بود اول انکه نایکا حالتی که دارد پوشیده
و پنهان بود و هیچکس بر احوال او مطلع نباشد و انرا پرجهن نامند بفتح
بای عجمی خفیفه وسکون را و جیم عجمی ثقیله مفتوح و تشدید نون دویم انکه نایکا
حالتی که دارد ظاهر و اشکارا بود یعنی غیری بر احوال او مثل سکهی
و امثال ان مطلع باشد و انرا پرکاس گویند بفتح بای عجمی خفیفه وسکون
را و کاف تازی و قیل عجمی خفیفه ممدوده وسین مهمله پس هریکی از انواع
و اقسام مذکوره سه گونه بود اول اتم بضم همزه و کسر تای فوقانی
خفیفه مشدده و میم وان نایکای بود نیک محضر که در غایت صفاجوی
نایک باشند و هرچند از وجور و جفا بیند از مهر و وفا برنگردد دویم هم

بفتح میم و دال ثقیله مشدده و میم وان نایکای بود که هرگونه سلوکی که
نایک با و کند او نیز همان طریقه با و سلوک داشته فارا بوفا و جفارا
بجفا مقابله نماید سیوم اوهم بفتح همزه و دال ثقیله و میم وان نایکای
بود که هرچند نایک با او سلوک و نیکی کند او از بدسلوکی و بدی برنگردد
باز هریکی از اقسام نایکاهای مذکوره منقسم میشود بسه قسم اول دب بدال
و بای موحده خفیفتین با ول مکسور وان زنی بود که از نقصان و زوال و ضعف
و ذبول در حسن و جمال و حواس و قوای جسمانی او راه نیابد و این از قسم
حوران و اسمانیان بود دویم ادب بفتح همزه و باقی حروف و حرکات
مذکوره وان زنی بود که به اینچنین باشند وان از نوع او میان بود سیوم
دب ادب بحروف و حرکات مذکوره وان برزخ بود میان این هر دو هم
و از اختلاط و اجتماع دب با ادب پیدا گردد مثل سیتا دختر جنک بفتحتین
زن رامچند و این سه قسم در نایک یعنی مرد نیز موجود است شعبه سیوم
در بیان لواحق نایکا وان متنوعست به هیچ نوع نوع اول در بیان بهاو
پوشیده نماند که چون خواهش و صحبت و رغبت نایک بر دل نایکا غالب
و مستولی گردد دران وقت حالتی که از چهره او ضاع و اطوارش

ظاهر گردد چی شود ازا ساتوک بها وخوانند بسین مهمله ممدوده وضم
بای فوقانی حفیفه وکسرهٔ واو وسکون کاف تازی حفیفه وبای موحده
ثقیله ممدوده و واو وان هشت گونه بود اول سوید بضم سین مهمله با
واو مشمومه وسکون بای تحتانی و دال حفیفه وان حالتی بود که از غلبه
شوق صحبت نایک عرق بر جبین نایکا پیدا گردد دویم استنبه بفتح همزه وسکون
سین مهمله وبای فوقانی حفیفه مفتوح ونون منونه وبای موحده ثقیله
وان حالتی بود که نایکا از استیلای عشق ومحبت وغلبه شوق متحیّر وار
بریک حالت بماند سیوم روماتچ برای مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده
ونون معنونه وجیم عجمی حفیفه وان حالتی بود که از استیلای شهوت وغلبه شوق
صحبت نایک موی بر اندام نایکا ایستد وقشعریره واقع شود چهارم سربهنگ
بضم سین مهمله وسکون را وفتح بای موحده ثقیله ونون منونه وکاف
عجمی حفیفه وان حالتی بود که از غلبه شوق صحبت نایک آواز نایکا گرفته
شود وزبانش بسته گردد پنجم ایکنپ بضم همزه وسکون را وفتح کاف
تازی حفیفه ونون منونه وبای عجمی حفیفه واز ابی پته نیز خوانند ببای موحده
حفیفه مکسوره ویای معروف وفتحه بای عجمی حفیفه وتای فوقانی ثقیله وان حالتی

بود که از استیلای عشق وغلبه شوق اشک از چشم نایکا فرو ریزد ششم پرلی
بفتح بای عجمی حفیفه وسکون را وفتح لام وسکون بای تحتانی وان حالتی بود
که نایکا از استیلای عشق وکمال بیخودی سخنان پریشان ونامربوط گوید

نوع دویم در بیان حالاتی که نایکا را در سنجوک پیدا شود باید دانست که
سنجوک بفتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی حفیفه مضموم و واو مجهول وکاف
عجمی حفیفه بمعنی وصال باشد وحالاتی که در زمان وصال از نایکا بظهور آید
انرا هاو گویند بهای ممدوده و واو وان یازده گونه بود اول کلکنچت
ها وبکسر کاف تازی حفیفه وسکون لام وکاف تازی حفیفه مکسوره ونون
منونه وجیم عجمی وتای فوقانی حفیفتین بکسر اول وان حالتی بود که نایکا از دو
نایک گاهی بگریزد وبیقراری نماید وگاهی بلرزد وبخندد دویم بیهرم ها و
بکسر بای موحده حفیفه وفتح بای موحده ثقیله مشدده و رای متصله ومیم وان
حالتی بود که نایکا ساعتی زیور پوشد وخود را بیاراید وساعتی زیور فرود
آرد ودید ماغی نماید سیوم للت ها وبلا هین لام اول مفتوح وثانی مکسور
وتای فوقانی حفیفه وان حالتی بود که نایکا زلف بر رو او یچه بناز بخراند
وتبسم کنان نگاه مستانه کند چهارم بیلا ها وبهای مکسور ویای مجهول

[illegible]

ولام ممدوده وان حالتی بود که نایکا با نایک بلهو ولعب در اید وهم اغوشی
نماید وشوق نایک بیفزاید هفتم لیلاها وبلامین لام اول مکسور وبای معروف
ولام ثانی ممدوده وان حالتی بود که نایکا در غیبت نایک با زنان مصاحب
در لهو ولعب وبازی وخنده باشند هشتم بهرت ها وبکسر بای موحده
خفیفه وفتح جیم تازی ثقیله مشدده ورای متصله وتای فوقانی خفیفه وان حالتی بود
که از دیدن نایک شوق وخواهش نایکا بیفزاید وبکام دل با نایک در
عیش وعشرت باشند نهم کیمت ها وبضم کاف تازی خفیفه وفتح تای فوقانی
مثقله مشدده وکسر میم وتای فوقانی خفیفه وان حالتی بود که چون نایک
نایکا را در اغوش کند وپستان واندامش بمالد ومساس کند نایکا در باطن
محظوظ ومتلذذ شود ودر ظاهر ابا وامتناع نماید دهم مُدها ومیم مفتوح ودال
خفیفه وان حالتی بود که نایکا از جوش جوانی وشهوت بنا بر نخرامد نگاه
عاشقانه کند یازدهم بتن ها وبتای فوقانی وبای عجمی خفیفین مفتوحتین ونون
وان حالتی بود که چون نایکا ساعتی از نایک جدا ماند بیقرار وبی تاب
گردد دوازدهم بکده ها وبضم میم وسکون کاف عجمی خفیفه ودال ثقیله وان
حالتی بود که نایکا از غایت ناز اداهای طفلانه وگفت وگوی طفلانه

ثقیله

کند

کند سیزدهم موتائیت ها وبفتح میم وسکون واو وتای فوقانی مثقله ممدوده
وهمزه ملینه وتای فوقانی خفیفه وان حالتی بود که نایکا از شنیدن نام
نایک واحوال او خمیازه کند وکاهلی نماید چهاردهم بهمت ها وبای موحده
خفیفه وجیم عجمی ثقیله باول مکسور وتای مشدده مفتوح وتای فوقانی خفیفه و
ان حالتی بود که نایکا از نایک بیدماغ وازرده شده ترک ارایش خود
کند وزنان مصاحبه او را بمنت بیارایند پانزدهم بلاس ها وبای موحده
خفیفه مکسوره ولام ممدوده وسین مهمله وان حالتی بود که نایکا با زنان وخرامان
وشادمان وتبسم کنان پیش نایک بیاید شانزدهم بحبب ها وبکسر بای موحده
خفیفه وجیم عجمی ثقیله مشدده وتای مجهول وبای عجمی خفیفه وان حالتی بود که نایکا
از جوش جوانی مستانه ولاابالانه باشد چنانکه خبر از لباس وزیور
نداشته باشد که بحاشده بار جای خود مانده هفدهم بوک ها وبای موحده
خفیفتین باول مکسور وتای مشدده مضموم وواو مجهول وکاف تازی خفیفه وان
حالتی بود که نایکا از نایک ازرده شده باشد ونایک او را بمنت ومعذرت
زیور ولباس بپوشاند وبیاراید **نوع سیوم** در بیان حالاتی که نایکا
را در بوک پیدا شود باید دانست که بوک بای موحده خفیفه مکسور

وتای تحتانی مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه بمعنی فراق باشد و ازا
بیرلنبه نیز گویند سای موحده و بای عجمی خفیفین باول مکسور و تای مشدد
مفتوح و رای متصله و فتح لام و نون منونه و بای موحده ثقیله و در زمان فراق
ده حالت از نایکا بظهور می‌آید اول ابهلاکه بفتح همزه و کسر بای موحده ثقیله
و لام ممدوده و کاف تازی ثقیله و آن حالتی بود که نایکا را در فراق
شوق و آرزوی نایک بمرتبه کمال باشد دویم چنتا بکسر جیم عجمی خفیفه و نون
منونه و تای فوقانی خفیفه ممدوده و آن حالتی بود که فکر و خیال نایک
بر دل مستولی باشد سیوم سمرن بضم سین مهمله و سکون میم و رای
مفتوحه و نون و ثقیل تای فوقانی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا در ذکر
و یاد نایک باشد چهارم گن کیرتن بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون و کاف
تازی خفیفه مکسور و یای معروف و رای موقوف و تای فوقانی خفیفه مفتوح
و نون و آن حالتی بود که نایکا خوبیهای نایک را یاد کند پنجم اودبک
بضم همزه و سکون دال خفیفه و بای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و کاف
عجمی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا در فراق نایک بیتابی و بیقراری نماید و
هیچ خبر او را خوش نیاید ششم پرلاپ بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و لام ممدوده

وبای عجمی

وبای عجمی خفیفه و آن حالتی بود که نایکا از غایت بیخودی سخنهای نامربوط
و پریشان گوید هفتم انماد بضم همزه و سکون نون و میم ممدوده و دال
خفیفه و آن حالتی بود که نایکا را در فراق نایک قلق و اضطراب و سوزش
باطنی و حرارت قلبی روی دهد هشتم بیادهه بکسر بای موحده خفیفه ممدوده
با های مشمومه و دال ثقیله و آن حالتی بود که نایکا را در فراق نایک
رنج و بیماری عارض گردد نهم جدتا بفتح جیم تازی خفیفه و سکون دال
ثقیله و تای فوقانی خفیفه ممدوده و آن حالتی بود که نایکا را در فراق
نایک بیهوشی و بیخودی روی دهد دهم ندهن بکسر نون و فتح دال ثقیله و نون
و آن حالتی بود که نایکا در عشق و فراق نایک جان دهد و هلاک گردد

نوع چهارم در بیان درسن باید دانست که درسن بفتح دال خفیفه و سکون
را و سین مهمله مفتوح و نون در لغت بمعنی دیدار بود و این در اصطلاح
اهل این فن بر چهار گونه بود اول ساچهات درسن بسین مهمله و جیم عجمی ثقیله
ممدوده و تای مثنیه و تشدید ثانی و دال خفیفه بجای تای فوقانی خفیفه نیز
استعمال کنند و ساچهات گویند و آن دیدار حقیقی بود که بچشم سر
مشاهده کنند و آشکارا بینند دویم سرون درسن بفتح سین مهمله و رای

متصله و واو مفتوحه و نون و آن دیدار سماعی بود یعنی خبری که بشنیدن
وصف آن تصور آن کرده شود سیوم سپن درسن بفتح سین مهمله و بای
عجمی خفیفه و نون و آن دیداری بود که در خواب و واقعه دیده شود چهارم
چتر درسن بجیم عجمی خفیفه و تای فوقانی باول مکسور و ثانی مشدد و مفتوح
و رای متصله و آن دیداری بود که از دیدن تصویر او حاصل شود
نوع پنجم دربیان دوتی باید دانست که دوتی بدال خفیفه مضموم
و واو معروف و تای فوقانی خفیفه مکسوره و یای معروف زن دلاله را
گویند که میان نایک و نایکا پیغام گذاری کند و عقد محبت جانبین
منعقد گرداند و نیز نایکا را یار آید و گاهی که نایکا بر سر تقصیری از نایک
آزرده و بیدماغ شده با او حرفی باشد او را ابنت و معذرت و نصایح
و مواعظ دوستانه هموار کرده پیش نایک برد مواصلت دهد و گاهی
بدوستداری نایکا نایک را نیز نصایح و مواعظ هموار کند و زنی که
بصفات مذکوره موصوف نباشد و مصاحبه دوستدار و هواخواه نایکا
با نایک باشد فقط و گاهی نایکا با نایک را نصیحت دوستانه نیز پیش آید و
هموار گرداند از اسکهی گویند بسین مهمله مفتوح و کاف تازی ثقیله مکسور

وبای

و یای معروف و هتو نیز مانند بهای مکسور و تای فوقانی خفیفه مضموم و واو
معروف و بهتو نیز خوانند بفتح بای موحده ثقیله و تای فوقانی مثقله مضموم
و واو معروف **فصل دویم** دربیان اقسام نایک باید دانست که نایک
بنون ممدوده و همزه ملینه و کاف تازی خفیفه عموماً بمعنی مرد و شوهر و
کدخدای باشد و بمعنی مهتر و رئیس نیز آیده و خصوصاً مردی را گویند که در
شیوه شاهدبازی و فن مباشرت و معاشرت مهارت تمام داشته باشد
کما ذکرنا و آن بتقسیم اول بر سه قسم است **قسم اول** پت بپای عجمی و تای
فوقانی خفیفتین باول مفتوح و ثانی ساکن شد و آن نایکی بود که کدخدا باشد
و بنکاح صحیح شوهر بود و آن بر چهار گونه بود اول انکول بفتح همزه و سکون
نون و کاف تازی خفیفه مضموم و واو معروف و لام و آن نایکی بود
که همیشه بیک زن خود محظوظ باشد و در رضاجویی او کوشد و بدون زن
خود بهیچ یکی ظاهراً و باطناً میل نکند دویم دچهن بفتح دال خفیفه و جیم عجمی
ثقیله مشدده و نون نایکی بود که زنان متعدده و بسیار داشته باشد
و با همه کس بعدالت مباشرت نماید گشاده دل و دست بود سیوم
دهرشت بفتح دال ثقیله و کسر را و سکون سین معجمه و تای فوقانی مثقله

وان ناکی بود که باغیر زن خود فسق نموده بازن خود بوقاحت بیحیائی

پیش آید و معذرت نماید چهارم بسه بسین مهمله مفتوح و تاء فوقانی الثقل

وان ناکی بود که بحیله و فن و فریب بازنان صحبت دارد وان بر دو گونه

بود اول مانی بمیم ممدوده و نون مکسوره و یاء معروف وان ناکی بود

بود سه که با نایکا بطرز ناز و خودبینی غرور و تکبر پیش آید دوم چتر بجیم

عجمی و تاء فوقانی خفیفین اول مفتوح و ثانی مضموم و را وان ناکی بود

که بیارمندی و دلجوئی شعار خود ساخته نازبرداری نماید قسم دوم

از اقسام ثلثه نایک اپت بود بضم همزه و بای عجمین خفیفین مفتوح و حیین

و تشدید تاء فوقانی خفیفه وان ناکی بود که بر غیر زن خود عاشق گشته

با او صحبت دارد وان نیز مانند بچهار قسم است که مذکور شد قسم سیوم

از اقسام ثلثه نایکا بیسک بود بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی

و سین مهمله مکسور و کاف تازی خفیفه وان ناکی بود که با قحبه و فاحشه

صحبت دارد و چون هریک از اقسام ثلثه مذکوره نایک مبتلای فراق

نایکا مبتلا گردد و از ابر و کهت بت خوانند مثل برو کهت بکا که ذکر

ان سابق گذشت و نیز هریکی از اقسام ثلثه مذکوره مثل نایکا بر سه گونه

بود ام

بود اتم مدهم ادهم چنانکه ذکر ان نیز در بیان اقسام نایکا سابق ایراد پذیرفته

باز نایک بتقسیم ثانی نیز منقسم میشود بسه قسم قسم اول نرم سچو بفتح نون و سکون

را و میم موقوف و سین مهمله مفتوح و کسر جیم عجمی خفیفه و فتح واو و از اسچاری

نیز گویند بفتح سین مهمله و سکون ها و جیم عجمی خفیفه ممدوده و رای مکسوره و یای

معروف وان ناکی بود که همیشه مصروف بلهو و لعب باشد و میان دو

کس میانجی گری کند و قوادگی نماید وان بر چهار گونه بود اول پیٹه مرد بپای

عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی الثقل موقوف و فتح میم و سکون

را و دال خفیفه وان ناکی بود نرم سچو که چون نایکای از ناکی ازرده

و بیدماغ شود او باب لطایف اعمال و اقوال آتش غضب او را فرونشاند

دویم بت بکسر بای موحده خفیفه و تای فوقانی مثقله وان ناکی بود نرم سچو

که در قواعد و قوانین مباشرت و انواع لذات صحبت ماهر و واقف بوده

نایکا را با قسام فنون مباشرت و مجامعت شیفته و فریفته خود گرداند سیوم

چیٹک بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی مثقله مفتوح

و کاف تازی خفیفه وان ناکی بود نرم سچو که بلطایف اعمال و اقوال

قوادگی خود و غیر خود نماید چهارم بدوشک بای موحده و دال خفیفین

باول مکسور وثانی مضموم وواو معروف وکاف تازی ثقیله مفتوح
وکاف تازی خفیفه وان نایکی بود درم سجو که شرم و وقار بکسو نهاده
میان مردم بمسخرگی و دلگی مشهور باشد قسم دویم از اقسام ثلثه نایک
بتقسیم ثانی اپهنک بود بفتح همزه وسکون نون وکسر بای موحده ثقیله وکاف
عجمی ثقیله وان نایکی بود که مثل زنان خود را بیاراید ومعطی گری نماید
قسم سیوم از اقسام ثلثه نایک بتقسیم ثانی نایکا بهاس بود بنون
ممدوده وهمزه ثلثه وکاف تازی خفیفه وبای موحده ثقیله ممدوده بین و
سین مهمله وان نایکی بود که سرکرو فریبی که نایکا بکار برد او را بیخبری
وبیهوشی بران مطلع نشود واز بی غیرتی وبی حمیتی متعرض احوال او نگردد
باب پنجم در علم سنگیت یعنی علم موسیقی وان مشتمل است بر ده فصل
فصل اول در تعریف علم سنگیت وبیان وضع آن واختلاف متها
وذکر ستادهیای وی مثل سرت ومورچنا وغیره وان منشعب است بنه
شعبه شعبه اول در تعریف سنگیت وبیان وضع آن واختلاف متها
یعنی مذاهب وذکر ستادهیای وان متنوع است بدو نوع نوع اول
در تعریف سنگیت وبیان وضع ان واختلاف متها یعنی مذاهب باید

دانست که سنگیت بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف عجمی خفیفه مکسور وبای
معروف وتای فوقانی خفیفه عموما مجموع راگ وتال ونرت یعنی نغمه واصول
ورقص بود وخصوصا بمعنی نغمه باشد واول واضع ان سمیشر است
وسمیشر بسین مهمله مضموم ومیم مکسور وبای مجهول وشین معجمه مضموم ورا
نام مهادیو است که یکی از دیوتاهای مشهوره اهل هند است وانچه از راگ
وراگنی مطابق مذهب وی قرار داده است از اسمیشر مت گویند وشیومت
نیز نامند چه شیو بکسر سین مهمله بایای مشموم وسکون واو نیز نام مهادیو
است ومت بمیم مفتوحه وتای فوقانی خفیفه بمعنی عقل باشد بعد ازان
بهرت نیز دران متصرفی کرده ومذهب علیحده اختیار نموده وبهرت
بفتح بای موحده ثقیله وسکون را وتای فوقانی خفیفه نیز نام یکی از دیوتا
هاست وانچه مطابق مذهب وی قرار داده است از ابهرت مت نامند
بعد ازان هنومان نیز تصرفی دران کرده ومذهبی علیحده اختیار نموده
وهنومان بهای مفتوحه ونون مضموم وواو مجهول ومیم ممدوده ونون
نیز نام یکی از دیوتاهاست واز اهنومت نیز نامند بفتح ها وسکون نون
وواو مفتوحه ونون معنونه وتای فوقانی خفیفه وانچه مطابق مذهب

و قرار داد اوست از اهرت مت نامند بعد ز آن هنومان سر تصرفی در آن
کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده و هنومان بهای مفتوحه و نون مضموم
و واو مجهول و میم ممدوده و نون نر نام یکی از دیوتاهاست و او را
هنومنت نیز نامند بفتح ها و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه و تای
فوقانی خفیفه و آنچه مطابق مذهب و قرار داد اوست از آن هنومان مت و
و هنومنت مت نامند بعد از آن کلنانه سر در آن تصرفی کرده و مذهبی
علیحده اختیار نموده و کلنانه بفتح کاف تازی خفیفه و کسر لام مشدده و
نون منونه و تای فوقانی ثقیله رکهی بوده ماهر درین فن و رکه برای
مکسوره و کاف تازی ثقیله درویش کامل را گویند و آنچه مطابق مذهب
و قرار داد اوست از کلنانه مت خوانند و دیگران نیز در آن تصرفی
کرده اند لیکن آنچه مشهور و معروف است این چهار مت است که ذکر کردیم و
آنچه از جمله متهای اربعه مذکوره درین زمان معمول و متداول است
هنومان مت است و ما هر چهار مت مذکوره را از کرنتهای معتبره
مثل راگارنو و سنگیت درپن و مان کتوهل و راگ درپن و بهاو
نبود و عمران استنباط و استخراج نموده تقدیم هنومان مت درین

کتاب مفصل بیان کنیم ان شاء الله تعالی

نوع دویم

در ذکر سبب ادهیای که اصول و ارکان این علم اند باید دانست که اصول و ارکان علم
سنگیت هفت اند و آنرا در اصطلاح سپت ادهیای نامند چه سپت بفتح
سین مهمله و بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین بسکون اول بمعنی هفت و ادهیای
ادهیای بفتح همزه و کسر دال ثقیله مشدده ممدوده با های مضمومه و یای تحتانی
و بدون یا بمعنی اصل و رکن فن باشند و سپت ادهیای بدین تفصیل است اول
سر ادهیای بسین مهمله مضموم و را و آن فن سر و سرت و سور جها یعنی آهنگ
و نغمه و آوازه بود چنانکه ذکر آن بعد ازین باید دوم راگ ادهیای
برای ممدوده و کاف عجمی خفیفه و آن فن راگ و راگنی و بهتر یعنی مقام و شعبه
و گوشه بود چنانکه ذکر آن نیز بعد ازین باید سیوم تال ادهیای بتای
فوقانی خفیفه ممدوده و لام و آن فن تال یعنی اصول و بحور بود چنانکه ذکر
آن نیز بعد ازین باید چهارم نرت ادهیای بکسر نون و سکون را و تای
فوقانی خفیفه و آن فن نرت یعنی رقص و اصول و تحول بود پنجم ارته ادهیای
بفتح همزه و سکون را و تای فوقانی ثقیله و آن فن ارته یعنی معنی دانی و سخن
فهمی بود ششم بهاو ادهیای بباء موحده ثقیله ممدوده و واو و آن فن

بهاو یعنی وا نمودن بود با یار و ادا و انداز لفظ بلفظ مطابق معنی انچه
هنگام رقص بسرایند و بخوانند هفتم است ادهیای بفتح همزه و سکون
سین مهمله و تای فوقانی خفیفه و ان فن نواختن ساز و نوا بود و ما
درین باب سه ادهیای سرادهیای و راک ادهیای و تال ادهیای
بیان کنیم انشا الله تعالی **شعبه دویم** دربیان سر باید دانست که سر
بسین مهمله مضموم و را بمعنی اهنگ و نغمه بود و ان بقول اغانی هند هفت
است بدین تفصیل اول کهرج بفتح کاف تازی ثقیله و سکون دال مثقله
و جیم تازی خفیفه و در متعارف بجای دال مثقله را استعمال کنند و کهرج
گویند و از اسر با مند بسین مهمله مضموم و را و ان سر اول یعنی اهنگ
و نغمه اول بود از سرهای هفتگانه مذکوره دویم رکهبه برای مفتوحه
و کاف تازی و بای موحده ثقیلتین باول مفتوح سیوم گندهار بفتح کاف
عجمی خفیفه و نون منونه و دال ثقیله ممدوده و را چهارم مدهم بفتح میم
و دال ثقیله مشدده و ایضا میم پنجم پنجم بفتح بای عجمی خفیفه و نون مسونه و
جیم عجمی خفیفه مفتوح و میم ششم دهیوت بفتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی
و واو مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و قبل تار فوقانی مثقله هفتم نکهاد بنون

مکسور و کاف تازی ثقیله ممدوده و دال خفیفه و این سرهای هفتگانه
مذکوره بترتیب مذکور در اهنگ یکی از دیگری بلند تر باشند بتفاوتی
معین چنانکه کهرج از همه پست تر بود و رکهبه بلند تر ازان باشد و گندهار
بلند تر از رکهبه بود و علی هذا القیاس سایر سرهای چنانکه نکهاد که سر هفتم
است از همه بلند تر باشد و چون از جمله سرهای هفتگانه مذکوره حرف
اول گرفته شود مثلا از کهرج که سر اولست و از اسر با مند باعتبار
نام ثانی سین مهمله گیرند و این سین مهمله بدل از کاف تازی ثقیله که
حرف اول کهرج است نیز تواند بود و از رکهبه که سر دویم است را
گیرند و علی هذا القیاس از سایر سرها بترتیب مذکور حرف اول گیرند
و ترکیب کنند مجموع سرگم پدهنی شود و این حروف هفتگانه مرکبه مذکوره
را در اصطلاح اهل این فن سپتک نامند بفتح سین مهمله و سکون بای
عجمی خفیفه و تای فوقانی و کاف تازی خفیفین باول مفتوح و حروف
هفتگانه مذکوره را در سرهای هفتگانه مسطوره بترتیب استعمال کنند یعنی
اول سین مهمله را که علامت کهرج سر اول است بهر اهنگی که خواسته
باشند یعنی بهر بلندی و پستی که خواسته باشند بگیرند بعد ازان حرف

رای که علامت رکهبه سر دویم است باهنک بلند تر از اهنک اول
بتفاوتی معین بکیرند و علی هذا القیاس سایر حروف را باهنکی بلند تر
از اهنک ماقبل خود بتفاوتهای معینه بکیرند تا انکه بحرف نون رسند
که علامت نکهاد سر هفتم است و اهنک ان از همه اهنکها بلند تر بود
و نون مذکور را بجهت مد صوت نی بنون مکسور و یای معروف استعمال
کنند و دیگر حروف را بفتحه استعمال کنند فقط و بترتیب حروف و اهنکی
که بلند تر شوند بهمان ترتیب اعاده کنند و فرود ایند تا انکه بارسین
مهمله رسند و این بترتیب بلند شدن و تا بسر نکهاد رسیدن را ارو هی
کویند برای مضموم و واو مجهول و های مکسور و یای معروف و بار علی الترتیب
اعاده کنند و تا بسر کهرج رسیدن را او روهی نامند بفتح همزه و سکون
واو و باقی حروف و حرکات مذکوره **شعبه سیوم** در بیان مراتب
و مقدار سرهای هفتگانه باید دانست که سر اول کهرج است و ان از همه
سرهای پست تر است و طرف مقابل ان نکهاد است که سر هفتم است
و ان از همه سرها بلند تر است و مدهم که سر چهارم است در وسط این
هر سه است و از کهرج تا نکهاد پنجم که سر پنجم است دو ثلث است طرف

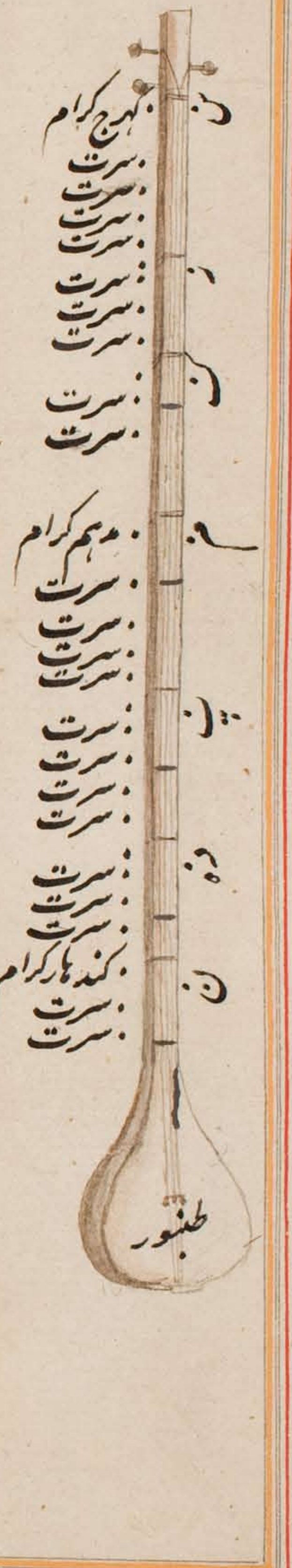

بلندی

بلندی و دهوت که سر ششم است در وسط پنجم و نکهاد است همچنین از نکهاد
تا کهرج کندهار که سر سیوم است دو ثلث است طرف پستی و رکهبه که سر دویم
است در وسط کندهار و کهرج است باز از کندهار تا نکهاد سر پنجم در وسط
است و از پنجم تا کهرج کندهار در وسط است و ما برای توضیح این مقدمه مثالی
بنماییم تا فهم ان بر طالب اسان شود مثلا تار طنبور را از طرف بالا نزدیک
بسر ان در موضعی معین بانکشت زیر کنند و زخمه زنند اهنکی بظهور خواهد پیوست
ان سر کهرج تواند بود چون فروتر از ان بتفاوتی معین بانکشت زیر کنند
و زخمه زنند اهنکی بلند تر از اهنک ماقبل خود بوجود خواهد امد ان سر
رکهبه تواند بود و علی هذا القیاس طرف کاسه طنبور هر چند فروتر ایند
و بنوازند بتفاوتی معینه سرهای هفتگانه مذکوره بظهور می اید تا انکه بسر نکهاد
رسند که سر هفتم است برین مثال که نموده میشود **شعبه چهارم** در بیان کرام
باید دانست که اهل این فن از جمله سرهای هفتگانه مذکوره سه سرهای اصل
قرار داده اند یکی از همه سرهای پست تر دویم از همه سرهای بلند تر سیوم
متوسط در میان پستی و بلندی و میانه هر دو این هر سه سر را کرام نامند بکاف عجمی
خفیفه مکسور و رای مهمله و الف ممدوده و میم انکه از همه سرها پست تر است از کهرج

کرام گویند بحروف وحرکات مذکوره وانکه از همه سرها بلندترست ازا
کهندهار کرام نامند برای ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره وانکه
در بلندی وپستی متوسط ومیانه این سردواست ازاد هم کرام خوانند
بحروف وحرکات مذکوره **شعبه پنجم** در بیان اتین سرهای هفتگانه باید
دانست که اتین بضم همزه وتای فوقانی وبای عجمی خفیفین بسکون اول
وفتح ثانی ونون بمعنی مبدا ومنشا بود واهل این فن هر سری را از سرهای
هفتگانه مذکوره ازجای استخراج واستنباط کرده اند وازا مبدا ومنشا
ان قرار داده اند چنانکه سر کهرج را از اواز طاوس وسر رکهبه را از
اواز پپیها باپای عجمیین خفیفین باول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف
وهای ممدوده که طایریست معروف در هند وسر کندهار را از اواز قوج
یعنی گوسفند وسر مدهم را از اواز کونج یعنی کلنگ که طایریست معروف
وسر پنجم را از اواز کویل بکاف تازی خفیفه مضموم وواو مجهول ویای تحتانی
مفتوح ولام که طایریست معروف در هند منسوب بخوش اوازی
وسر دهوت را از اواز اسپ وسر نکهاد را از اواز فیل استخراج
واستنباط نموده اند **شعبه ششم** در بیان استهان کراهها سه گانه

باید دانست که استهان بفتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیله
ممدوده ونون بمعنی محل ومکان باشد واهل این فن برای هر گرامی از گرامها
سه گانه مخرجی ومحلی قرار داده اند وان سه استهان باشد اول مندر
بفتح میم ونون مغنونه ودال خفیفه مفتوح ورا واز اکهٹیر گویند بفتح کاف
عجمی ثقیله وهای فوقانی مثقله وان مخرج کهرج گرام باشد واز ناف خیزد
دویم مده بمیم مفتوحه ودال ثقیله وان مخرج مدهم گرام باشد واز گلو خیزد
سیوم تار بتای فوقانی خفیفه ممدوده ورا وان مخرج کندهار گرام باشد
واز تارک سر خیزد **شعبه هفتم** در بیان سرت بضم سین مهمله وسکون را
وتای فوقانی خفیفه باید دانست که اهل این فن در ذیل هر سری از سرهای
هفتگانه مذکوره چند سرت قرار داده اند یعنی چند مراتب اهنگ مقرر کرده
اند که با هر سری انهارا نیز بعمل می ارند مثلا از سر کهرج تا سر رکهب تفاوتی
وفاصله ایست در پستی وبلندی چنانکه سابق در مثال طنبور گذشت پس
درمیان این فاصله چند مرتبه دیگر از اهنگ در پستی وبلندی قرار داده اند
وانرا سرت نامیده وبا هر سری منسوب ساخته والجمله بیست ودو است بدین
تفصیل واسامی سرتها کهرج چهار است اول تیوا بتای فوقانی وبای موحده

خفیفین باول مفتوح وتای مشدده مکسور ورای متصله ممدوده دویم کمودنی
بفتح کاف تازی خفیفه ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفه مفتوح وتای
فوقانی خفیفه مکسور وقبیل نون مکسوره وتای معروف سیوم مندرکا بفتح
میم ونون منونه ودال خفیفه مفتوح ورای متصله وکاف تازی خفیفه
ممدوده چهارم چهندوونی بفتح جیم عجمی ثقیله ونون منونه ودال خفیفه مضموم
وواو مجهول وواو مفتوح وتای فوقانی خفیفه مکسور وتای معروف سرتهای
رکهبه سه است اول دیاوتی بدال خفیفه مفتوح ویای تحتانی ممدوده وواو
مفتوحه وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف دویم رکجنی بفتح را
ونون منونه وجیم تازی خفیفه مفتوح ونون مکسور ویای معروف سیوم
رکنکا بفتح را وسکون کاف تازی خفیفه وقبیل کاف عجمی خفیفه وتای فوقانی
وکاف تازی خفیفین باول مکسور وثانی ممدوده سرتهای کندهار دو است
اول سوی بسین مهمله وواو مکسورتین ویای معروف دویم کرودی
بضم کاف تازی خفیفه ورای متصله وواو مجهول ودال ثقیله مکسور وتای
معروف سرتهای مدهم چهار است اول بجراتای بموحده وجیم تازی
خفیفین بفتح اول وتشدید ثانی ورای متصله ممدوده دویم برساری

بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را وسین مهمله ممدوده ورای موقوفه ونون
مکسور وتای معروف سیوم بربتی بکسر بای عجمی خفیفه ورای متصله وبای
معروف وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف چهارم مارجنی بمیم ممدوده
ورای موقوفه وجیم تازی خفیفه مفتوح ونون مکسور ویای معروف
سرتهای پنجم نز چهار است اول چهتی بکسر جیم عجمی ثقیله وتای فوقانی خفیفه
مکسور وتای معروف دویم رکتا بفتح را وسکون کاف عجمی خفیفه وقبیل
کاف تازی خفیفه وتای فوقانی خفیفه ممدوده سیوم سندهنی بفتح سین
مهمله ونون منونه ودال خفیفه مکسوره ویای معروف وبای عجمی خفیفه موقوف
ونون مکسور ویای معروف چهارم الاپنی بهمزه مفتوحه ولام ممدوده و
بای عجمی خفیفه موقوف ونون مکسور ویای معروف سرتهای دهوت
سه است اول مندنی بفتح میم ونون منونه ودال وتای فوقانی
خفیفین باول مفتوح وثانی مکسور وتای معروف دویم روهنی برای
مضموم وواو مجهول وتای موقوف ونون مکسور ویای معروف سیوم
رمیا بفتح را وتشدید میم مکسوره ممدوده وبای مشموم وسرتهای
نکهاد دو است اول اگرا بضم همزه وتشدید کاف عجمی خفیفه ورای

متصله ممدوده دويم جهوبهنكا بجيم عجمی بقيله مضموم و واو مجهول و کسر
بای موحده بقیله و سکون نون و کاف تازی خفیفه **شعبه هشتم** دربیان
مورچهنا باید دانست که مورچهنا بمیم مضموم و واو مجهول و رای موقوف
و فتح جیم عجمی بقیله و نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن عبارت از
وقفی است که میان دو سر واقع شود مثل یک سکون میان دو
حرکت مختلف مثلا چون خواهند که از سه کهرج بسر رکهبه یا از رکهبه
بکندهار و غیران انتقال نمایند میان این دو حرکت مختلف وقفی و سکون
لازم است آن سکون را مورچهنا نامند و آن با سر گرامی از گرامهای
سه گانه هفت مورچهنا قرار داده اند و آن باعتبار روهی و اوروهی
تواند بود یعنی از پستی به بلندی رفتن و بر سرهای که میان هر دو گرام
است عبور نمودن و مابین هر دو سر مختلف وقف کردن و باز همچنان
از بلندی به پستی اعاده کردن چنانکه جمله مست و یک میشود **شعبه نهم**
دربیان راک جات برای ممدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و جیم
تازی و تای فوقانی خفیفین با ول ممدوده یعنی ذات راک و اقسام
آن باید دانست که جمله راک و راکنی بتقسیم اول بر سه قسم است

قسم اول

قسم اول سنپورن بفتح سین مهمله و نون منونه و بای عجمی خفیفه مضموم
موقوف و جیم تازی و تای فوقانی خفیفین با ول ممدوده یعنی ذات راک
و اقسام آن باید دانست که جمله راک و راکنی بتقسیم اول بر سه قسم است
و واو معروف و رای مفتوح و نون و آن راک و راکنی بود مرکب از
هر هفت سر مذکور بهر ترتیبی که باشد بحسب تقدیم و تاخیر سرها از یکدیگر یعنی
ترکیب سرهانه بهمان یک ترتیب است که در شعبه دویم ذکر یافته و آن سر
کم بهنی است بلکه بترتیبهای مختلفه آید **قسم دویم** کهادو بکاف تازی بقیله
ممدوده و فتح دال مثقله و سکون واو و آن راک و راکنی بود مرکب
از شش سر از سرهای هفتگانه مذکوره از هر سری که باشد و بهر ترتیبی
که باشد بحسب تقدیم و تاخیر سرها از یکدیگر **قسم سیوم** اودو بهمزه
مضمومه و واو مجهول و فتح دال مثقله و سکون واو و آن راک و راکنی
بود مرکب از پنج سر از سرهای هفتگانه مذکوره از هر سری که باشد و بهر
ترتیبی که باشد چنانکه بالا گذشت باز بتقسیم ثانی نیز جمله راک و راکنی بر سه
قسم است **قسم اول** سده بضم سین مهمله و تشدید دال بقیله و آن راک
و راکنی بود وسط که هیچ راک و راکنی با او مرکب باشد و آن بر دو گونه

بود ساده و مهاسده ساده بحروف و حرکات مذکوره ان بود که از ابار اک
و راکنی دیگر هیچ وجه تعلق نباشد نه بوجه تلون و شبه و نه بوجه ترکیب و امتزاج
اما بعضی سرهایش بکرت باشد و بحرکت بای موحده و کاف تازی خفیفین
بکسر اول و فتح و تشدید ثانی و رای متصله و تای فوقانی خفیفه ان راگویند که
بعضی از سرتهای ان فوت شده باشد مثل تودی و غیران و مهاسده
میم مفتوحه و های ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره ان بود که با
عدم تلون و ترکیب مذکور همه سرهایش سده باشد یعنی همه سرتهای خود را
بتمام و کمال داشته باشد مثل کانهرا و سارنک **قسم دوم** سالنک بسین
مهمله ممدوده و لام مفتوحه و نون مسنونه و کاف تازی خفیفه و ان راک
و راکنی بود بسیط که با عدم ترکیب و امتزاج تلون و شبه داشته باشد یعنی
رنگی و سایه از راک و راکنی دیگر با خود داشته باشد مثل سرراک که رنگ
کوری دارد و غیران **قسم سیوم** سنکیرن بفتح سین مهمله و نون
مسنونه و کاف تازی خفیفه مکسوره و یای معروف و رای مفتوحه و نون
و ان راک و راکنی بود که از راک و راکنیهای دیگر مرکب باشد و ان
بر دو گونه بود سنکیرن و مهاسنکیرن سنکیرن انست که از دو شده دهانک

مرکب باشند مثل بهیرون که از تودی مرکب باشد و غیران و مهاسنکیرن
انست که از سده و سالنک یا از سده و سنکیرن یا از سالنک و سنکیرن
یا از دو سالنک یا از دو سنکیرن یا زیاده از دو نغمات مختلفه مرکب
باشد چنانکه ذکر ان بعد ازین باید انشاالله تعالی و پوشیده نماند که ترتیب
درین اقسام ثلثه اخیره بحسب راک و راکنی است و در اقسام ثلثه سابقه
بحسب سر است اما در همه راک و راکنی برکت سرهای هفکانه ترتیبی است
خاص بحسب تقدیم و تاخیر سرهای از همدیکر چنانکه بعد ازین مذکور شود و
از ترکیب و ترتیب خاص مراد انست که در خواندن نغمه هر راک و راکنی سرهای
بهر ترکیب و ترتیبی که در ان قرار یافته باید که همان ترکیب و ترتیب بحسب تقدیم
و تاخیر سرها در همدیگر بعمل اید تا راک و راکنی صورت بندد و سبب اختلاف
و امتیاز صورت هر راک و راکنی از همدیگر همین ترکیب و ترتیب خاص
است چنانکه بعضی سنپورن بود که بعضی کهادو و بعضی اودو اما در
ترتیب سرها اختلاف است مثلا در سنپورن ترتیب بعضی سرکم پدهن س
و ترتیب بعضی پدهن سرکم و علی هذا القیاس در هر سه قسم از سنپورن
و کهادو و اودو و در ترکیب و ترتیب هر راک و راکنی بتقدیم و تاخیر

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 5

خفیفه اضلاع و قرعه را نامند و با اول مکسور بمعنی قفس باشد بوتر بفتح اول و کسر واو
و تشدید تای فوقانی خفیفه و رای متصله بمعنی طاهر و پاک بود پور بفتح اول و سکون
واو بمعنی دهلیز و دروازه بود و بضم اول و واو معروف طغیان رود و دریا
را نامند پوکهر باول مضموم و واو مجهول و فتح کاف تازی ثقیله عموما حوض و تالاب
بود خصوصا تالابیست در نواحی حضرت اجمیر که معظم معبد هنود است پهکر بضم
اول و سکون ها و فتح کاف تازی خفیفه این نیز بهمان معنی پوکهر که سابق مذکور
شده آمده پیار باول مکسور ممدوده بهای مشموم بمعنی مهر و محبت و دوستی بود و آن
معروفست پهر باول مکسور و ها معروف بمعنی در دوازار بود **فصل** سین مهمله
پارس باول ممدوده و رای مفتوحه دو معنی دارد اول قسم سنگی است که چون
آهن را بر آهن مالند آهن را طلا گرداند دویم بمعنی دامنه و کناره کوه آمده پاس
باول ممدوده بمعنی قرب و نزدیک بود و آن معروفست پاوس باول ممدوده
و واو مفتوحه موسم برشکال بود پرس باول و رای مفتوحتین بمعنی لامسه و مس
کردن بود و بضم اول و ثانی مرد را نامند پکاس بفتح اول و سکون را و کاف
عجمی خفیفه ممدوده خوانند بمعنی ظاهر و آشکارا بود و بعضی این را بکاف تازی خفیفه خوانده پروس باول
مفتوح و رای مضموم و واو مجهول بمعنی همسایگی بود و بمعنی طعام کشیدن نیز آمده

بس بالفتح

بس بالفتح بمعنی حیوان باشد پنربس باول مضموم و نون مفتوح و سکون را و فتح
بای موحده خفیفه نام نجمی است یعنی منزلی از منازل قمر پوس باول مضموم و واو
معروف نام ماه دویم است از هیمرت **فصل** کاف تازی خفیفه پانک باول ممدوده
و فتح های فوقانی خفیفه بمعنی قاصد و نامه بر باشد پاتهک باول ممدوده و فتح های فوقانی
ثقل مدرس و معلم را نامند مارجاتک باول ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی و تای
فوقانی خفیفتین اول ممدوده و یای مفتوحه درخت طوبی را نامند پک بالکسر کویل را گویند
و آن طایریست مشهور شبیه بزاغ کوچک تر از آن موصوف بخوش لحنی و خوش
آوازی و شعرای هند او را از معشوق راند و تشبیه کنند و بالفتح بخنگی و امر از بخیه شدن
بود پلک باول و لام مفتوحتین مژگان را نامند پلوک باول مفتوح و لام مضموم و واو
مجهول فیل معروف غوک را گویند پندرک بضم اول و نون منونه و دال
مثقله مفتوح و رای مکسور و یای معروف کل کول را نامند و نیز نام فیل اندر و کهال
جهت مشرق یعنی موکل جهت مذکور بود پنک باول مفتوح و نون منونه کل و لای باشد
پیک باول مکسور و یا معروف رنگ برگ تنبول بود که با مصالحه خورند و آن معروفست
فصل کاف تازی ثقیله پارکه باول ممدوده و رای مفتوحه صراف و جوهری را نامند
پاکه باول ممدوده سر ماهی دو پاکه بود سر پاکهی پانزده روز پاکه اول را شکل پاکه

گویند بضم سین مهمله وفتح کاف تازی خفیفه و لام و باکه دویم را گرسنن باکه گویند
بکسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و سکون شین معجمه و نون وانرا بچه نیز گویند
بفتح بای عجمی خفیفه و تشدید جیم عجمی ثقیله بانگه باول ممدوده و نون معنونه برمرغ را گویند
و بنگه باول مفتوح و نون منونه نیز بامعنی امده و بمعنی مکر و حیله نیز امده برکه باول و رای
مضموم متین مرد را مانند و بفتحتین بمعنی شناخت و مبصری بود بکه بالضم والتشدید
دو معنی دارد اول نام نجهتری یعنی منزلی از منازل قمر بود دویم بمعنی اب امده بوکه
باول مضموم و واو مجهول بمعنی پرورش باشد بیکه باول مکسور و یای مجهول بمعنی دیدن
وامر از دیدن بود **فصل** کاف عجمی خفیفه باک باول ممدوده بمعنی دستار باشد
وقند باعسل را که بقوام ارند انرا نیز گویند و حرف اول را که غیر ممدوده نیز استعمال
کنند تنک باول و تای فوقانی خفیفه مفتوح و نون منونه و قیل مکسور دو معنی دارد اول
پروانه را مانند دویم چوبیست که رنگ ریزان رنگ سرخ بدان کنند اما رنگ ان
قراری نیست براک بفتح اول و رای ممدوده بمعنی خاک بود و گردی که در گل باشد
و نیز نام تیرتهیست از تیرتهای هنود که در انجا رود گنگا و جمنا و سرستی سه رود
یکجا شده و ان دربای قلعه الله اباد است پرجنک باول مفتوح و رای
متصله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه پلنگ یعنی چهار پایه خواب را گویند

بک بالفتح

بک بالفتح بمعنی پای شل و نیز مختصر پاکست بمعنی دستار بنگ بفتح اول و نون مشدده
بمعنی مار باشد و بنون منونه بمعنی گل ولای بود **فصل** لام پایل باول ممدوده و همزه بلینه
زیوری بود از قبیل خلخال که زنان هنود در پای پوشند و در وقت رفتن اواز
دهد پاتال باول و تای فوقانی خفیفه ممدودتین تحت الثری را مانند و حرف اول را
غیر ممدوده نیز استعمال کنند و پتال گویند و بر هردو تقدیر بجای لام را نیز بیارند
و پاتار و پتار گویند پال باول ممدوده بیرزن وامر از بروردن بود بران تل
باول مفتوح و رای متصله ممدوده و نون موقوف و ضم تای فوقانی خفیفه بمعنی محبوب امده
پرکل باول مفتوح و رای متصله و فتح بای موحده خفیفه بمعنی قوی و زور اور
و نیز نام یکی از بترهای مالکوس راگست پرمل بفتح اول و رای متصله و میم
مفتوح بمعنی خوش و پاک و پاکیزه بود پشچل بفتح اول و سکون شین معجمه و فتح جیم
عجمی خفیفه زن بدکاره و فاحشه را مانند و در بهاکها از السین مهمله استعمال کنند
پلهاک باول مفتوح و کاف تازی ثقیله ممدوده بمعنی نشستن وامر از نشستن بود
و در اخر کلمه بجای لام را نیز استعمال کنند و پلهار گویند پل بالفتح کل کول را مانند و بمعنی
لمحه و لحظه و چشم برهم زدن نیز امده پنگل باول مکسور و نون منونه و فتح کاف عجمی
خفیفه بمعنی بدست و پابود و مجاز امارتا مانند و در اصطلاح علم عروض را گویند

چون واضع این علم ما راست لهذا این علم را نیز بنام او خوانند سال باول مفتوح
و یای تحتانی ممدوده کاهی که از علة برخ جدا نشود و بجای یای تحتانی را نیز استعمال کنند
و برال کویند **فصل** میم بجهم بفتح اول وجیم عجمی بعیله مشدده جهت مغرب را نامند
بدم بفتح اول وسکون دال خفیفه کل کول را نامند و نیز نام عددیست براتم باول
مضموم و رای ممدوده و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی قدیم و کهنه و دیرینه بود برتهم
بفتح اول و رای متصله و تای فوقانی بعیله مفتوح بمعنی آغاز و نخست و ابتدا بود و در
براکرت افزایدون رای متصله خوانند و بجای تای فوقانی دال اهل نیز استعمال
کنند و بدهم کویند برم باول و رای مفتوحتین بمعنی نفیس و اول و اعلا بود بریتم باول
و رای متصله مکسور و بدون را و یای معروف و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی
شوهر و دوست و معشوق باشند بجم باول مفتوح و نون مشونه و فتح جیم عجمی خفیفه
سه معنی دارد اول بمعنی بجم بود دویم نام سر بجم بود از سرهای هفتگانه موسقی
اهل هند سیوم نام بریست از برهای شش‌گانه بهیرون راک بهم باول و های
مضمومتین زمین را نامند و از اهبی بر کویند بضم اول و سکون های و یای معروف
آخر کلمه **فصل** نون پاکهن باول ممدوده و غیر ممدوده و کاف تازی ثقیله ممدوده
سنک را نامند پان باول ممدوده دو معنی دارد اول برگ را نامند

عموما و برگ تنبول را کویند خصوصا دویم بمعنی کف دست باشد پاهن باول ممدوده
و های مفتوحه سنک را نامند پاهنان باول ممدوده و های متصله و نون و نون اول
ممدوده و ثانی معنونه مهمانرا کویند پران باول مفتوح و قیل بکسور و رای متصله ممدوده
بمعنی جان باشد و بضم اول کتب عقاید و فقه هنود بود پرهن بفتح اول و سکون رای
کسرت های موحده خفیفه و یای معروف بمعنی دانا و عاقل باشد پرجهن بفتح اول و سکون را
و فتح جیم عجمی ثقیله و نون مشدده بمعنی پوشیده و پنهان بود پروهت باول مفتوح
و رای متصله و دال ثقیله ممدوده مزارع و دهقان را نامند و نیز نامی ست از نامهای
باریتعالی عز اسمه پردهن بفتح اول و سکون را و دال ثقیله مفتوح نام بتری از
بترهای هشتگانه هندول راک است پرسن بفتح اول و سکون را و سین مهمله
مفتوح بمعنی لمس و مس کردن بود و بتشدید آخر بمعنی مدد و معاون و امداد و اعانت
بود پرشن باول و رای مفتوحتین و سکون شین معجمه بمعنی پرسیدن و سوال
کردن بود پرمان باول مفتوح و رای متصله و میم ممدوده انداز و مقدار بود
پرن بفتح اول و سکون را اصول نغمه را کویند پن بالضم و التشدید بمعنی صدقه
و خیرات بود و بالتخفیف بمعنی دیگر و پس و بعد ازین باشد و بالفتح اول طفولیت
و جوانی و پیری بود مثل پالین و عیران پنان بفتح اول و نوین نون اول مشدده

ممدوده وثانی معنونه زمرد بود بورن باول مضموم وواو معروف ورای
مفتوح بمعنی همه وتمام وکمال بود بوکهن باول مضموم وواو مجهول وفتح کاف
تازی ثقیله بمعنی مربی وپرورنده بود ونیز نامی است از نامهای باری تعالی عز اسمه
پون باول وواو مفتوح سین بادرا نامند پونون باول مضموم وواو معروف
ونون مضموم وواو مجهول ونون معنونه روز استقبال ماه باشد با افتاب
وان سیزدهم ماه است پوهن باول مضموم وواو مجهول وهای مفتوح بمعنی مرکب
واولاغ بود پهجان بفتح اول وسکون ها وجیم عجمی خفیفه ممدوده بمعنی شناخت
ومعرفت باشد پیایان باول مفتوح ویای تحتانی ممدوده ونوین نون اول
ممدوده وثانی معنونه ان باشد که برای ساعت سفر جای نزدیک نقل مکان
کنند بالحیله چیزی بهرستند پهن باول مکسور ویای معروف بمعنی سخت باشد
فصل واو پاهرو باول ممدوده وهای موقوفه ورای مضموم وواو معروف
پاسبان را نامند پرهو باول مفتوح ورای متصله وضم های موحده ثقیله وواو
معروف بمعنی صاحب وخداوند بود ونیز نامی است از نامهای باری تعالی عز اسمه
پرلو بفتح اول وسکون را ولام مفتوح بمعنی قیامت باشد پکهیرو باول مفتوحه
معنونه وکسر کاف تازی ثقیله ویای مجهول ورای مضموم وواو معروف

پرنده را گویند پلو بفتح اول ولام مشدده انگشتار را نامند پو بالفتح سقایه را گویند
که فی سبیل الله مردم را در انجا اب خورانند پیو باول مکسور ویای معروف بمعنی
شوهر ودوست باشد فصل ها پرواه بفتح اول وسکون را وواو ممدوده موج وطغیان
اب بود په بالضم سپیده صبح باشد فصل یای تحتانی پاتی باول ممدوده وکسر
تای فوقانی خفیفه ویای معروف نامه ومکتوب را نامند پاتی باول ممدوده وکسر
تای فوقانی مثقله ویای معروف دو معنی دارد اول موی پیش سر زنان بود دوم دو
طرف فرق سر که شانه کنند وسارایند ودر متعارف حرف اول را غیر ممدوده
استعمال کنند وپٹی گویند دوم تخته بود که کودکان بران نویسند پاربتی
باول ممدوده ورای موقوفه وبای موحده وتای فوقانی خفیفتین باول مفتوح
وثانی مکسور ویای معروف نام زن مهادیو است وگویند او دختر کوه بوده پاردی
باول ممدوده ورای موقوفه ودال ثقیله مکسور ویای معروف صیاد را نامند پای
باول ممدوده هم بمعنی پای باشد ودر متعارف پاؤ گویند بنون معنونه وواو
موقوفه پتری بالضم اول وکسر تای فوقانی خفیفه مشدده ورای متصله ویای معروف
بمعنی دختر باشد وبسکون تا فوقانی وکسر را بمعنی مردگ چشم امده ونیز بمعنی را
را گویند که از چوب وسنگ وغیران سازند پتنی بفتح اول وسکون تار فوقانی خفیفه ونون

مکسور و یای معروف بمعنی کد بانوی خانه باشد و پتهنجری بفتح اول و سکون تای
فوقانی مثقله و میم مفتوح و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه و رای مکسور و یای معروف
نام راگنی است از راگنیهای بنجگانه هندول راگ بحسب بهنومان مت و جات ان
سنپورن بود بترتیب بدهنی سرگم و سرپنجم گرینه اوست چهوری باول مفتوح
و جیم عجمی ثقیله مضموم و واو مجهول و رای مکسور و یای معروف چادری بود که مردان
بر دوش اندازند بدمنی باول مفتوح و سکون دال خفیفه و میم موقوفه و نون مکسور
و یای معروف قسمی است از اقسام چهار گانه زنان و ان افضل ترین اقسام زنان است
برانتی باول مفتوح و رای متصله ممدوده و نون موقوفه و یای عجمی و تای فوقانی خفیفتین
باول مفتوح و یای مکسور و یای معروف کنایت از یار و معشوق بود پران دایپی باول
مکسور و رای متصله ممدوده و نون موقوف و دال خفیفه ممدوده و همزه ملینه و نون
مکسور و یای معروف زنی را نامند که شوهر او را بسیار میخواسته باشد و دوست میداشته
باشد پرتهمی بکسر اول و رای متصله و فتح تای فوقانی ثقیله و میم مکسور و یای معروف
زمین و عالم و دنیا را نامند پرتهوی بحروف و حرکات مذکوره مگر انکه بجای میم واو
مکسوره ارند نیز همان معنی امده پرتهی باول مکسور و رای متصله و کسر تای فوقانی
ثقیله و یای معروف نیز معنی زمین و عالم و دنیا امده پرسارتی بفتح اول و سکون را

وسین مهمله ممدوده

وسین مهمله ممدوده و رای موقوفه و نون مکسور و یای معروف نام سرتیست از سرهای
مدهم سر رتی بفتح اول و سکون را و لام مفتوح قیامت را نامند پرپتی باول و رای
متصله مکسور و یای معروف و کسر تای فوقانی خفیفه و یای معروف نام سرتیست از سرهای
مدهم سر پریسی باول و رای متصله مکسور و یای مجهول و سین مهمله و یای معروف
زنی بود که شوهرش بسیار میخواسته و دوست میداشته باشند پنهتی باول مفتوح
و نون منونه و کسر تای فوقانی ثقیله و یای معروف مسافر را نامند پوربی باول
مضموم و واو معروف و رای موقوف و کسر بای موحده خفیفه و یای معروف
نام بهار جائیست از بهار جاها پنجهی باول مفتوح و نون منونه و کسر جیم عجمی ثقیله
و یای معروف طایر و پرنده را نامند پهپ منجری باول و های مضموم سین و
سکون بای عجمی خفیفه و میم مفتوحه و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه و رای
مکسور و یای معروف نام چهندیست چهارتکی از چهندهای بنگل که در هر تک ان
سی و یک حرف و چهل و هفت ماترا بود بترتیب کرد الکه ممزوج باشد پهمی بضم اول
و سکون ها و میم مکسور و یای معروف زمین را نامند پی باول مکسور و یای مفتوح
بمعنی شوهر و دوست بود و بفتحتین شیر را نامند پیاری باول مکسور و یای تحتانی
مفتوح و کسر یای عجمی خفیفه ممدوده با یای مشمومه و رای مکسور و یای معروف نی را

کویند که شوهرش بسیار میخواسته و دوست میداشته باشد وبدون لفظ بی
تنها یاری نیز بامعنی امده **باب** بای عجمی ثقیله **فصل** الف بهانتا باول
ممدوده و نون معنونه و تای فوقانی ثقیله بمعنی شاخچه بود بهاندا باول ممدوده
و نون معنونه وایضا باول مفتوحه وغیر ممدوده و نون معنونه و دال خفیفه
دام را کویند بهوندا باول مضموم و واو معروف و نون معنونه و دال خفیفه
علاقه ابریشم و امثال انرا مانند بهیرا باول مکسور و یای مجهول و را بمعنی کردیدن
وکشت کردن بود بهنتیا باول مکسور و یای مجهول و نون معنونه و تای فوقانی
ثقیله کمربند بود و دستارچه را نیز مامند **فصل** بای موحده خفیفه بهب بالفتح
بمعنی قابو و موافقت وسزاواری بود **فصل** بای عجمی ثقیله بهانبه باول ممدوده
و نون معنونه بمعنی شاخچه و فواره مانند بود از سرچه باشد **فصل** تای فوقانی
خفیفه بهرت بکسر اول و سکون را بمعنی چیزی برشته امده وبضم اول بمعنی جستی
وچالاکی بود **فصل** تای فوقانی ثقیله بهانت باول ممدوده و نون معنونه
بمعنی تقسیم بود وبدون نون معنونه بمعنی دریدن وامر از دریده شدن بود
وان معروفست بهیت باول مکسور و یای مجهول وبدون یا کلمه تعریض بود
بهیت باول مکسور و یای مجهول و نون معنونه کمرگاه وجای کمر بستن از جنس کمر

وعلم وکمربند

وعلم و کمربند بود **فصل** دال خفیفه بهاند باول ممدوده و نون معنونه بمعنی دام باشد
بهنند بفتح اول و نوین نون اول مفتوح و ثانی معنونه بمعنی مار بود عموما و بادشاه
ماران باشد خصوصا **فصل** را بهر بالضم بمعنی دست دادن چیزی و راست امدن چیزی
بسزاواری و سازکاری و امر ازان باشد وبالکسر امر از کردیدن بود بهکار باول
مضموم معنونه و کاف تازی خفیفه ممدوده نفس زدن مار بود بخشم و تندی
بهلاسر باول مفتوح ولام ممدوده وهای مفتوحه عموما میوه خوردن بود خصوصا
میوه که هنود در روز برت یعنی صوم خورند بهار باول مضموم وهای ممدوده ترشح
باران و اب و امثال ان بود بهیر باول مکسور و یای مجهول بمعنی دور و کردش
و امر از کردانیدن بود **فصل** سین مهمله بهانس باول ممدوده و نون معنونه
چیزی باریک سرتیز بود مثل ریشه نی و امثال ان که در بدن خلد بهوس باول
مضموم و واو معروف خس و خاشاک پوسیده بود وان معروفست **فصل**
کاف تازی خفیفه بهانک باول ممدوده و فتح تای فوقانی ثقیله دروازه را
نامند بهانک باول ممدوده و نون معنونه قاش خربزه و امثال ان بود
بهتنک باول ممدوده و تای فوقانی ثقیله مفتوح بلور باشد بهرک باول و رای مفتوح حسین
بریدن اعضا و امر ازان بود بهوک باول مضموم و واو مجهول قفل چیزها را

نامند بهونک باول مضموم وواو معروف ونون معنونه بمعنی دمیدن وامر از دمیدن
بود فصل کاف عجمی خفیفه بهاک باول ممدوده موسم بسنت وبعبیر بازی کردن
بود دران موسم بهنک باول مضموم ونون معنونه مفتوح سر شاح درخت وامثال
ان بود فصل لام بهل بالفتح بمعنی ثمر و بر باشد وبالضم والتشدید مختصر بهول باشد
بمعنی گل بهول باول مضموم وواو معروف گل را نامند واین معروفست وپیر قسمی
است از روئین وتیر کنایه از حیض باشد فصل نون بهاکن باول ممدوده وضم
کاف عجمی خفیفه نام ماه دویم است از سسرت بهن بالفتح کفچه مار وغیران بود وبالضم
بمعنی دیگر وبعد ازین باشد بهین باول مکسور ویای مجهول کف را نامند فصل
یای تحتانی بهکری بفتح اول وسکون تای فوقانی مثقله وفتح کاف تازی خفیفه
ورای مکسور ویای معروف سراج را نامند وان معروفست بهری باول مفتوح
ورای مکسور ویای معروف سبزر را نامند بهلواری بضم اول وسکون لام وواو
ممدوده ورای مکسور ویای معروف بمعنی باغ باشد بهکلی باول مفتوح ونون
منونه وکسر کاف تازی خفیفه ویای معروف بمعنی باغ باشد بهنسی باول مکسور و
یای مجهول ونون مکسور ویای معروف قسمی است از سنبوسه باب تای فوقانی
خفیفه فصل الف تارا باول ممدوده ورا بمعنی ستاره باشد تارکا باول ممدوده

ورای مکسوره

ورای مکسوره وکاف تازی خفیفه مردمک چشم را نامند وبمعنی ستاره نیز نامند
ترا بفتح اول وکسر بای موحده خفیفه وقبل ایضا بتشدید وورا نام سرتست از سرهای
کهرج تپسیا بفتح اول وبای عجمی خفیفه وکسر سین مهمله مشدده ممدوده با بای مشموه
بمعنی زهد وریاضت بود ترکها بکسر اول وسکون را وکاف تازی ثقیله بمعنی
تشنگی بود تروا بفتح اول وسکون را وواو کف پا را نامند تریا باول مکسور
ورای منصله ویای تحتانی بمعنی زن بود وانرا بدون را نیز استعمال کنند وبفتح
اول ورا وتشدید یای تحتانی بمعنی ستاره بود وان تصغیر تارا نیز تواند شد تلا
باول مضموم ولام ترازو بود وان را بدون الف اخر نیز استعمال کنند ونیز نام
برجی است از بروج دوازده گانه تلجا بضم اول وسکون لام وجیم تازی خفیفه
نام دیوی است از دیوهای تنبا باول مضموم ونون منونه وبای موحده خفیفه
کدوی تلخ را نامند تنجا بفتح اول وضم نون وجیم تازی خفیفه بمعنی دختر باشد تمسرا
باول ومیم مفتوحتین وتشدید سین مهمله ورا شب تاریک وقسمی از اقسام ابهسا
کاکه در شب تاریک مثل بالک برود فصل بای عجمی خفیفه تاپ باول ممدوده
بمعنی تب بود وان معروف است تپ بالفتح زهد وریاضت باشد وبمعنی تابش
نیز امده فصل بای عجمی ثقیله ترپه باول ورای مفتوحتین بمعنی طپش وبیقراری بود

فصل تای فوقانی خفیفه تات باول ممدوده پدر را نامند تبت بفتح اول وسکون تای
عجمی خفیفه و قیل ایضا بفتحه بمعنی کرم و کرمی وطپش باشد ترت بضم اول وسکون را
بمعنی بالفور و فی الحال باشد تکت بکسر اول وسکون کاف تازی خفیفه بمعنی چیزی
تند وتیز بود در طعم ومزه تنت باول مفتوح ونون منونه روده را نامند و در
متعارف حرف اول را ممدوده ونون معنونه استعمال کنند وتانت گویند
فصل تای فوقانی ثقیله تته بالکسر بمعنی تاریخ باشد تنته بفتح اول ونون منونه اخر
کار وآخر وقت که فرصت کار نمانده باشد تیرته باول مکسور وتای معروف ورای
مفتوحه معبد هنود را نامند که در روزهای معین در انجا روند ورسوم عبادات
بجا آورند فصل تای فوقانی مثقله تت بالفتح کناره رود ودریا وکوه وغیران را
نامند تکت باول وکاف عجمی خفیفه مفتوح بسمه را نامند وان نقشه مطلا ویا نقره
بود که بر اقمشه کنند فصل جیم تازی خفیفه تج بالفتح بمعنی ترک کردن وامر از ترک
کردن بود ونیز نام دوائیست خوشبو وان را بتازی قرفه گویند وبالضم بمعنی
تحقیف و لاغر شدن باشد تنج بفتح اول وضم نون پسر را نامند تیج باول مکسور ویای
مجهول بمعنی آفتاب وتابش وتیزی وتندی واقبال وجاه وجلال بود وبیای معروف
سیوم ماه را نامند فصل جیم عجمی خفیفه تچ بالفتح بمعنی تافته شدن بود فصل دال

مشغله تاند

مشغله تاند باول ممدوده ونون معنونه قسمی است از رقص در غایت چستی وچالاکی
وتندی وتیزی مثل رقص نتوها که درین زمان میرقصند وازاجها دیو رقصید تند
بضم اول ونون منونه بمعنی چهره وروی بود فصل راتار باول ممدوده سه معنی
دارد اول نام استهانیست از استهانهای سه گانه یعنی محل ومکان برامدن
بر آهنگ و آواز وان دماغ وکاسه سر است و آوازی که ازان محل براید از همه آوازها
بلندتر است دویم اصول وبحور سنگیت یعنی موسیقی بود سیوم بمعنی حوض وبالا
باشد وباین هر دو معنی اخیر بجای را لام نیز استعمال کنند وتال گویند تانبیسر باول
ممدوده ونون معنونه وکسر بای موحده خفیفه ویای مجهول وضم سین مهمله مس کننده
بود تسار باول مضموم وسین مهمله ممدوده شبنم را نامند تکر باول وکاف عجمی خفیفه
مفتوح نام دوائیست وبتازی ازا سلیخه گویند وبفتح اول وکاف تازی خفیفه مشدد
ورای متصله دوغ ماست را خوانند تمچر بفتح اول وسکون میم وضم جیم عجمی خفیفه خروس
را گویند تمر بکسر اول وضم میم بمعنی ظلمت وتاریکی بود تمرا بکسر اول وسکون میم ورای
ممدوده آفتاب را نامند تنبر باول مضموم ونون منونه وفتح بای موحده خفیفه نام مغنی
از مغنیان مجلس اندر پادشاه اسمانیان وبعضی کدو را نیز نامند تنتر باول مفتوح
ونون منونه وتای فوقانی خفیفه ورای متصله روده بود تور باول مضموم دواو

معروف مردک کوچک بود ونیز نام کنی است مرکب از یک کر و یک لکه و بفتح تای
تقه وبهمزه را گویند تومر باول مضموم وواو مجهول ومیم مفتوح کدو را مانند ونیز نام
بهند بیست چهار تکی که در هر تک ان یک سکن و دو چکن بود تیر باول مکسور ویای معروف
بمعنی قرب ونزدیکی بود تیور باول مکسور ویای مجهول وواو مفتوح نگاه و قوت باصره
بود تیونار بکسر اول وسکون واو ویا بای مشموله ونون ممدوده ادا و انداز نگاه
باشد در وقت نغمه وسرود خواندن تیورها بحروف وحرکات مذکوره وهای
روز عید هنود باشد **فصل** سین مهمله تاس باول ممدوده بمعنی اورا بود وبجای
سین مهمله ها نیز استعمال کنند وتاه گویند تامرس باول ممدوده ومیم موقوفه ورای
مفتوحه گل کنول را مانند تامس باول ممدوده ومیم مفتوحه بمعنی خشم وغضب وکدورت
وملال خاطر بود تراس باول ورای متصله ممدوده تقوی وپرهیز وترس وبیم بود
تس بالکسر شکی باشد وبالضم خس وخاشاک وقشر غله مثل شالی وگندم وامثال
ان بود دیس باول مکسور ویای معروف عدد بیست مشهور **فصل** کاف تازی خفیفه
تارک باول ممدوده ورای مفتوحه بمعنی ستاره بود تجهک بفتح اول وجیم ثقیله
مشدده نام ماریست از ماران پاتال یعنی عالم زیر زمین ترچک بکسر اول و
سکون را وفتح جیم عجمی بمعنی محرف وریب باشد ترک باول ورای مفتوحتین کشیدگی

خاطر منغص

خاطر ومنغص شدن طبیعت بود از چیزی وبضم اول مسلمان را مانند تک بالکسر
کوه را مانند وبالفتح وبزبان پنجابی ترازو بود تلک بالکسر اول وفتح لام قشقه را گویند
که در پیشانی کنند ونیز نام یکی از بترهای هشتگانه بهیرون راگ است تمک باول
ومیم مفتوحتین چستی وچالاکی بود تلوک باول مکسور ولام مضموم وواو مجهول بمعنی
هر سه عالم بود وان عالم علوی بود وعالم سفلی وزیر زمین تنک باول ونون مفتوحتین
بمعنی اندک وقدری بود توک بضم اول وفتح واو بمعنی جلد و پوست بود **فصل**
کاف تازی ثقیله تکه باول مکسور ویا معروف بمعنی تیزی وتندی بود **فصل**
کاف عجمی خفیفه ترهنگ باول مکسور ورای متصله وفتح بای موحده ثقیله ونون
منونه کج و ناراست را مانند خصوصا چیزی که از جا کج بشود ترنگ باول ورای
مفتوحتین ونون منونه موج را گویند وبضم اول آن را مانند تیاگ باول مکسور ممدوده بابای
مشموله بمعنی ترک وتوبه باشد تیگ باول مکسور ویا مجهول هندی تیغ باشد **فصل**
لام تال باول ممدوده دو معنی دارد اول حوض وتالاب را گویند دوم اصول وبجور
نغمه وسرود بود تل باول ورای مفتوحتین بمعنی درخت بود تل بالکسر کنجد را
گویند وخال را نیز گویند وبالضم وزن کردن وترازو بود وبالفتح بمعنی فرود
وپائین باشد تمال باول مفتوحتین ومیم ممدوده درخت را مانند تندل باول مضموم

و نون منونه و فتح دال خفیفه غله برنج را مانند نکل باول مضموم و نون منونه و فتح
کاف عجمی خفیفه زیوری بود که در گوش پوشند تول باول مضموم و واو معروف
پنبه را مانند تیل باول مکسور و یای مجهول روغن کنجد و امثال ان بود فصل میم
تکم بکسر اول و فتح کاف تازی خفیفه افتاب را مانند تم بفتح بمعنی ظلمت و تاریکی شب بود
و بالضم بمعنی شما باشد فصل نون تاجن باول ممدوده و فتح جیم تازی خفیفه مهند
تازیانه است یعنی قمچی و چابک تارن باول ممدوده و رای مفتوحه بمعنی ممدو معاون
باشد تان باول ممدوده دو معنی دارد اول بمعنی نغمه و سرود بود دوان معروف
دویم بمعنی زور و قوت و قدرت و توانای بود تپن باول و بای عجمی خفیفه مفتوح
آفتاب و تابش افتاب و امثال ان بود ترن باول و رای مفتوحتین دو معنی دارد
اول زن جوان بود دویم آفتاب را مانند تلوتان بکسر اول و ضم لام و واو مجهول
و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم ممدوده نام ابسرای است از ابسراهای مجلس
اندر تن بالفتح تن و اندام بود و بمعنی چیزی اندک و خرد نیز امده و بالکسر کاه را
مانند و بالضم ثمر درختیست که رنگریزان بدان رنگ زرد کنند تم اهرن بفتح اول و سکون
میم و ها و رای مفتوحتین کنایت از افتابست تمین باول مفتوح و میم مکسور و یای
معروف و نون منونه شب را گویند فصل واو تار و باول ممدوده و رای

مضموم و واو

مضموم و واو معروف بمعنی شناور و شناکننده بود تاو باول ممدوده بمعنی
تابش و پیچ و تاب بود تو باول مضموم و واو مجهول بمعنی تو باشد و از ابو او معروف
نیز استعمال کنند و در آخران نون معنونه نیز استعمال کنند و تون گویند فصل ها
تاه باول ممدوده و اخر مکسوره بمعنی او را باشد تراه باول مفتوح و رای ممدوده
توبه کردن و نالش و تظلم نمودن بود توه بضم اول و واو مجهول و کسر اخر بمعنی
ترا بود فصل یای تحتانی تاپسی باول ممدوده و فتح بای عجمی خفیفه و کسر سین مهمله
مشدده و یای معروف زاهد و مرتاض را گویند تپسی بفتح اول و سکون بای عجمی خفیفه
و سین مهمله مکسور و یای معروف نیز بمعنی زاهد و مرتاض بود ترجنی باول مفتوح و سکون
را و فتح جیم تازی خفیفه و نون مکسور و یای معروف انگشت سبابه را مانند ترنائی
بفتح اول و سکون را و نون ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی جوانی بود
ترنی بفتح اول و سکون را و نون مکسور و یای معروف زن جوان بود تری باول
مضموم و رای مکسور و یای معروف اسپ را گویند تلسی بضم اول و سکون لام
و سین مهمله مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول نام زنی است دیوی صاحب
حسن و جمال دویم نباتیست خوشبو که هنود ان را پرستند تنی باول مفتوح و نون
مکسور و یای معروف بند جامه و امثال آن بود توی باول مضموم و واو مجهول

اب را نامند تی بالکسر والفتح بمعنی زن بود و بعد از تای فوقانی رای متصله نیز استعمال
کنند و تری گویند **باب** تای فوقانی ثقیله **فصل** الف تهنیلا باول و نون
مفتوحتین و سکون یای تحتانی و لام مرضیست که در پستان زن بهم رسد و ازا
ریش کرداند تهوها باول مضموم و واو معروف و ها بمعنی شتینه بود **فصل** بای
موحده خفیفه تهانب باول ممدوده و نون معنونه و ایضا غیر ممدوده و نون منونه
ستون را نامند **فصل** تای فوقانی خفیفه تهکب باول و کاف تازی خفیفه مفتوح بمعنی
حیرت و حیرت زده بود **فصل** تای فوقانی مثقله تهرت بفتح اول و سکون را و تای
مفتوحه و رای ممدوده بمعنی لرزه و رعشه بود **فصل** را تهر بالکسر بمعنی قیام
و استواری بود **فصل** کاف تازی خفیفه تهک بالفتح بمعنی فرو ماندن و امر از فرو
ماندن بود تهوک باول مضموم و واو مجهول بمعنی نقد باشد **فصل** لام تهال باول
ممدوده طبق را نامند تهل بالفتح محل و مکان بود تهول باول مضموم و واو
مجهول خوش رنج که اندرون پوست ببالد **فصل** میم تهام باول ممدوده ستون را
نامند **فصل** نون تهان باول ممدوده محل و مکان باشد تهن بالفتح پستان را نامند
فصل ها تهاه باول ممدوده بمعنی قعر تک بود دریا و غیر آن بود **فصل** یای تحتانی
تهالی باول ممدوده و لام مکسور و یای معروف طبقچه را گویند تهوتی باول مضموم

و واو معروف و نون مکسور و یای معروف ستون خرد بود **باب** تای فوقانی
مثقله **فصل** الف تکوچیا بکسر اول و فتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و جیم عجمی خفیفه
موقوف یا مکسور و یای تحتانی جامه بود توتا باول مضموم و واو مجهول و تای فوقانی
مثقله خسارت و نقصان باشد و از آبدون الف آخر نیز استعمال کنند و توت
گویند و بمعنی پاره از چوب و ریسمان و امثال آن نیز آمده توکا باول مضموم و واو
معروف و کاف تازی خفیفه پارچه از نان بود تونا باول مضموم و واو مجهول و نون
سحر و جادو را نامند تهلوا باول و های مفتوحتین و سکون لام و واو بمعنی خادم
بود تیکا باول مکسور و یای معروف و کاف تازی خفیفه دو معنی دارد اول قشقه
بود که در پیشانی کشند دوم شرح را گویند که بر متون نویسند و بیای مجهول مدت
سهو و چیز ها را نامند که در آن مدت یا در آن روز باید که انجیر بوقوع آید تیلا
باول مکسور و یای معروف و لام بشپه را خوانند **فصل** بای عجمی خفیفه تاپ باول ممدوده
دست زدن اسپ بود بر زمین و غیر آن تپ بالفتح جست زدن و امر از جست
زدن بود توپ باول مضموم و واو مجهول جست زدن و گنبد کردن اسپ و
امثال آن بود و بمعنی کلاه کلان نیز آمده تیپ باول مکسور و یای معروف و بلندی
و اوج و آهنگ بود در نغمه و سرود **فصل** تای فوقانی مثقله توت باول مضموم

و واو مجهول بمعنی خسارت و نقصان بود و بواو معروف بمعنی شکستن و امر از
شکستن بود تنیث باول مکسور و یای مجهول و نون معنونه بمعنی غرور و تکبر بود
و نیز ثمریست صحرائی که مردم غربا ازان اچار و نان خورش سازند و سو طبقه
قرنیه را که در چشم حادث گردد نیز گویند فصل دال مثقله تاد باول ممدوده
زیوری بود مثل دست برنجن که زنان هنود در بازو و بالاتر از ارنج پوشند
تید باول مکسور و یای معروف ملخ را نامند فصل را اتار باول ممدوده رفع
کردن و برطرف نمودن چیزی و امر ازان بود تر بالفتح یکسو شدن و امر از
یکسو شدن بود تسر باول و سین مهمله مفتوح چیزی بود شبیه به ابریشم ادنی
تر و کم قیمت تر ازان که از وی نیز چیزها بافند تکتور بفتح اول و سکون کاف تازی
خفیفه و ضم تای فوقانی مثقله و واو مجهول بمعنی مساس کردن بود چیزی را بطریق
تفحص نمودن و ادراک کردن و امر ازا بدون کاف نیز استعمال کنند و تتور گویند
تکور باول مکسور و ضم کاف تازی خفیفه و واو مجهول بقرات نقاره و امثال
ان بود به آهستگی تیر باول مکسور و یای مجهول فریاد و آواز کردن بود مر کسی را
فصل سین مهمله تیس باول مکسور و یای معروف تبرک و ضربان را گویند که در عضوی
بسبب ریش درد بهم رسد فصل کاف تازی خفیفه تاک باول ممدوده و نون

معنونه

معنونه و نیست از اوزان و آن از چهار ماشه تا پنج ماشه است تک بالفتح عادت و خوی
بود و نیز نگاه کردن در چیزی بود بجد و بالضم بمعنی لمحه و لحظه و زمانی بود تنک باول
مفتوح و نون منونه نام راگنی میکهه راگ است و جات ان سنپورن بود بر تب سرم
بمعنی توک باول مضموم و واو مجهول متعرض شدن باشد مر کسی را در کاری و بواو
معروف بمعنی پارچه بود تیک باول مکسور و یای مجهول بر یک قرار بودن و تکیه و اعتماد
بر چیزی کردن باشد و ستون را نیز گویند و بیای معروف پیشانی بود فصل کاف
عجمی خفیفه تانک باول ممدوده و نون معنونه بمعنی پای بود و بمعنی آویختن و امر از
آویختن نیز آمده فصل لام تال باول ممدوده رفع کردن و برطرف ساختن چیزی
و دفع الوقت نمودن و امر ازان بود تل بالفتح برطرف شدن و امر از برطرف شدن
بود تول باول مضموم و واو مجهول ملخ را نامند تهل باول و های مفتوحین بمعنی کار
و خدمت بود فصل میم توم باول مضموم و واو معروف خله کردن و مهمیز زدن
بود بر اسب و امثال آن را تیم باول مکسور و یای مجهول شعله چراغ را نامند فصل
واو تاپو باول ممدوده و پای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف قدری زمین خشک
که در آب نمایان باشد تیسو باول مکسور و یای مجهول و سین مهمله مضموم و واو
معروف گلیست سرخ رنگ صحرائی مشهور تیو باول مکسور و یای مجهول بمعنی

عادت وخوی بود فصل ها توه باول مضموم و واو مجهول بمعنی تفحص وتجسس وسعی وتلاش
بود فصل یای تحتانی تائی باول ممدود و دو تای فوقانی مثقله و یای معروف عموما پرده
وحجاب را مانند وخصوصا پرده بود که از گیاه و امثال ان سازند تلنگی بفتح اول و
سکون کاف تازی خفیفه و یای مثقله مفتوح و کاف تازی مکسور و یای معروف ان
بود که در فکری و اندیشه باشند وجسم بر هم زنند وخواب نکنند تودی باول مضموم
و واو مجهول و دال مثقله و یای معروف راگنی مالکوس را گست بحسب هیومان ست
وجات ان سنپورن بود بترتیب سرگم بدهنی تیدی باول مکسور و یا معروف و دال
مثقله مکسور و ایضا یای معروف پلخ را مانند باب تای فوقانی اثقل فصل الف
تلکیای بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و یای تحتانی مرد فریبنده را گویند فصل
بای موحده خفیفه تهب بالفتح بمعنی گذاشتن چیزی در جای و امر از ان بود فصل
تای فوقانی مثقله تهت بالفتح هجوم و ازدهام و کثرت و انبوهی بود تهیب باول مکسور
و یای مجهول بمعنی اصلی بود فصل ثاء فوقانی اثقل تهاته باول ممدوده تهیه و سرانجام
و الات و ادوات چیزها بود و تیز تارهای ساز که باهم کوک کنند فصل را تهاکر
باول ممدوده و ضم کاف تازی خفیفه صاحب و خاوند را مانند تهر بالکسر گرختی
دست و پا که از شدت سرما شود تهکار بفتح اول و سکون نون و کاف تازی خفیفه

ممدوده اوازی که از جرس و درا و امثال آن براید تهور بفتح اول و سکون واو
محل و مکان و جای باشند فصل سین مهمله تهانس باول ممدوده و نون معنونه بضبط
وقید در اوردن چیزی بود تهس بالفتح چیزی دق ونا کوک بود تهوس باول
مضموم و واو مجهول بمعنی مجوف و مصمت و بمعنی بود تهیس باول مکسور و یا معروف
بمعنی تمسخر و استهزا بود فصل کاف تازی خفیفه تهسک باول و سین مهمله مفتوح
رعنائی و زیبائی و اراستگی و پیراستگی بود تهمک بضم اول و فتح میم خرامیدن
و راه رفتن بود دبس ناز و ادا تهنک باول و نون مفتوحین فربان بود که از
درد در عضوی بهم رسد تهونک باول مضموم و واو مجهول و نون معنونه بمعنی کوفتن
و امر از کوفتن بود تهیک باول مکسور و یای معروف بمعنی درست و موافق و مطابق
بود فصل کاف عجمی خفیفه تهگ بالفتح عیار و فریبنده بود فصل نون تهونان
باول مضموم و واو مجهول و سکون اول ممدوده و ثانی معنونه ان بود که انگشتان
را خم کنند و به پشت انگشتان در سر کسی زنند و بمعنی طعنه زدن نیز امده فصل
واو تهانو باول مفتوح و نون معنونه بمعنی محل و مکان باشد تهکاو باول مفتوح و کاف
عجمی خفیفه ممدوده بمعنی فریب و فریبنده بود فصل یای تحتانی تهکرائی بفتح اول
وضم کاف تازی خفیفه و رای ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی صاحبی و خداوندی

بود بهکائی باول مفتوح وکاف عجمی خفیفه ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف بمعنی قرب
وفرمندی بود بهکوری باول وکاف عجمی خفیفه مفتوح وسکون واو ورای مکسور
ویای معروف نیز بمعنی قرب وفرمندی بود **باب** جیم تازی خفیفه **فصل** الف جاترا
باول ممدوده وتای فوقانی خفیفه موقوف در المعنی مجموعه وهنگامه بود که در عرسها وامثال
ان شود جاتکا باول ممدوده وتای فوقانی وکاف تازی خفیفتین باول موقوف
بمعنی پسر باشد جهبیا بکسر اول وبای موحده ثقیله شده ممدوده ویای مشموه
زبان را مانند جتها باول مفتوح وتای فوقانی ثقیله بمعنی جماعت وگروه وصنف
وفریق بود جدا باول مفتوح ودال خفیفه بمعنی هرگاه بود جسودها باول مفتوح
وسین مهمله مضموم وواو مجهول ودال ثقیله نیز نام زنی است که کانهه را بفرزندی
پرورده جنیا بضم اول وفتح نون وتشدید یای تحتانی ماهتابی را مانند جوآ باول
مضموم وواو معروف والف ممدوده وایضا واو ممدوده بمعنی قمار باشد
ونیز چوبی که برگردن گاو وعرابه کش یا قلبه کش وامثال ان بعرض گذارند
جوتسنا باول مضموم وواو مجهول وفتح تای فوقانی خفیفه وسکون سین مهمله ونون
قسمی است از اقسام ابهار که روزانه پیش نانک برود جودها باول مضموم
وواو مجهول ودال ثقیله مرد دلاور وبهادر بود جوکهتا باول مضموم وواو

مجهول وکاف

مجهول وکاف تازی ثقیله موقوف وتای فوقانی خفیفه بمعنی زن بود جیتهها بفتح اول
وسکون یای تحتانی وشین معجمه موقوف وتای فوقانی ثقیل زنی را گویند که شوهرش
بسیار میخواسته باشد ودوست داشته باشد ونیز جهمریست **فصل** بای موحده ثقیله
جیبه باول مکسور ویا معروف زبان بود وان معروفست **فصل** بای عجمی
خفیفه جاپ باول ممدوده وایضا غیر ممدوده بمعنی ذکر وتسبیح بود جدپ بفتح
اول ودال ثقیل شده بمعنی هرگاه بود **فصل** تای فوقانی خفیفه جات باول
ممدوده مهند ذات باشد وبمعنی نوع وجنس وقسم بود جت بالفتح در اصطلاح
اغانی هندرویه طریقه وشوق اهنگ واصول بود که یک وتیره افتد وبالضم
بمعنی زوج وجفت ومعیب باشد وبالکسر بمعنی هرکجا وهرجا بود جسومت باول مفتوح
وسین مهمله مضموم وواو مجهول ومیم مفتوح نام جسودها زن نند بود که کانه
را بفرزندی پرورده جگت باول وکاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی عالم ودنیا باشد
وبضم اول مضمون تازه وتوافق وتطابق عبارت باشد جگت بت بحروف وحرکات
مذکوره وفتح بای عجمی خفیفه پابیست از نامهای باریتعالی عز اسمه ومعنی ان خداوند
عالم بود جوت بضم اول وفتح واو بمعنی زن باشد وبجای واو بای موحده
خفیفه نیز استعمال کنند وبواو مجهول بمعنی روشنی وپرتو بود جوکهت باول مضموم

و واو مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح بمعنی زن بود جیت باول مکسور و یای
معروف بمعنی فتح و برد باشد و بفتح اول و سکون یای تحتانی درختی بود که گلهای
بنقش دارد **فصل** تای فوقانی مثقله جٹ بالضم بمعنی پیوسته بود و بالفتح قوی
دست مشهور در زمین پنجاب و از اجات نیز نامند باول ممدوده **فصل** تای
فوقانی اثقل جیٹھ باول مکسور و یای مجهول دو معنی دارد اول نام ماه اوست
از کرمکھ رت دویم برادر کلان شوهر را نامند **فصل** جیم تازی خفیفه جلج باول
و لام مفتوحتین گل کنول را و آنچه در آب بهم رسد چه معنی آن زاده آب باشد
جونج بفتح اول و سکون واو و نون مفتوح حیوانی را گویند که بتوالد و تناسل
بهم رسد **فصل** جیم تازی ثقیله جحه بالضم والتشدید بمعنی جنگ باشد **فصل** جیم عجمی
خفیفه جاج باول ممدوده گدائی بود **فصل** دال ثقیله جده بالضم والتشدید جنگ
و جدل بود جراسند باول مضموم و رای ممدوده و فتح سین مهمله و نون منونه
نام یکی دیگر راجای که یکهزار و ششصد دختران راجاها را بغضب آورده میخواست
که همه را بیک نکاح بتصرف خود آورد جلده باول و لام مفتوحتین بمعنی دریا
بود **فصل** دال مثقله جاد باول ممدوده ماهی را نامند جد بالفتح بمعنی حرب بهوسی
بود **فصل** راء جار زانی و بدکار بود جالندهر باول ممدوده و لام مفتوحه و نون

منونه وفتح دال

منونه و فتح دال ثقیله نام شهر یکه راکت و نیز نام موضعیست در سرزمین پنجاب
جهجر بضم اول و فتح جیم تازی خفیفه نام بیدیست از بیدهای چهارگانه هنود جرب بالضم
تب را نامند و نیز جوشیدن و امر از جوشیدن بود و بالفتح بیخ درخت و امثال آن را نامند
و نیز جهند ر نیاشه جلندهر باول و لام مفتوحتین و نون منونه و فتح دال ثقیله مرض
استسقا را نامند جور باول مضموم و واو مجهول وصل و پیوند و امر از پیوند کردن
بود و سرهند زور آشر و بواو معروف بمعنی بستن بود جهبر باول مکسور و یای مجهول
و هاء مفتوح زیوری بود که زنان هنود بطریق خلخال در پای پوشند **فصل**
سین مهمله جس بالفتح اقبال و نام آوری در کارها بود **فصل** کاف تازی خفیفه جاتک
باول ممدوده و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی فرزند بود جاجک باول ممدوده و فتح جیم
عجمی خفیفه بمعنی گدا و دریوزه گر بود جاوک باول ممدوده و واو مفتوحه بمعنی
جهاور باشد و آن رنگیست سرخ که لاکهه را جوشانیده بگیرند و دست و پا و غیره
بدان رنگ کنند جاک بالفتح بر ذکری مقرری بودن و علی الدوام ذکر چیزی کردن
جمک باول و میم مفتوحتین سجع که در کلام واقع شود جهاک باول و نون مفتوحتین
و ضم بای موحده خفیفه شغال را نامند جنبک باول و نون مفتوحتین نام راجهای
که پدر ستیا زن رامچند بوده و بمعنی پدر نیز آمده جونک باول مضموم و واو مجهول

و نون معنونه زیور را نامند **فصل** کاف عجمی خفیفه جاک باول ممدوده بمعنی بیداری
و امر از بیداری بود چاک بالفتح بمعنی عالم و دنیا باشد و شدید اخر ان بود که چون کسی
در امر دین با دنیا بکمال رسد جشنی عظیم مرتب دهد و عمده ترین جکها اسوجاک باشد
بفتح همزه و سکون سین مهمله و واو موقوف بضم اول دو معنی وار واول بمعنی
دو باشد دویم مرد دوازده سال یک جک بود جوک باول مضموم و واو مجهول
بمعنی زهد و ریاضت و فقر و درویشی بود و بمعنی معیت و همراهی نیز امده **فصل** کاف
عجمی ثقیله جانکه باول ممدوده و نون معنونه و ایضا غیر ممدوده و نون منونه بمعنی
ران باشد **فصل** لام جال باول ممدوده دام را نامند و بمعنی جماعت و کروه نیز
امده جکل بضم اول و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی دو باشد جل بالفتح اب را نامند جل
دول بحروف و حرکت مذکوره و سکون بای و دال ثقیله مضموم و واو مجهول بمعنی
موج بود جمل باول و میم مفتوحتین بمعنی دو باشد جوال باول مضموم و واو ممدوده
بمعنی شعله و اتش بود جیل باول مکسور و یا مجهول قطار زندانیان بود که در یک سلسله
و زنجیر کنند **فصل** میم جام باول ممدوده هشتم حصه شبانروز بود و در متعارف انرا
بهر کویند بفتح بای عجمی خفیفه و سکون ها و راجرم باول و رای مفتوحتین بمعنی عمر و زندکانی
و طالع بود جکم بضم اول و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی دو باشد جم بالفتح ملک الموت را

کویند و بالکسر

کویند و بالکسر بمعنی مثل و مانند بود جنکم بفتح اول و نون منونه و کاف عجمی خفیفه
مفتوح فرقه از فقرای هنود بود و هنود انهارا مجتهد و پیشوا دانند جنم باول و نون
مفتوحتین بمعنی تولد و پیدایش و طالع و زندکانی بود **فصل** نون جان باول
ممدوده بمعنی دانا و دانائی و دانش بود جاون باول ممدوده و واو مفتوحه خمیر
مایه جغرات و امثال ان بود و بجای واو میم نیز استعمال کنند و جامن کویند جتن باول
و تای فوقانی خفیفه مفتوح بمعنی تدبیر و محافظت باشد جرجودهن بفتح اول و سکون
را و ضم جیم تازی و واو مجهول و دال ثقیله مفتوح نام یکی از کیروان بنی اعمام پاندو
بوده جرن باول و رای مفتوحتین بمعنی سورش بود جمنان بفتح اول و سکون میم
و نونین نون اول ممدوده و یای معنونه نام رودیست مشهور معبد هنود جن بالفتح
کلمه تحذیر است بمعنی زنهار بود و بمعنی کس و شخص نیز امده جوبن باول مضموم و واو
مجهول و فتح بای موحده خفیفه بمعنی جوانی و شباب باشد و جون بفتح اول و سکون
واو فرج را نامند **فصل** واو جراو باول مفتوح و رای ممدوده بمعنی مرصع بود جهنبو
باول مفتوح و نون منونه و ضم بای موحده خفیفه و واو معروف شغال باشد جیو بکسر
اول و سکون اخر با یای مشموم بمعنی جان باشد و در متعارف بعد از کسره اول یای
معروف استعمال کنند **فصل** یای تحتانی جاری باول ممدوده و رای مکسوره یای

معروف بمعنی زنا و فسق و بدکاری بود جانی باول ممدوده و میم و نون مکسورتین
معروف شب را نامند جالی باول ممدوده و لام مکسور و یای معروف شبکه و انچه مشا
به دام باشد جانگی باول ممدوده و نون موقوف و کاف تازی خفیفه مکسور و یای معروف
کنایت از سیتا زن رامچند است چه جانک و جنک بفتحتین نام پدر سیتا بوده جاجوهی
باول ممدوده و ها مکسور و یای معروف و ضم جیم تازی خفیفه و واو معروف و های
مکسور و یای معروف مرکب از دو لفظ در متعارف نام گلی است خوشبو تواند بود
که جای گل علیحده باشد و جوهی علیحده جهنیری باول مفتوح و نون معنونه و کسر های موحده ثقیله
و یای معروف و رای مکسور و ایضا یای معروف تاریخ را گویند و انرا در متعارف
تاریخی نامند جهتی باول مفتوح و کسر های فوقانی خفیفه و یای معروف درویش مرتاض
باشد جک جوگی بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و ضم جیم تازی خفیفه و واو مجهول
و یای تحتانی موقوف کنایت از فاحشه و قحبه بود جگتی بفتح اول و سکون کاف عجمی
خفیفه و کسر های فوقانی خفیفه و یای معروف نیز کنایت از فاحشه و قحبه بود جهنتی بفتح اول
و کسر نون و کسر های فوقانی خفیفه و یای معروف بمعنی نادر باشد جواری باول مضموم
و واو ممدوده و رای مکسور و یای معروف قمارباز بود جوهی باول مضموم و واو مجهول
و یای تحتانی موقوف بمعنی زن بود جی بالفتح بمعنی فتح و ظفر بود و بالکسر و یای معروف

بمعنی جان بند

بمعنی جان باشد و بای مجهول بمعنی هر چه و انچه بود **باب** جیم تازی ثقیله **فصل** الف جهرا
باول مکسور و را بمعنی چشمه بود جهگرا بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و را بمعنی مباحثه و مجادله
و مناقشه و منازعه بود جهوتا باول مضموم و واو معروف و تای فوقانی مثقله و ایضا
انقل بمعنی مرد دروغگو و کاذب بود و بمعنی پس خورده نیز امده جهوکا باول مضموم و واو
مجهول و کاف تازی خفیفه بمعنی مایل شدن چیزی بطرفی و جنبشی و وزیدنی از باد و غلبه
از خواب بود جهولا باول مضموم و واو معروف و لام مهد و گهواره بود و بواو
مجهول مرض فالج را نامند جهونتا باول مضموم و واو معروف و نون معنونه و تای فوقانی
مثقله جنبش مهد و گهواره و امثال ان بود **فصل** بای عجمی خفیفه جهرپ باول و رای مفتوحتین
حمله آوردن بود به تندی و تیزی جهنپ باول مفتوح و نون منونه نام تالیست مرکب از یک
کروسه درت و تمام بندان سه و نیم ماترا است **فصل** تای فوقانی مثقله جهپت باول
و بای عجمی خفیفه مفتوح بمعنی ربودگی و ربایندگی بود جهپت بالفتح بمعنی دزد بودن و غصب
بودن و امر از ان بود جهوت باول مضموم و واو معروف بمعنی دروغ باشد **فصل**
جیم تازی خفیفه جهانج باول ممدوده و نون معنونه بمعنی صنج بود و ان سازیست که
از روین سازند مدور و پهن جفتان و ان هر دو را در هر دو دست گیرند در هر دستی یکی
باهم زنند و بنوازند و ابر ابر کنار دفها نیز تعبیه کنند و جوش اشتها و شوق هر چیز را نیز گویند

و در اخران بجای جیم تازی خفیفه جیم تازی ثقیله نیز استعمال کنند و جهانجمه گویند فصل
دال ثقیله جهند باول مضموم و نون منونه بمعنی جماعت و گروه بود و اثر ابعد از حرف اول
بواو معروف و نون معنونه نیز استعمال کنند و جهوند گویند فصل راجهار باول ممدوده
درخت را مانند و بمعنی جلاب و مسهل و روفن ریختن میوه از درخت و امثال ان و ام
ازان نیز امده جهر بالفتح بمعنی ریزش و بارش باران بود بافراط و بالضم بمعنی غم و اندوه
کاهش و امر ازان نیز بود و بالکسر بمعنی تراوش و امر از تراویدن بود جهگر باول و کاف
عجمی خفیفه مفتوح بمعنی مباحثه و مناقشه و امر ازان بود و نیز نام طایر بیست شکاری و شدید
کاف تازی خفیفه با دتند بر کرد و غبار بود جهنکار بفتح اول و سکون نون و کاف تازی
خفیفه ممدوده صدای بود که از زنگوله و امثال ان اید جهور بفتح اول و سکون واو بمعنی
کاری کردن بود بافراط و باول مضموم و واو معروف زدن و کوفتن بود مر چیزی را
بافراط جهومر باول مضموم و واو معروف و میم مفتوح بزبان پنجابی ان بود که چند کس باهم
مدور استاده شوند و چیزی خوانند و بنشاط دست زنند و پای کوبند و به دور گردش کنند
جهینگر باول مکسور و یای معروف و نون معنونه و فتح کاف عجمی خفیفه کرمکی است شبیه بملخ که اواز
بلند و باریک کند خصوصا در شبهای موسم برسکال فصل کاف تازی خفیفه جهانک باول ممدوده
و نون معنونه از میان سوراخی یا دریچه نگاه کردن جهبک باول و بای عجمی خفیفه

مفتوح

مفتوح برهم شدن چشم بود جهمک بالضم یکجانب مایل شدن باشد و بمعنی بیدماغی نیز امده
جهلک باول و لام مفتوحین بمعنی لمعان و درخشیدگی بود جهمک باول و میم مفتوحین نیز بمعنی درخشندگی
و تابندگی بود و بمعنی طریق و آرایش نیز امده جهنک باول و نون مفتوحین اواز و صدای زنگوله و
امثال ان و از الضم اول نیز استعمال کنند جهونک باول مضموم و واو مجهول و نون معنونه خس و
خاشاک و هیمه انداختن و دراز دن بود در تنور و دیگدان و امثال ان جهینک باول مکسور
و یای معروف و نون معنونه گله کردن و شکایت نمودن از امری بود فصل کاف تازی ثقیله
جهکه بالفتح ماهی را مانند فصل کاف عجمی خفیفه جهاک باول ممدوده و ایضا غیر ممدوده کف
را خوانند فصل لام جهال باول ممدوده و ایضا غیر ممدوده تابش آتش و امثال ان بود
جهول بضم اول و واو معروف جل اسب و امثال ان بود و نیز حرکت جنبش و بس کردن گهواره
و امر ازان باشد جهیل باول مکسور و یای معروف زمین جمع ل و سیراب بود که اب در انجا باستد
و بیای مجهول چیزی را از هوا آزاد گرفتن و امر ازان بود فصل نون جهائین باول ممدوده
و همزه ملینه و یای معروف و نون معنونه غبار و گدورتی که بر روی آید و امثال ان نفس
و غیر ان نشیند جهونان باول مضموم و واو معروف و نون بین نون اول ممدوده و ثانی معنونه
قسمیست از قماش بس باریک و تنک جهینان باول مکسور و یای معروف و نون بین نون اول
ممدوده و ثانی معنونه بمعنی قماش بس باریک و تنک بود فصل واو جهاو باول ممدوده

وهمزه مضمومه و واو معروف درخت کز را مانند وان درختیست که برکهای او شبیه
ببرک سرو بود فصل بای تحتانی چهاری باول ممدوده و رای مکسوره و یای معروف صراحی
را مانند چهری باول مفتوح و رای مکسوره و یای معروف بارش باران بود که ستدیم باشد
چهلی بکسر اول و لام مشدده و یای معروف کرمکی است شبیه ملخ که شبها اواز باریک بلند
کند و در متعارف انرا جهینگر گویند چنانکه در فصل را ازین باب گذشت و نیز پوست
تنک آهو بود چهوری باول مضموم و واو مجهول و رای مکسوره و یای معروف ان بود که
هر دو طرف دامن را از پیش بکمر بندند و دران چیزی اندازند باب فصل جیم عجمی فصل
الف چارا باول ممدوده و رای بمعنی غذا و خورش حیوانات باشد چالا باول ممدوده
و لام بمعنی طریقه و راه و رسم بود و بمعنی طوری که خدائی نیز امده چپلا بفتح اول و سکون
بای عجمی خفیفه و لام برق را مانند چتر بکسر اول و تشدید تای فوقانی خفیفه و رای متصله
نام چهتریست یعنی شهریست از منازل هند چکوا بفتح اول و سکون کاف تازی خفیفه
نام طایریست نر و گویند وی در شب از ماده خود جدا ماند و بکجا نشود و ماده اورا
چکوی گویند بیای معروف اخر چنبا باول مفتوح و نون مغنونه و بای موحده خفیفه بو
باشد چنپا باول مفتوح و نون مغنونه و بای عجمی خفیفه گلی است مشهور زرد رنگ خوشبو
که سفیدی زند و شعرای هند رنگ معشوق را برنگ ان و بینی ان بغنچه آن تشبیه کنند

جنتا باول

جنتا باول مکسور و نون مغنونه و تای فوقانی خفیفه فکر و اندیشه بود چندرکا بفتح اول
و نون مغنونه و دال خفیفه موقوف و رای متصله و کاف تازی خفیفه بکسر ثانی بود که
از پر طاوس سازند و انرا در متعارف مورچهل گویند چورا بفتح اول و سکون واو
و رامیدان را مانند چوکا بفتح اول و سکون واو و کاف تازی خفیفه دندانهای
پیش بود و ان چهار دندان بالا و چهار دندان پایین بود و نیز جای طعام پختن و
خوردن هنود بود که هنود جای ابیرکین کاو بمالند و در انجا نشسته چیزی پزند و بخورند
و از مسلمین کسی را نگذارند که در انجا بگذرد چتیا باول مکسور و یای معروف و تای
فوقانی خفیفه یوزر را مانند و بیای مجهول بمعنی هوش و اگاهی بود چترا باول مکسور و یای
مجهول و را غلام را مانند و بجای را لام نیز استعمال کنند و چیلا گویند چتتا باول
مکسور و یای مجهول و نون مغنونه و تای فوقانی مثقله بمعنی تخته باشد فصل بای موحده خفیفه
چندربنب بفتح اول و نون مغنونه و دال خفیفه موقوف و رای متصله و کسر بای موحده
خفیفه و نون مغنونه عکس پرتو ماه بود که در اب و امثال ان افتد و نیز نام یکی از
پسران هندول راکست فصل بای عجمی خفیفه چانپ باول ممدوده و نون مغنونه
کمان را مانند و بمعنی زبر کردن و خش نمودن و امر ازان نیز امده چپ بالفتح
بمعنی ننک و عار و طرق شدن باشد و بالضم خاموشی و امر از خاموشی بود فصل

و نیز نام [illegible]

های فوقانی خفیفه چت بالکسر بمعنی خاطر وضمیر بود چکرت باول وکاف تازی خفیفه
مفتوح وسکون را وفتح های موحده خفیفه بمعنی صاحب قران وصاحب دولت واقبال
چکرت بفتح اول وکاف تازی خفیفه مشدده وراء متصله بمعنی حیرت وتعجب بود چیت
باول مکسور ویاء مجهول بمعنی هوش واگاهی وشعور باشد وبای معروف بمعنی نقش
ونگار کردن وامر ازان بود وبفتح اول نام ماه اول است از بنت فصل تای
فوقانی مثقله چت بالفتح نشان ضرب بود که بجواهر وامثال ان باقی ماند چکت بکسر
اول وفتح کاف تازی خفیفه ان بود که موی وغیره از چرب بودن وگرد وغبار
بران نشستن ومدتی بران گذشتن لزوجت وچرکینی بهم رساند چوت باول مضموم
وواو مجهول ضرب را مانند چهت بکسر اول وضم ها بمعنی چسپیدن چیزی بچیزی بود
مثل سریشم وامثال ان که بچیزی بچسپد فصل جیم تازی خفیفه جج بالفتح سلیقه بود
جوج باول مضموم وواو مجهول ونون بمعنی عیش وعشرت وناز ونعمت بود فصل
جیم عجمی خفیفه چوچ باول مضموم وواو مجهول ونون معنونه بمعنی منقار بود فصل جیم
عجمی ثقیله چچه بالفتح چشم را مانند فصل دال خفیفه چاند باول ممدوده ونون معنونه
وایضا غیر ممدوده ونون منونه ماه را مانند چنگ موند باول ونون مفتوحین وسکون
کاف تازی خفیفه میم مضموم وواو معروف ونون معنونه کنایت از سکوت وخاموشی

بو فصل

بود فصل دال مثقله چاد باول ممدوده بمعنی پرواه وحاجت وضرورت بود چید باول
مکسور ویای معروف درخت چلغوزه را مانند فصل راء چار باول ممدوده وایضا غیر
ممدوده وضم تای فوقانی خفیفه صاحب طبع فهیم وظریف را گویند چار باول ممدوده
بمعنی خوب باشد ودر متعارف روزمره بمعنی چهار نیز امده چتر بفتح اول وضم تای فوقانی
خفیفه فهیم وظریف را مانند وبمعنی چهار نیز امده بکسر اول وتشدید ثانی وراء متصله بمعنی تصویر
ونقش ونگار باشد چتر بفتح اول وکسر وتشدید تای فوقانی خفیفه وراء متصله فن وفریب
ومکر زنان را گویند چکر بفتح اول وتشدید کاف تازی خفیفه وراء متصله دایره وحلقه
را مانند چکور بفتح اول وضم کاف تازی خفیفه وواو مجهول طایریست که عاشق ماه
است چندر بفتح اول ونون منونه ودال خفیفه موقوف وراء متصله ماه را مانند چور
باول مضموم دزد را گویند وباول مفتوحه معنونه وفتح واو دم گاو کوهی وامثال
ان بود که ازان مگس را دور سازند چونر باول مضموم وواو معروف ونون مفتوح لباسی و
قماشی بود که بران تکه بتکه نقش بندی کنند وان را در متعارف باندهنون گویند
بپای موحده خفیفه ممدوده ونون معنونه ودال ثقیله موقوف ونون مضموم وواو معروف
ونون معنونه چهر باول مکسور وهای مضموم موی را مانند چیر باول مکسور ویای معروف
لباسی بود که زنان هنود بصفی بالای تن بند بر کمر بخشند ونصف ان ابر بر ودوش وبالای

سر پوشند چیلپر باول مکسور و یای معروف و لام مفتوح سپیش را مانند **فصل** سین
مهمله چاس باول ممدوده آن مصاحبه را مانند چورس بفتح اول و سکون واو ورای
مفتوحه بمعنی مربع و چار پهلو بود چوس باول مضموم و واو معروف بمعنی مکیدن و امر
از مکیدن بود **فصل** کاف تازی خفیفه چاک باول ممدوده آلتی بود از چوب و غیره که حلقه
دارد و مدور سازند مثل پایه عرابه و آلت کلالان که بدان ظروف و چیزها سازند چپک
باول و بای عجمی خفیفه مفتوح بمعنی چسپیدن و فرو نشستن و پست شدن چیزهای لین
و نرم باشد مثل زر و نقره و امثال آن نسبت ضربی که بآنها رسد یا باری که بر آنها
افتد چتک باول و تای فوقانی مثقله مفتوح بمعنی رونق و جلا و آب و تاب بود چک
بالفتح بمعنی ظرف و قطعه زمین و ملک و اقلیم باشد و بالضم بزبان پنجابی بمعنی قدری
واندکی و زمانی باشد چلک بکسر اول و فتح لام بمعنی جلا و درخشندگی بود چمک
باول و میم مفتوحتین نیز بمعنی جلا و درخشندگی بود و بضم اول سنگ مقناطیس یعنی
سنگ آهن ربا را مانند چنپک باول مفتوح و نون منونه و فتح بای عجمی خفیفه کلیست مشهور
زرد رنگ خوشبو و نیز نام یکی از پسران دیپک راک باشد چندرک باول مفتوح
و نون منونه و فتح دال خفیفه و رای متصله نام یکی از پسران مالکوس راک است چوک
بفتح اول و سکون واو صحن خانه و میدان و مکان مربع و نیز قطعه از زمین که هنود در آن بنا دهها

ابر اسد

رتیب دهند و در آن نشسته سوم خود بجا آرند و باول مضموم و واو معروف بمعنی سهو و خطا
باشد و نیز نام تره ایست بسی ترش چونک بفتح اول و سکون واو و نون معنونه و آگاهی
و بیداری و هشیاری و امر از آن بود چیتک باول مکسور و یای مجهول و ایضا باول مفتوح
و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی مثقله بمعنی جادو باشد و نیز قسمی است از اقسام نایک
و آن نایکی بود که بلطایف اعمال و اقوال قوادی خود و غیر خود نماید **فصل** کاف تازی
ثقیله چاگه باول ممدوده بمعنی جنبیدن و امر از جنبیدن بود چوگه باول مضموم و واو مجهول بمعنی
طنز و کنایه باشد **فصل** کاف عجمی خفیفه چاترگ باول ممدوده و کسر تای فوقانی خفیفه و رای
متصله دهد و آن طایریست که بشب بشبها آواز کند و جهان بگوش میرسد که گویا
پیو میگوید بکسر بای عجمی خفیفه و یای معروف و واو موقوف و از ادر متعارف بهیها
چنگ باول مکسور و نون معنونه مفتوح ضربان و تیرک بود که در عضوی از درد خیزد
لام چال باول ممدوده بمعنی رفتار و طریقه بود چیل باول و بای عجمی خفیفه مفتوح جلد
و شتاب باشد و برق را نیز مانند آن را با الف آخر چپلا نیز گویند چل بالفتح بمعنی
شوخ و شنگ بود و امر از رفتن نیز باشد و بالضم خارش و حکه را گویند چنچل باول
مفتوح و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه بمعنی شوخ و شنگ و اسب را گویند چهل باول
و های مضمومتین گرمی هنگامه بود چیل باول مکسور و یای معروف علیوا زباشد و آن

معروفست چهلهل باول وهای مفتوحتین و سکون لام و بای عجمی خفیفه های مفتوحتین
بمعنی نای و کوس و عیش و عشرت بود **فصل** میم چام چرم را مانند جوم باول مضموم
وواو معروف بوشیدن و امر از بوشیدن بود **فصل** نون جبون بکسر اول و سکون تای
فوقانی خفیفه های مفتوحه بمعنی نگاه و نگاه کردن و دیدن باشد جرن باول و رای مفتوحتین
بمعنی پای و قدم باشد حکن باول مکسور و کاف تازی خفیفه مفتوح رعنائی و زیبائی بود
چلن باول و لام مفتوحتین بمعنی طریقه و راه و رفتار و رواج و راه و رسم بود چمن
بضم اول و فتح میم مشدد بمعنی کوبیدن باشد چندرمان بفتح اول و نون منونه و دال
خفیفه موقوف و رای متصله و میم ممدوده و نون معنونه بمعنی ماه باشد چندن باول
مفتوح و نون منونه و فتح دال خفیفه صندل را مانند جورن باول مضموم و واو معروف
و رای مفتوحه بمعنی سفوف باشد چون باول مضموم و واو معروف رد را مانند جونان
باول مضموم و واو معروف و نون یعنی اول ممدوده و تای معنونه هک را مانند وان
معروفست چین باول مکسور و یای معروف دو معنی دارد اول بمعنی علامت و نشان
بود و ان راید ون یا و نشدید اخر بر استعمال کنند دویم قسمی است از اقسام
رقص و بفتح اول و سکون یای تحتانی بمعنی ارام و قرار باشد **فصل** واو چاو
باول ممدوده بمعنی شوق و ارزو باشد جرجو بفتح اول و سکون را و ضم جیم تازی خفیفه

وواو معروف

وواو معروف نام ناکی است از نانک های اغانی ساحرین **فصل** ها چاه باول ممدوده
خواهش و ارزو و امر از ان بود جوده بفتح اول و سکون واو و دال خفیفه مفتوح بمعنی
چهارده باشد و ان معروف بود و جوده رتن بحروف و حرکات مذکوره و رای تای فوقانی
خفیفه مفتوح و نون عبارت از چهارده چیز است که از دیوتاها از دریای محیط بر اورده اند
و ان اینست اول لچهمی بفتح لام و سکون جیم عجمی ثقیله و ایضا باشد دویم مکسور و یای معروف
و ان دولت باشد دویم کوستهب بضم کاف تازی خفیفه و همزه مضمومه و واو معروف
و سین مهمله موقوف و فتح تای فوقانی ثقیله و یای حده خفیفه و قبل های فوقانی خفیفه
و بای موحده ثقیله و ان را من نیز گویند میم مفتوح و نون و ان لعل بود سیوم بارجات
بای عجمی خفیفه ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه ممدوده و تای فوقانی و کاف
تازی خفیفتین باول مفتوح و از اکلپ برچهه نیز گویند بکاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین
و سکون بای عجمی خفیفه و کسر بای موحده خفیفه و سکون را و جیم عجمی ثقیله و ان درخت
طوبی باشد چهارم سراسین مهمله مضموم و رای ممدوده و ان شراب بود پنجم دهنتر بدال
ثقیله و نون مفتوحتین و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه و را و ان طبیب بوده ششم
چندرمان بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه موقوف و رای متصله و میم
ممدوده و نون معنونه و ان ماه بود هفتم کامدهین بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم

موقوفه و فتح دال ثقیله و سکون یای تحتانی و نون وان باده کاوی بود هشتم ایرابت
بفتح همزه و سکون یای تحتانی و رای ممدوده و های عجمی و تای فوقانی خفیفتین باول
مفتوح وان فیلی بوده نهم رنهار برای مفتوحه و نون منونه و بای موحده ثقیله ممدوده
وان زنی بوده جمیله دهم اسو بفتح همزه و سکون سین مهمله و واو وان اسپی بوده
که هفت چهره داشته یازدهم سدها بسین مهمله مضموم و دال ثقیله ممدوده وان الحیات بود
دوازدهم دهنک بدال ثقیله و نون مفتوحتین و کاف تازی خفیفه وان کمان بود
سیزدهم سنکه بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی خفیفه وان سفید مهره بود
که فقرای هنود در برتش و غیره ان از ابنوارند چهاردهم بکه بکسر بای موحده خفیفه و کاف
تازی ثقیله وان زهر بود **فصل** یای تحتانی جای باول ممدوده بمعنی دیدن
وامر از دیدن بود جتایی بفتح جیم عجمی خفیفه و تای فوقانی مثقله ممدوده و یای
عجمی خفیفه مفتوح و ایضا تای فوقانی مثقله مکسور و یای معروف بمعنی قلق و اضطراب
و بیقراری بود جرنجی بجیم عجمی خفیفه و رای مفتوحین و نون منونه و جیم تازی خفیفتین
و یای معروف کسی را گویند که عمر و حیات جاودانی داشته باشد مثل خضر علیه
السلام و امثال ان جبری باول مضموم و رای مکسور و یای معروف حلقها بود
از آهکینه که زنان در دست پوشند وان معروفست بعد از حرف اول واو

معروف استعمال

معروف استعمال کنند و چوری گویند چکری بفتح اول و سکون کاف تازی خفیفه
و رای مکسور و یای معروف مجلس را مانند چکوی بفتح اول و کاف تازی خفیفه
مشدده و واو مفتوح پادشاه صاحب قران را گویند یعنی پادشاهی که از شرق
تا غرب سلطنت او بود و همه عالم محکوم او بود مثل سکندر ذو القرنین و امثال
ان چکوی بسکون کاف و واو مکسور و یای معروف ماده طایریست که شب باز جود یکجا
نباشند چندراوکی بفتح اول و نون منونه و دال خفیفه و رای متصله ممدوده و واو
مفتوحه و لام مکسور و یای معروف نام یکی از کوههای کانه بوده چولی باول مضموم
و واو مجهول و لام مکسور و یای معروف نصف جامه بود غیر دامن که در بر بایا چوری
باول مضموم و واو معروف و نون مفتوحه و ایضا موقوف و رای مکسور و یای
معروف قماشی بود زرنگار رنگ که بران نقش بند کنند چیری باول مکسور و یای
مجهول و رای مکسور و یای معروف کنیز را مانند و بای معروف نامه و مکتوب بود
باب جیم عجمی ثقیله **فصل** الف چهالا باول ممدوده و لام الله را مانند و بمعنی
پوست پیراده چهایا باول ممدوده و یای تحتانی بمعنی سایه باشد چهابا باول مفتوح
و بای عجمی خفیفه شب را گویند چهتا باول مکسور و تای فوقانی خفیفه زمین را مانند
و بفتح اول بمعنی چتر و چیزی پهن بود مثل سان غسل و امثال ان چهدها بضم اول

و دال ثقیله بمعنی کرسنکی باشد چهرآ باول مفتوح و را عقد طلا و مروارید و امثال
ان بود که زنان در کلوبند نو و بضم اول استرا خوانند و کارد کلان را نیز
کویند چهلا با ول مفتوح و لام حلقه طلا و نقره و امثال ان بود که در انکشت پوشند
چهلاوا باول مفتوح و لام ممدوده و واو چیزی بود که ازوی مثل جنه متوهم
و خایف شوند چهند بفتح اول و نون مثنونه و دال خفیفه شب را کویند چهوبنکا
باول مضموم و واو مجهول و کسر بای موحده ثقیله و سکون نون و کاف تازی خفیفه
نام سرت سرنکهاد باشد چهیلا بفتح اول و سکون یای تحتانی و لام مرد شاهد باز و رعنا
و زیبا بود چهینکا باول مکسور و تا معروف و نون معنونه و کاف تازی خفیفه اونک را
کویند و ان معروفست **فصل** بای موحده خفیفه چهب بالفتح خوش اندامی و میانه بالای
و قطع بود **فصل** بای عجمی خفیفه چهاپ باول ممدوده بمعنی مهر و نکین و انکشتری بود و نیز
برنک نقش کردن و امراز ان بود چهیپ باول مکسور و یای معروف مرض بهق را
کویند **فصل** بای فوقانی خفیفه چهات باول ممدوده سقف خانه بود چهت بالکسر
زمین را مانند چهوت باول مضموم و واو مجهول انکه سایه ادم ناپاک مثل جنب
و حایضه و امثال ان در جای یا بر زخمی و امثال ان بیفتد و زخم و غیر ان فاسد
کردد و مضرت بهم رسد **فصل** جیم تازی خفیفه چهاج باول ممدوده بمعنی سزاوار باشد

وغله افشان

و غله افشان از انبر مانند چهیج باول مکسور و یا معروف بمعنی کمی و نقصان بود **فصل**
دال خفیفه چهند باول مفتوح و نون مثنونه مکر و ادا و انداز بود و بحر شعر را نیز کویند
فصل را چهار باول ممدوده خاکستر بود چهپاکر باول مفتوح و بای عجمی خفیفه ممدوده
و کاف تازی خفیفه مفتوح ماه را مانند چهتر بفتح اول و تشدید تای فوقانی خفیفه
و رای متصله بمعنی چتر پادشاه بود چهور بفتح اول و سکون واو ان بود که بچه در شکم از
بالیدن بماند و از انبازی رجا کویند و بضم اول و واو مجهول بمعنی کذاشتن و امراز
کذاشتن بود چهیر باول مکسور و تا معروف بمعنی شیر بود چهیر باول مکسور و یا معروف
و میم مفتوح قماشی بود منقش و ملون و در متعارف از اهیت کویند حیم عجمی بعیله مکسور
و یای معروف و نون معنونه و بای فوقانی مثقله **فصل** لام چهال باول ممدوده
پوست را مانند چهل بالفتح موج بود چهلبل باول مفتوح و سکون لام و فتح بای
موحده خفیفه شوخی و شکی و چستی و چالاکی بود چهیل بفتح اول و سکون بای
موحده تحتانی مرد شاهد باز بود **فصل** نون چهان باول ممدوده سر سایه که از
کاه و خس و خاشاک سازند چهمان باول مکسور و میم ممدوده و نون معنونه زمین
را مانند چهن بالکسر بمعنی لمحه و لحظه باشد چهونان بفتح اول و سکون واو و نون
نون اول ممدوده و بای معنونه بمعنی بچه باشد چهین باول مکسور و یای

فصل دال مهمله چهاد باول ممدوده بمعنی لباس سوار ... ... بود

معروف بمعنی ضعیف و نحیف و لاغر بود فصل ها جهانه با اول ممدوده و نون منونه
بمعنی سایه بود فصل های تحتانی جهتی با اول و های فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف
نام سرت سرنجم است چهری با اول مفتوح و رای مکسور و یای معروف چوب دست
بود و بضم اول کارد باشد و ان معروفست جهند و دولی بفتح اول و نون منونه
و دال خفیفه میای مضموم و واو مجهول و فتح واو و کسر تای فوقانی خفیفه و یای
معروف نام سرت سرکهرج باشد جهیری با اول مکسور و یای مجهول و رای مکسور و یای
معروف نز را نامند نات دال خفیفه فصل الف داتا با اول ممدوده و تای
فوقانی خفیفه سخی و سلتا و جوانمرد را نامند دارا با اول ممدوده و راکد بانو را
نامند درکا بضم اول و سکون را و کاف عجمی خفیفه نام دیویست از دیوها
دوارکا بضم اول ممدوده با واو مشموم و رای موقوفه و کاف تازی خفیفه
نام ضعیعیت که سیرگاه کانه بود و دوارکاناته بحروف و حرکات مذکوره
و نون ممدوده و تای فوقانی بصیله کنایت از کانه باشد دوکها با اول مضموم
و واو مجهول و کاف تازی بصیله شب را نامند دیا با اول مفتوح و یای تحتانی
بمعنی رحم و مهربانی بود فصل بای موحده خفیفه دب بالکسر حسنی و جمالی را گویند
که هیچ گاه تغیر یابد مثل حسن حور و پری دب بفتح اول و سکون را بمعنی درم و دینار

بود فصل بای

بود فصل بای عجمی خفیفه دپ بالفتح تهمیز کردن و دوانیدن اسپ بود درپ بفتح
اول و سکون را بمعنی جوش و خروش باشد دیپ با اول مکسور و یای معروف
چراغ را نامند و بمعنی اقلیم و اعظم معموره و شهر عظیم نیز امده فصل تای فوقانی خفیفه
دت بالضم بمعنی جمال و روشنی و پرتو و رونق و ارایش بود و بمعنی روح
و جفت نیز امده درت بالضم اول و سکون را در اصطلاح اهل موسیقی نصف ماترا
را نامند دسرت بفتح دال و سکون سین مهمله و رای مفتوحه نام دیوتاست و ان بدر
رام چندراست که سلطنت اجودهیا داشت و بجای دال جیم تازی خفیفه نیز استعمال
کنند دنت با اول مفتوح و نون منونه و فتح بای عجمی خفیفه بمعنی دو باشد دنت
بفتح اول و نون منونه بمعنی دندان باشد و قلعه کوه را نیز نامند دبس بت با اول مکسور و یای
مجهول و سین مهمله موقوف و فتح بای عجمی خفیفه کنایت از بادشاه بود فصل جیم تازی
خفیفه دج بالضم برهمن را نامند دجراج بضم اول و قبل بکسره و سکون جیم تازی خفیفه
و رای ممدوده کنایت از ماه باشد دوج بضم اول و سکون یای تحتانی با واو مشموم
روز دویم ماه باشد و ان تاریخ دویم اهل هند است فصل دال خفیفه درد بضم
اول و فتح را فیل را نامند دند با اول مفتوح و نون منونه بمعنی شورش و جوش
و خروش باشد دوند با اول مضموم و واو معروف و نون منونه بمعنی فتنه و فساد باشد

وجهرت گویند

فصل دال ثقیله دوده بالفتح والکسر دو معنی دارد اول حجرات را نامند دویم
بمعنی دریا بود ساده باول مضموم وسین مهمله ممدوده راهزن وقطاع الطریق
ومردم کوهی وصحرائی را نامند دگده بفتح اول وسکون کاف عجمی خفیفه بمعنی سوختگی
وحرارت بود وبضم اول شیر را نامند دوده باول مضموم وواو معروف
شیر حیوانات وغیره را گویند وان معروفست فصل را داتار باول ممدوده
وایضا غیر ممدوده وتای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی سخی وجوانمرد بود دادر باول
ممدوده وضم دال خفیفه غوک را نامند دهشتر بضم اول وکسر دال ثقیله وسکون
شین معجمه وفتح تای فوقانی مشعله نام راجائی ازجمله باند وکمیح را در بوده اند ودر
اول بجای دال جیم تازی خفیفه نیز استعمال کنند وجهشتر گویند دلار باول مضموم
ولام ممدوده بمعنی باز باشد دنگر بکسر اول وسکون نون وفتح کاف تازی خفیفه
کنایت از آفتاب بود دوآبر باول مضمومه ممدوده باواو مشمومه وفتح بای عجمی
خفیفه چک سیوم یعنی دور وزمانه سیوم را گویند از زمانه چهارگانه که معتقد
هنود است دوآر باول مضمومه ممدوده باواو مشمومه بمعنی دروازه باشد دوبر باول
مضموم دواو معروف وفتح بای عجمی خفیفه بمعنی مشکل ودشوار وشاق باشد
دلیسکار باول مکسور ویای مجهول وسین مهمله موقوف وکاف تازی خفیفه ممدوده

موحّده

نام راکنی

نام راکنی میکه راکست وجات ان سنپورن بود بترتیب سرکم بمعنی دینتر باول
ویای تحتانی مفتوح ونون منونه وتای فوقانی خفیفه موقوف ورای متصله
مخلوقاتی بود تازی جرار وخونخوار برعکس وخلاف دیوتا مثل اجنه خبیثه وادم
خوار دیوآگر باول مکسور ویای مجهول وواو ممدوده وفتح کاف تازی خفیفه کنایت
از آفتاب بود دیوکر باول مکسور ویای مجهول وواو موقوف وایضا بکسر اول
وسکون واو وتای مشمومه وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای معروف وبدون بانام
موضعیست در ولایت ومملکت جنوبیه که درین زمان مشهور است بدولت اباد
وان دژیست یعنی قلعه ایست بالای کوه که قلعه بخوبی ان در ربع مسکون نخواهد بود
فصل سین مهمله داس باول ممدوده غلام را نامند درس باول ورای مفتوحتین
بمعنی دیدار باشد دس بالکسر بمعنی طرف وجانب بود دس بالفتح بمعنی ده باشد دواداس
باول مضمومه ممدوده باواو مشمومه وفتح دال خفیفه بمعنی دوازده باشد دوس باول
مضموم وواو معروف بمعنی عیب بود وبجای سین مهمله کاف تازی ثقیله نیز
استعمال کنند دوکه گویند دیس باول مکسور ویای مجهول ملک را نامند دیوس
بکسر اول وسکون واو وتای مشمومه بمعنی روز باشد فصل کاف تازی خفیفه
دارک باول ممدوده ورای مفتوحه قحبه وفاحشه را نامند درک باول ورای

مفتوحتین بمعنی ترکیدن و امر از ترکیدن بود دیک با اول مکسور و یای معروف
و فتح بای عجمی چراغ را مانند و نیز نام رکیست که جات ان سنبورن بود بترتیب
سرکم بدهنی **فصل** کاف تازی ثقیله داکه با اول ممدوده انکور را مانند دکه بالضم
درد و الم بود دوکه با اول مضموم و واو مجهول بمعنی عیب باشد دیوساکه بکسر
اول و سکون واو و یای مشمومه و سین مهمله ممدوده نام راکنی مند و ل راک است
بحسب موسم هست و جات ان کهاد و بود بترتیب کم بدهنس **فصل** کاف عجمی
ثقیله دیرکه با اول مکسور و یای معروف و رای مفتوح بمعنی بزرگ و کلان و دراز
باشد و در اصطلاح حرفی را کویند که با ان یکی از حروف علت یا واو ما قبل
مفتوح یا یا لاحق بود **فصل** لام دربل بضم اول و سکون را و فتح بای موحده خفیفه
لاغر را خوانند دل بالفتح دو معنی دارد اول لشکر و فوج را کویند دویم بمعنی
برک درختان باشد دوال با اول مفتوح و واو ممدوده و لون مفتوحه الشی بود
که در صحرا و بیابان درگرفته بود و کانه از افروبرده دهل با اول و های مفتوحتین
بمعنی خوف و ترس و وحشت بود **فصل** میم دارم با اول ممدوده و را مکسوره بمعنی
انار باشد و بجای را دال مثقله نیز استعمال کنند و دادم کویند و حرم بضم اول و فتح
جیم تازی خفیفه شب را کویند درکم بضم اول و سکون را و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی

یا با تحتانی ما قبل مفتوح

صحرا و بیابان

صحرا و بیابان بود درم با اول مضموم و رای متصله درخت را مانند دوادسم
با اول مضمومه ممدوده با واو مشمومه و فتح دال خفیفه و سکون سین مهمله و الف
ممدوده و فتح میم تای فوقانی خفیفه کنایت از افتابست **فصل** نون دامن با اول
ممدوده و میم مکسوره برق را مانند دان با اول ممدوده بمعنی سخاوت و صدقات
و خیرات بود داهن با اول ممدوده و های مفتوحه دست راست و طرف راست را خوانند
دجهن بفتح اول و جیم عجمی ثقیله مشدده دو معنی دارد اول نام قسمی است از
اقسام اربعه نایک ها باصطلاح اهل سنگاررس دوم جهت جنوب را مانند
و بدین معنی در متعارف بجای جیم عجمی ثقیله کاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند
و دوکهن کویند دجهنا با اول مفتوح و جیم عجمی ثقیله مشدده و نون اول
ممدوده و ثانی معنونه بمعنی خیرات و صدقات بود درپن بفتح اول و سکون
را و فتح بای عجمی خفیفه مفتوح آینه را مانند درجن بضم اول و سکون را و فتح
جیم تازی خفیفه دشمن را کویند درسن بفتح اول و سکون را و سین مهمله مفتوح
بمعنی رویت و دیدار بود درن با اول مضموم و رای مفتوح بمعنی پوشیدگی
و نهفتگی بود و خزیدگی درون بضم اول و سکون را و فتح دال بمعنی دشمن باشد
و بمعنی انزال کردن نیز امده دسن با اول و سین مهمله مفتوح دندان را کویند

دن بالکسر بمعنی روز باشد دن من بحروف و حرکات مذکوره و میم مفتوحه کنایه
از افتابست دهن باول و های مفتوحتین بمعنی سوختگی باشد دهن باول
مکسور و یا معروف بمعنی عاجز و ناتوان باشد دیوالگن باول مکسور و یای
مجهول و واو ممدوده و نون معنونه و فتح کاف عجمی خفیفه زن جوان و صاحب
حسن و جمال را گویند فصل واو داو باول ممدوده و همزه مضمومه و واو معروف
بمعنی برادر باشد داو باول ممدوده بمعنی قابو باشد درآو باول مضموم
و رای ممدوده بمعنی پوشیدگی و نهفتگی و پوشیدن و نهفتن و خریدن بود
دیو باول مکسور و یای مجهول ملک ارصی را مانند فصل ها دیه باول مکسور
و یای مجهول بمعنی تن و اندام بود فصل یای تحتانی داری باول ممدوده
و رای مکسور و یا معروف قحبه و فاحشه را گویند داسی باول ممدوده و
سین مهمله مکسور و یا معروف کنیز را مانند دامنی باول ممدوده و میم و نون
مکسورتین و یای معروف برق را گویند دانی باول ممدوده و نون مکسوره و یای
معروف بمعنی سخی و جوانمرد و صاحب خیرات و صدقات بود دئی باول
مفتوح و همزه مکسور و یا معروف جدا را مانند غراسه دتی بضم اول و کسر تای
فوقانی خفیفه فتح اخره بمعنی دو و دویم باشد دروپتی بضم اول و رای متصله و واو

مجهول و های عجمی خفیفه و تای فوقانی خفیفتین باول موقوف و تای مکسور و یا معروف
نام زن پنج پاند و بوده اورده اند که وی زنی بوده مشترک میان پنج پاند و که
سر مجلس باهم برادر بوده اند و همه با او مباشرت میکردند چون از یکی فارغ میشد میان
آتش درمی امد تا از لوث سابق پاک گردد پس پیش دیگری میرفت همچنین نوبت
میان هر پنج برادر دور داشت گویند که چون پاند و ملک را با دروپتی مذکوره پیش
کوروان بنی اعمام خود در قمار باختند کوروان تعصب انها خواستند که دروپتی را
برهنه و بی ستر کنند هر چند چیر یعنی ستر عورت او را میکشیدند چیر درازتر میشد و از
زیر یکی دیگری مسلسل برمی امد و برهنه نمیشد همچنان با دیری سعی کردند که برهنه
کنند نشد اخر ناچار دست از وی برداشتند و درازی چیر در اهل هند ضرب المثل است
دوتی باول مضموم و واو معروف و کسر تای فوقانی و یای معروف زنی را گویند که میان تک
و ناکا میانجی گری کند و اگر باهم از رده باشند صلح دهد دوی بضم اول و سکون اخر با
واو مشموم بمعنی دو باشد دهی باول مفتوح و های مکسوره و یای معروف جغرات را گویند
و آن معروفست و یادی باول مفتوح و یای تحتانی ممدوده و واو مفتوح و کسر تای
فوقانی خفیفه و یای معروف زن مهربان را گویند و نام سرت سر رکهه باشد
دیسی باول مکسور و یا مجهول و سین مهمله مکسوره و یای معروف آن بود که رقاصان

بهنگام رقص بفشتی و نغمه که بخوانند مطابق معنی آن لفظ با لفظ بادا و انداز و صبول
و کچول بنمایند بار رقاص حرکتش را خوش نماتر نماید و سامعان و ناظران را نیز معنی آن
نقش بفهم قریب گردد و بیشتر ملذذ گردد و نیز نام راگنی دیپک راگست که حالت آن
کها د و بود دیتر ترتیب رکم دهنش دیوکی باول مکسور و یای مجهول و واو موقوف و کسر
کاف تازی حقیقه و یای معروف نام مادر حقیقی کانه بوده دیوی باول مکسور و یای
مجهول و واو مکسور و یای معروف زن دیو باشد ات دال مهمله فصل الف
دهاوا باول ممدوده بمعنی رنگ و تاز و تکادو باشد دهنجا باول مفتوح و جیم تازی
حقیقه برق را گویند دهرا باول مفتوح و را زمین بود دهرکام بفتح و سکون
را و کاف تازی حقیقه طپش دل و تهلکه و خلجان باشد دهروا بالضم اول و سکون
را و واو آن بود که در هجوم ابر و شدت بارش باران میان ابر مثل طنابها تا افق
آسمان فرو هشته نماید و آنرا بفارسی ابر کوید دهنشتا بفتح اول و کسر نون و سکون
سین معجمه و تای فوقانی مثقله نام نجم بیست یعنی منزلی از منازل قمر دهوکا باول مضموم
و واو مجهول و کاف تازی حقیقی ایضا مثقله بمعنی وهم و گمان و امری موهوم بود دهولا بفتح
اول و سکون واو و لام بمعنی چیزی سفید باشد فصل بای موحده خفیفه دهوب
باول مضموم و واو مجهول بمعنی شست و شوی بود فصل بای عجمی خفیفه دهاب

باول ممدوده

باول ممدوده بمعنی دویدن و تکادو بود دهوپ باول مضموم و واو معروف
پرتو آفتاب را نامند و بمعنی تکادو نیز آمده دهوپا و مجهول شمشیری باشد راست
و دراز فصل تای فوقانی حقیقه دهات باول ممدوده فلزات و معدنیات مثل
طلا و نقره و امثال آنرا نامند و بمعنی منی نیز آمده فصل جیم تازی حقیقه دهج بالفتح
و کوشش و بزرگی بال و کوپال و وضع و ترکیب بود دهیرج باول مکسور و یای معروف
و رای مفتوحه و ایضا متصله بمعنی استقلال و صبر و قرار باشد فصل را دهار باول
ممدوده سه معنی دارد اول دم شمشیر و امثال آن بود دوم مابین هردو کنار
رود بود که در آنجا بغایت تندی و تیزی رود سیوم نام موضعیست در نواحی
اجین که مسکن و ماوای راجا بهوج بوده و آنرا دهارا نگری نیز گویند دهر بالضم
بمعنی انتها بود و معنی ابتدا نیز استعمال کنند و بالفتح کلمه ایست که در اواخر اسما
افاده بمعنی صاحبی و خداوندی کند و نیز افزار که آتش چیزی در جائی بود
دهرادهر باول مفتوح و رای ممدوده و فتح دال ثقیله کنایت از کوه باشد دهمار باول
مفتوح و میم ممدوده نوعی از رقص و بازیست که در موسم هولی رقصند و بازی
کنند و در آخر بجای را لام نیز استعمال کنند و دهمال گویند دهنتر بفتح اول و نونین
نون اول مفتوحه و ثانی منونه و تای فوقانی حقیقه موقوف و رای متصله و ایضا

بفتح یار فوقانی نام طبیبی است اقدم اطبا و ان از جمله چهارده رتن است که از دریا

محیط بر امده دهور باول مضموم و واو معروف گرد و خاشاک باشد دهول بفتح

اول وسکون واو ولام مفتوح بمعنی کاخ و ایوان بود دهیر باول مکسور و یای معروف

حکیم و دانا را گویند و بمعنی اهستگی نیز امده **فصل** کاف تازی خفیفه دهاک باول ممدوده

بمعنی هیبت و نهیب بود دهانک باول ممدوده و نون مفتوحه بمعنی ره‌زن و قطاع

الطریق و دزد را مانند دهرک باول و رای مفتوحتین بمعنی طپش دل و سینه و امر ازان

باشد دهمک باول و میم مفتوحتین بمعنی اسیب و صدمه باشد دهنک باول و نون مفتوحتین

کمان را مانند دهونک بفتح اول وسکون واو و نون مفتوحه بمعنی دمیدن و افروختن

اتش و امر ازان بود **فصل** لام دهول بفتح اول وسکون واو بمعنی سفیدی و چیزی

سفید باشد و نیز نام طایریست از جنس فاخته و بضم اول و واو معروف گرد و خاک

باشد **فصل** میم دهام باول ممدوده بمعنی خانه بود دهرم بفتح اول وسکون را دین

و ایمان و دیانت و امانت و مقتضای هر چیز بود دهوم باول مضموم و واو معروف

دود را مانند و بمعنی غلو و غلغله نیز امده **فصل** نون دهان باول ممدوده بمعنی

ثنالی بود دهرن باول و رای مفتوحتین رحم و زهدان را مانند دهکن بضم

اول و فتح کاف تازی خفیفه بمعنی افروختگی و دمیدگی اتش بود دهن بالفتح

دو معنی دارد

دو معنی دارد اول مال و متاع دنیوی باشد دویم بمعنی زن بود و نیز کلمه ایست

که در محل تحسین و افرین استعمال کنند و بالضم بمعنی وهم و خیال باشد دهون بفتح

اول وسکون واو و نون معنوی کلمه تردید است و بمعنی ایا بود دهیان باول

مکسوره ممدوده و بای مشموم بمعنی تصور و خیال بود **فصل** واو دهرو باول و رای

مضمومتین و واو معروف نام باری بود و عز اسمه دهو بالضم و الفتح ستاره قطب

را مانند **فصل** یای تحتانی دهاتری باول ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف

و رای مکسور و یای معروف زمین را مانند دهاری باول ممدوده و رای مکسور

و یای معروف خط دراز را مانند که در جائی کشیده باشند دهای باول ممدوده

دایه را گویند دهرتری بفتح اول وسکون را و تای فوقانی خفیفه و رای متصله مکسور و بعد ان

را و یای معروف زمین را خوانند دهرتی بفتح اول وسکون را و نون مکسور و یای

معروف نیز زمین را خوانند دهمنی بفتح اول وسکون میم و نون مکسور و یای

معروف نبض را مانند دهناسری باول مفتوح و نون مجدوده و سین مهمله و را متصله مکسور و یای

معروف نام راگنی سرراک است و جات ان کهاد بود دهنتر سدهنرک دهنی باول

مفتوح و نون مکسور و یای معروف بمعنی صاحب و خداوند و مالدار و دولتمند

بود دهوتی باول مضموم و واو معروف و کسر تای فوقانی خفیفه و یای معروف

طایر بست شکاری و بواو مجهول لنگ و ته بند را مانند دهوندی باول مضموم و واو
معروف و نون معنونه و کسر دال ثقیله و یای معروف نام نایکی است بمعنی از متاخرین
نایکان دهی باول مکسور و یا معروف دو معنی دارد اول دختر را گویند دویم معنی
عقل باشد ناف دال مثقله فصل الف داکا باول ممدوده و کاف تازی خفیفه
ان بود که جمعی از دزدان و رهزنان بر کسی ریزند و او را تاراج کنند دنو باول
مفتوح معنونه و سکون دال مثقله و یای تحتانی لباسی بود که زنان هنود نصفی
بالای ته بند بندند و نصف ازار بر سر اندازند فصل بای موحده خفیفه دب بالفتح
انچه مثل کمر در کمر بند نگاه دارند دوب باول مضموم و واو مجهول بمعنی غوطه باشد
فصل بای موحده ثقیله دانبه باول ممدوده و نون معنونه بمعنی داغ کردن بود
فصل تای فوقانی مثقله دات باول ممدوده بمعنی تهدید و چشم نمائی بود فصل
تای فوقانی اثقل دیٹه باول مکسور و یای معروف بمعنی نظر و نگاه باشد فصل
دال مثقله داند باول ممدوده و نون معنونه دو معنی دارد اول بمعنی باوان بود دویم
چوب نیزه و امثال انرا مانند و بمعنی خطی که کاتبان هند بالای هر حرف از حروف
تهجیه بعرض کشند نیز امده دند باول مفتوح و نون معنونه دو معنی دارد اول بازو
را مانند دویم بمعنی تاوان امده دوند باول مضموم و واو مجهول و نون معنونه دهل

دهل خرد را مانند

دهل خرد را مانند فصل دال اثقل داده باول ممدوده دو معنی دارد اول ناله
و فغان باشد دویم دندانهای کرسی را مانند دده بالکسر بمعنی قوی دل و قایم
و محکم و استوار باشد فصل را دار باول ممدوده دو معنی دارد اول بمعنی نباح درخت
باشد دویم رمه اهو و امثال ان بود و امر از انداختن نیز امده دگر باول و کاف عجمی
خفیفه مفتوح بمعنی راه باشد و بکسر اول بمعنی رفتن و امر از رفتن بود دوگر باول
مضموم و واو مجهول و نون معنونه و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی کوه باشد فصل سین
مهمله دس بالفتح بمعنی گزیدن بود و نخ ابریسم و امثال ان را نیز مانند فصل کاف
تازی خفیفه دانک باول ممدوده و نون معنونه ورق طلا یا نقره یا مینا بود که در زیر
جواهر گذاشته مرصع کنند تا جواهر خوشرنگ و براق و آبدار نماید دنک باول مفتوح و نون
معنونه نیش کژدم و زنبور و امثال ان بود فصل کاف عجمی خفیفه داگ باول
ممدوده مردی بخوار و جگرخوار اطفال را مانند دگ بالفتح بمعنی خطوه و قدم
و گام باشد و بالکسر بمعنی لغزیدن و امر از لغزیدن بود دینگ باول مکسور و یای
معروف و نون معنونه بمعنی لاف و گزاف باشد فصل لام دول باول مضموم و واو
مجهول دو معنی دارد اول بمعنی جنبش باشد دویم دلو را مانند دل بفتح اول بمعنی اندازه و انگاره
بود دل باول مکسور و یای معروف بمعنی تن پوش باشد فصل میم دوم باول

مضموم و واو مجهول طایفه ایست مشهور از افغانی فصل نون داین باول ممدوده
و همزه ملینه کفتار بود دکن باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح چوبی بود که ریسمان
قلابهای یعنی شست بدان بند فصل واو دور و بفتح اول و سکون واو و رای
مضموم و واو معروف سازی بود چوبین مختصر مجوف مدور طولانی هر دو سر ان
و مدور میانه باریک که هر دو سرش چرم کیرند و یکدست از کمر کاهش کیرند و بدست
دیکر بنوازند و درین زمان اکثر کهاران بیشتر نوازند فصل ها داه باول ممدوده بمعنی
رشک و حسد بود فصل یای تحتانی دکدکی بضم اول و سکون کاف عجمی خفیفه و ایضا
ضم دال مثقله و کسر کاف عجمی خفیفه و یای معروف سازیست از قبیل دور و خردتر ازان
دو یکی باول مضموم و واو مجهول و نون معنونه و کسر کاف عجمی خفیفه و یای معروف
خرد را مانند باب دال الثقل فصل الف دهوتا باول مضموم و واو مجهول و تای
فوقانی مثقله بمعنی سرپا فصل بای موحده خفیفه دهب بالفتح بمعنی انداز کار و اسلوب
کار و قابوی کار بود فصل تای فوقانی مثقله دهت باول مکسور و یای معروف
بمعنی شوخ و بی محابا و وقح و چشم دریده بود فصل دال مثقله دهد بالفتح سازیست
بغایت خورد که هر دو سرش را چرم کیرند و بیکدست نوازند و نوازنده ازا دهدی و دهادی
کویند و در اخر این دال ثقیل هر استعمال کنند دهده کویند فصل را دهجر باول و جیم

عجمی خفیفه

عجمی خفیفه مفتوح بمعنی طمطراق و کر و فر باشد فصل سین مهمله دهادس باول
ممدوده و دال مثقله مفتوح بمعنی استقلال و استقامت باشد فصل کاف تازی
خفیفه دهرک باول و رای مفتوح بمعنی ریزش و روانی و غلطانی اب قطره اب
و امثال ان و میل کردن و از جای تجاوز نمودن چیزها بود دهونک باول مضموم
و واو مجهول و نون معنونه بمعنی دعا و سلام باشد دهیک باول مکسور و یای مجهول
و نون معنونه ~~بمعنی دعا و سلام~~ در غایت بلندی و کلانی که بفارسی کرکس کویند
فصل کاف عجمی خفیفه دهک بالکسر بمعنی قرب و نزدیک باشد و فراویزه معجر و غیره لباس
زنان و مردان را نیز مانند و ازار در متعارف کناری کویند دهنک باول مفتوح نون
معنونه بمعنی اسلوب و هنجار و اندام و فعل و هنر بود فصل لام دهال باول ممدوده
بمعنی طریقه و رویه و روا باشد و سپر را نیز مانند دهول باول مضموم و واو مجهول دهل را
مانند دهیل باول مکسور و یای معروف بمعنی درنک و تاخیر و سستی بود فصل نون دهرت
باول و رای مفتوح بمعنی غلطان و روانی باشد و بضم اول میل کردن بود بجانبی دهکن
بضم اول و فتح کاف تازی خفیفه بمعنی بو کردن و کمین نمودن بود دهولن باول مضموم
و واو مجهول و لام مفتوح دوست و معشوق را مانند فصل یای تحتانی دهتائی
باول مکسور و یای فوقانی مثقله ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی وقاحت و بیشرمی

ویجائی باشد دنوری بفتح اول و سکون واو و رای مکسور و یای معروف تعلق خاطر
و عادت و خوی بود بچیزی که بی آن قرار و آرام نباشد دهلی باول مکسور و ها و لام مکسور
و الضایا یای معروف چیزی سست را نامند و آن برای معرب آید و نیز نام شهریست مشهور
پای تخت سلاطین باشد و از ابدون یای اول و تشدید لام نیز استعمال کنند و دهلی گویند
و در متعارف دلی نامند بدال حفیفه معرب آن دهلی است بکسر دال حفیفه و سکون ها
و لام مکسور و یای معروف **باب** الرا **فصل** الف راتا باول ممدوده و تای فوقانی
حفیفه چیزی سرخ را نامند راجا اول ممدوده و جیم تازی حفیفه پادشاه را گویند رادها
باول ممدوده و دال بصله نام زنی که نبوده و او را رادهکا نیز گویند بکاف
تازی حفیفه رانا باول ممدوده و نون لقب راجاهای هند است راورا باول
ممدوده و واو موقوفه و را بمعنی صاحب و خداوند و مرد صاحب شوق و لاوبالی و
عیاش باشد و راوری بیای معروف زنی باشد موصوفه بصفت مذکوره
راولا باول ممدوده و واو موقوفه و لام درویش را نامند رتالا بفتح اول و سکون
تای فوقانی حفیفه نون ممدوده و لام ممدوده بمعنی چیزی سرخ باشد رنبها بفتح اول و نون
و بای موحده ثقیله نام یکی از اپچهراهای اندر است و آن از جمله چهارده رتن است و درخت
کیله یعنی موز را نیز نامند **فصل** بای موحده رب بالفتح و الکسر آفتاب را نامند

حفیفه

فصل بای موحده

فصل بای موحده ثقیله رانبه باول ممدوده و نون معنونه فریاد کردن گاو باشد
رکهه بکسر اول و فتح کاف تازی حفیفه نام سرود دویم است از سرهای هفتگانه **فصل** بای
حفیفه رپ بالکسر بمعنی دشمن باشد روپ باول مضموم و واو معروف بمعنی حسن جمال
باشد **فصل** بای فوقانی حفیفه رات باول ممدوده بمعنی شب باشد و آن معروفست
راوت باول ممدوده و واو مفتوحه لقب راجاها و زمینداران هند است و نیز بمعنی سپاهی
و شمشیرزن آمده رت بالفتح نام زن کامدیو است و بمعنی جماع و مباشرت نیز آمده و بالضم
بمعنی فصل و موسم باشد و آن بحسب قرارداد اهل هند شش باشد در سر دو ماهی یک رت
بدین تفصیل اول بسنت رت و آن دو ماه چیت و بیساکهه باشد دویم گریکهم رت و آن دو ماه
جیٹه و اساره باشد سیوم برکهارت و آن دو ماه ساون و بهادون باشد چهارم
سرد رت و آن دو ماه کنوار و کاتک باشد پنجم همنت رت و آن دو ماه اگهن و پوس باشد ششم
سسر رت و آن دو ماه ماه و پهاگن باشد رکت بالفتح اول و سکون کاف عجمی حفیفه و قیل
ایضا بفتح خون را نامند ریت بالکسر و یای معروف بمعنی راه و رسم بوده بیای مجهول
ریگ را نامند **فصل** بای فوقانی ثقیله رته بالفتح بمعنی عرابه و گردون باشد **فصل** تای
فوقانی مثقله رهٹ باول و های عجمی حفیفه مفتوح بمعنی ارهٹ و آن از لوازم ... درست
بالفتح بمعنی ذکر و یاد کردن بود رهٹ باول و های مفتوحین چرخ دولاب باشد

فصل جیم تازی خفیفه راج باول ممدوده بمعنی سلطنت بود رج بالفتح گرد وخاک
را نامند فصل جیم تازی ثقیله روجه باول مفتوح واو مجهول نیله کاو باشد
ریجه باول مکسور ویای معروف بمعنی خوشگاه طبیعت باشد فصل
جیم عجمی خفیفه رچ بالضم بمعنی رغبت واشتها وخواهش بود رچ بالفتح بمعنی اراستن پیراستن
وگذاشتن چیزها بموقع خود باشد رومانچ باول مضموم و واو مجهول ومیم ممدوده
ونون معنونه در لغت بمعنی قشعریره وموی بر اندام خاستن بود ودر اصطلاح
اهل سنگارس نام بهاو بیست وان بهاوی باشد که از شوق وخواهش
صحبت یار یکبار اقشعریره پیدا شود وموی بر اندام تیغ کشد فصل جیم
عجمی ثقیله راچه باول ممدوده بمعنی الات وادوات باشد فصل دال خفیفه رد بالفتح
بمعنی دندان باشد فصل دال ثقیله رانده باول ممدوده ونون معنونه بمعنی بخت
وبیوه وامر از ان باشد روه بالکسر بمعنی ناز ونعمت بود درونده باول مضموم و واو
معروف ونون منونه بمعنی خفکی باشد فصل دال مثقله راند باول ممدوده ونون
معنونه بیوه را نامند رند باول مضموم ونون منونه بمعنی کله سر باشد فصل را رار باول
ممدوده وتای فوقانی خفیفه موقوف ورای متصله بمعنی شب باشد رار باول ممدوده
جنگ وجدال ومجادله ومکابره باشد رامیسر باول ممدوده ومیم مکسور وتا مجهول وسین

مهمله مضموم نام موضعی است در کنده دریای شور که رامچند در جنگ راون در انجا
بر روی دریا پل بسته رتاکر بفتح اول وسکون تای فوقانی خفیفه ونون ممدوده وفتح
کاف عجمی خفیفه دریا را نامند رودر بضم اول ودال خفیفه مشدده ورای متصله یکی از نامهای
مهادیو است رور بفتح اول وسکون واو بمعنی شور وغلغله ودرس بود رتبر بالضم
اول وکسر دال ثقیله خون را نامند فصل سین مهمله راس باول ممدوده برج را نامند
وانجمله دوازده است راکس باول ممدوده وفتح کاف تازی خفیفه دیو خونخوار را نامند
ربسس بفتح اول وکسر بای موحده خفیفه وسین مهملتین باول مفتوح مرکب از دو
کلمه هوک یعنی تخلص سورج خان وچاندخان بوده وان دو برادر بوده اند از
افغانی منسوبه در عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه که هر یکی ربسس تخلص میکرد رس
بالکسر بمعنی خشم وغصه باشد وبالفتح چهار معنی دارد اول بمعنی اب باشد دویم عصاره
هر چیز بود سیوم حرف لکه را نامند چهارم بمعنی لذت وشوق ومزه امده وان بحسب
قرار داد علما هند شش است اول تهه یعنی بمزه دویم عفص یعنی رمخت سیوم شیرین چهارم
شور پنجم تلخ ششم ترش روس باول مضموم و واو مجهول بمعنی خشم وغصه بود رهس باول
وهای مفتوحین بمعنی بشاشت وخوشوقتی ونشاط وطرب بود ریس باول مکسور
ویای معروف بمعنی تقلید ورشک وحسد بود فصل کاف تازی خفیفه راک باول

ممدوده و نون معنونه و ایضا غیر ممدوده و نون منونه بمعنی ضعیف و نحیف و لاغر
بود رسک باول و سین مهمله مفتوح بمعنی عیاش و صاحب ذوق و شوق باشد
رنجک باول مفتوح و نون منونه و فتح جیم عجمی خفیفه بمعنی اندک بود **فصل** کاف
تازی ثقیله رکه بالکسر درویش کامل و مرتاض را نامند رکه باول مضموم و واو
معروف درخت را نامند ریکه باول مکسور و یای مجهول خط را نامند **فصل**
کاف عجمی خفیفه راگ باول ممدوده عموما بمعنی نغمه و سرود باشد و خصوصا
مقام را نامند و ان بحسب قرارداد اغانی هند شش و ازین جهت شهرت از ذکر
مستغنی است رانک باول ممدوده و نون معنونه از ریزه را نامند رنگ باول
باول مفتوح و نون منونه هم بمعنی رنگ باشد روگ باول مضموم و واو مجهول
بمعنی مرض و علت باشد **فصل** کاف عجمی ثقیله رگه بالفتح والضم نام رامچند بود
بود و او را رکهنات نیز گویند بحروف و حرکات مذکوره و نون ممدوده و تای
فوقانی ثقیله **فصل** لام راول باول ممدوده و واو مفتوحه درویش را نامند
رسال باول مکسور و سین مهمله ممدوده بمعنی خوب و اعلا و اول بود رومال
باول مضموم و واو مجهول و میم ممدوده بمعنی واو مفتوحه رشته مویهای باریک
و نرم بود از زیر سینه تا سر ناف ریل باول مکسور و یای مجهول بمعنی طغیان

وسیلان آب

و سیلان آب و ریزش و آمد چیزی بود بکثرت و فور **فصل** میم رام باول ممدوده
نام یکی از دیوتاهای مشهوره اهل هند است و ان باعتقاد ایشان از حمله اوتار است
و نیز نام یکی از بتهای بتخانه دیگر است رسم بفتح اول و سکون سین مهمله خطوط
شعاعی آفتاب و امثال ان بود رکم بضم اول و سکون کاف تازی خفیفه نقره را
گویند روم باول مضموم و واو مجهول موی را نامند **فصل** نون راماین باول
و میم ممدوده و تین و همزه ملینه نام کتاب تاریخ اهل هند است که دران احوال رامچند
و سیتا زنش و راون که سیتا را بغصب و غارت برده و غیر ان مذکور است
راماین براو میم ممدوده و تین و نون معنونه بمعنی زن باشد و ان را بدون نون آخر
نیز استعمال کنند و راما گویند راون باول ممدوده و واو مفتوحه نام دیوی است
یعنی دیوی خونخوار که سیتا زن رامچند را بغصب و غارت بلنکا برده و رامچند
بلشکر گران بانجا رفته و بر روی دریای محیط پل بسته و راون را کشته و سیتا را خلاص نموده
آورده و احوال جنگ رامچند با راون برای سیتا در کتب تواریخ اهل هند بتفصیل
مسطور است رتن باول و تای فوقانی خفیفه مفتوح بمعنی گوهر باشد و نیز نام جای جیتور است
که ببنگل در رفته و پدماوت پدمنی را آورده گویند سلطان علاءالدین بادشاه
دهلی بقصد پدماوت بر و لشکرکشی کرده و راجای مذکور را بخدعه بقید آورده

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 10

شدید کاف عجمی خفیفه ممدوده و تخفیفه و نون مکسوره و یای تحتانی ممدوده در
اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهارتکی که در هر تک آن یک چکن و در آخر تک
یلحرف گر باشد چنانکه در تمام تک چهار حرف و شش ماترا بود و تمام بندان شانزده
حرف و بیست و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته کاناری خان ؛ بلای جان
مران تا چنین جفا ؛ بزبان هندی وخط فارسی دهری دیا ؛ کری میا ؛ کبی نتهها ؛ سنی
کنها ؛ ایضاً بخط هندی लगानिया وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار
مفاعلن بود شصت و دوم سارنگ چهند باید دانست که سارنگ بسین مهمله
ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود چهارتکی که در هر تک آن چهار رکن بود و رکن دو حرف گرو یلحرف لگه
باشد چنانکه در تمام تک دوازده حرف و بیست ماترا بود و تمام بندان چهل و هشت
حرف و هشتاد ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته سارنگ ؛ بی دیتور زناشام تارتک
بی موتی ایجان جو مو هم بارنگ ؛ بی کاکلی تو لسود افزودیم ؛ اما نه زان افعه بو بی
شنودیم ؛ بزبان هندی وخط فارسی بانی کهی بان آنی نه سوکان ؛ ادیاپ آنی نه
ری بندکانین ؛ میرو کهیو سانچ هی جب مون آن ؛ ناتو بری کو کهری ایک موجان
ایضاً بخط هندی सारग छंद ॥ वानी कही वान आनीन सो का وارکان

تقطیع

تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مستفعلن فاعلاتن مفاعیل یا چنین بود مفعول
مفعول مفعول مفعول شصت و سیوم منتها چهند باید دانست که منتها با میم مفتوحه
و نون منونه و تای فوقانی ثقیله و نون ممدودتین در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود چهارتکی که در هر تک آن دو رکن بود چنانکه در تمام تک شش حرف و ده ماترا
باشد و تمام بندان بیست و چهار حرف و چهل ماترا بود و تک آن بصفت تک
سارنگ چهند است که سابق گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته جابالجای توی
رسنا حرا ہی تو ؛ باما بکنی تو ؛ جون ابجیش تو ؛ بزبان هندی وخط فارسی بانی کهی بان
آنی نه سوکان ؛ ادیاپ آنین ؛ ری بندکانین ؛ ایضاً بخط هندی मंथाना छंद ॥
कौली ॥ वानी कहो वान ॥ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار
مستفعلن و یکبار در آخر فاع بود بر این مثال مستفعلن فاع یا دو بار مفعول بود
بر این مثال مفعول مفعول شصت و چهارم بهاری چهند باید دانست که
بهاری بیای عجمی ثقیله ممدوده و رای مکسوره و یای معروف در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهارتکی که از آخر منتها نا چهند که سابق گذشت حرف
لگه حذف نماید و یک رکن و یک گرن باقی ماند چنانکه در تمام تک پنج حرف و نه ماترا
باشد و تمام بندان بیست حرف و سی و شش ماترا باشد و مثال آن بعینه مثال

متهانا

جهند سابق است بدون لگه آخر که لفظ تو باشد و تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی
یکبار مستفعلن و یکبار در آخر فع بود برین مثال مستفعلن فع سصت و بحم دهو
جهند بباید دانست که دهولگا بدال ثقیله و واو مفتوحتین و فتح لام و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار تکی که در هر تک آن جهار
حرف لگه و یازدهم در آخر یک حرف گر بود و مجموع حرف یازده کانه سه ب و یک
سکن باشد چنانکه در تمام تک یازده حرف و شانزده ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب
گفته **بهار** در پی عشق تو گشتم رسوا ٭ در غم هجر تو مردم صنما ٭ گفتم تلیک من غم دل را ٭ برد
غمکش لطف بفرما ٭ **بزبان هندی وخط فارسی** کهه دج کن بل سکهه برت ڈهین ٭
کهه هر هر هر هر ڈهین ٭ کهه مرگ بت مرگ سس سه بهین ٭ کهه من کن
چهوت سه هر هین ٭ و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن
فعلاتن فعلن و تقطیع دیگر نیز احتمال دارد شصت و ششم کملا جهند باید دانست
که کملا بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام ممدوده در اصطلاح اهل این فن
جهندی بود جهار تکی که در هر تک آن دو ب که هشت لگه باشد و در آخر یک
گرو حرف گر بود چنانکه در تمام تک نه حرف و ده ماترا باشد و تمام بندان سی و
شش حرف و ده ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته **کملا** منم رخ زردی ٭ ز غم

دردی

دردی ٭ در صدف بنما ٭ دل زکفم بربا ٭ **بزبان هندی وخط فارسی** سکهه دکهه جگ
سنیو ٭ هر بن نهه انیو ٭ نس دن یهه جیو ٭ تن من تپ تپیو ٭ **الفا گخط هندی**
कमलाछंद ॥ द्रुवसुव و تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار مفاعلن
و یکبار فعلن بود برین مثال مفاعلن فعلن و تقطیع دیگر نیز احتمال دارد شصت و
هفتم چوربنسا جهند باید دانست که چوربنسا بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون واو و رای
مفتوحه و نون منونه و سین مهمله ممدوده در اصطلاح اهل این فن جهندی بود
جهار تکی که در هر تک آن یک ب و یک کرن بود چنانکه در تمام تک شش حرف
و هشت ماترا بود و تمام بندان بیست و چهار حرف و سی و دو ماترا بود
چنانکه مصنف کتاب گفته **جوربنسا** چشم تو آهو ٭ مشک دو گیسو ٭ مژه ات خار ٭ رخت بهاری
بزبان هندی وخط فارسی جسمت آئے ٭ بل سمجهائے ٭ ات جهتائے ٭ برن نجائے ٭ **الفا گخط هندی**
چورنسا छंद ॥ यसुमीतआई ॥ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی
یکبار مفتعلن و یکبار فع بود برین مثال مفتعلن فع و تقطیع دیگر نیز احتمال
دارد شصت و هشتم کرهنجا جهند باید دانست که کرهنجا بفتح کاف تازی خفیفه
و سکون راو و های مفتوحه و نون منونه و جیم عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح
اهل این فن جهندی بود جهار تکی که در هر تک آن یک ب و یک جگن بود

چنانکه در تمام یک هفت حرف و هشت ماترا باشد و تمام بند ان بیست و هشت
حرف و سی و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته کرهنجا دلم ز بوشاد همه وقت باد
لیت همه گوش خوشت روی دوش ترن زبان هندی وخط فارسی بن چرت کای
هرت پای تن بن اکهای چل سکل و تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی
یکبار مفاعلتان یا متفاعلان شصت هم بوماوتی چهند باید دانست که
بوماوتی چهند بیای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و میم ممدوده و واو موقوف
و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف در اصطلاح اهل این فن جهندی
بود چهار تکی که در هر تک ان سی و دو ماترا بود بحیثیتی که از ماتراهای سی و دو گانه
مذکوره هشت کن چهار ماتراهای حاصل شوند و کنهای مذکوره از جمله این
چهار کن باشند کرن یا سکس یا بهکس یا ب و سوای این چهار کن باید که
دیگر واقع نشود و در هر تک سه بسرام یعنی وقف باشد بسرام اول بعد از ده
ده ماترا و بسرام دوم بعد از هشت ماترا و بسرام سوم بعد از چهارده
ماترا و اگر در هر تک دو بسرام اول با هم مسجع باشند مستحسن بود و بسرام سوم
در هر دو تک یا چهار تک یک قافیه باشد و تمام بند ان مقصود بیست و هشت
ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بوماوتی رخ تو چون ماهی روز تم ای گل گلشن خوبها

ادرم

روزم بی تو شب رویت کوکب ای سرخرمن خوبها بس زار روز زارم طوفان بارم
از سر غمزه ای ماهم یک خنده کن ای گل مکن تغافل بر رخ زردی چون کاهم چون کنهای
چند مذکور مقرر و منحصر هستند لهذا تقطیعش بطور عروض عربی بچند قسم آید از الجمله یکی
این بیت فعلاتن مفعولن مفعولن مفتعلن فعلاتن فع بهر تقدیر تقطیعش ازین چند کا
که مذکور میشود بیرون نیست فعلاتن مفعولن مفتعلن فعلن مفاعلن فعولن زبان هندی
وخط فارسی جب جب دهر هنار کهت پر بینا بهه رس لینا سکهه سپتا پر بهه جیه
رجهاوی دکهن بهجاوی بنده بجاوی کن کینا تج مت سنساری بن بهاری
دکهه سکهه کاری کهراوی تب تب جک بهو کهن رب دل دو کهن سب کو بهو کهن
بهراوی ایضا بخط هندی
पद्मावती छंद ॥ जव जव धरि वीना प्रगट प्रवीना
वहु रस लीना सुख सीता ॥ प्रभु जिय हि हिरि म्हावे दुख नि भजावे विविधि
هفتادم کهرتا چهند باید دانست که کهرتا بفتح کاف عجمی بعله و سکون را و تای
فوقانی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن جهندی بود دو تکی یک قافیه
در هر تک ان سی و یک ماترا بود بوجهی که از ماتراها سی و یک گانه مذکوره هفت
کن چهار ماترای حاصل شوند و کن هشتم در آخر تک سه ماترای بود و باید که
مثل بوماوتی چهند که سابق گذشت در هر تک سه بسرام واقع شود دیگر آنکه در تن

॥ ६४ ॥

جهند بسرام آخر بعد از سیزده ماترا بود واگر در هر تک دو بسرام اول باهم مسجع باشند
مستحسن باشد و تمام بندان یکصد و بست وچهار ماترا بود و مثالش بعینه مثال دو
تک اخیر بوماوتی جهند است بدون انکه آخر تک که سم باشد و بعضی نزشل قطع
بوماوتی جهند مذکور بچند قسم آید از انجمله یکی اینست مفعول فعولن مفعولن فع مفتعلن
فعلاتان هفتاد و یکم چوبیا جهند باید دانست که چوبیا بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون واو
وفتح بای عجمی خفیفه و تشدید یای تحتانی ممدوده وغیر ممدوده در اصطلاح اهل این
فن جهندی بود چهار تکی که در هر تک ان سی ماترا بود بوجهی که از ماتراهای سی کانه
مذکوره هفت کن چهار ماترا ای حاصل شوند و در اخر تک یک حرف کرو باقی ماند و سجع
بسرامهای وقافیه یکها مثل بوماوتی جهند مذکور است مکر انکه درین جهند بسرام اخیر
بعد از دوازده ماترا بود و تمام بندان یکصد و بست ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب
گفته **چوبیا** رخ نوجون ماهی ٭ رویم کاهی ٭ ای کل کلش جو بهار ٭ روز تم ای بوشب
روبت کوکب ٭ ای سه خرمن خو بهار ٭ بس زار وزارم طوفان بارم از سر مژه ایام هم
بلخنده کن کل بلکن تغافل بر رخ زردی چون کاهم ٭ **بزبان هندی وخط فارسی**
بهرک نندن سنی من نهه کنی راکهه نندن نردوکهی رخ لی ابکاری سب کهه کاری
سب هی بده سنتوکهی ای کی تم دو دا اور نکو آی کی نام کهایو ایر بل کهو

تیوجاپ

تیو جاپ جو ٹوٹو مین تن من سکهه پایو **الف بخط هندی**
चौपपाछंद॥ मगुनंदन
सुनिये मनमहरगुनिये रघुनंदन निरदोषी॥ निजुयै अविकारीसवस
सुषकारी सवहे विधिसंतोषी॥ एके **بطور عروض عربی** مثل بعضی تقطیع
بوماوتی جهند مذکور است بدون فع که در آخر تک است برین مثال فعلان مفعولن
مفعولن مفتعلن فعلاتن هفتاد و دوم بونکم جهند باید دانست که بونکم بضم بای عجمی
خفیفه و واو مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و میم در اصطلاح اهل این
فن جهندی بود چهار تکی که در هر تک ان بست و یک ماترا بود بحیثیتی که از ماتراهای
بست و یک کانه مذکوره پنج کن چهار ماترا ای حاصل شوند و در آخر تک یک حرف لکه
باقی ماند و تمام یک تک بسرام میانه دو حصه شود اول دوازده ماترا ای باشد
و حصه دوم نه ماترا ای و تمام بندان هشتاد و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب
گفته **بونکم** جشمم تو اهوی ختنی و خالت نافه اش ٭ زلف تو سنبل زار ختن و صبح رخ
ماه وش ٭ سوی مساهیچ و دهنت هیچ تر ٭ کاکل مشکین پیچ ز زلفت پیچ تر ٭
بزبان هندی وخط فارسی جیون ات بیاسو پاوی تک مین کنک جل بیاس
نه ایک بجهای کچهی تر بتاب بل تیون تم تن بکون نه بهوا ب ایک سکهه پوجی
من کی کام جو دیکهیو رام تکهه **الف بخط هندی** **पुअंगमछंद॥** ज्यों अतिप्यासो

तुमतें अश्रोरनको जय के नामकराये॥ आपुरबलबुद्धि बापजोदृढ मैंनन मन
सुखपाये॥

पावैमगमेंगगजल्ल॥ध्यासनएकवुन्काइवुनेत्रैतापवल्ल॥त्यौंतुमते
हमकोनभयोश्रवएकसुख॥पूजेमनकेकामजुदेख्योराममुख॥७२
وتقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن فعلن فعلاتن فاعلن هفتاد و سوم
بدهری چهند بیای عجمی خفیفه وجیم تازی ثقیله مشدده و سکون را و یای تحتانی ممدوده
وان در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ان شانزده ماترا بود
بوجهی که از ماتراهای شانزده گانه مذکوره چهار رکن چهار ماترای حاصل شوند بشرطی که
رکن چهارم در آخر یک حرف کلان باشد و تمام بندان شصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف گفته
بدهری زنار زر زلف تو بسته ایم ⁂ از قید سبحه وارسته ایم ⁂ محراب را ابروت کنیم ⁂ تا سجده مست
کنیم ⁂ بزبان هندی وخط فارسی دهن ات بران بنکیس چان ⁂ یه بات بان سون
کهیان ⁂ کهومهو دهون دیکهو اتهای ⁂ هون یک ماتهه بهون چرهای ⁂ ایضاً بخط هندی
पद्धरीकी وتقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفعول مفاعلن فعول و تقطیع
دیگر احتمال دارد هفتاد و چهارم تحکا چهند باید دانست که تحکا بفتح تای عجمی خفیفه
وجیم تازی ثقیله مشدده و سکون تای فوقانی مثقله و کاف تازی خفیفه ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ان شانزده ماترا بود بوجهی
که از ماتراهای شانزده گانه مذکوره چهار رکن چهار ماترای حاصل شوند بشرطی که رکن
چهارم در آخر یک رکن باشد و ماقبل رکن حرف کلان بود و تمام بندان شصت و چهار

ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته تحکا ای بکمر زده دامان ⁂ کجا روی بوضع چنین شتابان ⁂
بکر قصد قتلی کسی داری ⁂ مکن بعاشق ناهمواری ⁂ بزبان هندی وخط فارسی بان بنات
تهین کهه اوی جوی کهون جیه توه جو بهاوی کاکر هوهم تو تهین برین کی هی هی
راج کری سوکرین کی ایضاً بخط هندی १ नोइ काछंद وارکان تقطیعش بطور
عروض عربی چنین بود مفتعلن فعلن فعلاتن و تقطیع دیگر احتمال دارد هفتاد
و پنجم باداکلک چهند باید دانست که باداکلک بیای عجمی و دال خفیفین ممدودتین
و کاف تازی خفیفه مضموم و لام مفتوح و ایضاً کاف تازی خفیفه در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ان شانزده ماترا بود بوجهی که در
ابتدای یک حرف کلان بود و در آخر یک حرف کلان باشد و تمام بندان شصت و
چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته باداکلک ای رخ خوب تو کوکب روشن ⁂
میروی کجا بر زده دامن ⁂ آری قصد قتل ما هست ⁂ کشتن نه ز کار نیست ⁂
بزبان هندی وخط فارسی آی من سر جو سرت تیر ⁂ دیکهو نهه اجل اهل نیر ⁂ نو رکهه
نرکهه دت کت کنبهیر ⁂ لاکی برین کهو سمت دهیر ⁂ ایضاً بخط هندی पादाकलि
छंद॥आएमुनिसरजुसरि।ततीर॥देख्योतिहउज्जलश्रमलनीर॥
وتقطیعش بطور عروض عربی چنین مفتعلن فعلن فعلن فع نوع دوم در بیان

اقسام چهندهای برن برستار یعنی بحور و اوزان شعری که در وی حروف
معتبر است نه ماترا و ان سی قسم است بدو قسم **قسم اول** در بیان چهندهای برن
برستار که در بهاکها مستعمل است و ان یک چهند است مسمی بنام دندک سابانا
چهند باید دانست که دندک سابانا بفتح دال خفیفه و نون منونه و کسر دال مشقله
وسکون کاف تازی خفیفه و نون مکسوره و بای موحده خفیفه و های ممدود
در اصطلاح چهندی بود چهار تکی بیک قافیه که در هر تک ان سی و یک حرف
بود بلا قید لکه و گرو مگر انکه در آخر هر چهار تک حرف گرو واجب بود و باید که در هر تک
بسرام یعنی وقف واقع شود و اگر سه بسرام اول بعد از هشت حرف و بسرام
اخیر بعد از هفت حرف اتفاق افتد مستحسن بود و بعضی واجب دانند و اگر در هر
سه بسرام اول حکم دانسته باشند یعنی با هم مسجع باشند احسن بود و تمام بندان
یکصد و بیست و چهار حرف باشد بلا قید لکه و گرو مگر انکه در آخر هر یکی یک حرف گرو اخیر بود
و ان یکصد و بیست و چهار حرف گرو باشد و هیچ حرف لکه نبود و این قسم را مهران
نامند بفتح میم و سکون نون و فتح ها و سکون را و نون چنانکه مصنف کتاب گفته
دیدک سابانا ساقی رندان را جامی ده ناکامانی را کامی ده مسجوار از انعامی ده که کاهی
رحمی باری عیبی داری چون بادامی گیسو داری چون شامی موئی چانی چون

دندانی دانه باری تا کی خون با سر ری بهر کینی با مینجیری بیداد بهامی بکنی رحمی
تا کی آزاری جانان سحان موی داری مانند مه روی داری خالی چون هندوی داری
گیسوی چون زناری **بزبان هندی و خط فارسی** موهی سوهے جوہی کوہی تو سہی ناری پیاری
بهاری دهارے پیاری نی انکھین تاتی توسون بوجهون ہون کوہی راتان سوہی وہاں
موہی کامان جوی سیانان جانی کہاتین بولی باتین مانون ساروبانی دہون ایری پیری
پیاری ہون تو واری واری سو بہاگی کو بہا دیکھی لو بہا بادہی ری میری تا تی تیری سون
دیکھون جوری باتین بہوری کاہون کوری دارو توری کہیلو ہورے رنگون بوری بہانے بہاگہی دیکھو کیون
ایضاً بخط هندی

दंडक निवाहा छंद ॥ मोहै सोहै जो है को है तो सी नारी
प्यारी नारी धारी प्यारे नेत्र को मतातै तो सो बूझो हौं ॥ को है रमा सो है प्या
मामो है का मा सो है स्यामा जाने द्यौते बोले बाता मानी सारी वानी यौ ॥ ए
री मेरी प्यारी है तौ वारी वारी सोभा की गोमादे के
وتقطیعش بطور وزن عربی در هر یکی پانزده بار فعلن و یکبار در آخر تک فع بود برین مثال فع لن
فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن
فع لن فع لن فع لن فع لن فع و چون از جمله حروف یکصد و بیست و چها
گانه هر چهار تک یک حرف گرو دارند و بجای ان یک حرف لکه بکذارند باسم دیگر

सोभा वारौ रोम रे नागतौं रोसा ॥ देखौ जातौ रोवा तैं सा
कामै कौ जा तैं जो बोलै तो रंगीं वा रो मातै सा
भै देखौ कयौ ॥

دندانی

موسوم گردد همچنین بجای یکحرف گر یکحرف لگه بگذارند تا انکه در هر چهار یک بجای
حروف گر یکصد و بیست حروف لگه گذاشته شود و چهار حرف گر در آخر هر چهار
یک باقیماند چه یکحرف گر در آخر هر یک واجب بود و از ان هیچ وجه نشاید برداشتن
و انقسم را انگن نامند بهمزه مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لیو
چنانکه مصنف کتاب گفته انگن در غم دلبر رحم شده جون زبر دم شده تر را شکلم
مرهانه ملن بکن رم از بن بکدم نشستم از غم خم شده و دو تا بدن و رخت گل لعل
لبت مل زلفت در گل بود از دهانه نکهت دلکش دو رخت مهوش جسم و لبست
خوش و دهن شکر خانه بزبان هندی و خط فارسی جک جاک مکت بهکت جن رس
بس هو هر هسکر کرت سبل هو کنک بسن تن اسن ڈوبت دل بس اسن جل
تهل کو اجرامراج برد چرن بر برم دهرم کت چرن بسرن کو اہل کل بر بدن سدن
جس هرن مدن مدن کدن سو الضا بخط هندی जगजगमगत ॥ अनगनछंद

भगतजनरसवसभवहरहसकरकरतसवलमो ॥ कनकवसतन
असनवडवबटदलनवसनअसननजलथलको ॥ अजरअमर

[illegible]

وچون چهند مذکور کهنهای متقرری ندارد لهذا القطیعش بچند قسم مختلف
ایداز انجمله یکی اینست فع لن فع لن فع لن فع لن فاعلتن فع

مفاعلن فع

مفاعلن فع و اسامی اقسام یکصد و بیست و یک گانه چهند مذکوره بترتیب
اینست اول منهرن بحروف و حرکات مذکوره یکصد و بیست و چهار حرف
گر کما ذکرنا دوم سمکر بضم سین مهمله و سکون میم و کاف تازی خفیفه مفتوح و را
یکصد و بیست و سه حرف گر و یکحرف لگه سیوم کنکادهر بفتح کاف عجمی خفیفه
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده و دال ثقیله مفتوح و را یکصد و بیست
دو حرف گر و دو حرف لگه چهارم کردهر بکسر کاف عجمی خفیفه و سکون را و باقی
حروف و حرکت مذکوره یکصد و بیست و یک حرف گر و سه حرف لگه پنجم
هول دهر بمیم مضموم و واو معروف و لام موقوف و باقی حروف و حرکت
مذکوره یکصد و بیست حرف گر و چهار حرف لگه ششم سول دهر بسین مهمله
مضموم و واو معروف و لام موقوف و باقی حروف و حرکت مذکوره یکصد و
نوزده حرف گر و پنج حرف لگه هفتم دهرادهر بفتح دال ثقیله و رای ممدوده
و باقی حروف و حرکت مذکوره یکصد و هزده حرف گر و شش حرف لگه هشتم
دهرلی بفتح دال ثقیله و سکون را و نون مکسور و یای معروف یکصد و هفده حرف
گر و هفت حرف لگه نهم نکمده بکسر میم و سکون کاف عجمی خفیفه و میم مفتوحه
و دال ثقیله یکصد و شانزده حرف گر و هشت حرف لگه دهم همگر بکسر های

و سکون میم و فتح کاف تازی خفیفه و را یکصد و یازده حرف گرو نه حرف لکه
یازدهم کنکن بکاف تازی خفیفه مفتوح و نون منونه و ایضاً کاف تازی خفیفه
مفتوح و نون یکصد و چهارده حروف گرو ده حرف لکه دوازدهم کلس بکاف
تازی خفیفه و لام مفتوحتین و سین مهمله یکصد و سیزده حرف گرو یازده
حرف لکه سیزدهم بر بفتح بای موحده خفیفه و را یکصد و دوازده حرف
گرو دوازده حرف لکه چهاردهم سرسی بفتح سین مهمله و سکون را و سین مهمله
مکسور و یای معروف یکصد و یازده حرف گرو سیزده حرف لکه پانزدهم سروج
بسین مهمله مفتوح و رای مضموم و واو مجهول و جیم تازی خفیفه یکصد و ده
حرف گرو چهارده حرف لکه شانزدهم سر بسین مهمله مفتوح و را یکصد و نه
حرف گرو پانزده حرف لکه هفدهم کجدهر بکاف عجمی و جیم تازی خفیفتین بفتح
اول و سکون ثانی و دال ثقیله مفتوح و را یکصد و هشت حرف گرو شانزده
حرف لکه هژدهم کرنی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون مکسور و یای
معروف یکصد و هفت حرف گرو هفده حرف لکه نوزدهم پارس بیای
عجمی خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و سین مهمله یکصد و شش حرف گرو هژده
حرف لکه بیستم کنک بکاف تازی خفیفه و نون مفتوحتین و ایضاً کاف

تازی خفیفه

تازی خفیفه یکصد و پنج حرف گرو نوزده حرف لکه بیست و یکم من بمیم مفتوح
و نون یکصد و چهار حرف گرو بیست حرف لکه بیست و دوم رحتم بفتح را
و سکون حیم تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفه مفتوح و میم یکصد و سه
حرف گرو بیست و یک حرف لکه بیست و سوم بار ببای موحده خفیفه ممدوده
و را یکصد و دو حرف گرو بیست و دو حرف لکه بیست و چهارم بن بفتح
بای موحده خفیفه و نون یکصد و یک حرف گرو بیست و سه حرف لکه بیست و پنجم
کنج پل بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفه موقوف
و پای عجمی خفیفه مفتوح و لام یکصد حرف گرو بیست و چهار حرف لکه بیست و ششم
کمود بکاف تازی خفیفه مفتوح و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه نود و
نه حرف گرو بیست و پنج حرف لکه بیست و هفتم کوس بکاف تازی
خفیفه مضموم و واو مجهول و دال سین مهمله نود و هشت حرف گرو بیست و
شش حرف لکه بیست و هشتم آل با الف ممدوده و لام نود و هفت حرف گرو
بیست و هفت حرف لکه بیست و نهم بال ببای موحده خفیفه ممدوده
و لام نود و شش حرف گرو بیست و هشت حرف لکه سیم ارنی بفتح همزه
و سکون را و نون مکسور و یای معروف نود و پنج حرف گرو بیست و نه

حرف لکه سی و یکم بهیرین بهای مکسور و یای معروف و رای موقوف
و میم مفتوح و نون نود و چهار حرف کروسی حرف لکه سی و دوم نیلمین بنون
مکسور و یای معروف و لام موقوف و میم مفتوح و نون نود و سه حرف کرو
سی و یک حرف لکه سی و سیوم بدم بکسر بای موحده خفیفه و ضم دال خفیفه
مشدده نود و دو حرف کروسی و دو حرف لکه سی و چهارم مکنس بضم میم و
سکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم مفتوح و نون
نود و یک حرف کروسی و سه حرف لکه سی و پنجم سار بسین مهمله ممدوده و را
نود حرف کروسی و چهار حرف لکه سی و ششم دبار بدال ثقیله ممدوده
و را هشتاد و نه حرف کروسی و پنج حرف لکه سی و هفتم سور بسین مهمله
مضموم و واو معروف و را هشتاد و هشت حرف کروسی و شش حرف
لکه سی و هشتم سس بسینین مهملتین باول مفتوح هشتاد و هفت حرف کرو
سی و هفت حرف لکه سی و نهم تارا بتای فوقانی خفیفه و رای ممدود
هشتاد و شش حرف کروسی و هشت حرف لکه چهلم نده بنون مکسور و دال
ثقیله هشتاد و پنج حرف کروسی و نه حرف لکه چهل و یکم ترنی بفتح تای
فوقانی خفیفه و سکون را و نون مکسور و یای معروف هشتاد و چهار حرف کر

و چهل حرف لکه چهل و دویم بهبن بای موحده ثقیله و بای موحده خفیفه
مفتوحه و نون هشتاد و سه حرف کرو چهل و یک حرف لکه چهل و سیوم
بهنک بضم بای موحده ثقیله و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه هشتاد و دو حرف کرو چهل و دو حرف لکه چهل و چهارم ناک
بنون ممدوده و کاف عجمی خفیفه هشتاد و یک حرف کرو چهل و سه حرف
لکه چهل و پنجم جانک بجیم عجمی خفیفه ممدوده و تای فوقانی و کاف تازی
خفیفتین باول مفتوح هشتاد حرف لکه چهل و چهار حرف لکه چهل و ششم
مئور میم مفتوحه و همزه مضموم و واو معروف و را هفتاد و نه حرف کرو
چهل و پنجم کاک بکاف تازی خفیفه ممدوده و کاف عجمی خفیفه هفتاد و هشت
حرف کرو چهل و شش حرف لکه چهل و هشتم سینه بسین مهمله مکسور و یای
معروف و نون مغنونه و های موقوفه هفتاد و هفت حرف کرو چهل و هفت حرف
لکه چهل و نهم سارو دل بسین مهمله ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفه
مضموم و واو معروف و لام هفتاد و شش حرف کرو چهل و هشت حرف
لکه پنجاهم بهنک بکسر بای موحده ثقیله و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه هفتاد
پنج حرف کرو چهل و نه حرف لکه پنجاه و یکم بهاسل بای موحده ثقیله ممدوده

وسین مهمله مفتوح و لام هفتاد و چهار حرف کرو پنجاه حرف لکه پنجاه و
دویم کپوت بکاف تازی و بای عجمی خفیفین باول مفتوح و ثانی مضموم
و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه هفتاد و سه حرف کرو پنجاه و یک حرف
لکه پنجاه و سیوم ترن بفتح تای فوقانی خفیفه وضم را و نون هفتاد و دو
حرف کرو پنجاه و دو حرف لکه پنجاه چهارم تپن بتای فوقانی و بای عجمی
خفیفین مفتوحین و نون هفتاد و یک حرف کرو پنجاه و سه حرف لکه پنجاه و
پنجم تپ بتای فوقانی و بای عجمی خفیفین باول مفتوح هفتاد حرف کر پنجاه و
چهار حرف لکه پنجاه و ششم تاپن ایضا بتای فوقانی و بای عجمی خفیفین باول
ممدوده و ثانی مفتوحه و نون شصت و نه حرف کرو پنجاه و پنج حرف
لکه پنجاه و هفتم مرچ بمیم مفتوح و رای مکسور و یای معروف و جیم عجمی خفیفه
شصت و هفت کرو پنجاه و شش حرف لکه پنجاه و هشتم کند بفتح کاف عجمی خفیفه و
نون مغنونه و دال مثقله شصت و هفت حرف کرو پنجاه و هفت حرف لکه پنجاه و نهم
مارند بمیم ممدوده و رای موقوفه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون مغنونه
و دال مثقله شصت و شش حرف کرو پنجاه و هشت حرف لکه شصتم مندل
بمیم مفتوحه و نون مغنونه و دال مثقله مفتوح و لام شصت و پنج حرف کرو

پنجاه و نه

پنجاه و نه حرف لکه شصت و یکم بهابری بکسر بای موحده خفیفه و بای موحده
ثقیله ممدوده و فتح بای موحده خفیفه و رای مکسور و یای معروف شصت
و چهار حرف کرو شصت حرف لکه شصت و دویم ادونی بضم همزه و دال
خفیفه مضموم و واو مجهول و فتح نون خفیفه و همزه مکسور و یای معروف
شصت و سه حرف کرو شصت و یک حرف لکه شصت و سیوم شس در شسین
مهملتین بفتح اول و سکون ثانی و دال ثقیله مفتوح و را شصت و دو حرف کرو
ایضا شصت و دو حرف لکه شصت و چهارم سدهاد بسین مهمله مضموم و
دال ثقیله ممدوده و با حروف لکه شصت و یکحرف کرو شصت و سه حرف
لکه شصت و پنجم مدهر بمیم مفتوح و دال ثقیله مضموم و را شصت حرف کرو شصت و
چهار حرف لکه شصت و ششم مئوکه دهر بمیم مفتوحه و همزه مضموم و واو معروف
و کاف تازی ثقیله و دال ثقیله مفتوح و را پنجاه و نه حرف کرو شصت و
پنج حرف لکه شصت و هفتم جوتی کر بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای
فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و کاف تازی خفیفه مفتوح و را پنجاه و هشت
حرف کرو شصت و شش حرف لکه شصت و هشتم نساکر بنون مکسور و سین
مهمله ممدوده و باقی حروف و حرکته مذکوره پنجاه و هفت کرو شصت و هفت

و حرکات مذکوره

حرف لکه شصت و نهم جوتی سه بجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای
فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و سین مهمله مضموم و راپنجاه و شش حرف
کرو شصت و هشت حرف لکه هفتادم جوتسئی بجیم تازی خفیفه مضموم و واو
مجهول و تاء فوقانی خفیفه موقوف و سین مهمله مفتوح و همزه مکسوره و یای
معروف پنجاه و پنج حرف کرو شصت و نه حرف لکه هفتاد و یکم انبر بهمزه مفتوحه
و نون منونه و بای موحده خفیفه مفتوح و راپنجاه و چهار حرف کرو هفتاد حرف
لکه هفتاد و دویم اکاس بالف و کاف تازی خفیفه ممدوتین و سین مهمله پنجاه و
سه حرف کرو هفتاد و یک حرف لکه هفتاد و سیوم دهب بدال ثقیله مضموم
و بای موحده خفیفه پنجاه و دو حرف لکه هفتاد و چهارم بیده بیائین موحده
خفیفتین مکسورتین و دال ثقیله پنجاه و یک حرف کرو هفتاد و سه حرف لکه هفتاد
و پنجم بمان ببای موحده خفیفه مکسور و میم ممدوده و نون پنجاه حرف کرو هفتاد
و چهارم حرف لکه هفتاد و ششم بهیو بضم بای موحده ثقیله و فتح همزه چهل و نه
حرف کرو هفتاد و پنج حرف لکه هفتاد و هفتم ساکر بسین مهمله ممدوده و فتح
کاف عجمی خفیفه و راچهل و هشت حرف کرو هفتاد و شش حرف لکه هفتاد و هشتم
ترنک بتای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه چهل و

در هفتاد و دو حرف

هفت حرف

هفت حرف کرو هفتاد و هفت حرف لکه هفتاد و نهم توی بتای فوقانی خفیفه
مضموم و واو مجهول و همزه مکسوره چهل و شش حرف کرو هفتاد و هشت حرف
لکه هشتادم بارسای موحده خفیفه ممدوده و راچهل و پنج حرف کرو هفتاد و
نه حرف لکه هشتاد و یکم بنده بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و دال ثقیله
چهل و چهار حرف کرو هشتاد حرف لکه هشتاد و دویم سوتین بسین مهمله
مضموم و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه مفتوح و همزه مکسوره و یای معروف
چهل و سه حرف کرو هشتاد و یک حرف لکه هشتاد و سیوم کجل بکاف و جیم
تازی خفیفتین مفتوحتین و تشدید ثانی و لام چهل و دو حرف کرو هشتاد و دو
حرف لکه هشتاد و چهارم بوت ببای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و تای فوقانی
خفیفه چهل و یک حرف کرو هشتاد و سه حرف لکه هشتاد و پنجم بیر ببای موحده خفیفه
مکسور و یای معروف و راچهل حرف کرو هشتاد و چهارم حرف لکه هشتاد و ششم
بیسر ببای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح و راسی و نه حرف
کرو هشتاد و پنج حرف لکه هشتاد و هفتم لبنک بلام و بای موحده خفیفه
مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه سی و هشت حرف کرو هشتاد و شش حرف
لکه هشتاد و هشتم تلک بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون لام و ایضا کسر یای

فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف تازی خفیفه سی و هفت حرف کرو هشتاد و
هفت حرف لکه هشتاد و نهم ترون بتای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون
واو و نون سی و شش حرف کرو هشتاد و هشت حرف لکه نود هم هار بهای
ممدوده و رای سی و پنج حرف کرو هشتاد و نه حرف لکه نود و یکم گنگن بفتح کاف
تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون سی و چهار حرف کرو
نود حرف لکه نود و دوم بلیا بفتح بای موحده خفیفه و لام مکسور و یای تحتانی
ممدوده سی و سه حرف کرو نود و یک حرف لکه نود و سیوم کنکنی بکسر کاف
تازی خفیفه و نون منونه و کاف تازی خفیفه مفتوح و نون مکسور و یای معروف
سی و دو حرف کرو نود و دو حرف لکه نود و چهارم جدا و بفتح جیم تازی
خفیفه و دال مثقله ممدوده و واو سی و یک حرف کرو نود و سه حرف لکه نود و
پنجم جبت بجیم تازی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه سی حرف
کرو نود و چهار حرف لکه نود و ششم نیور بنون مکسور و یای مجهول و همزه
مضمومه و رای بیست و نه حرف کرو نود و پنج حرف لکه نود و هفتم ننین بنون
مفتوح و یای موحده خفیفه مکسور و یای معروف و نون بیست و هشت حرف کرو
نود و شش حرف لکه نود و هشتم بهد بای موحده ثقیله مکسور و یای مجهول و دال

خفیفه

خفیفه بیست و هفت حرف کرو نود و هفت حرف لکه نود و نهم کنجک بفتح
کاف تازی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین بضم اول بیست و
شش حرف کرو نود و هشت حرف لکه صدم کسل بضم کاف تازی خفیفه و فتح
سین مهمله و لام بیست و پنج حرف کرو نود و نه حرف لکه صد و یکم کچ بکاف تازی
و جیم عجمی خفیفتین بضم اول بیست و چهار حرف کرو یکصد حرف لکه صد و دوم
جاوک بجیم تازی خفیفه بیست و سه حرف کرو یکصد و یک حرف لکه صد و سیوم جهلیا
بجیم عجمی ثقیله و لام مفتوحتین و یای تحتانی ممدوده بیست و دو حرف کرو یکصد و
دو حرف لکه صد و چهارم تاجن بتای فوقانی و جیم تازی خفیفتین با اول ممدوده
و بای مفتوح و نون بیست و یک حرف کرو یکصد و سه حرف لکه صد و پنجم کنج بکاف
تازی و بای عجمی خفیفتین مفتوحتین و جیم عجمی خفیفه بیست حرف کرو یکصد و چهار
حرف لکه صد و ششم کنده بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال مثقله نوزده
حرف کرو یکصد و پنج حرف لکه صد و هفتم باکهر بای عجمی خفیفه ممدوده و فتح
کاف تازی ثقیله و را هژده حرف کرو یکصد و شش حرف لکه صد و هشتم پکهنک
بنون مکسور و فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه هفده
حرف کرو یکصد و هفت حرف لکه صد و نهم بهند بضم بای عجمی ثقیله و نون

منونه و دال خفیفه شانزده حرف کرو یکصد و هشت حرف لکه صد و دهم
سیل بسین مهمله مکسوره و یای مجهول و لام یازده حرف کرو یکصد و نه حرف
لکه صد و یازدهم سرهای مفتوحه و را چهارده حرف کرو یکصد و ده حرف لکه
صد و دوازدهم کنتل بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و فتح تای فوقانی
خفیفه و لام سیزده حرف کرو یکصد و یازده حرف لکه صد و سیزدهم کوند بضم
کاف تازی خفیفه و واو مفتوحه و نون منونه و دال مثقله دوازده حرف
کرو یکصد و دوازده حرف لکه صد و چهاردهم دند بفتح دال خفیفه و نون
منونه و دال مثقله یازده حرف کرو یکصد و سیزده حرف لکه صد و پانزدهم
نهلیا بفتح بای موحده ثقیله و لام مکسوره و یای تحتانی ممدوده ده حرف
کرو یکصد و چهارده حرف لکه صد و شانزدهم رجکن بفتح را و جیم تازی و کاف
عجمی خفیفتین بسکون اول و ضم ثانی و نون نه حرف کرو یکصد و پانزده حرف
لکه صد و هفدهم ستکن بفتح سین مهمله و تای فوقانی و کاف عجمی خفیفتین بسکون
اول و ضم ثانی و نون هشت حرف کرو یکصد و شانزده حرف لکه صد و هژدهم
دهرم بفتح دال ثقیله و سکون را و میم هفت حرف کرو یکصد و هفده حرف
لکه صد و نوزدهم کرم بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و میم شش حرف

کرو یکصد و هژده حرف لکه صد و بیستم بن بضم بای عجمی خفیفه و تشدید نون
و تخفیف پنج حرف کرو یکصد و نوزده حرف لکه صد و بیست و یکم اکن بهمزه مفتوحه
و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و نون چهار حرف کرو یکصد و بیست حرف
لکه کما ذکرنا **قسم دویم** در ذکر چهندهای برن برستار که در زبان بهنس
کرت مستعمل و متداولست و ازان در اصطلاح اشلوک نامند بفتح همزه و سکون
شین معجمه و لام مضموم و واو مجهول و کاف تازی خفیفه و ان نظمی بود نثر
مانند که تک یعنی قافیه ندارد دیگر آنکه اتفاق افتد و الجمله هشت چهندست اول
انشت چهند بفتح همزه و ضم نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله مفتوح
و بای عجمی خفیفه و ان در اصطلاح اهل ان فن چهندی یعنی اشلوکی بود دو تکی که
در هر تک ان هشت حرف بود بلاقید لکه و کرو در هیچ یکی از چهندهای ذیل قید
لکه و کرنباشد مگر آنکه در آخر تک حرف کرو واجب بود دویم ردرچ چهند
بضم را و فتح دال خفیفه مشدده و رای متصله و بای موحده و جیم تازی خفیفتین
بفتح اول و تشدید ثانی و رای متصله و ان در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود دو تکی که در هر تک ان یازده حرف بود سیوم تروتک چهند بضم
تای فوقانی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و تای فوقانی مثقله مفتوح

وکاف تازی خفیفه وان در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دوتکی
که در هر تک ان دوازده حرف باشد چهارم ست تلک چهند بفتح سین
مهمله ونون منونه وتا بین فوقانیین خفیفتین بار اول موقوف یا مفتوح وتای
مکسور ولام مفتوح وکاف تازی خفیفه وان در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود دوتکی که در هر تک ان چهارده حرف بود پنجم مالتی چهند بمیم ممدوده و
لام موقوف وتای فوقانی خفیفه مکسور یای معروف وان در اصطلاح اهل
این فن چهندی بود دوتکی که در هر تک ان پانزده حرف باشد ششم سکهرنی
چهند بکسر سین مهمله وفتح کاف تازی ثقیله مشدده ورای متصله ونون
مکسور ویای معروف وان در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دوتکی که
در هر تک ان هفده حرف بود هفتم ساردول چهند بسین مهمله ممدوده ورای
موقوفه ودال خفیفه مضموم وواو معروف ولام وان در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود دوتکی که در هر تک ان نوزده حرف باشد هشتم سرگدهار
بضم سین مهمله وسکون را وکاف عجمی خفیفه موقوف ودال ثقیله ممدوده
ورا وان در اصطلاح اهل این فن چهندی بود دوتکی که در هر تک ان
بیست ویک حرف بود **شعبه سیوم** دربیان اقسام چهندهای که مخترع این الحیف اند

واختراع

واختراع چهندهای مذکور نسبت بدان است که گاهی بگوش این الحیف نخورده
ودر کتابی نیز بنظر نرسیده واگر احیانا چهندی ازین چهندها در کتابی مضبوط
باشد پس از جمله نوادرات تواند بود والا از جمله مخترعات والجمله چهارده
چهند است بدین تفصیل واسامی جدیدة الوضع اول موها چهند باید دانست
که موها بمیم مضموم وواو مجهول وهای ممدوده چهندی بود دوتکی جدید الوضع
بیک قافیه که در هر تک ان بیست وشش ماترا باشد وتمام بند ان پنجاه و
دو ماترا بود بوجهی که میان هر تک یک بسرام یعنی وقف واقع شود وتمام
تک یک بسرام میانه بدو حصه متساوی گردد هر حصه سیزده ماترای بشرطی
که چون ازان بیت یعنی تقطیع کنند در هر حصه از حصهای چهارگانه هر دو تک سه
گن حاصل شوند گن اول شش ماترای وگن دویم چهار ماترای وگن سیوم سه
ماترای وان باید که نگن باشد یا نو بود یعنی لگه وگر بود بهر تقدیر باید که ماترای
یازدهم حرف لگه باشد که واجب است ودر هیچ جا جگن واقع نشود که بدنمن
است وانچه سوای ترتیب وتقطیع مذکور بود معیوب وناقص است وان منقسم
است به بست وپنج قسم واصل جمیع اقسام موها انست که در هر تک ان چهارده
حرف وبست وشش ماترا بود ازانجمله در هر حصه از دو حصه تک ماترای

یازدهم باید که لگه باشد پس در هرتکی دو حرف لگه و دوازده حرف گ
بود چنانکه در هر دو تک بست و بست حرف چهار لگه و بست و چهار گرو بجای
دو ماترا باشد بشرطی که در هر حصه از دو حصه هر تک حرف سیم که ماترایی
یازدهم بود لگه باشد چنانکه گذشت و این قسم موهار امول نامند بمیم
مضموم و واو معروف و لام چنانکه مصنف کتاب گوید موها
جانا چون با می کشان می سما جام می ∴ باری ما را نبرده زان جامی ایام
دی ∴ و چون ماتراهای حروف لگه و گرو یک تک جدا جدا کانه نویسند و بلت
کنند چنین کنها حاصل شوند ڈا ـ ڈڈ ـ ڈڈڈ ـ ڈا ـ ڈڈ ـ ڈڈڈ
و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود فع لن فع لن فاعلن فع لن
فع لن فاعلن و چون از جمله گرهای بست و چهارگانه هر دو تک یکحرف گرو بر دارند
و بجای آن دو حرف لگه بگدارند باسم دیگر موسوم گردد تا آنکه هر بست و چهار
حرف گرو که چهل و هشت ماترا است بر داشته شود و بجای آن چهل و هشت
حرف لگه نیز چهل و هشت ماترا است گذاشته اید چنانکه در هر دو تک هیچ حرف
گرو نبود و بجاه و دو حرف لگه باشد و این قسم موهار اکن گویند بفتح نون
و سکون کاف عجمی خفیفه و ایضا نون چنانکه مصنف کتاب گفته کن

از می لعل لبت چو چشم خونتر مست شد ∴ در لب و نرگس دلکش رفته
دلم از دست خود ∴ و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن متفاعلن
مفتعلن متفاعلن و اسامی اقسام بست و یکگانه جدید الوضع موهااینست اول
مول بحروف و حرکات مذکوره بست و چهار حرف گرو چهار حرف لگه کما
ذکرنا دویم کول بکاف تازی خفیفه مضموم و واو معروف و لام بست و سه حرف گرو
و شش حرف لگه سیوم سینا بفتح سین مهمله و سکون یای تحتانی و نون ممدوده
بست و دو حرف گرو و هشت حرف لگه چهارم سخ بضم یای عجمی خفیفه و نون منونه
و جیم تازی خفیفه بست و یکحرف گرو و ده حرف لگه پنجم بن بیای موحده خفیفه
مفتوح و نون بست حرف گرو دوازده حرف لگه ششم کهن بکاف عجمی ثقیله
مفتوح و نون نوزده حرف گرو و چهارده حرف لگه هفتم چند بفتح جیم عجمی خفیفه و
نون منونه و دال خفیفه هژده حرف گرو و شانزده حرف لگه هشتم مده بمیم
مفتوحه و تشدید دال ثقیله هفده حرف گرو و هژده حرف لگه نهم جون بجیم
تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و یای موحده خفیفه مفتوح و نون شانزده حرف
گرو و بست حرف لگه دهم مین بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون پانزده حرف
گرو و بست و دو حرف لگه یازدهم چیل بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی و نون

چهارده حرف کرو بست وچهار حرف لکه دوازدهم سج تای فوقانی خفیفه
مکسور و یای مجهول وجیم تاری خفیفه سیزده حرف کرو بست وشش حرف لکه
سیزدهم رب برای مفتوحه و بای موحده خفیفه مکسور دوازده حرف کرو
بست وهشت حرف لکه چهاردهم ادوت بهمزه و دال خفیفه مضموم و واو مجهول
وتای فوقانی خفیفه یازده حرف کروسی حرف لکه پانزدهم دسا بفتح دال
خفیفه وسین مهمله ممدوده حرف کروسی ودو حرف لکه شانزدهم نده
بنون مکسوره و دال ثقیله نه حرف کروسی وچهار حرف لکه هفدهم سده بسین
مهمله مکسور و دال ثقیله هشت حرف کروسی وشش حرف لکه هژدهم
من بمیم مضموم و نون هفت حرف کروسی وهشت حرف لکه نوزدهم رس
برای مفتوحه وسین مهمله شش حرف کرو چهل حرف لکه بستم کامیان
بکاف تازی خفیفه ممدوده و میم موقوفه و بای موحده خفیفه ممدوده ونون
پنج حرف کرو چهل و دو حرف لکه بست ویکم سد بای موحده خفیفه مکسور
و یای مجهول و دال خفیفه چهار حرف کرو چهل وچهار حرف لکه بست و
دویم رام برای ممدوده و میم سه حرف کرو چهل وشش حرف لکه بست
وسیوم نین بفتح نون وسکون یای تحتانی و نون دو حرف کرو چهل

وهشت حرف

هشت حرف لکه بست وچهارم رسه بکسر بای موحده خفیفه و رای متصله
و نون منونه و بای موحده ثقیله یکحرف کرو پنجاه حرف لکه بست وپنجم بکن
بحروف وحرکات مذکوره پنجاه و دو حرف لکه کما ذکرنا دویم پلتا
هند باید دانست که پلتا بفتح بای عجمی خفیفه وسکون لام وتای فوقانی
مثقله ممدوده هندی بود دو تکی جدید الوضع که قافیه ان در وسط تک
افتد مثل سورتها و در هر تک ان بست وشش ماترا بود بوجهی که بعد از سیزده
ماترا در وسط تک بسرام واقع شود و در انجا قافیه باشد چنانچه که هر تک بیک
بسرام بدو حصه کردد بشرطی که مثل موها در هر حصه از دو حصه هر تک ماترای
یازدهم حرف لکه باشد و تمام بندان پنجاه و دو ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب کفته **پلتا** می بیمای جام می جانا چون پای می کشان ؛ زان جامی ایام
دی پاری مارا نبرده ؛ وتقطیعش بطور عروض عربی همان تقطیع موها بود
چنانکه کذشت سیوم سوبها چند باید دانست که سوبها بسین مهمله مضموم
و واو مجهول و بای موحده ثقیله ممدوده هندی بود چهارتکی جدید الوضع که در
هر تک ان یک یکن و ان یک لکه دو کر است و یک جکن و در اخر تک
یکحرف کر بود چنانکه در تمام تک هفت حرف و یازده ماترا باشد و تمام بند

ان بست و هشت حرف و چهل و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته سوهبا
بنار و تیو جومه؛ سر مو تیو سیه؛ گذاری بگوی ما؛ نگاهی بسوی ما؛ و
تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار مفاعیل و یکبار فاعلن بود برین
مثال مفاعیل فاعلن چهارم ارده چند هند باید دانست که ارده چند
بفتح همزه و سکون را و دال ثقیله و فتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال
خفیفه هندی بود چهارتکی جدید الوضع که در هر تک ان یک سکن و یک تومر
بود چنانکه در تمام تک پنج حرف و هفت ماترا باشد و تمام بندان بست حرف
و بست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته ارده صنما بیا؛ بوفا بیا؛
یاد ابیا؛ بجدا بیا؛ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار متفاعلن
بود پنجم سجهم هند باید دانست که سجهم بضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیله مشدد
و میم هندی بود چهارتکی جدید الوضع که در هر تک ان یک تومر و سه سکن
بود چنانکه در تمام تک یازده حرف و پانزده ماترا باشد و تمام بندان چهل
چهار حرف و شصت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته سجهم یا صنما نشین دمی؛
ز رو گری و فا بشنو غمی؛ گهی بو یا سوی ما بوفا؛ دمی بنشین منمای جفا؛
و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی چنین بود مفاعلتن فعلن فعلن

ششم

ششم اندراوتی هند باید دانست که اندراوتی بهمزه مکسوره و نون منونه
و دال خفیفه و رای متصله ممدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفه مکسور
و یای معروف هندی بود چهارتکی جدید الوضع که در هر تک ان یک سکن
و یک رکن و در اخر تک تومر بود چنانکه در تمام تک هشت حرف و دوازده
ماترا باشد و تمام بندان سی و دو حرف و چهل و هشت ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب گفته اندراوتی صنمار و توجومه؛ شب گیسو تیو سیه؛ تو چرا گهی بره؛ نکنی
سوی ما نگه؛ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی چنین بود فعلاتن مفاعلن
هفتم بدماوتی هند باید دانست که بدماوتی بیای عجمی و دال خفیفتین بفتح اول
و سکون ثانی و میم ممدوده و واو موقوفه و تای فوقانی خفیفه مکسوره و یای
معروف هندی بود چهارتکی جدید الوضع که در هر تک ان یک سکن و یک
بهکن و در اخر تک یکحرف گر باشد چنانکه در تمام تک هشت حرف و ده ماترا
بود و تمام بندان بست و هشت حرف و چهل ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب
گفته بدماوتی صنمار و تیو مه؛ سر مو تیو سیه؛ تو بسی بیخبری؛ ز فغانی سحری؛
و تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود فعلاتن فعلن هشتم رتناولی هند
باید دانست که رتناولی بفتح را و سکون تای فوقانی خفیفه و نون ممدوده

و واو موقوفه و لام مکسور و یای معروف هندی بود چهار تکی جدید الوضع که
در هر تک ان چهار رکن و در اخر تک یکحرف گر بود چنانکه در تمام تک سیزده
حرف و سیزده ماترا باشد و تمام بندان پنجاه و دو حرف و هفتاد و دو ماترا
بود چنانکه مصنف کتاب گفته رتناولی صنما چه بلا همه جور و جفائی زغمی تو حریم
تا که نیائی ؛ دل یابد غابر دی زبری ما ؛ همه جور و جفا کردی بسر ما ؛ و تقطیعش
بطور عروض عربی در هر تکی چهار بار فعلن و در اخر یکبار فع بود برین مثال
فعلن فعلن فعلن فعلن فع نهم بهباولی هند باید دانست که بهباولی بضم بای
عجمی خفیفه و سکون ها و بای عجمی خفیفه ممدوده و واو موقوفه و لام مکسور
و یای معروف هندی بود چهار تکی جدید الوضع که در هر تک ان یک رکن
و یک یکن و ان یک لکهو دو گر است و در اخر یک رکن بود چنانکه در تمام تک
نه حرف و چهارده ماترا باشد و تمام بندان سی و شش حرف و پنجاه و شش
ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته بهباولی صنما بسی سیمین تنی ؛ تو چرا
بدینسان توسنی ؛ بوصال تو ارام ما ؛ بخیال تو انجام ما ؛ و تقطیعش بطور عروض
عربی در هر تکی یکبار متفاعلن و یکبار مستفعلن بود برین مثال متفاعلن
مستفعلن دهم چیلا هند باید دانست که چیلا بجیم و بای عجمی هر دو مفتوحتین

ولام

و لام ممدوده هندی بود چهار تکی جدید الوضع که در هر تک ان سه رکن و در
اخر تک یک رکن بود و رکن سه لکه باشد چنانکه در تمام تک دوازده حرف و
یازده ماترا بود و تمام بندان چهل و هشت حرف و شصت ماترا باشد چنانکه
مصنف کتاب گفته چیلا مرا بخیال تو شوق سفر ؛ ترا به بسوی غریب نظر ؛
کنون تو فابهم از رخ خود ؛ ما صنما بشد انچه بشد ؛ و تقطیعش بطور عروض عربی
در هر تکی یکبار مفاعلتن و دو بار فعلن بود برین مثال مفاعلتن فعلن فعلن
یازدهم امرت بانی هند باید دانست که امرت بانی بکسر همزه و سکون میم و فتح را
و سکون تای فوقانی و بای موحده خفیفه ممدوده و نون مکسور و یای معروف
هندی بود چهار تکی جدید الوضع که در هر تک ان یک رکن یعنی سه لکه و یک رکن
بود چنانکه در تمام تک شش حرف و هفت ماترا باشد و تمام ان بیست و چهار حرف
و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته امرت بانی دلم ز تو خون ؛ هوشم بجنون ؛
وهم بتو دین ؛ زیم به ازین ؛ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار
مفاعلتن بود دوازدهم سدها ترنگ هند باید دانست که سدها ترنگ
بسین مهمله مضموم و دال ثقیله ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه هندی بود چهار تکی جدید الوضع که در هر تک

ان یک سپ و یک سکن بود چنانکه در تمام تک هفت حرف و هشت ماترا باشد
و تمام بندان بیست و هشت حرف و سی و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته سدها برگ
دل من زتو خون ⁂ سر من مجنون ⁂ بد هم تو دین ⁂ نریم به ازین ⁂ و تقطیعش بطور
عروض عربی در هر تکی دو بار فعلن بود بر مثال فعلن فعلن سیزدهم سهها نمود
چند باید دانست که سهها نمود بسین مهمله مفتوح و بای موحده ثقیله ممدود
و کسر بای موحده خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه چندی چهار تکی
جدید الوضع که در هر تک ان سه بهکن و در اخر تک یکحرف گر بود چنانچه در تمام
تک ده حرف و چهارده ماترا باشد و تمام بندان چهل حرف و پنجاه و شش ماترا
بود چنانکه مصنف کتاب گفته سهها نمود ماه منی بر بام برا ⁂ خنده کنان سر شام برا ⁂
رو بنما و تمام برا ⁂ چون گل با می و جام برا ⁂ و تقطیعش بطور عروض عربی چنین
بود مفتعلن مفعول فعل چهاردهم مکلا چند باید دانست که مکلا میم مفتوحه
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده چندی بود جدید الوضع
که در هر تک ان یک سکن و دو بهکن بود چنانکه در تمام تک نه حرف و دوازده
ماترا باشد و تمام بندان سی و شش حرف و چهل و هشت ماترا بود چنانکه
مصنف کتاب گفته مکلا صنما رو تو مهوش ⁂ دل ما باغم تو خوش ⁂ سر ما خاک

براهت ⁂ بتمنای نکاهت ⁂ و تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی دو بار فعلاتن
بود بر مثال فعلاتن فعلاتن باب دویم در بیان تک یعنی علم قوافی اهل هندو
چون کتابی مضبوط درین علم بنظر نیامده لهذا این نحیف بر کلیات ان احاطه
نموده و اصطلاحی چند نهاده این علم را مدون ساخت و ان مشتمل است بر دو
فصل فصل اول در تعریف تک و ذکر حروف ان و ان منشعب بدو شعبه شعبه اول
در تعریف تک باید دانست که تک بتای فوقانی و کاف تازی خفیفتین باول
مضموم در لغت اهل هند قافیه را گویند و مصراع را نیز نامند و ان بحسب معنی اول
در اصطلاح ایشان عبارتست از یکحرف یا بیشتر که تکرار ان بمعانی مختلفه در
اخر مصراع ها واجب بود یا مستحسن و واجب ان بود که تک یعنی قافیه بی
او صورت نه بندد مثلا حرف نون در اخر لفظ تن بتای فوقانی خفیفه
مفتوح و من بمیم مفتوح که قافیه بی ان درست نیست و مستحسن ان بود که اگر رعایت
ان کرده شود موجب مزید حسن کلام گردد و الا خللی در قافیه راه
نیابد مثلا در قافیه بدن بسین مهمله و دال خفیفه مفتوح و نون اگر
رعایت دال مذکور نکنند و تن بمیم مفتوح قافیه ان بندند موجب
مزید حسن کلام گردد و الا اگر تن بتای فوقانی خفیفه مفتوح و امثال ان

قافیه ان بند نذیر درست باشد وخللی در قافیه راه نیابد و وجوب تکرار یا بجوهر
حرف و ذات ان تواند بود با بمات یعنی حرکت و استحسان بدو قسم مذکور بود
و رعایت تکرار حرف خفیفه و ثقیله کردن مثلا در قافیه کهن بکاف عجمی ثقیله
مفتوح و نون اگر رعایت حرف ثقیله نکند و دهن بدال ثقیله مفتوح قافیه ان
بند نذیر درست بود و خللی در قافیه راه نیابد و از جمله ابجد اهل هند که حروف
سی و پنجگانه باشند هژده حرف خفیفه است و هشت حرف ثقیله و دو حرف
مثقله و ان دو حرف درین محل حکم خفیفه دارند و پنج حرف اثقل و ان
حکم ثقیله دارند الا نون اثقل که حکم خفیفه دارد و دو حرف معنونه و از جمله
هژده حرف خفیفه مذکوره در مقدمه کتاب اگرچه نه حرف مقید بخفیفه
نیست اما درین محل حکم خفیفه دارند و ان همزه و میم و یای تحتانی و را
و لام و واو و سین معجمه و سین مهمله و هاست و سه حرف ثقیله که نون
و میم و لام باشد اگرچه داخل ابجد مذکور نیستند اما مقید بثقیله
اند و حکم ثقیله دارند چنانکه حروف سی و پنجگانه ابجد مذکور در فصل
اول در مقدمه کتاب بتفصیل مسطور است **شعبه دویم** ذکر حروف
تک و تفصیل ان باید دانست که حروف تک یعنی قافیه جمله سی و دو است

بدین تفصیل و اسامی اول همه بنون مکسوره و یای مجهول و ها و ان حرف که
بود در اخر تک یعنی در اخر کلمه اخر مصراع که تکرار ان بعینه واجب بود و حیلاف
ان هیچ وجه جایز نیست مثل حرف نون در اخر لفظ تن بتای فوقانی خفیفه
مفتوح و من بمیم مفتوح و میم در اخر لفظ کام بکاف تازی خفیفه ممدوده و بام
ببای موحده خفیفه ممدوده و امثال ان و بیان حروف که ذکر در فصل اول
از باب اول گذشت در معرفت ان بان باب رجوع نمایند دویم روب برای
مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه و ان حرف که بود متحرک ماقبل نبه
و تکرار ان بعینه مستحسن بود و تکرار مات یعنی حرکت ان واجب مثل
دال خفیفه و فتحه ان در لفظ سدن بسین مهمله مفتوح و دال مذکور و نون
و مدن بمیم مفتوح و باقی حروف و حرکت مذکوره و امثال ان سیوم اتو
بفتح همزه و نون مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه و ان حرف که بود
ماقبل روب و چون روب بعینه تکرار یابد تکرار حرف مذکور بعینه اگر
ماقبل الحرف یکر بود و الا تکرار مات ان مستحسن بود مثل رای اول و سکون
ان در لفظ سرور بفتح سین مهمله و سکون رای مذکور و واو مفتوحه و الضا
راوتر و ربفتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و مثل

سین مهمله و فتحه ان در لفظ سدن و میم و فتحه اشن در لفظ مدن بحروف و
حرکات مذکوره و امثال ان چهارم هندی بکسر بای موحده خفیفه و یای مجهول
و نون معنونه و دال خفیفه مکسوره و یای معروف و ان حرف لکه بود ما قبل الوب
و تکرار مات ان مستحسن بود چون الوب بعینه تکرار یابد مثل فتحه سین مهمله
در لفظ سرور بفتح سین مهمله مذکوره و سکون را و واو مفتوح و ایضا راو
نون در لفظ زنبر بفتح نون مذکور و سکون را و های مفتوحه و امثال ان و
احسن بود چون روب و الوب هر دو بعینه تکرار یابند مثل فتحه سین مهمله
در لفظ سرور بحروف و حرکات مذکوره و تای فوقانی خفیفه در لفظ ترود
بفتح تای فوقانی مذکوره و باحروف و حرکات مذکوره و امثال ان پنجم
سروب بسین مهمله مفتوح و رای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه
و ان حرف کربود ما قبل روب و چون ما قبل ان حروف دیگر باشد
تکرار حرف مذکور بعینه و مات ان مستحسن بود مثل نون ممدوده در لفظ
کناکت بفتح کاف تازی خفیفه و نون مذکور و کاف عجمی و تای فوقانی
خفیفتین باول مفتوح و لفظ مهاوت بمیم مفتوح و نون مذکور و واو مفتوحه
و امثال ان و احسن بود چون روب بعینه تکرار یابد مثل نون مذکور

درلفظ

در لفظ کناکت بحروف و حرکات مذکوره لفظ اناکت بهمزه مفتوحه و باقی حروف
و حرکات مذکوره و امثال ان و اگر ما قبل ان حروف دیگر باشد تکرار مات
ان مستحسن بود فقط مثل سین مهمله ممدوده در لفظ ساکر بسین مهمله مذکوره
و کاف عجمی خفیفه مفتوح و راو نون ممدوده در لفظ ناهر بنون مذکوره و
های مفتوح و امثال ان و احسن بود چون روب بعینه تکرار یابد مثل سین
مهمله مذکوره در لفظ ساکر و نون ممدوده در لفظ ناگر بحروف و حرکات مذکوره
و امثال ان ششم تلک بتای فوقانی خفیفه مکسوره و لام مفتوح و کاف تازی
خفیفه و ان حرف لکه بود ما قبل سروب و تکرار مات ان مستحسن بود چون
روب بعینه تکرار یابد مثل فتحه سین در لفظ ستاور بسین مهمله مفتوح و تای
فوقانی خفیفه ممدوده و واو مفتوحه و راو میم در لفظ مهاور بمیم مفتوح و های
ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره احسن بود چون روب و سروب
هر دو بعینه تکرار یابند مثل فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کناکت و همزه در
لفظ اناکت بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان هفتم سدهن بفتح بای
موحده خفیفه و نون منونه و فتح دال ثقیله و نون و ان حرف لکه بود ساکن
ما قبل نیه و تکرار ان بعینه و سکون ان واجب بود مثل سین معجمه سکون

ان در لفظ اشت بفتح همزه و سکون سین معجمه و یای فوقانی مثقله و کشت
بفتح کاف تازی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال ان هشتم
سیس بسین مهمله مکسوره و یای معروف و ایضا سین مهمله و ان حرف لکه بود
ماقبل شدن و تکرار مات ان واجب بود مثل فتحه همزه در لفظ اشت و کاف
تازی خفیفه در لفظ کشت بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان و تکرار حرف
مذکور بعینه مستحسن بود چون ماقبل ان حرف دیگر باشد مثل را در لفظ سرشت بفتح
سین مهمله و کسر را و سکون سین معجمه و تای فوقانی مثقله و درشت بفتح دال
مهمله و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال ان نهم کس بکاف تازی خفیفه
مکسوره و یای مجهول و سین مهمله و ان حرف لکه بود ماقبل سین و تکرار مات آن
مستحسن بود مثل فتحه نون در لفظ نکست بنون مفتوح و کاف تازی خفیفه
مکسوره و سکون سین معجمه و تای فوقانی مثقله و بسین مهمله در لفظ سرشت
بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان و احسن بود چون سین بعینه تکرار
یابد مثل فتحه سین مهمله در لفظ سرشت و دال مهمله در لفظ درشت بحروف
و حرکات مذکوره و امثال ان دهم سیام بکسر سین مهمله با یای مشموم
ممدوده و میم و ان حرف کر بود ماقبل سه و تکرار مات ان واجب بود

مثل

مثل بات و کاف تازی خفیفه ممدوده در لفظ کام میم اخر و بای موحده
خفیفه ممدوده در لفظ بام و تکرار ان بعینه مستحسن بود چون ماقبل ان حرف
دیگر باشد مثل لام ممدوده در لفظ کلاب بفتح کاف تازی خفیفه و لام
مذکوره و بای عجمی خفیفه و الاب بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره
و امثال ان یازدهم سند بضم سین مهمله و نون منونه و دال خفیفه مفتوح
و را و ان حرف لکه بود ماقبل سیام و تکرار ان بعینه چون ماقبل ان
حرف دیگر باشد و مات ان مستحسن بود مثل رای اول در لفظ تروار بفتح
تای فوقانی خفیفه و سکون را و واو ممدوده و ایضا را و کرمار بفتح کاف
تازی خفیفه و سکون را و یای فوقانی خفیفه ممدوده و مثل فتحه کاف تازی خفیفه در
لفظ کلاب بحروف و حرکات مذکوره و سین مهمله در لفظ سراب برای ممدوده
و بای عجمی خفیفه و احسن بود چون سیام بعینه تکرار یابد مثل رای اول در لفظ
تروار بحروف و حرکات مذکوره و بروار بفتح بای عجمی خفیفه و باقی حروف
و حرکات مذکوره مثل فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کلاب و همزه در لفظ
الاب بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان دوازدهم تکت بضم میم
و فتح کاف تازی خفیفه و تای فوقانی مثقله و ان حرف لکه بود ماقبل سند در

وتکرار مات ان مستحسن بود چون سند بعینه تکرار یابد مثل فتحه تای فوقانی
خفیفه در لفظ تروار و کاف تازی خفیفه در لفظ کرتار و احسن بود چون
سند و سیام هر دو بعینه تکرار یابند مثل فتحه های فوقانی خفیفه در لفظ
ترواز و بای عجمی خفیفه در لفظ پروار بحروف و حرکات مذکوره و امثال
ان سیزدهم موهن بمیم مضموم و واو مجهول و های مفتوح و نون و ان حرف
کر بود ماقبل سیام و تکرار مات ان مستحسن بود مثل مات کاف تازی خفیفه
ممدوده در لفظ کابال بکاف تازی مذکور و بای عجمی خفیفه ممدوده و لام
و بای عجمی خفیفه ممدوده در لفظ پاتال بپای عجمی مذکور و تای فوقانی خفیفه
ممدوده و احسن بود چون سیام بعینه تکرار یابد مثل مات کاف عجمی خفیفه
مضموم با واو مجهول در لفظ گوپال بکاف عجمی مذکور و بای عجمی خفیفه ممدوده
و لام و بای موحده ثقیله مضموم با واو مجهول در لفظ بهوپال بحروف و حرکات
مذکوره و امثال ان چهاردهم مول بمیم مضموم و واو معروف و لام
و ان حرف کر بود در اخر تک یعنی مصراع و اختلاف حرف مذکور بعینه
واجب بود چون هر دو لفظ تک یعنی قافیه بسیط باشند یعنی هر دو لفظ
یکحرفی باشند فقط و تکرار مات یعنی حرکت و اعراب ان بهر حال واجب

بود مثل مات واو بواو ممدوده و بابای تحتانی ممدوده و موبمیم مضموم با
واو مجهول و توبتای فوقانی خفیفه مضموم با واو مجهول و پی بپای عجمی خفیفه
مکسور با یای معروف و تی بتای فوقانی خفیفه مکسور با یای معروف و امثال
ان و تکرار ان بعینه واجب بود چون هر دو لفظ تک یعنی قافیه مرکب
از دو حرف و زیاده بران باشند و شاید که مستحسن بلکه احسن بود مثل
مات تای فوقانی خفیفه با یای معروف در لفظ رتی برای مفتوحه و جتی
بجیم تازی خفیفه مفتوح پانزدهم درم بدال خفیفه مضموم و رای متصله و میم و
ان حرف لکه بود متحرک ماقبل مول و تکرار ان بعینه مستحسن بود چون ماقبل
ان حرف دیگر باشد مثل جیم تازی خفیفه مفتوح در لفظ سجنی بسین مهمله
مفتوح و جیم مذکور و نون مکسور و یای معروف و رجنی برای مفتوحه باقی
حروف و حرکات مذکوره و امثال ان و تکرار مات ان واجب بود چون
مول بعینه تکرار یابد مثل فتحه جیم تازی در مثال مذکور و فتحه را در لفظ رتی
بتای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و جیم تازی خفیفه در لفظ جتی بحروف
و حرکات مذکوره و امثال ان شانزدهم دار بدال مثقله ممدوده و را
و ان حرف لکه بود ماقبل درم و تکرار مات ان مستحسن بود مثل فتحه سین

مهمله در لفظ سجنی بحروف وحرکات مذکوره ورا در لفظ روتی برای
مذکوره و واو مفتوحه وباقی حروف وحرکات مذکوره واحسن بود چون
درم ومول هردو بعینه تکرار یابند مثل فتحه سین مهمله در لفظ سجنی ورا در
لفظ رجنی بحروف وحرکات مذکوره وامثال ان هفدهم سمن بضم سین
مهمله وفتح میم ونون وان حرف که بود ساکن یا موقوف ماقبل مول
وتکرار ان بعینه ومات ان یعنی سکون یا وقف ان مستحسن بود چون مول
بعینه تکرار یابد ~~ان بعینه ومات ان~~ مثل را وسکون ان در لفظ تربا بکسر تای
فوقانی خفیفه ورای مکسوره وبای ممدوده وبربا بکسر بای عجمی خفیفه وباقی حروف
وحرکات مذکوره وامثال ان ومثل تای فوقانی خفیفه ووقف ان در لفظ
ماتراسیم ممدوده وتای مذکوره ورای ممدوده وجاتراحیم تازی خفیفه و
ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره وامثال ان هزدهم تبر بای عجمی
وتای فوقانی خفیفین بفتح اول وتشدید ثانی ورای متصله وان حرف
که بود ماقبل سمن وتکرار مات ان مستحسن بود چون مول بعینه تکرار یابد
وسمن مختلف گردد مثل کسره تای خفیفه در لفظ تربا بحروف وحرکات
مذکوره وبای موحده خفیفه در لفظ تحیا بیای موحده مذکوره وسکون جیم

تازی

تازی خفیفه وبای تحتانی ممدوده یا انکه سمن بعینه تکرار یابد ومول مختلف گردد
مثل کسره تای مذکوره در لفظ تریا وکاف تازی خفیفه در لفظ کریا کاف
تازی مذکور وسکون را وبای عجمی خفیفه ممدوده واحسن بود چون سمن
ومول هردو بعینه تکرار یابند مثل کسره تای مذکوره در لفظ بلسر وبای
عجمی خفیفه در لفظ سربا بحروف وحرکات مذکوره وامثال ان نوزدهم کهن
بفتح کاف عجمی ثقیله ونون وان حرف که بود ماقبل سمن وتکرار مات ان
مستحسن بود چون یکی از سمن ومول بعینه تکرار یابد مثل مات میم ممدوده در
لفظ ماتراسیم مذکوره وتای فوقانی خفیفه موقوفه ورای ممدوده وبای موحده
خفیفه ممدوده در لفظ باورا بای مذکوره و واو موقوفه وایضا رای
ممدوده ومثل میم مذکوره در لفظ ماتراجروف وحرکات مذکوره وتای
فوقانی خفیفه موقوف وکاف تازی خفیفه ممدوده واحسن بود چون
سمن ومول هردو بعینه تکرار یابند مثل مات میم ممدوده در لفظ ماترا بحروف
وحرکات مذکوره وجیم تازی خفیفه ممدوده در لفظ جاتراحیم مذکور وباقی
حروف وحرکات مذکوره بستم بهل بای عجمی ثقیله مفتوح ولام وان
حرف که بود ماقبل درم وتکرار مات ان مستحسن بود چون درم ومول هردو

[جیم تازی خفیفه ممدوده در لفظ جاتراحیم مذکوره]

بعینه تکرار یابند مثل یات کاف تازی خفیفه ممدوده در لفظ کامنی تکاف
مذکور و میم و نون مکسورتین و یای معروف و دال خفیفه مذکوره در لفظ دامنی بحروف
و حرکات مذکوره و امثال ان بیست و یکم تال بفتح تای فوقانی خفیفه و میم ممدوده
و لام و ان حرف که بود ماقبل مول و چون ماقبل ان حرف دیگر باشد و مول
بعینه تکرار یابد تکرار ان بعینه مستحسن بود مثل های ممدوده در لفظ بهاری
بکسر بای موحده خفیفه و های ممدوده مذکور و رای مکسور و یای معروف و تهاری بکسر
تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و تکرار مات ان واجب بود
مثل مات های ممدوده در مثال مذکور و میم ممدوده در لفظ مالامیم مذکوره
و لام ممدوده و بای موحده خفیفه ممدوده در لفظ بالا و امثال ان بیست و
دویم دل بدال خفیفه مفتوح و لام و ان حرف که بود ماقبل تال و تکرار مات
ان مستحسن بود چون تال مختلف گردد و مول بعینه تکرار یابد مثل کره بای
موحده خفیفه در لفظ بهاری بحروف و حرکات مذکوره و نون در لفظ بوارنی
بنون مذکور و واو ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال
ان و احسن بود چون تمال و مول هر دو بعینه و تکرار یابند مثل کره بای
مذکوره در لفظ بهاری و تای فوقانی خفیفه در لفظ تهاری بحروف و حرکات

مذکوره و امثال ان بیست و سیوم پهول بضم پای عجمی ثقیله و واو معروف
و لام و ان حرف که بود ماقبل تمال و تکرارات ان مستحسن بود چون تمال مختلف
گردد و مول بعینه تکرار یابد مثل فتحه میم با نون منونه در لفظ منجاری میم
مذکور و جیم تازی خفیفه ممدوده و رای مکسور و یای معروف و بای موحده خفیفه
با نون منونه در لفظ بنگاری بای مذکور و کاف عجمی خفیفه ممدوده و باقی
حروف و حرکات مذکوره و امثال ان و احسن بود چون تمال و مول هر دو
بعینه تکرار یابند مثل فتحه میم با نون منونه در لفظ منجاری بحروف و حرکات
مذکوره و بای موحده با نون مذکوره در لفظ بنجاری بای مذکور و جیم تازی
خفیفه ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال ان بیست و چهارم
سند بفتح سین مهمله و نون منونه و دال ثقیله و ان حرف که بود و امثال
که بنیه پیوندد و تکرار ان بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در اخر
لفظ بولت بضم بای موحده خفیفه و واو مجهول و لام مفتوح و تولت بضم
تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال ان پوشیده
نماند که این حرف و چند حرف دیگر که بعد ازین مذکور شوند عبارت از
حروفیست که جو هر کلمه قافیه نباشند یعنی بیست و سه حرف که پیش از

سنده مذکور شد حروفی هستند که از جمله اجزای کلمهٔ قافیه اند و حرف
سنده و چند حرف دیگر که بعد از وی مذکور شوند از اجزای کلمهٔ قافیه
نباشند یعنی کلمه که در آخر مصراع واقع شود از اجزای ان
نباشند بلکه بدان لاحق شوند مثل بهم و بیهم بضم بای موحدهٔ ثقیله و سیم و ان حرف بود
که پیوند دهد پیوند دو تکرار ان بعینه واجب بود مثل بای فوقانی خفیفه در
آخر لفظ تولیته و تولیت بلام مکسور و یای تحتانی مفتوح و باقی حروف
و حرکات مذکوره و امثال ان مثل و ششم هی امیم مفتوح و با مکسور و یای
معروف و ان حرف کی بود که بنیه پیوند دو تکرار ان بعینه و مات ان
واجب بود مثل یای تحتانی مکسور یا یای مجهول در آخر لفظ بوئی و توئی
بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان مثل و هفتم دبیر الفتح دال
ثقیله و رای ممدوده و ان حرف لکه بود که مبول بند دو تکرار آن
بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منات میم
مفتوحه و نون ممدوده و بنات بفتح بای موحدهٔ خفیفه و باقی حروف
و حرکات مذکوره و امثال ان مثل و هشتم پایال بای عجمی و بای فوقانی
خفیفتین ممدودتین و لام و آن حرف لکه بود که بدبرا پیوند دو تکرار

بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ مثاوب بواو مفتوحه
و بناو بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن مثل و نهم سیس سنین
مهملتین سین اول مکسور و یای مجهول و آن حرف لکه بود که بیاتال پیوند دو تکرار
ان بعینه واجب بود مثل تای فوقانی خفیفه در آخر لفظ منائیت بهمزه ملینه و یای
تحتانی مفتوح و بنائیت بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان سیم برج
برای مفتوحه و جیم تازی خفیفه و ان حرف کر بود که بدبرا پیوند دو تکرار ان
بعینه و مات آن واجب بود مثل یای تحتانی مکسور یا یای مجهول در آخر لفظ
منای و بنای بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان سی و یکم جهتا بکسر جیم
عجمی ثقیله و یای فوقانی خفیفه ممدوده و آنحرف کر بود که مبول پیوند دو تکرار
ان بعینه و مات ان واجب بود مثل یای تحتانی مضموم با واو مجهول در آخر
لفظ منایوه و بنایوه بحروف و حرکات مذکوره و امثال ان سی و دوم
کمته بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحتین و تای فوقانی اثقل و ان حرف کر
بود که بجهتا پیوند دو تکرار آن بعینه و مات ان واجب بود مثل همزه
مکسوره یا یای معروف در آخر لفظ منا یوئی و بنا یوئی بحروف و حرکات مذکوره
و امثال ان فصل دوم در بیان تکمات و غیره و ان مشعب است بچهار

شعبهٔ اول در بیان تک مات باید دانست که تک مات بتای فوقانی و کاف
تازی خفیفین بضم اول و سکون ثانی و میم ممدوده و تای فوقانی خفیفه یعنی حرکات
و سکنات قافیه باشد و هر آنجمله سی است بدین تفصیل و اسامی اول دت
بدال و تای فوقانی خفیفتین باول مضموم و آن مات روپ یعنی حرکت
روپ بود مثل فتحه هوهای فوقانی خفیفه در لفظ تن و میم در لفظ من بحروف
و حرکات که در فصل اول گذشت و امثال آن دویم جوت بجیم تازی و تای
فوقانی خفیفین باول مضموم و واو مجهول و آن مات انوپ بود مثل سکون
رای اول در لفظ سرور و ترور و فتحه سین مهمله در لفظ سدن و میم در
لفظ مدن و امثال آن سیوم روچن برای مضموم و واو مجهول و جیم عجمی
خفیفه مفتوح و نون و آن مات بیندی بود مثل فتحه سین مهمله در لفظ سرور
و تای فوقانی خفیفه در لفظ ترور و امثال آن چهارم منوہر بمیم مفتوح و
نون مضموم و واو مجهول و های مفتوحه و رای و آن مات سروپ بود
مثل امتداد نون در لفظ کناکت و اناکت و امتداد سین مهمله در لفظ
ساکر و نون در لفظ ناکر و امثال آن پنجم کیسر بکاف تازی خفیفه مکسور
و یای مجهول و سین مهمله مفتوح و را و آن مات تلک بود مثل فتحه همزه

در لفظ

در لفظ اناکت و کاف تازی خفیفه در لفظ کناکت و امثال آن ششم گن
بکاف عجمی خفیفه مضموم و نون و آن مات سندس بود مثل سکون شین
معجمه در لفظ اشٹ و کشٹ و سرشٹ و دہرشٹ و نکشٹ و امثال آن هفتم
پاک بپا و کاف عجمی خفیفین باول ممدوده و آن مات سیس بود مثل فتحه همزه
در لفظ اشٹ و کاف تازی در لفظ کشٹ و امثال آن هشتم نوینت بفتح نون
و سکون واو و نون مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و آن مات
کیس بود مثل فتحه سین در لفظ سرشٹ و دال ثقیله در لفظ دہرشٹ و امثال
آن نهم لنگر بلام مفتوحه و نون مغنونه و فتح کاف عجمی خفیفه و را و آن مات
سیام بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه در لفظ کام و بای موحده خفیفه
در لفظ بام و امثال آن دهم ناگر بنون ممدوده و کاف عجمی خفیفه مفتوح
و را و آن مات سندر بود مثل فتحه کاف تازی خفیفه در لفظ کلاب و همزه
در لفظ الاپ و سکون رای اول در لفظ تروار و بروار و امثال آن یازدهم
رتن بفتح را و سکون تای فوقانی خفیفه و قیل ایضا بفتحه و نون و آن مات
مکٹ بود مثل فتحه تای فوقانی خفیفه در لفظ تروار و بای عجمی خفیفه در بروار
و امثال آن دوازدهم من بمیم مفتوح و نون و آن مات موهن بود مثل ضمه

کاف عجمی خفیفه با واو مجهول در لفظ کوبال و بای موحده ثقیله در لفظ بهوبال
و امثال آن سیزدهم کند بفتح کاف تازی خفیفه و نون مثنونه و دال خفیفه
و آن بات مول بود مثل کسره تای فوقانی خفیفه با یای معروف در لفظ
رتی و جتی و امثال آن چهاردهم جها با جیم تازی ثقیله و بای تحتانی ممدوده
و آن بات درم بود مثل فتحه را در لفظ ربی و جیم تازی خفیفه در لفظ جتی و امثال
آن پانزدهم سچهم بضم سین مهمله و فتح جیم عجمی ثقیله مشدده و میم و آن بات دار
بود مثل فتحه سین مهمله در لفظ سچتی و را در لفظ رجتی و امثال آن شانزدهم
سکنده بضم سین مهمله و فتح کاف عجمی خفیفه و نون مثنونه و دال ثقیله
و آن بات سمن بود مثل سکون را در لفظ ترپا و پرپا و امثال آن هفدهم
اهل بهمزه و میم مفتوحتین و لام و آن بات پتر بود مثل کسره تای فوقانی خفیفه
در لفظ ترپا و بای عجمی خفیفه در لفظ پرپا و امثال آن هژدهم دامن بدال
خفیفه ممدوده و میم مکسور و نون و آن بات کهن بود مثل امتداد میم در لفظ
ماترا و جیم تازی خفیفه در لفظ جاترا و امثال آن نوزدهم مدهر بفتح میم و
ضم دال ثقیله و را و آن بات بهل بود مثل امتداد کاف تازی خفیفه
در لفظ کامنی و دال خفیفه در لفظ دامنی و امثال آن بیستم پ بای موحده

وبای

و بای عجمی خفیفتین با دال مفتوح و آن بات تمام بود مثل امتداد میم در لفظ مالا
و بای موحده خفیفه در لفظ بالا و امثال آن بیست و یکم کومل بکاف تازی خفیفه
مضموم و واو مجهول و میم مفتوح و لام و آن بات دل بود مثل کسره بای موحده
خفیفه در لفظ بهاری و تای فوقانی خفیفه در لفظ تهاری و امثال آن بیست و
دویم ال بهمزه مفتوحه و لام و آن بات بهول بود مثل فتحه میم با نون مثنونه
در لفظ منجاری و بای موحده خفیفه با نون مذکور در لفظ بنجاری و امثال آن
بیست و سیوم پرت بکسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و بای معروف و تای
فوقانی خفیفه و آن بات نیه بود چون سنده بدو پیوند و تکرار آن واجب
بود مثل فتحه لام در لفظ بولت و تولت و امثال آن بیست و چهارم سم
بسین مهمله مفتوح و میم و آن بات سنده بود چون بهم بدو پیوند و تکرار
آن واجب بود مثل فتحه تای تحتانی بولیت و تولیت و امثال آن
بیست و پنجم پت بپای عجمی و تای فوقانی خفیفتین با دال مفتوح و آن بات
مهی بود مثل یای تحتانی مکسور با یای مجهول در لفظ بولی و تولی و امثال
آن بیست و ششم کر بکاف عجمی خفیفه مکسور و را و آن بات دسرا بود چون
با تال بدو پیوند و تکرار آن واجب بود مثل فتحه واو در لفظ منات

وبناوت وامثال ان هشت وهفتم ناک بنون ممدوده وکاف عجمی خفیفه
وان مات یاتال بود چون سپس بدو سوند دو نکراران واجب بود مثل
فتحه یای تحتانی در لفظ منائیت وبنائت وامثال ان هشت ونهم بون
بای عجمی خفیفه وواو مفتوح چنین ونون وان مات رح بود مثل یای تحتانی در
مکسور مابای مجهول در لفظ منای وبنای وامثال ان هشت ونهم جل بجیم تازی
خفیفه مفتوح ولام وان مات جهیتا بود مثل یای تحتانی مضموم باواو مجهول
در لفظ منایو وبنایو وامثال ان سیم ساکر بسین مهمله ممدوده وکاف
عجمی خفیفه مفتوح وراوان مات کمته بود مثل همزهٔ مکسوره بایای معروف
در اخر لفظ ومنایوئی وبنایوئی وامثال ان **شعبهٔ دوم** دربیان تک جات
بتای فوقانی وکاف تازی خفیفین بضم اول وسکون ثانی وجیم تازی و
تای فوقانی خفیفین باول ممدوده یعنی القاب قافیه والجمله هفت است
اول جل بجیم تازی خفیفه ومیم مفتوح چنین ولام وان یکی بود یعنی قافیه که
دو حرف لکه متوالی باخود داشته باشد مثل تن ومن بحروف وحرکاتی
که در فصل اول گذشت وامثال ان دویم نخ بضم یای عجمی خفیفه و
نون منونه وجیم تازی خفیفه وان یکی بود که سه حرف لکه متوالی باخود

باخود داشته باشد مثل سدن وبدن وامثال ان سیوم مئی بمیم مفتوحه وهمزه
مکسوره ویای معروف وان یکی بود مثل که چهار حرف لکه بود متوالی باخود
داشته باشد مثل سرور وترور وامثال ان وانچه زیاده برین لکه
باخود داشته باشد ازانیز مئی مانند چهارم پیرکه بیای عجمی خفیفه ورای مضموم مسین
وکاف تازی ثقیله وان یکی بود که یکحرف گر باخود داشته باشد مثل واو
باتو وموبی وتی وامثال ان پنجم مندل بمیم مفتوحه ونون منونه وفتح
دال مثقله ولام وان یکی بود که دو حرف گر متوالی باخود داشته باشد
مثل بالاو مالاو امثال ان ششم جهیتا بفتح جیم تازی خفیفه ویای فوقانی
ثقیله ممدوده وان یکی بود که سه حرف گر متوالی باخود داشته باشد مثل
منجاری وبنجاری وامثال ان وانچه زیاده بران گر باخود داشته باشد ازا
نیز جهیتا مانند هفتم سبها بسین مهمله مفتوح ویای موحده ثقیله ممدوده و
ان یکی بود مرکب از لکه وگر دو حرف وزیاده بران مثل کام وبام
ورتی وجتی وتروار وبروار وکامنی ودامنی وامثال ان **شعبهٔ سیوم**
دربیان تک دوکه یعنی عیب قافیه باید دانست که دوکه بدال خفیفه
مضموم وواو مجهول وکاف تازی ثقیله بمعنی عیب باشد وعیوب تک

سه است اول بهین بهای مکسور و یای معروف و نون وان عیبی بود که حرف
نیه مبدل بود بحرفی که با او قریب المخرج باشد و از اشعرا در بعضی جا
که معنی غریب بسته شود بنا بر ضرورت قافیه جایز داشته اند اما ترک
ان اولیست و حروف تازی با عجمی و خفیفه با ثقیله و بای موحده خفیفه با بای
عجمی خفیفه و دال خفیفه با تای فوقانی خفیفه قریب المخرج اند مثلا جک بجیم و
کاف تازی خفیفتین باول مفتوح و تگ بنون مفتوح و کاف عجمی خفیفه و بح
ببای موحده و جیم عجمی خفیفتین باول مفتوح و راک برای ممدوده و کاف
عجمی خفیفه و باک ببای موحده خفیفه ممدوده و کاف عجمی ثقیله و با و بای
موحده و دال خفیفتین باول ممدوده و بات ببای موحده و تای فوقانی
خفیفتین باول ممدوده و امثال ان دویم جهین بجیم عجمی ثقیله مکسور و بای
معروف و نون وان عیبی بود که حرف تک یعنی حرف قافیه بیک
معنی تکرار یابد و از اعربی ایطا گویند وان بر دو قسم است جهین
و برکاس برجهین بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و فتح جیم عجمی ثقیله و
تشدید نون آن بود که تکرار بر ظاهر نباشد و از اد عربی ایطای
خفی نامند مثل جل بجیم تازی خفیفه مفتوح و لام و سجل بسین مهمله مفتوح و بای

حروف و حرکات مذکوره و مثل الف صفت مانند کتا بکاف تازی و بای
موحده خفیفتین بفتح اول و سکون تای و بای فوقانی ممدوده و سرتا بضم سین
مهمله و سکون را و تای فوقانی خفیفه ممدوده و مثل الف ندا مانند راما برا
و میم ممدودتین و کانها بکاف تازی خفیفه و نون ثقیله ممدودتین و امثال
ان و سوای ان ازین قبیل دیگر نیز تواند بود و برکاس بفتح بای
عجمی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه ممدوده و سین مهمله ان بود که تکرار
بر ظاهر باشد و از اعربی ایطای جلی و قافیه شایگان خوانند مثل روپ
و نت برای مضموم و واو معروف و بای عجمی خفیفه موقوف و فتح واو
و نون منونه و تای فوقانی خفیفه و کام و نت کاف تازی خفیفه ممدوده
و میم موقوفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و مثل ترتای بفتح تای
فوقانی خفیفه و سکون را و نون ممدوده و همزه ملینه و بای معروف و بردیا
بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و دال ثقیله ممدوده و باقی حروف و حرکات
مذکوره و مثل لن تا نبت مانند ترکن بضم تای فوقانی خفیفه و فتح را و نون
منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و هستن بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای
فوقانی خفیفه و مثل نون جمع چون کرن بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین

وبکن بهای و کاف عجمیین خفیفین مفتوحین و مثل نون مصدری چون بولن
بای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و لام مفتوح و بسن بها و سین مهمله
مفتوح و امثال ان و سوای ان ازین قبیل دیگر نیز تواند بود سیوم نکشت
بفتح نون و کسر کاف تازی خفیفه و سکون سین معجمه و تای فوقانی مثقله و ان
اختلاف دت و کن بود مثل من بفتح میم و نون و بن بضم بای عجمی خفیفه و ما الصفا
نون و مثل اشت بفتح همزه و سکون سین معجمه و تای فوقانی مثقله و کست بضم
کاف عجمی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره و امثال ان **شعبه چهارم**
دربیان تکانت وغیره و ان متنوع است بچهار نوع **نوع اول** دربیان تکانت
باید دانست که تکانت بتای فوقانی و کاف تازی خفیفین باول مضموم و
نانی ممدوده و نون معنونه و تای فوقانی خفیفه یک کلمه بود با پیشتر که بعد
از تک یعنی قافیه تک معنی تکرار یابد و از العربی ردیف گویند و وقوع ان
در شعر لازم نیست و از محض جهت زینت کلام اورند و چون در کلام واقع
شود تکرار ان در همه تکها یعنی مصرعها واجب بود و اختلاف ان بهیچ وجه
جایز نیست چنانکه درین دو تک یعنی دو مصرع لفظ بسته و وارسته تک یعنی
قافیه باشند و بعد از وی لفظ ایم تکانت بود — زنار ز زلف تو بسته ایم

از قید سبحه وارسته ایم **نوع دوم** دربیان تکاوت بتای فوقانی و کاف
تازی خفیفین باول مضموم و ثانی ممدوده و دال خفیفه و ان یک کلمه بود یا
بیشتر که پیش از تک یک معنی تکرار یابد چنانکه تکانت بعد از تک و از العربی
حاجب نامند و تکرار ان مستحسن بود چنانکه درین بیت لفظ شده پیش از تک تکاد
باشد و لفظ ایمه بعد از تک تکانت و این بیت هر دو جامع مثال است —
قدم از فراق شده دالی ایمه تتم از غمان شده نالی ایمه **نوع سیوم** دربیان
تک مشترک باید دانست که مشترک بکسر میم و سکون سین معجمه و رای مفتوحه و کاف
تازی خفیفه در لغت عربی مرکب و امیخته و تک مشترک در اصطلاح جدید تکی را
نامند که در وی بترکیب تصرف کرده میشود مثلا قافیه و بهری بمعنی دلیر خانه
مهری بسته شود یعنی میه بمیم مکسور و یای مجهول و ها لفظیست بمعنی باران و ری
برای مکسور و یای معروف لفظی است دیگر که بمعنی نداء مونث امده پس این دو
لفظ را انجا مرکب کرده مهری بمنزله یک لفظ ساز زند و قافیه و بهری شد **نوع چهارم**
دربیان تک کهند باید دانست که کهند بفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و
دال مثقله در لغت بمعنی لخت و پارچه بود و تک کهند در اصطلاح جدید تکی
بود که در وی بتحلیل تصرف کرده شود یعنی یک کلمه را اید و جزو کنند و جزوی را

داخل تک دارند وجزوی را داخل تکانت یعنی ردیف مثلا شعری
که نیه بون بکسرة ویای مجهول وها وتمیم مکسور وباقی حروف وحرکات مذکوره
تک یعنی قافیه داشته باشد وری برا مکسور ویای معروف تکانت یعنی ردیف
ان بود اگر لفظ دیهری را که مفرد یک کلمه است بمعنی دهلیز خانه بجای تک
وتکانت اورند شاید چنانکه دیهری که یک کلمه است ازا منحل کردیم بدو
جز یکی دیه دوم ری جز اول را که دیه باشد داخل تک داشتیم وجزو دوم
را که ری باشد داخل تکانت کردیم واین هر دو قسم تک یعنی تک مشترک و
تک کهند اگرچه خالی التصرف (از تصرفی) وتکلفی مست اما متاخرین ازا صنعت می شمارند و
این هر دو قسم قافیه مذکور را بعربی قافیه معمول گویند **باب سیوم** در علم الکنار
یعنی علم بدیع وبیان وان مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در بیان فصاحت
وبلاغت کلام وصنایع وبدایع شعری وان مشتمل است بر شعبه **شعبه اول**
در بیان نورس یعنی رسهای نهگانه ورس برای مفتوحه وسین مهمله در
لغت اهل هند بمعنی مزه ولذت باشد ودر اصطلاح حالتی بود که بر انسان
طاری گردد وبالجمله نه حالت قرار یافته بدین تفصیل اول سنگار رس وسنگار
بکسر سین مهمله ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ممدوده ورا در لفظ اهل هند

بمعنی زینت وآرایش کردن بود ودر اصطلاح عبارت از حالت عاشقی و
ومعشوقی بود وان منقسم میشود بر دو حال اول سنجوگ دوم بیوگ سنجوگ
بفتح سین مهمله ونون منونه وجیم تازی خفیفه مضموم و واو مجهول وکاف
عجمی خفیفه حالت وصال را گویند وبیوگ بکسر بای موحده خفیفه ویای تحتانی مضموم
و واو مجهول وکاف عجمی خفیفه حالت فراق را نامند وسنگار رس در پیش اهل
هند علمی است علیحده مدون بر اسه وان بعد ازین در باب چهارم مفصلاً
ومشروحاً بیان کرده شود ان شاء الله تعالی دوم هاس رس بهای ممدوده
وسین مهمله وان عبارت از حالت خنده ومزاح خوش طبعی بود سیوم
کرنا رس بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را ونون ممدوده وان عبارت
از حالت رحم بر مصیبت وصعوبت کسی باشد چهارم بیر رس بای موحده خفیفه
مکسور ویای معروف وان عبارت از حالت شجاعت وبهادری وسپاه گری
وخونریزی بود پنجم ردر رس بضم را وتشدید دال خفیفه ورای متصله وان
عبارت از حالت خشم وغضب بود ششم بهی رس بفتح بای موحده ثقیله
وسکون یای تحتانی وان عبارت از حالت خوف وترس باشد هفتم
بی بهتس رس بای موحده خفیفه مکسور ویای معروف وفتح بای موحده ثقیله

وسکون های فوقانی خفیفه وسین مهمله وان عبارت از حالت کراهیت
و نفرت طبیعت بود از شی مکروه ومعنی مثل ریم وخون وچیزی گندیده و منتن
وامثال آن اهیشم سانت رس بسین مهمله ممدوده ونون معنونه و های فوقانی
خفیفه عبارت از حالت اطمینان وتسکین وقرار وتمکین بود ظاهری و باطنی
نهم ادبهت رس بفتح همزه وسکون دال خفیفه وضم های موحده ثقیله وتای
فوقانی خفیفه وان عبارت از حالت تعجب باشد بر امری عجب وغریب باشد
بس چون در کلام واشعار بیان رس از رسهای نهگانه مذکوره یعنی بیان
حالی از حالات نه گانه مذکوره باشد وبا او رس دیگر نیامیزد یعنی صرف
همان یک رس بسیط باشد ورس دیگر با او مرکب نگردد و از استهائی
بها و گویند بفتح همزه وسکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیله ممدوده وهمزه ملینه
ویای معروف وبای موحده ثقیله ممدوده و واو موقوفه واگر با او رس
دیگر مرکب گردد مثلا بیان سنگار رس بوده باشد وبا او هاس رس یا بیر
رس وغیر آن مرکب گردد از اسنگاری بها و نامند بفتح سین مهمله وسکون
ها وکاف تازی خفیفه ممدوده ورای مکسور ویای معروف وباقی حروف
وحرکات مذکوره **شعبه دوم** در بیان نیک و ابهان وان منقسم است بدو نوع

نوع اول

نوع اول در بیان نیک باید دانست که نیک بکسر بای موحده خفیفه و نون
منونه وکاف عجمی خفیفه وقت معنی عزاکت ولطافت حال ونزاکت مضمون و
باریکی نکته وحسن ادا را گویند مثلا یا کار در محل عتاب وخطاب وشکایت صحبت
داشتن نایک با معشوقه غیری از خود بطریق رمز وکنایه واستفهام با نایک
بگوید که این رنگ سرخی که در پیشانی وپشت چشم تو می نماید اما این عکس دستار
سرخ دستت که در آیینه لوح پیشانی وپشت چشم تو نمود ارگشته یا رنگ مهاور که
پای معشوقه وپیک پان لب اوست که به پیشانی وپشت چشم تو رسیده واین
خط سیاهی که بر لب تو مینماید آیا این عکس سرمه چشم من است که در لب
یاقوت رنگ آبدار تو پدیدار گشته یا نقش سرمه چشم غیریست که بر لب تو مانده
وایمعنی خالی از وقتی نیست که علامات صحبت داشتن نایک با غیری
باین حسن ادا گفته شود چه رنگ مهاور در پیشانی نایک بودن علامت
آنست که نایک در محل نیاز وعذر تقصیری که از و سر زده و معشوقه بیداع
گشته و بنیاز در آمده بپای معشوقه در افتاده و سر بپای او گذاشته بدین
رنگ مهاور پای معشوقه به پیشانی او رسیده و پیشانیش برنگ مهاور
سرخ و رنگین گردیده ورنگ پیک پان در پشت چشم نایک بودن علامت

انست که معشوقه در محل اخلاص و غلبه شوق بوسه بر چشم ناپک داده و
نشان پیک پان لب او بر پشت چشمش مانده و سیاهی سرمه بر لب ناپک
بودن علامت انست که ناپک در محل شوق بوسه بر چشم معشوقه داده
و نشان سرمه چشم او بر لبش مانده و مثلا ناپکا علامت صحبت داشتن
ناپک را با معشوقه غیری از خود علامت مذکوره و غیره از خمار شب بیداری
و سرخی و مخموری چشم و پریشانی دستار و امثال ان در ناپک مشاهده
نموده بزبان هیچ نگوید و ائینه بدست ناپک بدهد تا او علامات مذکوره را
در چهره اوضاع و احوال خود مشاهده نموده خجل و منفعل گردد **نوع دوم**
در بیان اپمان باید دانست که اپمان بضم همزه و سکون بای عجمی خفیفه و میم ممدوده
و نون معنونه بمعنی تشبیه بود و مشبه را یعنی چیزی را که تشبیه کنند بچیزی
اپمئی گویند بضم همزه و سکون بای عجمی خفیفه و میم مکسوره و یای مجهول و همزه
مفتوحه و قیل بای تحتانی مفتوح و در متعارف بواو موقوف استعمال
کنند مشبه به را یعنی چیزی را که بدو تشبیه کنند اپمان نامند بضم همزه
و سکون بای عجمی خفیفه و میم ممدوده و نون مفتوحه و در مشبه و مشبه به
علاقه شرط است یعنی باید که بوجهی از وجوه باهم مشابهت داشته باشد

مثلا روی

مثلا روی معشوق صبیح را بماه تشبیه کنند و موی او را بشب و بالعکس ان نباید
یعنی روی را بشب و موی را بماه و اپمان یعنی تشبیه بر شش قسم بود اول پکه
اپمان بمیم مضمومه و کاف تازی ثقیله بالتخفیف و التشدید و ان چنان بود
که در وی لفظی از ادوات تشبیه مذکور باشد چون لفظ مثل و مانند و مثال
ان چنانکه بگویند روی معشوق مثل ماهیست و اگر بگویند روی معشوق ماه است
بدون لفظ مثل یا مانند و امثال ان از ادوات تشبیه اپمان نباشد و اگر لفظ
مذکور مقدر بود یعنی ادوات تشبیه ملفوظ و مذکور نباشند اما در معنی دخلی
داشته باشند آنرا البته اپمان خوانند چنانکه ذکر ان بعد ازین بیاید
انشاالله تعالی دویم لپت اپمان بضم لام و بای عجمی و تای فوقانی خفیفه
بسکون اول و ان چنان بود که لفظی از ادوات تشبیه مثل مانون
و جانون و جیسین و جیسو و سمان و تائین و امثال ان در ان مذکور نباشد
اما نه نسیا منسیا محذوف باشد بلکه معنی مقدر بود چنانکه گویند قند لب یار
سرخ رنگ است یعنی لب یار که مثل قند است سرخ رنگ است سیوم
مالوا اپمان بمیم ممدوده و لام مفتوحه و واو و ان چنان بود که چون
چیزی را بچیزی تشبیه کرده شود لوازم و لواحق مشبه را بلوازم و لواحق

مشبه به تشبیه کرده شود مثلا قرص ماه را بایاغ تشبیه کنند و تیرگی ازا
بسواد اشجار تشبیه کنند و خطوط شعاعی از ابناخهای اشجار یا انکه قرص
ماه را بصحرای فصل بهار تشبیه کنند و تیرگی جرم از ابو حوش صحرا مثل
آهو وغیره تشبیه کنند و خطوط شعاعی از ابناخهای اشجار و امثال
ان چهارم سرنکهلا ایمان بکسر سین مهمله و رای متصله و نون مسونه و کاف
تازی بقیله مفتوح و لام ممدوده و انچنان بود که چیزی را بچیزی تشبیه
کنند باز ایمان را امیوکر دانند یعنی مشبه به را بچیزی دیگر تشبیه کنند
و مشبه کردانند چنانکه کویند که ناف معشوق مثل کل کنول است و کل کنول
مثل روی اوست و روی او مثل ماهست و امثال ان پنجم انپی ایمان بفتح
همزه و نونین مفتوحتین و تشدید نون ثانی و سکون یای تحتانی و ان چنان
بود که همان انپی ایمان باشد یعنی همان مشبه مشبه به شود مثلا کویند که
مثل زید هم مثل زید است یعنی زید بی نظیر و همتا ندارد مثل خود همان خود است و امثال
ان ششم انپی ایمان بحروف حرکاف مذکوره و ان چنان بود که
امیوبک ایمان داشته باشند و بس یعنی مشبه همان یک مشبه به داشته
باشند فقط چنانکه کویند مثل زید عمرو است و بس و مثل عمرو زید و امثال ان

شعبه سیوم در بیان اقسام النکار وان متنوعست بدو نوع **نوع اول** در بیان
النکاری که مصطلح استادان قدیم اهل هند است باید دانست که النکار بهمزه
و لام مفتوحتین و نون مسونه و کاف تازی خفیفه ممدوده و رای بمعنی صنعت کلام
و شعر بود و ان اکرچه متعدد است اما ازان جمله انچه مستحسن طبع سلیم و ذهن مستقیم
بود ایراد پذیرفت و الجمله هفده النکار است بدین تفصیل اول بتر کتا النکار
بای موحده و تای فوقانی خفیفتین بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره و سکون
کاف تازی خفیفه و یای فوقانی خفیفه ممدوده و در بعضی از نسخ بیتر کام قوم
است بای موحده و یای فوقانی خفیفتین بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسوره
و یای مجهول و کاف تازی خفیفه ممدوده و ان النکاری یعنی صنعتی بود که
امیو را بر ایمان یعنی مشبه را بر مشبه به ترجیح نهند و مدح مشبه و مذمت مشبه
به کنند چنانکه کویند که ماه و کل کنول روز و شب در تغیر و تبدیل و کم و کاست
اند و روی معشوق همیشه در ترقی و افزایش حسن و جمال است و امثال ان
دویم بر و دهابهاس النکار بکسر بای موحده خفیفه و رای مضموم و واو
مجهول و دال و بای ثقیلتین ممدود و تین و سین مهمله و ان النکاری بود که
عبارت کلام فی الحقیقه معنی درست داشته باشند و بحسب ظاهر نادرست نماید

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 4

موحده وجیم عجمی خفیفین باوال مکسور وثانی مفتوح وتای فوقانی مشدده
ورای متصله ممدوده پنجم سرستی بکسر سین مهمله وسکون را وهای مفتوحه
وتای فوقانی اثقل وقبل مکسور وبای معروف **نوع ششم** دربیان
راگنیهای میگه راگ ونون نیز نخست اول ملار میم مفتوحه ولام ممدوده
ورا دویم سارنگ سین مهمله ممدوده ورای مفتوحه ونون منونه وکاف
عجمی خفیفه سیوم دیسی بدال خفیفه مکسور ویا مجهول وسین مهمله مکسوره و
یای معروف چهارم رت ملیه بفتح را وسکون های فوقانی خفیفه وفتح
بای موحده خفیفه ولام مشدده وبای موحده ثقیله پنجم کاویری بکاف
تازی خفیفه ممدوده وواو مکسور ویا معروف ورای مکسوره وایضا
یای معروف **شعبه سیوم** دربیان بترهای راگهای ششگانه بهیرون
راگ وذکر بهارجای انها وان نیز متنوعست شش نوع **قسم اول**
دربیان بترهای بهیرون راگ وذکر بهارجاهای انها وان منقسم است
بدو قسم **نوع اول** دربیان بترهای بهیرون راگ وان هشت است
اول دیوساکه بکسر دال خفیفه یای مشمومه وسکون واو وسین مهمله
ممدوده وکاف تازی ثقیله دویم للت بلامین لام اول مفتوح

وثانی مکسور

وثانی مکسور وتای فوقانی خفیفه سیوم مرکه بها درامفتوحتین وکاف تازی ثقیله
چهارم مادهومیم ممدوده ودال ثقیله مضموم وواو مجهول پنجم بلاول بای موحده
خفیفه مکسور ولام ممدوده وواو مفتوح ولام ثانی ششم بنگال بفتح بای
موحده خفیفه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه ممدوده ولام هفتم بهاس
بکسر بای موحده خفیفه وبای موحده ثقیله ممدوده وسین مهمله هشتم پنجم بای
عجمی خفیفه مفتوح ونون منونه وفتح جیم عجمی خفیفه ومیم **قسم دویم** دربیان
بهارجاهای هشتگانه بترهای مذکوره اول سوها بسین مهمله مضموم وواو
معروف وهای ممدوده دویم بلاولی بکسر بای موحده خفیفه ولام ممدوده
وواو موقوفه ولام مکسوره ویا معروف سیوم سورتهی بسین مهمله مضموم
وواو مجهول ورای موقوف وتای اثقل مکسور ویا معروف چهارم کنبهاری
بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه وبای موحده ثقیله ممدوده ورای مکسوره
ویای معروف پنجم اندا هی بفتح همزه ونون منونه ودال خفیفه ممدوده
وهای مکسوره ویای معروف ششم هل کوجری بفتح بای موحده خفیفه
وضم ها وسکون لام وکاف عجمی خفیفه مضموم وواو معروف وجیم
تازی خفیفه موقوف ورای مکسور ویا معروف هفتم تمنجری بفتح بای

عجمی خفیفه وسکون تای فوقانی مثقله ومیم مفتوحه ونون منونه وجیم
تازی خفیفه موقوف ورای مکسور ویای معروف هشتم میروی بمیم مکسور
ویای مجهول ورای موقوف وواو مکسور ویای معروف **نوع دویم**
دربیان پترهای مالکوس راک وبهارجاهای انها وان نیز منقسم است
بدو قسم **قسم اول** دربیان پترهای هشتگانه مالکوس راک اول کندهار
بفتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه ودال ثقیله ممدوده ورا دویم سده
بضم سین مهمله وتشدید دال ثقیله سیوم مکر بمیم مفتوح وقبل مضموم
وفتح کاف تازی خفیفه ورا چهارم ترجهن بکسر تای فوقانی خفیفه ورای
متصله ویای معروف وجیم عجمی ثقیله مفتوح ونون پنجم سنهاسن بسین
مهمله مفتوح وهای ونون ممدوده ششم سکت بله بسین مهمله مفتوح
وکاف تازی وتای فوقانی خفیفتین بفتح اول وسکون ثانی وفتح بای
موحده خفیفه ولام مشدده ویای موحده ثقیله هفتم مالی کورا بمیم ممدوده
ولام مکسور ویای معروف وفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ورای
ممدوده هشتم کامود بکاف تازی خفیفه ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول
ودال خفیفه **قسم دویم** دربیان بهارجاهای هشتگانه پترهای مذکوره

اول دهنا

اول دهناسری بدال ثقیله مفتوح ونون ممدوده وسین مهمله مکسور
ورای متصله ویای معروف دویم مالسری بمیم ممدوده ولام موقوف
وباقی حروف وحرکات مذکوره سیوم جیت سری بفتح جیم تازی خفیفه
وسکون یای تحتانی وتای فوقانی خفیفه موقوف وباقی حروف وحرکات
مذکوره چهارم سگهرای بضم سین مهمله وسکون کاف عجمی ثقیله ورای
ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف پنجم درگا بضم دال خفیفه وسکون را
وکاف عجمی خفیفه ممدوده ششم کندهاری بفتح کاف عجمی خفیفه ونون منونه
ودال ثقیله ممدوده ورای مکسور ویای معروف هفتم بهیم پلاسی بای
موحده ثقیله مکسور ویای معروف ومیم موقوف وبای عجمی خفیفه ولام ممدوده
وسین مهمله مکسور ویای معروف هشتم کامودی بکاف تازی خفیفه
ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول ودال خفیفه مکسور ویای معروف
نوع سیوم دربیان پترهای هشتگانه هندول راک وذکر بهارجاهای
انها وان منقسم است بدو قسم **قسم اول** دربیان پترهای هشتگانه
هندول راک اول بسنت بفتح بای موحده خفیفه وسین مهمله ونون
منونه وتای فوقانی خفیفه دویم مالوا بمیم ممدوده ولام موقوف وواو

ممدوده سیوم مار و میم ممدوده و رای مضموم و واو معروف چهارم
کسل بضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله و لام پنجم بکهار بند بفتح موحده
خفیفه و کاف تازی ثقیله ممدوده و رای موقوفه و بای موحده خفیفه
مفتوح و نون منونه و دال خفیفه و در متعارف بکهار استعمال کنند
فقط بدون جزو ثانی که بند باشد ششم لنک دهن بلام مفتوح و نون
منونه و کاف تازی خفیفه موقوف و دال خفیفه و های مفتوحتین و
نون مغنم پاک دهن بنون ممدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و دال
ثقیله مضموم و نون هشتم دهول بفتح دال ثقیله و سکون واو و لام
قسم دویم در بیان چهار جاهای شکانه پترهای مذکوره اول کیلای و
بلامین و لام اول مکسور و یای معروف و لام ثانی ممدوده و واو موقوف
و های فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف دویم کیروی بفتح کاف
تازی خفیفه و سکون یای تحتانی و رای موقوفه و واو مکسوره و
یای معروف سیوم جهتی بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی و
تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف چهارم پوربی بای عجمی
خفیفه مضموم و واو معروف و رای موقوف و یای موحده خفیفه

مکسور

مکسور و یای معروف پنجم مار اوتی بپای عجمی خفیفه و رای ممدودتین و واو
موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف ششم ترون جاهی و فوقانی
خفیفه مکسور و رای متصله و واو مفتوح و نون مغنم دیوکری بدال خفیفه
مکسور و یای مجهول و واو موقوف و کسر کاف عجمی خفیفه و رای متصله و یای
معروف هشتم سرستی بضم سین مهمله و سکون را و سین مهمله مفتوح و تای
فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف نوع چهارم در بیان پترهای دیکراک
و ذکر چهار جاهای آنها و آن نیز منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان
پترهای شکانه دیکراک اول کسم بضم کاف تازی خفیفه و سین
مهمله و میم دویم نک بتای فوقانی مفتوح مثقله و نون منونه و کاف
تازی خفیفه سیوم نتار این بفتح نون و سکون تای فوقانی مثقله
و نون و رای ممدودتین و همزه ملینه و نون چهارم بهاکرا بای موحده
خفیفه مکسور و ها ممدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و رای ممدوده پنجم
بهرودست بکسر بای عجمی ثقیله و قبل بفتحه و رای مضموم و واو مجهول
و فتح دال خفیفه و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه ششم رسس
مکلا برای و های مفتوحتین و سکون سین مهمله و میم مفتوحه و نون

منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده و بعضی بجای ها بای موحده
ثقیله استعمال کنند و رهبس منگلا گویند هفتم منگلاشک بمیم ممدوده و
نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوحه و لام ممدوده و شین معجمه موقوف
و فتح تای فوقانی مثقله و کاف تازی خفیفه هشتم اذانو بهمزه مفتوحه
و دال مثقله ممدوده و نون مضموم و واو مجهول و در متعارف بجای
واو الف استعمال کنند و ادانا گویند قسم دویم در بیان بهار جاهای
هشتگانه بترهای مذکوره اول منگل کوجری بفتح میم و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفه موقوف و رای مکسور
و یای معروف دویم هیجاونتی بفتح جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی
و جیم تازی خفیفه ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی
خفیفه مکسور و یای معروف سیوم مالکوجری بمیم ممدوده و لام موقوف
و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفه موقوف و رای
معروف چهارم بهوپالی ببای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و یای
عجمی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف پنجم منوهر بمیم مفتوح
و نون مضموم و واو مجهول و های مفتوح و را ششم ابیری بهمزه مفتوحه

مکسور و یای

وهای مکسور

وهای مکسور و یای معروف و رای مکسور و ایضا یای معروف هفتم
بهمره مکسور وهای مجهول و میم مفتوح و قبل مکسور و نون هشتم همیرباهی
مفتوح و میم مکسور و یای معروف و را نوع پنجم در بیان بترهای هشتگانه
سریراگ و دیگر بهار جاهای انها وان نیز منقسم است بدو قسم قسم اول
در بیان بترهای هشتگانه سریراگ اول سریرون بکسر سین مهمله و
رای متصله و یای معروف و راو واو مفتوحتین و نون دویم کولاهل
بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و لام ممدوده و های مفتوحه
و لام سیوم ساونت بسین مهمله ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه
و تای فوقانی خفیفه چهارم سنکرون بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف
تازی خفیفه مفتوح و سکون را و واو مفتوحه و نون و بدون واو
و نون نیز استعمال کنند پنجم راگیسر رای ممدوده و کاف تازی خفیفه
مکسور و یای مجهول و سین مهمله مفتوح و را ششم کهت راگ بفتح کاف
تازی ثقیله و سکون تای فوقانی مثقله و رای ممدوده و کاف
عجمی خفیفه هفتم بدهنس بفتح بای موحده خفیفه و سکون دال مثقله
و های مفتوحه و نون منونه و سین مهمله هشتم دیسکار بدال خفیفه

مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف و کاف تازی خفیفه ممدوده و را
قسم دویم در ذکر بهار جاهای ششکانه بترهای مذکوره اول بحابای
موحده و جیم تازی خفیفتین مکسورتین و تانی مشدده ممدوده با بای مشمومه
دویم دهانجی بکسر دال ثقیله ممدوده با بای مشمومه و نون موقوفه
و جیم تازی خفیفه مفتوح و همزه مکسوره و یای معروف سیوم کنبه بضم کاف
تازی خفیفه و نون منونه و بای موحده ثقیله چهارم سوهنی بضم سین
مهمله و واو مجهول و های موقوف و نون مکسور و یای معروف پنجم
سردبین مهمله و رای مفتوحتین و دال خفیفه ششم کهیم بکاف تازی ثقیله
مکسوره و یای مجهول و میم هفتم سسرنکها بسینین مهملتین بفتح اول و سکون
ثانی و رای مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله ممدوده هشتم سرستی
بضم سین مهمله و سکون را و سین مهمله مفتوح و تای فوقانی خفیفه مکسوره
و یای معروف نوع ششم در بیان بترهای ششکانه میکه راک و ذکر
بهار جاهای انها و ان نیز منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان بترهای
ششکانه میکه راک اول کلار بکاف تازی خفیفه مفتوح و لام ممدوده
و همزه ملینه و را دویم ناکیسری بای موحده خفیفه ممدوده و کاف

تازی خفیفه

عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف و رای مکسور و یای معروف
سیوم سهانا بسین مهمله موقوف و ها و نون ممدودتین چهارم پوربا
بیای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و رای موقوف و یای تحتانی
ممدوده پنجم کانهرا بکاف تازی خفیفه ممدوده و نون ثقیله مفتوح
و رای ممدوده ششم تلک بکسر تای فوقانی خفیفه و لام مفتوحه و کاف
تازی خفیفه هفتم استیه بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی
خفیفه و نون منونه و بای موحده ثقیله هشتم سنکرابهرن بفتح سین مهمله
و نون منونه و فتح کاف تازی خفیفه و رای ممدوده و فتح بای موحده
ثقیله و را و نون قسم دویم در ذکر بهار جاهای ششکانه بترهای مذکوره
اول کرنانت بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نونین نون اول
ممدوده و ثانی مفتوحه و نیل منونه و تای فوقانی مثقله دویم کادوی
بکاف تازی خفیفه ممدوده و دال خفیفه موقوف و واو مکسور و یای
معروف سیوم کدمنات بکاف تازی و دال خفیفین مفتوحتین و سکون
میم و نون ممدوده و تای فوقانی مثقله چهارم بهاری بفتح بای عجمی
خفیفه و های ممدوده و رای مکسور و یای معروف پنجم پانچه بمیم ممدوده

و نون معنونه وجیم تازی ثقیله ششم برماح بفتح های عجمی خفیفه وسکون
را وجیم تازی خفیفه هفتم ست منجری بنون مفتوح وسکون های فوقانی
مثقله ومیم مفتوح ونون منونه وجیم تازی خفیفه مفتوح ورای مکسور
ویای معروف هشتم سدمنات بضم سین مهمله وسکون دال ثقیله ونون
ممدود وتای فوقانی مثقله و پوشیده نماند که راکها وراکنیهای وپترها
وبهارجاها که در سر چهار مت مذکور شد بعضی ازان باسامی مختلفه
نیز ذکر کنند مثلا در کرنته یعنی کتاب نامی است و در متعارف نامیست
دیگر غیر ان یا در زمانی وملکی نامیست و در زبان دیگر وملک دیگر نامیست
دیگر غیر ان مثلا در کرنته کرناتی نویسند و در متعارف انرا کانهرا گویند
وبرین قیاس **فصل هفتم** در بیان ترکیب راک وراکنی وپترهای مذکوره
بحسب راک وراکنی نه بحسب سرهای هفتگانه بطریق ایجاز واجمال باید
دانست که جمله راک وراکنی بر سه قسم است سده وسالنک وسنکیرن
سده انست که بسیط باشند یعنی هیچ راکی دیگر بان مرکب نباشد وسالنک
انست که اگرچه مرکب از راک دیگر نباشد اما رنگی از راک دیگر داشته باشد
وسنکیرن انست که از دو راک یا زیاده بران مرکب باشد چنانکه در

فصل اول ازین باب تفصیل ایراد پذیرفته وبعضی از اهل این فن راکها
را سده دانند وراکنیهای وپترها را سنکیرن شناسند والحق متاخرین
بسته اند والحال وبعد ازین سر هرکه بجودت طبع خود چند راک را
یکجا کرده بند انرا سالنک خوانند وبعضی راکها را نیز سنکیرن دانند
الا مالکوس ودیپک را خصوصا دیپک را که مجلس مرکب گفته وبعضی
ان هر دو را نیز سنکیرن دانند وبعضی کانهرا وسارنک وگوجری
وبنت وملار ولودی وگوری این هفت مقام را سده دانند ودیسکار
وبیهاس ولنت وریوا وبلاول ومیکه وسوره ودهناسری و
کورا وسریراک ودیپک وکانی وکیدارا این سیزده مقام را سالنک
شناسند وباقی همه راکنیهای وپترها را سنکیرن دانند وترکیب
راک وراکنیهای سنکیرن بطریق اختلاط وامتزاج رنگهای مختلف
باهم که از شدت اختلاط از هم متمیز نشوند بلکه رنگ دیگر بهم رسد
مثل اشک وزردچوبه که از اختلاط هر دو رنگ دیگر بهم رسد وسوای
این ترکیب ترکیبی است دیگر بطریق حلول ودخول چنانکه در راک راکی
دیگر داخل نماید خواه تمام تتک و راک مدخول به باشد خواه نصف

تک خواه یک کلمه مثلا در دهناسری پوربا داخل نمایند پس درین ترکیب
قاعده انست که در نام بردن اصل راک را موخر ذکر باید و راگی که دران
داخل شده از امقدم مذکور باید کرد مثل پوربا دهناسری و بعضی
بر انند که هنگام سرائیدن راک که در ابتدا خوانده شود از امقدم
ذکر باید کرد خواه ان راک اصل باشد خواه فرع مثلا چون در سیام اکلی رام
داخل کرده شود و هنگام سرائیدن سیام اول خوانده شود از ا
سیام رام کویند و اگر اول رامکلی خوانده شود ان را رام سیام
کویند و بعضی بر انند که هر راگی که وقت خواندن اول ظاهر شود اگرچه
در نصف تک باشد از اهمان راک باید گفت و تفصیل راگ و راگنیهای
سنکیرن اینست چون ماکیسری د پوربا و مده ماده را انجا ضم کرده
خوانند از اسده نات کویند و چون کانهرا با نات ضم شود از ا
کنهر نات نامند و چون کیدارا با نات مرکب کردد از اکیدار نات خوانند
و چون اهیری را با نات مرکب کرداند از ا اهیر نات کویند و چون
همیر با نات ضم شود از اهمیر نات خوانند و چون کامود را با نات مرکب کنند
از اکامود نات کویند چون سارنک با نات ضم شود از اسارنک

نات کوینز

ناٹ کویند و چون ملار با ناٹ مرکب شود از املار ناٹ خوانند و چون کلیان
را با ناٹ ضم کنند از اکلیان نات نامند و چون ککب و بلاول و
پوربی و کیدارا مرکب شود از ادهن نٹ کویند و چون سنکرابهرن
و مده ماده و لنک دهن و بلاول مرکب کردد از انت ناراین خوانند
و چون دهناسری و دهول و کانهرا و اهیری و کیدارا و سده
و مده ماده یکجا شوند از اکدمنات کویند و بعضی بجای دهناسری
ماکیسری و بجای اهیری اسرناٹ ارند و کویند این رابل دیوخوانده
و چون کنبهاری و پوربا و تودی را باهم ضم کنند از ا راج
نراین نٹ کویند و چون کوند و بلاول مرکب کردد کامود شود و چون
سده با کامود مرکب شود از اسده کامود خوانند و چون امین
با کامود ضم کردد از اکامود کلیان نامند و بعضی از اکلیان بود
نامند بکسر بای موحده خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال
خفیفه و چون کیدارا با کامود مرکب کردد از اساونت کامود خوانند
بسین مهمله ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه
و بعضی کویند چون کیدارا با سده و کامود مرکب کردد ساونت

کامود شود و بعضی گویند چون ساونت با کامود ضم شود ساونت کامود
گردد و چون کهت راگ با کامود مرکب گردد از ان الک کامود خوانند
بکسر تای فوقانی خفیفه و فتح لام و کاف تازی خفیفه و چون دهناسری
با کانهرا مرکب گردد از ان اکیسری گویند و چون بهرو دست با کانهرا
ضم شود از ان اسهانا خوانند و چون ملار با کانهرا ترکیب یابند از ان ادانا
گویند و چون دهولسری و تنک و منگل اسک را با کانهرا ترکیب
کنند از ان پوربا خوانند و چون سک و کامود و گوند یکجا شوند از ان سده
کلیان نامند بضم سین مهمله و تشدید دال ثقیله و چون کیدارا و ایمن با سده
کلیان مرکب گردد از ان ایمیر نامند و گویند ان را گوری نات خوانده
و چون کیدارا و بلاول با سده کلیان مرکب گردد از ان ایمن خواند و چون
کیدارا با ایمن یکجا شود از ان کهیم کلیان نامند بکسر کاف تازی ثقیله
و یای مجهول و میم و بعضی گویند کهیم کلیان از ترکیب کانهرا و سرستی
و سده کلیان شود و چون حیت سری و سده کلیان یکجا شوند
از ان حت کلیان نامند و چون تودی و اساوری و مارو یکجا
شوند از ان دهناسری گویند و چون سنکرابهرن و کیدارا

وده ماده

ونده و ماده و سرستی با هم مرکب شوند از ان مالسری نامند و چون
دهول و براری و دیسکار یکجا مرکب شوند از ان جیت سری خوانند و چون
بلاولی با جیت سری مرکب گردد از ان دهولسری گویند و چون براری
و اساوری و تودی و سیام و بهلی و کندهار یکجا مرکب شوند از ان
کهت راگ نامند و بعضی بجای بهلی گوجری ارند و بعضی بجای سیام
گوجری ارند و بهلی را بجای خود دارند و وجه تسمیه کهت راگ ظاهر است
چه کهت بمعنی شش باشد و این راگ مرکب از شش راگ است سوراشتک
بفتح سین مهمله و سکون واو و رای ممدوده و شین معجمه موقوف
و تای فوقانی مثقله مفتوح و کاف تازی خفیفه مرکب از کندهار و گوجری
و بنگال و بهجم و بهیروی باشد گوند کلی مرکب از گوجری و اساوری باشد
و گویند این را گورکهناتهه خوانده کنبهاری مرکب از سورتک و دهنا
سری باشد و گویند از انکس خوانده وده ماده مرکب از بلار و سده
کلیان و مالسری باشد سرستی مرکب از تستار این و سنکرابهرن و سده
باشد بدهنس مرکب از مارد اور درانی و جینی و درکا و دهناسری
باشد لنک دهن مرکب از بهاری و کیدارا باشد و گویند این را سونت

خوانده سکت بلبه مرکب از کنگری در انگری و کندهار و گوجری و سیام
و پوربی باشد سنکر ابهرن مرکب از کیدارا و بلاول باشد و گویند
این را مهادیو خوانده کندهار مرکب از سنده و لاو اساوری و گوری
و دیوگری و بهیرون باشد بهرودست مرکب از پوربی و سیام و گوری
باشد و گویند این را امیر خسرو علیه الرحمه خوانده و معرب آن فرو
دست باشد یا بهر دوست مهند اوست بهنجری مرکب از مارو و دهول
و دهناسری و کنبهاری باشد دیوساکه مرکب از سنکر ابهرن
و سده ملار و کانهرا باشد بلاولی مرکب از بلاول و کود سارکه
مرکب باشد بعضی بجای کود سارنک سارنک گویند کامودی مرکب
از سوراشتک و گوری باشد و بعضی مرکب از سکهرائی و سورتهی
گویند کهت نک بفتح کاف تازی ثقیله و سکون های فوقانی مثقله
و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه مرکب از مارو و دهول و حیت سری
و کیدارا باشد باراوتی مرکب از دیوگری و کوند و گوری و پوربی
باشد بهم پلاسی مرکب از دهناسری و سده و پوربی باشد نها
وتی بضم را و نون مسنونه و بای موحده ثقیله ممدوده و واو فوقه

وتای فوقانی

وتای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف مرکب از مالسری و سده و ملار
باشد کندهاری مرکب از کهت راک و اساوری و دیسی باشد برای
مرکب از دیسکار و تودی و ترون باشد بهاکرا مرکب از کیدارا
و مارو و سرستی باشد لیلاوتی مرکب از دیسکار و حیت سری و للت
باشد منوهر مرکب از مارو و ترون و گوری باشد و بعضی گویند
مرکب از مارو و ترون و بهاری باشد و از امنوهر گوری نامند
سک مرکب از سرراک و کانهرا و بهیرون باشد ناک دهن مرکب از
ملار و کیدارا و سوهو باشد اهیری مرکب از کلیان و دیسکار و گوجری
و سیام باشد و بعضی از اهیری گویند این را کانه خوانده رهبس مکل
و رهبس مکلا مرکب از سنکر ابهرن و ادانا و سورتهی باشد و از رهس
مکل و رس مکلا نیز گویند راج هنس مرکب از مالوا و سرراک و منوهر
باشد و گویند این را بهرت هنس نارد خوانده سری سمود بکسر سین مهمله
و رای متصله و یای معروف و سین مهمله مفتوح و میم مضموم و واو
مجهول و دال ثقیله مرکب از مالسری و سده و سرراک و بهیم پلاسی
و تنک باشد دیسی مرکب از تودی و کهت راک باشد هنسی بهمزه مفتوحه

ونون منونه وسین مهمله مکسوره ویای معروف مرکب از دهولسری
وکوند باشد دیوکری مرکب از پوربی وسارنک وسده باشد وکویند
این را دیوتا ها خوانده اند کولاهل مرکب از بهاکرا وکلیان وکانهرا
باشد وکویند این را بهرت خوانده سری رون مرکب از سرراک
ومالسری وسنکرابهرن باشد لکیه مرکب از بلاول وپوربی وکیدارا
ودیوکری وماد هو باشد دیواری مرکب از کنبهاری ومالسری
وسرستی باشد کوجری مرکب از للتا ورام کری باشد مکل کوجری
مرکب از رام کلی وسیام وکندهار وکوجری باشد بچر امرکب از سری
رون وحینی وکوری وبراری باشد ترون مرکب از دیسکار وکوری
وپوربی باشد وبعضی بجای پوربی للت کویند وبعضی بهاس کویند
کلای بکاف تازی خفیفه مفتوح وقبل مضموم ولام ممدوده وهمزه ملینه
ویای معروف مرکب از نت نار این واداناو بلاول باشد وبعضی
مرکب از بلاول وکانهرا کویند وانزاد رمتعارف کرای وسکهرای کویند
سرراک مرکب از بدهس وتک وکوری باشد کیدارا مرکب از لکیه و
پوربی وبلاول باشد هندول مرکب از لیلاوتی وللت وپنچم وپوربا

سوها مشکل باشد وبعضی بجای سوها مشکل سعی کویند مال کوجری مرکب از [illegible]

وبهیرون

وبهیرون باشد بیکه راک مرکب از کلیان وکامود وساونت وسنت
باشد بسنت مرکب از دیوکری ونت وملار وسارنک وبلاول باشد
بهیرون مرکب از هندول وسده وکانهرا وپوربا باشد سنکرون
مرکب از سورتهه ولنک دهن وبلاول باشد بهل کوجری مرکب از دیسکار
وبنکال ورامکری وکوجری باشد بهیروی مرکب از براری وللت وسده
وسارنک وپنچم وبلاول باشد وبعضی مرکب از سده وسیام وبهیرون
کویند بهلی مرکب از رامکری وکوجری ودیسکار وبنکال وپنچم باشد وبعضی
بجای بنکال بنک ارند للت مرکب از دیسی وبهاس وپنچم باشد وبعضی
مرکب از دیوساکهه وبنکال ودهول وبهاس کویند بیرکه مرکب از دیو
ساکهه ولیلاوتی وسارنک وسده وملار وکوند باشد مادهو مرکب از
سده وملار وبلاول ودت نار این باشد بلاول مرکب از کلیان وکیدارا
باشد بنکال مرکب از دهناسری ومارو وکوری وللت باشد بهاس
مرکب از بلاول وکوجری واساوری باشد پنچم مرکب از للت ونت
باشد وبعضی مرکب از کندهار ومنوهر وهندول کویند سوهوم مرکب
از مالسری وبلاول وبهاس باشد وبجای بعضی بهاس سده کویند

۱۴۷

وبعضی ناکیسری گویند سورتهه مرکب از گوجری وپنجم وبهیرون وکندها
وبنگال باشد وگوری مرکب از جیجاونتی واساوری وگوجری وسورتهه
باشد وبعضی مرکب از سوهو وکانهرا گویند مالکوس مرکب از کلاو
وکروی وبکهار وبدهنس وسده مات وتنک باشد وبعضی مرکب
از هندول وبسنت وجیجاونتی وپنجم وکهت راک ومارو وسارنک
وساونی گویند تودی مرکب از اساوری ودهناسری وکهت راک
باشد وبعضی مرکب از للت ودهناسری ودهولسری گویند کهماوتی
مرکب از مالسری وملار باشد تریهن مرکب از رحاو بدهنس ودیسی باشد
مالی گورا مرکب از گوری وسورتهه باشد درگا مرکب از مالسری و
لیلاوتی وگوری وسارنک باشد مالاوتی مرکب از پنجم وکامود
وسده ونت وهمیر باشد مالوا مرکب از گوری وپرج وبهاس باشد
مارو مرکب از گوری وپرج وسورتهه باشد بکهار مرکب از بهروودست
وتیهن باشد وکروی مرکب از سارنک وسوها وگوجری وگوری باشد
حینی مرکب از ساونت وللت وپوریا باشد پوربی مرکب از مالوا وگوری
باشد وبعضی مرکب از گوری وکوند ودیوکری گویند درانی مرکب

ازللتا

از للتا ولیلاوتی وحینی وپنجم باشد دیپک مرکب از کیدارا وکامود وسده
ونت وناکیسری باشد گوند مرکب از دهناسری وملار وبلاول باشد
منگلاشتک مرکب از جیت سری وکانهرا وکیدارا وکلیان باشد وبعضی
سیام را ایران بیرافراینند جیجاونتی مرکب از سورتهه ودهولسری و
بلاولی باشد وبعضی گویند مرکب از گوری وبهاکراونت باشد بهوپالی
مرکب از گوند وکلیان باشد وبعضی مرکب از بلاول وکلیان گویند
کافی از مرکب سنکراپهرن وگوری باشد بهمری مرکب از سنکراپهرن
ومارو باشد سرهتی مرکب از مالوا وایمن وسورتهه باشد ساونت
مرکب از سارنک وملار باشد وبعضی مرکب از کیدارا وکامود گویند
وبعضی کانهرا ایران بفراینند راکیسر مرکب از بهیرون وگوری وکیدارا
ودیوکری وکندهار وسندهورا ودهناسری وکانهرا واساوری
باشد بحیا مرکب از تودی وکنبهاری وپوربا باشد دهسان جینی مرکب
از تودی وبهاس وسهانا باشد کنبه مرکب از دهناسری وسرستی
باشد سرد مرکب از بهیرون وسوها وسده باشد کهیم مرکب از کانهرا
وسرستی وکلیان باشد سسر بکهام مرکب از للت وپنجم وتلک وسارنک

وسوها باشند ملار مرکب از سارنگ وسورتهه وبلاول باشد وبعضی
مرکب از نت وسارنگ ومیکه راگ گویند سارنگ مرکب از دیوگری
وملارونت باشد وبعضی مرکب از مارو وملار دهنه سرت بلبه مرکب
از نت وسارنگ وبهیرون وللت وپنجم باشد کورا مرکب از کوری
ونت وترون باشد کلایر مرکب از بلاول وکانهرا ونت وملار باشند
استنبه مرکب از مالسری وسده وملار باشند دیسکار مرکب از سرستی
وبرج وسورتهه باشد کرنان نت مرکب از پنجم وللت وبهاس وکوجری باشد
کادوی مرکب از مارو وبهاکر اونت باشد بهاری مرکب از مارو و
سنکرابهرن باشد مانجه مرکب از سارنگ وسورتهه وبلاول وملار باشد
برج مرکب از دهناسری ومارو وکندهار باشد وبعضی مرکب از مارو
وتودی واساوری گویند مات منجری مرکب از مالسری ونت باشد
ککلی مرکب از دیسی وتودی واساوری گویند ودیسکار وکوجری باشد
ترمنی مرکب از نت ماراین وحست سری وسنکرابهرن باشد بربوی
مرکب از دیوگری وپوربی وکوری وکوند باشد کنهها بفتح کاف
تازی خفیفه ونون منونه وهای فوقانی الف ممدوده مرکب از مارو

دکورا ۱۱

وکیدارا وحیت سری وسری راگ باشند مدهمتهن بادهوی بفتح میم وسکون
دال ثقیله وایضا فتح میم وتاء فوقانی ثقیله وسکون نون ومیم ممدوده
ودال ثقیله موقوف وواو مکسور ویا معروف مرکب از نت ماراین وبلار
وسده وهمیر وده ومادهو باشد وگویند این را کانهره خوانده کرم پنجم مرکب
از للت وبسنت وهندول ودیسکار باشند سیوری مرکب از بدهنس
وسندهوی باشد وگویند این را رت زن کام خوانده سندهوی
مرکب از اساوری واهیری باشد وازاسندهورا ایز یامندمر وبفتح
میم وسکون راو واو ممدوده مرکب از للت ودیوساکه وکانهرا وسری راگ
باشد کلابرهن بفتح کاف تازی خفیفه ولام ممدوده فتح بای عجمی حقیقه
مکسور ویا معروف ونون مرکب از کوکلت وکانهرا وسوها باشند
وگویند این را نارد بسته واین هردوراگ کم بگوش رسند دیساوتی
بدال حقیفه مکسور ویا معروف وبای عجمی خفیفه ممدوده وواو موقوف
وتای فوقانی خفیفه مکسور ویا معروف مرکب از دیک وسرستی باشد
الوب وب مرکب از دهناسری وتودی باشد جینی کوری مرکب از
للت وکوری باشد کورسارنگ مرکب از کورا وسارنگ مرکب از

وسکون را وهای موحده حقیقه

باشد و بعضی مرکب از کوری و سارنک دانند کاپر کوری بکاف تازی خفیفه
ممدوده و تای عجمی خفیفه مفتوح و رام مرکب از جتی و کهنبهاو بی وحیت سری و
ابیری و سک و براری باشد والله اعلم فصل ششم دربیان راکهای که
متاخرین وضع کرده اند مثل امیرخسرو دهلوی علیه الرحمه وغیره آن مشتعب
است بدو شعبه شعبه اول دربیان راکهای که امیرخسرو علیه الرحمه وضع
کرده باید دانست که امیرخسرو علیه الرحمه دوازده مقام وضع کرده
و اختراع نموده و هریکی را نامی علیحده گذاشته بدین تفصیل اول مجیر بضم
میم و سکون جای مهمله و یای تحتانی مفتوح و را و قبل بفتح جای مهمله و
یای تحتانی مشدده وان مرکب از غار او مقامی از مقامات باشد
و بعضی گویند مرکب از تودی و عراق باشد دویم سازگیری بسین مهمله
ممدوده و رای معجمه موقوف و کاف عجمی بکسور و یای معروف و رای مکسور
و ایضا یای معروف و بدون یاوان از پوربی و کورا و کنکلی و مقامی
از مقامات فارسی باشد و بعضی بجای پوربی بهاس گویند سیوم
من یای تحتانی و میم مفتوحتین و نون وان مرکب از هندول و مقامی
از مقامات فارسی باشد و بعضی مرکب از زمین و مقامی از مقامات فارسی

دانند چهارم عشاق بضم عین مهمله و تشدید شین معجمه و قاف وان مرکب
از سارنک و بسنت و مقامی از مقامات فارسی باشد پنجم موافق بمیم
مضموم و واو و فای مکسوره و قاف وان مرکب از تودی و مالسری
و دوکاه و حسینی باشد و از ادیوالی نیز مانند ششم غنم بغین معجمه و نون
مفتوحتین و میم و آن در پوربی فی الجمله تصرفی کرده و تغیری داده
هفتم زیلف برای معجمه مکسور و یای معروف و لام مفتوح و فا وان
در کهت اک فی الجمله تصرفی کرده و تغیری داده هشتم فرغنه بفتح فا و سکون
را و عین معجمه مفتوح و نون وان مرکب از کنکلی و کورا باشد نهم سربرده
بسین و برا مهملتین بفتح اول و قبل بضمه و سکون ثانی و بای عجمی مفتوح برای
مهمله زده و دال مهمله وان مرکب از کور سارنک و مقامی از مقامات فارسی
باشد و بعضی مرکب از کوند و بلاول و بوریا و مقامی از مقامات فارسی
دانند دهم باخرز بیای موحده ممدوده و خای معجمه موقوف و رای مهمله
مکسور و یای مجهول و رای معجمه وان مرکب از دلیکار و مقامی از مقامات
فارسی باشد یازدهم فرودست لقای مفتوح و رای مضموم و واو مجهول
و دال و سین مهملتین بفتح اول و سکون ثانی و تای فوقانی وان مرکب

از کانهرا و گوری و پوربی و سیام و مقامی از مقامات فارسی باشد
دوازدهم ضم بصاد مهمله و نون مفتوح ستن و میم و ان مرکب از کلیان
و مقامی از مقامات فارسی باشد و بعضی بجای ان نیز گویند و از امرکب
از بهمنجری و مقامی از مقامات فارسی دانند شعبه دویم در بیان راگهای
که سلطان حسین شرقی بادشاه جونپور رحمه الله علیه و غیره استادان
بسته اند و ان متنوع است به دو نوع نوع اول در بیان راگهای که سلطان
حسین شرقی رحمه الله علیه بسته باید دانست که سلطان حسین شرقی
رحمه الله علیه هفده راگ بسته دوازده قسم سیام و چهار قسم
تودی و یک قسم اساوری دوازده سیام بدین تفصیل اول گور سیام
دویم ملار سیام سیوم بهوپال سیام چهارم کنهر سیام پنجم سوهو
سیام ششم پوربی سیام هفتم سیام رام هشتم میکه سیام نهم
بسنت سیام دهم برای سیام یازدهم گرای سیام دوازدهم
گوند سیام عرض که در سیام هر راگی که داخل کرده اورا بدان نام
ملقب ساخته و چهار تودی بدین تفصیل اول جونپوری تودی دویم راما
تودی سیوم رسوتی تودی چهارم هلیمی تودی در جونپوری تودی

مالسری

مالسری و موافق امیخته و در راما تودی رامکلی و مالسری داخل کرده و در
رسوتی تودی ملتانی دهناسری ضم کرده و در هلیمی تودی بتر راگی
داخل کرده و این تودی را الکم میخوانند و در اساوری جونپوری تودی
ضم نموده از اجونپوری اساوری نام کرده نوع دویم در بیان راگهای
که مخدوم بهاوالدین ذکریای ملتانی قدس سره و غیره اختراع نموده
از انجمله مخدوم قدس سره از انجمله مخدوم قدس سره در دهناسری
تودی و مالسری را ضم نموده ملتانی دهناسری نام کرده و میرا اسمای
و نایکی در دهناسری پوربا داخل کرده پوربا دهناسری نام کرده اشته
و نایک بکسو در تودی دیسکار را داخل نموده بها دری نام کرده نام
سلطان بهادر گجراتی دیگر در کانهرا سیام و کهنبهایچی داخل کرده
بنایکی کانهرا مشهور ساخته و همچنین در کلیان تصرفی کرده بنایکی
کلیان اشتهار داده و میان تان سین در کانهرا ملار و کلیان
ضم نموده درباری کانهرا نام کرده چون بعد از رسیدن بحضور
عرش استانی این اختراع کرده از ابدین اسم موسوم ساخته
دیگر در اساوری دیو کندهار ضم نموده جونپوری اساوری نام کرده

وعلی هذا القیاس از استادان سلف هریکی تصرفی کرده ونامی
کذاشته والحال نیز بمهارت علمی وجودت ذهنی هرکه خواهد چنین تصرفات
تواند کرد

فصل نهم در بیان مقامات فارسی وشعبه وکوشه واوازه

وان منشعب است بشش شعبه

شعبه اول در بیان مقامات

باید دانست
که مقام در اصطلاح اغانی عجم بمنزله راک باشد وان بحسب قرارها
دوازده است بدین اسامی وتفصیل اول رهاوی دویم حسینی سیوم
راست چهارم حجاز پنجم بزرک ششم کوچک هفتم عراق هشتم اصفهان
وانرا در اصفهانک نیز کویند نهم نوا دهم عشاق یازدهم زنکوله دوازدهم
بوسلیک

شعبه دویم در بیان شعبهای مقامات دوازده کانه مذکوره

باید دانست که هر مقامی دو شعبه دارد وان بمنزله راکنی باشد وشعبه
اول از پستی مقام مذکور میخیزد وشعبه دویم از بلندی ان وهر نغمه
شعبه مرکب از نغمات باشد بدین اسامی وتفصیل شعبهای مقام رهاوی
اول نوروز عرب وان مرکب از شش نغمه باشد واز پستی مقام
مذکور خیزد وباقی همبرین قیاس از بلندی وپستی مقامهای خود خیزند
شعبهای مقام حسینی اول دوکاه وانمرکب از دو نغمه باشد دویم

محیر بتشدید الیاء التحتانی وان مرکب از هشت نغمه باشد شعبهای مقام
راست اول مبرقع وان مرکب از هشت نغمه باشد وبعضی مرکب از نه
نغمه کویند دویم پنجکاه وان مرکب از پنج نغمه باشد شعبهای مقام حجاز
اول سه کاه وان مرکب از سه نغمه باشد دویم حصار وان از شش
نغمه باشد شعبهای مقام بزرک اول همایون وانمرکب است از چهار نغمه
دویم نهفت وانمرکب از هشت نغمه باشد وبعضی مرکب از دو نغمه کویند
شعبهای مقام کوچک اول ترکیب وانمرکب از سه نغمه باشد دویم بیاتی
وان مرکب از پنج نغمه باشد شعبهای مقام عراق اول مخالف وانرا
روی عراق نیز کویند وان مرکب از پنج نغمه باشد دویم مغلوب وانمرکب
از شش نغمه باشد شعبهای مقام اصفهان اول نیریز وان مرکب از
پنج نغمه باشد دویم نشابورک وان مرکب از شش نغمه باشد شعبهای
مقام نوا اول نوروز خارا وانمرکب از پنج نغمه باشد دویم ماهور و
انمرکب از شش نغمه باشد شعبهای مقام عشاق اول زابل و
انمرکب از سه نغمه باشد دویم اوج وانمرکب از هشت نغمه باشد
وبعضی مرکب از دو نغمه کویند شعبهای مقام زنکوله اول چارکاه

وانمرکب از چهار نغمه باشد دویم غزال وان مرکب از پنج نغمه باشد
شعبهای مقام بوسلیک اول عشیران وان مرکب از ده نغمه
باشد دویم حسا وان مرکب از پنج نغمه باشد شعبه سیوم دربیان
شش اوازه بدین اسامی وتفصیل اول سلمک وان از پستی اصفهان
وبلندی زنکوله خیرد واز یازده نغمه حاصل شود دویم کردانیه
وان از پستی عشاق وبلندی راست خیرد واز نه نغمه حاصل شود سیوم
نوروز وان از پستی بوسلیک وبلندی حسینی خیرد واز چهار نغمه
حاصل شود چهارم کوشت بصم اول وفتح ثانی وان از پستی حجاز
وبلندی نوا خیرد واز نغمه حاصل شود پنجم ماده وان از پستی
کوچک وبلندی عراق خیرد واز پنج نغمه حاصل شود ششم شهناز وان
از پستی بزرک وبلندی رهاوی خیرد واز سه نغمه حاصل شود
شعبه چهارم دربیان کوشها باید دانست که کوشه جمله چهل وهشت است
ازانجمله انچه برین نحیف بتحقیق پیوسته دراینجا ثبت نموده وانچه مشکوک
فیه بوده ازان ترک داده انشاالله تعالی از استادی تحقیق نموده
نوشته خواهد شد بدین تفصیل اول بهار نشاط دویم غریب سیوم

سوا

سوار چهارم غمزدا پنجم بیات ترک ششم سرفراز هفتم بسته نکار هشتم
بیات کردانیه نهم نهاوندک دهم صفا یازدهم دلیر دوازدهم اوج
کمال سیزدهم نکار چهاردهم وصال پانزدهم شهری شانزدهم عشیران
هفدهم غزال هژدهم طرب انکیز نوزدهم بحر کمال بیستم اصلی بیست ویکم اعدال
بیست ودویم کلستان بیست وسیوم بیرکسر بیست وچهارم حسرت بیست و
پنجم جمالی بیست وششم روح افزا بیست وهفتم حسرت بیست وهشتم معتدله
بیست ونهم معنوی سیم پهلوی شعبه پنجم دربیان امیزش مقامات
فارسی وراکهای هندی بدین تفصیل رکب وغزال اهنک کهت راک
دارد بیات اهنک دهناسری دارد حسینی ودوکاه ونوروز عجم
اهنک کافی دارند نوا ونشابورک ونهاوندک اهنک سارنک دارند
سه کاه وچهارکاه ونایه وبسته نکار وزنکوله ومغلوب اهنک تودی
دارند زابل ومخالف اهنک پوربی دارند نیریز صغیر وکبیر اهنک امین
دارند عشاق وعراق واوج اهنک کنکلی دارند شعبه ششم دربیان
اصول وبحور مختلفه که هندی انرا تال کویند باید دانست که بحسب قرار
داد اغانی عجم هفده اصول است وانرا بحر ودایره نیز کویند اول

بحر مخمس دویم بحر ترک ضرب و ازاتر کی ضرب نیز گویند سیوم بحر
دو یک چهارم بحر دور پنجم بحر ثقیل ششم بحر خفیف هفتم بحر چار ضرب
هشتم بحر در افشان نهم بحر مایین دهم بحر ضرب الفتح یازدهم بحر فاخته
دوازدهم بحر ضنبر سیزدهم بحر نیم ثقیل چهاردهم بحر اذ فر پانزدهم بحر
ارصد شانزدهم بحر ریل هفدهم بحر حرج **فصل دهم** در بیان تال ادبیای
یعنی علم اصول و بحور و ان مشتمل است بر دو شعبه **شعبهٔ اول** در تعریف تال
و بیان بعضی امور ضروریه و لواحق بدان و ان متنوعست بچهار نوع
نوع اول در تعریف تال باید دانست که تال بتای فوقانی خفیفه ممدوده
و لام در لغت اهل هند اصول و بحور را گویند و ان اصل نغمه و ساز و
رقص است و ان وزنیست که نغمه و ساز و رقص بدون ان صورت
نه بندد و گویند اصل تال از مهادیو است و پاربتی زن ش خاسته بدین
قسم که اول مهادیو رقصید و رقص او را تاندو گویند بتای فوقانی
خفیفه ممدوده و نون معنونه و دال مثقله و ان رقص بود بس بحستی
و چالاکی و تندی بعد از ان پاربتی زن ش رقصید و رقص او را لاس
نامند بلام مهمله و سین مهمله و ان بعضی بود بس بملایمت و همواری

لس

دارمیدکی

وارمید کی پس چون از ستر تاندو تای فوقانی خفیفه گرفتند و از سر لاس
لام صورت تال بهم رسید و ان مرکب بود از ماتراهای چنانکه
بعد ازین ذکر کرده شود انشاالله تعالی **نوع دویم** در بیان ماتراهای
تال که ازاد در اصطلاح اهل این فن کلا مانند بکاف تازی خفیفه مفتوح
و لام ممدوده باید دانست که تال بعضی بسیط است و بعضی مرکب از
لکه و گرو و پلت و درت و له برام و درت برام و اندرت و ماتراهای
مذکوره را در وزن دو اعتبار است یکی امتداد و اقصار بحسب تلفظ
حروف و ان در علم پنگل و اوزان چهند ها معتبر است و گاه در تال نیز
بدان حاجت افتد چنانکه در الهت بزبان نیز گویند و در پنگل و اوزان چهند
لکه و گرو معمول است فقط چنانکه در باب اول گذشت دیگر امتداد و اقصار
زمان سکون مابین فرقتین بحسب ایقاعات و نقرات تال یعنی اصول
و بحور و در تال همه ماتراهای مذکوره معمول است چنانکه حرف لکه را
یک ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ ازاد دریک درجه اعتبار نمایند
چه لکه بلام مفتوحه و کاف عجمی ثقیله در لغت ایشان بمعنی خرد باشد
و ان بحسب کتابت عربیه حرفی بود مفرد که بیک حرکت خوانده شود

خواه فتحه خواه ضمه خواه کسره و باعتبار نواختن تال چنان بود که مقدار
زمان سکون مابین قرعتین یعنی دو ضرب تالکه مثل مقدار زمان سکون
مابین دو حرکت نبض آدم صحیح البدن باشد یا آنکه مقدار مذکور بقدر
باشد که دران قدر مدت سه نیم حرف ک که ک که ن مفتوح بی امتداد
و اماله متصل گفته شود و رقم آن بشکل الف عربی نویسند بدین شکل ا
و حرف گرا دو ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آنرا در دو درجه
اعتبار نمایند چه گر بکاف عجمی خفیفه مضموم و را در لغت بمعنی کلان باشد
و آن بحسب کتابت عربیه حرفی بود که با آن حرف الف یا واو یا هانی
یا یای تحتانی لاحق باشد یا در آخر آن نون منونه بود یعنی حرفی که
بتنوین و غنه خوانده شود مثل نونی که در کلمه سنگ و رنگست باعتبار
نواختن تال قرعات گرها متفاوت واقع شوند یعنی زمان سکون
قرعتین طویل باشد مثل نبض متفاوت که زمان سکون مابین دو حرکت آن
بیشتر بود و رقم آن بشکل همزه عربیه نویسند بدین شکل ء و پلت راسه
ماترا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ آنرا در سه درجه اعتبار نمایند چه
پلت بیای عجمی خفیفه مضموم و لام مکسور و تای فوقانی خفیفه بمعنی دراز

بسیار و کلان

بسیار و کلان باشد و در مقابل آن حرفی باشد مگر آنکه حرف گر بمد صوت
تلفظ کرده شود چه امتداد صوت بمنزله ماترای سیوم است و باعتبار
نواختن تال قرعات پلتها بسیار متفاوت باشد یعنی زمان سکون
مابین قرعتین اطول بود و رقم آن بشکل رقم گر نویسند و بر سر آن خطی
بحرف از چپ بر است سرازیر وصل کنند بدین شکل ڪ و درت بضم دال
خفیفه و رای مهمله و تای فوقانی خفیفه نیم ماترا باشد و در مقابل آن حرف
نیم یعنی حرف موقوف بود و باعتبار نواختن تال قرعات درتها بسیار متواتر
افتد یعنی زمان سکون قرعتین اقصر بود و رقم آن بشکل صفر نویسند بدین شکل
٥ و برام ببای موحده خفیفه مکسور و رای احمد و ده و میم ماترای بود
که در مقابل آن هیچ حرفی نباشد و باعتبار نواختن تال در برام محل
وقوع ضرب نباشد و تال آن بهوا رفته است و علامت آن مستقل براسه
نبود مگر آنکه با ماترای دیگر مرکب گردد و آن از جمله ماتراهای مذکوره
با لگه و درت مرکب گردد فقط و با هر که مرکب گردد مرتبه ماترای آنرا
ده یازده بیفزاید پس اگر با لگه مرکب گردد بر سر لگه رقم لگه خطی منحرف
از چپ بر است سرازیر وصل کنند چنانکه در شکل پلت بر سر رقم گر

کذشت بدین شکل ٦ یا اکه رقمی شبیه بمد عربی که سر دو طرف ان نقطه واری مایل بزیر بود بر سر رقم مذکور بنویسند بدین شکل ٣ و ازا اکه برام باله برام بهای مضمومه خوانند و یک و نیم ماترا حساب کنند و اکر با درت مرکب کردد بر سر رقم درت خطی منحرف چنانکه سابق در له برام کذشت نویسند بدین شکل ٥ و ازا درت برام کویند و سه ربع ماترا حساب کنند و اندرت بفتح همزه و سکون نون و ضم دال خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه ربع ماترا بود و در مقابل ان غنه باشد مثلا غنه حرفی که با ان اردو چند بود یعنی غنه حرف لکه که خود بنفسه معنونه باشد یا بعد از حرف کر نون معنونه بود مثل کوُل و چاند و امثال ان پس غنه که با کاف تازی خفیفه کول و بعد از جیم عجمی خفیفه ممدوده چاند است در مقابل اندرت بود و علامت ان بر سر رقم درت نقط کذارند بدین شکل ٥ پس تال مرکب باشد ازین اجزای مذکوره چنانکه بعد ازین مفصل بیان کرده شود انشاالله تعالی

نوع سیوم در بیان تال کرام بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام موقوفه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و میم یعنی اسباب تال و ان چند

چیز است اول لی بفتح لام و سکون یای تحتانی و ان مقدار زمان سکون باشد مابین فرعین از ماتراهای لکه و کرو غیره و ان باید که در همه جا یک اندازه باشد و زاید و ناقص نکردد اکر لکه باشد باندازه لکه و اکر کر باشد باندازه کر و غیران باید که همه جا باندازه او یکسان باشد و جای که تال قرار کیرد ازا که نامند بفتح کاف عجمی خفیفه و رای متصله و ها و مان نیز کویند بمیم ممدوده و نون و کره که مان باشد بر چهار کونه است سم بسم اتیت اناکت سم بسین مهمله مفتوح و میم ان بود که در نغمه ضرب تال مان و تلفظ لفظی که بران مان واقع است و در رقص ضرب تال مان از منخیره و صدای مردنک تا انجه قایم مقام اینها باشد و حرکت ضرب دست و پای رقاص بیک دفعه مطابق و متفق افتد لا بلک در همه جا و همه حال تال با نغمه و حرکت و پای دست رقاص با تال و اصول ساز و نوا مطابق و موافق افتد بسم بکسر بای موحده خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره است که این چیزهای که مذکور شد مختلف و پس و پیش واقع شوند و ان معیوب است نشاید که چنین واقع شود و ابت بهمزه مفتوحه و بای فوقانی خفیفه مکسوره

ویای معروف وایضا های فوقانی خفیفه انست که در نغمه بلفظ لفظی که
بران هان واقع است اول واقع شود و ایقاع ضرب تال هان بعد
زان شود و اما الکت بهمزه مفتوحه و نون ممدوده و کاف عجمی وتای
فوقانی خفیفتین باول مفتوح بعکس ان بود یعنی ضرب تال هان اول
واقع شود و تلفظ لفظی که بران هان واقع است بعد از وی بود و
بعضی گویند امت ان باشد که هان یعنی نغمه با تال چنان نادر وغرب
اید که باز القسم نیاید و اما الکت ان بود که نغمه با ساز و نوا باقسام
و انواع مختلفه واقع شود و همه نادر و خوب باشد و از جای که تال را
شروع نمایند و ابتدا کنند از اجار گویند بضم همزه و تشدید جیم عجمی
خفیفه ممدوده و را و از اجار تا گره یعنی هان مجموع را برن نامند بفتح
بای عجمی خفیفه و سکون را و نون دویم الکهت بضم همزه و فتح کاف
عجمی ثقیله و هاء فوقانی مثقله و ان لفظی بود چند بمعنی و اهنگ با اصول
و وزن که گویند هاکه در حالت رقص ان الفاظ را باواز بلند گویند
و مردنگی نیز در مردنگ همان الفاظ بهمان وزن و اصول بنوازد
و اصول برقصد که بنای رقص بر اصول همان الفاظ است و اصل

و رقاص برهان وزن اصل

ان الفاظ

و ان اصل الفاظ پنج حرفست که الفاظ مذکوره متفرعند بران و مرکب
اند از ان و ان حروف اینست اول ت یعنی تای فوقانی خفیفه مفتوحه
دویم دی بدال خفیفه مکسوره و یای معروف سیوم تهو بتای فوقانی
ثقیله مضموم و واو مجهول چهارم نا بنون ممدوده پنجم تی بتای فوقانی
مثقله مکسور و یای مجهول مثلا تتهی تائین فوقانیین خفیفتین مفتوحتین
و فتح تای فوقانی ثقیله و سکون یاء تحتانی مرکب است از دو لکه و یک
گرو اگر گر را که تهی باشد بد صوت گویند ملت گردد تمام بند ان
چهار ماترا بود و اگر گر را ملت اعتبار کنند پنج ماترا باشد و تاتا تهی تائین
فوقانیین ممدودتین و فتح تای فوقانی ثقیله و سکون یای تحتانی مرکب
است از سه گرو تمام بند ان شش ماترا بود و امثال ان سیوم حت
بجیم تاری و تای فوقانی خفیفتین باول مفتوح و ان سوق و روته تال
باشد در جستی و ستی و غیر ان **نوع چهارم** در بیان بعضی مصطلحات
رتنادهیای و ذکر اقسام ساز و نوا اگرچه جهت ازدیاد فایده تا
این کتاب از ذکر ان خالی نباشد و ان منقسم است بدو قسم **قسم اول**
در بیان بعضی مصطلحات رتنادهیای باید دانست که رتن بکسر نون

وکسر را و تای فوقانی خفیفه بمعنی رقص بود وان بر چند گونه است اول
ماند بتای فوقانی خفیفه ممدوده و نون معنونه و دال مثقله وان رقصی
است بس بچستی و چالاکی و تندی و ازا جهادیو رقصیده دویم لاس
بلام ممدوده و سین مهمله وان رقصی است بس بنرمی و همواری و ارمیدگی
و ازا باربتی زن مهادیو رقصیده کما ذکرنا سیوم جین بجیم عجمی خفیفه
مکسور و یای معروف و نون وان رقصی است با خم و چم و حرکات خوش
اینده و گویند ازا کانهه رقصیده اورده اند که روزی کانهه با طفلان
گوی بازی میکرد ناگاه گوی او در رود جمنا افتاد کانهه در پی گوی
خود را در اب انداخت و راست به پاتال یعنی اسفل السافلین و تحت
الثری رفت و بر سر کالی که ماریست پادشاه ماران و هزار کفچه داشت
قرار گرفت چون کالی مذکور بروی ضربها انداخت او بهر ضربی از
کفچه بکفچه دیگر بکمال چستی و چالاکی میجست و ضربهای او را رد میکرد
تا انکه بروی غالب امد و رسنی در بینی او انداخته و بروی سوار شده
از انجا بیرون امد و گویند این رقص را از انجا استنباط و استخراج
کرده اند و الله اعلم چهارم سدهنگ بضم سین مهمله و فتح دال ثقیله و نون

منونه و کاف عجمی خفیفه وان رقصی بود در غایت همواری و ارمیدگی
و خوش ادای و اصول و گجول و ادا و اندازهای که در حالت رقص
کند ازا انگ نامند بهمزه مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه و انگهای
رقص بسیار است از انجمله یکی ارمی است بضم همزه و سکون را و میم مفتوحه
و همزه مکسوره و یای معروف وان انگی بود که از زمین بر جهند و در هوا
منحرف شده مان را تمام کند بعد ازان بر زمین فرود ایند وان از همه
انگها مشکلتر است دویم سلت بضم سین مهمله و فتح لام و بای عجمی خفیفه و
ان روشی بود بس بملایمت و ادا و انداز و خوش ایندگی سیوم
ارپ بضم همزه و سکون را و بای عجمی خفیفه و ترپ بکسر تای فوقانی خفیفه
و سکون را و بای عجمی خفیفه این هر دو انگ از قبیل هم اند وان منحرف
و مورب شدن باشد در جستن و امدن و رفتن چهارم سدمدر بضم سین
مهمله و سکون دال خفیفه و ضم میم و دال خفیفه مشدده و رای متصله ممدوده
وان همانا که انگیست در کمال خوبی و خوش ایندگی و خوش ادای
با گرفتن و ادا کردن هر انگی بود بکمال خوبی و خوش ادای بی زیادت
و نقصان کما هو حقه و چنانکه باید و شاید پنجم لاک بلام ممدوده و کاف

عجمی حفیفه وان ازاکی برامدن و بانک دیکر هوستن بود باد او خوش
ایندکی ششم دات بدال و بای فوقانی مثقلتین باول ممدوده و نون
مغوته و کاف عجمی حفیفه وان انکی بود که از زمین برجهند و باز بر زمین
امده بجوشش ادای مان را تمام کنند دیکر پوشیده نماند که مکان رقص
را رنک بهم کویند بفتح را و نون مغوته و کاف عجمی حفیفه موقوف وضم
بای موحده ثقیله و میم وچون در اوایل رقص رقاص امده در رنک
بهم بنشینند و پرده در پیش روی او کشند ان پرده را جمبکا کویند بجیم
تازی حفیفه و میم مفتوحتین وسکون نون وکاف تازی ممدوده وچون
ان پرده از پیش روی رقاص برکیرند و رقاص میان رنک بهم ایستاده
و قدری کل در سر دو دست کرفته مدح وثنای دیوتاهای بدون نغمه
و اهنک بکوید و کلها را در رنک بهم پراکنده ساخته باز خوشنما
برقص درایند ان مدح وثنا خواندن را استت کویند بفتح همزه وسکون
سین مهمله و تائین فوقانیتین خفیفتین باول مضموم وان کلها را در رنک
بهم پراکنده ساختن و برقص درامدن را اهت الجری مانند بفتح بای
عجمی حفیفه و های مضمومتین و ایضا بای عجمی حفیفه و فتح همزه و نون مغوته وضم

[illegible]

جیم تازی

مکسور

جیم تازی حفیفه و رای متصله و یای معروف وچون رقاص در ابتدا
که بنواختن مردنک و تال والکهت بدون نغمه واهنک برقصد واقسام
انکها بکردانند انرا ابلمر و کویند بکسر بای عجمی حفیفه و فتح لام وسکون میم و رای
مضموم و واو معروف وچون رقاص و خواننده و مردنکی و تال
دهاری جهار کس جمع شوند ان سنکیت باشد بفتح سین مهمله و نون
مغوته و کاف عجمی حفیفه مکسوره و یای معروف و تای فوقانی حفیفه **قسم**
دویم در بیان اجناس ساز و نوا باید دانست که اجناس ساز و نوا
جهار است اول تت بتائین فوقانیتین خفیفتین باول مفتوح وان
جنس سازیست که تار داشته باشد مثل رباب و طنبور و قانون و
امثال ان دویم بت بکسر بای موحده خفیفه و تائین فوقانیتین خفیفتین
باول مفتوح وان جنس سازیست که تار نداشته باشد بلکه مجلد بود
یعنی سرش را چرم کرفته باشند مثل مردنک و دهل و دایره
و امثال ان سیوم کهن بکاف عجمی حفیفه و نون وان جنس سازیست
که دو ساز را بهم زنند و بنوازند مثل منجیره و سنج یعنی جهانجه و کهنتار
و امثال ان جهارم سکهر بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی ثقیله و را

کهن بفتح

وان جنس سازیست که از ابدهان نوازند مثل نی وسرنای وامثال ان
شعبه دویم دربیان اقسام تال واسامی وتفصیل ان باید دانست که
اقسام تال بسیاراست اگر جمله را بیان کنیم بطول انجامد پس چند تال
که معمول ومتداول اند بطریق ایجاز واختصار اورده شد والجمله نود
ودواست بدین تفصیل اسامی اول کوکلا تال بکاف تازی حقیقه
مضموم وواو مجهول وکاف تازی حقیقه مکسور ولام ممدوده وان
تالی بود مرکب از دو لکه ویک کرویک لکه ویک پلت وتمام بند ان هشت
ماترا باشد بدین شکل ١١ ى١ ى دویم راج بدیا دهر تال برای ممدوده
وجیم تازی حقیقه موقوف وبای موحده ودال خفیفین باول مکسور
وثانی مشدده مکسور ممدوده تای مشموسه ودال ثقیله مفتوح وراوان
تالی بود مرکب از دو لکه ویک کرو دو درت وتمام بند ان پنج ماترا
باشد بدین شکل ١١ ى ٥٥ سیوم حی هک تال بفتح جیم تازی حقیقه وسکون
تای تحتانی ومیم وهای مفتوحتین وکاف تازی حقیقه وان تالی بود
مرکب از دو لکه ویک کرو باز دو لکه ویک کرو تمام بند ان هشت
ماترا باشد بدین شکل ١١ ى ١١ ى ١١ چهارم تلکامود تال بکسر تای فوقانی حقیقه

وسکون لام

وسکون لام وکاف تازی حقیقه ممدوده ومیم مضموم وواو مجهول
ودال حقیقه وان تالی بود مرکب از دو لکه وچهار درت وتمام بند
ان چهار ماترا باشد بدین شکل ١١ ٥٥٥٥ پنجم بحاسد تال بکسر بای موحده
حقیقه مشدده ممدوده هاهای مشموسه وتوکین نون اول مفتوح وثانی
منونه ودال حقیقه وان تالی بود مرکب از دو لکه وسه کرو تمام بند ان
هشت ماترا باشد بدین شکل ١١ ى ى ى ششم کرنده تال بکسر کاف تازی حقیقه
ورای متصله ویای معروف ودال مثقله ممدوده وان تالی بود وسیط
که یک درت برام دارد وتمام بند ان سه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥
هفتم جیسری تال بفتح جیم تازی حقیقه وسکون یای تحتانی وکسر
سین مهمله ورای متصله ویای معروف وان تالی بود مرکب از یک کرو
یک لکه باز یک کرو یک لکه ویک کر دیگر دراخر وتمام بند ان هشت ماترا
باشد بدین شکل ى١ ى١ ى هشتم نکرند تال بفتح میم وسکون کاف تازی حقیقه
ورای مفتوحه ونون منونه ودال حقیقه وان تالی بود مرکب از دو
درت وسه لکه وتمام بند ان چهار ماترا باشد بدین شکل ٥٥١١١ نهم
کرت تال بکاف تازی حقیقه مکسور ویای معروف ورای مفتوحه وتای

فوقانی خفیفه وان تالی بود مرکب از یک لگه ویک پلت ویک گر باریک
لگه ویک پلت وتمام بندان ده ماترا باشد بدین شکل ح ا ی ا ی ا دهم سری
کرت تال بکسر سین مهمله ورای متصله ویای معروف وباقی حروف
وحرکات مذکوره وان تالی بود مرکب از دو گر و دو لگه در متعارف
ابزا ارا جومالا گویند وتمام بندان شش ماترا باشد بدین شکل ا ا ی
یازدهم بدرمالی تال بای موحده ودال خفیفتین بفتح اول وتشدید
ثانی ورای متصله ومیم ممدوده ولام مکسور ویای معروف وان
تالی بود مرکب از یک گر وچهار درت وباریک گر وتمام بندان
شش ماترا بدین شکل ی ٥ ٥ ٥ ٥ ی دوازدهم سمم تال بسین مهمله مفتوح
ومیم وان تالی بود مرکب از یک لگه ویک درت ویکدرت برام
وتمام بندان دو ماترا وربع ماترا باشد بدین شکل ا ٥ ۵ سیزدهم
نندن تال بنونین نون اول مفتوح وثانی منونه ودال خفیفه مفتوح
ونون وان تالی بود مرکب از یک لگه ودو درت ویک پلت
وتمام بندان پنج ماترا بدین شکل ا ٥ ٥ ح چهاردهم سهکا تال بفتح
میم وسکون های فوقانی الفل وکاف تازی خفیفه ممدوده وان

تالی بود

تالی بود مرکب از یک گر ویکدرت ویک پلت وتمام بندان پنج ماترا
ونصف ماترا باشد بدین شکل ح ٥ ٥ ی پانزدهم پامهکا تال بای موحده
خفیفه ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره وان تالی بود مرکب از
دو لگه ویکدرت برام وتمام بندان سه ماترا وربع باشد بدین شکل ۵ ٥ ا ا
شانزدهم دیکدر تال بدال خفیفه مکسور ویای معروف ویای عجمی وکاف
تازی خفیفتین باول مفتوح وسکون ثانی وفتح دال ثقیله ورا وان تالی
بود مرکب از دو درت و دو لگه و دو گر وتمام بندان هفت ماترا باشد
بدین شکل ی ح ا ا ٥ ٥ هفدهم ادچهن تال بضم همزه وفتح دال خفیفه وسکون
یای تحتانی وفتح جیم عجمی ثقیله ونون وان تالی بود مرکب از دو لگه ویک گر و
تمام بندان چهار ماترا باشد ~~ومتوسط~~ ودر متعارف آنرا متوسط اتتالا گویند
بدین شکل ی ا ا هژدهم دهینکی تال بفتح دال ثقیله وسکون یای تحتانی
ونون موقوف وکاف تازی خفیفه مکسور ویای معروف وان تالی
بود مرکب از یک گر ویک لگه وباریک گر وتمام بندان پنج ماترا باشد ودر متعارف
آنرا جهتالا گویند بدین شکل ی ا ی نوزدهم نکهم تال بای موحده خفیفه مکسور
وکاف تازی ثقیله مفتوح ومیم وان تالی بود مرکب از سه درت و

سس

بارسه درت ویکدرت برام

یکدرت برام و تمام بندان چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٥٥ک
٥ ٥٥٥ک٥ بیستم مل تال بمیم مفتوح و لام وان تالی بود مرکب از چهار
لکه و یکدرت برام و یکدرت و تمام بندان پنج ماترا و ربع ماترا باشد
بدین شکل ٥ ا ا ٥ک٥ ا ا بیست و یکم پورن کنکال تال بای عجمی خفیفه مضموم
و واو معروف و رای مفتوح و سکون نون و کافین تازیین خفیفین
کاف اول مفتوح و نون منونه و کاف ثانی ممدوده و لام وان
تالی بود مرکب از چهار درت و یک کرو یک لکه و تمام بندان پنج ماترا
باشد بدین شکل اک٥٥٥٥ بیست و دویم کهند کنکال تال بفتح کاف تازی
ثقیله و نون منونه و دال مثقله موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره
وان تالی بود مرکب از دو درت و دو کرو تمام بندان سه ماترا باشد
بدین شکل کک٥٥ بیست و سیوم سم کنکال تال بفتح سین مهمله و سکون
میم و باقی حروف و حرکات مذکوره وان تالی بود مرکب از دو کر
و یک لکه و تمام بندان نیز پنج ماترا باشد بدین شکل اکک بیست و چهارم
بهم کنکال تال بای موحده خفیفه مکسور و کاف تازی ثقیله مفتوح
و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره وان تالی بود مرکب

از یک لکه

از یک لکه و دو کرو تمام بندان نیز پنج ماترا باشد و در متعارف آنرا دهیما
تتالا گویند بدین شکل ککا بیست و پنجم اید وان تال بهمزه مکسوره و یای مجهول
و قبل معروف و دال خفیفه موقوف و واو ممدوده و نون وان تالی
بود مرکب از یکدرت و یک لکه و دو درت باز یک لکه و تمام بندان
سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ٥ا٥٥ا بیست و ششم چچر تال
بجیم عجمی و تای فوقانی خفیفین بکسر اول و فتح و تشدید ثانی و رای متصله
وان تالی بود بسیط که یک اندرت دارد و تمام بندان ربع ماترا
باشد بدین شکل ٥ بیست و هفتم جهنپه تال بفتح جیم تازی ثقیله و نون
منونه و بای عجمی ثقیله وان تالی بود مرکب از یک کرو سه درت و تمام
بندان سه ماترا و نصف ماترا باشد و در متعارف جوتالا دهر بد میگویند
و سید ناچه تالا نیز گویند بدین شکل ک٥٥٥ بیست و هشتم اهبنک تال
بفتح همزه و بای موحده ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه وان تالی
بود مرکب از یک لکه و یک پلت و تمام بندان چهار ماترا باشد بدین شکل
کا بیست و نهم بسنت تال بفتح بای موحده خفیفه و سین مهمله و نون
منونه و تای فوقانی خفیفه وان تالی بود مرکب از سه لکه و سه کرو تمام

بندان نه ماترا باشد بدین شکل ءءءااا سیم پرتاپ سیکهر تال بفتح بای
عجمی خفیفه و رای متصله و تای فوقانی خفیفه ممدوده و بای عجمی خفیفه و سین
مهمله مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح و راو آن تالی بود مرکب
از یک پلت و یک درت و یکدرت برام و تمام بندان چهار ماترا و ربع ماترا
باشد بدین شکل ٥ەیء سی و یکم جهنپا تال بفتح جیم تازی خفیفه و سکون های
تحتانی و فتح جیم تازی ثقیله و نون مثنونه و بای عجمی خفیفه ممدوده و آن تالی
بود مرکب از یک کرو دو درت و یک درت برام و تمام بندان سه ماترا
و سه ربع ماترا باشد بدین شکل ٥ەەء سی و دوم جهرپکه تال بجیم عجمی و تای
فوقانی خفیفتین باول مفتوح و ثانی مضموم و سکون را و میم مضموم و کاف
تازی ثقیله و آن تالی بود مرکب از یک لگه و یک کرو یک لگه و یک پلت
و تمام بندان هفت ماترا باشد بدین شکل یءا سی و سیوم مدن تال
بمیم و دال خفیفه مفتوح و نون و آن تالی بود مرکب از دو درت و یک
کرو تمام بندان سه ماترا باشد و در متعارف جلد اکتالا گویند و اهل
دهرپد ازا تیتار گویند بدین شکل ءەە سی و چهارم رت تال بفتح رای
و تای فوقانی خفیفه و آن تالی بود مرکب از یک لگه و یک کرو تمام

بندان نیز سه ماترا باشد بدین شکل ءا سی و پنجم پاربتی لوچن تال بپای عجمی خفیفه
ممدوده و رای موقوفه و بای موحده و تای فوقانی خفیفتین باول مفتوح
و ثانی مکسور و یای معروف و لام مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفه مفتوح و نون
و آن تالی بود مرکب از سه کرو یک لگه و یک پلت و دو گرو سه درت
و تمام بندان یازده ماترا باشد و نصف ماترا بدین شکل ەەەءءیاءء
سی و ششم لیلا تال بلامین لام اول مکسور و یای معروف و لام ثانی
ممدوده و آن تالی بود مرکب از یک درت و یک لگه و یک پلت
و تمام بندان چهار ماترا و نصف ماترا باشد و در متعارف ازادهی
اکتالا گویند و تال هوری نیز نامند بدین شکل یاە سی و هفتم کرن تال
بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون و آن تالی بود مرکب از
چهار درت و تمام بندان دو ماترا باشد بدین شکل ەەەە سی و هشتم
للت تال بلامین لام اول مفتوح و ثانی مکسور و تای فوقانی خفیفه و آن
تالی بود مرکب از دو درت و یک لگه و یک کرو تمام بندان چهار
ماترا باشد بدین شکل ءاەە سی و نهم راج راین تال برای ممدوده
و جیم تازی خفیفه موقوف و نون مفتوح و رای ممدوده و یای تحتانی

مفتوح و نون وان تالی بود مرکب از دو درت و یک لکه و یک کرو تمام
بازیک لکه و یک کرو تمام بندان هفت ماترا باشد بدین شکل یایا٥٥ چهلم
جهمپ الیس تال بفتح لام و سکون جیم عجمی ثقیله و میم مکسور و یای معروف
و همزه مکسور و یای معروف و سین مهمله وان تالی بود مرکب از یکدرت
و یکدرت برام و یک لکه و یک پلت و تمام بندان پنج ماترا و ربع ماترا باشد
بدین شکل ی چهل و یکم للت بریا تال بلامین لام اول مفتوح و ثانی
مکسور و سکون یای فوقانی خفیفه و بای عجمی خفیفه مکسور و یای متصله و یای
تحتانی ممدوده وان تالی بود مرکب از دو لکه و یک کرو یک لکه و
یک کرو تمام بندان هفت ماترا باشد بدین شکل یای اا چهل و دوم سری
نند تال بکسر سین مهمله و رای متصله و یای معروف و نونین نون اول
مفتوح و ثانی مسنونه و دال خفیفه وان تالی بود مرکب از یک کرو دو
لکه و یک پلت و تمام بندان هفت ماترا باشد بدین شکل یاای چهل و
سیوم جنگ تال بجیم عجمی خفیفه و فتح جیم تازی خفیفه و نون مفتوحتین
و کاف تازی خفیفه وان تالی بود مرکب از دو کرو چهار لکه و دو لکه
و تمام بندان ده ماترا باشد بدین شکل اایاای چهل و چهارم بردست تال

بفتح بای

بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را و دال ثقیله مفتوح و نون وان تالی بود مرکب
از دو درت و یک پلت و تمام بندان چهار ماترا باشد بدین شکل ی ٥ ٥
چهل و پنجم راک پردمن تال برای ممدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف و باقی
حروف و حرکات مذکوره وان تالی بود مرکب از یکدرت و یکدرت
برام بار یکدرت و یک پلت و تمام بندان چهار ماترا و سه ربع ماترا باشد
بدین شکل ی٥۵٥ چهل و ششم کهت تال بکاف تازی ثقیله مفتوح و تای فوقانی
ثقیله وان تالی بود مرکب از شش درت و تمام بندان سه ماترا باشد
بدین شکل ٥٥٥٥٥٥ چهل و هفتم انر کرید اتال بهمزه مفتوحه و نون مسنونه
و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه و رای متصله و یای
معروف و دال ثقیله ممدوده وان تالی بود مرکب از دو درت و یک
درت برام و تمام بندان یک ماترا و سه ربع ماترا باشد بدین شکل ۵ ٥ ٥
چهل و هشتم بلوکت تال بای موحده خفیفه مکسور و لام مضموم و واو مجهول
و کاف تازی و تای فوقانی خفیفین با اول مفتوح وان تالی بود مرکب
از یک کرو دو درت و تمام بندان سه ماترا باشد و در متعارف
از اسور فاخته گویند بدین شکل ٥ ٥ ی چهل و نهم کج تال بکاف عجمی

وجیم تازی خفیفین باول مفتوح وان تالی بود مرکب از دو لگه و یک لگه
برام و تمام بندان سه ماترا و نصف ماترا باشد و در متعارف ازا
جلد سالاکویند و هوزتیانیز نامند بدین شکل ۱۱۶ پنجاهم برن جب تال بای
موحده خفیفه و رای مفتوحتین و سکون نون وجیم تازی و تای فوقانی
خفیفین باول مفتوح وان تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت و
تمام بندان سه ماترا باشد بدین شکل ۱۱۵۵ پنجاه و یکم هنس تال بهای
مفتوحه و نون منونه و سین مهمله وان تالی بود مرکب از دو له برام
و تمام بندان سه ماترا باشد و در متعارف ازار و بک گویند بدین شکل
۱آ پنجاه و دویم کرنا تال بفتح کاف تازی خفیفه و سکون
را و نون ممدوده منونه وان تالی بود بسیط که یک کر دارد و تمام بند
ان دو ماترا باشد بدین شکل ی پنجاه و سیوم سارس تال بسین
مهمله ممدوده و رای مفتوحه و ایضا سین مهمله وان تالی بود مرکب
از یک لگه و سه درت و دو لگه و تمام بندان چهار ماترا و نصف ماترا
باشد بدین شکل ۱۵۵۱۱ پنجاه و چهارم چند تال بفتح جیم عجمی خفیفه و نون
منونه و دال مثقله وان تالی بود مرکب از دو درت و دو لگه و تمام

بندان سه ماترا

بندان سه ماترا باشد بدین شکل ۱۱۵۵ پنجاه و پنجم چندرکلا تال بفتح جیم
عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه موقوف و رای منصله و کاف تازی
خفیفه مفتوح و لام ممدوده وان تالی بود مرکب از سه کر و سه پلت و تمام
بندان یازده ماترا باشد بدین شکل ییییی پنجاه و ششم امی تال بهمزه
مفتوحه و میم مکسور و یای معروف وان تالی بود مرکب از یک کر و یک لگه
و سه پلت و دو لگه و سه درت و تمام بندان یازده ماترا باشد و نصف ماترا
بدین شکل ۱۱۵۵۵۱ییی۱ی پنجاه و هفتم سکهند تال بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی
ثقیله و نون منونه و دال مثقله وان تالی بود مرکب از یک کر و یک لگه یاز
یک کر و دو درت و دو کر و تمام بندان ده ماترا باشد بدین شکل ی۵۵
ی۱ی پنجاه و هشتم ادرتال بضم همزه و فتح دال خفیفه و سکون را و تای
فوقانی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف وان تالی بود مرکب
از دو لگه و دو درت یازده لگه و تمام بندان هیچ ماترا باشد بدین شکل
۱۱۵۵۱۱ پنجاه و نهم موسنا تال بمیم مضموم و واو مجهول و های موقوف
و نون ممدوده وان تالی بود مرکب از دو لگه و دو درت یازده لگه
و یک لگه و تمام بندان هفت ماترا باشد بدین شکل ی۱۱۵۵۱۱ شصتم دند تال

بدال مثقله مفتوح و نون منونه و ایضا دال مثقله وان تالی بود مرکب از دو
لکه وسه کرو یک لکه و یک پلت و تمام بندان دوازده ماترا باشد بدین شکل ی ا ی ی ی ا ا
شصت و یکم نکند تال بضم میم و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و دال
خفیفه وان تالی بود مرکب از یک لکه و چهار درت و یک کرو تمام بندان
پنج ماترا باشد بدین شکل ی ه ه ه ا شصت و دویم کوبد تال بکاف تازی خفیفه
مضموم و واو مجهول و بای موحده خفیفه و دال خفیفین باول مکسور وان تالی
بود مرکب از دو لکه و دو درت و یک کرو یک پلت و تمام بندان هشت
ماترا باشد بدین شکل ی ی ه ه ا ا شصت و سیوم کلدهین تال بفتح کاف
تازی خفیفه و سکون لام و دال ثقیله مکسور و یای معروف و نون وان تالی
بود مرکب از دو لکه و یک کرو یک لکه و یک پلت و تمام بندان هشت
ماترا باشد بدین شکل ی ی ا ی ا ا شصت و چهارم کوری تال بفتح کاف تازی عجمی
خفیفه و سکون واو و رای مکسور و یای معروف وان تالی بود مرکب
از پنج لکه و تمام بندان پنج ماترا باشد بدین شکل ا ا ا ا ا شصت و پنجم را
مرکانک تال برای ممدوده و جیم تازی خفیفه موقوف و کسر میم و سکون را
و کاف عجمی خفیفه ممدوده و نون مغنونه و ایضا کاف عجمی خفیفه وان تالی

ودرکی

بود مرکب از دو درت و یک کرو یک لکه و تمام بندان چهار ماترا باشد
بدین شکل ا ی ه ه شصت و ششم راج مارتند تال برای ممدوده و جیم تازی
خفیفه موقوف و میم ممدوده و رای موقوفه و فتح تای فوقانی خفیفه و
نون منونه و دال مثقله وان تالی بود مرکب از یک کرو یک لکه و یک
درت و تمام بندان سه ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ه ا ی شصت و
هفتم سنک تال بنون مکسور و سین مهمله مفتوح و نون منونه و کاف
تازی خفیفه وان تالی بود مرکب از یک لکه و یک کرو یک پلت و دو کر
و یک پلت و دو کر و یک لکه و یک کرو تمام بندان سیزده ماترا باشد
بدین شکل ی ا ی ی ی ی ا شصت و هشتم سارنک دیو تال بسین مهمله ممدوده
و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و دال خفیفه مکسور
و یای مجهول و واو موقوف وان تالی بود مرکب از دو درت و یک
لکه و یک پلت و دو کرو یک لکه و تمام بندان ده ماترا باشد بدین شکل
ا ی ی ی ا ه ه شصت و نهم ایک تالی بهمزه مکسوره و یای مجهول و کاف تازی
خفیفه موقوف و تای فوقانی خفیفه ممدوده و لام مکسور و یای معروف
وان تالی بود بسیط که یکدرت دارد و تمام بندان نصف ماترا باشد

بدشکل ٥ هفتادم کندک تال بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه و دال
مثقله مفتوح و کاف تازی خفیفه وان تالی بود بسیط که یکدرت برام دارد
وتمام بندان سه ربع ماترا باشند بدشکل ٥ هفتاد و یکم سه برت تال
میم مفتوح و سکون رای فوقانی ثقیله و فتح بای موحده خفیفه و سکون رای
و تای فوقانی خفیفه و در متعارف از اجهوم اگویند بضم جیم عجمی ثقیله و واو
معروف و میم موقوف و رامفتوحه ممدوده وان تالی بود مرکب بسیط که
یک پلت دارد وتمام بندان سه ماترا باشند بدشکل ى هفتاد و دوم
سنک لیل تال بنون مکسور و سین مهمله مفتوح و نون منونه و کاف
تازی خفیفه موقوف و لام مکسور و یای معروف و ایضا لام وان تالی
بود مرکب از دو پلت و دو گرو یک لکه وتمام بندان یازده ماترا باشند
بدشکل ا ى ى ى هفتاد و سیوم برنبه تال بکسر بای موحده خفیفه و رای
متصله و نون منونه و بای موحده ثقیله وان تالی بود مرکب از یک لکه
و یکدرت و باریک لکه و دو درت باریک لکه و سه درت بار در اخر
یک لکه وتمام بندان هفت ماترا باشند بدشکل ا٥٥٥ا٥٥ا٥ا٥ ا هفتاد و
چهارم حرتال بجیم عجمی و بای فوقانی خفیفین باول مفتوح و ثانی مضموم و را

وان تالی بود

وان تالی بود مرکب از سه درت و یک لکه وتمام بندان دو ماترا و نصف
ماترا باشند بدشکل ا٥٥٥ هفتاد و پنجم لبدها تال بضم لام و سکون بای موحده
خفیفه و دال ثقیله ممدوده وان تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت برام
وتمام بندان یک ماترا و سه ربع ماترا باشند بدشکل ا ٥ هفتاد و ششم
روپک تال برای مضموم و واو معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفین
باول مفتوح وان تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت و یکدرت برام وتمام
بندان دو ماترا و ربع ماترا باشند بدشکل ا ٥ ٥ هفتاد و هفتم اشتتال
بهمزه مکسوره و قبل مفتوحه و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله وان
تالی بود مرکب از دو درت وتمام بندان یک ماترا آید بدشکل ٥٥ هفتاد
و هشتم سنکه تال بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی ثقیله وان
تالی بود مرکب از یک لکه و یکدرت وتمام بندان یک ماترا و نصف ماترا
باشند بدشکل ا٥ هفتاد و نهم برت تال بفتح بای عجمی خفیفه و سکون را
و تای فوقانی خفیفه وان تالی بود مرکب از یک لکه و دو درت وتمام
بندان دو ماترا باشند بدشکل ا٥٥ هشتادم سنج تال بفتح سین مهمله
و قبل بضمه و نون منونه و جیم تازی خفیفه وان تالی بود مرکب از یکدرت

وسه لگه وتمام بندان سه ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ااا ه هشتاد

ویکم سم مکهه تال بفتح سین مهمله وسکون میم ومیم مضموم وسکون کاف

تازی بقیله وتای فوقانی خفیفه مفتوح ورا وان تالی بود مرکب از دولگه

ویکدرت برام تازیک درت وتمام بندان سه ماترا وربع ماترا باشد

بدین شکل ه ا ا ه هشتاد ودوم است تالکا بفتح همزه وسکون سین

معجمه وتای فوقانی ثقیله موقوف وتای فوقانی خفیفه ممدوده ولام مکسور

وکاف تازی خفیفه ممدوده وان تالی بود مرکب از یکدرت ویک لگه

وتمام بندان یک ماترا ونصف ماترا باشد بدین شکل ا ه هشتاد وسوم

کوند تال بفتح کاف عجمی خفیفه وسکون واو ونون معنونه ودال ثقیله

وان تالی بود مرکب از دولگه ودودرت ویک لگه ویک گرو تمام بند

ان شش ماترا باشد بدین شکل ی ه ه ا ا هشتاد وچهارم اتک تال بهمزه

ونون مفتوحتین ونون مسونه وکاف عجمی خفیفه وان تالی بود مرکب

از یک لگه ویک پلت ودولگه ویک گرو تمام بندان هشت ماترا باشد

بدین شکل ی ا ا ی ا هشتاد وپنجم اهند تال بفتح همزه وکسر تای موحده ثقیله

ونون بین نون اول مفتوح وثانی مسونه ودال خفیفه وان تالی بود مرکب

از دولکه ودودرت ویک گرو تمام بندان پنج ماترا باشد بدین شکل ی ه ه

اا هشتاد وششم رای بیکو تال برای ممدوده وهمزه ملینه وفتح تا وسکون

تای تحتانی وکاف تازی خفیفه مضموم وواو مجهول وان تالی بود مرکب

از یک گرو یک لگه باز یک گرو ودودرت وتمام بندان شش ماترا

باشد بدین شکل ه ه ی ای هشتاد وهفتم کاروکی تال بکاف تازی خفیفه ممدوده

ورای مضموم وواو مجهول وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای معروف وان

تالی بود مرکب از سه درت ویکدرت برام وتمام بندان دو ماترا وربع

ماترا باشد بدین شکل ه ه ه ه هشتاد وهشتم برن جهکه تال بفتح تای موحده

خفیفه وسکون را ونون موقوف ومیم وتای مفتوحتین وکاف تازی ثقیله

وقیل خفیفه وان تالی بود مرکب از دودرت ویک لگه وباز دودرت

وتمام بندان سه ماترا باشد بدین شکل ه ه ا ه ه هشتاد ونهم باندی تال

بنون ممدوده وهمزه ملینه ونون مسونه ودال خفیفه مکسور ویای معروف

وان تالی بود مرکب از دولگه ودودرت باز دولگه ودوگرو تمام

بندان نه ماترا باشد بدین شکل ی ی اا ه ه اا نود دم دواتل تال بدال خفیفه مفتوح

وواو ممدوده ونون مفتوح ولام وان تالی بود مرکب از یک لگه برام

ویک لکه وتمام بندان دو ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل ۱۱ نود و یکم
بهگن پال بفتح بای موحده ثقیله و کاف عجمی خفیفه و نون وان تالی بود
مرکب از دو لکه و چهار درت وسه لهبرام و تمام بندان هشت ماترا و نصف
ماترا باشد بدین شکل ۱۱۱ ۱۱۰۰۰۰ نود و دویم سرستی ابهرن تال بفتح سین مهمله و سکون را
وسین مهمله مضموم وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف و همزه مفتوحه
و سکون بای موحده ثقیله وقبل الف ممدوده و فتح بای موحده ثقیله
وراو نون وان تالی بود مرکب از دو کرو دو لکه و دو درت و تمام بند
ان هفت ماترا باشد و در متعارف ازاسا لونهه گویند بدین شکل ۰۰۱۱۰۰

باب ششم در بیان علم کوک یعنی معرفت اقسام زن و مرد و
صحبت داشتن و مباشرت کردن با زنان وان مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در معرفت اقسام استری یعنی زن باید دانست که اقسام
استری بفتح همزه و سکون سین مهمله و کسر تای فوقانی خفیفه ورای
متصله و یای معروف یعنی زن بحسب قرار داد اهل این فن چهار است
اول پدمنی دویم چترنی سیوم سنکهنی چهارم هستنی وان منشعب
است بر پنج شعبه شعبه اول در بیان شکل و شمایل و علامات پدمینی

بای عجمی و دال خفیفه بفتح اول و سکون ثانی و میم موقوف و نون مکسور
و یای معروف وان زنی بود که از عرق و بدنش بوی گل کول یعنی بوی
خوش اید و نیز رنگش رنگ گل کول یعنی سرخ و سفید بود و بعضی برنگ گل
چنپه گفته اند یعنی صبیحه ملاحت امیز که اندکی بزردی زند و بسبب همین بوی
بهوره یعنی زنبور سیاه دایما بر گرد ان پرواز کند و هجوم نماید واین علامت
عمده پدمنی است و بهمین جهت او را پدمنی نامند چه پدم بمعنی گل کول باشد
وان دوازده علامت دارد اول انکه مذکور شد دویم انکه بسیار نازک
بدن و میانه بالا و باریک میان و خوش اندام و خوشخرام و خوش اواز
بود سیوم انکه کم خوار باشد چهارم انکه کم گو بود پنجم انکه کم شهوت باشد
باندک جماع سیر گردد ششم انکه بسیار عاقل و صاحب طبع و صاحب همت
و کریم و خلیق و خوشخوی و متواضع باشد هفتم انکه طبیعتش بغذای شیر
و شکر و استعمال گل و عطریات و خوردن پان راغب و مایل بود هشتم
انکه طبیعتش بلباس سفید و زیور مروارید بسیار محظوظ باشد نهم انکه
بلباس حریر و پوشش تنک و بارنک بسیار خوش بود دهم انکه همیشه در حکم
و رضاجوی و اخلاص مندی و خدمتگذاری شوهر باشد و شکایت ازا

وچهار چیز سفید

بشش کسی نبرد یازدهم انکه با عصمت و عفت بود و زاهده و عابده و متقیه
و پارسا باشد دوازدهم انکه بحسب خلقت چهار چیزش سیاه باشد
و چهار چیز فربه و پر و چهار چیز لاغر و باریک انچه سیاه باشد انست
اول موی دویم حدقهٔ چشم سیوم سر پستان چهارم خال رخسار و انچه سفید
باشد اینست اول فرق سر که ان را بهندوی مانک گویند دویم بیضهٔ چشم
سیوم دندان چهارم ناخن دست و پای و انچه فربه و پر باشد انست
اول رخسار که بهندی کال نامند دویم ساعد و بازو سیوم ران و ساق
چهارم پستان و انچه لاغر و باریک باشد انست اول بینی دویم لب سیوم
انکشتان دست و پای چهارم کمر پوشیده نماند که این فربهی و لاغری
نه بافراط باید بلکه بحد توسط **شعبه دوم** دربیان شکل و شمایل و علامات
چترنی بجیم عجمی و تای فوقانی مفتوحتین بکسر اول و تشدید ثانی و رای متصله
و نون مکسور و یای معروف و ان زنی بود در قد و قامت و حسن
و جمال و سیرت و خصال مشابه به پدمنی باشد اندکی جسیم تر و بلند تر از وی و
رنگش رنگ گل چنبه یعنی صبیحه ملاحت امیز که اندکی بزردی زند
و در غایت صفا و لطافت و صاحب طبیعت و شوخ و شنگ باشد

امابا عصمت

اما با عصمت و عفت و شرم و حیا بود و بلند بینی و پیوسته ابرو و خوش
چشم و سیاه موی و باریک میان باشد و طبیعتش بخواندن و نوشتن و تصویر
کشیدن و نغمه و سرود و رقصیدن و ساز و نوا و تفرج و تماشا و سیر
باغ و صحرا راغب و مایل بود و غذاهای شیرین و لباسهای رنگین را دوست
دارد و از عرقش بوی شهد اید و کم غضب و شیرین گو و متواضع و حلیم
بود القصه چترنی در اکثر اوقات مشابه بپدمنی است مگر در بعضی پدمنی را
تشبیه بگل کول کرده اند و چترنی را بماده اهو **شعبه سیوم** دربیان شکل
و شمایل و علامات سنکهنی بفتح سین مهمله و نون مثنونه و کاف تازی
ثقیله موقوف و نون مکسور و یای معروف و ان زنی بود دراز بالا و
دراز دست و پا زوراور و دراز موی و در راه رفتن جلد و شتاب
بود و بی شرم و حیا و بد خلق و بدخوی باشد و مدام سر زیر انداخته با چین ابرو
و اخمو بود و نظر زیر دارد و با شوهر یگانه و صاف دل نبود و وقت غضب
بی محابا بزند و بگزد و لگد زند و پر رشک و حسد بود و پر شهوت و مباشرت دوست
باشد و کنده طبیعت و زبان دراز بود و بدبوی باشد و لباسهای سرخ
را بسیار دوست دارد و از عرقش بوی زشت اید و دم و نفسش

بوی دود کو کرد دهد و اورا بماده اسب تشبیه کرده اند **شعبه چهارم** در بیان
شکل و شمایل و علامات هستنی بفتح ها و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه
مفتوح و نون مکسور و یای معروف وان زنی بود قوی هیکل و اکنده گوشت
و رخسار و بینی و کفل و سرین و لبها و بازو ها و رانها و ساقهایش کنده و فربه
بود و پشت گفدست و گردن و انگشتان دست و پایش خورد و کنده باشد
و پستانهایش کنده و فربه و دراز بود و شکمش بلند باشد و کمرش با کفل
و سرین ملحق بود و سرش کلان باشد و پاشنه پایش پهن و کنده بود و در
رفتن اواز دهد و اهسته راه رود و دو کف پایش درست بود و بی شرم
و حیا و پر شهوت و بسیار خوار باشد و از عرقش بوی مستی فیل اید و را چه کریهه
آید و اورا بماده فیل تشبیه کرده اند و پوشیده نماند که ازین شکل و شمایل
و علامات اقسام اربعه که مذکور شد صرف بعلامات خاصه که علامت
قسم دیگر در و نیامیخته باشد نادر و کم یاب است و اکثر ان است که مثلا چند علامت
چترنی دارد و چند علامت سنکهنی یا چند علامت سنکهنی دارد و چند علامت
هستنی اما پدمنی علامت خاص الخاص دارد که با هیچ قسم مشتبه نشود
وان علامت بوی خوش عرق است که عرقش بوی گل گول دهد و بدان

بسبب هوا

سبب بهو رها بران هجوم نمایند وان بسیار نادر و نایاب است پس در صورتی
چون علامات اقسام مذکوره دریک کس باهم امیخته یافته شود حکم بران باید
کرد که اکثر و غالب باشد **شعبه پنجم** در بیان مقدار و اندازه عمق موضع
مخصوص هر یک از اقسام اربعه مذکوره زنان اندازه پدمنی چهار انگشت
هموار باشد یا انگشتهای متوسط و اندازه چترنی شش انگشت بود و اندازه
سنکهنی نه انگشت بود و اندازه هستنی دوازده انگشت باشد **فصل دوم** در
معرفت اقسام پرکه یعنی مرد و شکل و شمایل و علامات انها باید دانست
که بحسب قرار داد اهل این فن اقسام پرکه بضم بای عجمی خفیفه و سکون را و کاف
تازی بفتح یعنی مرد نیز چهار است اول سسا دوم مرگا سیوم برکهت
چهارم ترنگ وان منشعب است بشش شعبه **شعبه اول** در بیان شکل و شمایل
علامت سسا پرکه و سسا بسینین مهملتین سین اول مفتوحه و ثانی ممدوده
مردی بود صاحب حسن و جمال و میانه بالا و نازک اندام و خوش چشم
و کمان ابرو و پر شرم و حیا و طبیعتش بر نغمه و سرود و عیش و عشرت
راغب و مایل بود و طباع و ظریف و صاحب فضل و هنر و اخلاق حمیده
باشد و کم خوار و کم خواب و کم غضب و کم جماع بود و باندک غذا و جماع

سیر گردد و اورا بجز گوش تشبیه کرده اند و او جفت پدمنی با **شعبه دوم**
دربیان شکل و شمایل و علامات مرگا پرکه و مرگا بکسر میم و سکون را و کاف
عجمی خفیفه ممدوده مردی بود مشابه سسا اندکی جسیم تر و قوی هیکل تر ازو
و صاحب حسن و جمال و خوشخوی و شیرین گو و طباع و ظریف و لطیف بود
و شوخ و شنگ و شاهد باز و چست و چالاک و جماع دوست باشد و طبعش
بر نغمه و سرود و عیش و عشرت و سیر باغ و صحرا راغب و مایل بود و اورا
باهو تشبیه کرده اند و او جفت چترنی است **شعبه سیوم** دربیان شکل و شمایل
و علامات برکهت و برکهت بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و فتح کاف تازی
ثقیله و های موحده خفیفه مردی بود مرطوبی قوی هیکل اکنده گوشت و بازوها
و رانها یس قوی و پر گوشت بود و بسیار خوار و پرشهوت و حریص جماع
و خودکام باشد و بی شرم و حیا و مکار و فریبنده بود و بلند آواز و لحین
و نغمه دان باشد و تلخ گو و بدخو بود و اورا بگاو تشبیه کرده اند و او جفت سنکهنی
است **شعبه چهارم** دربیان شکل و شمایل و علامات ترنگ بضم تای فوقانی
خفیفه و فتح را و نون مشوبه و کاف عجمی خفیفه مردی بود قوی هیکل دراز بالا
و دراز دست و پا و پرخوار و بسیار خواب بود و جا بجا تعلق بهم رساند

وفاسق

و فاسق و بدکار و بدخوی باشد و در صحبت و مباشرت با زنان حلاوت
طرفین را رعایت نکند و بزدن لگد و مشت و بدخوی کارش برد و زن بردست
قوی هیکل را دوست دارد و بعد از فراغ سست و کاهل و بدماغ گردد و
اورا باسپ تشبیه کرده اند و او جفت هستنی است **شعبه پنجم** دربیان مقدار
الت هریک از اقسام اربعه مذکوره مردان مقدار الت سسا چهار انگشت
هموار باشد با انگشتهای متوسط و مقدار الت مرگا شش انگشت باشد و مقدار
الت برکهت نه انگشت باشد و مقدار الت ترنگ دوازده انگشت باشد
و مقدار الت هریکی از اینها بقدر اندازه هریکی از جفت اینهاست که در فصل
اول مذکور شد **شعبه ششم** دربیان اقسام رت و رت برای مفتوحه و تای
فوقانی خفیفه بمعنی جماع و مباشرت بود پوشیده نماند که اهل این فن رت
یعنی جماع را به پنج قسم منقسم کرده اند بدین تفصیل اول سمرت بفتح سین مهمله و سکون
میم یعنی جماع برابر و موافق و ان جماعی بود که هریکی از اقسام اربعه مرد با جفت
خود جماع کند مثلا با سسا با پدمنی و با مرگا با چترنی و برکهت با سنکهنی و ترنگ
با هستنی و این جماع لذت و حلاوت طرفین بخشد دویم اچرت بضم همزه و
تشدید جیم عجمی خفیفه یعنی جماع بلند و زبردست و ان جماعی بود که مرد زبردست

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 7

وقوی باشند و زن زیر دست و ضعیف بود مثلا جماع مرکا باد منی و برکهت
باحسرنی و برنک باسنکهنی و این جماع بی لذت و حلاوت بود سیوم ات
اجرت بفتح همزه و سکون تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره یعنی جماع
بس بلند و آن جماعی بود که مرد بغایت بالادست و قوی باشند و زن بسیار
فرودست و ضعیف بود مثلا جماع برکهت باد منی و ترنک باحسرنی و این جماع
هیچ لذت و حلاوت نبخشد بلکه محال بود و صورت نه بندد چهارم نجرت
بکسر نون و تشدید و جیم عجمی خفیفه یعنی جماع پست و فرودست و آن جماعی بود
که مرد فرودست و ضعیف بود و زن بالادست و قوی باشند مثلا جماع
سسا باحسرنی و مرکا باسنکهنی و برکهت باهستنی و این جماع نیز لذت و حلاوة
نه بخشد پنجم اتنجرت بحروف و حرکات مذکوره یعنی جماع بسیار پست
و فرودست و آن جماعی بود که مرد بغایت فرودست و ضعیف باشد
و زن بسیار بالادست و قوی باشند مثلا جماع سسا باسنکهنی و مرکا باهستنی
و این جماع هیچ لذت و حلاوت نه بخشد و زن بغایت ناخشنود ماند فصل
سیوم در بیان کهت مس و مستی و جوش جوانی زنان و ذکر بعضی لواحق آن
و آن منشعب است پنج شعبه شعبه اول در بیان کهت مس یعنی اسنان

شسکانه زنان

شسکانه زنان چه کهت بفتح کاف تازی ثقیله و تای فوقانی مثقله بمعنی مس
باشد و بس بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و سین مهمله بمعنی سن
و سال بود باید دانست که بس بمعنی سن زنان بحسب قرارداد اهل این فن شش
است اول از ابتدای تولد تا هفت سالگی باشد و زنی که باین سن و سال بود
از کنیان نامند بفتح کاف تازی خفیفه و کسر نون مشدده ممدوده با یای
مشمومه و نون مفتوحه و آن زنی بود نادان مشغول لهو و لعب طفلانه و
و مباشرت با وی ممنوع است دوم از ابتدای هشت سالگی تا دوازده
سالگی باشد و زنی که باین سن و سال بود کوری نامند بکاف عجمی خفیفه
مضموم و واو مجهول و قیل بفتح الاول و سکون ثانی و رای مکسور و یای
معروف و آن زنی بود که شرم و حیا و شوق صحبت مرد هردو در وی مساوی
باشند و خوشا حال مردی که چنین لعبتی دلفریب در کنار داشته باشد سیوم
از ابتدای سیزده سالگی تا بیست سالگی باشد و زنی که باین سن و سال بود
او را بالا نامند بای موحده خفیفه و لام ممدودتین و آن زنی بود در
کمال عنفوان شباب و شوق صحبت و ذوق ملبوسات و حلل و عطریات
و زهی عیش مردی که چنین حور سیم اندام و نعمت الهی بکام داشته باشد

تا سی سالگی صح

چهارم از ابتدای بیست و یک سالگی باشد و زنی که باین سن و سال بود اورا
ترنی خوانند بفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را و نون بکسور و یای معروف و ان زنی
بود در کمال جوانی و جوشش مستی و شوق صحبت و مباشرة و رضاجوی و دلربای
مرد باقسام و انواع کرشمه و ناز و ادا و این سن نیز بدنست پنجم از ابتدای
سی و یکم سالگی تا چهل سالگی باشد و زنی که باین سن و سال بود اورا برودها
گویند بضم بای عجمی خفیفه و رای متصله و واو مجهول و دال اهمل ممدوده و ان
زنی بود در کمال خواهش و رغبت و صحبت و مباشرت و خاطرداری و دلربای
مرد بانواع فنون و شیوه و ادای و این سن غایت و اخر خوبی و جوانی زن بود ششم
از ابتدای چهل و یک سالگی تا اخر عمر باشد و زنی که باین سن و سال بود
از ابردها نامند بکسر بای موحده خفیفه و سکون را و دال مهمله ممدوده و ان
زنی بود پیر و از مباشرت ان احتراز و اجتناب فرموده اند مگر انکه جمیله و مرغوب
طبع بود و غایت صحبت و مباشرت با زن تا پنجاه سالگی و انقطاع حیض مجوز
تواند بود بشرط حسن و جمال و رغبت طبیعت و چون از پنجاه سالگی متجاوز شد
و حیض منقطع گشت و زن ایسه شد مباشرت باوی ممنوع و مضر است
پس از جمله اقسام ششگانه مذکوره زنان باد و قسم زن جماع و مباشرت

باوی ممنوع

باوی ممنوع است یکی با کنیان دویم با برده خصوصا که ایسه شده و بحد عجوزگی
رسیده باشند **شعبه دوم** در بیان علامت جوشش شهوت و مستی و جوانی زنان
و وقت و زمان شهوت و مستی و ان متنوعست بدو نوع **نوع اول** در بیان
علامت جوشش شهوت و مستی جوانی زنان و ان چند علامت دارد اول
انکه بسوی مرد نگاههای گرم عاشقانه کند دویم انکه بدیدن مرد هر ساعت
پرده از روی برگیرد و باز بپوشد سیوم انکه اگر درخانه باشد هر بار از غرفه
و دریچه خود را برون نماید و باز بپوشد و سو چهارم انکه به بهانه بر و سینه
و پستان و پیش ناف برون نماید پنجم انکه هر بار گیسوها پراگنده کند و زلف
بر رخ اویزد ششم انکه هر بار بی سببی بند سینه بند را وا کند و باز بندد هفتم
انکه پستانهای خود را خود بمالد هشتم انکه بار بار خمیازه بدن کشد و هر دو دست
بر سر خود بگذارد نهم انکه زن مصاحبه خود را هر بار در اغوش و کنار
گیرد دهم انکه اطفال را بر سینه و پستان خود چسبت و تنگ در بر گیرد و بوسه
بسیار دهد یازدهم انکه گاهی بیحیائی کند و گاهی شرم و حیا کند دوازدهم
انکه بابا پریشانی حواس فازه یعنی خمیازه کشد و بندهای انگشتان دست بشکند
تا از ان صدای بر اید سیزدهم انکه گوشه معجر بپوشد و اکثر و از دارد

خمیازه

چهاردهم انکه سربار زیور کلو و مالای خود را بیاراید و راست کند پانزدهم
انکه سربار کوش خود بانکست بخارد شانزدهم انکه لبهای خود درمیان دندانها
کیرد هفدهم انکه کاه کاهی حیران وش برجا فروماند و زمین را بانکشت کاود
هژدهم انکه بدیدن مرد در راه رفتن بی سببی استاده شود و زیورهای درست
کند نوزدهم انکه بی سبب و بی وجه بدون پرسیدن بازنان مصاحبه
حرف زند بیستم انکه در راه رفتن بی سببی باز پس بیند و زیورهای خود را
درست کند و بر و سینه نماید بیست و یکم انکه همیشه در اراستن و پیراهن خود
و زیور پوشیدن و سرمه کشیدن و پان خوردن و بار بار ائینه دیدن
مشغول و مقید باشد بیست و دویم انکه اکثر اوقات خصوصا از مشاهده و تصور
مرد قشعریره و لرزه اندام بهم رسد و موی بر بدنش استاده کردد و بن
دندانها خارش کند **نوع دوم** دربیان وقت و زمان غلبه شهوت و مستی
زنان که درین اوقات شهوت غلبه کند بدین تفصیل اول ایام جوانی دوم بعد
از انقطاع حیض و فراغ غسل ان سیوم پس از وضع حمل بعد از چهل روز
چهارم پس از حامله شدن بعد از دو ماه پنجم انکه مدتی مدید در مفارقت مرد
کذشته باشند ششم انکه از مشاهده مرد یا تصور و خیال ان هفتم از مساس

کردن هشتم از پوشیدن زیور و لباس و استعمال عطریات نهم در موسم
بسنت که بهار باشد و از مشاهده ابر و برق و پارس باران و رقص طاوس
و شنیدن اواز کویل و پپیها و از دیدن باغ و عطریات صحرا و بهوره یعنی زنبور
سیاه و ماهتابی دهم از مشاهده خلوت و مسند اراسته بکل و پان و عطریات
و لوازم عیش و عشرت یازدهم از شنیدن سرود و نغمه و حکایات عیش و
عشرت و صحبت و مباشرة دوازدهم از شنیدن اوصاف حسن و جمال
مرد زبانی زنان دلاله و مشاطه **شعبه سیوم** دربیان علامات بی اخلاصی
زنان با مرد و اسباب عشق و بدکاری ان و ان مشتملست بدو نوع **نوع اول**
دربیان علامات بی اخلاصی زن با مرد بدین تفصیل اول انکه مرد بجانب
زن بشوق تمام بیند و او اصلا بطرف مرد نکاه نکند دویم انکه مرد
بشوق تمام با او حرف زند و او از ده یکی را هم درست جواب ندهد سیوم
انکه مرد از زیور و غیره انچه از روی شوق باو بدهد او نکیرد و اکر بکیرد
هم بیدلی و بیدماغی چهارم انکه زن در خوابیدن بسوی مرد پشت
داده بخوابد پنجم انکه چون مرد از شوق تمام دست او بکیرد او دست خود
را از دست او بکشد و اکر خواسته باشد که او را در اغوش و کنار کند

او بی تابی و بیقراری کند واگر بوسه دهد او ان عضو نجارا پاک سازد
واگر تکلیف صحبت و مباشرت کند او ابا و امتناع نماید ششم انکه هرچند مرد
با و اظهار اخلاص و دوستی کند او مرد را دشمن خود داند **نوع دوم** در (بیان) اسباب
فسق و بدکاری زن که چون زن را این اسباب روی دهد موجب فسق و بدکاری
او گردد وان هشت است اول انکه صحبت زن با زنان فاسقه و بدکاره باشد دوم
انکه زن بزرگی نبود و میان مردان امد و رفت داشته باشد سیوم انکه زن همیشه
بخانه مادر و پدر خود باشد چهارم انکه مرد بدخو و سخت گو و ظالم بود و بیوجه زن را
بدست و زبان برنجاند پنجم انکه مرد با زن هیچ الفت نداشته باشد و با دیگران
تعلق بهم رسانیده بعیش و عشرت مشغول باشد ششم انکه مرد همیشه در سفر باشد
و از زن جدا بود هفتم انکه مرد فقیر و بی نوا باشد و زن بنان و نفقه محتاج
بود هشتم انکه زن عقیمه بود و حامله نگردد نهم انکه مرد رجولیت نداشته باشد
دهم انکه زن در خورد سالی بیوه گردد یازدهم انکه مرد زن دیگر بنکاح ارد
دوازدهم انکه مرد از قوم رذل و جلف باشد سیزدهم انکه زن نجابت
و شرافت نداشته باشد چهاردهم انکه مرد طفل و نادان بود پانزدهم انکه
زن جوان بود و مرد پیر باشد شانزدهم انکه مرد بیمار دایمی باشد هفدهم انکه مرد

ضعیف بنیه

ضعیف بنیه و لاغر و ناتوان بود هژدهم انکه میان مرد و زن سازگاری
نباشد نوزدهم انکه مرد گنده دهان باشد و از دهنش بوی گنده اید بیستم انکه
زن طباع و ظریف باشد و مرد کودن و احمق باشد بیست و یکم انکه زن کمال
شهوت و جوشش مستی (جوانی) داشته باشد و مرد از ضعف باه بواقعی بتدارک ان نتواند
کرد پوشیده نماند که اسباب فسق و فساد زنان که مذکور شد اکثریه است
نه کلیه زیرا که زن اگر عصمت و عفت ذاتی نداشته باشد اسباب مذکوره علت
است که موجب فسق و فساد گردد و الا فلا **شعبه چهارم** در بیان اصناف دوتی
یعنی زنانی که دلالگی و قوادگی زنان دیگر کنند چه دوتی بدال خفیفه مضموم و واو
معروف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف بمعنی زنان دلاله و قواده
بود و ذکر فنون دوتی اختیار کردن و برگزیدن ان و ان متنوعست و نوع
نوع اول در بیان اصناف دوتی و ان چند صنف مردم اند که این کار کنند
بدین تفصیل اول سکهی بسین مهمله مفتوح و کاف تازی ثقیله مکسور و یای معروف
یعنی زن مصاحبه دوم مالنی بمیم ممدوده و لام موقوف و نون مکسور و یای
معروف یعنی زنان گل فروش و تره فروش سیوم گوالنی بضم کاف
عجمی خفیفه ممدوده با واو مشمومه و لام موقوف و نون مکسور و یای معروف

یعنی زنان شیر و ماست فروش چهارم حتیری بجیم عجمی و تای فوقانی خفیفین مکسورتین
و یای مجهول و رای مکسور و یای معروف یعنی لباس زن و مصور زن پنجم
نتی بنون مفتوح و تای فوقانی مشدده مکسور و یای معروف یعنی زنان بازیگر و
شعبده باز ششم باین یعنی حجام زن هفتم دهوبن یعنی گازر زن هشتم دهای
بدال ثقیله ممدوده و همزه ملینه یعنی دایه زن و هر زنی که دایگی کند و بخانهای مردم
در اید نهم چیری بجیم عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و رای مکسور و یای معروف یعنی داه
و کنیز خانگی دهم جوگنی و سنیاستی یعنی زنان جوگیان و سنیاسیان که بلباس
فقر باشند یازدهم تنبولی یعنی زن پان فروش دوازدهم زنان عجوزه و کدبانو
هیران سیزدهم بال بروسن بپای موحده خفیفه ممدوده و لام موقوف و بای
عجمی خفیفه مفتوح و رای مضموم و واو مجهول و سین مهمله مفتوح و نون یعنی زنی بود
که از طفولیت و خردسالی همسایه باشد چهاردهم منهاری یعنی زن چوری فروش
پانزدهم گندهن یعنی زن عطار شانزدهم رامجنی یعنی اهل طوایف و زنان رقصنده و نغمه
خوان هفدهم دهندن بدال ثقیل مکسور و یای مجهول و دال ثقیل مفتوح و نون یعنی
زنان قومی که کناسی و خاکروبی کنند و بخانهای مردم درایند هژدهم کهارنی بفتح
کاف تازی خفیفه و هاى ممدوده و رای مکسور و یای معروف یعنی زنان قومی که دولی

تنبولن

وبای مجهول و دال ...

و مالکی و بار بر دوش کشند و صید ماهی کنند و سوای این اصناف دیگر نیز هست که
تفصیل ان موجب تطویل است و غرض که ازین اصناف که مذکور شد و سوای
این هر صنف که در خانها اعلا و ادنا راه داشته باشند بسیار هشیار و خبردار باید بود
و ما امکن و مقدور با اصناف مذکوره را بخانه راه نباید داد مگر بحسب ضرورة
تا موجب فساد نگردد و رخنه در ناموس نیفتد **نوع دوم** در ذکر فنون دوتی
و اختیار کردن و برگزیدن ان باید دانست که مردم شاهد باز را از دوتی
ناگزیر است باید که دوتی که باین صفات و فنون که مذکور میشود موصوف
باشد اختیار کنند و برگزینند تا شاهد مراد در اغوش بینند و ان صفات
اینست که باید که دوتی عاقله و هنرمند و فهمیده و ظریفه و خوش طبع و ذو فنون
باشد و شیرین گو و خندان رو و دلیر و دلفریب بود تا بشیرین زبانی و خوش
بیانی دلها را بفریبد و باید که بی طمع و مستغنی بود و صاحب تمکین و وقار و استقامت
و استقلال باشد تا بهر پست و بلند و اندک گفتگوی مردم که در حق او گویند
از جا نرود و دست و پاچه نشود تا کار از پیش برد **شعبه پنجم** در بیان سنکیت
یعنی وعده گاه و جای خلوت و تعداد امکنه ملاقات و موعد وصال یار و ترتیب
سیج یعنی مسند و بعضی لواحق بدان و ان متنوعست بچهار نوع **نوع اول**

دربیان سنکیت باید دانست که سنکیت بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی
خفیفه مکسوره و یای مجهول وتای فوقانی خفیفه وعده گاه وخلوت گاه را نامند
وان چند مکان تواند بود اول خانه دایه دویم خانه سکهی یعنی زن مصاحبه
سیوم خانه ومکان خالی چهارم دراز دهام جاترا یعنی پرستشگاه هنود مثل
عرس وامثال ان پنجم تیرته یعنی زیارتگاه وطوافگاه مثل رفتن بغسل گنگا
وامثال ان ششم جای که شادی باشد هفتم که بدعوت برود هشتم بیابان وصحرا
پراشجار نهم درجای که برای سفر ساعتی اختیار کرده بجهت میل سکون منزل نزدیک
کنند دهم درجای که مردم برای اب کشیدن روند **نوع دوم** در ذکر
ارایش سیج یعنی مسند وترتیب خلوت وبعضی لواحق بدان باید دانست که اول
معاشر مباشر را باید که برای خلوت وصحبت جای بیخوف ومکان بی خلل اختیار
کند وباید که مکانی باشد نشسته ورفته وپاک وپاکیزه وخانه بس بصفا وتکلف
مزین بانواع فروش وملون بتمام تصاویر ونقوش در طاقها ظروف ابکینها
شامی چیده وزیر سقوف سامیانهای مخملین کشیده وچار بالش از دیبا
وپرنیان نهاده وخادمه رعنای باریک میان در گوشه استاده بزمی
بشمع کافوری روشن ومنور وبانواع نفحات وعطریات معنبر ومعطر مینای

ازدوبی

شراب در پیش گذاشته واقسام مزه ونقلیات در برابر ان داشته دران خلوت
بجز خادمه ومحرم ویار ونغیر از طلب کسی را درانجا بار نه **نوع سیوم** دربیان ارایش
ولباس ووضع مرد شاهد باز باید دانست که مرد شاهد باز را باید که بس بصفا
ولطافت ولباس فاخره باشد وعطر وارگجه بوجوه مالیده ومالای مرصع در
گلو انداخته وپان خورده بارایش تمام بود وموهای دراز در سر داشته باشد و
باید که ظریف وخوش طبع وخندان رو ونغمه خوان وسخی وباذل وصاحب همت
وبی ترس وبیم بود **نوع چهارم** دربیان ابهرن یعنی زیور وارایش زن باید
دانست که ابهرن بفتح همزه وسکون بای موحده ثقیله ورای مفتوحه ونون
بحسب قرار اهل این فن دوازده است اول غسل کردن وطهارت وصفای بدن
از جمیع لوثیات وفضلات دویم استعمال عطریات سیوم شانه کشیدن وموی
سر وفرق سر اراستن چهارم ارایش لب ودهان ودندان کردن از مسی
یعنی سنون سیاه بدندان مالیدن وپان خوردن هفتم ارایش بینی کردن
از نته یا بیسر هشتم ارایش گوش کردن بگوشواره وکرن پهول نهم ارایش
بر وسینه کردن از مالا واوربسی در گلو انداختن دهم ارایش دست وبازو
کردن بباز وبند ودستبرنجن وحنا در دست کردن یازدهم ارایش کمر

کردن برنکولهای مرصع و زرین دوازدهم ارایش یاکردن بخلخال و حنا فصل
چهارم دربیان اداب خلوت و مباشرت و الکن و حمن و کهندن و نکهدان و ذکر
انکه در هر تاریخی از ماه منی زن در کدام عضو او می باشد و تدبیر عضوی که
ان عضو را چه تدبیر کند تا شهوت زن بجوش اید و لذت یابد و بعضی لواحق
بدان و این مشتمل است بچهار شعبه شعبه اول دربیان اداب خلوت و ابتدای
مباشرت باید دانست که مرد شاهد باز چون بزم عیش و عشرت اراسته باشد
بلشد(؟) و معشوقه بیاید باید که اورا چند قدم استقبال کرده بیارد و بر مسند
بالاتر بنشاند و خود پایین تر نشیند و بروی او نگاه عاشقانه گرم کند و بشیرین
زبانی تبسم کنان سخنهای دل فریب گوید تا حجاب طرفین مرتفع گردد و بعد ازان
سپاری یعنی فوفل را بدندان شکسته و سره پان راست کرده بدست خود در دهان
او بگذارد اگر بی کراهیت بخورد علامت الفت و اخلاص باشد و الا علامت بی
و بی اخلاصی بود و چون سره پان بخورد دیگر تتمه را است کرده بدست خود در دهان
او می نهاده باشد و هر بار بسر انگشت لبهای او مساس کند و چون بخاید لبهاش
سرخ گردد بوسه بر لبانش دهد و چون هردو بر سیج بخوابند باید که دست
در زیر سر هم بگذارند و بعد از بوس و کنار باید که لب و رخسار زن را مساس

کند بعد ازان

کند بعد ازان سینه و پستان و شکم و زیر ناف و موضع مخصوص را مساس کرده
و بر همه جا نگاه انداخته بخبری پوشد و مشغول کار گردد و در یکشب دو بار جماع
کند و زیاده بران مرد را ضعیف و بقوت گرداند و کم ازان نیز نشاید که زن
را سیری حاصل نگردد و بعد از فراغ جماع مرد اندام خود را باب گرم بشوید و زن
باب سرد شعبه دوم دربیان الکن و حمن و کهندن و نکهدان و ان متنوع است
بچهار نوع نوع اول دربیان الکن باید دانست که الکن بالف ممدوده و لام
مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون بمعنی اغوش و کنار باشد
و ان بحسب قرارداد اهل این فن هفت است بدین تفصیل اول امود الکن
بالف ممدوده و میم مضموم و واو مجهول و دال خفیفه و ان الکنی بود که مرد
زن را در کنار خود بر زانو بنشاند و دست چپ دوش او گذاشته بدست
راست پان بخوراند دوم مدت الکن بضم میم و دال و تای فوقانی خفیفه
باول مفتوح و ان الکنی بود که زن در پهلوی چپ مرد نشسته باشد و پای
چپ او میان هردو ران مرد یا بالای هردو ران او بود و مرد اورا پیاله
شراب میداده باشد سیوم الهم الکن بیای عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول
و میم و ان الکن بود که یک پای زن در کمر مرد پیچیده بود و پای دیگرش

بالای ران مرد باشد و هر دو در اغوش و کنار هم باشند چهارم اندالکن
بالف ممدوده و نون اول مفتوحه و ثانی منونه و دال خفیفه و ان
الکنی بود که هر دو پای زن بکمر مرد پیچیده باشد و دستش در کردن او بود
و هر دو باهم در اغوش و کنار باشند پنجم رج النکن برای مضموم و جیم عجمی خفیفه
و ان الکنی بود که زن بر هر دو ران مرد در و بر نشیند و هر دو باهم سینه
بسینه در اغوش و کنار باشند ششم مدن الکن بمیم و دال خفیفه مفتوح
و نون و ان الکنی بود که مرد یکدست در کردن زن داشته و دست دیگر
دیگرش داشته باشد و در اغوش و کنار بود هفتم بنود الکن بکسر بای موحده
خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال خفیفه و ان النکنی بود که پای راست
مرد در کمر زن پیچیده بود و پای راست زن در کمر مرد پیچیده باشد یا بالعکس
یعنی پای چپ هر دو در کمر هم پیچیده باشد و هر دو همدیگر را سینه و لب بلب
در اغوش داشته باشند **نوع دوم** در بیان چمن باید دانست که چمن بضم جیم
عجمی خفیفه و فتح میم مشدده و نون بمعنی بوسه دادن بود و بحسب قرار داد اهل
این فن محل بوسه دادن هفت عضو است اول لب دویم رخسار سیوم
چشم چهارم پیشانی پنجم حلقوم و بیاض کردن ششم سینه و پستان هفتم

ذقن و بعضی

ذقن و بعضی بجای ذقن کف دست کفته اند **نوع سیوم** در بیان کهندن باید دانست
که کهندن بضم کاف تازی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه مفتوح و نون بمعنی
مالیدن و مساس کردن بود و بحسب قرار داد اهل این فن محل مساس از جمله
هفت عضو مذکور بدون چشم و پیشانی و حلقوم چهار عضو است وان لب و رخسار
و سینه و ذقن است **نوع چهارم** در بیان نکهدان باید دانست که نکهدان بفتح
نون و سکون کاف تازی ثقیله و دال خفیفه ممدوده و نون بمعنی ناخن زدن
و بدست و مشت کرفتن است شش عضو است اول پهلو و زیر بغل دویم کمر سیوم
پستان چهارم پشت پنجم کردن ششم لب و بعضی بجای لب ران کفته اند و بجای
کردن سینه و بعضی اصلا لب را داخل نکهدان ندانسته و هیچ عضو باقی را محل نکهدان
کفته اند **شعبه سیوم** در بیان انکه در هر تاریخی از ماه منی زن در کدام عضو او میباشد
و تدبیر هر عضوی که ان عضو را چه تدبیر کند تا شهوت زن بجوش و حرکت اید و زن
لذت یابد و ذکر بعضی لواحق ان و ان متنوع است بچهار نوع **نوع اول** در بیان
انکه در هر تاریخی از ماه منی زن در کدام عضو او می باشد و تدبیر هر عضوی
چیست تا شهوت زن بدان بجوش و حرکت اید و زن لذت یابد باید دانست
که منجمان هند ماه سی روز را بدو حصه کرده اند هر حصه پانزده روز و هر حصه را

از تواریخ

بچه گویند بهای عجمی خفیفه مفتوح وجیم عجمی ثقیله و بچه اول را یعنی از ابتدای اجتماع
نیرین با استقبال سکل بچه گویند سین مهمله مضموم وکاف بازی خفیفه مفتوح
ولام وبچه دویم یعنی از استقبال تا اجتماع کرشن بچه نامند بکسر کاف بازی
خفیفه ورای متصله وسکون شین معجمه و نون وهر تاریخی را پانزده کانه تته نامند
بتای فوقانی خفیفه مکسوره وتای فوقانی ثقیله وحساب تواریخ پانزده کانه ایشان
چنان بود که چون ماه از نقطه اجتماع آفتاب تجاوز کند ومنصرف گردد بحمیتا
تا دوازده درجه تاریخ اول یعنی غره ایشان باشد از سکل بچه وازا پروا نامند
بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را و واو ممدوده وان یکروز پیش از رویت ماه باشد
و روز رویت ماه دویم ایشان بود وازا دوج گویند بدال خفیفه مضموم وواو
معروف وجیم تازی خفیفه و روز غره ماه سیوم ایشان باشد وازا تیج گویند
بتای فوقانی خفیفه مکسوره ویای معروف وجیم تازی خفیفه مکسور پانزدهم ایشان
تاریخ سیزدهم ماه باشد بحسب رویت وازا پونون نامند ببای عجمی خفیفه مضموم
وواو معروف ونون مضموم وواو مجهول ونون معنونه وان تا رسیدن
ماه بنقطه استقبال باشد وچون ماه از نقطه استقبال تجاوز کند ومتصل
گردد آنروز را پروا یعنی تاریخ اول کرشن بچه باشد وان چهاردهم ماه بود

بحسب رویت

از تواریخ

بحسب رویت پس بدستور سابق دوج وتیج وغیره باشند تا انکه ماه باز بنقطه
اجتماع رسد وهر پانزده تته کرشن بچه تمام گردد وتته پانزدهم کرشن بچه را
اماوس نامند بهمزه مفتوحه ومیم ممدوده وواو مفتوحه وسین مهمله باز
پروا یعنی تاریخ اول شکل بچه شود وحالت اولی عود کند پس در هر تته یعنی تاریخ
پانزده کانه تا یک شب ویکروز منی زن در شق چپ او در عضوی باشد ومرد را
در شق راست او بود ودر شکل بچه یعنی زاید النور از پای بسر رود ودر کرشن
بچه یعنی ناقص النور از سر بپای اید بهمین طریق شب وروز مدام در صعود ونزول
باشد ودر اعضای که در ایام صعود منزل داشته باشد در ایام نزول نیز
در همان اعضا منزل کند بدین تفصیل در روز پروای شکل بچه یعنی در تته اول
شکل بچه که یکروز پیش از رویت ماه باشد منی زن در انگشت ابهام پای چپ
بود ازا باید که بمالد ومساس کند تا شهوت او بجوش وحرکت اید واز
جماع ومباشرت لذت وحلاوت یابد ودر دوج یعنی تته دویم اگه روز
رویت ماه باشد در کف پای بود ازا باید که بکف دست نرم نرم مساس
کند ودر تیج یعنی تته سیوم ان که غره ماه باشد در پاشنه پای بود ازا باید
که چون لیمون بمالد وبیفشارد تا صفرای شهوت بشکند واز جاشی صحبت

متلذذ گردد و در چوتهه یعنی سه چهارم در زانو باشد باید که کاسهٔ زانو از بیرون مثل
ترنج بمالد و بفشارد تا تفریح قلب حاصل شود و در پنجمی یعنی تنه پنجم در ران باشد
باید که از انگشت نرم نرم مساس کند و بمالد و در کهشتی یعنی تنه ششم در کُس یا فرج
باشد باید که از ابر ذکر بیشتر بمالد و جماع تند و سخت کند و در ستمی یعنی تنه هفتم
در کمر باشد باید که از انطریق الکن و بکهدان هر دو دست در کمر انداخته بخود بکشد
و محکم بمشت بگیرد و بمالد و بیفشارد و جماع تند و سخت داشته باشد و در آتهمی
یعنی سه هشتم در ناف باشد باید که از انگشت نرم نرم بمالد و مساس کند
یا زن را در آغوش کشد چنانکه شکم بشکم و سینه بسینه مالیده شود و با هم
مساس کند و در نومی یعنی تنه نهم بالای ناف و زیر سینه باشد باید که از انطریق
نیز همان تدبیر کند که بالا گذشت و بکهدان کند یعنی بمشت بگیرد و بیفشارد
و در دسمی یعنی تنه دهم در سینه و پستان باشد باید که از انگشت نرم نرم
بمالد و مساس کند و پستان را بکهدان کند یعنی مثل ترنج سیمین و پستو
سازد و بمشت بفشارد و سینه بسینه گذاشته تنگ در آغوش کند و در
ایکادشمی یعنی تنه یازدهم در پهلو و زیر بغل باشد باید که از الکن و بکهدان
کند یعنی دست در گردن او حمایل سازد و بمشت گرفته بفشارد و نیز چمن

کند یعنی در

کند یعنی بوسه دهد و در دوادسی یعنی دوازدهم در گردن باشد باید که از الکن
و بکهدان کند یعنی دست در گردن او حمایل سازد و بمشت گرفته بفشارد و نیز
چمن کند یعنی بوسه دهد و در ترودسی یعنی سه سیزدهم در رخسار باشد باید که
از اکهندن و چمن کند یعنی نرم نرم بمالد و مساس کند و بوسه بسیار دهد
و در چودس یعنی تنه چهاردهم در لب باشد باید که از انچمن کند یعنی بوسه
بسیار دهد و آن مایه نوشش را بمکد تا حیات جاودانی و لذت زندگانی
بود و در پونون یعنی سه پانزدهم که تنه آخرین شکل بچه است و بجست رویت
سیزدهم ماه بود منی زن در چشم بود باید که از انچمن کند یعنی بوسه دهد
و چار چشم شده نگاه عاشقانه کند تمام شد هر پانزده تنه شکل بچه بعد ازین
چون ماه از نقطهٔ استقبال تجاوز کند و چهاردهم ماه بود و بجست رویت
از رو پروای گرشن بچه باشد یعنی سه اول گرشن بچه باشد و از روز
منی زن در فرق سر او بود باید که دست بر تارک سرش بکند و بکف دست
مساس کند و بر فرق سر ناخن زند و گیسوی تارک را بلا بمن بکشد و
در دوج گرشن بچه یعنی سه دویم آن بچشم نزول کند و در تیج یعنی سه سیوم
از چشم بلب رود و از لب برخساره رود و علی هذا القیاس بمنازلی که صعود

کرده بهمان منازل نزول کند تا انکه در تته بازدهم بکف پای رسد واین تته
اخرین کردش بچه باشد وتدبیر هر عضوی که درین حالت صعود ایراد بدرفته
بهمان تدبیر در حالت نزول نیز بعمل ارد وچون ماه باز از نقطه اجتماع تجاوز
کند وپروای شکل بچه یعنی به اول شکل بچه شود از روز منی زن باز بانکشت
ابهام پای چپ ورود وحالت اولی عود کند پس ازینجا معلوم شد که غایت
صعود منی زن فرق سر است وغایت نزول ان انگشت ابهام پای ودر حالت
صعود در ابتدای شکل بچه منی در انگشت ابهام پای چپ باشد ودر انتهای ان در کف
پای ودایما بهمین طریق مثل نفس در امد ورفت صعود ونزول بود ودر سر عضوی
یکشب ویکروز منزل کند وتدبیر هر عضوی که مذکور شد محض برای انست که این
تدبیرات شهوت زن بجوش وحرکت اید وزن لذت وحلاوت یابد وانکه در
متعارف کویند که باین تدبیرات زن انزال کند محض غلط وغلط محض است
وزن انزال نمیکند مکر بشهوت بلند والت قوی وجماع تند وسخت والله اعلم

نوع دوم در بیان تتهای مخصوصه هر یک از اقسام اربعه زنان یعنی پدمنی وغیره
وذکر پاسهای مخصوصه انها از چهار پاس شب که دران اوقات از جماع
لذت وحلاوت بیشتر یابند تتهای پدمنی چهار است پروا ودوج تیج وچوتهی وپنجمی

صعود منی زن
نزول در انتهای ان ... حالت
نزول در ابتدای ان ...

تهای جتر

تتهای چترنی هر چهار است کهشتمی واشتمی ودسمی ودوادسی تتهای سنکهنی نیز
چهار است پنج وستمی واکادسی وترودسی تتهای هستنی سه است نومی وچودس
وپونون از پاسهای شب پدمنی پاس اول مخصوص است وبعضی چهارم کفته اند
وچترنی پاس سیوم وسنکهنی پاس چهارم وهستنی پاس دوم نوع سیوم در تدبیر
انزال کردن زن وخواص هر یک از اقسام اربعه زنان درین باب باید دانست
که تا زن انزال نکند از جماع لذت نیابد وسیر نکردد وتدبیر انزال کردن او انست
که اول باید که مرد معجون مبهی وممسک ومنبسط بخورد وحبس نفس زمانی دراز جماع کند و
چون دیر کذرد ونفس بسوزد نفس را بکذارد وباز حبس کند وبسیار بحرص
جماع نکند ونیز زود زود حرکت نکند واین تدبیرات برای انست که مرد زود
منزل نکردد پس با رعایت این تدبیرات باید که چنان جماع کند که سر الت مرد
بسر رحم زن مالیده کردد وچند سر الت مرد بسر رحم زن مالیده کردد وضرب ان
بیشتر رسد زن بیشتر لذت یابد وتا سر الت بسر رحم زن نرسد ومساس نکند هرکز از
جماع سیر نکردد وحلاوت نیابد وباید که در ضرب زدن الت چستی وسختی زیر وبالا
وچپ وراست فرو کند وبجلاند وچون زمانی دراز چنین صحبت کند ساعتی از حرکت
باز ایستد وارام کیرد والت را برون کشد واز رطوبات پاک کرده باز فرو کند

یا باد خول الت زن را سینه بسینه و شکم بشکم چسپانیده و تنک در اغوش کرفته در
بشش حو د بنشاند جنانکه هر دو بای زن هر دو طرف کمرش باشند و ارام کیرد و بعد از
ساعتی باز مشغول بکار شود و راهی کردد چون سه چهار بار چنین تدبیر کند اغلب
که زن منزلی کردد و علامت انزال کردن زن انست که زن را لرزه اندام و قشعریره
کردد و در سخن کفتن زبانش لکنت پیدا کند و زن هر دو چشم بپوشد و مرد در او یزد
و دلش بخواهد که مرد دیکر حرکت نکند و چون مرد این علامت در زن مشاهده
کند باید که جهد نماید با خود نیز انزال کند و تدبیر انزال کردن مرد انست که مرد
بحرص و لذت تمام زود زود حرکت کند و در کشیدن او فرو کردن الت را منتشر
کشیده فرو کند و سینه بسینه بمالد و برلب و بر رخسارش بوسه دهد و در کشیدن او فرو
کردنها بموضع مخصوص زن نکاه کند و زن هر دو ران مرد را بکف دست خود
نرم نرم مساس کند مرد زود زود انزال کند و چون زن و مرد هر دو یکجا معا انزال
کند لذت طرفین حاصل کردد و از اقسام اربعه زنان پدمنی و چترنی باندک جماع
سیر شوند و زود زود انزال کنند و فرج پدمنی نرم و نازک و بی اب و بی مو و سرخ رنک
باشد و از منی او بوی کل کول اید و فرج چترنی نیز بهمین صفت بود اما از منی
او بوی شهد اید و سنکهنی و هستنی از جماع سیری ندارند و بد شواری سیر

شوند و انزال

شوند و انزال کنند و فرج هر دو سخت و دراز و درشت و پر مو باشند و از منی سنکهنی بوی
کنده اید و از هستنی بوی مستی فیل اید **نوع چهارم** در بیان اقسام الت مرد و عیب
و هنر ان باید دانست که بهترین الهای مرد التی بود که نه بسیار دراز باشد و نه
بسیار کوتاه و باید که کنده و فربه و سخت بود و از بس و پیش یکسان باشد و اکر
کاو دم بود مثل الت کاو از همه بهتر باشد و این بسیار نادر بود و التی که بسیار
خورد و باریک بود زن از جماع او سیر نکردد و هیچ لذت نیابد و التی که از پس
کنده و فربه باشد و از پس تنک و باریک بود ان مرد بر ازاله بکارت قادر باشد
و مع هذا اکر دراز بود ان الت مطلق قابل جماع باشد و از ان هیچ کاری نکشاید
و مردی که بسیار جلق زده آلت او نیز از پس تنک و باریک افتد و سست و ضعیف
باشد و زود زود انزال کند **شعبه چهارم** در بیان اقسام اسن و ان متنوع است بسه نوع
نوع اول در بیان اقسام الت اسن و اسامی و تفصیل ان باید دانست که اسن با الف
ممدوده و سین مهمله مفتوح و نون در لغت بمعنی نشستکاه بود و در اصطلاح شکلی
از اشکال جماع باشد و جمله اشکال جماع هشتاد و چهار است از انجمله سی و شش
اسن اسان را درین مختصر بیان کنیم و ان اینست اول رت اسن برای مفتوحه
و بای فوقانی حنیفه و ان اسنی بود که مرد هر دو بای زن را بر هر دو بازوی

خود بگیرد پس هر دو بازوی زن را بدو دست محکم گرفته و بموضع معهود نشسته
مشغول کار شود و اگر هر دو دوش زن را گرفته مشغول کار گردد چست تر
و تند تر ازین باشد و لذت بیشتر دهد دویم مدودت است بفتح میم و سکون دال
خفیفه و نون مضموم و واو مجهول و دال و تای فوقانی خفیفتین باول مفتوح آن
آنستی بود که مرد هر دو پای زن را بهر دو طرف کمر خود بگیرد و هر دو پستان را
گرفته مشغول کار شود اما بدین شکل جماع تند و خاطرخواه میسر نشود و چندان
لذت ندهد زیرا که هر دو پای زن طرفین کمر مانع حرکت خاطرخواه گردد و این شکل
برای زنی مناسب است که تاب جماع تند نداشته باشد سیوم جوک است بجیم
تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف عجمی خفیفه و آن آنستی بود که زن به پشت
خوابیده پای راست خود را بران چپ خود بگیرد چنانکه پاشنه پای متصل بکس ران
باشد و همچنین پای چپ بران راست بگیرد مثل چله چوکمان که مربع نشینند
بعد ازان هر دو ران خود را بهر دو دست خود گرفته طرف خود کشیده دارد
چنانکه هر دو ران ملاصق سینه او باشد پس مرد در محل معهود نشسته و هر دو پای
او را گرفته قدری بلند ساخته مشغول کار شود چهارم اندراست بکسر همزه و نون
منونه و دال خفیفه موقوف و رای متصله و آن آنستی بود که مرد مربع نشیند

و هر دو پای زن

و هر دو پای زن را بر هر دو بازوی خود گرفته پیش خود بالای هر دو ران بنشاند
و بهر دو دست کمر او را قایم گرفته و سینه بر سینه داشته زن بقدر حاجت حرکت
میداده باشد و زن هر دو دست بدوش و گردن مرد در آورده باشد پنجم
لالس است بلا بین لام اول ممدوده و ثانی مفتوح و سین مهمله و آن آنستی بود
که مرد بچیزی تکیه کرده و نیمچه دراز کشیده زن را پیش خود بالای هر دو ران بنشاند
چنانکه کمرش میان هر دو پای زن باشد و زن نیز بزور هر دو پای خود نشسته و هر دو
دست در گردن مرد حمایل کرده یا هر دو دست بر سینه او تکیه کرده بقدر حاجت
حرکت میکرده باشد ششم بربت است ببای موحده و بای عجمی خفیفتین بکسر اول
و سکون ثانی و رای مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و آن آنستی بود که
مرد هر دو پای خود را دراز کرده پاستان یعنی به پشت بخوابد و در زیر کمر
تکیه گذاشته اندکی کمر خود را بلند داشته باشد و بعضی گویند بهر دو دست
کمر زن نیز گرفته باشد و زن او را میان هر دو پای خود گرفته مرد او را در
محل معهود بنشیند و هر دو دست در گردن او حمایل ساخته بقدر خواهش
حرکت میکرده باشد هفتم اننج است بهمزه مفتوحه و نون منونه و بای موحده
و جیم تازی خفیفتین باول مضموم و آن آنستی بود که مرد باستان خوابیده

وسر دو پستان زن بدست داشته باشد و زن او را میان سر دو پای خود
داشته مرد او را بالای او نشسته بقدر خواهش حرکت میکرده باشد هشتم
مترک است بکسر میم و رای متصله و کاف عجمی خفیفه و آن آسنی بود که زن مثل
چهارپایان بر چهار دست و پا بایستد چنانکه کفل از پس بلندتر باشد و پیش
پست‌تر بود و مرد از عقب استاده دخول کند و بهر دو دست کمرش
گرفته مشغول کار شود نهم نمال است بفتح تای فوقانی خفیفه و میم ممدوده
و لام و آن آسنی بود که زن و مرد هر دو ایستاده باشند و مرد بهر دو
دست کمر زن را قایم در آغوش داشته باشد و زن هر دو پای خود را
بفاصله گذاشته و گشاده داشته اندکی طرف پشت خود مایل گردد و مرد
میان هر دو پای او ایستاده دخول کند و مشغول کار گردد دهم مرتال
است بفتح میم و سکون راو نون ممدوده و لام و آن آسنی بود که
مرد تکیه کرده بدیواری یا ستونی ایستاده شود و یکدست خود از زیر
یک ران زن و دست دیگر از زیر ران دیگر گذرانیده بهر دو دست کمر او را
قایم گرفته و از زمین برداشته برابر کمر خود گذاشته باشد و زن هر دو دست
خود را در گردن مرد حمایل ساخته بدو در آویخته باشد پس مرد بقدر حاجت

اورا بهردو

او را بهر دو دست خود مثل گهواره حرکت پس و پیش میداده باشد و مشغول
کار بود یازدهم سکه پلو است بضم سین مهمله و سکون کاف تازی ثقیله
و فتح بای عجمی خفیفه و لام مشدده و سکون واو و آن آسنی بود که زن به پشت
خوابیده و هر دو ران خود را بهر دو دست گرفته بطرف سینه خود کشیده دارد
چنانکه هر دو رانش بلاصق سینه او باشد و هر دو قدمش بر سر مرد باشد و مرد
در محل معهود نشسته و بهر دو دست پستانش را گرفته یا پشت و کمرش را گرفته
مشغول کار گردد دوازدهم سرتبت است بضم سین مهمله و سکون راو یای
فوقانی خفیفه مفتوح و نون منونه و ایضا تای فوقانی خفیفه و آن آسنی
بود که مرد هر دو پای زن را بر دوش خود گذاشته و بهر دو دست کمرش را
گرفته مشغول کار گردد سیزدهم ارده است بضم همزه و سکون راو دال
ثقیله و آن آسنی بود که کمر و سرین زن بالای تکیه بلند باشد و سر و دوش آن
پست‌تر بود و مرد در محل معهود نشسته مشغول کار گردد چهاردهم لیکه است بلام
مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله و آن آسنی بود که زن پاها دراز کرده
به پشت بخوابد و مرد دخول کرده بالای آن شکم بشکم و سینه بسینه و لب بلب
نیز دراز بخوابد و بقدر حاجت حرکت کند پانزدهم کل کنتهی است بفتح کاف

عجمی خفیفه و سکون لام و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و تای فوقانی ثقیله
مکسوره و یای معروف وان آسنی بود که زن هردو پای خود را در کردن مرد
حمایل سازد و مرد هردو دست خود را در کردن زن حمایل کند و در حالت بوس
و کنار مشغول بکار باشد شانزدهم یک پلو آسن بیا و کاف عجمی خفیفتین بفتح اول
و سکون تائی و فتح بای عجمی خفیفه و لام مشدده و سکون واو وان آسنی بود
که زن به پشت خوابیده و پنجه هردو پای را یکجا جمع کرده بهردو دست بطرف
سینه دارد چنانکه انگشت ابهام هردو پنجه پا ملاصق سینه او باشد و مرد در محل
معهود نشسته و هردو رانش در آغوش گرفته مشغول کردد هفدهم اتنک آسن
بضم همزه و فتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه وان آسنی بود
که زن بدیواری یا ستونی تکیه کرده استاده باشد و مرد بدست راست پای
چپ او را برابر کمر او زده بهردو دست کمر او را قایم کرده استاده دخول کرده
مشغول کار کردد هژدهم اردهتک آسن بفتح همزه و سکون را و دال ثقیله
مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه وان آسنی بود که زن به پهلوی چپ
بخوابد و پای راست خود را بر دوش مرد بگذارد و مرد بر ران چپ او نشسته
و ران دیگرش را در کنار گرفته مشغول کار شود و اگر درین صورت زن به پشت خوابد

باشد همان

باشد همان حکم است دارد نوزدهم هندول آسن بکسر های و نون منونه و
دال ثقیله مضموم و واو مجهول و لام وان آسنی بود که مرد و زن هردو بر
کهواره باشند و زن هردو پای خود را حمایل کمر مرد سازد و مرد در محل معهود
نشسته دخول نموده بحرکات متواتره کهواره جنبانی میکرده باشد بستم کلپه آسن
بکاف تازی خفیفه و لام مفتوحتین و بای عجمی ثقیله وان آسنی بود که زن انگشت
ابهام پای راست را بدست راست و ابهام پای چپ را بدست چپ گرفته طرف خود
کشیده دارد چنانکه هردو زانوی او در هردو بغل او باشد و مرد در محل معهود
نشسته کذاشته مشغول کار شود بست و یکم سم آسن بسین مهمله مفتوح و میم
وان آسنی بود که زن بهردو دست کمر مرد گرفته باشد و مرد میان هردو
پای او در محل معهود نشسته بهردو دست کمرش را محکم گرفته مشغول کار کردد
بست و دویم اکنک آسن بکسر همزه و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و کاف
عجمی خفیفه وان آسنی بود که زن یک پای خود را بر دوش مرد بگذارد و پای
دیگرش را زیر لنک او بنهد باشد و مرد در محل معهود نشسته و رانش را در کنار
داشته مشغول کار کردد بست و سیوم سرل آسن بسین مهمله و رای مفتوحتین
و لام وان آسنی بود که زن به پشت خوابیده و هردو پای یکجا جمع کرده بهر دو

پنجه پای بر سینه مرد بگذارد چنانکه هر دو کف پایش ملاصق سینه مرد باشد
و هر دو رانش ملاصق شکم و سینه خود شده بود و در محل معهود نشسته و هر دو رانش
در کنار گرفته مشغول کار گردد بست و چهارم مهابل است بمیم مفتوحه و های ممدوده
و بای موحده خفیفه مفتوح و لام و آن آسنی بود که زن هر دو پای خود را برابر هر دو
بازوی مرد گشاده و دراز داشته باشد و مرد در محل معهود نشسته مشغول
کار گردد بست و پنجم رج پوکت است بضم را و سکون جیم عجمی خفیفه و بای عجمی
خفیفه مضموم و واو مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح و تای فوقانی خفیفه و قبل
کاف تازی خفیفه و آن آسنی بود که مرد و زن هر دو بپهلوی هم دراز بخوابند
و مرد بر پهلوی چپ خوابد و پای چپ زن را بر کمر خود گرفته و میان هر دو پایش
در آمده و مایل بسینه او شده و بدست آن پاتی پلنگ یعنی چوب بازوی پلنگ را گرفته
یا هر دو دست هر دو پائی را گرفته و اگر پلنگ نباشد بر زمین اعتماد کرده مشغول کار
گردد بست و ششم ارس است بالف ممدوده و رای مفتوحه و سین مهمله و آن
آسنی بود که زن بسوی مرد پشت کرده بخوابد و هر دو ران خود را بشکم
خود قریب با ملاصق گرداند و مرد یک پای خود را بالای سرین یا کمرش گذاشته
و بازوی او را گرفته و در بر کشیده مشغول کار گردد بست و هفتم سنگوج است

بفتح سین مهمله و نون مغنونه و کاف تازی خفیفه مضموم و واو مجهول و جیم عجمی
خفیفه و آن آسنی بود که زن هر دو پای خود را دراز کرده و باهم متصل ساخته
بارسان یعنی به پشت بخوابد و مرد در محل معهود نشسته چنانکه یک پایش طرف راست
کمر زن بود و پای دیگرش طرف چپ کمرش باشد و هر دو پستان را گرفته مشغول
کار شود و اگر زن هر دو پای خود را گشاده دارد نیز شاید و اگر مرد میان
هر دو پایش نشسته و هر دو پستانش را بدست داشته مشغول کار گردد نیز حکم
همین است دارد بست و هشتم ادت است بضم همزه و دال و تای فوقانی خفیفتین
با ول مشدده مفتوح و آن آسنی بود که زن به پهلو بخوابد و هر دو ران خود را
بشکم خود ملاصق گرداند و مرد در محل معهود نشسته و هر دو دست کمر یا دوش
او را گرفته مشغول کار گردد بست و نهم ستل است بفتح سین مهمله و تای فوقانی ثقیله
و لام و آن آسنی بود که زن یک پای خود را دراز کرده به پشت بخوابد و پای دیگر را بر
دوش مرد یا بر کمرش بگذارد و مرد در محل معهود نشسته و پستانش را گرفته مشغول
کار گردد سیم گندک است بفتح کاف عجمی خفیفه و نون مغنونه و دال مثقله مفتوح
و کاف تازی خفیفه و آن آسنی بود که زن به پشت بخوابد و هر دو پای خود را باهم
بپیچد قایم و راست دارد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو ران پاهای قایمش

مثل ستون بلورین در کنار گرفته مشغول کار گردد سیوم یکم ادریه است بضم همزه
وفتح دال خفیفه وسکون را و پای عجمی و دال خفیفین باول مفتوح وان آسنی بود
که زن به پشت بخوابد و هر دو پای خود را قایم و استاده دارد و هر دو ران خود را
بهر دو دست گرفته بطرف خود کشیده دارد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو بازوی پس
را گرفته مشغول کار گردد سیوم دویم هت است بهای مکسوره و تای فوقانی خفیفه
وان آسنی بود که مرد به پشت بخوابد و زن خلاف عادت مرد وار در محل معهود
نشسته و هر دو پای مرد را بر بازوهای خود گرفته و مرد بهر دو دست هر دو پای
او را گرفته داشته باشد و زن مردانه مشغول کار گردد سیوم سیوم اتان آسن
بضم همزه و تشدید تای فوقانی خفیفه ممدوده و نون وان آسنی بود که زن هر دو دست
خود را از زیر هر دو ران خود گذرانیده و بهر دو دست گردن خود بگیرد و مرد در
محل معهود نشسته و بهر دو دست کمر یا پس پشت را گرفته مشغول کار گردد سیوم چهارم
دهنک آسن بدال ثقیله و نون مفتوحتین و کاف تازی خفیفه وان آسنی
بود که اول باید که کمانی نرم کم زور را در جای بقبضه بیاویزد چنانکه بقدر یک
گز از زمین بلندتر باشد پس زن در زیر ان به پشت بخوابد و هر دو دست خود را
از طرف بیرون از زیر هر دو ران خود گذرانیده و طرف اندرون بر اورده

[illegible]

بهر دو دست چله کمان را محکم بگیرد و مرد در محل معهود نشسته و بهر دو دست دوش زن را
گرفته مشغول کار گردد سیوم پنجم ملاس آسن بکسر های موحده خفیفه و لام ممدوده و سین
مهمله وان آسنی بود که زن به پشت بخوابد و هر دو پای خود را کشیده و کشاده دارد چنانکه
کمر زن میان هر دو پای او باشد پس بهر دو دست پستان یا کمر زن را گرفته مشغول
کار گردد و اگر میان هر دو پای زن نشیند چنانکه پنجه هر دو پای مرد زیر هر دو
سرین زن بود نیز همان حکم دارد سیوم ششم بلاس آسن بهای مضمومه و لام ممدوده
و سین مهمله وان آسنی بود که زن به پشت بخوابد و مرد در محل معهود نشسته و هر دو
ران زن را بر داشته طرف پهلوهای او زیر کند چنانکه هر دو ران ملاصق هر دو پهلوی
او باشد **نوع دوم** در بیان آسنهای مخصوصه هر یک از اقسام اربعه زنان
که بدان آسنها بیشتر لذت یابد و حلاوت آسنهای مخصوصه پدمنی سه است اول پدمنی دت دویم
سنکوچ سیوم مرتال آسنهای چترنی ششم است اول پدمنی دت دویم مرتال سیوم
انج چهارم ارس پنجم لالس ششم نس سرت آسنهای سنکهنی سه است اول کندک دویم
جوک سیوم رت آسنهای هستنی چهار است اول سرنت دویم هت سیوم
چهابل چهارم هلاس **نوع سیوم** در بیان اجناس رت باید دانست که رت
برای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه بمعنی جماع و مباشرت بود و اجناس ان

پنج است جنس اول ترجک بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون را و جیم عجمی و کاف تازی
خفیفین باول مفتوح و دران سه اسن است مرک اسن ادت اسن ارس اسن
جنس دویم سرت بیای موحده و بای عجمی خفیفین بکسر اول و سکون ثانی و رای
مکسور و یای معروف و تار فوقانی خفیفه و دران نیز سه اسن است است اسن انیج اسن
سریت اسن سیوم استهت بفتح همزه و سکون سین مهمله و تار فوقانی ثقیله مفتوح
و تای فوقانی خفیفه و دران دو اسن است اندراس اسن لالس اسن جنس چهارم
اتهت بضم همزه و فتح تار فوقانی ثقیله و تای فوقانی خفیفه و دران نیز دو اسن است
تمال اسن مرتال اسن جنس پنجم رت برای مفتوحه و تای فوقانی خفیفه و دران
مست و شش اسن است بابعیت از جمله اسنهای سی و ششگانه مذکوره **فصل پنجم** دربیان
ادویه مقویه و مبهیه و ممسکه و بعضی لواحق بدان و آن منشعب است بدو **شعبه شعبه اول**
دربیان ادویه مقویه و مبهیه و ممسکه و بعضی لواحق بدان بطریق اهل هند و آن
متنوعست بدو نوع **نوع اول** دربیان ادویه مفرده که منی بیفزاید و قوت باه
بیفزاید سیماب کشته و فولاد کشته و طلای کشته که مرکاک بابند و مس کشته یعنی
تانبه و شیر و روغن و شهد و شکر و ماهی و گندم و امله و فلفل و موصلی و مونده
و اسکنده و موچرس و دودهی خورد و سنگهاهولی یعنی گاوزبان

و عقرقرحه و بلبل و تخم کونج و مهرهتی و نمک سیاه و کلوی و پان خوردن و روغن
کنجد دربدن مالیدن و خوشبوی و عطریات بوئیدن و اگر اتفاق حکمای هند است
که بهمت افزایش منی و قوت باه هیچ چیز برابر شیر نیست و اگر بعد از مجامعت قدحی
از شیر بخورد نعوذ او کم نگردد **نوع دوم** دربیان ادویه مفرده که امساک ارد
و دیگر آنکه چند چیز است که ضعف باه ارد و منی را رقیق گرداند و ادویه مفرده
که امساک ارد ابنست مندی و اسبند و جای پهل و جاوتری و افیون و بنگ و
و اجواین خراسانی و آن چیزها که ضعف باه آرد و منی را رقیق گرداند ابنست بیدار خوابی
مفرط و آب خوردن بسیار خصوصا بناشتا خوردن و زور و قوت بسیار
کردن و رجای و بسیار دوانیدن اسپ منی را رقیق گرداند و قوه باه را ضعیف سازد
شعبه دوم در ذکر مرکبات مقویه و مبهیه که نعوظ ارد و منی را زیاده کرداند
و بعضی لواحق بدان مرکب بدن مودک بیار داسکنده کوته کنکیر و جهر اجمود
مرهیرا آنولا سونهه بداری کند دهنیان موتها موچرس کج پیپل بوست
درخت سنبل کجور موصلی سیاه مرچ کای پهل کوکهرو پیپل ترج سانت
مول تالیس پترج بجیارا نارکی بیج سفید زیرا اسیاه زیرا جیتا بهارنگی
کونج کی بیج مهرتی کنول گتا سنگهارا اکر اسنکی ناکیسر بهکر مول

ستا و این جمله سی و نه ادویه است از هر یکی یک ٹانک و وزن ٹانک برابر مثقال
است کسری زیاده و بعضی بیخ ادویه بران افزوده اند و آن سنکهاهولی
و پیلامول و ناکیسر و کتیری و بہیہلی است این همه ادویه را نرم کوفته و بیخته
نکاهدارد و بعد ازان بیارد شکر کاو یا کاومیش و بیخ انار شاهجهانی و در
دیگ سفالی بجوشاند و نیم پاو پنگ فرد اول کاکڑاسنگی یعنی بوزن بیخ سیر شاهی
در پارچه بسته دران شیر انداخته بجوشاند تا آنکه شیر غلیظ گردد بعد ازان پنگ
مذکور را بدست مالیده و افسرده بیرون اندازد پس ادویه مذکور را ابتدا از کنده
کرده دران انداخته باتش نرم بجوشاند تا آنکه بقوام آید بعد ازان بیارد لونگ
جروبخی جای پهل جاوتری دارچینی الاچی خورد اسپند منقی کهوپر کهجور این ده
ادویه را ایضا هر یکی ٹانک کوفته و بیخته ابتدای از لونک کرده دران شیر بقوام
آمده انداخته درهم سامیزد و خوب امتزاج نماید بعد ازان از اتش فرود آورده
چون اندکی سرد شود دو چند همه ادویه که یکصد و بست ٹانک باشد شکر سفید دران
انداخته درهم سامیزد و ممزوج کرداند بعد ازان از انجمله پنجاه حبه سازد و دو حبه
ازان حبه خوراک بود اگر کسی معتاد منبار و کیف باشد و طبعت برداشت
نتاند باشد و صوفی بود بقدر برداشت طبیعت خورد و ترکیب جهامودک قوه باه

زیاده کند

زیاده کند و منی بفزاید و اشتهار طعام آورد و امساک منی کند و رنگ روی
صافی کرداند و سعال و ضیق النفس و اکثر امراض بدنی را نافع بود و عرق کردن
دست و پای و صفرا برطرف سازد و عرق بدن و بوی دهان خوش کند شربتی
ازان یک و نیم ٹانک بود که یک و نیم مثقال باشد اجزای آن موتها تیح پل جدن
کوت کوکهرو نمک سیندها تخم کونچ هلد الاچی ملکه ناکیسر دارچینی دنیان کیسر یعنی منقی والله
کپور بکر بربہی اکر بهیرا سرانولا زیرا ستاور دیودار پهکرمول کول کتا کچور
جاوتری لونک بهنکرا جهرهتی برنا تال مکهانا اجواین بهارنکی مرچ اجواین خراسانی
کنکول موصلی سیاه کهجور ارد سانیس لوجن بداری کند انار دانه پوست اکا
پاکهان بهید هوهو نالیس پترصع کهرجهر بہیہلی اجمود بیخ کیکر ببل تخم کاجر انکن
سنکهار اکلوی کلیجن کانه اندر جو پیپرا جو پهل سمندر سوکهه منجیشه سپاری
از هر یکی سه ٹانک یعنی سه مثقال کستوری یعنی مشک دو ماشه تابنیسر یعنی مس
کشته سار یعنی فولاد کشته ناک یعنی قلعی کشته از هر یک یک ٹانک این همه
ادویه را کوفته بیخته نکاهدارد و کستوری و تابنیسر و سار و ناک را کوفته و بیخته علیحده
نکاهدارد بعد ازان بیارد بحیا یعنی بنک نیم آثار شاهجهانی و بعضی یک آثار
کفته مصری یک آثار شهد یک و نیم آثار کهانه یعنی شکر چینی دو آثار شهد شکر جلاب

سازد و انرا بقوام ارد بعد ازان همه ادویه مذکوره و مصری کوفته و بیخته را
دران جلاب بقوام امده اندک اندک بریزد و برهم زنند تا خوب باهم امیخته گردد
پس بقدر یک و نیم ٹانک حب بندد و هر صبح یک حب بخورد ترکیب کام کلولی قوت
باه ارد و منی بیفزاید و نشر را قوی گرداند اجزای ان عقرقره موجرس موصلی
سیاه موصلی سفید بهملی اندر جو ست کلوی بسوره خشک تخم کونج تخم اسگند نج
بل تال مکهانا کباب چینی گوکهرو مصطکی این چهارده ادویه را مساوی الوزن
کوفته و بیخته دو برابر ان شکر سفید دروی امیخته سفوف سازد و هر روز بقدر
دو نیم ٹانک ازان با شیر بخورد از سر نوجوان گردد ترکیب کام برند سا قوت
باه ارد و امساک کند و اشتهای طعام بیفزاید و نشر قوی کند و رنگ روی صافی
گرداند اجزای ان کیسر یکماشک لونگ دو ٹانک جاپهل سه ٹانک ابهین
چهار ٹانک کستوری دو سرخ این همه ادویه کوفته بیخته در شهد کف گرفته و
بقوام اورده بقدر نیم ٹانک حب سازد و بوقت شام یکی ازان با بقدر برداشت
طبیعت با شیره پان بخورد و چون یک پهر شب بگذرد جماع کند لذت تمام یابد
و تا ترشی بخورد انزال نشود ترکیب مدن برنده قوت باه و امساک ارد اجزای
ان کل اپک کل دهوتره موصلی سیاه اسپند از هر یک سه ٹانک روغن کاو سه ٹانک

شهد پانزده

شهد پانزده ٹانک ادویه را کوفته و بیخته در روغن و شهد کف گرفته مقدار
یک ٹانک حب بندد و بوقت شام حبی ازان بخورد و بالای ان شیر گاو شکم
سیر خورد نعوظ و امساک تمام اورد ترکیب جهت سرعت انزال اجزای ان فولاد
کشته سونٹهه ازهرکی برابر مصری برابر هر دو سفوف سازد سه هفته هر روز
مقدار یک ٹانک بخورد سرعت انزال برطرف گردد ترکیب دیگر جهت امساک و قوت
باه و اشتهای طعام ارد اجزای ان پارا گندهک لونگ کنکول موتها کباب
چینی همه مساوی الوزن اول سیماب و گندهک را کجلی کند بعد ازان ادویه دیگر
را با ایک کوفته بیخته دران بیامیزد و بعسل کف گرفته مقدار نیم ٹانک حب بندد
طلای که قضیب را سطبر و محکم گرداند اجزای ان پیار دبرگ درخت حنظل و شیره
ان بکشد بعد ازان سهاگه و فلفل و کوت را مساوی الوزن باریک کوفته
و بیخته نگاهدارد پس در شیره برگ حنظل مساوی الوزن روغن کنجد بیامیزد و
مقدار چهارم حصه هر دو ادویه مذکوره دران انداخته باتش نرم بجوشاند
تا انکه اب سوخته شود و روغن بماند بعد ازان صاف کرده در شیشه نگاهدارد و
یکروز در میان طلا میکرده باشد قضیب سطبر و قوی گردد ضمادی که قضیب
را سطبر و قوی گرداند مغز سر خروس ضماد کند و مغز سر گنجشک نر و خرگوش نیز

همین عمل کند ضمادی که جون در ابتدای مباشرت بر قضیب ضماد کند لذت طرفین
حاصل شود بیارد باد انجان زرد و ازا خالی کرده مقدار دو ثانک مبل دران بر کند
باز ازاد رکل حکمت کرفته در اتش انداز د جون بخته شود مبل را از وی براورده
در سایه خشک سازد بعد ازان دارچینی دو ماتک و جروبخی ایضا دو ثانک و بهنکری
یک ثانک همه ادویه را باریک کوفته وبیخته وابقدر عسل که حب بسته شود حب بسته
نکاهدارند و بوقت مباشرت در لعاب دهان ان حب را سوده بر قضیب ضماد
کند جون خشک کردد جماع کند لذت طرفین حاصل کردد نوعدیکر سلارس را
در ابتدای مباشرت بر قضیب ضماد کند لذت دهد دوای که فرج را تنک سازد
بیارد تخم جرجره یعنی تخم درخت باز کونه وسپاری و ماجوبهل وکاه کهیر هر جهار
ادویه را مساوی الوزن جو کوب کرده یک شبان روز در شیر کاو تر کرده
نکاهدارد بعد ازان بطریق بال خبتر ازان روغن بکشد و در ظرف ابکینه
نکاهدارد و در ابتدای مباشرت بقدر یم ماشه ازان در فرج طلا کند و بعد از
دو سه ساعت مشغول بکار کردد فرج بغایت تنک کردد نوعدیکر بیارد بوست
بیخ انار وازا ریزه ریزه کرده در هشت برابران اب در ظرف مسین بجوشاند و دران
بارجه باریک کهنه بینداز د تا دران اب بجوشد و برنک بوست بیخ انار رنکین

ادوبه

کردد واب همه خشک شود بعد ازان بارچه مذکور را ازان براورده در سایه
خشک نماید و بوقت حاجت زن بقدری ازان بارچه سافه بردارد جون ساعتی
بکذرد و بارچه مذکور رطوبات فرج بچیند و تر کردد از فرج بیرون کشد و مشغول کار
شود فرج بغایت تنک کردد نوعدیکر بیارد مامن و بهنکری و بوست بیخ جوالسا
و کل دهاوه این هر جهار ادویه مساوی الوزن در اب بساید وان اب را صاف
کرده بدان اب فرج بشوید جون خشک کردد دیکر همین عمل کند فرج بغایت تنک
شود ولذت تمام یابد علاج سوزاک و بر میو مردان بیارد ست سلاجیت و باکهان
بهید از هر یکی جهار ثانک الاجی خورد و مبل از هر یکی دو ثانک باریک کوفته وبیخته
هفت بوری بندد و هر صبح ناشتا با شکر سفید واب ترنج تر کرده بخورد و اکر
در هفته به نشود دو هفته وسه هفته و زیاده بران بخورد شفا یابد علاج بر میو
زنان بیارد سنکهاره کوکهرو ضمغ سنبل این هر جهار ادویه را باریک کوفته — صمغ ببول
وبیخته را برابر همه شکر سفید بامیزد و هر صبح یک کف دست ازان بخورد بر میو برطرف
کردد جهت برطرف ساختن موی اکر اول موی را بموجنه بچیند بعد ازان روغن
تخم معصفر بران بمالد جون جند بار جنین عمل کند دیکر موی نروید اکر بعد
از دور کردن موی جند بار اب کجله بمالد نیز همین عمل کند ابتی که جلد را زم

و نازک و روشن و رنگین کرداند اجزای ان هلد کوکهر و سونٹهه موتها سرسون
کیسر کبهور از هریکی یک ٹانک کت چندن کشنیز از هریک چهار ٹانک جر ونخی
ده ٹانک همه را کوفته بیخته و در روغن تلخ انداخته ابٹن سازد و در بدن بمالد
رنگ روشن کردد **باب هفتم** در علم سامدریک بسین مهمله ممدوده وضم
میم وکسر دال خفیفه مشدده و رای متصله و یای معروف و بدون با و کاف تازی
خفیفه یعنی علم قیافه و معرفت خطوط دست و پا و غیر ان که علامت خیر و شر و
سعادت و شقاوت مرد و زن از ان معلوم شود و ان مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در معرفت قیافه مردان و ان منشعب است بدو شعبه **شعبه اول** در
معرفت بتس لچهن یعنی خصایل و علامات سی و دوکانه در سیما که دلالت بر خیر
و سعادت کند چه لچهن بفتح لام و جیم عجمی بهیله مشدده و نون بمعنی خصلت و سیرت
بود و ان متنوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان بتس لچهن بحسب خصلت و
سیرت بدین تفصیل اول حسن خلق و نیک محضری دویم شرم و حیا سیوم
حسن صورت و تناسب اعضا چهارم حسن تعقل و تفطن و صاحب فطرتی پنجم
صلاح و تقوی ششم اصالت و نجابت هفتم جودت طبع و صفای ذهن
هشتم صاحب کمالی و عالیشانی نهم علم و هنر دهم تواضع و فروتنی یازدهم

استقامت

استقامت مزاج دوازدهم لطف و رحم سیزدهم تشرع و دینداری چهاردهم
لطافت و ظرافت پانزدهم محبت و دوستی شانزدهم اعتدال مزاج و شهوت
هفدهم زنده دلی و سبکروحی هژدهم یارباشی و خوش معاشی نوزدهم عصمت
و عفت بستم کم خواری بست و یکم کم خوابی بست و دویم خدمتکاری پیر و مرشد
و بزرکان بست و سیوم حق کذاری اهل حقوق بست و چهارم کارهای خیر و ثواب
کردن بست و پنجم جود و سخاوت بست و ششم زهد و ورع بست و هفتم خسته و نیکی
در حق مردم بست و هشتم سخندانی و شعرفهمی بست و نهم عدالت و نصفت سیم
شجاعت و جوانمردی سی و یکم حق کذاری و خدمتکاری مخدوم سی و دویم
قدردانی خادم **نوع دوم** در بیان بتس و لچهن بحسب خلقت اعضا و صورت
از انجمله انچه سرخ باید هفت عضو است اول ناخن دویم چشم سیوم لب چهارم
کام پنجم زبان ششم کف دست هفتم کف پا و انچه باریک و تنک باید پنج است
اول بندهای اعضا و مفاصل دویم دندان سیوم جلد بدن چهارم ناخن پنجم
موی و انچه بر و فربه باید شش است اول پیشانی دویم رخسار سیوم سینه و انچه دراز
باید پنج است اول بینی دویم فاصله میان هر دو پستان سیوم چشم چهارم زنخ
پنجم بازو و انچه کوتاه باید چهار است اول کفش دویم ذکر سیوم ران

چهارم گردن هم و انچه بلند باید پنج است اول قرعه دویم چهره سیوم ناخن چهارم
سینه پنجم بینی و انچه عمیق باید سه است اول ناف دویم اواز سیوم عقل پس
عقل مشترک باشد میان خصلت و سیرت و اعضا و صورت و سیر و خصال و صورة
و اعضای مذکوره در هر دو نوع که ذکر یافت مشترک باشد میان مرد و زن
مگر بعضی چیز که مخصوص مرد است مثل شجاعت و درازی و کوتاهی ذکر و غیران
شعبه دوم در معرفت علامت خیر و شر و سعادت و شقاوت و ان منقسمست
بسه نوع نوع اول در معرفت علامات خیر و شر و سعادت و شقاوت بحسب
خلقت اعضا و صورت از سر تا پای بدین تفصیل پیشانی بلند علامت بخت
اوری و دولتمندی بود و پیشانی گشاده بحد اعتدال و هموار و خوش اندام
مثل نصف ماه علامت سلطنت و دولت بود و پیشانی پهن و گشاده علامت
علم و دانش بود و پیشانی تنگ و پست علامت کوتاهی عمر و بدبختی و پیشانی ناهموار
و پست و بلند و فراز و نشیب علامت رنج و محنت و گذرانیدن عمر بسختی و دشواری
باشد و خال در پیشانی علامت بخت اوری بود و سپید خد در سر یعنی در
منتهای منبت موی سر مقابل ابرو و طرف چپ و راست سر که موی
کمتر باشد علامت بختاوری بود و سپید کلان در سر که از حد اعتدال

زیاده باشد علامت فقر و درویشی بود ابرو کشیده و خوش خم و دنباله دار علامت
دولت و سلطنت بود و ابرو پیوسته علامت دزدی باشد و ابروی پرخم و پرمو و کم
موی علامت نکبت و فلاکت بود اگر استخوان میان سر و ابرو بسیار بلند
و برامده باشد علامت دولت و سلطنت بود چشم سیاه و سفید که رگهای سرخ
در وی پراگنده باشد علامت شاهد پرستی و نظربازی و بهره مندی از زنان
بود خصوصا اگر خال سیاه بر سطح بیاض دیده باشد چشمی که برنگ چشم شیر بود
یعنی اندکی میگونگی زند علامت شجاعت و تهور باشد و چشمی که مثل چشم گاو کلان
بود و بیضه دیده اش بلند و برامده باشد علامت وقاحت و بیشرمی بود و چشمی که
مثل چشم گربه ازرق و کبود و سبز رنگ باشد علامت بدخلقی و سیاه چشمی و بیمروتی
بود خصوصا اگر گرد حدقه مثل زنار دانه سنگ سلیمانی طوقی دیگر باشد و مع هذا اگر
ان مرد کوسج بود بدتر باشد بینی دراز بلند باندام علامت دولت و سعادت بود
بینی مثل منقار طوطک بود یعنی بینی که اندکی پشته دارد و از بنش خمیده و میانه و
باندام بود ان نیز علامت دولت و سعادت بود و هر بینی که در درازی
و کوتاهی و بلندی و درازی و پستی و باریکی و فربهی میانه و خوش اندام و خوشنما
بود علامت نیک باشد و بینی بسیار دراز و بلند و باریک و پشته دار علامت

سبکساری بود و بینی پشت و پهن علامت شهوت باشد و بینی که از میان و
از پیش بس بلند باشد علامت بدذاتی و شرارت بود و بینی باریک و کج
چنانکه سر بینی بر دهان افتاده باشد علامت بدخلقی و بی رویی بود و بینی کنده
و فربه و فراخ علامت نخوت و تکبر بود و هر بینی که در درازی و کوتاهی و باریکی
و فربهی و بلندی و پستی از حد اعتدال متجاوز بود پسندیده نباشد گوش
کلان و پهن علامت عمر دراز باشد و گوشی که در درازی و کوتاهی و فربهی و لاغری
و پهنی و خوردی بحد اعتدال بود علامت سعادت و اخلاق پسندیده باشد و موی
بر گوش علامت رنج و محنت بود کام و زبان سرخ علامت دولت و مال بود و کام
و زبان سفید علامت نکبت و فلاکت باشد و کام و زبان سیاه علامت شقاوت
و بدبختی بود و زبان تنک و فربه و خشک علامت دروغ گویی باشد لثه سیاه یعنی
گوشت بن دندان که سیاه باشد علامت دولت و مال بود لبهای سرخ علامت
سعادت و دولت بود و لبهای سیاه علامت نکبت و بیدولتی باشد اگر لب زیرین
کج یا سطبر باشد علامت رنج و محنت بود دندانهای خرد و باریک بحد اعتدال مثل
دانهای انار علامت ~~رنج~~ دولت و سعادت بود دندانهای براق و جلادار
علامت دولت و مال بود یا علامت فقر و ترک دنیا باشد دندانهای بی رونق

وبی جلا

و بی جلا و کم و زیاده و از هم ترکیده و دراز و فاصله دار مثل دندانهای خرس و خوک
اینهمه علامت رنج و محنت و نکبت و فلاکت بود و دندان بالای دندان رسته
علامت دولت و مال باشد دندانهای ناهموار علامت علم و هنر بود سی و دو دندان
علامت دولت و عیش و عشرت بود سی و یک دندان علامت ~~رنج و محنت~~ دولت و سلطنت بود سی و
دندان نیز علامت نیک باشد و بیست و نه دندان علامت رنج و محنت بود دندان
زیاده از سی و دو و کم از بیست و نه علامت ظلم و بی رحمی و فساد و قلب بود رخ
مدور خوش گوشت در درازی و کوتاهی و فربهی و باریکی میان آن علامت سعادت
و دولت بود و خال بر رخ علامت زناکی و زن طبعی بود و باید که مردان بر آن
بوسه زنند رخسارها خوش گوشت علامت دولت بود اگر در وقت سخن گفتن و خندیدن
در رخسار گو افتد علامت سعادت و دولت بود چهره باریک خوش گوشت مایل
بدرازی علامت شرم و حیا بود دهان تنگ مثل غنچه گل علامت سعادت و دولت
بود دهان مثل دهان موش و اسپ علامت نکبت و فلاکت باشد گردن باریک علامت
زیرکی و دانایی بود و گردن فربه و کنده علامت نکبت و فلاکت بود و گردن
مثل گردن مرغان یعنی دراز و باریک و خم دار و حلقوم از پیش بر آمده علامت
نکبت و فلاکت و شره و گناه باشد و گردن کوتاه علامت شیطنت و شرارت بود

وکردن دراز ازحد زیاده علامت دزدی باشد وکردنی که در درازی وکوتاهی
وفربهی وباریکی میانه وبحد اعتدال باشد علامت سعادت و دولت بود وقفا
مثل قفای فیل یعنی اندکی برامده وپشته دار علامت دولت وسعادت وقفای
مثل قفای بوزینه یعنی خشک وکاواک علامت نکبت وفلاکت بود دست خرد میان
علامت سلطنت ودولت بود وپشت دراز مستجاوز ازحد اعتدال علامت نکبت
وفلاکت باشد بازوی دراز علامت هوشمندی ودانای بود وبازوی خرد
علامت بندکی وغلامی باشد وبازوی در درازی وکوتاهی وفربهی وباریکی میانه
علامت سعادت ودولت بود واکر دست راست از دست چپ دراز بود علامت
شجاعت وتهور باشد واکر دست چپ از دست راست درازتر بود علامت
جبن وبددلی باشد آرنج مثل ارنج اسب یعنی قوی وپرکوشت علامت شهوت
ودولت بود وارنج خشک وباریک مثل ارنج بوزینه علامت نکبت وفلاکت
بود اکر بندکاه پنجه دست پرکوشت بود مثل بندکاه پنجه دست شیر چنانکه ساعد
وپنجه دست یکسان نماید علامت دولت وتهور وشجاعت باشد خال سیاه
درکف دست چنانکه اکر مشت ببندند در مشت اید علامت دولت ومال ونعمت
بود چون انکشتان دست راباهم متصل ساخته راست بدارند اکر در میان انکشتان

مابین هر دو انکشت فاصله نماند ودریچه دار نماید علامت انست که انکس صاحب تصرف
بود ومال پیش او جمع نشود واکر فاصله نماند ودریچه باز ننماید علامت انست که ان کس
ممسک باشد ومال پیش او جمع شود اکر انکشت خنصر دست راست دراز باشد
چنانکه از بند اول انکشت بنصر بکذرد ان کس در دولت ونعمت از پدر خود زیاده کردد
هر دو پستان فربه علامت دولت ومال بود اکر پستان چپ فربه تر از پستان
راست باشد او را از خود نصیب کردد وپستان لاغر وکم کوشت علامت نکبت
وفلاکت بود هشت استخوان در پهلو علامت سلطنت وپادشاهی بود ونه استخوان در
پهلو نیز علامت سلطنت ودولت بود وده استخوان در پهلو علامت فقر وتر دستی
باشد ویازده استخوان در پهلو علامت کمال زهد وپرهیز بود ودوازده استخوان
در پهلو علامت رنج ومحنت وفلاکت بود وسیزده استخوان در پهلو علامت دولت
ومال بود چهارده استخوان در پهلو علامت بزه وکناه باشد شکم کلان علامت
نعمت ومال بود وشکم پرکوشت خوش اندام نیز علامت نعمت ودولت بود وشکم
درازی کوشت وبکود فرورفته وباپشت چسپیده علامت نکبت وفلاکت بود ناف
عمیق خوش کوشت علامت دولت ومال بود ذکر بسیار دراز علامت نکبت
وفلاکت بود اکر ذکر از طرف راست بلندتر باشد زن خوب نمک بخت نصیب او

شیر یعنی پر کوشت و خوش اندام ... دولت بود ...

کردد و اکر از طرف چپ بلندتر باشد او را فرزندان و اولاد بسیار شود
اما از زن خوب بی نصیب باشد و در رنج و محنت باشد و اکر سر ذکر بلندتر باشد و
پستان پست‌تر بود زن خوب نصیب او شود بعیش و عشرت بگذراند و اکر
بعکس این بود یعنی پشت ذکر بلندتر باشد و سران پست‌تر بعکس ان باشد یعنی
از لذت جماع محروم کردد و زن از وی ناخشنود ماند خال سیاه بر ذکر
علامت عیش و عشرت با زنان بود و اکر منی کسی بوی ماهی داشته باشد علامت
کثرت اولاد و فرزندان و مال و مواشی بود و اکر بوی شهد داشته باشد علامت
عیش و عشرت با زنان بود و اکر بوی شیر و جغرات داشته باشد نیز علامت
دولت بود و اکر بوی مست و تلخ داشته باشد طبیعت آمرد بر فسق و فجور و زنا
راغب و مایل بود در وقت بول کردن اکر یک فواره از نایژه جهد علامت دولت
بود و اکر دو فواره جهد علامت علم و دانش باشد و اکر سه فواره جهد علامت
زهد و تقوی و پرهیز بود و اکر چهار فواره جهد علامت نکبت و فلاکت باشد
رانی که مثل ران آهو باشد یعنی پرگوشت و خوش اندام علامت دولت
و سعادت بود رانی که مثل ران اسپ یعنی دراز و قوی و پرگوشت علامت
دهقانی و کشاورزی بود مثل ران شتر یعنی مختصر و قوی و پرگوشت علامت

دولت و مال

دولت و مال و نعمت بود و ران بسیار دراز کم گوشت و بسیار خرد و فربه بد اندام
علامت تیره و کناه باشد و موی بسیار بر ران علامت خواهش و رغبت بسیار بر زنان
باشد و اکر موی بالکل نباشد علامت نکبت و فلاکت بود و اکر در هر مسام یکموی رسته
باشد علامت دولت بود و اکر دو موی در یکجا رسته باشد علامت علم و دانش بود و اکر
سه موی در یکجا رسته باشد علامت عبادت و خداپرستی باشد اکر چهار موی در یکجا
رسته باشد علامت نکبت و فلاکت بود و مویهای درشت و کنده در بدن مثل موی کاو
و فیل علامت علم و دانش و شهوت باشد و مویهای نرم باریک علامت رنج و محنت
بود و مویهای دراز در بدن علامت درازی عمر بود و مویهای خورد و کوتاه
علامت نکبت و فلاکت بود ساق پای خوش کوشت خوش اندام علامت دولت
بود و ساق های قوی مثل ساق جاموش علامت انست که زن خوب نصیب شود
و ساق دراز خشک کم گوشت علامت نکبت و فلاکت بود زانوی کلان خوش
گوشت علامت دولت و عیش و عشرت بود و زانوی کلان نرم بسیار کوشت
علامت نکبت و رنج و محنت باشد و زانوی مثل زانوی شیر و یوز علامت سلطنت
و دولت بود زانو مثل زانوی آهو و موش و غوک نیز علامت دولت باشد و مثل
زانوی بوزینه و خوک و خرس و شغال علامت نکبت و فلاکت بود پاشنه

پای در درازی و کوتاهی و فربهی و لاغری میانه علامت دولت بود و پاشنه پر گوشت
علامت دزدی بود و پاشنه دراز دررنج و فلاح میانه باشد و بسیار خرد
علامت نکبت و فلاکت بود و پشت پای کم گوشت خوش اندام مثل پشت کشف
علامت سعادت و دولت بود و کف پای کم گوشت که میانه کف پای بر زمین
نرسد و کاواک ماند علامت سعادت و دولت بود و کف پای پرگوشت که میانه
کف پای بر زمین رسد و هیچ کاواکی نماند علامت بی دولتی باشد و در زنان
بعکس این باشد ناخنهای پای دراز و سرخ یا نصفی سرخ و نصفی سفید و پایهای نرم
و میانه و انگشتان پای هموار و باهم ملاصق و مجتمع چنانکه قدری عرقناک باشند
علامت سعادت و دولت بود و ناخنهای پای بیجلا و از هم ترکیده و ناهموار و سفید
یا زرد رنگ و پنجه پای پهن و انگشتان پای منتشر و از هم جدا علامت بیدولتی بود
و ناخنهای پای کج بسیار سیاه باشند علامت دزدی و بند و زنجیر و سرگردانی و پرسانی
بود و انگشتان پای خورد و کوتاه علامت بدخوی باشند و بغایت خورد و کوتاه
علامت دزدی بود و انگشت ابهام پای که از انگشتان دیگر جدا و بفاصله باشد
علامت رنج و محنت و مشقت و جنگ و بدخوی بود و انگشت میانه پای که از انگشت
سبابه درازتر بود علامت انست که زن نیک نصیب او شود و از وی لذت

وحلاوت نیابد

وحلاوت بیابد و اگر انگشت میانه مذکور بسیار خورد بود زن بدخوی کله دراز نصیب
او شود و از وی لذت و حلاوت نیابد انگشت بنصر پای که از انگشت میانه و سبابه
درازتر بود علامت انست که زن نیک نصیب او شود و علم و دانش اموزد
و اگر انگشت خنصر پای درازتر بود علامت انست که مردم بر وطن نبود و مدت
کند و اگر انگشت مذکور خردتر بود علامت علم و دانش بود و استخوانهای دست
و پای و غیر ذلک دراز و خوش گوشت باشد علامت سعادت و دولت بود
و راحت و اسودگی و استخوانهای دراز و خشک کاواک بی گوشت علامت
نکبت و فلاکت بود و استخوانهای خورد و کوتاه بسیار گوشت نیز علامت نکبت
و فلاکت باشد خون بدن که سرخ خوشرنگ باشد علامت دولت بود و اگر مایل
بکبودت و سیاهی بود علامت عیش و عشرت باشد و اگر بمیل برنگ گل گول
بود علامت رنج و محنت و کثرت اولاد دختران باشد اواز مثل اواز هیش
علامت سعادت و دولت بود و مثل اواز طاوس یعنی بس بلند و صاف
و خوش نیز علامت دولت بود و مثل اواز قوچ علامت شهوت و مستی بود و اواز
درشت منتشر مثل اواز دهل علامت نکبت بود **نوع دوم** در بیان ریکهء
برای مکسور و یای مجهول و کاف تازی بعلیه یعنی خطوط دست و پا و غیره

یک خط در پیشانی بعرض یعنی از شقیقه تا شقیقه علامت دولت و مال بود و دو خط
علامت علم و هنر باشد و سه خط علامت سلطنت و وزارت بود و چهار خط
علامت سیدولتی و درویشی باشد و پنج خط نیز علامت سلطنت و وزارت بود
و چهار خط علامات سیدولتی و درویشی است و عدم خط در پیشانی علامت جوک یعنی
ترک دنیا باشد و نیز گویند پنج خط در پیشانی علامت صد ساله عمر باشد و چهار خط
علامت هشتاد ساله عمر و سه خط علامت شصت ساله عمر و دو خط علامت چهل
ساله عمر و یکخط علامت بیست ساله عمر و عدم خط در پیشانی علامت کم عمری بود
و خط مثلث در پیشانی یا خط راست قایم مثل حرف الف علامت ریاست
و مهتری بود و زبان او را بسیار دوست دارند یک خط در کلو علامت علم و دانش
بود و دو خط علامت هنرمندی باشد و سه خط علامت هوشمندی و دانایی
بود و یک خط در بندگاه دست نزدیک پنجه علامت سعادت و دولت بود دو
خط علامت علم و دانش بود و سه خط علامت کمال زهد و ریاضت بود در کف
دست خطوط بشکل خندق یا قلعه یا بیرق علم علامت تجارت و بازارگانی و
مالداری بود و بشکل ماهی علامت دولت و نعمت و فتح الباب باشد و بشکل دیگدان
علامت دزدی بود و خطی بشکل هلال یا کجک فیل علامت دولت و مال و تهور و شجاعت

باشد و شکل

و شکل مربع در کف دست
علامت تهور و شجاعت بود
اما آنکس اگر در بند و در سلاسل شد

باشد و شکل مثلث در کف دست در اصطلاح بهندار نامند بفتح های موحده ثقیله
و نون مسنونه و دال مثقله ممدوده و را و ان علامت دولت و مال بود پس
اگر بهندار مذکور از طرف زیر گشاده باشد یعنی خط انطرف سراسر نرسیده
و احاطه تامه نکرده باشد بلکه از میان گسسته بود علامت انست که مال بفسق
و فجور و زنا و فاحشه و قحبه تلف گردد و اگر شکم بهندار گشاده باشد علامت
انست که مالش بدزدی رود یا بسوختن و غرق شدن و امثال ان تلف گردد
و اگر پشت بهندار یعنی از طرف بالا گشاده باشد علامت انست که اصلا مال
بدستش نیاید و همیشه نکبت و فلاکت بگذارد و بهر حال درست و سالم بودن
بهندار اولیست و علامت جمع شدن دولت و مال گشاده و ناقص بودن
ان علامت تلف شدن مال اگر خطی ازین کف دست بالا رود و با انگشت سبابه
یا وسطی رسد علامت دولت و مال بود و اگر ان خط بر بهندار بگذرد بغایت
نیکو باشد و این خط را ارده ریکه نامند بضم همزه و سکون را و دال ثقیله
و خطی که از نزدیک بیخ انگشت خنصر بالا رود و ان خط را آربل ریکه گویند
بالف ممدوده و رای موقوفه و بای موحده خفیفه مفتوح و لام یعنی خط عمر پس
اگر سر ان میانه سبابه و وسطی منتهی گردد و از هیچ جا گسسته و منقطع نشده باشد

علامت درازی عمر بود درازی و کوتاهی عمر از درازی و کوتاهی اینخط قیاس
نمایند و بر کنار کف دست مابین خط مذکور و بیخ انگشت خنصر هر قدر خطهای خرد
باشد همان قدر دلالت بر عدد زنان کند که بنکاح او درایند اگر یکی باشد یک زن
و اگر دو باشد دو زن و زیاده بر ان و مابین خط مسطور و بند دست ایضا بر کنار
کف دست هر قدر که خطوط خورد باشد بر همانقدر عدد فرزندان دلالت کند از
بزر پسران و خرد بر دختران و در زیر بیخ انگشت ابهام تا نصف کف دست در عرض
خطوط خورد دلالت بر اولاد فرزندان کند و خط بندهای انگشتان که بشکل جو
دارد گشاده و فراخ علامت فراخ دستی و همت و خرج بسیار بود و خطی که
بشکل کجک فیل در کف پای علامت سلطنت و دولت بود و خطی که از پاشنه
پای بالا رود و با انگشت ابهام منتهی گردد علامت دولت و نعمت بود و انرا
ردرریکه نامند بضم را و تشدید دال خفیفه و رای متصله اگر خط سه شاخه در
بطن انگشت وسطی باشد علامت عشق و عشرت باشد و اگر در بطن انگشت بنصر
بود علامت فسق و فجور و زنا باشد و اگر در بطن خنصر بود علامت زهد
و ریاضت و عرفان باشد یک چکر در انگشتان دست علامت دولت
و مال بود و چکر بجیم عجمی و کاف تازی خفیفین باول مفتوح و ثانی مشدد

ورای متصله

ورای متصله خطی بود مدور تو بر تو در بطن سر انگشت و دو چکر علامت علم و هنر باشد
و سه چکر علامت دولت و سعادت بود و چهار چکر علامت نکبت و فلاکت باشد
و پنج چکر علامت هنر و عیش و فلاح بود و شش چکر علامت شهوت و لذت و عیش
و عشرة باشد و هفت چکر علامت شجاعت و تهور باشد و هشت چکر علامت خشم
و غضب باشد و نه چکر علامت دولت و سلطنت بود و ده چکر در بطن انگشتان
هر دو دست علامت دولت و فتح الباب باشد یک سنکه در انگشتان دست
علامت دولت و راحت بود و سنکه بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف تازی
ثقیله خطی بود تو بر تو در بطن سر انگشت شبیه بچکر مایل بدرازی سر انگشت و دو سنکه
علامت نکبت و فلاکت باشد و سه سنکه علامت دریوزه گری و گدای بود و
چهار سنکه علامت علم و هنر باشد و پنج سنکه علامت نکبت و فلاکت بود و زیاده
بر پنج سنکه تا ده سنکه علامت سلطنت و دولت باشد یک پدم در بطن انگشتان
دست تا چهار پدم علامت دولت و مال بود و پدم بپای عجمی و دال خفیفین بفتح اول و سکون
ثانی و میم خطی بود بشکل گل چهار برگه و از چهار پدم تا نه پدم علامت دولت و طالع بلندی
بود و ده پدم در انگشتان هر دو دست علامت کمال فقر و درویشی و ترک
دنیا باشد و کودی در بطن انگشتان دست از یکی تا پنج علامت زهد و ورع

و تقوی و پرهیز باشد و زیاده از پنج یا ده کودی علامت کمال فقر و درویشی و عرفان

بود و کودی بفتح کاف تازی خفیفه و سکون واو و دال مثقله مکسور و یای معروف

خطوطی باشند بشکل خرمهره و خطوط بسیار در کف دست زیاده بر سه خط علامت

محنت و رنج و کذب و دروغ گوی بود و پوشیده نماند که در دیدن خطوط دست

و پای در مردان طرف راست اعتبار کنند و در زنان طرف چپ **نوع سیوم**

در بیان قد و قامت باید دانست که پنجاه و دو انگشت قد مرد علامت فضل و

کمال و عزت و اعتبار باشد اما دلالت بر فقیری و درویشی و دریوزه گری نیز کند

و مقدار هشتاد انگشت علامت دزدی و عیاری و فرمندگی و حرص و طمع و بدفعلی

و بدعملی باشد و مقدار نود انگشت قد در مرتبه ادنی بود و مقدار صد انگشت در مرتبه

اوسط باشد و مقدار یکصد و هشت انگشت در مرتبه اعلا بود و قدی که مقدار نود انگشت

باشد دلالت بر سی ساله عمر کند و از نود انگشت تا یکصد و ده انگشت آنچه بیفزاید

سر هر انگشت پنج سال عمر بر سی سال عمر بیفزاید مثلا نود و یک انگشت قد دلالت کند

بر سی و پنج ساله عمر کند و نود و دو انگشت بر چهل سال عمر و علی هذا القیاس تا یکصد و

ده انگشت قد بهر انگشتی پنج سال بیفزاید چنانکه یکصد و ده انگشت قد دلالت

بر یکصد و سی و سه ساله عمر کند و از یکصد و ده انگشت تا یکصد و بیست انگشت قد آنچه

بیفزاید سر هر انگشتی هفت سال عمر بر یکصد و سی سال عمر بیفزاید چنانکه یکصد و یازده

انگشت قد دلالت بر یکصد و سی و هفت سال عمر کند و یکصد و دوازده انگشت قد

دلالت بر یکصد و چهل و چهار ساله عمر کند و علی هذا القیاس بهر انگشتی هفت سال عمر

بیفزاید چنانکه یکصد و بیست انگشت قد دلالت بر دوصد ساله عمر کند و چون از یکصد و

بیست انگشت قد بیفزاید عمر جاودانی یابد و علم لدنی حاصل کند والله اعلم **فصل دوم**

در معرفت قیافه زنان از پای تا سر بدین تفصیل کف پای سرخ و نرم و پر گوشت

چنانکه چون پای بر زمین گذارد تمام کف پای بر زمین رسد و نقش پای درست ظاهر

شود علامت سعادت و دولت و اگر میانه کف پای بر زمین نرسد علامت سعادت

و نیکی بود و پشت پای خوش گوشت و هموار مثل پشت کشف علامت سعادت

و دولت بود و خشک و دراز و کاواک علامت محنت و فلاکت بود و شکل پدم یعنی

گل کول و چکر یعنی دایره تو بر تو در کف پای علامت سعادت و دولت بود و هر چند

شکل پدم و چکر در کف پای بیشتر همانقدر سعادت و دولت زیاده تر و اگر در کف

پای شکل چتر یا کجک فیل باشد علامت سلطنت و دولت بود و آن زن البته زن

پادشاه شود و یا هر که او را ابکاح آرد آنکس به دولت عمده رسد و اگر شکل سنکه باشد

یعنی دایره مایل بدرازی شبیه چکر علامت غصه وری و بدخوی و بدخلقی بود و اگر

در میانه کف پای خطی بود دراز چنانکه از پاشنه تا انگشتان پای برسد و انرا زدر
ریکه کویند چنانکه در فصل اول ازین باب کذشت علامت سعادت و دولت بود و اگر
انگشت ابهام پای باریک و سرخ بود علامت ان باشد که ان زن زود بیوه کردد
و اگر انگشت سبابه پای درازتر از انگشت ابهام باشد علامت ان بود که ان زن
پرشهوت باشد و مرد بیگانه را بسیار دوست دارد و اگر از حد زیاده دراز باشد
ان زن در وقت دوشیزکی بدکاره بود و اگر انگشت مذکور خردتر باشد علامت
بدخوی و بدخلقی بود و اگر انگشت وسطی پای درازتر باشد علامت بدفعلی بود و بعضی
کویند زود بیوه کردد و اگر ان انگشت از پای راست بزمین نرسد ان زن بشوهر
شوهر بی اعتبار بود و شوهر کفته اورا قبول نکند و اگر همان انگشت از پای
چپ بزمین نخورد علامت دولت بود و اگر انگشت خنصر پای از وسطی دراز
تر بود ان زن زود بیوه کردد و اگر انگشت مذکور خردتر باشد علامت بدخلقی
و بدخوی بود و اگر همان انگشت بزمین نرسد و معلق ماند او دو شوهر کند اگر انگشت
خنصر پای درازتر بود علامت بیشرمی و بی حیای باشد و ان زن شوهر
بسیار کند و اگر خرد بود و بزمین نخورد نیز علامت بدفعلی بود و البته شوهر
دیکر کند و اگر انگشت مذکور از پای چپ بزمین نرسد علامت سعادت بود و همه

[illegible]

کس اورا دوست

کس اورا دوست دارند و اگر هر چهار انگشت پای نرسد چهار شوهر او بمیرد و پاشنه
پای اگر دراز باشد شوهر اورا بسیار دوست دارد اما از شوهر جدای بسیار
کند و دیوار او یعنی برادر خرد شوهرش را بیم هلاک باشد و اگر کنده و سطبر
باشد علامت نکبت و فلاکت بود و اگر از طرف راست اندکی فربه و کنده بود
علامت شرم و حیا و عصمت و عفت باشد و پاشنه میانه و نرم و نازک علامت
دولت و سعادت بود و شتالنگ کنده و بلند مثل شتالنگ گاو میش علامت
قید و زنجیر و شلق شوهر باشد ساق پای خوش کوشت و کاودم و صاف و بی مو علامت
سعادت و دولت بود و ساق لاغر و سطبر و پرموی علامت
پرستاری بود و ساقی که مثل ساق زاغ و اندک موی باشد و مویش مثل موی
خر بود او و شوهرش همیشه پریشان احوال باشند و اگر در وقت راه رفتن
از ساقش یا از مهره کمرش اوازه براید فرزندش نزید و اگر فرزند نزید شوهرش
بمیرد زنی که اندام نهانی او پست و بلند و نشیب و فراز باشد ان زن بدکاره بود
و شوهر بسیار کند و اگر مانند پشت کشف باشد یعنی اندکی برجسته دار و خوش
کوشت و خوشنما باشد علامت سعادت و دولت بود و اگر بلند باشد نیز علامت
دولت بود و اگر خرد بود علامت توانگری و مالداری باشد و اگر دراز و فربه

وبسیار کوشت باشد علامت رنج ومحنت بود ومع هذا اکر درشت وسخت و
پر از موهای درشت مثل موی فیل وکاو باشد ان زن البته کنیز وپرستار کردد و
اکر از جانب راست اندکی بلند باشد علامت بی دینی بود اما پسران بسیار
زاید واکر دراز وخشک وبی کوشت باشد علامت شقاوت وملامت وفلاکت
بود واکر میانی اندامش بهونری باشد یعنی موهای کردپیچدار باشد اورا
فرزندان صاحب دولت بسیار باشند واکر بجانب راست اندامش بابر مثانی ان
خال سرخ باشد علامت دولت وسعادت بود واکر داغ سیاه باشد ومع هذا
دراز بود علامت رنج ومحنت وفلاکت باشد کفل وسرین پر کوشت وبلند وپهن
علامت سعادت ودولت بود کمر باریک مثل کمر شیر ویوز علامت سعادت
ودولت بود کمر فربه وسطبر علامت غم واندیشه بود ناف عمیق علامت انست
که شوهرش بسیار بخواهد ودوست دارد وناف مدور خوش کوشت علامت
عیش وعشرت بود اکر در ناف چند چین بیفتد وموی شکم برنک طلا باشد علامت
سعادت ودولت بود وان زن البته زن بادشاه شود واکر از سر ناف
تا زیر سینه خطی باشد از موهای نرم وباریک که انرا در اصطلاح اهل هند
روماول کویند علامت دولت وسعادت بود واکر از ناف جانب راست اندکی

بلند باشد علامت سعادت ودولت بود واکر در زیر نافش خال زرد زعفرانی
باشد علامت دولت بود وپسران زاید وناف کم کوشت بیرون برامده علامت
نکبت وفلاکت بود شکم خوش کوشت خوش اندام ماهی پشت علامت سعادت ودولت
بود وشکم که مانند پشت غوک باشد یعنی پهن وپر کوشت باشد علامت انست که ان
زن پسری زاید که صاحب دولت وعمده کردد واکر بر شکم رکهای نیلکون نمودار
باشد خواه زن باشد خواه مرد علامت سلطنت ودولت بود واکر رکهای
سرخ بود علامت بدفعلی وقحبه کی باشد واکر مرد باشد علامت فسق وزنان بود
واکر بر شکم لهسن یعنی لکه سیاه باشد علامت فقر ودرویشی وسرکردانی بود خواه
زن باشد وخواه مرد واکر بر سینه رکهای سرخ باشد علامت علم ودانش
ودولت ومال بود وشوهرش بسیار دوست دارد وسینه بلند وتنک علامت
غم واندیشه بود وخالهای مایل بسفیدی بر سینه علامت رنج ومحنت بود وپشت بلند
علامت پرستاری بود وپشتی که مثل پشت کلنک باشد یعنی اندکی پشته دار بود
علامت قوادکی ودلالکی باشد وپشتی که مثل پشت اهو باشد علامت سعادت ودولت
بود وموی بر پشت علامت نکبت وهلاکت بود وبهونری بر پشت یعنی موهای پیچیده
ومدور علامت رنج ومحنت بود وشوهران بسیار را هلاک سازد ولهسن

بر پشت یعنی داغ سیاه علامت دولت وسعادت بود واکر بر پشت رکها
نمودار باشد علامت درازی عمر بود بشکاواک علامت رنج ومحنت وفلاکت
بود وپستان کرد خوش قبه وخوش کوشت وسخت خصوصا که رکها بران نمودار
باشند علامت سعادت ودولت بود وشوهرش بسیار دوست دارد و
پستان دراز وپر کوشت علامت سعادت فرزندان واولاد بسیار بود
وپستان بسیار دراز وکم کوشت علامت رنج ومحنت وفلاکت بود وخرد کم
کوشت بیمغز مثل خریطه خالی نیز علامت نکبت وفلاکت باشد وپستان بلند بی
اندام درشت ترکیده جلد علامت کنیزی وپرستاری بود ودرشت جلد سرخ
رنک علامت بی فرزندی باشد واکر زیر پستان خال سرخ یا لولو یا مسه
سرخ واقع شود ان زن اول پسر زاید خصوصا که خال یا مسه جانب چپ باشد
واکر ان خال بر پهلو یا بر کلو یا بر کوشش یا بر دست جانب چپ باشد نیز همین
حکم دارد واکثر پسر زاید واکر یک پستان سخت باشد ودیکر نرم یا یکی کلان
ودیکر خرد علامت رنج ومحنت وغم واندیشه بود بچه دست خوش کوشت وخوش
اندام ونرم ونازک وکف دست سرخ مثل کول علامت سعادت ودولت بود
وخشک کم کوشت وکاواک وسیاه بعکس ان باشد ناخن شکسته دار وهموار مثل

کرکف

پشت کثیف وباریک وسرخ رنک وبراق مثل برک کول علامت سعادت ودولت
بود وناخن سطبر وفرو شسته وبی جلا وناهموار وترکیده وزرد یا سیاه رنک همه بعکس
ان باشند واکر در کف دست نشان بدم یعنی کل کول وچتر وبرق وماهی وما لا یعنی
تسبیح وکودی وحرمهره باشد علامت سعادت ودولت بود وان زن البته زن
پادشاه شود یا شوهرش بدولت عظیم رسد وباقی خطوط دست مثل خطوط دست
مرد باشد اما در مردان دست راست معتبر است ودر زنان دست چپ چنانکه در
فصل اول کذشت کردن وکلوی که مثل کردن وکلوی اهو باشد علامت سعادت
ودولت بود وکردن کوتاه باریک یا بسیار سطبر وفربه علامت رنج ومحنت وفلاکت
بود وکلو وحلقوم دراز وسطبر وبد اندام علامت محنت وفلاکت بود ورنخدان میانه
خوش کوشت ومدور علامت سعادت ودولت بود خصوصا که چاه داشته باشد
ورنخدان دراز کم کوشت علامت نکبت وفلاکت بود واکر مع هذا بر زنخدان موی
باشد بدتر بود وبیوه کردد وغبغب خوش کوشت که یک چین داشته باشد علامت
سعادت ودولت بود لبهای سرخ وباریک بحد اعتدال علامت سعادت ودولت
بود لبهای سیاه ودراز وسطبر علامت فلاکت وبیوکی واکر مع هذا بر پشت لب
موی باشد مثل بروت مردان بدتر بود وان زن تمام عمر در بیوکی ونکبت وفلاکت

بکذراند دهان تنک مثل غنچه کل یا دهان بسته علامت سعادت و دولت بود
و دهان فراخ و دراز چنانکه در وقت خنده همه دندانهای کرسی بنماید علامت
رنج و محنت و فلاکت بود و دندانهای خرد و براق و ابدار مثل دانه انار علامت
سعادت و دولت بود و دندانهای بس دراز و بلند و بی جلا علامت
نکبت و فلاکت و بیوکی بود و دندانهای ناهموار و پست و بلند علامت
انست که فرزندانش نزیند و بمیرند لثه سیاه یعنی کوشت سیاه بیخ دندانها علامت
نکبت و فلاکت بود و بعضی بعکس کفته اند زبان سرخ و باریک و نرم علامت
سعادت و دولت بود زبان سطبر و سفید و درشت و سخت علامت
نکبت و فلاکت و بیوکی بود و ان همیشه بیوه باشد و نیز کویند اولادش نزید زبان سیاه علامت
جنک اوری و بدخلقی و بدخوئی و بدبختی زبان بود و بعضی بر کرا دعای بد کند یا سخن نثری که از زبان
بر ارد اثر ان ظاهر شود کام سرخ میانه کوشت علامت سعادت و دولت بود و کام سفید علامت
کنیزکی و پرستاری بود و کام زرد علامت فسق و فجور و دروغکوئی بود و کام سیاه علامت
نکبت و فلاکت و بدخوئی و بدخلقی بود و کام فربه پرکوشت علامت سیادت و دولت باشد بینی میانه و خوش
اندام مثل منقار طوطک یا غنچه کل حنبه و غیران علامت سعادت و دولت بود بینی خرد و فربه
و از پیش فرو افتاده علامت کنیزکی و پرستاری بود و بینی پهن مثل بینی کربه علامت فسق و بدکاری بود
واکر بینی
واکر سر بینی بسیار دراز و نوک دار باشد علامت خشم و غضب و بدخلقی بود و اکر در خسار
بوقت سخن کفتن یا خندیدن مغاک افتد مادر و پدران زن بمیرند و بعضی کویند ان
زن شوهر خود را خوش نکند و دیکری را بخواهد و خود کام باشد چشمهای دراز و سیاهی
چشم بغایت سیاه و بیضه چشم بغایت سفید و رکهای باریک سرخ در سفیدی چشم
منتشر و پراکنده و ابدار و پر شرم و حیا علامت سعادت و دولت بود و چشمهای
سرخ علامت رنج و محنت بود و چشمهای ازرق علامت بدکاری و بدعملی و شرارت و بدذاتی
باشد و چشمهای مایل بزردی علامت عقل و شعور بود اما زود بیوه کردد ابروی دراز
کشیده و خمیده و خوشموی و دنباله دار علامت سعادت و دولت باشد و ابروی
کوتاه و بیموی و کم موی علامت رنج و محنت و فلاکت و بیوه کی بود و ابروی پیوسته که میان
هر دو ابرو موی بسیار باشد علامت بدکاری و بدعملی و بیوه کی بود و کوش باریک و تنک
مایل بدرازی و خوش اندام علامت سعادت و دولت بود و کوش پهن و کلان مثل
غله افشان علامت نکبت و فلاکت بود و موی بر کنار کوش علامت نکبت و فلاکت و بیوه
باشد پیشانی که بمقدار سه انکشت یا چهار انکشت عرض داشته باشد و دراز و بلند و هموار
و از موی صاف و پاک بود علامت سعادت و دولت بود و خال سیاه در
پیشانی و جبین سفید علامت دولت و نعمت بود و اکر در پیشانی خطی بشکل مثلث ظاهر شود علا
علامت آنست که آن زن پنج پسر زاید و همه دولتمند باشند و اکر در وقت خنده در پیشانی ص

انست که ان زن بر هزار زنان خداوندی و صاحبی و حکم رانی کند و پیشانی تنک و بر موی
علامت نکبت و فلاکت باشد مویهای سر دراز و سیاه و براق علامت سعادت
و دولت بود و مویهای لک و درشت علامت بیوه گی باشد و مویهای انبوه در سر
و پیکون بایل بزردی که پریشان و پراکنده باشد و بر دوش و بر سینه افتد و بر فرق
سر نیز پریشان و استاده باشد علامت نکبت و فلاکت بود و بدخوی و بدخلقی باشد
بهونری در پس سر علامت بیوه گی و بدکاری و بدفعلی بود و موی بر گردن علامت
فلاکت و نکبت باشد و زنی که بر چهره اش علامت شجاعت و مردانگی ظاهر باشد و بر بدنش موی
بسیار باشد علامت کنیزکی و پرستاری بود و موهای بسیار و درشت بر بدن مثل موی
فیل و گاو علامت نکبت و کنیزکی و پرستاری بود و اگر در عضو بعضی جا موی باشد
و بعضی جا نباشد و خم و پیچ خورده باشد علامت بیوه گی باشد حالکه بزیاده بر شش ماه
شوهرش نپاید و در هر مسامی یکموی علامت نکبت و دو موی بعکس ان باشد اگر
از عرق بدن زنی بوی خون یا تلخی مثل بوی درخت نیب و گل تومری یا بوی
بز یا گربه اید اینهمه علامت نکبت و فلاکت باشد و اگر بوی سیر و تاشش گاو و مستی فیل
و کندک و زنخ و چهچوندر و ماهی اید و انچه منتن و گنده باشد و دماغ از ان تحمل
نتواند کرد اینهمه علامه نکبت و فلاکت بیوه گی و بی فرزندیست و اگر بوی لک یعنی لاکه

ایداورا

اید او را زوج بهم نرسد و اگر بوی گل چنپه یا شیر یا شهد اید علامت سعادت و دولت
بود و اگر از دهانش روایح خوش و پسندیده اید نیز علامت خیر و سعادت بود و اگر روایح
منتن و گندیده اید علامت نکبت و فلاکت و ناخوشی شوهر باشد و زنی که بسیار دراز
بالا یا بسیار کوتاه قد یا بسیار خشک و لاغر یا بسیار فربه و پر گوشت باشد علامت بد بود
و زنی که بسیار خوار و بسیار خواب یا پرگو یا بسیار خاموش باشد یا بی سببی حیران و پس
و فکر زده نماید و همیشه مغموم باشد و بیوجهی بسیار خنده یا بسیار بگرید یا بسیار خشم کرد
علامت نکبت و فلاکت بود و زنی که در راه رفتن پا بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته
باشد و چشمهای شوخ و شنگ داشته بود و دیده را در کاسه چشم بسیار بگرداند
و پشت چشم نازک کند علامت بدکاری و عیاری بود و از نامهای نام تیرهه مثل
کاشی و پراگ و امثال ان علامت هلاک اولاد باشد و نام کوه مثل کیلاسی
و نام درخت مثل چنپا و نام رود مثل گنگا و جمنا و نام پرنده مثل کوکلا و امثال
ان علامت بدکاری و بدفعلی بود بهر تقدیر حسن خلقت و صورت و تناسب اعضا
و حسن سیرت و مکارم اخلاق علامت سعادت و دولت بود و بالعکس بعکس
ان باشد **خاتمه** در علم لغه اهل هند باید دانست که لغات هندیه را بترتیب
حروف تهجیه عربی ضبط نموده شد حرف اول ان الف بود در باب الف و لغتی

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 8

است اول انکه مبدا از سوم هست شکل دارد دوم انکه شکل هشتم مبدا از مذکور رسد لکه
است بعد ازان در زیر خانه دوم از چهار خانه عرضی مذکور دو خانه دیگر بطول
رسم کنند و در خانه اول از دو خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه اول و دوم از
چهار خانه عرضی و انجمله سه تواند بود ثبت کنند و در خانه دوم از دو خانه طولی
مجموع عدد خانه فوق ان که عدد سه دران مرقوم است و عدد خانه دوم از چهار خانه
عرضی که دران عدد دو مرقوم است و ان جمله پنج تواند بود ثبت کنند پس خانه
دوم از چهار خانه عرضی با دو خانه زیرین خود سه خانه در طول منشود و اعداد ان
خانهای سه گانه اشاره بر انست که شکل دوم و سوم و پنجم مبدای مذکور دو دو
کردارد بعد ازان در زیر خانه سوم از چهار خانه عرضی نیز دو خانه دیگر بطول
رسم کنند و در خانه اول از دو خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه دوم و سوم از
چهار خانه عرضی و ان جمله شش تواند بود ثبت کنند و در خانه دوم از دو خانه
طولی مجموع عدد خانه فوق ان که دران عدد شش مرقوم است و عدد خانه اول از
چهار خانه عرضی و انجمله هفت تواند بود ثبت کنند پس خانه سوم از چهار خانه عرضی
با دو خانه زیرین خود سه خانه در طول منشود و اعداد ان سه خانه اشاره بر انست
که شکل چهارم و ششم و هفتم مبدای مذکور یکیک کردارد و شکه مبدای مذکور این ا

۱	۲	۴	۸
	۳	۶	
	۵	۷	

فصل سوم در بیان بعضی مصطلحات

اهل این فن و اقسام چند یعنی بحور و اوزان شعر و قوانین و قواعد ان و ان منشعب است بسه

شعبه اول در ذکر بعضی مصطلحات و ضوابط اهل این فن و ان متنوع است بدو نوع

نوع اول در ذکر بعضی مصطلحات اهل این فن باید دانست که چهند بفتح جیم عجمی ثقیله و نون منونه و دال خفیفه بحر شعر را گویند و تک بتای فوقانی و کاف تازی خفیفه بضم اول مصراع را گویند و انرا چرن نیز باشد بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون راو نون و قافیه را انیز گویند و قافیه یک حرف بود یا زیاده که در آخر مصراع تکرار یابد و جمک بفتح جیم تازی خفیفه و میم مفتوحتین و کاف تازی خفیفه قافیه را گویند که میان مصراع تکرار یابد و انرا بالعربی سجع گویند و بنگیت بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و تای فوقانی مثقله و تای فوقانی خفیفه تقطیع شعر را گویند و تقطیع ان بود که یک مصرع را موافق قاعده تجزیه حرف و تجزی کنند تا کمی و زیادی دران معلوم شود بسرام بکسر بای موحده خفیفه و سکون سین مهمله و رای ممدوده و میم وقف را گویند و وقف ان بود که در انجا بایستد و نید بکسر یای عجمی خفیفه و نون منونه و دال مثقله بر همه تک چهند یعنی تمام چهند را گویند

نوع دوم در بیان بعضی ضوابط و قواعد که در بنگیت یعنی تقطیع بکار اید پوشیده نماند که بعضی حر

وحرکات هست که در تلفظ و کتابت در آید و تقطیع در نیاید و در ماترا محسوب
نباشد مثل واو مشمومه که در کلمه دوار بمعنی دروازه و امثال ان و مانند های
مشمومه در کلمه سیام بمعنی سیاه و امثال ان و چون غنه حرف مغنونه مثلا غنه
کاف تازی خفیفه مغنونه در کلمه کنول بمعنی نیلوفر و غنه نون مغنونه مثلا در کلمه چاند
بمعنی ماه و بوند بمعنی قطره و نیند بمعنی خواب و بهونرا بمعنی زنبور سیاه و کیندا بمعنی
کرکدن و امثال ان و مثل ریپه یعنی رای متحرک متصل التلفظ و مثلا رای کلمه
مرک بمعنی اهو و پریت بمعنی مهر و محبت و پتر بمعنی پسر و امثال ان و مانند
رانک یعنی رای ساکنه مثل رای کلمه سرک بمعنی اسمان و امثال ان و سوای
حروف و حرکات مذکوره انچه در تلفظ در آید معتبر است اکرچه در اصل کم باشد
و بنابر ضرورت وزن لکه خوانده شود و یا بالعکس بحسب تلفظ ماترای ان حساب
کنند و پوشیده نماند که در کتابت مثل اوزان چهندها که بعبارت فارسی اورده
شد در محل اضافت و صفت کسره که در اخر کلمه مضاف یا موصوف بنابر ضرورت
وزن شعر ممتد و دراز خوانده می شد و وزن شعر باقتضای حرف دیکر میکردد بعد
از کسره مذکور بجهت سهولت و آسانی خوانندکان اکرچه فی الاملا و خلاف قاعده
بود یای تحتانی نوشته شد تا خوانندکان را وزن شعر بسهولت و اسانی معلوم شود

و در وزن

و در وزن اشتباه نیفتد **شعبه دوم** در ذکر اقسام چهندهای ماترا برستار و برن
برستار یعنی بحور و اوزان شعری که در وی ماترا یا حروف معتبر بود و قواعد و قوانین
ان و ان متنوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان اقسام چهندهای ماترا برستار
و ان منقسم است بدو قسم **قسم اول** در بیان تعداد چهندهای ماترا برستار
و برن برستار رسانده است که بحسب قرارداد اهل پنکل یعنی عروضیان اهل
هند از چهندهای ماترا برستار و برن برستار انچه در بهاکها مستعمل و متداول
است جمله هشتاد و چهار چهند و زیاده برین نبوده و سوای ان چهندی
چند خاصه زبان سهنس کرت است اما از انجمله انچه مطبوع طبع سلیم و مستحسن ذهن
مستقیم بود درین مختصر ایراد یافت و انجمله هشتاد و چهار چهند است و اسامی
بعضی از ان اکرچه در متعارف مختلف واقع شده اما انچه باتفاق جمهور شعرا
و از روی کتاب بود درینجا ایراد کرده شد بدین تفصیل و اسامی اول دوها
دوم چارن و ایرا در متعارف سورتها نامند سیوم بهوا چهارم کندلیا پنجم
الالا ششم چهپی هفتم دندکا هشتم تارا نهم توبکا دهم زنکگا یازدهم بمالی
دوازدهم بلربا سیزدهم کرسا چهاردهم سربهار پانزدهم سنکیت شانزدهم چهلا
هفدهم راسا هژدهم مودک نوزدهم ماکس بیستم بکابالی بیست و یکم کندمالا

سیهتن

بیست و دوم ابیر بیست و سوم هسنا بیست و چهارم هجابیست و پنجم ارل بیست و ششم
هیر بیست و هفتم جوبولا بیست و هشتم برنبه بیست و نهم نحوبالا سیم روا امالا سی و یکم لکهی سی و
دوم باسی سی و سوم سمو باسی و چهارم کهساسی و پنجم بانکاسی و سیسم تالی و از ار در
متعارف جهولنا گوبندسی و هفتم جندانا سی و هشتم نحوباسی و نهم جام جهلم جحلا جهل و یکم
سا مالی جهل و دوم کهاری جهل و سوم ینکا جهل و چهارم جمکانا جهل و پنجم دهیوا جهل و
ششم دلا جهل و هفتم سهو جهل و هشتم هانگی جهل و نهم لوبگ نحاهم ندل نجاه و یکم
کبسک نجاه و دوم سهرام نجاه و سوم سنجبی و از امده مالتی نرگوبند نجاه و چهارم لوبم
نجاه و پنجم دبیک نجاه و ششم هجهنگ ربات نجاه و هفتم هرسکهانا نجاه و هشتم کنکا نجاه رتک نجاه
و نهم بولی وام شصتم الکها شصت و یکم لکانا شصت و دوم ساربک شصت و سوم تنها نا
شصت و چهارم بهاری شصت و پنجم دهولنکا شصت و ششم کملا شصت و هفتم حور
شصت و هشتم کرهجا شصت و نهم لوماولی هفتادم کهرنا هفتاد و یکم جوبیا هفتاد و دوم
لوبکم هفتاد و سوم بدهری و از اکهربانر بامند هفتاد و چهارم کهکا هفتاد و پنجم بادا کلک
هفتاد و ششم دندک بنانا هفتاد و هفتم انست هفتاد و هشتم رود رنجر هفتاد و نهم برد ایک
هشتادم ستت تلک هشتاد و یکم مالنی هشتاد و دوم سکهرنی هشتاد و سوم سارد ول
هشتاد و چهارم سرک دهار **قسم دوم** در ذکر اقسام چهند های ماترا برستار یعنی بحور و

اوزان شعر

اوزان شعر که در وی ماترا معتبر است به حروف و بیان قواعد و قوانین ان و جمله
هفتاد و پنج چهند است بدین تفصیل و اسامی اول دوها چهند است بباید دانست که
دوها بدال خفیفه مضموم و واو مجهول و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
دو تکی یعنی بحری بود دو مصراعی یک قافیه که در هر تک ان بیست و چهار ماترا بود
و تمام بیدان که هر دو تک است چهل و هشت ماترا باشد بحکمی که میان هر تک یک
بسرام یعنی وقف واقع شود و تمام تک یک بسرام میانه بدو حصه گردد حصه اول
سیزده ماترای و حصه دوم یازده ماترای و حرف لگه را ایک ماترا شمرند و حرف گرو را
دو ماترا اعتبار نمایند چنانکه در فصل اول ازین باب گذشت و چون ازاییت
یعنی تقطیع کنند و ماتراهای حروف لگه و گرو تمام تک را جداگانه نویسند باید که از حصه
اول تک که سیزده ماترا است سه گن حاصل شود بوجهی که گن اول شش ماترای
گن دوم چهار ماترای و گن سوم سه ماترای بود و از حصه دوم تک که یازده ماترا ست
دو گن حاصل شود بوجهی که گن اول شش ماترای و گن دوم چهار ماترای بود و در
اخر یک یک حرف لگه که یک ماترا باشد باقی ماند چنانکه در تمام تک به ترتیب مذکور
پنج گن حاصل شود و در اخر تک یک حرف لگه که یک ماترا باشد باقی ماند که از جمله حصه
های چهارگانه هر دو تک در حصه اول و سوم که هر دو سیزده ماترای اند جگن واقع

نشود دان طرفین لکه و سیانه گر بود که بسیار بدین است و آنچه سوای ترتیب و
بطبع مذکور بود معیوب و ناقص است وان منقسم است به بیست و سه قسم و اصل
جمیع اقسام دوها است که در هر تک آن سیزده حرف و بیست و چهار ماترا بود
از آنجمله دو حرف لکه و یازده حرف گر باشد چنانچه در هر دو تک مست و سی حرف
چهار لکه و بیست و دو گر بود چهل و هشت ماترا باشد بشرطی که در هر حصه از دو حصه هر تک
حرف ششم لکه باشد و این قسم دوها را اهو ر نامند بهای موحده بفتحه مغنونه و واو
مفتوح و را چنانکه مصنف کتاب گفته دوها جانان جون باخور می می نمای
جام زندان از آن جام می باری می ده کام ایضاً بزبان هندی و خط فارسی
سوهین هوی هیرو نه تین کهیتی دیای سونهه ایهو کیون بیهی گیی انیهی گونیهی بهونهه
ایضاً بخط هندی [illegible] و چون ماتراهای حروف لکه و گر یک تک را
جداگانه نویسند و ثبت کنند حسن کنهای حاصل شوند ا ا ک ک ی ی ک ا ی ک ی ی ک ی
و ارکان بطبیعش بطور عروض عربی چنین بود فع لن فع لن فاعلن فع لن
فع لن فاع و چون از جمله بیست و دو گر هر دو تک یک حرف گر بردارند و بجای آن
دو حرف لکه بگذارند باسم دیگر موسوم گردد تا آنکه هر بیست و دو حرف گر که چهل و چهار
ماترا است برداشته شود و بجای آنها چهل و چهار حرف لکه نیز چهل و چهار ماترا است

لکه ششم زده

گذاشته گردد چنانکه در هر دو تک هیچ حرف گر نبود و چهل و هشت حرف لکه باشند
و این قسم دوها را سرب گویند بفتح سین مهمله و تشدید بای عجمی خفیفه چنانکه مصنف
کتاب گفته دوها لعل لبت می سرخ تر چشم خوشت بدست :: از لب و نرگس دلکشت
رفته دلم از دست و ارکان بطبیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفتعلن
مفتعلن فع لان و اسامی بیست و سه قسم دوها این است اول بهو ر حروف
بیست و شش از آن جمله گر بیست و دو لکه چهار کما ذکرنا دوم بهامر بهای موحده
ثقیله ممدوده و میم مفتوحه و را حروف بیست و هفت گر بیست و یک لکه پنج
سوم سربه بفتح سین مهمله و سکون را و بای موحده ثقیله حروف بیست و هشت گر
بیست لکه هشت چهارم سیچان بسین مهمله مکسوره و یای معروف و جیم عجمی خفیفه
ممدوده و نون حروف بیست و نه گر نوزده لکه ده پنجم مندوک بمیم مفتوحه و نون
منونه و دال ثقیله مضموم و واو معروف و کاف تازی خفیفه حروف سی گر هژده
لکه دوازده ششم مکل بفتح میم و کاف تازی خفیفه مشدده و لام حروف
سی و یک گر هفده لکه چهارده هفتم کره بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحه و
ها حروف سی و دو گر شانزده لکه شانزده هشتم نر بنون مفتوح و را حروف سی و
سه گر پانزده لکه هژده نهم مرال بمیم مفتوحه و رای ممدوده و لام حروف سی و چهار

کرچهارده لکه بیت دهم مدهکل بفتح میم وسکون دال ثقیله وکاف تازی
خفیفه مفتوح ولام حروف سی و پنج کر سیزده لکه بیت و دو یازدهم مودهر
بای عجمی خفیفه مفتوح و یای تحتانی وواو مجهول و دال ثقیله مفتوح و را حروف
سی و شش کر دوازده لکه بیست و چهار دوازدهم پل بای موحده خفیفه
مفتوح ولام حروف سی و هفت کر یازده لکه بیت و شش سیزدهم بارنمای
موحده خفیفه ممدوده ونون مفتوحه و را حروف سی و هشت کر ده لکه بیست و هشت
چهاردهم ترکل بفتح تای فوقانی خفیفه وسکون را وکاف تازی خفیفه مفتوح
ولام حروف سی و نه کر نه لکه سی پانزدهم کچه بفتح کاف تازی خفیفه و تشدید
جیم عجمی ثقیله حروف چهل کر هشت لکه سی و دو شانزدهم مجه بفتح میم و تشدید
جیم عجمی ثقیله حروف چهل و یک کر هفت لکه سی و چهار هفدهم سار دول بسین
مهمله ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفه مضموم و واو معروف و لام حروف
چهل و دو کر شش لکه سی و شش هژدهم اهیر بفتح همزه وسکون ها و بای موحده
خفیفه مفتوح و را حروف چهل و سه کر پنج لکه سی و هشت نوزدهم بکه بفتح بای
موحده خفیفه و تشدید کاف عجمی ثقیله حروف چهل و چهار کر چهار لکه چهل
بستم پراو بکسر بای موحده خفیفه و رای ممدوده و دال ثقیله حروف چهل و

پنج کر سه لکه چهل و دو بست و یکم نیل بنون مکسور و یای معروف و لام حروف
چهل و شش کر دو لکه چهل و چهار بست و دوم اند بهمزه مکسوره و نون منونه و دال
خفیفه حروف چهل و هفت کر یک لکه چهل و شش بست و سوم سب بحروف و
حرکات مذکوره حروف چهل و هشت لکه کما ذکرنا و در بعضی از نسخ اسامی
دیگر و مختلف مرقوم است دوم چارن چهند باید دانست که چارن بجیم عجمی خفیفه
ممدوده و رای مفتوحه و نون و از ادر متعارف سورتها گویند بسین مهمله
مضموم و واو مجهول و رای موقوف و تای فوقانی اثقل ممدوده و ان در
اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی بر عکس دوهاکه سابق مذکور شد
یعنی دو حصه مذکوره تکهای دوهار امنقلب گردانند ای حصه اول را موخر
ارند و حصه دوم را مقدم سازند چنانکه در حصه اول یازده ماترا باشد و در
حصه دوم سیزده ماترا بود و تک یعنی قافیه در آخر حصه اول در وسط افتد چنانکه
مصنف کتاب گفته سورتها کیسوت شب تار رویت ماهی چارده زلف تحت
زنار طره تو کافرنشان وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود
مفعولن فعلان مفعولن مستفعلن با چنین بود مفتعلن فعلان مستفعلن
مستفعلان سوم سهوا چهند باید دانست که سهوا بفتح بای موحده خفیفه و

وضم تای فوقانی ثقیله مشدده و واو معروف و الف ممدوده و ازا رولا نیز گویند
برای مضموم بود و واو مجهول و لام ممدوده و ان در اصطلاح اهل این فن جهند تی
بود چهار یکی که در هر تک ان بیست و چهار ماترا بود و در میان تک بسرام
یعنی وقف واقع شود چنانکه تمام تک بسرام بدو حصه گردد بحیثی که حصه اول
یک یازده ماترا داشته باشد و حصه دوم سیزده ماترا و چون تمام تک را
بنت کنند و ماتراهای حروف لگه و گرو تمام تک را جدا گانه بنویسند باید که
از ماتراهای مذکوره هیچ گن حاصل شود بحیثی که دو گن اول و آخر تک شش
ماترای بود و هر سه گن میانه چهار ماترای باشند و چون گنهای مذکوره را
از گن اول بشمارند گن سوم جگن باشد یعنی اول و آخر دو لگه و میانه یک
گرو باید گن باشد یعنی چهار لگه بود و اگر مابین دو گن شش ماترای مذکور
وجود سه گن چهار ماترای ممکن نباشد باید که چهار گن حاصل شوند و از جمله چهار
گن مذکور دو گن چهار ماترای بود و دو گن دو ماترای و اگر وجود چهار گن
هم ممکن نباشد باید که پنج گن حاصل شوند و از جمله پنج گن مذکور یک گن
چهار ماترای بود و چهار گن دو ماترای بر هر تقدیری که باشد چون گنهای
مفروضه تمام تک را از گن اول بشمارند باید که گن سوم چهار ماترای بود و

ان

ان تخصیص جگن باشد یا بب گن که چهار لگه بود و تمام بدان که هر چهار تک باشد
نود و شش ماترا بود و پس شاعر مختار است خواه هر چهار تک را یک قافیه بگوید خواه
دو تک اول را یک قافیه بگوید و دو تک آخر را یک قافیه و این قاعده در اکثر جهند تای
چهار یکی و شش یکی معمول است اما هر دو تک را یک قافیه گفتن واجب است و
چهار تک را یک قافیه گفتن مستحسن و ان معمول متاخرین است و اگر میان تک
بجای بسرام جمک یعنی فقرات مسجع و مقفی واقع شوند موجب مزید حسن کلام
گردد و بعضی میان مهواجهند و رولاجهند فرقی نهند و گویند مهواجهند ان بیست که
در هر تک ان بیست و چهار ماترا باشد و تک مذکور به بسرام میانه بدو حصه شود
چنانکه در حصه اول یازده ماترا بود و در حصه دوم سیزده ماترا فقط و انچه یاد وصف این
تمام تک به پنج گن یا زیاده منقسم گردد گن سوم جگن یا بب گن باشد یعنی چهار
لگه بود چنانکه سابق ذکر یافته ان رولاجهند است چنانکه مصنف کتاب گفته
رولا زلف درازت دام و دانه اش خال سیاهت ۞ خط عنبر بن شام
و کوکبش روی چو ماهت ۞ نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا ۞ رخسارت
گلذار قامت سرو دو بالا ۞ بزبان هندی و خط فارسی تن من بهو کهن بسن آدی
اُجَل جانو کیس بلو کن بول هسن انگ کومل مانو نینه بهو نکهه رت مان کرود کپت چهین چهانو

ین پریم جس وان نادہت کج درڈہ نہانو ایضاً بخط ہندی ॥ विधाता ॥ रेनाकै

तनमननक्ष नवसनआ दियेउज्जल लज्ञानो ॥ केसविलो

कनेवाल हसनअंग कोमलमानो ॥ नीदने ध्रत मानु क्रो

॥ य ॥ य ॥ क ॥ थ कहि ही नवधानो ॥ وبنت ان جنس بود که موده منشود

॥ ی ا ॥ ی ا ॥ یا ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی جنس بود مفتعلن مفعول

فاعلن مفتعلن فع چهارم کندلیا چهند باید دانست که کندلیا بضم کاف تاری

حفیفه ونون منونه وفتح دال شقله وسکون لام و یای تحتانی ممدوده در اصطلاح

اهل این فن چهندی بود شش تکی وان مرکب از دوها وبهوا بود چنانکه دو تک

اولش دوها باشد وچهار تک آخر بهوا بود ولحتی که لفظی که در ابتدای تک اول

دوها واقع شود در آخر تک چهارم بهوا مکرر آید ونصف آخر تک ثانی دوها

در نصف اول تک اول بهوا مکرر شود واین تکرار را در اصطلاح ایشان

کانته گویند بکاف عجمی خفیفه ممدوده ونون مغنونه وتای فوقانی الغرض چنانکه

در هر شش تک دو کانته باشد یکی در آخر دوها وابتدای بهوا و دیگر در آخر بهوا و

ابتدای دوها وتمام بند چهند گویکصد وچهل وچهار ماتر ابود وبیش شاعر مختار است

دو تک دوها را یک قافیه بگویند و هر چهار تک بهوا را خواه یک قافیه بگویند خواه

دو تک

دو تک اول از ایک قافیه بگویند و دو تک آخر از ایک قافیه اما هر چهار تک بهوا

را ایک قافیه گفتن اولیست چنانکه مصنف کتاب گفته کُندلیا روبیت ماهی چارده

گیسوت شب تار ٭ طره تو کافرنشان زلف کجت زنار ٭ زلف کجت زنار خال

مشکین تو هندو ٭ غمزه شوخت سحر وچشم مخمور تو جادو ٭ روز م گشت سیاه چند آیم در

کوبت شبی آبربام ای مهی چارده روبت ٭ بزبان هندی وخط فارسی ناری تجی نه

اپنون سپنی هون بهرتار ٭ پنگ کنک بوراد بهراند انا تهه ایاز ٭ انده اناتهه ایار بده باون ات روی

بالک کهند گروپ سدان کیجن جذجگی ٭ کلهی کودهی بهیر جور جواری بجاری ٭ ادهم اهوکی کیل

کیتپت تجی نه ناری ॥ ایضاً بخط هندی ॥ नारीतजै न ॥ छंद ॥ कोडलिया

आपनो सपने हूं नर तार ॥ पंगु मुंग बौरा वधिर अंध अनाथ अपार ॥

अंध अनाथ अपार वृद्ध बावन अन्तरोगी ॥ बालक षंडकुरूप सदा

कुवचन जड जोगी ॥ कलही कोढी भीरु ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی

سابق در تقطیع دوها وبهوا گذشت بحم الالا چهند باید دانست که الالا بهمزه مضموم

ولام ممدود وبی نشدید لام اول وخفیفه وایضاً الال بدون الف آخر در

اصطلاح اهل این فن چهندی بود دو تکی یک قافیه که در هر تک آن هشت و هست

ماترا بود ودرمیان هر تک یک بسرام یعنی وقف واقع شود وتمام تک بیک بسرام

कावत्रारी कि जवारी ॥ अथ अष्ट मीगीकुलिन्द कृपण पतन तजैनारी ॥

بدو حصه کرد بحیثی که در حصه اول پانزده ماترا باشد و در حصه دوم سیزده ماترا و تمام
بیدان که هر دو تک باشد بجاه و شش ماترا چنانکه مصنف گفته **الالا** روی چو ماه
بنما بتا تا شب با کرد سحر آینه طلعتا صبحدم ز آه بیدلان کن حذر **بزبان هندی و**
خط فارسی اه چند دهنکه مرگ کیر دل دارم رب سس سوهیو ال میرکنب ت راج هر کرکدلی
هیر موهو **ایضا بخط هندی** अहचंदधनुकमरगकीरदल **उक्षामानाछंद ॥**
दाइमरविसि و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفعول فاعلن
فاعلن مفتعلن مستفعلن **ششم** جهی چهند باید دانست که جهی نفخ جیم عجمی
ثقیله و های عجمی خفیفه مشدده و سکون یای تحتانی در اصطلاح اهل این فن
چهند یعنی دسس تکی وان مرکب از مهوا بار و لا و الالا بود بتقدیر فرق میان
مهوا و رولا چنانکه چهار تک مقدم ان مهوا بار و لا باشد و دو تک موخر ان
الالا بود و شاعر مختار است خواه هر چهار تک مهوا را یک قافیه بگوید خواه دو
تک اول از ایک قافیه بگوید و دو تک آخر را یک قافیه و دو تک الالا را یک
قافیه چنانکه مصنف گفته **جهی** زلف درازت دام و دانه اش خال سیاه هست
خط عنبر بنام و کوکبش روی چو ماه هست نرگس تو بیمار و نوش لعل تو مسیحا
رخسارت گلزار و قامت سرو دو بالا روی چو ماه بنما بتا تا شب با کرد سحر

اینه طلعتا

اینه طلعتا صبحدم ز آه بیدلان کن حذر وان منقسم بشود بهفتاد و یک قسم و اصل
جمیع اقسام جهی انست که در هر تک ان دو حرف لگه باشد و باقی همه کرو چنانکه
در هر شش تک دوازده حرف لگه باشد و هفتاد حرف کرو بود و تمام بیدان
هشتاد و دو حرف و یکصد و بجاه و دو ماترا باشد و تقسیم جهی را اجی یا بند نفخ
همزه و جیم تازی خفیفه و سکون یای تحتانی چنانکه مصنف گفته **اجی جهی** می بماهی جام جان
جون با خورمی باری می ده کام ما را با ان بیغمی میکوهی با ناز جان بازید
ای عاشقان با جان می بازیم جان کو ای جان جهان هان ای جانا بابا
بسی بی با کیها میکنی باریسان صدهی لاغری حالا کیها میکنی **جهی مرکب از رولا**
و الالا بزبان هندی و خط فارسی تن من هو کهن بسن ادیی اجل جا نو کیس بلو کن بول
هسن انک کول با نو نید بهو نکهه رت مان کرو ده کت جهین بکها نو بن بریم جس
دان ماه هت کج در ته تها نو اه چند دهنکه مرگ کیر دل دارم رب سس
سوهیی ال میرکنب رت راج هر کرکدلی بیه موهیی **ایضا بخط هندی**

وارکان تقطیعش بطور عروض عربی از مهند مهوا یاروالاحس بود مفعولن
فعلان مفعولن مستفعلن واز مهند الاالاحس بود مفعولن فع مستفعلن
مفعولن مستفعلن وچون ازجمله هفتاد کر مذکور هکرف کرکه دوبار است بردارند
وبجای ان دو حرف لکه که هردو بار است مکذارند باسم دیکر موسوم کردد تا انکه
همه هفتاد حرف کر برداشته شود وبجای ان یکصد وچهل حرف لکه کذاشته کردد
چنانکه در هر بیس یک هیچ حرف کر نباشد ویکصد وپنجاه ودو حرف لکه بود واین قسم
چهی اسنکه نامند بفتح سین مهمله ونون منونه وکاف تازی ثقیله چنانکه مصنف
کفته شلکه خط سبزش خضر است ودهن چشمهٔ عشرت ⁂ لکه دلکش سحر وزلف سراسر
حسرت ⁂ قدش سرو سرسبز ورخ وبدنش خرمن کل ⁂ چشم غمزه زن مست و
دل کرک لعل لبش مل ⁂ لعلش بعشوه دلکش بود مژه بردل نشتر زند ⁂ چشمش
بغمزه سرخوش شوخ دسحر حومی ازو زند ⁂ اما رعایت ترتیب کنهای که سابق در تعریف
مهواچهند وروالاچهند ایراد پذیرفته در اکثر اقسام چهی مفقود است وارکان
تقطیعش بطور عروض عربی از مهواچهند مار والاچهند چنین بود متفاعل مفعول
فعولن مفتعلن فع واز الاالاچهند چنین باشد مفعول فاعلن فاعلن مفاعلن
مستفعلن واسامی هفتاد ویک قسم چهی بترتیب مذکور است اول ابجی

ابجی

بحروف وحرکات مذکوره حروف هشتاد ودو کر هفتاد لکه دوازده کما ذکرنا دوم
بجی ببای موحده وجیم تازی خفیف بکسر اول وفتح ثانی وسکون یای تحتانی حروف
هشتاد وسه کر شصت ونه لکه چهارده سوم بلوت بفتح بای موحده خفیفه و
سکون لام وواو مفتوحه ونون منونه وتای فوقانی خفیفه حروف هشتاد وچهار
کر شصت وهشت لکه شانزده چهارم ببیر ببای موحده خفیفه مکسور ویای معروف و
را حروف هشتاد وپنج کر شصت وهفت لکه هژده پنجم بیتال بفتح بای موحده خفیفه
وسکون یای تحتانی وتای فوقانی خفیفه ممدوده ولام حروف هشتاد وشش کر
شصت وشش لکه بیست ششم نهنند بکسر بای موحده خفیفه وهای مفتوحه و
نون منونه ودال مثقله مفتوح ورا وبعضی بجای انون نویسند حروف هشتاد وهفت
کر شصت وپنج لکه بیست ودو وهفتم مکل بمیم مفتوحه وفتح کاف تازی خفیفه مشدده
ولام حروف هشتاد وهشت کر شصت وچهار لکه بیست وچهار هشتم … بهای معروف
ورای مکسوره حروف هشتاد ونه کر شصت وسه لکه بیست وشش نهم … بفتح بای
وراحروف نود کر شصت ودو لکه بیست وهشت دهم … بفتح بای موحده خفیفه و
نون منونه وبای موحده ثقیله حروف نود ویک کر شصت ویک لکه سی بار دا هم
اند بهمزه مکسوره ونون منونه ودال خفیفه حروف نود ودو کر شصت لکه سی ودو

دوازدهم چندن بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه مفتوح و نون حروف
نود و سه کر پنجاه و نه لکه سی و چهار سیزدهم رسهکر بفتح را و سکون سین مهمله و
های مفتوحه و نون منونه و کاف تازی خفیفه مفتوح و را و بعضی بجای را یای
اخر نون نویسند حروف نود و چهار کر پنجاه و هشت لکه سی و شش چهاردهم
ساتن بسین مهمله ممدوده و نون حروف نود و پنج کر پنجاه و هفت لکه سی و هشت
پانزدهم سینه بسین مهمله مکسور و یای معروف و نون مغنونه و ها حروف نود و
شش کر پنجاه و شش لکه چهل شانزدهم سندول بفتح سین مهمله و ضم دال خفیفه
مشدده و واو معروف و لام حروف نود و هفت کر پنجاه و پنج لکه چهل و دو
هفدهم کبنه بکاف تازی خفیفه مضموم و نون منونه و بای موحده ثقیله حروف
نود و هشت کر پنجاه و چهار لکه چهل و چهار هژدهم کوکل بکاف تازی خفیفه مضموم
و واو مجهول و کاف تازی خفیفه مکسور و لام حروف نود و نه کر پنجاه و سه
لکه چهل و شش نوزدهم کهر بکاف تازی ثقیله مفتوح و را حروف صد کر پنجاه
و دو لکه چهل و هشت بستم کنجر بضم کاف تازی خفیفه و نون منونه و جیم تازی
خفیفه مفتوح و را حروف صد و یک کر پنجاه و یک لکه پنجاه بیست و یکم ماتن
بمیم و همزه مفتوحه و نون حروف صد و دو کر پنجاه لکه پنجاه و دو بیست و دوم مچه بفتح میم

دلنبر

و تشدید جیم عجمی ثقیله حروف صد و سه کر چهل و نه لکه پنجاه و چهار بیست و سوم تالنگ
بتای فوقانی خفیفه ممدوده و لام مفتوحه و نون منونه و کاف تازی خفیفه حروف
صد و چهار کر چهل و هشت لکه پنجاه و شش بیست و چهارم سسن بسینین مهملتین اول
مکسور و یای مجهول حروف صد و پنج کر چهل و هفت لکه پنجاه و هشت بیست و پنجم
سارنگ بسین مهمله ممدوده و رای مفتوحه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه حروف
صد و شش کر چهل و شش لکه شصت بیست و ششم سوهر بفتح بای عجمی خفیفه و
یای تحتانی مضموم و واو مجهول و های مفتوحه و را حروف صد و هفت کر
چهل و پنج لکه شصت و دو بیست و هفتم تاکند بتای فوقانی و کاف تازی
خفیفه تای اول ممدوده و ثانی مضمومه و نون منونه و دال خفیفه حروف صد و هشت
کر چهل و چهار لکه شصت و چهار بیست و هشتم کمل بکاف تازی خفیفه و میم مفتوحه
و لام حروف صد و نه کر چهل و سه لکه شصت و شش بیست و نهم بارن بای
موحده خفیفه ممدوده و رای مفتوحه و نون حروف صد و ده کر چهل و دو لکه
شصت و هشت سیم سره بسین مهمله مضموم و رای مفتوح و ها حروف صد و یازده
کر چهل و یک لکه هفتاد سی و یکم بهسل بای موحده ثقیله و سین مهمله مفتوح و لام
حروف صد و دوازده کر چهل لکه هفتاد و دو سی و دوم اچبک بهمزه مفتوحه و

قبل ممدوده و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه حروف صد و سیزده
کرسی و نه لکه هفتاد و چهار سی و سوم کره بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و ها
حروف صد و چهارده کرسی و هشت لکه هفتاد و شش و در بعضی از نسخ اسم مذکور
بر اسم سابق که اجنک باشد بتقدم مرقوم است سی و چهارم سر بسین مهمله مضموم
و قبل مفتوح و را حروف صد و یازده کرسی و هفت لکه هفتاد و هشت سی و پنجم
سبسبین مهملتین اول مکسور و قبل مضموم و ثانی مفتوح و را حروف صد و شانزده
کرسی و سه لکه هشتاد سی و ششم سمسین مهمله و میم مفتوحتین و را حروف صد و
هفده کرسی و پنج لکه هشتاد و دو سی و هفتم سارس بسین مهمله ممدوده و را
مفتوحه و ایضا سین مهمله حروف صد و هژده کرسی و چهار لکه هشتاد و چهار سی و
هشتم سرس بسین مهمله و رای مفتوحتین و ایضا سین مهمله حروف صد و نوزده
کرسی و سه لکه هشتاد و شش سی و نهم سیر بسین مکسور و یای مجهول و را حروف
صد و بیست کرسی و دو لکه هشتاد و هشت چهلم مرت بمیم مفتوح و رای مضموم و
تای فوقانی خفیفه حروف صد و بیست و یک کرسی و یک لکه نود چهل و یکم جهم
بجیم تازی خفیفه مفتوح و میم حروف صد و بیست و دو کرسی لکه نود و دو چهل و
دوم سده بکسر سین مهمله و تشدید دال ثقیله و قبل خفیفه حروف صد و بیست و سه

کر بیست و نه لکه نود و چهار چهل و سوم بده بضم بای موحده خفیفه و تشدید دال ثقیله
و قبل خفیفه حروف صد و بیست و چهار کر بیست و هشت لکه نود و شش چهل و چهارم
کرال بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و همزه مفتوحه و لام حروف صد و بیست و
پنج کر بیست و هفت لکه نود و هشت چهل و پنجم کملا بفتح کاف تازی خفیفه و میم مضمومه و
لام ممدوده حروف صد و بیست و شش کر بیست و شش لکه صد چهل و ششم ار
همزه مفتوحه و را حروف صد و بیست و هفت کر بیست و پنج لکه صد و دو چهل و هفتم
دهبل بدال ثقیله و بای موحده خفیفه مفتوح و لام حروف صد و بیست و هشت کر بیست و
چهار لکه صد و چهار چهل و هشتم منا بمیم مضمومه و نون مفتوحه و همزه مضمومه و را ز
ملا نیز گویند بمیم و لام مفتوحتین و همزه مکسوره حروف صد و بیست و نه کر بیست و سه
لکه صد و شش چهل و نهم دهو بضم دال ثقیله و واو مفتوحه و قبل همزه مفتوحه حروف
صد و سی کر بیست و دو لکه صد و هشت پنجاهم کتا بکاف تازی خفیفه و نون
مفتوحتین و همزه مکسوره و در بعضی از نسخ کرد نیز مرقوم است بکاف تازی خفیفه و
رای مفتوحتین و همزه مضمومه حروف صد و سی و یک کر بیست و یک لکه صد و
ده پنجاه و یکم کس بکاف تازی خفیفه مکسور و سین مهمله مضموم و نون حروف
صد و سی و دو کر بیست لکه صد و دوازده پنجاه و دوم رکهن برای مفتوحه و نون

منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و نون حروف صد و سی و سه کر نوزده لکه صد و
چهارده بحاه و سیوم سکه بسیم مکسور و یای مجهول و کاف عجمی ثقیله حروف صد و سی و
چهار کر هژده لکه صد و شانزده بحاه و چهارم کهن بکاف عجمی ثقیله مفتوح و نون
حروف صد و سی و پنج کر هفده لکه صد و نوزده بحاه و پنجم کنه بکسر کاف تازی
خفیفه و نون منونه و بای موحده ثقیله حروف صد و سی و شش کر شانزده
لکه صد و بیست بحاه و ششم کرد بفتح کاف عجمی خفیفه و رای مضمومه و دال مثقله
حروف صد و سی و هفت کر پانزده لکه صد و بیست و دو بحاه و هفتم سسن بسینین
مهملتین باول مفتوح حروف صد و سی و هشت کر چهارده لکه صد و بیست و چهار
بحاه و هشتم سور بسین مهمله مضموم و واو معروف و را حروف صد و سی و نه کر
سیزده لکه صد و بیست و شش بحاه و نهم سل بفتح سین مهمله و تشدید لام حروف
صد و چهل کر دوازده لکه صد و بیست و هشت سیصدم نونک بنون و واو
مفتوحتین و کاف و او بای موحده خفیفه نیز استعمال کنند و رای مفتوحه و نون منونه
و کاف عجمی خفیفه حروف صد و چهل و یک کر یازده لکه صد و سی و شصت و یکم منوهر
بمیم مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و های مفتوحه و را حروف صد و چهل و دو کر
ده لکه صد و سی و دو شصت و دوم کان بکاف عجمی خفیفه و همزه مفتوحتین و نون و

همزه و یای

همزه یای تحتانی نیز استعمال کنند حروف صد و چهل و سه کر نه لکه صد و سی و چهار
شصت و سیوم رجن براو جیم تازی خفیفه مفتوح و نون حروف صد و چهل و چهار
کر هشت لکه صد و سی و شش شصت و چهارم نر بنون مفتوح و را و از اهر نیز
گویند بهای مفتوحه و رای مضمومه حروف صد و چهل و پنج کر هفت لکه صد و سی و
هشت شصت و پنجم تار بهای ممدوده و را و از اهر نیز گویند بهای مکسور و یای
معروف و را حروف صد و چهل و شش کر شش لکه صد و چهل شصت و ششم
بهر بهای موحده ثقیله و میم مفتوحتین و را حروف صد و چهل و هفت کر پنج لکه صد و
چهل و دو شصت و هفتم سپهر بسین مهمله مکسور و یای مجهول و های مفتوحه و را
حروف صد و چهل و هشت کر چهار لکه صد و چهل و چهار شصت و هشتم کسم بکاف
تازی خفیفه و سین مهمله مضموم و میم حروف صد و چهل و نه کر سه لکه صد و چهل و
شش شصت و نهم رسا بای موحده خفیفه مفتوح و را حروف صد و پنجاه کر دو
لکه صد و چهل و هشت و در بعضی از نسخ از اسم کان تا این اسم هشت اسامی
بر هفت اسامی سابق خود که از کنه تا منوهر باشند مقدم مرقوم است هفتادم
تادکه بتای فوقانی خفیفه ممدوده و کسر دال مثقله و تشدید کاف تازی ثقیله
حروف صد و پنجاه و یک کر یک لکه صد و پنجاه هفتاد و یکم سنکه بفتح سین مهمله

و نون منونه و کاف تازی ثقیله لکه صد و سجاه و دو و کما ذکرنا تمام شد مصادو تک
قسم جهپی و استادان در اقسام مذکوره صنعتی بکار می برند و ان صنعت چنان
باشد که در هر تک از چهار تک مقدم چهند مذکور در اول هر حصه از دو حصه مذکوره
تک که یکی یازده ماترا و دوم سیزده ماترا است لفظ کرد بکاف عجمی خفیفه و را
و دال خفیفه بیارند حرف اول کلمه ما بعد لفظ مذکور را بحرکت فتحه بر سر ان
لفظ بیفزایند یعنی بعد از لفظ کرد مذکور هر کلمه که واقع بود حرف اول ان
کلمه را هر حرفی که باشد مثلا از موی میم و از جسم جیم عجمی و از لب لام و علی هذا القیاس
گیرند و بحرکت فتحه در اول لفظ مذکور زیاده کنند و کاف عجمی خفیفه را که در
اول لفظ مذکور است ساکن گردانند و رای متوسط لفظ موقوف گردانند
یعنی بطریق ربیه خوانند و اگر رای مذکور را بطریق ارک خوانند نیز شاید
یعنی حرف زایده و حرف اول لفظ مذکور هر دو را مفتوح خوانند و رای متوسط
لفظ را ساکن گردانند و دال خفیفه را که در آخر لفظ است مکسور سازند هر
تقدیر باید که لفظ مذکور با ان حرف زایده و رای مذکوره چار حرفی شود و از آ
از جمله ماتراهای حصهای مذکوره تک سه ماترا حساب کنند زیرا که رای
متصله که ربیه باشد و ارک یعنی رای ساکنه در ماترا المحسوب نیست و در

تک بود

تک موخر چهند نیز لفظ مذکور را بدستور بر سر هر حصه از دو حصه مذکوره تک که یکی یازده
ماترا و دوم سیزده ماترا است آورند بشرطی که حرف اول کلمه ما بعد لفظ مذکور در اول
ان لفظ مکرر آید بحیثیتی که میان ان دو حرف مکرر نونی ساکن واسطه باشد و اگر ان
نون بطریق نون منونه یعنی بطریق اخفا خوانده شود نیز شاید و لفظ مذکور با حروف
سه گانه مذکوره شش حرفی شود و از از جمله ماتراهای حصه های مذکوره هیچ ماترا
حساب کنند و باشد که در آخر لفظ مذکور بعد از دال خفیفه کاف تازی خفیفه مکسوره
بیفزایند چنانکه لفظ مذکور با ان کاف هفت حرفی شود و شش ماترا المحسوب گردد
و این لفظ و حروف زایده مهمله را در معنی مدخلی نباشد الا در وزن و این قسم
جهپی را سنگیت جهپی گویند بفتح سین مهمله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مکسور
و یای معروف و تای فوقانی خفیفه و وجه تسمیه اینست که لفظ و حروف زایده
مهمله مذکوره مشتق اند از اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور در هند موضوع
در علم سنگیت که موسیقی باشد چنانکه مصنف کتاب گفته سنگیت بکرد موبتو مشک
جگرد چشمان تو آهو هر گرد درخت گلزار بگرد بالات صنوبر بکرد بهاد نو نور
لگرد کاکلت معنبر صن ضکرد گ صیدی لاغرم تن بکرد ترحم کن تنا بن بکرد
نای تند تو ام من بکرد دلکش تیغ جفا هفتم دند کا چهند بفتح دال خفیفه و نون منونه

[illegible]

دکسر دال مثقله و تشدید کاف تازی خفیفه ممدوده و غیر ممدوده و گویند هر چهندی
که در وی زیاده از بست و شش حرف باشد ان از قسم دندکا چهند است و ان بر
دو گونه بود ماترا برستار و برن برستار ماترا برستار بمیم ممدوده و تای فوقانی
خفیفه موقوف و رای ممدوده و بای عجمی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون سین مهمله
و تای فوقانی خفیفه ممدوده و را ان بود که در وی تعداد ماترا معتبر باشد نه حروف
و ان در بن نزدیکی بیان کرده شود و برن برستار بفتح بای موحده خفیفه و سکون
را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره بعکس ان باشد یعنی در وی تعداد حروف
معتبر بود نه ماترا و ان بعد از ضبط چهندهای ماترا برستار ذکر شود ان شاء الله تعالی
پس دندکا چهند که ماترا برستار است بر سه قسم است **قسم اول** اننگ سیکهر
چهند باید دانست که اننگ سیکهر بهمزه و نون مفتوحتین و نون مغنونه و کاف
عجمی خفیفه موقوف و سین مهمله مکسوره و یای مجهول و کاف تازی ثقیله مفتوح
و را او از ارای سو با نیز گویند برای مهمله ممدوده و همزه ملینه و سین مهمله و واو
مفتوحتین و تشدید یای تحتانی ممدوده و ان در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود چهار تکی که در هر تک ان سی و دو حرف و چهل و هشت ماترا باشند بر سبب
لکه و کر یعنی اول یک حرف لکه بعد از ان یک حرف کر باشد و علی هذا القیاس تا آخر

لکه وکر

لکه و کر در هم باشند و بعبارتی دیگر باید که در هر تک ان سی جگن و سی رکن در هم باشند و در
آخر تک نو مر باشد یعنی اول جگن بعد از ان رکن بود و همچنین تا آخر سی جگن و سی رکن
در هم باشند و در آخر تک یک لکه و یک کر بود و باید که بعد از هر هشت حرف که چهار
لکه و چهار کر باشند بسرام یعنی موقف واقع شود چنانکه تمام تک بچهار بسرام سه بسرام
میانه و یک بسرام آخر بچهار حصه شود و اگر در آخر هر حصه جمک باشد یعنی حصههای
تک با هم مسجع باشند احسن بود پس شاعر مختار است خواه در هر چهار تک همه حصههای
مذکوره را بیک جمک بگوید خواه هر سه حصه هر تک را جدا گانه بیک جمک بگوید
چنانکه جمکهای سه گانه هر تک علحده باشد و حصه چهارم هر چهار تک را بیک قافیه
بگوید بر هر تقدیر باید که در آخر هر چهار تک قافیه مختلف نگردد و تمام بند چهند مذکور
یکصد و بیست و هشت حرف و یکصد و نود و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب
گفته **اننگ سیکهر** بیا بیا بجان ما شبی مهمان ما ٭ بگی غمی نهان ما بگوش جان شنو دمی ٭ به این
بحال زار ما بجان بقرار ما ٭ بسینه فگار ما ز روی ما بچین نمی ٭ وفا کن و جفا مجو
بجان ما بلا مجو ٭ بسالی خدا مجو ببین بقامتی خمی ٭ بگی بگوچه کارهٔ بیادهٔ سوارهٔ
تو ناحکی نزاره کجای و کسی همی ٭ **بزبان هندی و خط فارسی** رجی سده نام سیام کی اننگ
روپ سون بنای سیت بیت لال اوهری جرای سوهین لکهین تجان هر چه کون اتن

کی سروپ مان کی سکنده بهول بانجهه دیکهه بهنور بوهین ॥ بهلو منور بهی بهلی رهی سدان سبهای
کی سوچوک کنج پنج بهات بهانت جو بهی ॥ کرهی دلان کو ٹهرین سبها درین جهون دسان روس کو کهه
जाल رندهر بهول جوک سون ہی ایضا بخط هندی रचेसुधा॥ अनेगशेखरछंद
मस्याम के अनेक रूप सो बनाये सेत पीत लाल लाल अरु हरे जराइ सो
हई॥ लसै तिन्हानि वृच्छ कोल तानके सरूप मानि केसुगंध फूल मो
फलो॥ हई मो नौं देख द وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی هشت بار
مفاعلن بمثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن قسم دوم بهب منجری چهند باید دانست که بهب منجری بضم بای عجمی
خفیفه وسکون ها وقیل ایضا بضمه و بای عجمی موقوف و میم مفتوحه و نون منون
و جیم تازی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود چهاربکی که از اول هر چهار تک اننگ سیکهر چهند که سابق مذکور شد
حرف لگه حذف نمایند چنانکه در هر تک ان سی و یکحرف و چهل و هفت ماترا بود
بترتیب گرو لگه درهم و در آخر تک یکحرف گرو باشد بعبارتی دیگر باید که در هر تک ان
هیچ رکن و هیچ جکن جمله ده کن درهم باشند بعکس چهند اول و در آخر تک یکحرف گرو بود
تمام بندان یکصد و بیست و چهار حرف و یکصد و هشتاد و هشت ماترا باشد و

حاجت

मेनारंधेफैले रहे सदा सनमारे कै सुजोगक जपुंज नीति नीति जो हई॥ केरे दला नकी ठरी सुफरा दरी चहूं दिसा न
रे संगोप जाल रंध्र फूले जोगसों ठई॥७॥

وحاجت بمثال ان بیت وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار فاعلن
و هفت بار مفاعلن بود در بمثال فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن مفاعلن قسم سیوم ملکا چهند باید دانست که ملکا بفتح میم و کسر لام مشدده
و کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهاربکی که از آخر
هر چهار تک اننگ سیکهر مذکور حرف گرو حذف نمایند چنانکه در هر تک ان سی و
یکحرف و چهل و شش ماترا بود بترتیب لگه و گرو درهم و در آخر تک یکحرف لگه باشد و
تمام بندان یکصد و بیست و چهار حرف و یکصد و هشتاد و چهار ماترا بود و حاجت
بمثال ان نیز بیت وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی هفت بار مفاعلن
و یکبار فعول بود در بن مثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
مفاعلن فعول هشتم تارا چهند باید دانست که تارا بتون و رای ممدوده
والف ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهاربکی که در هر تک ان بیست
حرف و بیست و چهار ماترا باشد به ترتیب لگه و گرو یعنی اول یکحرف لگه بعد از ان
یکحرف گرو همچنین شانزده حرف الی آخره درهم باشند چنانکه در چهند اننگ سیکهر
و تک ان نصف تک اننگ سیکهر مذکور بود و تمام بندان هشتاد و چهار حرف
و نود و شش ماترا باشد چنانکه مصنف گفته بیت تا خدای را شبی بمهمان تا

بگوش جان شنود می یکی عمی نهان با :: بعاشقان با وفا و فاکن و جفا مجو :: به بین لقای

خمی بحان با بلا مجو :: و ارکان بقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی چهار بار مفاعلن بود در بن

مثال مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن **زبان هندی و خط فارسی** ڈهی برنج مون پید

جیو سور چهندری :: کو بیر بیر کی کهی نه جهجهه بهیر مندری :: دیس جای دو ربیٹهه نار داد سنک مین ::

نه بول چند مند بده اندرکی سبهانهین :: **ایضا بخط هندی** ॥१ दोहा र **नाराछंद** ॥

चमौनवेदजीवसारछंडरी॥कुंवरवरकैकहीनजत्तनीरमंडिरी॥

दिनेसजायदूरवैठुनारदादसंगही॥नवालुचंदमंदबुद्धिइइकी

وبهم تونکا چهند باید دانست که تونکا تای فوقانی خفیفه مضموم و واو معروف و

نون موقوف و کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود

چهار رکنی که از اول هر چهار رکن نار اکه سابق مذکور شد حرف لگه حذف کاند

چنانکه در هر یک ان یازده حرف و بیست و سه ماترا باشد بترتیب گرو لگه در هم

و در آخر یک حرف گرو بود و تمام بندان شصت حرف و نود و دو ماترا بود

و حاجت بمثال ان نیست و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار

فاعلن و سه بار مفاعلن بود در بن مثال فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن دهم

زنگکا چهند باید دانست که رنگکا چهند برای مفتوحه و نون مفتوحه و کسر کاف

عجمی خفیفه

عجمی خفیفه و تشدید کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی

بود چهار رکنی که از آخر هر چهار رنگ تونکا چهند که سابق مذکور شد حرف گر حذف

نمایند چنانکه در هر یک ان چهارده حرف و بیست و یک ماترا بود بترتیب گرو لگه

در هم و تمام بندان پنجاه و شش حرف و هشتاد و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف گفته

رنگکا انکه دید روی او ز دیده خون فشاند :: و انکه دید موی او ز بوی جین نماند :: انکه دید

عین او ز حور عین برید :: و انکه دید تیغ او بخاک و خون طپید :: **زبان هندی خط فارسی**

ای یو کو رنگ ایک چاهیم هیر :: جانکی سمیت جب موه رام هیر :: راج تیر کا سمیت ساد بنده

راکهه :: هاتهه چاپ بان لی کهی کرس ناکهه **ایضا خط هندی** ॥ **रंगिकाछंद** ॥

आइयाकुरंगएकचारुहेमवीर॥जानकीसमेतचित्तमाहिराम

वीर॥राजपत्रिकासमीपसाधुवंधुराघ॥हाथचापवानलैगएअरि

و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود فاعلن مفاعلن مفاعلن فعول

یازدهم تماتی چهند باید دانست که تمانی بفتح تای عجمی خفیفه و میم ممدوده و نون

مکسور و یای معروف در اصطلاح اهل این فن چهندی چهار رکنی که در هر یک ان

هشت حرف و دوازده ماترا بود بترتیب لگه و گرو در هم و تمام بندان سی و دو

حرف و چهل و هشت ماترا باشد و یک ان نصف یک نارا چهند است که

समानिका ॥२॥

सेसमालिका ॥३॥

سابق مذکور شد چنانکه مصنف گفته **بانی** بیا بتا بجان ماشبی مهمان ما ؛ وفا کن و جفا مجو

بجان ما بلا مجو ؛ **زبان هندی خط فارسی** پیوا انیک جات کی ؛ لسین تی بهانت بهانت کی ؛

تینک رنگ رنگ کی ؛ پدهین سو بین سنگهه کی **ایضا بخط هندی** पइ ग्रन्थने **पमानी छंद** ॥

क नाते क ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هریکی دوبار مفاعلن بود درین

مثال مفاعلن مفاعلن دوازدهم بلریا چهند باید دانست که بلریا بفتح بای موحده

خفیفه و لام مشدده و سکون را و یای تحتانی ممدوده در اصطلاح اهل این فن

چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن هشت حرف و دوازده ماترا بترتیب گرو لگه

درهم بعکس نمانی چهند که سابق مذکور شد و تمام بندان سی و دو حرف و چهل و هشت

ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته **بلریا** ای نگار حور زاد ؛ وی تو بی ستی نهاد ؛ چور چند

بی گناه ؛ آه از ان دلی تو آه ؛ **زبان هندی بخط فارسی** سیت پیت سیام لال ؛

دهومرین هرین جال ؛ نیل پاٹ لسو بسال ؛ رنگ رنگ پهول مال **ایضا بخط هندی** ؛؛؛

त **बल्लरिया छंद** ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هریکی یکبار

فاعلن و یکبار مفاعلان بود درین مثال فاعلن مفاعلان سیزدهم کرتا چهند باید

دانست که کرتا بکاف تازی خفیفه و رای متصله مکسوره و یای معروف و تای فوقانی

مثقله ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن

नैसेतिमोतिमोतिके॥पतंगरंगरंगके॥
वहे सुवेबनसंगके॥

पीतस्यामलाल॥धूमेरहरेनलाल॥
नीलपाटलसेतिमाल॥रंगरंगफूलमाल॥

اهل

هشت بهکن بود چنانکه در تمام یک بیت و چهار حرف و سی و دو ماترا باشد و تمام

آن نود و شش حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته

کرتیا نوش لبانت ما یه جانم خال سیاهت نافه و عنبر ؛ چین جبینت موجه کوثر طره و

خطت سنبل و کافر ؛ بی رخ خوبت زار و نزارم بهر خدا بنما رخ مهوش ؛ خوار و حرام

بات و تابم جام شرابم ده بت مهوش ؛ **زبان هندی و خط فارسی** ایک سکهی بهه لوک بیلو کیه

هین وه لوک نری پگ دهاریه ؛ ایک ایهان دکهه دیکهت کیسو هوت ادهان سکهه کی ادهکاریه ؛

ایک ایهان هوا وهان ات دین سو دیت دهون دس کی جن کاریه ؛ ایک بهانت سدان سب

لوکن هی ربهتا تهه لیس تهاریه **ایضا بخط هندی** एक सुषी एहि **किरीटा छंद** ॥

लोकविलोकियहैनहिलोकनरेपगुधारिय॥ एकइहांदुषदेषत

केशवहोउहांसुरलोकविहारिय॥ एकहिनातिसदा...इहांदुउहा

وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفعول فعولن مفتعلن

مفعول فعولن چهاردهم سه بهار چهند باید دانست که سه بهار بکسر سین مهمله و

سکون های مغنونه و کسر بای موحده خفیفه و های ممدوده و راو الف در متعارف

انداچهند مانند بهمزه مکسوره و نون مغنونه و دال خفیفه ممدوده و آن در اصطلاح

اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک آن هفت بهکن بود و بعدار

अबिरीतसुरतपुहूंदिसकेजनगाहियो॥एकहि
गतिसबसबलोगहिद्वैषुमुतायिकै तेसबहु
गाहियो॥

بهکن در آخر یک کرن باشد چنانکه در تمام یک مست و سه حرف وسی و دو ماترا
بود و تمام بندان نود و دو حرف و یکصد و بیست و هشت ماترا باشد چنانکه مصنف
گفته بهار خال سیاهت عنبر خالص روی چو ماهت کوکب تابان چین جبینت موجهٔ کوثر
طره و خطت سنبل و ریحان نوش لبانت عیسی جانم خاک قدمت کحل صفاهان
خط غبارت آیه رحمت نور عذارت سوره رحمان ؛ بزبان هندی خط فارسی ؛
هون جهین جب لوچن جات بتایدیا ون پاپ ناسی کهو جهه بهر و تب هین تب کینو ساتو رساتل
کو چیلاسی هون اپنی بهج دنداکهند کیو جهت مندل چهیر پرهاسی جانی گوکنیتو کیستکو بارین
سیکس کی سیس کون دیهی اوساسی ؛ ایضا بخط هندوی ؛ हैजबहीजबपू सेनारखंद
जनजातपिता पद पावनपापपूनासी ॥ बोहि फिर योतब हीतवके
शव सातरसातलके नुविलासी ॥ है अपने भुज दंडअखंडकिया
थित मंडल छत्र भासी ॥ जानिकु केशव केनक वारहि सेसकसी
सहि दीन्ह उसासी ॥
و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی همان تقطیع چهند سابق بود مگر آنکه جزو آخر آن
چهند فعولان نیز آید پانزدهم سنکیت چهند باید دانست که سنکیت بفتح سین مهمله
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح
اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در تک چهارم سه بهار چهند که سابق مذکور شد

الفاظ

الفاظ اصول صدای مردنگ که سازیست مشهور درج کنند و آن الفاظ مهمل
باشند و در معنی مدخلی ندارند و الفاظ مذکوره اینست اول سکردهی بفتح سین
مهمله و سکون کاف عجمی خفیفه و رای متصله با فتح کاف مذکور و سکون را و دال خفیفه
مکسور و یای معروف دوم تکردهی بفتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات
مذکوره سیوم تتتک بفتح چهار تای فوقانی خفیفه متوالیه و تشدید تای رابعه و کاف
تازی خفیفه چهارم تهیا بفتح تای فوقانی ثقیله و تشدید یای تحتانی ممدوده و کاف
بجای آن هسی نیز استعمال کنند بکسر تای فوقانی ثقیله و یای مجهول و همزه مکسوره و
یای معروف و آن جمله بدون ریپه مارک سکردهی و تکردهی که عبارت از رای
متصله با رای ساکنه باشد بیست و سه ماترا بود چه ریپه وارک در شمار ماترا محسوب
نیست کما ذکرنا و طریق درج کردن الفاظ اصول مذکوره چنان بود که بعد از
وقوع شش ماترا از اول تک چهارم چهند مذکور هر یکی از سکردهی و تکردهی مذکور را
دو مرتبه متصل هم بگردی گو بندپس یکمرتبه تتتک گویند بعده یکمرتبه تهیا تهی در آخر
آورند چنانکه ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین شود سکردهی سکردهی تکردهی تکردهی
تتتک تهیا و بعضی بعد از وقوع ده ماترا از اول تک مذکور هر یکی از سکردهی و تکردهی
را دو مرتبه متصل هم تکرار کنند چنانکه گذشت بعد از آن یکمرتبه در آخر تک تتتهیا آورند

بر یادتی و دو تای فوقانی خفیفه مفتوحه در اول لفظ تهای مذکور چنانکه ترکیب مجموع
الفاظ مذکوره چنین شود سکردی سکردی تکردی تکردی ستتهتا و بعضی بعد از وقوع هرده
ماترا از اول تک مذکور سکردی را مکرر کویند بعد از ان یکمرتبه تکردی کویند پس یکمرتبه ستهیا
در آخر تک یا زند بر یادتی دو تای فوقانی خفیفه بر لفظ تهای مذکور چنانکه بالا گذشت و
ترکیب مجموع الفاظ مذکوره چنین شود سکردی سکردی تکردی ستتهتا و بعضی بعد از
وقوع هرده ماترا از اول تک مذکور یکمرتبه سکردی و یکمرتبه تکردی کویند و یکمرتبه ستهیا در
اخر تک یا و زند بر یادتی دو تای فوقانی خفیفه مذکوره چنانکه گذشت و ترکیب مجموع الفاظ
مذکوره چنین شود سکردی تکردی ستهیا چنانکه مصنف کتاب گفته سکیت چال ست هست
عنبر خالص نوش لبانت مایه جا ها چین جنت موجه کوثر موی بهانت را
تها نها باخد چون گل الی چون ال مارخ مهوش ای بت زیبا کوی تکی نت
سکردی سکردی تکردی سمک تها شانزدهم جهبلا جهند باید دا
که جهبلا بفتح جیم عجمی نفسه و سکون بای تحتانی و لام ممدوده و انرا مدرا نیز کویند
بفتح سیم و دال خفیفه مکسور و رای ممدوده وان در اصطلاح اهل این فن جهندی
بود جهار تکی که در آخر تک سه ماترا جهند که سابق مذکور شد بعد از هفت تکین
تکای کرن یکحرف کرنا و زند چنانکه در تمام تک دو حرف وسی ماترا بود در تمام

بزان

بزبان هندی خط فارسی راک چهتیس سناوت کاوت موهن سندر
تال نچیا ریجهت کندهرب دیو منیشر شنکر سی سکری سر ریا سوهت
سندر تال برین نوین کلا دهن بین بجیا بول ال سکردی سکردی تکردی
تکردی تیتک تهیا ایضا بخط هندی

संगीतछंद रागछतीससुनावतगावतमोहनसुंदरतालनचैया॥
री कैतगंधर्वदेवमुनीश्वरसंकरससगेरशुररैया॥ सोहतसुंदरबा
लपुवीननवीनकलाधुनिवीवजैया॥ बालुआलीसमदीसय
दीतसहीतग्रदीततनकथैय॥

بندان هشتاد و هشت حرف و یکصد و بیست ماترا باشد و حاجت بمثال آن نیست
وارکان بقطیع بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفعول فعول مفتعلن مفعول
فعل هفدهم راسا جهند باید دانست که راسا براء و سین مهمله ممدود و تین در
اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار تکی که در هر تک ان بیج بهکن و در آخر تک گرف
لکه باشد چنانکه در تمام تک شانزده حرف و بست و یک ماترا بود و در تمام بندان
شصت و جهار حرف و هشتاد و جهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته راسا
ای شده جان خراب براهت بی سر و ای شده بی رخ خوب تو روزم تیره تر
قامت تو شمشاد و دهانت غنچه وش رو تو چون گل ساعد ساقت صاف چو سیمین
زبان هندی خط فارسی سندر باک لکهیوت این سیهه جهبه پهول رهی بهه پهولن کنجت
بهونر تهه جهوٹت مین جل جلتر تی انند کون برس دیکهت مین من مندر سیج هیو پرس
ایضا بخط هندی رासाछंद॥ सुंदरवागलखेयोप्रतिहीसुमनवीथिजह
फूलरहेबहुफूलनगुंजतभौरजह॥ छूटतेहेजलजंत्रतज्ञनद
कोवरस॥ देखत है मनिमंदिर से ज हियो हरस॥
وارکان بقطیع بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن فعلات فعولن فاعلن و
هژدهم سودک جهند باید دانست که سودک جهند بسیم مضموم و واو مجهول و دال

کاف تازی خفیفین باول مفتوح در اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار رکی که
در هر تک ان جهار بهکن بود جنانکه در تمام تک دوازده حرف وشانزده ماترا باشد
وتمام بندان جهل وهشت حرف وشصت وجهار ماترا بود جنانکه مصنف کتاب
کفته موذک خال سیاهت نافهٔ عنبر، بک دهانت حقهٔ شکر، نوش لبانت عیسی
جانم، قد بلندت جان وروانم، زبان هندی وخط فارسی کنجن تین ات رنک براجت،
کومل ماکهن کی سم ساجت، کات سدیو سکنده براجت، سو بهه دیکهه سو کوجهب جهاجت،
ایضا بخط هندی مोदक छंद॥ कंचन ते अति रंग विराजत॥ कोमल मा
खनके सम साजत॥ गौं सदै वसु गंध विराजत॥ सो नहि दे खि सखो को
छबि छाजत॥ وارکان تقطیع بطور عروض عربی چنین بود
مفتعلن مفعول فعولن فع و هم سیهن جهند باید دانست که سهن بسین مهمله
مکسوره وهای معروف وهای مفتوح ونون در اصطلاح اهل این فن جهندی
بود جهار رکی که در هر تک ان سه بهکن ودر آخر تک یک کرن بود جنانکه
در تمام تک یازده حرف وشانزده ماترا باشد وتمام بندان جهل وجهار حرف
وشصت وجهار ماترا بود جنانکه مصنف کتاب کفته سهن نوش لبانت عیسی
جانها، موی میانت راز نهانها، روی جو ماهت کوکب تابان، موی

بیابانم

سیاهت شام غریبان زبان هندی وخط فارسی تی سب لوکن کی کرتا هین، سو سب
جیون کی بهرتا هین، روپ انیکن کی دهرتا هین، وی سب دکهن کی هرتا هین، ایضا بخط
هندی सो॰ हरन छंद॥ ते सब लोकनके करता है॥ सो सब जीवन के
भरता है॥ रूप अनेकनके धरता है॥ वे सब दुखनके हरता है॥
ارکان تقطیع بطور عروض عربی همان تقطیع جهند سابق اوست مسم بنکا
بانی جهند باید دانست که بنکابانی جهند بفتح بای عجمی خفیفه ونون منونه وکاف
تازی وبای موحده خفیفین ممدودتین ونون مکسور ویای معروف در اصطلاح
اهل این فن جهندی بود جهار رکی که در هر تک ان جهار کن بود بدین ترتیب اول
یک بهکن بعد ازان یک یب وبعد از یب دو بهکن بود جنانکه در تمام تک
سیزده حرف وشانزده ماترا باشد وتمام بندان بنجاه ودو حرف وشصت و
جهار ماترا بود جنانکه مصنف کتاب کفته بنکابانی ای ز غمت مه نوشده لاغر،
وی ز لبت شده خون دل ساغر، خوی تو سرکش خال تو عنبر، کاکل و
زلف تو سنبل وخنبر، وارکان تقطیع بطور عروض عربی چنین بود
مفتعلن فعلات فعولن زبان هندی وخط فارسی رام جلت نرپ کی جک لوجن،
بار ده بهت بهیه بارده موجن، پاین جهوی رکهه کی سچ مونهه، کیشو اوٹهه کئی بهیتر بهونهه، ایضا خط
هندی पंकजवाटीछंद॥ रामचलत नृपके जुग लोचन
बारि भरित भए बारिद मोचन॥ पायन परि ऋषि के
सजि मौनहि॥ केशव उठि गए भीतर भौनहि॥

بیت و نکم کندها یا چهند باید دانست که کندها بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه
و دال ثقیله و نون ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر
این ده حرف و چهارده ماترا بود بوجهی که در اول و آخر یک حرف گرباشد و
چون تمام یک را ابتثت یعنی تقطیع کنند سه کن چهار ماترا به تقطیع در آید و یکحرف
گرد در آخر باقی ماند و تمام بندان چهل حرف و پنجاه و شش ماترا بود چنانکه مصنف
کتاب گفته **کندها** یا رخ ازهمه زیبایی ؛ با قد ازهمه بالایی ؛ مویت همه کس را
دامی ؛ رویت همه کس را کامی ؛ **بزبان هندی بخط فارسی** جای اوهان سکهه سنده بهرو دیپت رو
اینک دهرو راس بلاس بلاس کرو دینن کی سب دکهه هرو ؛ **ایضا بخط هندی** و ارکان تقطیعش بطور
عروض عربی چنین بود مفعولن فعلاتن فع یا چنین بود فع لن فعلان فع لن
بیست و دوم اهیر چهند باید دانست که اهیر بهمزه مفتوحه و های مکسوره و یای
معروف و را در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک از آن
دو بهکن بود و در آخر یک تور باشد چنانچه در تمام یک بیست حرف و یازده ماترا
بود و تمام بندان سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف گفته
اهیر نوش لبانت جام ؛ موی سیاهت شام ؛ یک دهانت صبح ؛ کاکل تو
همه صبح ؛ **بزبان هندی و بخط فارسی** سیه چهین بهرای را مهه مال سهای دوندهی دهیه دیجای

بهول

بهول تهین پرکهای **ایضا بخط هندی** **अहीरछंद** ॥ सियपीनपहिराय ॥ रामहिमा
बाय ॥ दुहनिदीहवनाय ॥ سुहाय و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار
مفتعلن و یکبار فعلان بود برین مثال مفتعلن فعلان بیست و سیوم هنسا چهند
باید دانست که هنسا چهند بهای مفتوحه و نون منونه و سین مهمله ممدوده در
اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک از آن دو کن بود اول
بهکن بعد از آن کرن باشد چنانکه در تمام یک پنج حرف و هشت ماترا بود
و تمام بندان بیست حرف و سی و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
هنسا موی تو دامی ؛ خط تو شامی ؛ روت بهاری ؛ خوت نزاری ؛
بزبان هندی و خط فارسی جوجب آوی ؛ سو جده داوی ؛ هار لکهاوی ؛ تاه جده اوی **हंसाछंद**
जोजितञ्जावे ॥ सोचधावे ॥ हारलषावे ॥ ताहि चढावे ॥
و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار مفتعلن و یکبار فع بود
برین مثال مفتعلن فع بیست و چهارم سجا چهند باید دانست که سجا
بفتح یای عجمی خفیفه و نون منونه و جیم عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک از آن یک بهکن و در آخر یک دو حرف
لکه بود چنانکه در تمام یک پنج حرف و شش ماترا باشد و تمام بندان بیست حرف

وبیست وچهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته **سحا** روی تو خوش؛ موی تو
کش؛ بوی گل؛ خوی تو گل؛ **بزبان هندی وخط فارسی** سونرت دهن دورت من بو لت
کهن ڈولت من **पचाछंद॥** सोरत घन॥ है रत मन॥ बोलत बन डोलत
وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار مفتعلن بود بیست وپنجم
ارل چهند باید دانست که ارل بفتح همزه وکسر را وتشدید لام وتخفیفه
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر تک ان بیست و
یک ماترا بود بلا قید لگه وگرو اگرچه ما قبل حرف آخر تک حرف لگه واجب بود
وبعضی در آخر تک بومر بعضی لگه وگرو واجب دانند وبعضی رکن را لازم
شمارند ودر ابتدای یک چهارم الفاظ برهان هان جو بفراید بفتح بای
عجمی خفیفه وکسر را وهاین ممدودتین با نونین مغنونتین وجیم تازی خفیفه مضموم
وواو معروف وان جمله هشت ماترا که یک سکن ویک کرن است وبعضی برهان
که سکن باشد بفزایند فقط وهان جو که کرن باشد نیارند وبعضی بجای هان
بن هان گوبند بضم بای عجمی خفیفه وکسر نون وبجای بای عجمی خفیفه مذکوره نقطه میر استعمال
کنند پس تمام بند چهند مذکور باعتبار ماتراهای اصلیه که در هر یکی بیست ویک
ماتراست هشتاد وچهار ماترا بود وباهشت ماترای زایده که در ابتدای

یک

یک چهارم افزوده شده نود ودو ماترا باشد وباعتبار انکه در ابتدای یک
مذکور چهار ماترا افزوده شود هشتاد وهشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب
گفته **ارل** ای شده از جان روی امه مشتری؛ بر رخ تو دیوانه گشته حور و پری؛
جام وصالی بخش بمخموران خود؛ برهان هان جو مکن جور بر مسکین مهجوران خود؛
بزبان هندی وخط فارسی کیات بهاوسون چار بهانت بهجانی؛ تیون هین بهر بهاو هیی بهه انی؛
بهت بهانت انبهاو سو ساتک سنگ هین؛ برهان سنچاری تین تیس ملی سب رنگ هین؛
ایضا بخط هندی॥ **अरलछंद॥** ज्ञात ना व्रसा चार भांति प हि चानिए
त्यो ही व हुर विभाव हिय मैं आनिए॥ व हु ति भांति अन ना व्रसा
وارکان تقطیع این چهند بطور عروض عربی چون چهند مذکور حروف و
کنهای مقرری ندارد لهذا مختلف اید از ان جمله یک تقطیعش اینست
مفتعلن مفعول فعولن فاعلن ونقطیع یک چهارش چنین بود فعلان
فع مفتعلن مفعول فعولن فاعلن بیست وششم هیر چهند باید دانست که
هیر بهار مکسور وبای معروف ورا در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار رکنی که در هر تک ان شش کن بود بدین ترتیب اول یک سکن
بعد از ان تک سگن پس از ان یک نگن ویک سگن سه لگه بود وبعد از کن یک

सा लघु क संज्ञा है॥ पृथिवी संज्ञा गीत्यै लीसा मिलै सब लघु है॥

وتمام بندان شصت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته چوبولا ای رخ تو
روشن چون ماه٭ وی سر زلف چوشب سیاه٭ موی میانت هیچ نه٭ کاکل
توخیر هیچ نه٭ بزبان هندی و خط فارسی جوگر گری سکهه کی آس٭ سیام بهجن بین بهوودا اوس
سوان سمان جگت ابهاس٭ الیسیه کهی بهار ید اس٭ ایضا بخط هندی

दोहा लाछंद॥ जो गुरु कहै सिष्य की त्रास॥ स्याम भजन तें नयो नि
नसमान जग न उपहास॥ प्रैसइ कै विहसै हास॥
त्रास॥ स्वा

وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفعول
فاع بیست و هشتم رسه چهند باید دانست که برنیه بکسر بای موحده خفیفه و را
متصله و نون منونه و بای موحده ثقیله در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار رکنی که در هر یک ان هشت کرن بود چنانکه در تمام یک شانزده حرف کر
وسی و دو ماترا باشد و تمام بندان شصت و چهار حرف کر و یکصد و بیست
و هشت ماترا بود چنانکه مصنف گفته برنبه ای جان وهی داری جمن مه گیسو داری داری
چون شامی٭ دندانی چون دانه لولو موی بجای چون دامی٭ تا کی مارا
رنجیان خوار و زار مهجور ای جان٭ ما را شادان کی منخواهی تو باش ایمن شاد و
خندان٭ بزبان هندی و بخط فارسی کاسون بولون کاسون کهولون کاسون بهاکهون السیی بین با
کاسون مانون کاکون جانون کاکی ای بیتی بین راتین٭ کوئین جانین کوئین مانین کوئین هی سنکهی

جکن و باز یک رکن و بعد زان در آخر یک یک رکن بود چنانکه در تمام یک
هزده حرف و بیست و سه ماترا باشد و تمام بندان هفتاد و دو حرف و
نود و دو ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته هیر روی خوشت موی چو ست
عنبر و مه چارده٭ بوس لبت عیسی دل کاکل مشکین سیه٭ خال زنخ گوی
مشک کاکل کج صولجان٭ سیب ذقن تنگ دهن باده و خوش الحوان٭
بزبان هندی و خط فارسی بهولین ایک رات سمی دوی پهر جائی٭ تین پهر بهولت بهه سنجهی
بهجائی٭ رات سمی سنک کیتک اودت سس مائی٭ بهولت نس سس رهی کیتک سکهه دائی٭
ایضا بخط هندی हीरछंद॥ फूलत हिये कप्रात समय दोइ पहर जानि
ए॥ तीनि पहर फूलत वहु संध्यहि पहिचानिए॥ रातिसमयसंग
कितक उदित ससि मानिए॥ फूलत निसि सिसि सर हित केतिक
وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن
بیست و هفتم چوبولا چهند باید دانست که چوبولا بفتح جیم عجمی خفیفه و سکون و
واو و بای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و لام ممدوده در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ان پانزده ماترا بود و چهی که در ابتدای
یک پهکن و در آخر یک تور باشد و میانه این هر دو کن هر چه اتفاق افتد و تمام

ध्यकेदि॥

یزدان

मैमाटीवोरानाहीहेरी। मानैनामो وازا در عربی بحر متدارک مثمن

مقطوع باشد و تقطیعش در هر یکی چهار بار فع لن باشد برین مثال فع لن

فع لن فع لن فع لن سیم روآمالاچهند باید دانست که روآمالا برای

مضموم و واو معروف و الف ممدوده و میم و لام ممدودین در اصطلاح

اهل این فن چهندی بود چهار یکی که در آخر هر تک بحوبالاچهند که سابق گذشت

یک حرف کم سازند چنانکه در تمام تک چهار کرن و در آخر تک حرف کم بود

از جمله نه حرف کرو هرده ماترا است و تمام بندان سی و شش حرف کرد

هفتاد و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته روآمالا جانان جون لولو دندان

داری مه آسا روی تابان داری کیسو داری بجان جون دامی و آن

غنچه داری جون بادامی بزبان هندی و خط فارسی ماناری پی توجهو نهها

بولین دهوتادیتی یوہین ہین ڈولین ماٹی اوران ناہین مین ہیرون مانی ناتو

ہونداہی ہیرو ایضاً بخط هندی ३.वामालाछंद॥ मातारीयैतोनूठवो

लै॥ धूतादेतेयोहीहेडोलै॥ माटीवारानाहीमैहेनो॥ मानैनातो

मोडौहैमेरो॥ وارکان تقطیعش بطور عروض

عربی در هر یکی چهار بار فع لن و در آخر تک یکبار فع باشد برین مثال

हैं कहामین॥ تامی سونی باتین موئی ناتو جوئی بہانین ناتین॥ ایضاً بخط هندی ४.छंद॥

कासोवोलो।कासोबोलो।कासोनाषोजुसीवातें॥कासोमानो

काकोजानो।काकेयैवीतीहेरातें॥कौनेजानेकोमेमानेकोने

तो॥ हाँसीखेहोघातें وارکان تقطیعش در هر یکی هشت بار فع لن بود

برین مثال فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن فع لن

بیست و نهم بحوبالاچهند باید دانست که بحوبالا بای موحده و جیم تازی خفیفین

باول مکسور و ثانی مشدد مضموم و واو معروف و میم و لام ممدودین

در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار یکی که در هر تک آن چهار کرن بود

چنانکه در تمام تک هشت حرف کرو شانزده ماترا باشد و تمام بندان سی

و دو حرف و شصت و چهار ماترا بود و تک آن نصف تک برنه چهند است

که سابق مذکور شد چنانکه مصنف کتاب گفته بحوبالا ای جان روی داری

تابان موی جون زنجیری بجان کیسو داری جون ماری دندانی

جون دانه ناری بزبان هندی و خط فارسی ناماناای چهونهها بولین دهوتا

دیتی یونهین دولین مین ماتی اوران میرو ماتی ناموندوہی ہیرو ایضاً بخط هندی

विज्जुमालाछंद॥ नामातायैनूठवोलै॥ धूतादेतेयोहीडोलै

فع لن فع لن فع لن فع سی و یکم لچهی چهند باید دانست که لچهی
بفتح لام و کسر جیم عجمی ثقیله مشدده و یای معروف در اصطلاح اهل این فن
چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ازان سه کرن و در آخر یک یکحرف گرو بود چنانکه
در تمام تک هفت حرف گرو چهارده ماترا باشند و تمام بندان بست و هشت حرف
و پنجاه و شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته لچهی جانا رند ازا جامی ؛ مهجو
را پنعامی ؛ منخواران اجامی وه ؛ تا کا مارا کامی وه ؛ ایضاً بخط هندی
लछीछंद ॥ मातायैनूठावोलै । धूताहेतही डोलै । माटीवो राना
हेनो । देखोमो डोहमेलो ॥ ३१ ॥ بزبان هندی و خط فارسی ماتایی جهوٹها بولین ؛ دهوتا
دهتی هین ڈولین ؛ ماتی و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی سه بار
فع لن و در آخر یک یکبار فع لن بود برین مثال فع لن فع لن فع لن فع
سی و دویم تناچهند باید دانست که تنا بکسر تای فوقانی خفیفه و تشدید نون ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ازان دو کرن بود چنانکه
در تمام تک چهار حرف گرو هشت ماترا باشند و تمام بندان شانزده حرف گرو
سی و دو ماترا بود و تک ازان نصف تک کوملا چهند است که سابق مذکور شد
چنانکه مصنف کتاب گفته تنا رنگن روتا ؛ شیرین کو تابی ؛ باکی توتی ؛ حالاکی تو

اوران نا تیرو ؛ ونهو سو ہو نی یرو

ارکان

ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی دو بار فع لن بود برین مثال
فع لن فع لن بزبان هندی و خط فارسی تونهین دولین جهوٹها بولین منی ہالی
ہاہی چائی
ایضاً بخط هندی तन्नाछंद ॥ योहीडोलै ॥ नूठेबोलै । मैंने
माटी ॥ नाहीबाटी ॥ ३२ ॥
سی و سوم سموہا چهند باید دانست که سموہا چهند بسین مهمله مفتوح و میم مشدده
مضموم و واو معروف و های ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی
بود چهار رکنی که در آخر هر یک سا چهند که سابق مذکور شد یکحرف گرو افزایند چنانکه
در هر یک سه حرف گرو ده ماترا بود و تمام بندان بیست حرف گرو چهل ماترا
باشد چنانکه مصنف کتاب گفته سموہا ماهی تابانی ؛ شاهی خوبانی ؛ جالی جانانے
بولو دندانی ؛ بزبان هندی و خط فارسی سو سیوے کارو نیناکو تارو راکهی نانیارو بهانی
ہی پیارو بخط هندی समोहाछंद ॥ मोहयोरीकारो । नै وارکان تقطیعش بطور
عروض عربی در هر یکی دو بار فع لن و در آخر یک یکبار فع بود برین مثال
فع لن فع لن فع سی و چهارم کهسکا چهند باید دانست که کهسکا بفتح کاف
تازی ثقیله و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این
فن چهندی بود چهار رکنی که در هر یک ازان دو کرن و یک سکن بود چنانکه در
تمام تک هفت حرف و دوازده ماترا باشند و تمام بندان بیست و هشت
नाकोनारो । रबैनाप्यारो । मोतैंप्यारो ॥ ३३ ॥

حرف و چهل و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته کهنکا جانا داری
سرما؛ روزی آبی برما؛ جانی مارا بردی؛ خونی ما را خوردی؛ بزبان هندی
وخط فارسی هو هو بانی کهه تین؛ بولین دولین رکهه تین؛ سوسو بهولین دکهه تین
هوری کهیلین سکهه تین ایضاً بخط هندی ॥ हो हो बानी मुख ते मगाछंद ॥
وازاد در عربی بحر متدارک مسدس مقطوع مانند وبقطیعش در هر یکی سه بار
فع لن بود و در آخر یک فعلن نیز شاید برین مثال فع لن فع لن فعلن
سی و پنجم باکا چهند باید دانست که بایکا سای عجمی خفیفه ممدوده و همزه مفتوحه
وتشدید کاف تازی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار تکی که در هر یک ان دو کرن و یک ب و بعد از ب در اخر یک یک حرف
گر بود چنانکه در تمام تک نه حرف و چهارده ماترا باشد و تمام بندان سی و
شش حرف و سی و شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته باکا ای جان
داری دو رخ چو مه؛ شهان داری لف ز سیه؛ خالی داری طرفه بر و؛ هیچی
داری عجب لب و؛ بزبان هندی وخط فارسی ای هو پیاری سنت نهی؛ تو سون
منهون کتنک کهی؛ پیارو تیری گن گنی؛ مانی جهاڑی تهه نهی بخط هندی
وارکان بقطیعش بطور عروض ए हो प्यारी सुनत तिन ही । तो पायका छंद ॥

सो मैं कित तक कहौ ॥ प्यारी तेरे गुन गन कौ । मानौ झाडि टह्यौ सवते ॥ ३५ ॥
सोमि सूरुति ॥ सबते दोनों सवते ॥ ३६ ॥

عربی در هر یکی دو بار فع لن و در اخر یک یکبار مفاعلن یا مفتعلن بود برین
مثال فع لن فع لن مفاعلن یا برین مثال فع لن فع لن مفتعلن سی و
ششم تانی چهند باید دانست که تانی بتای فوقانی خفیفه ممدوده و نون
مکسور و یای معروف و از اد در متعارف چهولنا گویند بجیم تازی ثقیله مضموم
و واو معروف و لام موقوف و نون ممدوده و ان در اصطلاح اهل
این فن چهندی بود چهار تکی بیک قافیه که در هر یک ان هفت رکن بود
و در آخر یک یک حرف گر باشد بحیثیتی که در تمام تک چهار بسرام یعنی وقف
واقع شود سه بسرام اول بعد از ده ماترا و بسرام چهارم بعد از هفت ماترا
باشد و اگر بجای سه بسرام هر یک جمک باشد یعنی در هر یک بسرامها ئی
سه گانه با هم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در تمام تک بیست و دو حرف و
سی و هفت ماترا بود و تمام بندان هشتاد و هشت حرف و یکصد و چهل
و هشت ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته تانی موی تو عنبرین رو ی تو
یاسمین خوی تو آتشین ای نگار؛ قامتی تو سهی روی تو گلی دام تو سنبلی ای
سمن بو؛ خط تو عنبرین خال تو نافه روی تو صحرای چین ای جفاجو؛ قد تو افعی
کاکل تو بلا ساعدی تو صفا ای بلا خو؛ بزبان هندی وخط فارسی باگ میں نند

جو سیام دو اوجنی ٹھہہ کی جب کون موتھین ری گای دیکھین گنین نام لی لی
سبی بہانت کی رنگ سون سوہین ری آی کی بیک دیکھو تہین دو سر دکھہ پاتین
ٹدو مان کیون ری انگہہ سون دیکہہ کی آی سکھی جیو کو آج ہین لاہہ پایو منون ری بخط ہندی

तानीछंद ॥ वागमेनंदजूस्यामदोउ जनेवैठिकैचित्तकोमोहईरी ॥ गाइदेखैगनैनाममैलैलैसवैसवैभांतिकेरंगसोसोहईरी ॥ आइकैवेगिदेखैतितैन्हदूसरीसुखवयतिवओनागनौरी ॥ आविसोदेखिकैयेसबीजीवकोआजुहीलाभपायोमनौरी ॥ ३६ ॥

وارکان بقطیعش بطور عروض عربی در ہر یکی شش بار فاعلن و در آخر تک
یکبار فاعلاتن بود یا ہفت بار فاعلن ویکبار در آخر فع باشد برین مثال
فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلاتن یا برین مثال
فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فع سی و ہفتم چندانا
چہند باید دانست کہ چندانا بفتح جیم عجمی خفیفہ ونون منونہ ودال خفیفہ والف
ممدودتین در اصطلاح اہل این فن چہندی بود چہار یکی کہ در ہر تک ان چہار
رکن بود چنانکہ در تمام یک دوازدہ حرف وبیست ماترا باشد وتمام شدان
چہل وہشت حرف وہشتاد ماترا بود چنانکہ مصنف کتاب گفتہ چنداناروتو
ناصفا موتو عنبرین ؛ فاتتی تو بلاخوی بو انشین ؛ خال تو نافہ خط تو عنبری

قدتوافقی

قد توافقی مو تو چنبری ؛ بزبان ہندی وخط فارسی رام اگی چلی مدہ سیتا چلی بندہ
ہیچھی چلی سوبہہ سوبہاہلی دیکہہ دیہی سبی کوٹ وہان کی بہنون جیو جیو
الیس کی بیچ مایا منون الیضا بخط ہندی चन्द्रानाछंद ॥ रामआगेच

وانرا در عربی بحر متدارک مثمن سالم نامند وتقطیعش در ہر یکی چہار بار فاعلن بود
برین مثال فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن سی وہشتم نحوہا چہند باید دانست کہ
نحوہا بہای موحدہ وجیم تازی خفیفین یا اول مکسور وثانی مشدد مضموم وواو معروف
وہای ممدودہ در اصطلاح اہل این فن چہندی بود چہار یکی کہ در ہر تک ان دو رکن
بود چنانکہ در تمام تک شش حرف وده ماترا باشد وتمام شدان بیست وچہار
حرف وچہل ماترا بود وتک ان نصف تک چندانا چہند است کہ سابق مذکور شد
چنانکہ مصنف کتاب گفتہ نحوہا روتو ماہ ماہ کو تو راہ ماہ مو تو عنبرین سمین ؛ رو تو ما
بزبان ہندی وخط فارسی سنبہہ کو ڈھندی ؛ راج پوتری کیتی ؛ لوگ دوی تین کی ؛
جاہہ لنگاہ لی بخط ہندی विज्जोहाछंद وارکان بقطیعش بطور عروض عربی در
ہر یکی دو بار فاعلن بود برین مثال فاعلن فاعلن سی ونہم جامر چہند باید دانست
کہ جامر بجیم عجمی خفیفہ ممدودہ ومیم مفتوحہ ورا در اصطلاح اہل این فن چہندی بود
چہار یکی کہ در ہر تک ان ہیچ کن بود اول یک رکن بعد زان یک جگن و

लमधसीतावली ॥ वंधुपीछेव लखमसीमानलौ ॥ ९
खिदखीसवैकोटि धांकैमनौ ॥ जीवजीवेसकै बीचमाथ
मनौ ॥ ३७ ॥
॥ समुकोंदरदै ॥ रामगुबीकि
नै ॥ दुकदैतीतिकै ॥ जाकुल
जोतिकै ॥ ३८ ॥

همچنین یک رکن و یک جکن در هم بیاورند تا بر ج کن تمام شود و رکن در آخر یک
واقع کرد چنانکه در تمام یک یازده حرف و بیست و سه ماترا بود و تمام بندان شصت
حرف و نود و دو ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته سامانی ساقیا کهی یار روی شوق
جا لگی ؛ باقی شراب ده بر ندیکنا لگی ؛ ما خراب و تیو اسیر دام مو تیو ؛ عاشقی نگاه تو
کباب تند خو تیو ؛ بزبان هندی و خط فارسی دان سو جار اوبهاند بهاٹ ای بو هو
بهلی بهی بهلی بو کارٹر لای بو نندرای دوار دهای بهاک سون جوای بو جنم جنم
سو نه بهیر ماکنو کهای بو ایضاً بخط هندی

वामरछंद ॥ दानसोरचारिवोर

و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار فاعلن و سه بار مفاعلن بود
برین مثال فاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن جهلم جکلا جهند باید دانست که جکلا
بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و ایضاً جیم عجمی خفیفه مفتوح و لام ممدوده در اصطلاح اهل
این فن جهندی بود چهار رکنی که در ابتدای هر رکن جامر جهند که سابق گذشت یک حرف
لکه بفزایند چنانکه در تمام یک شانزده حرف و بیست و چهار ماترا بود و تمام بندان شصت و
چهار حرف و نود و شش ماترا باشد و حاجت مثال آن نیست و ارکان تقطیعش
بطور عروض عربی در هر یکی چهار بار مفاعلن بود برین مثال مفاعلن مفاعلن
مفاعلن مفاعلن جهل و کم سامانی جهند باید دانست که سامانی بسین مهمله ممدوده

ॉडमाट आइयो ॥ होमल्लीनइमल्लीपुकारिटेरिलाइ
यो ॥ नंदराइद्वारधाइभागसोजोआइयो ॥ जन्मजन्म
सोनफेरिमागनोकहाइयो ॥ ३८ ॥

و میم ممدوده

و میم ممدوده تین و نون مکسوره و یای معروف در اصطلاح اهل این فن جهندی
بود چهار رکنی که در هر رکن آن یک رکن و یک جکن و در آخر یک یک حرف گرو آرند
چنانکه در تمام یک هفت حرف و یازده ماترا بود و تمام بندان بیست و هشت
حرف و چهل و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته سامانی ساقیا شراب لگی
زان شراب نا لگی ؛ تا لگی تغافلی چیدا زین تعللی ؛ بزبان هندی و خط فارسی
تهمه کی برا جهین ؛ سیون تبان سا جهین ؛ سوبهه بین بهاونی ؛ رنگ رنگ کی بنین ؛ ایضاً بخط هندی

सामानीछंद ॥ वैठिकैविराजही ॥ स्यावितानसाजही ॥ सोभनेवि
श्रावने ॥ रंगरंगकेवने ॥ ४१ ॥

و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار فاعلن و یکبار مفاعلن
بود برین مثال فاعلن مفاعلن چهل و دوم کهاری جهند باید دانست
که کهاری بکاف تازی ثقیله ممدوده و رای مکسوره و یای معروف در
اصطلاح اهل این فن جهندی بود چهار رکنی که در هر رکن آن یک رکن و
در آخر یک یک حرف گرو باشد چنانکه در تمام یک چهار حرف و هفت ماترا بود
و تمام بندان شانزده حرف و بیست و هشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب
گفته کهاری یار ماهی سو فای ماه روی تندخوی بزبان هندی و خط فارسی سیام
ای کوب دهای ؛ کیت کادین ؛ سکهه پاوین ؛ بخط هندی

कारीछंद ॥ स्यामसु
श्राए॥ गोपधाए॥ गीतगावै॥ सुखपावै॥ ४२

ورکن بقطیعش بطور عروض عربی در هریکی یکبار
فاعلاتن بود چهل و سوم سکا چهند بباید دانست که سکا بضم یا فوقانی خفیفه
و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود
چهار یکی که در هر تک ان اول دو تکن بود و تکن سه حرف لکه باشد و در اخر
تک یک کرن بود چنانکه در تمام تک هشت حرف و ده ماترا باشد و تمام
بندان سی و دو حرف و چهل ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته تنکا
مشک تست گیسو چشم خوشت آهو لعل لبت صهبا سبز خطت مینا
بزبان هندی و خط فارسی بهت بدن جاکی بنده بچن تاکی بهه بچ جت جوی سبل
کبهه سوی الف تا بخط هندی तुंगा छंद॥ बहुतबदनजाके॥ बिबिधिबच
बहुमुज॥ नताके وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هریکی یکبار مفتعلن
و یکبار فع لن بود درین مثال مفتعلن فع لن چهل و چهارم جمکا چهند باید
دانست که جمکا بفتح جیم تازی خفیفه و سکون میم و کاف تازی خفیفه
نون ممدود تین در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار یکی که در هر
تک ان اول یک تکن یعنی سه لکه بود و در آخر تک دو حرف لکه باشد
چنانکه در تمام تک پنج حرف لکه و پنج ماترا بود و تمام بندان بیست حرف و

بیست ماترا

बीस ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته جمکا درت بر نهم سر بود غم شود کم
بزبان هندی و خط فارسی بن جرت ترن هرت سکهه بهرت نت برت
ورکن بقطیعش بطور عروض عربی در هریکی یکبار فعولن بود و فعلتن نیز شاید چهل و
پنجم دموا چهند بباید دانست که دموا بدال ثقیله مضموم و واو معروف و الف
ممدوده در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار یکی که در هر تک ان
اول یک تکن باشد و تکن سه لکه بود بعد ازان دو رکن و در آخر تک تو
یعنی یک لکه و یک گر بود چنانکه در تمام تک یازده حرف و شانزده ماترا
باشد و تمام بندان چهل و چهار حرف و شصت و چهار ماترا بود چنانکه
مصنف کتاب گفته دموا قدت جان ما جان ما بدان لبت الحیوان ما
بدان رخت دین و ایمن ما بگو خطت رهزن دین ما بگو بزبان هندی
و خط فارسی کرت کون سون سونهه کون کی دهرت دهیر تابات مون کی هرت
هس سون بانهه جون کی کهت بهان سوناه بون کی الف تا بخط هندی دو
धा छंद॥ करतकैानसोसैाहकैानकी॥ धरतधीरताबातमैानकी॥
हरतहाससोबाहजैानकी॥ कहतमान وارکان تقطیعش بطور عروض
عربی ضمن بود مفاعیل مفعول فاعلن چهل و ششم دملا چهند باید دانست

که دہلا بضم دال خفیفه وکسر میم ولام ممدوده در اصطلاح اہل این فن جہندی
بود چہار تکی یک قافیه یا دو تک اول یک قافیه و دو تک آخر یک قافیه
که در ہر یک ازین ہشت سکن بود تحتیتی که در ہر یک سه بسرام واقع شود بسرام اول
بعد از ہشت حرف وبسرام دوم بعد از شش حرف وبسرام سوم بعد از ده
حرف واگر دو بسرام اول در ہر یک باہم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در
تمام تک بیست وچہار حرف وسی و دو ماترا باشد وتمام بیت نود و شش
حرف ویکصد وبیست و ہشت ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته دہلا
منم آنکه جدا شده ای سرو یا شده کوی یکوی ز جور تو ہمانه قرار و توانم مانده
بجانم ز رو نماز برای خندا بر رویتو چون گل موی تو سنبل خط تو آفت
خال بلا زغم تو حزینم بیدل و دینم لاله رخا منمای جفا بزبان ہندی وخط
فارسی مل چکّرن چندن بات بہی ات سوہت نیا این ہین بیت کون مرگ بیت
نیلو کت جت جری لی چند نسا چر بدیت کون برت کول سکا دک ہوت سبی
جیه جانی نہین الگی کت گون دکہه دیت تداک تہہین نه ہی کملاکر ہوی کملاپت کون
الیضاً بخط ہندی दुमिल्ला छंद ॥ मिलिचीकीनिचंदनवातवहै अतिसो
हतन्यायनहै मतिको ॥ मगमीतविलोकतचितजरैलियबंद

निसाचरपद्धतिको ॥ प्रातिकूलसुकादिक होत सबै जियजानौ ॥ नहीं उनकी
गति को ॥ दुखदेत तजागतु मैं नवनै कमलाकर कै कमलापति को ॥ ४६ ॥

وارکان

وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در ہر تکی ہشت بار فعلن بود برین مثال
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن جہل و ہفتم سنبہو جہند باید
دانست که سنبہو بفتح سین مہمله وقبل بکسره ونون منونه وبای موحده
ثقیله در اصطلاح اہل این فن جہندی بود چہار تکی که در آخر ہر تک دہلا جہند
که سابق گذشت یکحرف گر بیفزایند چنانکه در تمام تک بیست و ہیچ حرف و
سی و چہار ماترا بود وتمام بیت یکصد حرف ویکصد و سی و شش ماترا باشد
وحاجت بمثال این بیت وارکان تقطیعش ہمانست که در دہلا جہند گذشت
مگر آنکه در آخر تک فع افزوده شود برین مثال فعلن فعلن فعلن فعلن
فعلن فعلن فعلن فعلن فع جہل و ہشتم ہاتکی جہند باید دانست که ہاتکی بہ
بہای ممدوده وفتح تای فوقانی مثقله وکسر کاف تازی خفیفه مشدده و
یای معروف در اصطلاح اہل این فن جہندی بود چہار تکی که در ہر تک آن
ہفت سکن بود و در آخر تک یکحرف گر باشد تحتیتی که در تمام تک سه بسرام واقع
شود بسرام اول بعد از ہشت حرف وبسرام دوم بعد از شش حرف وبسرام
سوم نیز بعد از ہشت حرف وہر چہار تک یکقافیه باشد یا ہر دو تک اول
یک قافیه وہر دو تک آخر یکقافیه باشند واگر در ہر تک دو بسرام اول جمع

یکی که در هر تک ان چهار مسکن بود چنانکه در تمام تک دوازده حرف و شانزده
ماترا باشد و تمام بند ان چهل و هشت حرف و شصت و چهار ماترا بود و تک ان نصف
تک دملا چهند است که سابق گذشت چنانکه مصنف کتاب گفته **لوتک** دل ما
زغمی تو بسی شده خون ؛ بدماغ برامده شور جنون ؛ مکن انهمه جور و جفا صنما ؛
به اسیر کمند فراق بلا **زبان هندی وخط فارسی** ؛ ایک ناچت هین گت مورن
کی ؛ بهه دادر جیون مکهه سورن کی ؛ مرک ساوک کیسی چهلانک بهرین ؛ یک
ساهه تهیت دسیان دهرین **ایضاً بخط هندی**
तोटकछंद॥ एकनाचति
हैगतिमोरनकी॥ बहुदादुरज्योंमुखसोरनकी॥ मृगसावककैसी
[मृ]गलोचनकेमन॥ एककसामुखचन्दकी
ठगसीज्ञानधरी॥ ४६॥
وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی چهار بار فعلن بود برین مثال فعلن فعلن
فعلن فعلن اینجا هم مدل چهند باید دانست که مدل بفتح میم و کسر دال مثقله و تشدید لام
و تخفیف در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک ان دو سکن بود چنانکه
در تمام تک شش حرف و هشت ماترا باشد و تمام بند ان بیست و چهار حرف
و سی و دو ماترا بود و تک ان نصف تک تونک چهند است که سابق گذشت چنانکه
مصنف کتاب گفته **مدل** صنما بخدا نکنی تو جفا ؛ بنشین دمکی ؛ بشنو غمکی ؛
بزبان هندی وخط فارسی دکهه کیون ڑهی ؛ هر جو هرهی ؛ سکهه جی بهری ؛ دهون

۱

داشته باشند یعنی با هم مسجع باشند مستحسن بود چنانکه در تمام تک بیست و دو حرف
و سی ماترا بود و تمام بند ان هشتاد و هشت حرف و یکصد و بیست ماترا باشد
چنانکه مصنف کتاب گفته **ماتکی** منم انکه جدا شده بی سرو باشده بارخ چون کاهی
نه قرار و توانم مانده بجانم رو بنمایی ماهی بر رویتو گوکب کاکل تو شب خط
سیاه تو شامی دل ما شده صید تو خال تو دانه و موی دراز تو دامی
بزبان هندی وخط فارسی آج اور کهه راج کی بات سنی جب بن بنی کهه
مونی ؛ کرس هی انکه انگ تی بهول اتهی تب هین تن کی سکهه دونی ؛ کر
منجن کیس سنوار کهی سبهی سمتا جک کونی ؛ بسنو بهه بهوکهن ساج سجی ابهین
سس نیکج کونی **ایضاً بخط هندی**
हाटकछंद॥ अजअौरिखिराजकी
बातसुनीजवहीतवतेगहिमौनै॥ क्रसहेअंगअंगतेफूलिउठेतव
हीसुनिकेसवहूने॥ करिमंजन وارکان تقطیعش بطور عروض عربی
هر یکی هفت بار فعلن و در آخر تک یکبار فع بود برین مثال فعلن فعلن فعلن
فعلن فعلن فعلن فعلن فع چهل و پنجم تونک چهند باید دانست که تونک
بضم تای فوقانی خفیفه و قبل خفیفه مثقله و واو مجهول و تای فوقانی مثقله
مفتوح و کاف تازی حقیقه در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار

केसवजीरिजुदेसवहीसमताजगकीन॥ बरनीबहुभूषन
सांजिसजीसुवदेसिसिपंकजकीन॥ ४८॥

بلکم در

بهری ایضاً بخط هندی ॥ मउलछंद ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هریکی دو

بار فعلن بود درین مثال فعلن فعلن بنجاه ویکم کیتک جهند باید دانست که کیتک

بکاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و تای فوقانی و کاف تازی خفیفین با ول

مفتوح در اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار تکلی که در هر تک آن هفت کن بود

اول یک سکن بعد از ان دو حلکن بعده یک بهکن پس یک رکن باز یک

سکن و در آخر یک نوم یعنی لک وکر باشد جنانکه در تمام تک بست حرف و بیست

و هشت ماترا بود و تمام بند آن هشتاد حرف و یکصد و دوازده ماترا باشد جنانکه

مصنف کتاب گفته کیتک صنما رخی تو جو ماه روشن موی تو جو شبی سیه : جو ربوده

دل عاشقان نکنی جرا سوی ما نکه : همه عاشقان ز فراق تو شده خون فشان ز دو

دیده ها : تو برحمی نکنی کهی صنما بجور کشیده ها بزبان هندی وخط فارسی دسکنده

ری سهه جهانڈ دی بهه بار بار نه بولیی : اب آج راج سماج مین مل ساج جیت

نه دولیی : کر راج تین کروجایی سر راج کو دین هاتهه لی : سکهه پای تات جدهای

کی کهرجاه ری جس ساتهه لی : ایضاً بخط هندی

केतकछंद ॥ दसकंध

रेसठ छांडि देह ठवार वार न वोलिये ॥ अव आजु राजु समाज मे

बल साजु वितन डोलिये ॥ गिरि राजगरु وازاد رعربی بحر

کامل

॥ जगनजगनजगन ॥ जगनजगनजगन ॥ जगनजगनजगन ॥ ५० ॥

दनिजगनजगनकोयजगनजगन ॥ सुखपाई ॥

नाहिजगतउछहजगनजगनसुखपाइ ॥ ५१ ॥

کامل مثمن سالم نامند وارکان تقطیعش در هریکی جهار بار متفاعلن بود درین مثال

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن و تقطیع جهند مذکور بطریق تقطیع بحر رجز

مثمن سالم نیز تواند آمد وان در هر مصرعی جهار بار مستفعلن بود درین مثال مستفعلن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن بنجاه و دوم سیهرام جهند باید دانست که سیهرام بسین

مهمله مکسور و یای مجهول و هاء هوز و رای ممدوده و میم در اصطلاح اهل این

فن جهندی بود جهارتکلی که از آخر هر تک کسک جهند که سابق گذشت حرف

حذف نمایند جنانکه در تمام تک نوزده حرف و بیست و سی ماترا بود و تمام

بند آن هفتاد و شش حرف و یکصد و جهار ماترا باشد جنانکه مصنف کتاب گفته

سیهرام صنما قدی تو صنوبر و رخ تو جو ماه منیر دهن و لبان تو شکرین سر کاکلی تو عبیر

همه عاشقان بفراق تو شده ناتوان و نزار : نما کهی رخ ماه سان بر ما شب تار

بزبان هندی وخط فارسی تب لوکنا تهه بیلوک کی رکهنا تهه کو نج هاتهه : سبهیکهه

سو ابهکهیک کی بت اوجری سبهه کا تهه : رکهه راج اشت بشست سو مل کاد

نندن ای : بن بالمیک بیاس او ک جیتی بن رای ایضاً بخط هندی سیهرام

छंद ॥ तवलोकनाथविलोकिकैरघुनाथकोनिजहाथ ॥ सुविसे

وارکان تقطیعش بطور عربی در هریکی سه بار متفاعلن و در آخر یک فعلاتن

विसाश्रीभवककौसबउछ्यै सुमगाथ ॥ लिखरजइ

छविसिछसोमिलिभातिधनंदन आई ॥ पुनिबालिमीक

श्रामश्रादिकजेहतेमुनिराइ ॥ ५२ ॥

بود برین مثال متفاعلن متفاعلن فعلات پنجاه وسیوم سبحی چهند باید
دانست که سبحی بفتح سین مهمله و نون منونه وجیم تازی و یای فوقانی خفیفین با اول
مضموم وبتانی مشدد مکسور و یای معروف و ازامده مالتی نیز گویند بفتح میم و سکون
دال ثقیله و میم ممدوده و لام موقوف و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و آن در
اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر تک آن تک سکن و دو جکن و
در آخر تک یکحرف گرو بود چنانکه در تمام تک ده حرف و چهارده ماترا باشد و تمام
بیدان چهل حرف و پنجاه و شش ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته
سبحی رخ تو چو ماه چهارده ٭ دل تو چو سنگ سیاه وه ٭ کمر و دهان تو هیچ نی ٭ سر موی تو خم
پیچ نی ٭ بزبان هندی وخط فارسی نب من حتر بهج ای پو ٭ سبهه روپ سو درسائی
پو ٭ ده جوت ما بچهه سمای پو ٭ اه دیکهه کی من بهاهی پو الیضاً بخط هندی
संजुतीछंद ॥ و از ادر عربی بحر کامل مجزو نامند و تقطیعش در هر یکی دو بار متفاعلن
بود برین مثال متفاعلن متفاعلن و تقطیع چهند مذکور بطریق تقطیع بحر رجز مربع نیز توان کرد
امدوان در هر یکی دو بار مستفعلن بود برین مثال مستفعلن مستفعلن پنجاه و چهارم
تومر چهند باید دانست که تومر بتای فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول و میم مفتوح
و را در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که از آخر تک سبحی چهند که سا

گذشت

॥ गहलेजीवनको निसाइयो ॥ मैं रूप सोहरसमाइयो ॥
॥ वंदगीतो नामसमाइयो ॥ परुदेखिके मनमाइयो ॥७६॥

گذشت حرف گرحذف نمایند چنانکه در هر تک آن نه حرف و دوازده ماترا بود
و تمام بیدان سی و شش حرف و چهل و هشت ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
تومر رخ تو چو ماه صیام ٭ سرکاکلی تو شام ٭ کمر و دهان تو هیچ ٭ سر مو تو هم پیچ ٭
بزبان هندی وخط فارسی ده باند سوچهه لای ٭ وه کرنهه من کهت جای لکهه
هانس یای سب بال بهیه پریم کی بس لال ٭ الیضاً بخط هندی ॥ तोमरछंद
و ارکان تقطیعش بطور عروض عربی در هر یکی یکبار متفاعلن و یکبار فعلاتن
بود برین مثال متفاعلن فعلات پنجاه و پنجم دسک چهند باید دانست که
دسک بدال خفیفه مکسور و یای معروف و بای عجمی و کاف تازی خفیفین
با اول مفتوح در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار رکنی که در هر تک آن
پنج رکن بود اول سکن بعد ازان بکن و آن سه حرف لگه بود و بعد از رکن
رکن و پس ازان بهکن و بعده جکن بود چنانکه در تمام تک پانزده حرف
و بیست ماترا بود و تمام بیدان شصت حرف و هشتاد ماترا باشد چنانکه
مصنف کتاب گفته دیپک دل بی رخت خون فشان بوده هر شام ٭ سر بی درت
بوده شوریده سر سام ٭ بر کنج لب خال ساقی سه فام ٭ افکنده افسون و می ناز
در جام ٭ بزبان هندی وخط فارسی نس دیوس پریه نام پیر و جیت بام جل پک

॥ वीठबांधियोजीहिलाइ ॥ वीठिजंघतहांटिकाइ ॥
॥ नीमिहसमैसबवाल ॥ नंद्रमचेंमकेबसलाइ ॥७५॥

به بین کرو سکهه بن کام ؛ سن بربل برکی رنک سج دهام ؛ من کای بج بات

تیری تکت سیام ؛ ایضا بخط هندی दीपकछंद ॥ निसिद्यौसप्रियनाम

चलुवेगिपियपैकचौसु ॥ ततनोजपतवाम وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مستفعلن فعلاتن فعولان بنجاه و ششم بهحک ربات جهند باید

دانست که بهحک ربات بضم بای موحده ثقیله و فتح حیم تازی خفیفه و نون

منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و کسر بای عجمی خفیفه و رای متصله و یای تحتانی

ممدوده و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار رکنی

که در هر تک این جهار رکن بود و رکن یکحرف لکه و دو حرف کر باشد جنانکه

در تمام تک دوازده حرف و بیست ماترا بود و تمام بندان جهل و هشت حرف

و هشتاد ماترا باشد جنانکه مصنف کتاب کفته بتا تر اضداد داده رنکی

بوی ؛ بدیوانکان داده های هوی ؛ بموی سه داده هجی و تابی ؛ شوریدکان

داده جانی خرابی ؛ بزبان هندی و خط فارسی بهکی دیکهه کی سنک لنکیس

مالا ؛ ذری دور مندو در جتر سالا ؛ تهان کو دکو بال کو بوت بهولو ؛ سبی جتر

کی بترکا دیکهه بهولو ایضا بخط هندی भुजंगप्रयातछंद ॥ भगीदेखिकेस

त ॥ हुरीदौरिमंदोदरीचित्रशाला ॥ किलेकेसवाला وازاد عربی بحر تقا

بهحک ربات

شمن سالم

شمن سالم نامند و تقطیعش در هر یکی جهار بار فعولن بود بدین مثال فعولن فعولن

فعولن فعولن بنجاه و هفتم هرسنکها تا جهند باید دانست که هرسنکها تا بفتح ها و سکون

را و سین مهمله مفتوح و نون منونه و کاف تازی ثقیله و نون ممدوده و تین در اصطلاح

اهل این فن جهندی بود جهار رکنی که در هر تک آن دو رکن بود و رکن یکحرف لکه و

دو حرف کر بود جنانکه در تمام تک شش حرف و ده ماترا باشد و تمام بندان

بیست و جهار حرف و جهل ماترا بود و تک آن نصف تک بهحک ربات

جهند است که سابق کذشت جنانکه مصنف کتاب کفته هرسنکها تا بسی فانی ؛ بدستان

جرای ؛ ز شوقیم حیران ؛ کجای تو ایجان ؛ بزبان هندی و خط فارسی لکهی جهاک آی کهی

بات بهای جلو بیر تیرین لتا بهار بهیرین ایضا بخط هندی हरसंख्यानाछंद ॥

कहीवाततभाई ॥ लखीछाकआई ॥ وارکان تقطیعش بطور عروض عربی در

هر یکی دو بار فعولن بود بدین مثال فعولن فعولن بنجاه و هشتم کسکا تر نک جهند

باید دانست که کسکا تر نک بکافین عجمیین خفیفین کاف اول مفتوح و نون منونه

و کاف ثانی ممدوده و تای فوقانی خفیفه و رای مفتوحتین و نون منونه و کاف

عجمی خفیفه در اصطلاح اهل این فن جهندی بود جهار رکنی که در هر تک آن است

جکن بود در آخر تک یکحرف لکه باشد جنانکه در تمام تک هست هیج حرف و سی و

گنگاترنگ

سه ماترا بود و تمام بندان یکصد حرف و یکصد و سی و دو ماترا باشد چنانکه مصنف
کتاب گفته چو جان کی خی خوش و خوب تو دادم روی مهوش تو ای بت مهوش
فراق تو جانم سوخته و من با دل خون شده جور و جفاکش چو گیسو و کاکل تو دل کو دیم
داده باد و یکی نوازم خمار تو دارم زار و نزارم بی رخ تو در سوز و گدازم
زبان هندی و خط فارسی جدهی پرت سند سو بهه ندهی ترنی او لوکن کون رکهه
نندن منون کره دیپت دیهه دهری کدهون کره دیبه موهت هی من
کدهون کل دیپی دیپی کهه کیتو کدهون بردین کو هلسون من چهین سو تهین بهه بهات
لسین و ب دین کو مده کهالت هی جن الف گخط هندی गंगातरंगछंद
वढोप्रतिमंदिरसोभवढोतरुनीअवलोकनकोरघुनंदन॥ मनोग्रह
दीपतिदेहधरेकिधौंगृहदेवियमोहतहैमन॥ किधौंकुलदेविदिपक
وارکان تقطیعش بطور عروض عربی چنین بود مفاعلتن فعلن فعلاتن مفتعلن
فعلن فعلاتن بحاه و بهم موتی دام چهند باید دانست که موتی دام بضم میم
و واو مجهول و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف و دال خفیفه ممدوده و کسر میم
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر یک ان چهار چکن بود چنانکه
در تمام تک دوازده حرف و شانزده ماترا باشد و تمام بندان چهل و هشت حرف

॥ ५८ ॥

وشصت وچهار

وشصت و چهار ماترا بود چنانکه مصنف کتاب گفته موتی دام ترانه بسوی عرب نگاه
مرا ز فراق تو حال تباه خیال وصال تو عیش مدام بلای فراق تو طیش تمام
زبان هندی و خط فارسی تهان بهه بهاتن جات نداگ منون بن سنتن کی
بد بهاگ لسین بهه رنگن کی جل جات کیتی کل پچهن کی سبهه کات
الف گخط هندی मोतीदामछंद। तहं واركان تقطيعش بطور عروض عربی
چنین بود مفاعلتن فعلن فعلات شصتم الکتها چهند باید دانست که الکتها
بضم همزه و کسر کاف تازی خفیفه شده و تشدید یای فوقانی اثقل ممدوده
در اصطلاح اهل این فن چهندی بود چهار تکی که در هر تک ان دو چکن بود دو مبان
دو چکن یدکور تور باشد چنانکه در تمام تک هشت حرف و یازده ماترا بود و تمام
بندان سی و دو حرف و چهل و چهار ماترا باشد چنانکه مصنف کتاب گفته
الکتها عذار تو همه نور نهاد تو همه حور دهان تو همه تنگ کمان تو همه جنگ
زبان هندی و خط فارسی کمان ناکر آج بجار کی کر کاج نهار و دیکهه سماج بنای کی
دهر ساج الف گخط هندی ॥ गुमानवाकरुआजु। अकच्याछंद واركان
تقطیعش بطور عروض عربی در هر تکی یکبار مفاعلن و یکبار فعلات بود در مثال
مفاعلن فعلات شصت و یکم الکتها چهند باید دانست که الکتها بفتح لام و

बहुमीतिनजाततलग॥ मनोमुनिसंतनकेवडभाग॥ लसैवहुरंगनकेजलजात॥ किनैकुलपक्षिनके सुभगात॥ ५९॥
। बिचीरचैककसधाज । बि... बनाइकै घरसाज॥ ६०॥

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 3

اماید ماوت بدبتش نیاید ورا جای مسطور نیز از پای تخت دهلی از قید سلطان
بغرب برامده رفت رستان بفتح اول وسکون تای فوقانی مثقله ونونین نون
اول ممدوده و یای معنونه بمعنی ذکر باشد ردن بضم اول و فتح دال خفیفه بمعنی کریه
وگریستن بود رستان بفتح اول وسکون سین مهمله ونونین نون اول ممدوده
وثانی معنونه زبان را گویند و نیز رر کمرزنکله دار را نامند رکمن بضم اول وسکون
کاف تازی خفیفه و میم مفتوح نام یکی از زنان باشد رمن باول و میم مفتوحتین بمعنی
استعمال کردن و ورزیدن و بهره مند گشتن از خط زن بود و بمعنی رمیدن
ورفتن نیز امده رن بفتح اول بمعنی جنگاه بود روچن باول و واو مجهول و فتح
جیم عجمی خفیفه سفوفی بود رنگین چند رنگ مثل شنگرف زابلی یعنی سبند ورکه زنان
هنود از ان در پیشانی وشقه کشند و تکی گذارند وازار جبان گویند بتنوین نون ممدوده
و یای معنونه و در متعارف ازار وری گویند برا مضموم و واو مجهول و رای
مکسوره و یای معروف روون باول و واو مفتوحتین بمعنی شوهر ناپاک باشد وروئی
بیای معروف اخر بمعنی زن ونالکا بود و بجای واو میم نیز استعمال کنند رمن رمنی
گویند ریت بفتح اول وسکون یای تحتانی بمعنی شب باشد فصل واو راجیو باول ممدوده
وکسر جیم تازی خفیفه وسکون واو ما یای مثمومه گل کنول را نامند راکهو باول ممدوده

وکاف عجمی

کاف عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول نام رامچند بود راو باول ممدوده لقب راجهای
هند است فصل ها راه باول ممدوده راس را گویند وان محل تقاطع منطقة
البروج است با منطقه فلک مایل است که فلک القمر باشد و نقطه مقابل ازا العربی
ذنب گویند و بهندی کهت نامند چنانکه درباب کاف تازی خفیفه بیاید چون ماه را در
حوالی یکی ازین دو نقطه با افتاب مقابله باشد خسوف شود واگر اجتماع باشد کسوف
شود وازین راه است که اهل هند الست راه را دشمن ماه وافتاب گویند ربه باول مکسور
و یای مجهول حرف لکه را نامند و نیز بمعنی شوره زمین و دیوارها باشد فصل یای تحتانی
راجی باول ممدوده و جیم تازی خفیفه مکسور و یای مجهول بمعنی رسا بود رانی باول
ممدوده و نون مکسوره و یای معروف بمعنی ملکه باشد یعنی زن راجا رتی باول مفتوح
و تای فوقانی خفیفه مکسوره و یای معروف وزن حبه را گویند و بمعنی بخت و طالع نیز امده
رجنی باول مفتوح وسکون جیم تازی خفیفه و نون مکسوره و یای معروف شب را گویند
رنگرای باول مفتوح و نون منونه و کاف عجمی موقوف و رای ممدوده نام زنی است
مغنیه ورقاصیه که در منش اجای بوده رمنی باول و میم مفتوحتین و نون مکسوره
و یای معروف بمعنی زن باشد و بجای میم واو نیز استعمال کنند وروئی گویند
روری باول مضموم و واو مجهول و رای مکسوره و یای معروف سفوفی بود رنگین

بچند رنگ که زمان منود در پیشانی بدان قسقه کشند و تکی گذارند روهنی باول مضموم
و واو مجهول و هاء موقوف و نون مکسور و یاء معروف نام نخهتر ست یعنی منزلی از منازل
قمر و نیز نام سر بست از سرتهای دموی ریوتی باول مکسور و یای مجهول و واو موقوف
و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف نام نخهتر ست یعنی از منازل قمر **باب** سین مهمله
فصل الف سارد اباول ممدوده و رای موقوفه و دال خفیفه سرستی را نامند و ان
هو کل صوت و آواز و نغمه و سرود بود ساکها باول ممدوده و کاف تازی ثقیله
بمعنی شاخ درخت را نامند و بمعنی کاری بس بزرگ که وقوع آن از دیگران محال باشد
نیز آمده سامانیان باول و میم ممدوده و تین و کسر کاف مشدده ممدوده با یای مشموم قحبه
و لولی را نامند سامان نیز ایضا باول و میم ممدوده و تین و نون موقوف و فتح بای موحده
خفیفه و کسر تای فوقانی خفیفه نیز همین معنی آمده سبها باول مفتوح و یای موحده ثقیله
مجلس را نامند سیتا باول مفتوح و تای عجمی و بای فوقانی خفیفین اول مکسور بدر بود
ستا باول مضموم و تای فوقانی خفیفه دختر را نامند ستکها بفتح اول و تای
فوقانی و بای موحده خفیفین بسکون اول و کسر ثانی و کاف تازی ثقیله نام نخهتر
یعنی منزلی از منازل قمر سبجیا بفتح اول و کسر جیم تازی خفیفه مشدده ممدوده با یای
مشموم سندر را نامند سدا باول مفتوح و دال خفیفه بمعنی همیشه بود سدها باول

مضموم و دال

مضموم و دال ثقیله آبحیات را گویند سرآ باول مضموم و رای شراب را نامند سربت
بفتح اول و سکون را و بای موحده خفیفه و فیل ثقیله موقوف و فتح بای موحده خفیفه لام
مشدده و بای موحده ثقیله کنایه از قحبه و لولی بود سبردا بفتح اول و سکون را و بای
موحده و دال خفیفتین باول مفتوح بمعنی مدام و همیشه بود سسا باول مفتوح و سین
مهمله بمعنی خرگوش بود و نیز قسمی ست از اقسام اربعه مردان سکها باول مفتوح و کاف
تازی ثقیله بمعنی یار و دوست باشد و بکسر اول کاکل سر را نامند سلا باول مکسور
و لام بمعنی سنگ باشد سلتا بفتح اول و کسر لام و تای فوقانی خفیفه رود را نامند
سنکا بفتح اول و نون منونه و کاف تازی خفیفه بمعنی خوف و ترس بود سوآ باول
مضموم و واو طوطی سبز را نامند و در متعارف اهل هند ازا توتا گویند بضم تای فوقانی
و واو مجهول و ایضا تای فوقانی خفیفه سوندها باول مضموم و واو مجهول و نون منونه
و دال ثقیله بمعنی خوشبوی باشد سوبها باول مضموم و واو مجهول و بای موحده
ثقیله زیب و زینت بود سوها باول مضموم و واو معروف و ها چیزی سرخ و گلگون
را نامند سارسا باول مکسوره ممدوده با یای مشموم و رای موقوفه و سین مهمله
زن بدکاره را نامند سیتا باول مکسوره و یای معروف و تای فوقانی خفیفه
نام زن رامچند است که او را راون بغارت برده بود سبنا بفتح اول و سکون

های تحتانی و نون بمعنی فوج باشد سیو آ باول مکسور و یای مجهول و واو بمعنی خدمت بود
سهر آ باول مکسور و یای مجهول و های موقوف و راء علاقها و سلکها باشد از گل تا بیش
و در و جواهر که در عروسی و کدخدائی بر سر داماد و عروس بندند و ان معروفست
فصل بای موحده خفیفه سرب بفتح اول و سکون را بمعنی همه و تمام باشد **فصل** بای موحده
ثقیله سبه بضم اول و تشدید اخر بمعنی مبارک و میمون بود سنبه باول مکسور و نون
منونه یکی از نامهای باری بود عز اسمه **فصل** بای عجمی خفیفه سراب بفتح اول و رای ممدوده
و عای بد بود سرب بفتح اول و سکون را مار را نامند سرندیب باول و رای مفتوحتین
و نون منونه و دال خفیفه مکسور و یای معروف نام ولایتیست جنوبی دیه که حضرت
ادم علیه السلام از اسمان در انجا افتاده سلب بضم اول و فتح لام بمعنی نرمی و
ملایمت و همواری بود و نیز قسمی است از رقص که بس بنرمی و ملایمت و همواری
رقصند سمیب باول مفتوح و میم مکسور و یای معروف بمعنی وصال باشد ستاب
باول مفتوح و نون منونه و تای فوقانی خفیفه ممدوده غم و اندوه و خشم و غصه بود
سنکلپ باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون لام بمعنی
در گذشتن از سر چیزی و ترک کردن و بخشیدن بود سنگلدیپ باول مفتوح
و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و سکون لام و دال خفیفه مکسور و یای معروف

نام ولایتی

نام ولایتی است بدین معنی خبر سیپ باول مکسور و یای معروف صدف را نامند **فصل**
بای عجمی ثقیله سوپه باول مضموم و واو مجهول خستگی دهان باشد **فصل** تای فوقانی خفیفه
سانت باول ممدوده و نون منونه جمعیت خاطر و اطمینان قلب بود ساونت
باول ممدوده و واو مفتوحه و نون منونه مرد شجاع و دلاور را نامند و نیز نام
راکنی است مرکب از ملار و سارنگ ست بالفتح سه معنی دارد اول بمعنی صدق
و راستی بود دویم بمعنی طاقت و توانائی امده سیوم خلاصه هر چیز را نامند و
بالضم بمعنی فرزند و زائیده باشد سرت بضم اول و سکون را بمعنی هوش و اگاهی
باشد و نیز بمعنی جماع و مباشرت بود سکت باول و کاف تازی خفیفه مفتوح بمعنی
قدرت و توانائی بود سمدهات بفتح اول و سکون میم و دال ثقیله ممدوده بمعنی
معتدل باشد سنپت بفتح اول و نون منونه و فتح بای عجمی خفیفه بمعنی دولت و جاه
بود سنتت باول مفتوح و نون منونه و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی اکثر و بسیار
باشد سنجت باول مفتوح و نون منونه و ضم جیم تازی خفیفه بمعنی زوج و جفت
باشد و درویش را نیز نامند سنکیت باول مفتوح و نون منونه و کاف
تازی خفیفه مکسور و یای مجهول بمعنی وعده گاه و مکان اجتماع بود یعنی مکان
بود موعود معهود برای ملاقات و صحبت داشتن سنکیت باول مفتوح و نون

سنبت با اول مفتوح و نون منونه ... خفیفه وفتح ...

منونه و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی رفاقت و همراهی بود سنگیت باول مفتوح و نون منونه
و کاف عجمی خفیفه مکسوره و یا معروف علم موسیقی را نامند و آن مستمل است بر راگ
و تال و نرت یعنی نغمه و اصول و رقص سوت باول مضموم و واو مجهول زهاب
چشمه باشد و بواو معروف ریسمان را نامند و بمعنی سود انیز آمده و بفتح اول
و سکون واو اناغ یعنی زن دیگر شوهر را نامند سهت باول مفتوح و هاء مکسور
لفظی است که افاده معنی معیت کند سیت باول مکسور و یا مجهول بمعنی سفید باشد
و بیای معروف نام مرضی است که دران دست و پا عرق کند و سرد شود سیمنت
باول مکسور و یا معروف و میم مفتوحه و نون منونه فرق سر را نامند گویند یعنی
فاصله که زنان از گیسو را زی از حد پیشانی تا نصف سر در وسط باشد و انرا
در متعارف مانگ نامند میم ممدوده و نون معنونه کاف عجمی فصل تای
فوقانی نقطه سوارته باول مضمومه ممدوده با واو مشموم و رای مفتوحه کلامی را گویند
که دران وصف خط و خال و حسن و جمال و بیان احوال عاشق و معشوق باشد
سیته باول مکسور و یا معروف برنج را نامند فصل تای فوقانی مثقله سنسکیر
اول و سکون شین معجمه بمعنی خلقت و آفرینش و کائنات و موجودات باشد سنب
باول مفتوح و نون منونه و ضم بای عجمی خفیفه فراهم آمدن و غنچه گشتن چیزی وازو

شگفته باشد سنگک باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف تازی بمعنی تنگ بود فصل
تار فوقانی الثقل سانته باول ممدوده و نون معنونه بمعنی وصل و پیوند باشد سته
بالفتح احمق و نادان را گویند و نیز قسمی سب از اقسام اربعه تایک فصل جیم تازی خفیفه
ساج باول ممدوده مهند ساز بود یعنی آراستگی و پیراستگی و ساز و اخن سج
بالفتح بمعنی زیب و تقطیع بود سروج باول مفتوح و رای مضموم و واو مجهول گوگل
را نامند سلج باول و لام مفتوحتین صاحب شرم و حیا را گویند سماج باول
مفتوح و میم ممدوده بمعنی مجلس و صحبت و معاشرت بود سوروج باول مضموم و واو
معروف و رای موقوف آفتاب را نامند سهج باول و های مفتوحتین امری که
باسانی و بی تکلفی بوقوع آید سیج باول مکسور و یای معروف و جای عجمی خفیفه
مروارید بود سیج باول مکسور و یا مجهول سند را نامند فصل جیم تازی ثقیله
سانجه باول ممدوده و نون معنونه بمعنی شام باشد سمجه باول و میم مفتوحتین
بمعنی فهمیدگی و دانائی و امر ازان بود سوجه باول مضموم و واو معروف بمعنی
بصیرت و بینائی باشد فصل جیم عجمی خفیفه سانچ باول ممدوده و نون معنونه بمعنی
راستی و درستی بود سچ بالضم لطافت و نظافت و پاکیزگی بود و بالفتح بمعنی
صدق و راستی باشد سکچ باول و کاف تازی خفیفه مضموم بمعنی ملاحظه باشد

سنکوح باول مفتوح و نون منونه وضم کاف تازی خفیفه و واو مجهول بمعنی ضیق
وتنک امده وسوح باول مضموم و واو مجهول فکر و اندیشه بود سینج باول بکسور
ویای معروف و نون معنونه بمعنی اب دادن باغ و زراعت وامر ازان بود
فصل دال خفیفه سبد بفتح اول وسکون بای موحده خفیفه بمعنی لفظ وکلمه باشد
وانزا در سنسکرت بسین معجمه استعمال اهل هند وان دو ماه کوار و کاتک باشد
فصل دال سوید بضم اول وسکون یای تحتانی با واو مشموم بمعنی عرق باشد
ثقیله ساده باول ممدوده مردی راست درست و با دیانت و امانت و پاک محضر
نامند سانده باول ممدوده و نون معنونه بر کشش نمودن تیر در کمان وامر ازان
بود سده بالضم بمعنی هوش و شعور واکاهی بود و در اصطلاح اهل موسیقی
راک وراکنی است که بسیط باشد ومرکب از راک وراکنی دیکر نبود وانزا
بتشدید اخر نیز استعمال کنند وبالکسر والتشدید درویش کامل را نامند ومعنی
فتح الباب وکشایش کار نیز امده سدهانده باول مضموم ودال ثقیله
ممدوده و نون مکسور کنایت از ماه باشد ومعنی ان دریای الحیات
بود چه کویند در قرص ماه الحیات است وانچه افاده ازین قبیل معنی کند
کنایت از ماه باشد مثل سدهادهر و سدهادام وامثال ان سکنده بضم

در سنسکرت … کویند … سرد باول … نام فصلیست از فصول شش کانه اهل هند

اول و فتح

اول و فتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه بمعنی عطر وخوشبوی بود سبنده بفتح اول
وسکون نون وقبل نون منونه و بای موحده خفیفه مفتوح و نون منونه قرابت وخویشی
و وصل و پیوند و ربط باشد سنده بکسر اول و نون منونه دریا را نامند
و بفتح اول بمعنی جای وصل و پیوند باشد سوده باول مضموم و واو مجهول بمعنی
اثر و سراغ وخبر واکاهی بود و بواو معروف بمعنی راستی و تقابل باشد فصل
دال ثقیله ساند باول ممدوده و نون معنونه کاوی بود که برای تاج نگاه دارند
سوند باول مضموم و واو معروف و نون معنونه کاوی بود که برای ان معروفست
فصل را اسار باول ممدوده دو معنی دارد اول فولاد را نامند وان معروفست
دویم قدر وقیمت باشند ومهره چوبی که یکی از بازیهای هنداست وامثال انرا نیز کویند
ساستر باول ممدوده وسین مهمله موقوف و فتح تای فوقانی خفیفه کتب فقهی وعقاید
اهل هند بود و در محاوره سنسکرت حرف اول کلمه را بسین معجمه خوانند و شاستر
کویند ساکر باول ممدوده و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی تالاب بود و دریا را
نیز نامند سپهر باول و بای عجمی ثقیله مفتوح ماهی را نامند وبمعنی فربه و پرکوشت
نیز امده ستاور باول مفتوح و تای فوقانی خفیفه ممدوده و واو مفتوحه
نام دواییست که بفارسی ازا بوزیدان کویند ستبر بفتح اول وسکون تای

خرطوم فیل را نامند

فوقانی خفیفه و بای عجمی و تای فوقانی خفیفتین بفتح اول و تشدید ثانی و رای
متصله کنایت از کل کول بود دستر باول مفتوح و تای فوقانی خفیفه مشدده
و رای متصله دشمن را مانند سدهار باول مضموم و دال ثقیله ممدوده بمعنی
اراستن و براستن و ساختن و برداختن بود سدهر باول و دال ثقیله مفتوح
اب ریز را مانند سر بالضم دو معنی دارد اول بمعنی دیوتا بود دویم اهنک
و نغمه باشد و بالفتح سه معنی دارد اول چوب تیر را دویم بمعنی اب و تالاب اده
سیوم بمعنی نظیر و مثل و مانند بود سرور بفتح اول و سکون را و واو مفتوحه بمعنی
تالاب باشد سریر باول مفتوح و رای مکسور و یا معروف بمعنی بن و اندام بود
سسر باول مکسور و سین مهمله مفتوح نام فصلی از فصول شش گانه هندیه و ان دو
ماه ماه پهاکن باشد و بضم اول خسر را مانند سکر باول مضموم و کاف تازی خفیفه
مشدده و رای متصله ستاره زهره را مانند و بمعنی سرامده سکمار بضم اول و سکون
کاف تازی خفیفه و میم ممدوده بمعنی نازک و نازنین بود و درخت کیله یعنی موز را
مانند سکهر باول مکسور و کاف تازی ثقیله مفتوح قله کوه را مانند سکهر بضم اول
فتح کاف عجمی ثقیله صاحب طبع و فهم بود و ظریف را مانند سمدر باول مفتوح
و میم مضموم و دال خفیفه مشدده و رای متصله دریا را مانند سمیر باول

مفتوح و میم

مفتوح و میم مکسور و یای معروف باد نسیم را مانند و بضم اول و یای مجهول عموما
کوه را مانند خصوصا نام کوهیست از طلا سمیشر باول مضموم و میم مکسور و یای
مجهول و ضم سین معجمه نام مهادیو باشد سنیر باول مفتوح و نون منونه و فتح
بای موحده خفیفه اب را مانند سنبهر باول مفتوح و نون منونه و فتح بای موحده
ثقیله هزار باشد سندر باول مضموم و نون منونه و فتح کاف مفتوح صاحب
حسن و جمال بود سنکر باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف تازی خفیفه نام
مهادیو و نیز نام یکی از سرهای سرراک است سنکار باول مکسور و نون
منونه و کاف عجمی خفیفه بمعنی سرهفت باشد یعنی اراستگی و براستگی و زیور بستن
زنان و ان باصطلاح و قرار داد اهل هند جمله شانزده است سنیچر باول
مفتوح و نون مکسور و یای معروف و فتح جیم عجمی خفیفه ستاره زحل را مانند و چون
روز شنبه متعلق بدوست لهذا روز شنبه را نیز مانند سوار باول مکسور و واو
ممدوده طحلب را مانند و ان زکی بود سبز رنگ که از ایستادگی و دیرماندگی
بر روی اب بندد و باول مفتوح معونه بمعنی اراستگی و براستگی و ساختن و برداختن
و امر از ان بود سوتر باول مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه موقوف
و رای متصله بمعنی قاعده و قانون باشد سور باول مضموم و واو معروف دو معنی

دار داول آفتاب را مانند دویم دلاور وشجاع را کویند ونیز نام مردی
نابینائی متصوف که اکثر سخنان بصوف امیر در وصف کانه واحوال کوبهای
او کفته وآن کلام او را لبشنید مانند بکسر بای موحده خفیفه وسکون سین معجمه
ونون موقوف وبای عجمی ودال خفیفتین باول مفتوح سهس تر بفتح اول وهای
مفتوحه معنونه وسکون سین مهمله وبای عجمی وتای فوقانی خفیفتین باول
مفتوح وهای مضموم وواو مجهول ودال خفیفه موقوف ورای متصله برادر را
کویند سنسار بفتح اول وسکون نون وسین مهمله ممدوده بمعنی عالم ودنیا
باشد **فصل** سین مهمله سارس باول ممدوده ورای مفتوحه نام طایریست
مشهور که آنرا بفارسی کلنک کویند ونیز کل کول را مانند ساهس باول
ممدوده وهای مفتوحه بمعنی استقلال وتمکین ووقار باشد سرتس بفتح اول
وسکون را ویای موحده خفیفه مفتوح بمعنی اختیار باشد سرس باول مفتوح
ورای مفتوحتین بمعنی اول واعلا وبکسر اول نام درختیست مشهور سس بالفتح
ماه را مانند سنیاس باول مفتوح وکسر نون مشدده ممدوده وبای مشموم
بمعنی فقر وترک دنیا بود سواس باول مکسوره ممدوده باواو مشموم بمعنی نفس
دوم باشد ودر متعارف بدون واو مشموم وبانون معنونه استعمال کنند

السانس

کلنگ
ارکل کیول بفتح
سهو در باول
وهای مضموم وواو
مجهول ودال خفیفه موقوف
ورای متصله

وسانس کویند سهس باول وهای معنونه مفتوح بمعنی هزار باشد سیس باول مکسور ویای
معروف بمعنی سر بود وبیای مجهول نام ماریست دریا تال یعنی تحت الثری باد شاه
ماران **فصل** کاف تازی خفیفه ساوک باول ممدوده وواو مفتوحه انبور را مانند
ستنبک بفتح اول وبای عجمی وتای فوقانی خفیفتین بسکون اول وفتح ثانی در اصطلاح
اغانی هند آن بود که از سر هر سری از سرهای هفتگانه بترتیب حرفی کیرند چنانکه
مجموع آن سرکم بدهنی شود وآن مجموع را باستک کیرند چنانکه بهر حرفی آهنک مختلف
کردد وآهنک وصوت همان سر براید که حرف اوست آن مجموع حروف سرهفت
سر را ستبنک کویند چه سپت بمعنی هفت باشد سک بالضم طایریست سبز رنک
که در متعارف توتا کویند وبفارسی طوطک نامند سوک باول مضموم واو معروف
نام ستاره ایست که چند کاه وقت صبح از طرف مشرق طلوع کند وچند کاه وقت
شام در طرف مغرب ظاهر کردد ودر سفر ونقل مکان روبرو رفتن آن شوم وبدبخت
باشند سهایک باول مفتوح وهای ممدوده وهمزه ملینه بمعنی برادر ویار ودوست باشد
سیوک باول مکسور ویای مجهول وواو مفتوح بمعنی خادم باشد **فصل** کاف تازی ثقیله ساک
باول ممدوده بمعنی یار ودوست باشد سکمب بفتح اول وتای فوقانی خفیفه ومیم مفتوح
نام اندر بود که باعتقاد هنود در آنجا عالم علویست سک بالضم بمعنی راحت وآرام

باشد وبالکسر پند ونصیحت بود وبمعنی سرزیرانده وبه تشدید اخر مرید را مانند سنکه
باول مفتوح ونون منونه سفید مهره باشد وان قسم صدفی است بجید میانه
کاواک مخروطی شکل که هنود از او وقت عبادت خویش مثل بوق نوازند وان از
جمله چهارده تن است ونیز نام عددیست وان صد کرور باشد سنمکه بفتح اول وسکون
نون وضم میم بمعنی مقابل وروبرو باشد فصل کاف عجمی خفیفه سارنک باول ممدوده
ورای مفتوحه ونون منونه چند معنی دارد اول ابور را مانند دویم چراغ را کویند
سیوم بادر خواند چهارم نام تیر سکه راک بود وان معروفست سانک باول
ممدوده ونون معنونه بمعنی نیزه باشد وسراق بود که مقلدان تقلید خود در امثال
کسی کنند لباس او پوشیده ووضع او کیرند وبان معنی انزا باول مضموم ممدوده
باواو منمومه نیز استعمال کنند وسوانک کویند سراوک باول مفتوح ورای مصله
ممدوده وواو مفتوحه نام طریقه ومذاهب هنود سرک بفتح اول وسکون را اسمان
بود سرنک بضم اول وفتح راو نون منونه دو معنی دارد اول بمعنی سرخ رنک
وخوشرنک باشد دویم بمعنی نقب انده وبکسر اول ورای مصله قله کوه را مانند سنجوک
بفتح اول ونون منونه وجیم تازی خفیفه مضموم وواو مجهول بمعنی وصال ومعیت
باشد سنک باول مفتوح ونون منونه بمعنی رفاقت وهمراهی ومعیت بود سهاک

باول مضموم

باول مضمومه وهای ممدوده اعزاز واکرام وخواستکاری وناز برداری زن بود
شوی را فصل کاف عجمی ثقیله سنکه باول مکسور ونون منونه شیر را مانند فصل لام
ساردول باول ممدوده ورای موقوفه ودال خفیفه مضموم وواو معروف
شیر شرزه را مانند سال باول ممدوده دو معنی دارد اول بمعنی خار وخله ومیخ
بود دویم نام درختی است سانهل باول ممدوده ونون معنونه وفتح های فوقانی
بیله معنی بران باشد سانکل باول ممدوده ونون معنونه وفتح کاف تازی خفیفه زنجیر
بود سبل باول وبای موحده خفیفه مفتوح بمعنی قوی وزوراور بود سجل باول وجیم
تازی خفیفه مفتوح بمعنی سیراب وشاداب باشد سرل باول ورای مفتوحتین بمعنی بلند
ودراز باشد سربهل باول ورای متصله مکسور ویای معروف وفتح بای عجمی بصله تار جبل
را مانند وانرا بفارسی جوز هندی کویند سکال باول مفتوح وکاف تازی خفیفه ممدوده
بمعنی فردا باشد وبضم اول بمعنی ارزانی غله وغیره بود سکل باول وکاف تازی خفیفه
مفتوح بمعنی همه وتمام باشد سلک بالضم والسکون سفید را مانند سل بالکسر بمعنی
سنک سلل باول مفتوح ولام مکسور بمعنی اب باشد ورود ونهر نیز مانند سول باول
مضموم وواو معروف بمعنی خار وخله ونیش بود وبمعنی ترتیب واسلوب نیز امده سیال
باول مکسور ویای تحتانی مکسور وایضا باول مکسور ممدوده بابای منمومه شغال را

نامند سیام لال با ول مکسوره ممدوده با یای مشموبه و میم موقوفه ولام ممدوده
کنایت از کانه باشد سیل با ول مکسور و یای معروف و فتح یای فوقانی حفیفه
بمعنی سرد باشد سیل با ول مکسور و یای معروف بمعنی شرم وحیا بود و بیای مجهول
تیره خرد بود و بفتح اول و سکون یای تحتانی کوه باشد **فصل** میم سنجهم بضم اول
و فتح جیم عجمی ثقیله شده بمعنی باریک بود سد ابسرام با ول مفتوح و دال حفیفه
ممدوده و کسر بای موحده خفیفه و سکون سین مهمله و رای ممدوده کنایت از کوه
باشد سرم با ول مفتوح و رای متصله بمعنی عرق باشد سکم بضم اول و فتح کاف
عجمی حفیفه بمعنی سهل و اسان باشد سم بالفتح بمعنی موافق و برابر مثل و مانند بود سنکرام
با ول مفتوح و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و رای ممدوده بمعنی جنک عظیم
بود سنکم با ول مفتوح و نون مغنونه و فتح کاف عجمی حفیفه بمعنی اجتماع و ملاقات
باشد سوم با ول مضموم و واو مجهول ماه را نامند و بمعنی ابحیات نیز امده سیام با ول
مکسور ممدوده با یای مشموبه بمعنی سیاه باشد و نیز نامی است از نامهای کانه جیه و سیام
سیاه فام بوده **فصل** نون سائین با ول ممدوده و همزه ملینه و یای معرف و نون
مغنونه بمعنی صاحب و خداوند باشد ساجن با ول ممدوده ایضا غیر ممدوده جیم تازی
حفیفه مفتوح بمعنی یار دوست بود ساد هارن با ول و دال ثقیله ممدو و تین و رای

مفتوح

مفتوحه قحبه و فاحشه را نامند سانان با ول و میم ممدوده و تین نیز بهمین معنی امده سان
با ول ممدوده کوه را نامند ساودهان با ول ممدوده و واو موقوفه و دال ثقیله
ممدوده جمعیت خاطر و عدم اضطراب باشد ساون با ول ممدوده و واو مفتوحه نام
ماه اول از برکهارت یعنی موسم برشکال و ان معروفست سپنان بفتح اول و سکون
بای عجمی حفیفه و نون اول ممدوده و نون ثانی مغنونه خواب و رویا بود سجان با ول مضموم
و جیم تازی حفیفه ممدوده بمعنی دانا و عاقل و فهیم بود سدامان بضم اول و میم ممدوده
و نون مغنونه نام مردی که یار قدیم کانه بوده و در ایامیکه کانه خردسال بوده
و کاوان میچرائید با او مصاحب بود و چون کانه راجا کنس خال خود را کشته
و راج یعنی سلطنت یافت بعد از راج یافتن سدامان نظر یاری قدیم کرده بحاجات
فقر پیش او رفت و او بسیار اعزاز و اکرامش کرد و بنواخت سدن با ول و دال
خفیفه مفتوح خانه را گویند سران با ول مکسور و رای ممدوده بمعنی سرد و خشک شدن
باشد سرجن بضم اول و سکون را و فتح جیم تازی حفیفه بمعنی دوست باشد سرون
با ول و رای خفیفین بمعنی ملاذ و ملجا و پشت پناه و امیدگاه بود سرومن با ول
مفتوح و رای مضمومه و واو مجهول و میم مفتوح کامل و مختار و مستشار را نامند و ور
بهنس کثرت بجای سین مهمله معجمه استعمال کنند و شرومن گویند سرون با ول مفتوح

و رای متصله و واو مفتوحه گوشت را مانند و نیز مردی که مادر و پدر پیر ضعیف
خود را بر دوش خود مثل کاور کهاران بر داشته میگشت و بدست و ستره سهواً
بزخم تیر کشته شد سکهاسن باول مضموم و کاف تازی ثقیله ممدوده و سین مهمله مفتوح
پالکی را مانند و آن سواری است مشهور معروف در هند که آنرا مردم بر دوش خود گرفته
برند سگن بضم اول و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی شگون و تفاول باشد و همانا که هند
سگون است و بفتح اول نام کنی است از کنیهای شکانه و آن مرکب از دو لکه و
یک کر بود سمان باول مفتوح و میم ممدوده بمعنی مقدار و مثل و مانند بود سمرن
بضم اول و سکون میم و رای مفتوحه بمعنی تسبیح و سبح کردن و ذکر نمودن بود سمن باول
مضموم و میم مفتوح گل را گویند عموما و گل چنبیلی بود خصوصا سنبورن باول مفتوح و نون
منونه و ضم بای عجمی خفیفه و واو معروف و رای مفتوح بمعنی تمام و کمال بود سگیرن
باول مفتوح و نون منونه و کسر کاف تازی خفیفه و یای معروف و رای مفتوح بمعنی مرکب
و آمیخته بود و در اصطلاح اهل موسیقی راگ و راگنی را گویند که از دو راگ و راگنی
و زیاده بر آن مرکب باشد سنکهاسن باول مکسور و نون منونه و کاف عجمی ثقیله ممدوده
و فتح سین مهمله بمعنی تخت باشد سن بالضم والتشدید سه معنی دارد اول بمعنی خالی
و ویران باشد دویم صفر را مانند سیوم خدر و بیحس شدن عضو باشد سوان

باول مضموم

باول مضموم و واو ممدوده و ایضا باول مفتوحه ممدوده با واو مشموم سگ را مانند
سوالس باول ممدوده با واو مشموم و سین مهمله مفتوح خواهر شوی را مانند سوامن
باول مضموم و واو معروف و رای موقوف و میم ممدوده و نون معنونه بمعنی سپاهی و
شجاع و دلاور و بهادر بود سورن بضم اول و فتح واو و سکون را طلا را مانند
و بجای واو بای موحده خفیفه نیز استعمال کنند و سبرن گویند سون باول مضموم
و واو معروف بمعنی جلا و ویرانی باشد سیان باول مکسور و یای تحتانی ممدوده بمعنی
عقل و شعور و دانا و آگاهی بود سجان باول مکسور و یای معروف و جیم عجمی خفیفه ممدوده
پرندگان شکاری را مانند مثل باز و چرغ و امثال آن سین بفتح اول و سکون یای
تحتانی بمعنی اشارت بود شوستیاهن بکسر اول و واو با های مشموم و ضم سین مهمله
و تای فوقانی و بای موحده خفیفتین بسکون اول و یای ممدوده با های مفتوحه کنایت
از طاوس بود **فصل** واو سنبهو باول مکسور و قبل مفتوح و نون منونه و ضم بای
موحده ثقیله و واو معروف یکی از نام باری بود عز اسمه و بر مهادیو نیز اطلاق کنند
سهدیو بفتح اول و سکون ها و دال خفیفه مکسوره و یای مجهول نام یکی از پاندو باشد که
پنج برادر بوده اند سینو باول مکسور و یای معروف و نون منونه بمعنی کناره و سرحد
باشد سنو بکسر اول و سکون آخر با های مشموم نام مهادیو باشد **فصل** ها سر بفتح

اول و سکون را و سین مهمله مکسور و یای معروف و رای مضموم کنایت از گل کنول
باشد سره باول مضموم و رای مفتوح کاوی بود دشتی که از دم ان قطاس سازند و نیز
قسمی است از اقسام جهی جهد سموه باول مفتوح و میم مضموم و واو معروف بمعنی کثرت
و انبوهی بود سندیه باول مفتوح و نون منونه و دال خفیفه مکسور و یای مجهول بمعنی ظن و کمان
باشد سنیه باول مفتوح نون مکسور و یای مجهول عشق و محبت بود سنیه باول مکسور و یای
معروف و نون منونه شیر را مانند **فصل** یای تحتانی ساد تری باول ممدوده و دال
ثقیله موقوف و رای مکسور و یای معروف زن مصاحبه و صدیقه و دوستدار را مانند
ساد هوی باول ممدوده و دال ثقیله مکسور و واو موقوف و یای معروف زن مصاحبه
و رضاجوئی شوهر را مانند ساری باول ممدوده و رای مکسور و یای معروف لباسی بود
که زنان هنود بپوشند و ان چادری بود باریک که نصفی را بالای لهنکه که بمنزله لنکت بر کمر ببندند
و نصف باقی را بطریق معجر بر سر اندازند سانکری باول ممدوده فتح میم و کاف عجمی خفیفه
شده و رای متصله مکسور و یای معروف بمعنی سامان و سرانجام باشد سبهای بفتح
اول و سکون تای فوقانی خفیفه و بای موحده ثقیله ممدوده و همزه ملینه و یای معروف سبای
را مانند ستی باول مفتوح و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف زن صالحه و رضا
جوی و دوستدار شوهر را مانند ستی بضم اول و سکون را و سین مهمله مفتوح و تای

فوقانی خفیفه

فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف نام یکی از دیوتهای که نعمه و سرود از و ناشی
شده و نیز نام رود که اب ان رود سرخ رنک است و ان در زیر قلعه اله اباد
رود کنکا و جمنا یکجا شده روان کشته اکرچه رود مذکور بر روی زمین ظاهر نیست
و باصطلاح اهل هند یکجا جمع شدن هر سه رود مذکور را تر بینی کویند نکسر تای فوقانی
خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مکسور و یای مجهول و نون مکسور و یای معروف و نیز
نام یکی از راکنیهاست سرسری بضم اول و سکون را و سین مهمله مضموم و رای مکسور
و یای معروف رود را مانند و بعضی کویند معنی ان همان رود است که سابق مذکور شد
سری بفتح اول و سکون را و سین مهمله مکسور و یای معروف اب بالاب را مانند سری
باول و رای متصله مکسور و یای معروف بمعنی اعلا و برتر بود و سری آون بحروف
و حرکات مذکوره و راو واو مفتوحتین و نون نام یکی از برهای سر یراک است
سکیسی باول مضموم و کاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله مکسور و یای
معروف نام یکی از اجهرهای مجلس اندر است سکرای باول مفتوح مغنونه و سکون کاف
تازی خفیفه و را ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی سکی بود سکهدائی بضم اول
و سکون کاف تازی ثقیله و دال خفیفه ممدوده و همزه ملینه مکسور و یای معروف بمعنی
دوست بود سکهری بکسر اول و سکون کاف تازی ثقیله و رای مکسور و یای معروف

بمعنی کوه باشد سکهندی بکسر اول و فتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و دال
مهمله مکسور و یای معروف طاوس بود سکهی باول مفتوح و کاف تازی ثقیله مکسور
و یای معروف زن مصاحبه و انیسه را مانند و باول مکسور طاوس را گویند سکهرائی
بضم اول و سکون کاف عجمی ثقیله و رای ممدوده و همزه ملینه مکسور و یای معروف بمعنی
صاحب طبعی و سخندانی و صاحب کمالی باشد و نیز نام راگنی است که در اصل نامش
گرائی بوده بضم کاف تازی خفیفه و رای ممدوده و همزه ملینه و یای معروف عرش
آستانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه با جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه
بدین اسم موسوم ساخته سلی باول و لام مکسورتین و یای معروف مور سیاه
بود سنتندی بفتح اول و سکون نون و قبل نون منونه و بعضی بجای نون مذکور میم
خوانند و یای موحده خفیفه مفتوح و نون منونه و دال مهمله مکسوره و یای معروف
بمعنی خویش و اقربا و یار و دوست بود سنجی باول مفتوح و نون منونه و جیم تازی خفیفه
موقوف و میم مکسوره و یای معروف درویش را مانند سندری باول مضموم و نون
منونه و دال خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف بمعنی زن با حشمت و صازن
صاحب حسن بود سنگهاتی باول مفتوح و نون منونه و کاف عجمی ثقیله ممدوده
و تای فوقانی خفیفه مکسوره و یای معروف بمعنی رفیق و یار و مصاحب بود سنیاسی

بفتح اول

بفتح اول و کسر نون مشدده ممدوده و یای مشمومه و سین مهمله مکسوره و یای معروف
فقیر و تارک دنیا را مانند گروهی بود از فقرا مشهور در هند که موی سر و بغل
و غیر آن تراشند و ناخن نگیرند و خاکستر در سر اندازند و روی و بدن مالند و اکثر
برهنه باشند و ریاضات شاقه کنند و این گروه در ولایت قلماق بیشتر منتشر است و مردم
آنجا متابعت انها کنند و به پیری پرستند سواتی باول مکسور و واو ممدوده و تای فوقانی
مکسور و یای معروف نام چهتر است یعنی منزلی از منازل قمر و در آن باران نیسان بارد
و از قطرات آن در صدف ها مروارید بهم رسد سوارتهی باول مضموم ممدوده و واو مشمومه
و رای موقوفه و کسر تای فوقانی ثقیله و یای معروف پهلوان را گویند سوامی باول
مضموم ممدوده و واو مشمومه و میم مکسور و یای معروف بمعنی صاحب و خداوند و
پادشاه بود سهائی باول مفتوح و های ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی رفیق
و مدد و معاون باشد سهای باول مفتوح و های ممدوده نیز بهمین معنی آمده سهجری
بفتح اول و سکون ها و جیم عجمی خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف بمعنی زن
مصاحبه و صدیقه بود سهکاری بفتح اول و سکون ها و کاف تازی خفیفه ممدوده
و رای مکسور و یای معروف بمعنی یار و دوست باشد سهودری باول مفتوح
و های مضمومه و واو مجهول و دال خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف بمعنی

خواهر باشد سهیلی باول مفتوح ویای مجهول ولام مکسور ویای معروف زن مصاحبه
وندیمه را نامند سی باول مکسور ویای معروف بمعنی زن باشد خصوصا دوستدار
ورضاجوی شوهر سیلی باول مکسور ویای مجهول ولام مکسور ویای معروف کمند
وحدت را نامند سیمنتی باول مکسور ویای معروف ومیم مفتوح ونون منونه ویای
فوقانی خفیفه موقوف ونون مکسور ویای معروف زن بود سینگی باول مکسور و
یای معروف ومیم معنونه وکاف عجمی خفیفه مکسور ویای معروف بمعنی بوق باشد
که درویشان صبح وشام نوازند **باب** کاف تازی خفیفه **فصل** الف کالکا
باول ممدوده ولام مکسور وایضا موقوف وکاف تازی خفیفه نام دیوی منسوب
بحسن وجمال بود وبجای لام را نیز استعمال کنند وکارکا گویند کام کندلا باول
ممدوده ومیم موقوفه وکاف تازی خفیفه مفتوح ونون منونه ودال خفیفه
مفتوح وایضا موقوف ولام نام زنی رقاصه که عاشقه مردی مادهونل
نام که در اکثر فنون مثل موسیقی وکوک وغیره مهارت تمام داشت بوده
کانتا باول ممدوده ونون معنونه وتای فوقانی خفیفه بمعنی زن بود کانتها
باول ممدوده ونون معنونه وتای فوقانی الثقل بمعنی کناره بود کایا باول ممدوده
ویای تحتانی بمعنی تن واندام بود کبتا بفتح اول وبای موحده وتای فوقانی

خفیفین باول

خفیفین باول مکسور بمعنی شاعر وسخنور بود کبجا بضم اول وبای موحده وجیم تازی
خفیفین باول مکسور وایضا بسکونه نام زنی است کورنست گویند وی خادمه
راجا کنس خال کانه بوده چون کانه قصد کشتن کنس خال خود که با کانه
عداوت داشت کرد کبجا وقت سواری پیش آمده صندل کانه کشید کانه بمعنی
را قبول وشگون دانسته بخارق عادت خود او را مستوی القامه وجمیله
ساخته بتصرف خود در آورده واو محسوده گوپهای دیگر کانه تعلق وعشق
داشتند گردید کبوتکا باول مفتوح وبای عجمی خفیفه مکسوره وواو مجهول ویای
فوقانی وکاف خفیفین باول موقوف فاخته را گویند کتها باول مفتوح وتای فوقانی
ثقیله بمعنی قصه باشد کربا بکسر اول وسکون را وبای عجمی خفیفه بمعنی رحم ولطف
ومهربانی بود کرتا بفتح اول وسکون را وتای فوقانی خفیفه نام باری عز اسمه
وبمعنی فاعل وکننده فعل باشد کرتکا باول مکسور ورای مهمله وتای فوقانی
وکاف تازی خفیفین بکسر اول نام نخهتریست یعنی منزلی از منازل قمر وان ثریاست
که در برج ثور است کریا بفتح اول وسکون را ویای تحتانی بمعنی تدبیر وچاره
کار بود کلا باول مفتوح ولام بمعنی درجه ومرتبه واندازه ومقدار وعیار
حسن وجمال باشد وبمعنی ادا واندازهای بازیگران ورسن بازان نیز آمده

کلتا بضم اول وکسر لام وتای فوقانی سقله زن بدکاره بود کلیوا باول مفتوح
ولام مکسور ویای مجهول وواو طعام خوردن ناهار وناشتا را گویند کملا
باول مفتوح ومیم مضموم ولام بمعنی دولت وجاه باشد ومنود ازادیوی
نامند کنتا بضم اول وسکون نون وتای فوقانی خفیفه نام مادر نند و بوده که
پنج برادر بوده اند کنجکا باول مفتوح وقیل مضموم ونون منونه وجیم وکاف تازی بین
خشخاش باول مفتوح محبه وفاخته را نامند کنکا بفتح اول وکسر نون مشدده
وکاف تازی خفیفه نیز بهمین معنی آمده کوسلیا بفتح اول وسکون واو وسین
مهمله مفتوح وکسر لام مشدده بابای مشموم نام مادر رامچند بوده کوکلا
باول مضموم وواو مجهول وکاف تازی خفیفه مکسور ولام طایریست مشهور
بخوش آوازی از قبیل کویل که طایریست خوش آواز شبیه بزاغ کوچک
تر از آن وآن در بسنت رت که فصل بهار باشد مست گردد گوندها
بفتح اول وسکون واو ونون معنونه ودال ثقیله برق را نامند گریلا باول
ورای متصله مکسور ویای معروف ولام بمعنی عیش وعشرت ولهو ولعب
بود کیورا باول مکسور ویای مجهول وواو موقوف وراکلی است زرد رنگ
خوشبو که ورقش بقدر دستی دراز وکاه دم باشد وآن معروفست فصل

بای موحده

بای موحده خفیفه کاب باول ممدوده بمعنی شعر باشد کوستهب باول مفتوح
وهمزه مضمومه وواو معروف وسین مهمله موقوف وفتح بای فوقانی ثقیله گوهر
لعل را نامند وآن از جمله چهارده رتن است که از دریای محیط برآمده کب
بالفتح شاعر را نامند کرتب بفتح اول وسکون را وتای فوقانی خفیفه مفتوح
بمعنی فعل وعمل باشد فصل بای موحده ثقیله کنبه بضم اول ونون منونه چهار معنی
دارد اول بمعنی سبو بود دوم برج دلو را نامند سیوم مثانی فیل را نامند
چهارم نام یکی از بزهای برراک است فصل بای عجمی خفیفه کپ بالفتح بوزینه را نامند
کچهپ بفتح اول وجیم عجمی ثقیله مشدده کشف را نامند که بفارسی ازاسنک پشت
گویند کلاپ باول مفتوح ولام ممدوده بمعنی بالش وزاری بود کلپ باول ولام
مفتوحتین خضاب ورنگ کردن ریش بوسمه وامثال آن واهار دادن بود
قماش وپارچه وبلعابات کندرپ باول مفتوح ونون منونه وفتح دال خفیفه
وسکون را بمعنی منی وشهوت جماع وجوشش مستی جوانی بود کوپ باول
مضموم وواو معروف جاه را نامند وبواو مجهول خشم وغضب بود فصل
بای عجمی ثقیله کلپه باول ولام مفتوحتین کاسه زانو را نامند فصل تای فوقانی
خفیفه کرانت باول مکسور ورای متصله ممدوده ونون معنونه بمعنی شعاع

ولمعان ورونق بود کرتوت بفتح اول وسکون را وتای فوقانی خفیفه
مضموم وواو معروف بمعنی فعل وعمل باشد وسحر وجادو را نیز کویند کروت
بفتح اول وسکون را وواو مفتوحه راه را نامند ونیز انرا کویند که هنود در کاشی
که معظم معبد ایشان است روند وخود را به تیغ واره دوپاره کنند بامید
واعتقاد انکه نجات یابند وبهشتی شوند یا انکه به تناسخ باز بدنیا ابد وپادشاه
شوند کلدهوت بفتح اول وسکون لام وضم دال بهیله وواو معروف طلا
را کویند کنت باول مفتوح ونون منونه شوهر را کویند ودر متعارف بتای فوقانی
ثقیله استعمال کنند وکنه کویند کیت باول مکسور ویای مجهول ذنب را کویند
وان نقطه ایست در فلک که منطقة البروج با منطقه مایل بقمر بران تقاطع
کرده ونقطه مقابل انرا راه کویند برای ممدوده وها یعنی راس وچون ماه
در حوالی یکی ازین دو نقطه باشد وافتاب مقابل او بود خسوف واقع
شود واکر با افتاب مجتمع بود کسوف شود ونامداری وشهرت واواره
بود **وصل** تای فوقانی ثقیله کاته باول ممدوده وایضا غیر ممدوده صمغ
درختی بود که انرا با برک تنبول خورند تا رنکین تر شود **وصل** تای فوقانی
مثقله کبت باول وبای عجمی خفیفه مفتوح بمعنی نفاق باشد کت بالفتح کمر میان

والله اعلم
کیبرت باول مکسور ویای معروف ورای مفتوح بمعنی اعمال

راکویند

را کویند وبضم اخر بمعنی تلخ باشد کچلپت بالفتح وسکون جیم تازی ولام مفتوح
ونون منونه وفتح بای عجمی خفیفه بمعنی مکر وحیله وتزویر باشد کشت بفتح اول و
سکون شین معجمه بمعنی صعوبة ودشواری بود کوت باول مضموم
وواو مجهول سه معنی دارد اول قلعه را نامند دویم بمعنی عدد کرور باشد
سیوم بمعنی زکله بود بواو معروف بمعنی هجو بود کوشت باول مضموم وواو
مجهول وشین معجمه موقوف نام دوائیست ومعرب ان قسط باشد وان بر دو
قسم است شیرین وتلخ شیرین بکار خوردن اید وتلخ بکار ادهان واضمده
وغیر ان کیت باول مکسور ویای معروف کرم را کویند **وصل** تای فوقانی
الثقل کاته باول ممدوده بمعنی خوب باشد کتهن بهته بفتح اول وتای فوقانی
الثقل وسکون نون وبای عجمی خفیفه مکسور ویای معروف کنایت از کشف
یعنی سنک پشت باشد کمته باول ومیم مفتوح نیز کشف یعنی سنک پشت
را کویند کنته بفتح اول ونون منونه بمعنی کلو وحلق وحنجره ولحن باشد **وصل**
جیم تازی خفیفه کاج باول ممدوده ورای موقوفه وبدون ان بمعنی کار وبار
وشادی بود کج بالضم ستاره مریخ را نامند کرج باول ورای مفتوحتین
بمعنی باحن باشد کنج بفتح اول ونون منونه کل کنول را نامند وبضم اول بمعنی

بیشه وجای پر درخت باشد فصل جیم عجمی خفیفه کاج باول ممدوده اکینه را نامند
کبج باول وبای عجمی خفیفه مفتوح برگستوان را نامند وان سلاحی بود که روز
جنگ بر اسپ اندازند ودر متعارف اهل هند ازرا پاکهر گویند بای عجمی خفیفه
ممدوده وفتح کاف تازی ثقیله وراکج بالضم پستان را نامند وبعضی اول
موی سر را گویند کداج باول مفتوح ودال خفیفه ممدوده بمعنی احیانا بود
کونج بفتح اول وسکون واو ونون معنونه باقی است صحرائی که تخم ازرا
در دواها بکار برند وخواص ثمر او انست که در بدن هرجا ازرا بمالند
انجا را حکه وخارش سخت گیرد فصل جیم عجمی ثقیله کاچه باول ممدوده
لباسی وپیرایه بود که رقاصان در وقت رقص وکشتی گیران هنگام کشتی
کرفتن پوشند وغیران هر فرقه که اهل کسب وکار است موافق کسب وکار
خود لباسی پوشند ومستعدان کار شوند وبمعنی صحرا وبیابان نیز امده
وکسی ران را نیز گویند کتاچه باول مفتوح وتای فوقانی مثقله ممدوده بمعنی
غمزه وناز وعشوه وکرشمه بود کچهه بالفتح بمعنی صحرا وبیابان بود کلپچه
باول ولام مفتوحتین وبای عجمی وبای موحده خفیفتین بسکون اول وکسر
ثانی وسکون را درخت طوبی را نامند فصل دال خفیفه کمد باول مفتوح

ومیم مضموم گل کول را نامند کنبد باول مفتوح ونون منونه وفتح بای عجمی
خفیفه الماس را گویند کندبا باول مفتوح ونون منونه نخ بابات را خوا
کوبد باول مضموم وواو مجهول وبای موحده خفیفه مکسور بمعنی ظریف وفهیم
وصاحب طبع بود فصل دال ثقیله کروده باول ورای متصله مضموم
وواو مجهول بمعنی خشم وغصه بود کلانده باول مفتوح ولام ممدوده
ونون مکسوره کنایت از ماه باشد کنده باول مفتوح ونون منونه کیف
ودوش را نامند کونده باول مفتوح وسکون واو ونون معنونه بمعنی
درخشیدن برق بود فصل دال مثقله کند بضم اول ونون منونه چشمه
وحوض را نامند کوند بضم اول وفتح واو ونون منونه کمال را نامند
فصل دال ثقل کوده باول مضموم وواو مجهول سر را نامند وان معروف
است فصل راکاز باول ممدوده وهمزه ملینه بدل را نامند کاجر باول
ممدوده وجیم تازی خفیفه بمعنی سرمه باشد ودر اخران بجای را لام نیز
استعمال کنند وکاجل گویند کاسیر باول ممدوده وسین مهمله موقوف
ومیم مکسور وبای معروف زعفران را نامند کامر باول ممدوده ومیم
مفتوحه بمعنی پلاس وگلیم بود کبر باول مضموم وبای موحده خفیفه مکسور

ویای مجهول نام وکپال جهت شمال یعنی موکل جهت شمال است وبفتح
اول وکسر ثانی ویای معروف نام مردی محقق از قوم جولاهه که قوم برا
ها در سلوک تابع اویند کبیسر باول مفتوح وبای موحده خفیفه مکسور ویای
معروف وسین مهمله مضموم بمعنی شاعر وملک الشعرا باشد کبور بفتح
اول وضم بای عجمی خفیفه و واو معروف جهد کافور بود کتهور باول مفتوح
وبای فوقانی الثقل مضموم و واو مجهول بمعنی صلب وسخت باشد کر بالفتح دست
رانامند وبمعنی خطوط شعاعی افتاب وامثال ان نیز بود کرتار بفتح وسکون
را وتای فوقانی خفیفه ممدوده نام باری عز اسمه بود کروار بفتح اول وسکون
را و واو ممدوده بمعنی شمشیر بود کسور بکسر اول وضم سین مهمله و واو
مجهول نام یکی از زنهای کانه باشد وکسوری بیای معروف اخر او هارن
او رانامند کلایر باول مفتوح ولام ممدوده وهمزه ملینه طاوس رانامند
خصوصا طاوس درازدم کلور باول مکسور ولام مضموم و واو مجهول ماده گاو
رانامند کلیور باول مفتوح ولام مکسور ویای مجهول و واو معنونه بمعنی تن واندام
باشد کمار بضم اول ومیم ممدوده بمعنی پسر باشد وکماری بیای معروف اخر وکمار
بکاف تازی خفیفه ممدوده اخر دختر رانامند کنتار بضم اول ونون منونه وتای

فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی صحرا وبیابان باشد کنجر بضم اول ونون منونه وفتح
جیم تازی خفیفه فیل را گویند کنر بکسر اول وفتح نون مشدده بمعنی ومطرب مجلس
اندر رانامند وکنری بیای معروف اخر زن انها بود کنکر باول مکسور ونون
ونون منونه وفتح کاف تازی خفیفه خادم وغلام رانامند وبرای مونث یای
معروف در اخر استعمال کنند وکنکری گویند کوار بضم اول و واو ممدوده نام
ماه اول است از سر درت وبکسر اول تخته در بود کوبار باول مضموم و واو معروف
وبای عجمی خفیفه ممدوده بمعنی دریا بود کور باول مضموم و واو معروف کودن
وکول وهمچنان رانامند وبفتح اول وسکون واو بمعنی لقمه ونواله باشد
کور باول مفتوحه معنونه وفتح واو بمعنی نازنین وصاحب حسن وجمال باشد
وشاهزاده رانیز نامند کوکر باول مضموم و واو معروف وفتح کاف تازی خفیفه
سگ رانامند کیر باول مکسور ویای معروف طوطک رانامند وابزار متعارف
تو را گویند کیسر باول مکسور ویای مجهول وسین مهمله مفتوح زعفران بود کیهر باول
مکسور ویای مجهول وهای مفتوح یوز رانامند فصل سین مهمله کیلاس بفتح اول
وسکون یای تحتانی ولام ممدوده نام کوهی که مهادیو در انجا عزلت داشته کس
بالفتح بمعنی زور وقوت ومحنت وکشش بود وبالضم نام گیاهست کلیس باول

مفتوح ولام مکسور ویای مجهول بمعنی جنک و جدل باشد وغصه وبدخوی بود

کنس باول مفتوح ونون منونه نام راجائیست مشهور وان جال حقیقی کانه بوده

که راج متهرا داشت وکانه اورا کشته راج کرفت کوس باول مضموم

وواو مجهول بمعنی میل وکروه باشد وبمعنی دعا بدوامرازان نیز امده وان

معروف است کیس باول مکسور ویای مجهول موی سر را مانند فصل کاف تازی

خفیفه کاتک باول ممدوده وفتح تای فوقانی خفیفه وقتل بکسره نام ماه دویم است از

سرورت کامک باول ممدوده ومیم مضمومه شوهر را مانند کتک باول وتای

فوقانی مثقله مفتوحتین لشکر را مانند وبضم تای بمعنی چیزی تلخ بود کرک باول

ورای مفتوحتین سه معنی دارد اول خرچنک را کویند دویم برج سرطان را مانند

وان برج چهارم است از بروج دوازده کانه سیوم بمعنی انار باشد وبمعنی درد

وخله درعضوی واواز رعد وبرق نیز امده کرمیک بفتح اول وسکون راو میم

مکسور ویای معروف مفعول به را کویند یعنی کسی که بران فعل واقع شود کسک

باول وسین مهمله مفتوح بمعنی درد وخله درعضوی بود که از ضرب وغیر ان بهم

رسیده باشد کلنک باول ولام مفتوحتین ونون منونه دو معنی دارد اول

بمعنی اکسیر باشد وان جزو اعظم کیمیا بود دوم بمعنی عیب که موجب ان ننک وعار

باشد امده

باشد امده کننک باول مفتوح ونون منونه وفتح تای فوقانی مثقله خار را مانند

کنجک بکسر اول ونون منونه وفتح جیم عجمی خفیفه بمعنی کل ولای باشد کنسک بکسر اول

ونون منونه وفتح سین مهمله مضموم کل ټیسو یعنی کل درخت پلاس باشد کنک

باول ونون مفتوحتین طلا را مانند وجو رایل را نیز کویند ودر متعارف اهل هند

ازار دستور را کویند کوتک بفتح اول وسکون واو وتای فوقانی خفیفه مفتوح

بمعنی تفرج وتماشا بود کوک باول مضموم وواو معروف ناله وفریاد واواز بس

بلند را کویند وبواو مجهول نام علمی است که دران علم معرفت اقسام زن ومرد ومن

مباشرت مرقوم است وعلما دران فن کتابها تصنیف کرده اند کهک باول

وهای مضمومتین خنده بس شوق وبشاشت بود وخصوصا قهقه کویل بود فصل

کاف عجمی خفیفه کاک باول ممدوده زاغ را مانند کرنک بضم اول وفتح راو نون

منونه اهور را کویند فصل کاف ثقیله کانکه باول ممدوده ونون معنونه بمعنی

بغل باشد کگه بالفتح کاه را مانند کوکه باول مضموم وواو مجهول تهیکاه بود

فصل لام کال باول ممدوده چهار معنی دارد اول بمعنی موت ومرک باشد دویم

بمعنی دیروز بود سیوم وقت را مانند چهارم بمعنی قحط امده کپال باول

مفتوح وبای عجمی خفیفه ممدوده بمعنی سر بود کبهول باول مفتوح وبای عجمی خفیفه

مضموم و واو مجهول رخسار بود و در متعارف شقیقه را مانند گیتوهل باول
مفتوح وتای فوقانی خفیفه مضموم و واو مجهول وهای مفتوح بمعنی عیش وعشرت
بود کتّل بضم اول وکسر تای فوقانی مثقله موی مرغوله را مانند وبمعنی کج ونارات
نیز امده کجل بفتح اول وجیم تازی خفیفه شده بمعنی سرمه باشد ومکر وحیله وفن
وفریب را نیز مانند کرال باول مفتوح ورای ممدوده زاغ را گویند کرتل
بفتح اول وسکون را وتای فوقانی خفیفه مفتوح کفدست را مانند کسل بضم
اول وفتح سین مهمله بمعنی خیریت وعافیت باشد ونیز نام یکی از بترهای هندول
راکست کل بالفتح بمعنی صبر وشکیب وارام باشد وبمعنی جبیل نیز امده وبالضم
قبیله را مانند کلال باول مفتوح ولام ممدوده میروش را مانند کلول باول
مفتوح ولام مضموم و واو مجهول موج دریا را مانند وبمعنی بشاشت وانتعاش
طبیعت وخوشوقتی وخوشدلی نیز امده کمل باول ومیم مفتوحتین کل کول را
مانند ونیز نام یکی از بترهای دیپک راک است کمندل باول ومیم مفتوحتین
ونون منونه وفتح دال مثقله ظرف ابی بود مانند طاس وامثال ان که فقرا
برای اب باخود دارند کنتل باول مضموم ونون معنونه وفتح تای فوقانی
خفیفه بمعنی موی باشد ونیز نام یکی از بترهای دیپک راک است کندل بضم اول

ونون منونه وفتح دال مثقله بمعنی حلقه ودایره بود کول بضم اول و واو معروف
بمعنی کناره باشد وباول مفتوحه معنونه وفتح واو گل نیلوفر بود وان معروفست
کولاهل بفتح اول وسکون واو ولام ممدوده وهای مفتوحه بمعنی شور وغوغا
وغلغله وعلو بود کومل باول مضموم و واو مجهول ومیم مفتوح بمعنی نرم ونازک
باشد کهل باول وهای مفتوحتین شدت حرارت وگرما بود کیل باول مکسور
ویای مجهول بمعنی بازی امده کیول باول مکسور ویای مجهول و واو مفتوح بمعنی
صرف وخالص بود **فصل** میم کام باول ممدوده بمعنی شهوت وجماع وجوش
مستی وجوانی بود کتّم بضم اول وفتح تای فوقانی مثقله بمعنی قبیله باشد کدم
باول ودال خفیفه مفتوحتین درختیست مشهور کرم بفتح اول وسکون را بمعنی
فعل وعمل باشد کسم باول وسین مهمله مضمومتین بمعنی گل باشد وخصوصا گل
معصفر بود ونیز نام یکی از بترهای سریراک است وبجای میم نون منونه وبای
موحده خفیفه وبعیله نیز استعمال کنند وکسنب وکسنبه گویند کنکم باول مضموم ونون
منونه وضم کاف تازی خفیفه زعفران را مانند **فصل** نون کالمان باول ممدوده
ولام مکسوره ومیم ممدوده ونون معنونه بمعنی سیاهی وتیرگی وکلف باشد
کام دهین باول ممدوده ومیم موقوفه وفتح دال بعیله وسکون یای تحتانی

نام باده کاویست در عالم علوی ازان اذر که هرچه ازان ازر وکند حاصل شود
کامن باول ممدوده ومیم مکسوره بمعنی زن باشد کان باول ممدوده دو معنی
دارد اول بمعنی کوشش باشد وان معروفست دوم شرم وحیا بود وبنون ثقیله
اخر یعنی کانه یکی از دو تاهای متاخرین مشهوره است وبنود ابزا اوتار داند
کناچهن باول مفتوح وتای فوقانی مثقله ممدوده وفتح جیم عجمی ثقیله غمزه وناز و
کرشمه کویند کتهن باول وتای فوقانی الثقل مفتوح بمعنی مشکل ودشوار وصلب
وسخت بود کرن بفتح اول وسکون را بمعنی کوشش بود ونیز نام راجایست
مشهور بسخا وجوانمردی بکسر اول خطوط شعاعی افتاب وامثال ان بود کرنا ان
بفتح اول وسکون را ونونین نون اول ممدوده وثانی معنونه بمعنی رحم وشفقت
ومهربانی بود بمصیبت ورنج کسی کشن بکسر اول وسکون شین معجمه کانه را مانند
وان ویو تامست مشهور وبمعنی سیاه نیز امده وبعد از حرف اول رای متصله
نیز استعمال کنند کرشن کویند کلکان بفتح اول وسکون لام وکاف
تازی خفیفه ممدوده سکی وبیزاری بود کلیان بفتح اول وکسر لام مشدده ممدوده
بهای مشمومه بمعنی خوشی وخرمی ومبارکی وفرخندکی وفروزی بود ونیز نام
یکی از بترهای بیکه راکست کمودن باول مفتوح ومیم مضموم وواو مجهول وفتح

دال خفیفه

دال خفیفه قسمی است از کل کول که شبانه بشکفد وروزانه غنچه کردد کنجن بفتح
اول ونون منونه وجیم عجمی خفیفه مفتوح طلارا مانند کندن باول مضموم ونون
منونه وفتح دال خفیفه طلای خالص را کویند که در غایت لطافت ونرمی بود و
جواهر را در زیورها بدان تعبیه کنند کنکمان باول مضمومه ونون منونه وضم
کاف تازی خفیفه ومیم ممدوده ونون معنونه زعفران بود ودر متعارف بعد
از حرف اول بجای نون منونه میم استعمال کنند وکمکمال کویند کنکن باول
مفتوح ونون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه سوار ودستینه زنان بود کنیات بفتح
اول وکسر نون مشدده ممدوده بیای مشمومه ونون معنونه بمعنی فخر وباکره باشد
ونیز نام برجی است از بروج دوازده کانه وابتازی سنبله کویند وبفارسی
خوشه مانند کیرتن باول مکسوره ویای معروف ورای موقوف وفتح تای فوقانی
خفیفه بمعنی رقص باشد کیروان بفتح اول وسکون یای تحتانی ورای مضموم وواو
مجهول ونون منونه بمعنی کل کول باشد ونیز نام قبیله الیست مشهور **فصل** داو
کادو باول ممدوده دال خفیفه مضموم وواو مجهول کل ولای را مانند کانور
باول ممدوده ونون معنونه وواو موقوف ورای مضموم وواو مجهول نام
ولایتی است که در انجا سحر بسیار بود وان طرف بنکاله مشرق رویه بنداست

کلو بفتح اول و سکون لام و همزه مضمومه و واو معروف ماه را مانند
کیسو باول مکسور و یای مجهول و سین مهمله مضموم و واو مجهول یکی از نامهای
کانه باشد و نیز نام یکی از شعرای هند است که پوتهی رسک پریا تصنیف
اوست و ان مشهورست **فصل** ها کراه باول مفتوح و رای ممدوده بمعنی اه
و ناله زدن و امر ازان باشد کله باول و لام مفتوحتین بمعنی جنک و جدل بود
فصل یای تحتانی کادنبری باول ممدوده و فتح دال خفیفه و نون منونه و بای
موحده خفیفه مفتوح و رای مکسور و یای معروف شراب را مانند کاسیی
باول ممدوده و سین مهمله موقوف و کسر یای عجمی خفیفه و یای معروف زرین
را کویند کاسی باول ممدوده و سین مهمله مکسوره و یای معروف نام موضعی
معظم معبد هنود است و شهر بنارس همون است کالندری باول ممدوده و لام
مفتوحه و نون منونه و دال خفیفه و رای متصله مکسور و یای معروف دو جمنا را
مانند کالی باول ممدوده و لام مکسور و یای معروف نام ماریست بادشاه ماران
در پاتال یعنی در عالم تحت الارض که باعتقاد هنود کانه اورا از پاتال
کرفته اورده و ان چنان بود که کویند روزی کانه در طفولیت با طفلان
هم سن چند کوی بازی میکرد ناکاه کوی او در رود جمنا افتاد کانه در پی

کوی خود را

کوی خود را در آب انداخت تا کوی خود بیارد در است در پاتال رفت و بر سر
کالی مذکور قرار کرفت و مثل کاو ان رسنی در بینی او انداخته و بروی سوار شده
از جمنا بر آمد والله اعلم کامکی باول ممدوده میم مضمومه و کسر کاف تازی خفیفه
و یای معروف بمعنی زن باشد کامنی باول ممدوده میم و نون مکسور زرین
و یای معروف نیز زنی را کویند و از اکامینا سر کویند باول ممدوده و فتح میم
و کسر نون مشدده ممدوده با های مشمومه کانجی باول ممدوده و نون معنونه
و کسر جیم عجمی خفیفه و یای معروف کمر زنکله دار بود کتنی بضم اول و سکون تای
فوقانی مثقله و نون مکسور و یای معروف زن فاحشه و بدکاره بود کتی
باول مضموم و تای فوقانی مثقله مکسوره و یای معروف بمعنی حجره و کوشک بود
کجروتی بفتح اول و سکون جیم تازی خفیفه و فتح را و سکون واو و کسر تای
فوقانی مثقله و یای معروف سره وان باشد کدلی باول و دال خفیفه مفتوح
و لام مکسور و یای معروف درخت کیله را مانند کرانتی باول مکسور و رای
متصله ممدوده و نون معنونه و کسر تای فوقانی مثقله و یای معروف کنایه از ماه
باشد کری باول مفتوح و رای مکسور و یای معروف فیل را مانند کستوری
بفتح اول و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی خفیفه و واو معروف و رای

مکسور و یای معروف مشک را مانند کسوتی باول و سین مهمله مفتوح و سکون
واو و تای فوقانی مثقله مکسور و یای معروف سنگ محک را مانند کسنهتی بضم
اول و نون منونه و بای موحده ثقیله موقوف و نون مکسور و یای معروف زمین را
مانند کنجکی باول مفتوح و نون منونه و جیم عجمی و کاف تازی خفیفتین اول مضموم
و ثانی مکسور و یای معروف پیراهنی بود بید امن و کوتاه آستین تا زیر پستان
و نصف بازو که زنان هنود پوشند چنانکه سینه تا زیر پستان از آن پوشیده
شود و بست و از آن ماند کنگنی باول مکسور و نون منونه و کاف تازی خفیفه
موقوف و نون مکسور و یای معروف زر کمر زنگله دار باشد کیتکی باول مکسور
و یای مجهول و تای فوقانی و کاف تازی خفیفتین اول موقوف و ثانی مکسور
و یای معروف گلیست زرد رنگ خوشبو شبیه گل کیورا خردتر از آن کیسی باول
مکسور و یای مجهول و کسر سین مهمله و یای معروف نام راکنی است خو بحوار یعنی بو
که کانه او را کته لنگی باول مکسور و یای مجهول و کسر کاف تازی خفیفه و یای
معروف طاوس را مانند و بفتح کاف تازی و سکون یای تحتانی نام زن راجا
دسرته پدر رامچند است که وی از راجای پنج کور پهرت پسر حقیقی خود را که برادر علاتی
رامچند بوده راج دهانیده و رامچند را که ولی عهد راجا بوده از ملک اخراج کنانیده

و احوال او

و احوال او در کتب تواریخ اهل هند بتفصیل مسطورست کینگری باول مکسور و یای
معروف و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف و رای و ایضا یای معروف
نام سازیست رود دار از قبیل بین باب کاف تازی ثقیله فصل الف
کهانڈا باول ممدوده و نون منونه و دال مثقله بمعنی شمشیر بود کهتلا بضم اول
و سکون های فوقانی مثقله و لام زیوری بود مخروطی شکل که زنان هنود در
اعلای گوش پوشند کهرها بفتح اول و سکون رای معنونه و هاء خرگوش بود کهونتا باول
مضموم و واو معروف و نون منونه و تای فوقانی مثقله میخ را مانند فصل بای
موحده خفیفه کهانب باول ممدوده و نون منونه و ایضا غیر ممدوده بمعنی ستون
باشد و در آخر بای موحده ثقیله نیز استعمال کنند و کهنبه و کهانبه گویند کهب بالضم
بمعنی چلیدن و امر از آن بود و در آخر بای موحده ثقیله نیز استعمال کنند و کهبه گویند
فصل تای موحد فوقانی خفیفه کهیت باول مکسور و یای مجهول بمعنی میدان جنگ
و قطعه کشت و زراعت و دم شمشیر و محل انداختن ضرب بود فصل تای فوقانی
مثقله کهت بالفتح بمعنی عدد شش باشد کهنجرت باول مفتوح و نون منونه و جیم
تازی خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف صعوه را مانند و بفارسی سرچه
گویند و در متعارف اهل هند معمولا خوانند بمعنی میم اول مفتوح و ثانی مضموم

و واو مجهول بمعنی قلبیت و ناسرکی باشد کهیوت باول مکسور و یای مجهول
و واو مفتوح ملاح و کشتیبان را مانند فصل جیم تازی خفیفه کهاج باول ممدوده
کر و خارش را مانند کهج بالکسر بمعنی طریق شدن و بید ماغی و رنجیدن بود
کهوج باول مضموم و واو مجهول سراغ و پی را مانند کهیچ باول مکسور و یای معروف
بمعنی سرزنش و توبیخ و امرازان باشد فصل دال خفیفه کهاد باول ممدوده بمعنی
نقصان و کاهش بود کهتبد بفتح اول و سکون تای فوقانی مثقله و بای عجمی
خفیفه مفتوح کنایت از زنبور سیاه باشد فصل دال مثقله کهاند باول ممدوده
و نون منونه شکر را مانند کهند بالفتح بمعنی عدد شش باشد کهند باول مفتوح و نون
معنونه بمعنی لخت و پارچه باشد و طبقه عمارت را نیز گویند کهیند باول مکسور و یای
معروف و نون معنونه بمعنی رخنه و دریچه بود فصل را کهار باول ممدوده بمعنی
شوریت و ملوحت بود کهبر بفتح اول و بای عجمی خفیفه شده کاسه گدایان بود
کهبردی بحروف و حرکات مذکوره و دال خفیفه مکسوره و یای معروف کنایت از مهادیو
است کهر بالفتح خر را مانند و همانا که مهندحر باشد و بالضم سم اسپ و استر و امثال
ان بود کهور بضم اول و واو مجهول بمعنی عیب و علت باشد و بفتح اول و سکون
واو خطهای صندل و امثال ان کشیدن بود بریدن کهیر باول مکسور و یای

معروف بمعنی شیر برنج باشد و بجای کاف تازی ثقیله جیم عجمی ثقیله سر استعمال
کنند و جهیر گویند و بفتح اول و سکون یای تحتانی درختی است مشهور و ثمر فضله درختی
است که از ان انبان خورند و در متعارف کاتهه گویند کاف تازی خفیفه ممدوده
و تای فوقانی ثقیله فصل سین مهمله کهودس باول مضموم و واو مجهول و فتح
دال مثقله بمعنی عدد شانزده باشد فصل کاف تازی خفیفه کهارک باول ممدوده
و رای مفتوحه خرما را مانند کهرک بفتح اول و رای مفتوحه جای بودن مواشی بود فصل
کاف عجمی خفیفه کهاک باول ممدوده شاخ کرگدن بود کهرگ بفتح اول و سکون
را شمشیر را مانند کهگ بالفتح دو معنی دارد اول تیر را مانند دوم بمعنی طایر و پرنده
بود و معنی لغوی ان رونده اسمان و هوا باشد و برین وجه تسمیه هر دو معنی مذکور
ظاهر است کهنگ باول مفتوح و نون منونه اسمان را مانند فصل لام کهال باول
ممدوده پوست و جلد باشد کهرل باول و رای مفتوحتین هاون سنگین بود که ادویه
و امثال ان بران سحق کنند کهلکهل باول مکسور و سکون لام و ایضا کاف تازی
ثقیله مکسور و سکون لام اواز خنده و قهقهه باشد کهل بالفتح دشمن را مانند
و در متعارف کنجاره را گویند کهیل باول مکسور و یای مجهول بمعنی بازی باشد
و ان معروفست فصل میم کهسم باول و سین مهمله مفتوح بمعنی شوهر و خداوند

بود کهیم باول مکسور و یای مجهول بمعنی حیرت و عافیت باشد و نیز قسمی از اقسام
کلیانست که یکی از بترهای میکه راگست **فصل** نون کهان باول ممدوده بمعنی
کان باشد کهن بالضم و فتح بای موحده خفیفه بمعنی حلید کی باشد کهلن بکسر اول
و فتح لام بمعنی شگفتن و شگفتگی باشد کهلونان بکسر اول و فتح لام و سکون واو
و لوبین نون اول ممدوده و بای معنونه بمعنی بازیچه و اسحه بدان بازی کنند
امده کهن بالکسر بمعنی وقت و ساعت و لحظه و لمحه بود کهنجن باول مفتوح و نون منونه
و جیم تازی خفیفه صعوه را نامند و در متعارف ممولا گویند کهندن باول مضموم
و نون منونه و دال خفیفه مفتوح بمعنی مالیدن و پامال کردن بود کهورن
باول مضموم و واو مجهول و رای مفتوح کوچه را نامند کهین باول مکسور و یای
معروف بمعنی ضعیف و نحیف و لاغر بود **فصل** یای تحتانی کهدائی باول مفتوح
و دال خفیفه ممدوده رابض و چابک سوار را نامند کهلاری بکسر اول و لام ممدوده
و رای مکسوره و یای معروف و بدون ان بمعنی بازیگر و بازی کننده باشد
کهنبی باول مضموم و نون منونه و کسر بای موحده ثقیله و یای معروف زیوری
بود که زنان هنود در گوش پوشند کهوبری باول مضموم و واو مجهول و بای
عجمی خفیفه موقوف و رای مکسور و یای معروف کاسه سر را گویند **باب**

کاف عجمی

کاف عجمی خفیفه **فصل** الف گپها باول مضموم و بای عجمی ثقیله حجره درویشان بود
که در کوه های و صحراها سازند گتکا بضم اول و سکون تای فوقانی مثقله و کاف
تازی خفیفه بمعنی حبه و گلوله باشد گدا باول مضموم و دال خفیفه مقعد را نامند
و بفتح اول بمعنی عمود و گرز و عصا بود گرجا بکسر اول و سکون را و جیم تازی خفیفه
کنایت از پاربتی زن مهادیو است و بمعنی گرجا زائیده کوه بود چه گر بمعنی کوه باشد
و جا بمعنی زائیده باشد و او دختر همنچل بوده بهای مکسور و میم مفتوح و نون معنونه
و فتح جیم عجمی خفیفه و لام که باعتقاد هنود دیوتائی بوده بشکل کوه والله اعلم گربا
بفتح اول و سکون را و بای موحده ثقیله بمعنی زمین باشد گروا بفتح اول و سکون
را و واو بمعنی ثقیل و گران و سنگین و بردبار بود گنگا باول مفتوح و نون منونه
و کاف عجمی خفیفه ممدوده و غیر ممدوده نام رودیست مشهور که معظم معبد هنود است
و گویند از جتای مهادیو بر امده و بهاگیرته نامی دیوتا از اطرف سورون
که موضعی است مشهور و نواحی ان از انجا اورده و حقیقت ان در کتب تواریخ
اهل هنود بتفصیل مسطور است گورا بفتح اول و سکون واو و را نام پاربتی
زن مهادیو است و نیز نام یکی از بترهای هندول راگست گوندا بفتح اول و
سکون واو و نون معنونه و دال مثقله بمعنی [illegible] باشد گویرا بالفتح اول

وواو مجهول وهمزه ملینه ویای مشموه ورا سواد شهر واطراف و نواحی ان باشد
کتا باول مفتوح ویای تحتانی نام جائیست معظم معبد هنود کیتا باول مکسور ویای
معروف وتای فوقانی خفیفه نام کتابیست مشتمل برحقایق و معارف تصنیف
کانه بزبان هنس کرت کیند و باول مکسور ویای مجهول و نون معنونه ودال
خفیفه موقوف وواو بمعنی بالین وتکیه باشد فصل بای موحده خفیفه کرب بفتح
اول وسکون را بمعنی غرور وتکبر باشد فصل بای موحده ثقیله کابه باول
ممدوده بمعنی حمل بود کربه بفتح اول وسکون را نیز بهمان معنی باشد فصل بای
عجمی خفیفه کندرپ باول مفتوح ونون منونه وفتح دال ثقیله ورای متصله معنی و
مطربی را گویند که در فن موسیقی از کیت وسکیت کامل واستاد باشد کوپ
باول مضموم وواو مجهول قومی بود گوال وگوجر که مال ومواشی دارند وانرا
گوپی نیز گویند بیای معروف اخر فصل تای فوقانی خفیفه کات باول ممدوده بمعنی
تن واندام وبدن باشد کیت بضم اول وسکون بای عجمی خفیفه وایضا بفتحه
بمعنی پوشیده ونهان بود کبهست بفتح اول وکسر بای موحده ثقیله وسکون سین
مهمله خطوط شعاعی افتاب وامثال ان بود کت بالفتح بمعنی رفتار وطرز وروش
بود کوت باول مضموم وواو مجهول بمعنی حمیت وذات وکفو باشد کیت

باول کسور

باول مکسور ویای معروف عموما بمعنی نغمه وسرود باشد وخصوصا قسمی از سرود
خواندکی که قدمای اغانی خوانده اند وبمعنی بیان نیز امده فصل تای فوقانی ثقیله
کرنته باول ورای متصله مفتوح ونون منونه بمعنی کتابت باشد کرته باول مفتوح
ورای متصله بمعنی مایه بود کونته باول مضموم وواو معروف ونون منونه بمعنی بافت
وبافتن مثل گیسو وموی وامثال ان وامر از ان باشد فصل جیم تازی خفیفه کاج باول
ممدوده غرش وغریو رعد ونقاره وامثال ان باشد کج بالفتح فیل را مانند
گرج باول ورای مفتوحتین غرش رعد وبرق وامثال ان بود گنج باول مضموم
ونون منونه حبه سرخ را مانند وبمعنی غرش نیز امده وبعد از حرف اول واو
معروف ونون معنونه نیز استعمال کنند وکونج گویند فصل دال خفیفه کاد باول
ممدوده بمعنی نبرد ادب وامثال ان بود گوند باول مضموم وواو مجهول وکسر
بای موحده خفیفه ونون منونه نامی است از نامهای کانه کود باول مضموم و
واو مجهول بمعنی کنار ودامن باشد گیند باول ویای تحتانی مفتوح ونون منونه
فیل را مانند وباول مکسور ویای مجهول ونون معنونه گوی را مانند که از گل
وقماش وپارچه وامثال ان سازند فصل دال ثقیله کده بالکسر والتشدید
کرسی را گویند کنده باول مفتوح ونون منونه بمعنی چوبی باشد ونیز حرف

لکه را مانند فصل دال منقله کرد باول مفتوح و رای مضموم سیمرغ را مانند
وان طایریست معروف الاسم مجهول الجسم فصل دال الثقل کاده باول
ممدوده بمعنی دشواری بود کده بالفتح دژ و قلعه را مانند کوده باول مضموم
و واو معروف بمعنی چیزی متعلق و غامض بود فصل را کار باول ممدوده
بمعنی دشنام باشد کاگر باول ممدوده و فتح کاف عجمی خفیفه سبوی اب را
خوانند کر بالکسر کوه را مانند و بالضم استاد و پیر و منجم باشد کرد بهر بحروف
و حرکات مذکوره و فتح دال ثقیله نامی است از نامهای کانه و معنی ان بر دارنده
کوه باشد چه گویند که او کوه را بر انگشت خنصر بر داشته بود و ان در کتب
تواریخ اهل هند بتفصیل مسطور است کرور باول و رای مضمومتین و واو معروف
مهند غرور باشد و بکسر اول و سکون را و فتح واو کوه را مانند کنبهیر باول
مفتوح و نون منونه و کسر بای موحده ثقیله و یای معروف بمعنی عمیق
و صاحب ظرف با تمکین و وقار باشد و نیز نام یکی از ببرهای سر راک است
کنجار باول مضموم و نون منونه و جیم تازی خفیفه ممدوده بمعنی او از و غربن
امده کنیر باول مفتوح و نون معنونه و فتح یای تحتانی فیل را مانند کوار باول
مفتوحه معنونه و واو ممدوده بمعنی همدان و روستائی باشد کوجر باول مضموم

و واو معروف و فتح جیم تازی خفیفه نام قومی مشهور که مال و مواشی دارند و شیر
و ماست فروشند کهر باول و های مفتوحتین بمعنی عمق و ژرف و تک بود فصل
سین مهمله کنیس باول مفتوح و نون مکسور و یای مجهول نام دیوتاییست مشهور
که سرش بشکل سر فیل است با یک دندان و تنه اش بشکل تنه ادمی با شکم کلان
و او پسر مهادیو است و احوال او در کتب تواریخ اهل هند مسطور است و ان
در هندی کرت بنون ثقیله و شین معجمه استعمال کنند و کنیش گویند کورس باول
مضموم و واو مجهول و رای مفتوح لبنیات را مانند مثل شیر و جغرات و
امثال ان فصل لام کال باول ممدوده بمعنی لاف باشد و در متعارف
عارض و رخسار را گویند کوال باول ممدوده مضمومه با واو مشموم نام قومی
است مالدار که مواشی دارند و شیر و ماست فروشند کوکل باول مضموم
و واو مجهول و کاف تازی خفیفه مضموم و قیل مفتوح نام موضعی است
مشهور در نواحی متهرا که سیرگاه کانه بود کهل باول و های مفتوحتین
بمعنی ناز و رعونت باشد فصل میم کرنکهم باول و رای متصله مکسوره و فتح
کاف تازی خفیفه بمعنی گرما و فصل تابستان بود و ان دو ماه جیته و اساده
باشد کم بالفتح بمعنی رسائی و غایت و نهایت بود فصل نون کائن

باول ممدوده وهمزه ملینه بمعنی سرائیده وخوانده نغمه وسرود بود گرئین باول
ورای متصله مکسور ویای مجهول وهای مفتوح بمعنی کدبانو باشد گسائین
باول مضموم وسین مهمله ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف ونون معنونه صاحب
وخداوند رانامند ودر متعارف فقیررا گویند گگن باول وکاف عجمی خفیفه
مفتوح اسمان رانامند گن بالضم دو معنی دارد اول بمعنی ریسمان بود دوم
بمعنی علم وهنر وخاصیت وفائده باشد وبالفتح بمعنی جماعت وگروه بود گون
باول وواو مفتوحتین بمعنی رفتن بود وبسکون واو ونون معنونه بمعنی قابو
باشد گهن باول وهای مفتوحتین بمعنی قبض وگرفتگی بود عموما وگرفتگی افتاب
وماه باشد خصوصا گیان باول مکسوره ممدوده بایای مشموم عقل
وشعور وقیاس رانامند **فصل** واو گانو باول ممدوده ونون معنونه بمعنی
قریه ودیه باشد وان معروفست گرینو باول ورای متصله مکسور ویای معروف
ونون معنونه بمعنی گردن وگلو باشد گو باول مضموم وواو مجهول باده
کاو رانامند وازا در متعارف بفتح اول وضم همزه وواو معروف استعمال
کنند وگئو نامند بمعنی خطوط شعاعی افتاب نیز امده **فصل** ها گره باول
ورای متصله مفتوح بمعنی قبض وگرفتگی ونحوست وافت وبلیه بود گریه باول

ورای متصل

ورای متصله مکسو ویای مجهول خانه رانامند **فصل** یای تحتانی گاری باول ممدوده
ورای مکسور ویای معروف بمعنی دشنام بود گانسی باول ممدوده ونون
معنونه وسین مهمله مکسور ویای معروف بمعنی پیکان تیر باشد گئی باول
مفتوح وهمزه مکسور ویای معروف بمعنی تغافل باشد گری باول وراء
مکسورتین ویای معروف مغز رانامند وباول مفتوح گوچه رانامند وازا
در متعارف بجای را لام استعمال کنند وگلی گویند گگری بفتح اول
وسکون کاف عجمی خفیفه ورای مکسور ویای معروف سبو رانامند گنی
باول مضموم ونون مکسور ویای معروف بمعنی صاحب علم وهنر باشد
باول مضموم وواو مجهول وکسر پای عجمی خفیفه ویای معروف زن صاحب
کانه رانامند وان قومی است مالدار که مواشی دارند وشیر وماست فروشند
گوداوری باول مضموم وواو مجهول ودال خفیفه ممدوده وواو موقوفه
ورای مکسور ویای معروف نام رودیست در ملک دکهن که معبد هنود
است وازا در متعارف بان گنگا گویند بیای موحده خفیفه ممدوده
ونون موقوفه وکاف عجمین خفیفتین کاف اول مفتوح ونون منونه
وثانی ممدوده گوری باول مضموم وواو مجهول ورای مکسور ویای معروف

زن نارپستان را نامند وان زنی باشد زیاده از هفت ساله وکم از
سیزده وزن صبیحه وجمیله را نیز گویند وبفتح اول وسکون واو نام بازیچی
زن مهادیو است ونیز نام یکی از راگنی مالکوس اگست فصل کاف عجمی
ثقیله فصل الف گهنتا باول مفتوح وهای فوقانی مثقله نجوم وتراکم ابر بود گهنتا
باول مفتوح وتای فوقانی مثقله ونون منونه جرس ودرا باشد که هنود
بوقت عبادت خویش وچیزی خوردن نوازند ونیز درگردن گاو وامثال
ان بندند وانرا بدون الف اخر نیز استعمال کنند وگهنت گویند و
بزیادتی کاف تازی خفیفه ممدوده در اخر گهنت نیز استعمال کنند وگهنتکا
نامند ودر متعارف گهانت گویند بکاف مذکوره ممدوده ونون معنونه
گهنیرا باول مفتوح ونون مکسور ویای مجهول ورا بمعنی بسیار باشد وجهت
مونث در اخر کلمه بجای الف یای معروف استعمال کنند وگهنیری گویند
فصل تای فوقانی خفیفه گهات باول ممدوده بمعنی کمین وقابو باشد
گهرت بکسر اول وسکون را روغن زرد را نامند فصل تای فوقانی
مثقله گهاتت باول ممدوده دو معنی دارد اول بمعنی معبر وگذر باشد
دویم بمعنی کم وناقص باشد گهتت بالفتح بمعنی وجود وذات باشد وبمعنی

کم نیرامده

کم نیرامده گهونگهت باول مضموم وواو مجهول ونون معنونه وفتح کاف عجمی
خفیفه وفیل ثقیله مقنعه را نامند وان چنان بود که زنان معجر وچادر را چنان
برسر اندازند که قدری پیش روی حجاب باشد فصل دال مثقله گهمند باول
ومیم مفتوحتین ونون منونه غرور وکبر ورعونت ومنکابه بود فصل
را گهر بالفتح خانه را نامند وان معروفست گهنسار بفتح اول وسکون
نون وسین مهمله ممدوده کافور باشد گهنگهور بفتح اول وسکون نون
وضم کاف عجمی ثقیله وواو مجهول اواز رعد وغرش ابر بود گهور باول
مضموم وواو مجهول بمعنی بم باشد ضد زیر گهیر باول مکسور ویای مجهول
احاطه ومحاصره را نامند فصل کاف عجمی تازی خفیفه گهاگ باول ممدوده وهمزه
وفتح های فوقانی خفیفه صیاد را نامند فصل لام گهایل باول ممدوده وهمزه ملینه
زخمی را نامند وان معروفست فصل میم گهام باول ممدوده بمعنی گرما
وتابش افتاب بود گهنام بفتح اول وسکون نون وکسر سین مهمله ممدوده تای
مشموم یکی از ناچهای کانه باشد گهوم باول مضموم وواو معروف بمعنی سرگردانیدن
وجرح زدن بود فصل نون گهن بالفتح معنی دارد اول ابر را نامند دویم
بیابان وصحرا را گویند سیوم بمعنی یک آهنگ ان باشد وبالکسر

کراهیت و نفرت طبیعت بود از چیزی معنی و مکروه و بالضم بمعنی پوسیدن
و کرم خوردن چوب باشد و آنچه از چوب پوسد و کرم خورده ریزد
فصل واو گهاو باول ممدوده بمعنی زخم باشد و آن معروفست گهوگهو
باول مضموم و واو معروف و ایضا کاف عجمی ثقیله مضموم و واو معروف
بوم را نامند گهوکرو باول مضموم و واو معروف و نون معنونه و کاف عجمی
خفیفه موقوف و رای مضموم و واو معروف کله را نامند فصل یای تحتانی
کهرنی بفتح اول و سکون را و نون مکسوره و یای معروف بمعنی کدبانو باشد
کهری بفتح اول و رای مکسوره و یای معروف پیمانه دو کهری و نصفی یکساعت
نجومی باشد و تمام روز دوازده بود و همچنین شب باشد و منجمان هر ساعت
شصت دقیقه قسمت کرده اند پس برین قیاس هر کهری بیست و چهار
دقیقه باشد کهوکهری باول مضموم و واو معروف و کاف عجمی ثقیله
موقوف و ایضا مفتوح و رای مکسوره و یای معروف ازاربند و تنه بند زنان را
نامند باب لام فصل الف لاها باول ممدوده ها بمعنی نفع و سود باشد
لتا باول و تای فوقانی خفیفه بمعنی چلنگ بود یعنی نباتی که ساق داشته
باشد و بر درخت پیچد مثل کدو و امثال آن و آن را در متعارف اهل

سندیل نامند

سندیل نامند بکسر بای موحده خفیفه و یای مجهول و لام لجا بفتح اول و کسر جیم
تازی خفیفه مشدده ممدوده بابای مشموله بمعنی شرم و حیا باشد لدا باول
مفتوح و دال مشغله نام زنیست رقاصه و مطربه او در حسن مشابه بود للا
باول مفتوح و لام بمعنی جوانک و نوجوان باشد و از او در متعارف بالاین
ممدود و تین استعمال کنند و لالا گویند للتا باول مفتوح و لام مکسوره و تای
فوقانی خفیفه بمعنی زن باشد خصوصا جمیله للنا باول و لام مفتوحتین
و نون نیز بمعنی زن بود و از ابرنایک یعنی شوهر و معشوق نیز اطلاق
کنند لنکا باول مفتوح و نون منونه و کاف تازی خفیفه نام جزیره
ایست در دریای شور که حصارش از طلاست و گویند راون راکش
در انجا سلطنت میکرد و سیتا زن رامچند را بغارت برده در انجا
نگاهداشته بود و رامچند ر بانجا رفته او را کشت و سیتا زن خود را اورد
لوچنا باول مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفه مفتوح بمعنی زن بود خصوصا جمیله و
خوش چشم لهنگا بفتح اول و های مفتوحه معنونه و کاف عجمی خفیفه بند زنان باشد
و آن معروفست فصل بای موحده ثقیله لابه باول ممدوده بمعنی نفع
و سود باشد لوبه باول مضموم و واو مجهول بمعنی طمع و فریفتگی باشد

فصل بای عجمی خفیفه لیب باول مکسور و یای مجهول بمعنی ضماد باشد فصل
تای فوقانی خفیفه للت باول مفتوح و لام مکسور بمعنی رعنا و زیبا و جمیل بود و نیز
نام یکی از کنیزهای هندول راکست فصل تای فوقانی مثقله لت بالفتح
دسته از موی سر که از همه مویها جدا افتد مثل زلف و غیران لکت بالفتح و ضم
کاف تازی خفیفه چوب دست و عصارا گویند للات باول مکسور و لام ممدوده
پیشانی را مانند و بجای تای فوقانی مثقله در اخر ان را نیز استعمال کنند و لاته
گویند لوت باول مضموم و واو معروف بمعنی نهیب و غارت و یغما بود و
بواو مجهول بمعنی غلطیدن باشد و بمعنی سیلاب نیز امده فصل تای فوقانی
الثقل لاته باول ممدوده بمعنی ستون و عمود باشد فصل جیم تازی خفیفه لاج باول
ممدوده شرم و حیا را مانند فصل جیم عجمی خفیفه لالچ باول ممدوده و لام
مفتوحه بمعنی حرص و طمع باشد وان معروفست فصل جیم عجمی ثقیله لچه
بالفتح والتشدید بمعنی لک باشد بمعنی صد هزار و از الکاف تازی
ثقیله نیز استعمال کنند و لکه گویند فصل دال ثقیله لبده بضم اول
و سکون بای موحده خفیفه بمعنی شیفتگی و فریفتگی و حرص و طمع بود
فصل دال مثقله لاد باول ممدوده بمعنی ناز باشد فصل دال

الثقل للبید

الثقل للبید بفتح اول و سکون لام و بای موحده خفیفه مکسوره و بای مجهول
بمعنی بیچاک و پیچید کی زلف و غیران باشد فصل را الباربا ول
مفتوح و بای موحده خفیفه بمعنی لاف و گزاف باشد لر بالفتح عقد مروارید
و امثال ان بود دلگوار بالفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و واو ممدوده
کسی را گویند که باکسی تعلق خاطر و تعشق بهم رسانیده باشد للار باول
مکسور و لام ممدوده پیشانی بود لنبودر باول مفتوح و نون منونه و ضم
بای موحده خفیفه و واو مجهول و دال خفیفه مفتوح کنایت از کیش بود و ان
دیو تائیست مشهور که سرش بصورت فیل با یک دندان و تنه اش بشکل
ادمی است با شکم کلان لنگر باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه
شنوح و شک را مانند لهر باول و های مفتوح موج را مانند وان معروف
است فصل سین مهمله لاس باول ممدوده قسمی است از رقص وان رقص
بس بملایمت و نرمی بود و گویند واضع ان پاربتی زن مهادیو است فصل
کاف تازی خفیفه لندمک بضم لام و سکون بای موحده خفیفه و فتح دال الثقیله
صیاد را مانند لنک باول مفتوح و نون منونه کمر را مانند وان را بلام
ممدوده و نون معنونه نیز استعمال کنند و لانک گویند لوک باول مضموم

و واو مجهول بمعنی حلق و مردم باشد و بواو معروف شعله آتش بود لیک
باول مکسور و یای معروف بمعنی خط باشد فصل کاف عجمی خفیفه لنک
باول مکسور و نون منونه آلت تناسل را گویند لونک باول و واو مفتوحتین
و نون معنونه قرنفل را مانند و بجای واو بای موحده خفیفه نیز استعمال
کنند و لبنک گویند و در متعارف بسکون واو و نون معنونه استعمال
کنند فصل کاف عجمی ثقیله لکه بالفتح بمعنی خرد و کوچک بود فصل
لام لال باول ممدوده مرد معشوق و محبوب دوست را گویند و بمعنی
سرخ نیز آمده و آن مانند لعل باشد لول باول مضموم و واو مجهول بمعنی
شوخ و شنگ و چست و چالاک باشد فصل میم لوم باول مضموم و واو
مجهول موی را مانند فصل نون لالن باول ممدوده و لام مفتوحه مرد
معشوق و محبوب و دوست را مانند لچهمن بفتح اول و سکون جیم عجمی ثقیله
و میم مفتوحه نام دیو پائیست پسر راجا دسرته برادر علاقی رامچند که بارامچند
غربت اختیار کرده وقتی که راجای مسطور رامچند پسر کلان خود را از کفه
کیکئی از ملک اخراج کرده بهرت پسر او را راج داده لچهن بفتح اول و جیم
عجمی ثقیله مشدده بمعنی فعل و عمل و کردار باشد لسن باول و سین مهمله مفتوح

در نسخی

درخشندگی و تابندگی و ظهور و نمایش بود لگن باول و سین مهمله مفتوح بمعنی تعشق
و تعلق خاطر بود و بمعنی اختیار کردن وقت و ساعت برای تزویج و نکاح
نیز آمده للنان بفتح اول و سکون لام و نونین نون اول ممدوده و ثانی
معنونه بمعنی زن باشد خصوصا معشوق و بر مرد معشوق نیز اطلاق کنند
لنگهن باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف عجمی ثقیله بمعنی فاقه باشد و از ابلام
ممدوده و نون منونه و فتح کاف عجمی ثقیله نیز استعمال کنند و لانگهن گویند
لوچن باول مضموم و واو مجهول و فتح جیم عجمی خفیفه چشم را مانند و بجای جیم
مذکور یای تحتانی نیز استعمال کنند و لوین گویند فصل واو لبهاو باول مضموم
و بای موحده ثقیله ممدوده بمعنی طمع کردن و فریفتن بود لگاو باول مضموم
و کاف تازی خفیفه ممدوده بمعنی پوشیدن و نهفتن بود لکهاو باول مفتوح
و کاف تازی ثقیله ممدوده بمعنی اظهار و اشکار بود لهاو باول مفتوح و های
ممدوده نیز بهمین معنی آمده لیرو بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای مضموم
و واو معروف بمعنی گوساله باشد فصل ها لوه باول مضموم و واو مجهول
آهن را مانند و آن معروفست لهه بالفتح و الضم بمعنی خرد و کوچک باشد
فصل یای تحتانی لچهمی بفتح اول و سکون جیم عجمی ثقیله و میم مکسوره و یای

معروف دولت و مال را مانند لری با ول مفتوح و رای مکسور و یای معروف
عقد جواهر را گویند و بضم اول ماده گاو جوان را مانند لکهنی بکسر اول
وسکون کاف تازی بقیله و نون مکسور و یای معروف قلم و خامه را گویند
باب میم فصل الف ماتا با ول ممدوده و تای فوقانی خفیفه مادر را مانند
مالا با ول ممدوده و لام مرسله و تسبیح بود از جواهر و غیران که در گلو اندازند
مایا با ول ممدوده و یای تحتانی مایه و ماده باشد همانا که مهند مایه است
متهرا بفتح اول و ضم های فوقانی بقیله و را نام موضعی است مشهور که مسقط
الراس و مولد و منشاء کانه بوده و ان اصل زمین برج است که از ابادی
و اطرافش یک فرسخ و بقولی سه فرسخ برج نامند بکسر بای موحده خفیفه سکون
را و جیم تازی خفیفه مجیا بفتح اول و کسر جیم تازی خفیفه مشدده ممدوده بابای
مشموم سخم و چربی را مانند مجیرا با ول مفتوحه معنونه و کسر جیم تازی خفیفه
و یای معروف و را سازی رویین مدور و قبه دار و دو جیم شبیه پیاله خرد
و ان دو تا باشد در هر دستی یکی که بر همدیگر زنند چنانکه برای دستک
هر دو دست بر هم زنند و بوقت نغمه و سرود خصوصا رقص بجای تال نوازند
وان معروفست مدرا با ول مفتوح و دال خفیفه مکسور و را شراب را گویند

ولجهالا

مرک جهالا با ول و رای متصله مکسور و سکون کاف عجمی خفیفه و جیم عجمی بقیله ممدوده
و لام مرکب از مرک و جهالا پوست آهو را مانند چه مرک بمعنی آهو باشد
و جهالا بمعنی پوست مروا بفتح میم و سکون را و واو نباتی است خوشبو که
بفارسی انرا مرزنگوش گویند مکتا بضم اول و کاف تازی و تای فوقانی
خفیفین بسکون اول مروارید را مانند مگدها بضم اول و سکون کاف عجمی
خفیفه و دال بقیله بمعنی زن با عموما و زن نادان که هنوز خبر از معامله زنا
شوی ندا شته باشد خصوصا مگها با ول مفتوح و کاف عجمی بقیایه نام نجهری
باشد یعنی منزلی از منازل قمر ملیا با ول و لام مفتوحتین و یای تحتانی
چوبیست خوشبو از قبیل اگر یعنی عود که انرا در عطریات بکار برند و در متعارف
ملاگیر گویند منجهوکا با ول مفتوح و نون منونه و جیم تازی خفیفه موقوف و ضم
کاف عجمی بقیله و واو مجهول و کاف تازی خفیفه نام یکی از انجهراهای اندراست
مندرا با ول مضموم و نون منونه و دال خفیفه و رای متصله گوشواره بود
که جوگیها در گوش پوشند منسا بفتح اول و سکون نون و سین مهمله بمعنی
خاطر و اراده باشد منگتا با ول مفتوح و نون منونه و کاف عجمی و تای
فوقانی خفیفین با ول موقوف بمعنی گدا و دریوزه گر بود منگها با ول

مفتوح و نون مکسور و یای معروف و کاف تازی ثقیله بمعنی عقل باشد موجا
با اول مضموم و واو مجهول و جیم عجمی خفیفه درخت کیله یعنی موز را مانند مونگا
با اول مضموم و واو معروف و نون معنونه و کاف عجمی خفیفه مرجان را گویند
مها با اول مفتوح و ها بمعنی بزرگ و عظیم و عمده باشد مهلا بفتح اول و کسر ها و لام
مشدده زنی را گویند که شوهرش بسیار دوست میداشته باشد میا بمیم
مفتوح و یای تحتانی بمعنی لطف و رحم و مهربانی بود و بتشدید ثانی بمعنی
مادر باشد میدها با اول مکسور و یای مجهول و دال ثقیله بمعنی عقل باشد
میکهلا با اول مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله موقوف و لام زرگر
زنگله دار را مانند و بمعنی قله کوه باشد مینگا بفتح اول و سکون یای تحتانی
و نون موقوف و کاف تازی خفیفه نام یکی از اجهراهای اندر است
فصل بای عجمی خفیفه مدهپ بفتح اول و ضم دال ثقیله زنبور سیاه را مانند
مندپ بفتح اول و نون منونه و فتح دال مهمله بمعنی خانه و کاخ و ایوان بود
فصل تای فوقانی خفیفه مات با اول ممدوده مادر را گویند و بمعنی اعراب و
حرکات حروف نیز آمده است مت بالفتح عقل را مانند مرت بالضم اول و سکون
راکوه را مانند و بکسر اول بمعنی موت و مرگ مکت بضم اول و فتح کاف تازی

خفیفه بمعنی

خفیفه بمعنی خلاص و نجات باشد و بسکون ثانی بمعنی مروارید بود مورت
با اول مضموم و واو معروف و رای مفتوح بمعنی صورت و شکل باشد مهنت
با اول و های مفتوحتین و نون منونه درویش کامل و شیخ مقتدا را گویند که مردم
بدو تبعیت واقتدا کنند مهورت با اول مفتوح و های مضموم و واو معروف
و رای مفتوح بمعنی وقت و ساعت بود که منجمان برای کاری اختیار کنند میت
با اول مکسور و یای معروف و دوست را مانند فصل تای فوقانی ثقیله منمته بفتح
اول و سکون نون و میم مفتوح شهوت جماع و جوشش جوانی و مستی بود منوته
با اول مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و رای مفتوح بمعنی مراد دل باشد
فصل تای فوقانی مثقله مرکت با اول مفتوح و سکون را و فتح کاف تازی
خفیفه بوزینه را مانند مشت بفتح اول و سکون شین معجمه بمعنی دم
بخود بودن و اضطراب ناکردن بود و بکسر اول بمعنی شیرین باشد
مکت بضم اول و فتح کاف تازی خفیفه تاج و افسر را گویند فصل
جیم تازی خفیفه مداج با اول مضموم و دال خفیفه ممدوده طاوس را
گویند مکردهج با اول و کاف تازی خفیفه مفتوح و سکون را و فتح دال ثقیله
بمعنی جوشش جوانی و مستی بود منسج بفتح اول و سکون نون و سین مهمله

مکسور نیز بمعنی شهوت جماع ومستی بود منوج باول مفتوح ونون مضموم
وواو مجهول نیز بهمین معنی امده **فصل** جیم تازی بثقیله مانجه باول ممدوده
ونون معنونه میانه ومتوسط باشد ونیز نام رکنی است از رکنهای
معموله ملک پنجاب **فصل** جیم عجمی خفیفه مرخ باول مفتوح ورای مکسور ویای
معروف خطوط شعاعی افتاب را گویند ونیز نام یکی از اشت سده بود
میخ باول مکسور ویای معروف بمعنی موت ومرگ باشد **فصل** جیم عجمی بثقیله
مجه بالفتح والتشدید ماهی را مانند خصوصا بزرگ وکلان **فصل** دال
خفیفه ماند باول ممدوده ونون مفتوحه بمعنی ناپاک بود یعنی شوهر مجبوب
مد بالفتح شهد را مانند وبمعنی نار نیز امده مرد باول ورای متصله مکسور
بمعنی نرم ونازک بود مکرند بفتح اول وسکون کاف تازی خفیفه ورای
مفتوحه ونون منونه کل کول را مانند مکند بفتح اول وضم کاف تازی
خفیفه ونون منونه نامی است از ماههای کانه مند باول مفتوح ونون منونه
بمعنی استه باشد ونیز باد نسیم را مانند مید باول مکسور ویای معروف
بمعنی مغز بود ونیز نوعی است از عطریات که از کره صحرائی بهم رسد **فصل**
دال بثقیله مده بالفتح بمعنی مستی وشراب بود وبتشدید اخر بمعنی میانه ومتوسط

باشد مرگ

باشد مرگ مده بکسر اول ورای متصله وسکون کاف عجمی خفیفه وباقی حروف
وحرکات مذکوره بمعنی مشک باشد مگده بضم اول وسکون کاف عجمی
خفیفه بمعنی بادان باشد **فصل** دال مثقله مارتند باول ممدوده ورای موقوفه
وفتح تای فوقانی خفیفه ونون منونه افتاب را مانند مارکند باول ممدوده
ورای موقوفه وفتح کاف تازی خفیفه ونون منونه نام مردی که عمر
جاودانی دارد مند باول مضموم ونون منونه بمعنی سر باشد مود باول
مضموم وواو معروف مرید را مانند منید باول مکسور ویای معروف ونون
معنونه بمعنی مالش ومالیدن وامر از مالیدن بود **فصل** را مار باول ممدوده
کام دیو را مانند یعنی شهوت وجماع وجوش جوانی ومستی متر بکسر اول وتشدید
تای فوقانی خفیفه ورای متصله بمعنی دوست باشد مدر بضم اول وتشدید
دال خفیفه ورای متصله بمعنی ابر بود مدهر بفتح اول وضم دال بثقیله بمعنی
شیرین باشد مدهکر بفتح اول وسکون دال بثقیله وضم کاف تازی
خفیفه زنبور سیاه را مانند ونیز نامی است از ماههای کانه مرار باول
مضموم ورای ممدوده نیز نامی است از ماههای کانه واز ابریا دتی بای
معروف در اخر استعمال کنند ومراری گویند مرلیدهر بضم اول

وسکون را و لام مکسور و یای معروف و فتح دال بقیله کنایت از کانه
باشد مشر باول مکسور و شین معجمه مشدده مفتوح یا مضموم و رای متصله
در لغت بمعنی مرکب و امیخته بود و در اصطلاح فاضل متبحر جامع العلوم را
گویند و انرا دربها گهها سین مهمله استعمال کنند و مسر گویند مگر بضم
اول و فتح کاف تازی خفیفه اینه را گویند و بفتح اول برج جدی را نامند
منتر باول مکسور و نون منونه و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای متصله
بمعنی دوست باشد و انرا بدون رای متصله نیز استعمال کنند و منت
گویند و بفتح اول بمعنی افسون باشد منجور باول مفتوح و نون منونه و فتح
جیم تازی خفیفه و واو معروف گربه را نامند و جیم مذکور را ممدوده نیز استعمال
کنند و منجار گویند مند باول مفتوح و نون منونه و فتح دال خفیفه بمعنی قصر
و کاخ و ایوان بود منوهر باول مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و های
مفتوح نامی است از نامهای کانه و معنی ان دلربا و دلفریب باشد منهار
بفتح اول و ضم نون و ایضا بسکون و های ممدوده بمعنی منت و معذرت بود
و بکسر ثانی جوهری فروش را نامند مور باول مضموم و واو مجهول طاوس را نامند
و ان معروفست و بفتح اول و سکون واو دو معنی دارد اول بمعنی تاج و کلاه باشد

و دویم شکوفه انبه را نامند و انرا جای میم بای موحده خفیفه نیز استعمال کنند
و بور گویند مهاور باول مفتوح و های ممدوده و واو مفتوحه رنگی است سرخ
که زنان هنود مثل حنا دست و پا را بدان نگار بندند و ان رنگ را از لاکه
یعنی لک سازند مهر باول مکسور و های مفتوح افتاب را نامند مهر بمیم مکسور
و یای مجهول کوه را نامند و نیز حرف لکه را نامند میور باول مفتوح و یای
تحتانی مضموم و واو مفتوح طاوس را نامند **فصل** سین مهمله ناس
باول ممدوده دو معنی دارد اول گوشت را گویند دویم بمعنی ماه سی روز باشد
نالس باول ممدوده و نون مضموم بمعنی ادم باشد نس بفتح اول و سکون
تای فوقانی خفیفه ماهی را نامند ندناکس باول و دال خفیفه مفتوح و نونین
نون اول ممدوده و ثانی معنونه و ضم کاف تازی خفیفه کنایت از الت تناسل
بود مردهاس بکسر اول و رای متصله و سکون دال خفیفه و های ممدوده
بمعنی تبسم و خنده اهسته باشد چه مرد بحرف و حرکات مذکوره بمعنی نرم و
ملایم و هاس بمعنی خنده باشد مس بالکسر بمعنی بهانه باشد و بالفتح مدا
و سیاهی را نامند نکهیاس بضم اول و سکون کاف تازی بفیله و بای
موحده خفیفه ممدوده بمعنی تان یعنی برگ تنبول بود منس باول و نون مضموم مسین

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 11

شوهر را گویند مونس باول مضموم و واو معروف و نون مفتوحه و بدون
ان بمعنی موش باشد و همانا که مهند موس باشد مهیس باول مفتوح و های
مکسور و یای مجهول نامی است از نام های مهادیو **فصل** کاف تازی خفیفه
نادک باول ممدوده و فتح دال خفیفه بمعنی منبسط و کثیف و مملک و مبهی باشد
نانک باول ممدوده و نون مکسور یاقوت را مانند مرتک بکسر اول و سکون
را و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی میت و مرده باشد مستک باول مفتوح
و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه پیشانی را مانند و خصوصا
پیشانی فیل بود مسک باول و سین مهمله مفتوح پاره شدن جامه و پارچه
و امثال ان بود از رسیدن زور بران مندوک باول مفتوح و نون منونه
و امثال ان بود و واو معروف غوک را مانند هودک باول مضموم و واو
مجهول و دال خفیفه مفتوح بمعنی حبه و گلوله بود منیک باول و یای تحتانی
مفتوح و نون منونه ماه را مانند **فصل** کاف تازی ثقیله ناکه باول
ممدوده و نون مضمومه بمعنی مرد باشد نکه بالضم دهان را مانند و بمعنی
چهره و روی نیز امده و منکه باول و نون مضمومه بمعنی مرد بود موکه
باول مضموم و واو معروف و رای مفتوحه احمق و کودن را مانند میکه

باول مکسور و یای مجهول گوسفند و قوچ را مانند و نیز نام برج حمل است و ان برج
اول است از بروج دوازده گانه میوکه باول مفتوح و یای تحتانی مضموم و قبل
همزه مضمومه و واو معروف خط شعاعی افتاب و امثال ان بود **فصل**
کاف عجمی خفیفه مارگ باول ممدوده و رای مفتوحه بمعنی راه باشد مانگ باول
ممدوده و نون منونه فرق سر را مانند و ان خطی بود بدرازی در پیش سر
که زنان در وقت شانه کردن سر در وسط ان گذارند و از امیم غیر ممدوده
و نون منونه نیز استعمال کنند و منگ گویند متنگ باول و تای فوقانی خفیفه
مفتوح و نون منونه فیل را مانند مردنگ بکسر اول و سکون را و فتح دال خفیفه
و نون منونه نام سازیست چون اهلیلجی شکل مجوف و میان تهی که هر دو
سرش طرف راست زیر بود و سر دیگرش طرف چپ بم باشد و طرف
بم را باندکی ارد خمیر کرده گیرند و حق انست که در هند از سازهای جرم گرفته
در خوش ادای و خوش اینده گی و دلنشینی بکیفیت تر و بالاتر ازان سازی
و نوایی نیست مرگ باول مکسور و رای متصله اهو را مانند مرگانگ باول
مکسور و رای متصله و کاف عجمی خفیفه ممدوده و نون معنونه دو معنی دارد
اول طلای کشته را گویند دویم بمعنی ماه باشد نگ بالفتح بمعنی راه باشد

وبعضی ازا بکاف عجمی بثقیله استعمال کند و نکه گویند **فصل** کاف عجمی
ثقیله میکه باول مکسور و یای مجهول ابر را نامند و نیز نام راکی است از راگهای
شسکانه **فصل** لام بال باول ممدوده دو معنی دارد اول پهلوان را
گویند و از امیم غیر ممدوده مفتوحه استعمال کند و مل گویند دویم بمعنی
مرسله و حمایل باشد ماندل باول ممدوده و نون معنونه و فتح دال
خفیفه سازیست مشهور اهلیلجی شکل میان تهی مرد و سر چرم گرفته
که از ا هر دو دست نوازند و از امیم ممدوده و نون منونه نیز
استعمال کنند و مندل گویند ملاح سل باول مضموم و دال خفیفه
ممدوده و جیم تازی خفیفه موقوف و سین مهمله مکسور سنگی است مثل
اینه صاف و جلادار و از خواص او انست که عکس هر چیز که دران
افتد صورت طاوس مثل گردد و وجه تسمیه ظاهر است چه مداح
بحروف و حرکات طاوس را نامند مرال باول مفتوح و رای ممدوده
نام پرنده است موصوف و منسوب بخوش رفتاری و خوشخرامی که شعرای
هند رفتار خوبان را بدو تشبیه کنند چنانکه شعرای عجم به کبک و گویند غدای
خاصه او مروارید است و ازاد ر متعارف بمعنی گویند بهای مفتوحه و نون

منونه وسین

منونه و سین مهمله مرال بفتح اول و سکون را و نون ممدوده شاخ گل
کنول را نامند مکتاهل بضم اول و سکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی
خفیفه ممدوده و های مفتوحه مروارید را گویند مندل باول مفتوح و نون منونه
و فتح دال مهمله بمعنی دایره باشد منگل باول مفتوح و نون منونه و فتح کاف
عجمی خفیفه دو معنی دارد اول نام ستاره مریخ است دویم بمعنی شادی
بود و نیز نام یکی از پترهای مندول را گست مول باول مضموم و واو
معروف بمعنی بیخ بود و نیز نام نچهتر است یعنی منزلیست از منازل قمر
و بواو مجهول بمعنی قیمت و بها و باشد و ان معروفست موهن لال
باول مضموم و واو مجهول و فتح ها و سکون نون و لام ممدوده کنایت
از کانه باشد مهل باول و های مفتوحتین بمعنی قصر و ایوان و کاخ بود
و ان مهند محل باشد میل باول مکسور و یای مجهول بمعنی امیزش و اختلاط
باشد **فصل** میم مدهم بفتح اول و دال ثقیله مشدده بمعنی میانه و انگشت
وسطی را نیز نامند و بعضی بضم را دانند مرم باول و رای مفتوحتین بمعنی کنه
دلم باشد مم بالفتح بمعنی من باشد **فصل** نون ناکن باول و فتح کاف تازی
ثقیله زنده و مسکه را نامند نان باول ممدوده بمعنی ناز بود و بمعنی کوه نیز

امده ما نونن باول ممدوده و نونین نون اول مضموم و واو معروف
و بای معنونه بمعنی زن محبوبه و جمیله بود و بمعنی گویا نیز امده و باین معنی
میم را غیر ممدوده نیز استعمال کنند و منون گویند متهن بکسر اول
وضم تای فوقانی ثقیله بمعنی دو باشد و نیز برج جوزا را نامند و بفارسی
ازاد و بکر گویند و ان برجی است بشکل دو ادمی که باهم معانق باشند
مدسودن بفتح اول و سکون دال خفیفه و سین مهمله مضموم و واو معروف
و دال خفیفه مفتوح نامی است از ناجهای کانه مدن باول و دال خفیفه
مفتوح شهوت و جماع و جوشش جوانی و مستی بود مدن سدن بحروف
و حرکات مذکوره و سین مهمله و دال خفیفه مفتوح مرکب از دو لفظ کنایت
از فرج است مدن موهن بحروف و حرکات مذکوره و میم مضموم و واو
مجهول و های مفتوح کنایت از کانه باشد مدهن بفتح اول و سکون دال
ثقیله و فتح بای موحده خفیفه نام موضعی و صحرائی در نواحی متهرا مسکان
بضم اول و سکون سین مهمله و کاف تازی خفیفه ممدوده بمعنی تبسم و شکر خنده
بود مکهباس بضم اول و سکون کاف تازی ثقیله و بای موحده خفیفه
ممدوده و فتح سین مهمله کنایت از پان یعنی برگ تنبول بود مکن بفتح اول

وکاف عجمی

وکاف عجمی خفیفه بمعنی مست و مدهوش باشد و نیز نام کپی است از کپهای
هشتگانه و ان مرکب از سه کره بود ملین باول مفتوح و لام مکسور و یای معروف
بمعنی پژمرده و افسرده دل و حرکین بود من بالفتح دو معنی دارد اول بمعنی خاطر
و دل باشد دوم مهره مار را نامند و بالضم بمعنی پیغامبر و درویش کامل بود
منجن باول مفتوح و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه پاک کردن بدن و دندان
و غیر ان بود از چرک و بمعنی ستون نیز امده موهن باول مضموم و واو مجهول
و های مفتوح بمعنی معشوق و دلربا و دلفریب بود و نیز نامی است از ناجهای گاهی
هین بفتح اول و سکون یای تحتانی کام دیو را نامند یعنی شهوت جماع و
جوشش و مستی جوانی و بمعنی موم نیز امده و باول مکسور و یای معروف بمعنی
ماهی بود و نیز نام برج حوت باشد **فصل** واو ناد هو باول ممدوده و ضم
دال ثقیله و واو مجهول نامی است از ناجهای کانه و نیز نام یکی از بترهای
بهیرون راگست هرو باول مفتوح و دال خفیفه و واو معروف بمعنی دشواری
و صعوبت بود دیهاد یو باول مفتوح و های ممدوده و دال خفیفه مکسور و یای
مجهول نام دیوتائیست مشهور که باعتقاد هنود افنا و اعدام و اهلاک خلق
متعلق بدوست دیهرار و بکسر اول و سکون ها و رائین رای اول ممدوده و یای

مضموم و واو معروف بمعنی زن بود **فصل** هاماه باول ممدوده نام ماه
اول است از سمرت موه باول مضموم و واو مجهول بمعنی شیفتگی و فریفتگی
بود میه باول مکسور و یای مجهول بمعنی باران باشد وان معروفست
فصل یای تحتانی مائی باول ممدوده و همزه ملینه و یای معروف بمعنی مادر
بود و بمعنی مصاحبه و صدیقه نیز امده مالی باول ممدوده و لام مکسور و یای معروف
باغبان باشد مامی باول ممدوده و نون موقوف و میم مفتوح و کسر تای
فوقانی خفیفه و یای معروف بمعنی کدبانو باشد مانی باول ممدوده و نوین
نون اول مفتوح و ایضا موقوف و ثانی مکسور و یای معروف زنی را
نامند که از نایک یعنی شوهر و معشوق خود بتقصیری که ازو بوقوع امده
باشد نازکرده رنجیده ترک حرف زدن کرده باشد مای باول ممدوده
بمعنی مادر باشد متکی بفتح اول و سکون تای فوقانی مثقله و کسر کاف تازی
خفیفه و یای معروف نامی است از نامهای کانه مرلی بضم اول و سکون را و لام
مکسور و یای معروف نی باشد که از ان نوازند منتری بکسر اول و نون مثنونه و تای
فوقانی خفیفه و رای متصله مکسور و یای معروف زن مصاحبه و صدیقه را نامند
و بدون رای متصله نیز استعمال کنند و منتی گویند و بفتح اول وزیر پادشاه

راگویند

راگویند منجاری باول مفتوح و نون مثنونه و جیم تازی خفیفه ممدوده و رای مکسور
و یای معروف گربه را گویند منجری باول مفتوح و نون مثنونه و جیم تازی خفیفه
مفتوح و رای مکسور و یای معروف بیل یعنی جلنک را نامند وان نباتی بود
که ساق نداشته باشد و بر درخت بچد مثل کدو و امثال ان منگلی بفتح اول و
نون مثنونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و لام مکسور و یای معروف زرد چوبه را
گویند موسی بفتح اول و سکون واو و سین مهمله مکسور و یای معروف خاله
را نامند مونی باول مضموم و واو مجهول و نون مکسور و یای معروف کسی را
گویند که ترک حرف زدن کرده خاموش بوده باشد موهنی باول مضموم
و واو مجهول و های موقوف و نون مکسور و یای معروف افسونی را گویند
که ان افسون بر هر که بدمند انکس شیفته و فریفته و مطیع و منقاد گردد مهری
بکسر اول و سکون ها و رای مکسور و یای معروف بمعنی زن باشد مهی
باول مفتوح و های مکسور و یای معروف زمین را نامند و بمعنی ماست و جغرات
نیز امده میدنی باول مکسور و یای مجهول و دال خفیفه موقوف و نون مکسور
و یای معروف نیز زمین را نامند **باب** نون **فصل** الف ناسکا باول
ممدوده و سین مهمله مکسور و ایضا موقوف و کاف تازی خفیفه بینی را

نامند و ازا بدون کاف تازی نیز استعمال کند و تاسا گویند ناندیا باول
ممدوده و نون مفتوحه و دال خفیفه موقوف و یای تحتانی نام کاو مها دیو است
که مرکب او بوده نودها باول مفتوح و همزه مضمومه و واو معروف و دال
اثقل بمعنی زنی بود خرد سال و نوکدخدا و نوجماع که هنوز از جماع ترسان
و گریزان باشند نسا باول مکسور و سین مهمله بمعنی شب باشد نکا باول
مفتوح و کاف عجمی خفیفه نام پاتریست یعنی زن رقاصه و مطربه که پیش کر
مساه بود نکتا بفتح اول و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفتین بسکون اول
زن فاحشه و بدکاره بود منگا بکسر اول و سکون میم و نون مفتوحه کاف
عجمی خفیفه بمعنی رود باشد ندرا باول مکسور و نون مفتوحه و دال خفیفه و رای
متصله بمعنی جواب و ازا بدون نون مفتوحه بشدید دال نیز استعمال کنند
و ندرا گویند نندیا باول مکسور و نون مفتوحه و کسر دال خفیفه ممدوده و بای
مضمومه بمعنی مذمت بود ضد مدح نولا باول و واو مفتوحتین و لام بمعنی
زن بود خصوصا نویلا باول مفتوح و واو مکسور و یای مجهول و لام بمعنی
نو باشد و آن الف آخر برای مذکور آمد و برای مونث بجای الف یای
معروف استعمال کنند و نویلی گویند نهورا باول مکسور و های مضموم

و واو مجهول

و واو مجهول و را بمعنی مست داشتن بود نیوتا باول مکسور و یای مجهول و واو
موقوف و تای فوقانی خفیفه بمعنی دعوت کردن بود مر کسی را بضیافت و مهمانی
فصل بای موحده نتنب بکسر اول و فتح تای فوقانی و نون مفتوحه سرین و کفل
را نامند **فصل** بای موحده ثقیله نابه باول ممدوده بمعنی ناف باشد نبه بالفتح
آسمان را نامند **فصل** بای عجمی خفیفه نرپ بکسر اول و قبل بفتحه و سکون
را پادشاه را نامند **فصل** تای فوقانی خفیفه نت بالکسر بمعنی همیشه باشد
نچهترت بکسر اول و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه مشدده و رای
متصله و فتح بای عجمی خفیفه کنایت از ماه باشد نرپت بفتح اول و سکون
را و بای عجمی خفیفه مفتوح کنایت از پادشاه بود نرتت بکسر اول و سکون
را رقص را نامند نسپت بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح بای عجمی خفیفه
کنایت از ماه بود نکهت بکسر اول و قبل بفتح و فتح کاف تازی ثقیله تاری
شب را گویند نکهجت بکسر اول و کاف تازی و جیم عجمی ثقیلتین مفتوحتین نامی مشدده
ناخن را نامند نمت باول مکسور و میم مفتوح بمعنی نام باشد نومیت بفتح اول
و سکون واو و نون مکسور و یای معروف روغن کنجد و امثال آن بود خصوصا
خوشبو مثل پهلیل یعنی روغن یاسمین و امثال آن نیرت بفتح اول و سکون یای تحتانی

ورای مفتوحه نام جهت میانه مغرب و جنوبست و نیز نام وکبال یعنی موکل ان
جهت است که جهت مذکور متعلق بدوست فصل تای فوقانی بقیله تاته باول
ممدوده بمعنی بادشاه وصاحب و خداوند بود و بمعنی ریسمانی که در بینی
کاو اندازند نیز امده وان معروفست فصل تای فوقانی مثقله تبت بکسر
اول وفتح بای عجمی خفیفه بمعنی خیلی مطلق بود تت بالفتح رسن باز و شعبده باز
وبازیگر را خوانند ونیز نام یکی از راکنیهای دیپک راک است تکت بکسر
اول وفتح کاف تازی خفیفه بمعنی قرب ونزدیک بود تکشت بفتح اول وکسر
کاف تازی خفیفه وسکون سین معجمه بمعنی اولی و فروتر بود فصل تای فوقانی
اثقل نیلکنتهه باول مکسوره ویای معروف ولام موقوف وفتح کاف تازی خفیفه
ونون منونه کنایت از مهادیو است چه از خوردن زهری که از دریای محیط
برامده بود کلویش کبود بوده ونیز نام پرنده ایست که از ابفارسی سبزک
کویند وطاوس را نیز نامند فصل جیم تازی خفیفه تیج بکسر اول وفتح بای
عجمی خفیفه بمعنی پیدایش بود تخ بالکسر بمعنی جود باشد ونیز بمعنی غور کردن
وخوض نمودن درامری بود تیرج باول مکسوره ویای معروف ورای مفتوح
بمعنی کل کنول بود فصل جیم عجمی خفیفه تاچ باول ممدوده بمعنی رقص باشد

وان معروفست تیج باول مکسوره ویای معروف بمعنی پست و دون و فرومایه بود
فصل دال خفیفه تاد باول ممدوده بمعنی اواز بود تارد باول ممدوده ورای
مفتوحه نام مطرب مجلس اندراست که او باعتقاد هنود بادشاه عالم علویست
وبعض متعصبان مذهب شیطان را نامند استغفر الله حق چنانست که او دیوتائیست
بزرک تزند باول مفتوح ورای مکسوره ونون منونه بمعنی بادشاه وسردار
ورئیس باشد تکهاد باول مکسوره وکاف تازی ثقیله ممدوده صیاد را نامند ونیز
نام سر هفتم است از سرهای هفتکانه موسیقی تکهد باول مفتوح وفعل مکسوره وکسر
کاف تازی ثقیله چیزی مکروه وحرام وادنا وزبون را کویند تنند
باول و نونین مفتوحتین خواهر شوهر را نامند و بنون ثانی منونه بمعنی بستر باشد
ونیز نام مردمی کوال یعنی بالدار شیر وماست فروش که کاه را بغرر بری
بر داشته ونیز نام یکی از بترهای مالکوس راک است فصل دال ثقیله
تنده دریا را نامند بالکسر تونده بفتح اول وسکون واو وباقی حروف وحرکات
مذکوره بمعنی دولت ونعمت وفراخی وکشایش بود فصل را تار باول ممدوده
بمعنی زن باشد وانزابرنادی بای معروف در اخر نیز استعمال کنند وتاری
کویند تاکر باول ممدوده وفتح کاف عجمی خفیفه بمعنی شوخ وشنک باشد تاهر

باول ممدوده وهای مفتوحه شیر را گویند تهر بکسر اول وضم های فوقانی الثقل
بمعنی عیار و مکار و عشوه گر بود جهتر بکسر اول و فتح جیم عجمی بصیله و تای فوقانی
خفیفه مشدده و رای متصله کوکب و ستاره را مانند و بمعنی منزلی از منازل
قمر نیز امده نر بالفتح بمعنی فحل و نر امده ضد و خلاف ماده نرکارند باول مکسور
و رای مفتوح و نون منونه و کاف تازی خفیفه ممدوده نامی است از نامهای
باری عز اسمه و معنی ان بیچون و بیچگون بود نروار بکسر اول و سکون را و
واو ممدوده بمعنی جدا و علیحده و منفصل بود نسنجر بکسر اول و سکون سین مهمله
و فتح جیم عجمی خفیفه اجنه را گویند نگر بفتح اول و کاف عجمی خفیفه مشدده و رای
متصله بمعنی بلده و شهر باشد و در بهاکها و متعارف بصحتین استعمال کنند
و بکسر اول و فتح ثانی بمعنی بیخوف و پر مغز و بی تحلل بود نوار باول مکسور
و واو ممدوده بمعنی دفع نمودن و برطرف ساختن بود نوبر باول مضموم
و واو معروف و فتح بای عجمی خفیفه زنگله را مانند که زنان در قصان هنگام
رقص در پای بندند نهار باول مکسور و های ممدوده بمعنی دیدن بود نیتر
باول مکسور و یای مجهول و تای فوقانی خفیفه و رای متصله چشم را مانند
نیر باول مکسور و یای معروف اب را مانند **فصل** سین مهمله ناس باول

ممدوده بمعنی

ممدوده بمعنی فنا و نیستی بود نراس باول مکسور و رای ممدوده بمعنی مایوس
و نا امید شده نرس بکسر اول و سکون را بمعنی زبون و ادنی بود نریس
باول مفتوح و رای مکسور و یای مجهول بمعنی پادشاه باشد نس بالکسر
شب را گویند و بالفتح غضب نیز نواس باول مفتوح و واو ممدوده بمعنی
محل و مکان باشد **فصل** کاف تازی خفیفه نایک باول ممدوده و همزه
ملینه بمعنی شوهر و رئیس و سردار باشد و زنی موصوف بدین صفت را نایکا
گویند بزیادتی الف در اخر کلمه نبسک بکسر اول و ضم بای عجمی خفیفه و نون منونه
و ایضا بسکون نون و فتح سین مهمله خنثی و هیز را مانند نرک بفتح اول و
سکون را دوزخ را مانند نک بالکسر الماس را مانند نمک باول مکسور
و میم مفتوح بمعنی لحظه و لمحه بود نیک بفتح اول و سکون یای تحتانی و ایضا بکسر
اول و یای مجهول نیز بمعنی لحظه و لمحه و قدری و اندکی باشد **فصل** کاف تازی
ثقیله نرکه باول مکسور و رای مفتوح بمعنی دیدن و سره کردن بود نکه بالفتح ناخن
را مانند و ان معروف است **فصل** کاف عجمی خفیفه ناگ باول ممدوده مار کفچه
دار را مانند و بمعنی فیل نیز امده نکهنگ بکسر اول و فتح کاف تازی ثقیله و نون
منونه بمعنی ترکش و جعبه باشد نگ بالفتح دو معنی دارد اول کوه را مانند دوم

بمعنی گوسر باشد **فصل** لام لاک بیل باول ممدوده و کاف عجمی و بای موحده حقیقین
اول موقوف و ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی پان یعنی برگ تنبول بود نال
باول ممدوده شاخ کول و امثال ازاکه مثل نی میان تهی باشند نامند و شبیه
را نیز گویند و بمعنی همراهی نیز امده و ان معروفست بجول باول مکسور و جیم
عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول بمعنی پارچه و قماش باشد نرمل بکسر اول و سکون
را و فتح میم بمعنی پاک و صاف و خالص بود نندل باول مفتوح و نون منونه
و ایضا بنونین مفتوحتین و ضم دال خفیفه خواهرشوهر را نامند نندلال باول
مفتوح و نون منونه و دال خفیفه موقوف و لام ممدوده کانه را نامند نول باول
و واو مفتوحتین بمعنی نو باشد نیل باول مکسور و یای معروف بمعنی کبود
باشد و ان معروفست **فصل** میم نام باول ممدوده بهمان معنی نام باشد
و در متعارف بجای میم نون منونه و واو استعمال کند و نانو گویند ندو و نتم
بکسر اول و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی کفل و سرین باشد نگم بکسر اول و فتح کاف
عجمی خفیفه نامی است از نامهای باری عز اسمه و معنی ان بی انتها و بی پایان
بود یعنی چیزی که بدان نتوان رسید نیم باول مکسور و یای مجهول بمعنی قرارداد
و امری و مصر بودن بران بود **فصل** نون نارین باول و رای ممدودتین

و همزه ملینه نامی است از نامهای باری عز اسمه نانان باول ممدوده و نون منونه
و بنونین نون اول ممدوده و ثانی منونه بمعنی انواع و اقسام باشد لوتن باول
مفتوح و همزه مضمومه و واو معروف و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی تازه و نو باشد
نهن بکسر اول و ضم های عجمی خفیفه بمعنی بی جرم و بی عیب و نقصان بود ندان
باول مکسور و دال خفیفه نیز نامی است از نامهای باری عز اسمه نرنجن باول مکسور
و رای مفتوح و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه نیز نامی باری بود عز اسمه نسان
مکسور و سین مهمله ممدوده بمعنی نقاره باشد نکن بفتح اول و سکون کاف عجمی
خفیفه و قیل ایضا بفتحه برهنه را نامند و نیز نام کنی است از کنهای ششگانه و ان
سه حرف لگه بود نلن باول مفتوح و لام مکسور کل کول را نامند نندن باول مفتوح
و نون منونه و فتح دال خفیفه بمعنی پسر باشد نوین باول مفتوح و واو مکسور و یای
معروف بمعنی تازه و نو باشد نهان باول مفتوح و های ممدوده بمعنی غسل
باشد نهچین بکسر اول و سکون ها و جیم عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و نون منونه
بمعنی یقین و تحقیق و مشخص و مقرر بود نین بفتح اول و سکون یای تحتانی چشم
را گویند **فصل** واو نیاو باول مکسور ممدوده با یای مشمومه بمعنی عدل و انصاف
بود **فصل** ها ناه باول مکسور بمعنی شوهر بود نیه باول مکسور و یای مجهول

بمعنی عشق و محبت بود بمعنی تخم نیز امده **فصل** یای تحتانی ناری باول ممدوده
و رای مکسور و یای معروف بمعنی زن باشد نگری بفتح اول و سکون کاف
عجمی خفیفه و رای مکسور و یای معروف بمعنی بلده و شهر بود نات با **فصل** الف
ها ها باول و های ممدود و تهین نام مطربی است از مطربان مجلس اندر و نیز کلمه اندر
که در مجلس عجز و الحاح استعمال کنند مثل جکی جکی هتیا بفتح اول و کسر تای فوقانی
خفیفه مشدده ممدود و بای مشموه بمعنی قتل و خون ناحق بود هردا بکسر اول و سکون
را و دال خفیفه بمعنی سینه باشد هیا باول مکسور و یای تحتانی دل و سینه را
نامند هیرا باول مکسور و یای معروف بمعنی الماس باشد و ان معروفست **فصل**
تای فوقانی خفیفه هت بالکسر بمعنی اخلاص و محبت بود هست بفتح اول و سکون سین
مهمله بمعنی دست باشد و نیز نام نجهرست یعنی منزلی از منازل قمر هنونت بفتح اول
و سکون نون و واو مفتوحه و نون منونه نام دیوانیست مشهور بشکل بوزینه
که با لشکر خود همراه رامچند بجنگ راون بلنکا رفته و لنکا را آتش داده و نیز وی
صاحب مذهبی است در علم موسیقی و در زمان حال مذهب او رایج است و معمول
هیت باول مکسور و یای مجهول بمعنی اخلاص و محبت بود **فصل** های فوقانی مثقله
هات باول ممدوده دکانرا نامند و ان معروفست هیث باول مکسور

ویای مجهول

و یای مجهول بمعنی زیر و پایین باشد و از ابای فوقانی الثقل نیز استعمال
کنند و هیته گویند **فصل** تای فوقانی الثقل هته بالفتح مصر بودن و یک پهلو شدن
باشد در امری **فصل** دال خفیفه هردا باول و رای مفتوح چنین زرد چوب را نامند
و ان معروفست **فصل** دال مثقله هود باول مضموم و واو مجهول بمعنی
شرط کردن و گرو بستن بود و در بعضا کتابها بجای دال مثقله را استعمال کنند
و هور گویند **فصل** را هار باول ممدوده مرسله و حمایل بود که از گل و غیر ان
سازند و در گلو اندازند و ان معروفست و بمعنی بای داون نیز امده هر
بالفتح مهادیو را نامند و بمعنی فریفتن و غصب کردن و ربودن نیز امده و بکسر
اخر نام کانه باشد و بمعنی شیر فیل نیز امده هلدر بفتح اول و سکون لام
و دال بصیله مفتوح کنایت از برادر کانه باشد و نام او بل بود و هه بای موحده
خفیفه مفتوح و لام چون او بجای حربه هل یعنی قلبه کشاورزی با خود میداشت
لهذا او را بدین نام خوانند هلور باول مکسور و لام مضموم و واو مجهول بمعنی موج
زدن بود همکر بکسر اول و سکون میم و فتح کاف با زای خفیفه ماه را نامند
هنکار باول مفتوح و نون منونه و کاف با زای خفیفه ممدوده بمعنی نعره باشد
هولر باول مضموم و واو مجهول و لام مفتوح بمعنی طفل و پسر باشد هیر باول

مکسور و یای معروف خلاصه سرجیز باشد و بای مجهول بمعنی دیدن و جستن
و طلب کردن بود چیزی را فصل سین مهمله هاس باول ممدوده بمعنی خنده
باشد هانس باول ممدوده و نون منونه بمعنی طوق و چنبر طلا و امثال ان بود
که در کردن اندازند هرناکس بفتح اول و سکون را و نوبین نون اول ممدوده
و ثانی معنونه و ضم کاف فارسی خفیفه نام مردی که منکر ذات حق عز و جل بوده
دعوی الوهیت میکرد اورده اند که او بهلاد نام پسری داشت که او موحد
بوده روزی هرناکس بهلاد پسر خود را بستونی بست و خواست که بکشد که
ناگاه از همان ستون که او را بدان بسته بود شیری براند و شکم هرناکس
درید و هلاک ساخت و بهلاد از دست او نجات یافت والله اعلم هلاس باول
مضموم و لام ممدوده بمعنی استیلا و غلبه شوق باشد هنس باول مفتوح و نون
منونه طایریست منسوب و موصوف بصفت خوشخرامی و خوش رفتاری
و گویند غذای او مروارید است فصل کاف فارسی خفیفه هانک باول ممدوده
و فتح های فوقانی مسعله طلا را مانند هالک باول ممدوده و لام مکسوره انار باشد
فصل کاف فارسی ثقیله هرکه باول و رای مفتوحتین بمعنی خواهش و حسرت
وارزو بود و نیز نام یکی از بترهای بهیرون راک است فصل کاف عجمی

خفیفه هرنگ باول و رای مفتوحتین و نون منونه ناخن را گویند فصل لام هنجل
بکسر اول و فتح میم و نون منونه و جیم عجمی خفیفه مفتوح نام دیو تا مست بشکل کوه طلا
که پاربتی زن مهادیو دختر او بوده فصل میم هوم باول مضموم و واو مجهول
بمعنی آتش افروختن بود هیم باول مکسوره و یای مجهول طلا را گویند و نیز نام فصلی است
از فصول شش گانه و ان دو ماه اگهن و پوس باشد فصل نون هان باول ممدوده
بمعنی کمی و نقصان باشد هتاس باول مضموم و های فوقانی خفیفه ممدوده و فتح سین
مهمله آتش را مانند هروان بکسر اول و قتل بفتحه و سکون را و واو ممدوده برق
را گویند هربن باول مفتوح و رای مکسور و یای مجهول و نون منونه بمعنی آهسته
بود هنومان باول مفتوح و نون مضموم و واو مجهول و میم ممدوده نام هنومنت
بوده و ان دیو یا مست بشکل بوزینه هین باول مکسور و یای معروف بمعنی
ضعیف و زبون باشد فصل واو هاو باول ممدوده حلاتی [حالتی] بود که ناگاه را از
راه شوق در عشق و محبت ناگاه رو دهد و ان بر اقسام است هتو باول
مکسور و تای فوقانی خفیفه مضموم و واو معروف و های مضموم و ایضا واو
معروف نام مطربیست از مطربان مجلس اندر فصل یای تحتانی هانسی
باول ممدوده و نون معنونه و سین مهمله مکسوره و یای معروف بمعنی

387 leaves

بمعنی خنده باشد ستی بفتح اول وسکون سین مهمله وتای فوقانی خفیفه
مکسوره ویای معروف نام عید هنود است هولی باول مضموم وواو مجهول
ولام مکسوره ویای معروف نام عید هنود است که دران عید تا خند روز جشن
عظیم کنند وان درروز اخر ماه بهاگن وشب اولین ماه جیت که انتهای
سسر رت وابتدای بسنت رت است تمام شود دران شب اتش افروزند
ورسوم خود بجا ارند وبجای لام رای ابر استعمال کنند وهوری گویند
هی بالفتح اسپ را مانند هیلی باول مکسور ویای مجهول ولام مکسوره ویای
معروف زن مصاحبه وصدیقه ودوستدار را گویند ۵ تمام شد
نسخه تحفة الهند بتاریخ هشتم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار ویکصد
نود وهفت هجری یک ونیم پاس روز گذشته روز دوشنبه بعون الله
تعالی جل جلاله

فیلی
رنامند

MUh 130

55.

55.

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 12

Tuhfat ul-Hind

N. XY

£28

Lot 85

771

1347

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES
UNIVERSITY OF MELBOURNE

N°. 115. J. Shakespear

تحفة الهند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد
چنین گوید بست باده هذیان بحد مرزا محمد ابن فخر الدین محمد که در عهد میمنت
مهد خدیو کشورستان خدایگان قضا فرمان نیر اوج صاحبقرانی اختر برج
گورکانی شهنشاه خورشید کلاه گردون سریر ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب
بادشاه عالمگیر خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه
حسب الاشارت بابشارت وزارت وامارت مرتبت ابهت وایالت
منزلت رفیع شاه جم جاه سکندر مکان کوکلتاش خان برای مطالعه
همایون بندگان شهریار والا تبار؛ مرکز محیط سلطنت کبری؛ محیط مرکز دولت عظمی؛ برازنده
دیهیم خاقانی؛ فرازنده سریر سلطانی؛ خاقانی که توسن فلک نیلگون در زیر زین

اوست سلیمان مکانی که اسم اعظم نقش نگین او فلک در جنابش پیر غلامیست
از آفتاب حلقهٔ زرین در گوشش و ماه در رکابش پیک تیز خرامست غاشیهٔ سیمین
بر دوشش جمشید کمی از کاسه لیسان بزم جاه و جلال اوست فغفور گوشه نشینی
بر خوان احسان دولت و اقبال او مخالفانش بر شاخسار تمنا و حسرت
مانند گل با عمر دو روزی در خون دل نشسته و موافقانش در جویبار عیش و عشرت
چون سرو با سرفرازی و فیروزی از غم و اندوه وارسته از زخم شمشیر هندی نژاد
مبارزانش زنار گلگون حمایل خصم کافرخصال و از دم تیغ الماس نهادش
خون فشانش بر جبین اعدای بی دین برهمن آهن قشقه های آل بر فلک دوار
در هاله نه ماه تابان است ملک از خیال گرز گران دلاورانش مغز سر آسمان در
دهانش افتاده و بر سپهر کج رفتار به کواکب درخشان است ملک از خدنگ پر
دلانش در سینه اش غربال وار رخنه ها گشاده بدخواهش برجان
عمر بیمدار اگرچه دراج وار غافل از چنگل شاهین اجل چند دمی بفراغ خاطر
صفیر میزند اما دم آخر در مطبخ دولتش بریان شدنی است و مخالفانش در
مرغزار روزگار بفریب زمانهٔ غدار گوسفندوار اگرچه دو روزی بکام دل
میچرند اما در روز عید جشن سلطنتش آخر الامر قربان گشتنی اند کبش مغرور چراگاه

بهشت

بهشت است هنوز باش تا داغ فدا بر نهدش اسمعیل شهریاری که گردن شاهان
سرکش در زیر بار خراج اوست تاجداری که یاقوت آفتاب از ناگوهری
بر گوشهٔ تاج اوست چون ید بیضا کف سخایش از مشرق آستین طلوع نماید
در جیب روزگار گنج شایگان ریزد و چون دریای عطایش بجوش آید
چین استغنایش موج در شاهوار بر اوج فلک گردان انگیزد منت کف جود
زر ریزش آفتاب پشت دست بر زمین و از خرمن عطای گوهر ریزش
بحر و کان خوشه چین در صحرای عدالتش گرگ از بره غاله زنهار خواه و
به پشت گرمی حمایتش چشم غزال بخون شیر ژیان سیاه شاه ملک جاه
فلک بارگاه خورشید کلاه بادشاهزاده محمد معز الدین جهاندار شاه
مد الله تعالی ظل دولته فی الارض و القاه و ارفع علم سلطنته علی السماء
و اعلاه در علوم متداوله هندیه جزوی چند به پرداختم و آنرا تحفة الهند
موسوم و مشهور ساختم و آن مشتمل است بر مقدمه و هفت باب
و خاتمه **مقدمه** در بیان مصطلحات حروف تهجیه هندیه و علم خط و ذکر
اشکال حروف تهجیه مذکوره از مفردات و مرکبات و بعضی قواعد الکلیه
باب اول در علم پنگل یعنی علم عروض اهل هند **باب دوم** در علم

لک یعنی علم قوافی اهل هند **باب سیوم** در علم النکار یعنی بیان و بدیع اهل
هند **باب چهارم** در علم سنکاررس یعنی علم عاشقی و معشوقی و بیان
احوال عاشق و معشوق **باب پنجم** در علم سنکیت یعنی علم موسیقی اهل هند
وغیره **باب ششم** در علم کوک یعنی علم اقسام زن و مرد و صحبت داشتن
و معاشره و مباشرت با زنان **باب هفتم** در علم سامدریک یعنی علم قیافه
اهل هند که علامات خیر و شر در انسان ازان معلوم شود **خاتمه** در ذکر
لغات و مصطلحات و کنایات اهل هند من الله التوفیق و الرشاد
و منه المبدأ و الیه المعاد **مقدمه** مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در ذکر
مصطلحات حروف تهجیه هندیه و حرکات ان بعبارت فارسیه و
رسم الخط حروف مخصوصه هندیه بحسب کتابت فارسیه و ان منشعب است
بدو شعبه **شعبه اول** در ذکر مصطلحات حروفی که در محاوره عربی و فارسی و
هندی مشترک اند و ان جمله هژده حرف است بباید دانست که الفی
که یکی از حرکات ثلثه یعنی فتحه یا ضمه یا کسره متحرک باشد ازا همزه نوشتم
و همزه مکسور که بعد از الف واقع شود ازا همزه ملینه رقم نمودم و با را بای
موحده خفیفه نگاشتم و پا را که در لفظ پدر و پسر واقع شده بای عجمی خفیفه مرقوم

ساختم

ساختم و تا را تای فوقانی خفیفه ضبط کردم و جیم را جیم تازی خفیفه ایراد نمودم و چی
را که در چمن و چراغ واقع شده جیم عجمی خفیفه نوشتم و دال را دال خفیفه نگاشتم
و سین را سین مهمله رقم نمودم و شین را شین معجمه مرقوم ساختم و کاف
را کاف تازی خفیفه ضبط کردم و کافی را که در لفظ گذر و گوهر واقع شده کاف
عجمی خفیفه ایراد نمودم و یا را یای تحتانی نوشتم و حرف را و لام و میم و نون
و واو و ها را بجهه عدم التباس مطلق گذاشتم مگر در بعضی جا لام و میم و
نون را به ثقیله قید کردم زیرا که حروف مذکوره در محاوره اهل هند بر دو گونه
است چنانکه ذکر انها بعد ازین بیاید انشا الله تعالی و چون حروف مذکوره
در محاوره اهل هند بسیار قلیل الاستعمال بودند لهذا هر یکی را در مقابل ثقیله بخفیفه
قید نکردم و مطلق گذاشتم مگر در ضبط اشکال حروف تهجیه مذکوره حرف نون
را بنابر ضرورت اختلاف شکل نونین بخفیفه و ثقیله مقید نمودم و واوی را که
در لفظ نور و حور و امثال ان واقع شده ازا واو معروف ثبت کردم
و واوی را که در لفظ شور و زور و امثال ان واقع شده ازا واو مجهول ضبط
نمودم و یایی را که در لفظ میر و تیر و امثال ان واقع شده ازا یای معروف
نوشتم و یایی که در لفظ دیر و زیر و مانند ان واقع شده ازا یای مجهول نگاشتم

و هر حرفی که با وی الف لاحق باشد مثل با و لا آن حرف را ممدوده ضبط کردم و
نونی که بحسب کتابت فارسیه که بعد از الف یا واو معروف یا واو مجهول یا واو
ساکن ماقبل مفتوح یا یای معروف یا یای مجهول یا یای تحتانی ساکن ماقبل
مفتوح واقعه باشد و بغنه خوانده شود یعنی بلا مخرج بدماغ گفته شود مثل خان
یعنی ماه و بوند یعنی قطره و گوند بمعنی صمغ و بهونرا بمعنی زنبور سیاه و نیند بمعنی خواب
و کنید بمعنی کوی و سیدا بمعنی راه و امثال آن و از آن نون مغنونه نوشتم و حرفی
که بیک حرکت از حرکات ثلثه و غنه خوانده شود مثل کَوْل بمعنی گل نیلوفر که کاف
تازی خفیفه را بحرکت فتحه و غنه خوانند از آنا بسمه و اعرابه بر مغنونه نگاشتم و نون
که بعد از حرف دیگر غیر از الف و واوات و یاآتی که سابق مذکور شد واقع
باشد و حروف مذکوره بنون و غنه خوانده شود یعنی حرف ماقبل نون مسطور
منون بود اما نون تنوین در تلفظ با لمخرج ظاهر نگردد بلکه بغنه خوانده شود یعنی
بلا مخرج بدماغ گفته شود مثل گنگ بمعنی رود مشهور و امثال آن از نون
منونه رقم نمودم باید دانست که در لغت عربی زبر را فتح گویند و ضم پیش را نامند
و کسر زیر را خوانند و سکون جزم را گویند و حرفی که بر خود حرکت فتحه داشته باشد
آنرا مفتوح نویسند و اگر حرکت ضم داشته باشد آنرا مضموم نامند و گر حرکت کسره داشته

باشند

باشند آنرا مکسور خوانند و گر بر خود سکون داشته باشند آنرا ساکن گویند و اگر دو حرف ساکن
متصل هم آمده باشند مثل دست و مست و امثال آن حرف ساکن آخر را موقوف
نامند و حرفی که بر خود تشدید داشته باشد آنرا مشدد خوانند و حرکت حرف آخر کلمه را متعرض
نشدم زیرا که اکثر کلمات اهل هند موقوف الاواخر اند بعضی کلمات که متحرک الاواخر اند
بحرکت اواخر آنها متعرض گشتم **شعبه دوم** در بیان مصطلحات و رسم الخط حروفی که مخصوص اهل
هند اند و آن متنوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان مصطلحات حروف مخصوصه محاوره هندیه
بعبارت فارسیه و الجمله هفده حرف است باید دانست که حرف **به** که در لفظ بهار بمعنی بار
واقع شده از بای موحده بنقطه نوشتم و حرف **په** که در لفظ پهل بمعنی ثمر واقع شده
از بای عجمی بنقطه نگاشتم و حرف **ته** که در لفظ تهال بمعنی طبق واقع شده از تای فوقانی
ثقیله ثبت کردم و حرف **ٹ** که در لفظ ٹوپ بمعنی کلاه واقع شده از تای فوقانی
مثقله ضبط نمودم و حرف **ٹه** که در لفظ ٹهگ بمعنی عیار و فریبنده واقع شده از تای فوقانی
اثقل مرقوم ساختم و حرف **جه** که در لفظ جهک بمعنی ماهی واقع شده از جیم تازی بنقطه اراد
کردم و حرف **چه** که در لفظ چهال بمعنی پوست واقع شده از جیم عجمی ثقیله رقم نمودم و حرف
چه که در لفظ مچهه بمعنی ماهی کلان واقع شده از جیم عجمی اثقل نوشتم و حرف **ده** که در لفظ دهن بمعنی
مال و متاع واقع شده از دال ثقیله نگاشتم و حرف **ڈ** که در لفظ ڈر بمعنی خوف و ترس واقع شده

ازا دال ثقیله ثبت کردم وحرف ڈهه که در لفظ ڈهول بمعنی دهل واقع شده ازا دال اثقل ضبط نمودم وڑی
متحرک متصل التلفظ که در لفظ مرک بمعنی آهو و بریت بمعنی محبت و ببر بمعنی بسر واقع شده و بعد ازین
ذکر او در محل خود بیاید ازارای متصله مرقوم ساختم وحرف کهه که در لفظ کهار بمعنی شور واقع شده
ازا کاف تازی ثقیله ایراد کردم وحرف کهه که در لفظ لکهه بمعنی دهان واقع شده ازا کاف
تازی اثقل رقم نمودم وحرف گهه که در لفظ گهر بمعنی خانه واقع شده ازا کاف عجمی ثقیله نوشتم وحرف
نون که در لفظ کنبش وکانهه بمعنی دو تاهای مشهور واقع شده این هردو قسم نون انفصله نگاشتم چه
در تلفظ این هردو قسم نون ثقل ظاهر میشود اما در نون کنبش بدرشتی وبری وکندگی زبان ودر نون
کانهه بثقل وگرانی زبان وبرای نون کنبش وامثال آن شکل علحده وضع شده وبرای نون کانهه
وامثال آن نهه وچون در تلفظ این نون بوی ها ظاهر گردد لهذا برای آن در پای شکل نون شکل
حرف های متصل نویسند وهمچنین لام ومیم نیز ثقیله آید لام ثقیله چنانکه کالهه بمعنی دیروز و میم ثقیله در
لفظ برمهها بمعنی دیوتاهای مشهور وامثال آن آمده وبرای این هردو حرف نیز شکل علحده
تعین نپذیرفته وچون در تلفظ آن هردو نیز بوی ها ظاهر گردد لهذا برای آنها نیز در پای
حرف لام ومیم حرف های متصل نویسند چنانچه ذکر آنها بعد ازین در مرکبات بیاید انشاء الله تعالی
وچون نون ثقیله کانهه ولام ثقیله کالهه ومیم ثقیله برمهها وامثال آن بسیار قلیل الاستعمال است و
برای آنها شکل علحده وضع نشده لهذا این حقیر باصطلاح آنها در اینجا متعرض نشده مگر

ضمنا

ضمنا وچون ماقبل الف ویا ماقبل یای تحتانیه ساکن حرکت ضمه بود البته در تلفظ آن مابعد
حرف مضموم وماقبل الف یا یای تحتانی ساکن شمه از حرف واو ظاهر گردد چنانکه در لفظ
دوار بمعنی دروازه ودر لفظ سوید بمعنی عرق وامثال آن این واو را واو مشمومه نوشتم
چون ماقبل الف یا ماقبل واو ساکن حرکت کسره داشته باشد البته در تلفظ آن مابعد حرف
مکسور وماقبل الف یا ماقبل واو ساکن بویی از حرف یای تحتانی ظاهر گردد مثل سیام
بمعنی سیاه ودیوس بمعنی روز آن یا را یای مشمومه نگاشتم چه در محاوره اهل هند خلاف محاوره
عربی وفارسی ماقبل الف ضمه وکسره وماقبل یای تحتانی ساکن ضمه وماقبل واو ساکن
کسره استعمال نماید **نوع دوم** در بیان رسم الخط حروف مخصوصه هندیه بحسب کتابت
عربیه باید دانست که برای بای موحده ثقیله در آخر بای موحده ها نوشتم برین مثال
بهه وبرای بای عجمی ثقیله در آخر بای عجمی خفیفه ها نگاشتم برین مثال **پهه** وبرای تای فوقانی
ثقیله در آخر تای فوقانی خفیفه ها رقم نمودم برین مثال **تهه** وبرای تای فوقانی مثقله
بالای تای فوقانی خفیفه چهار نقطه گذاشتم برین مثال **ٹ** وبرای تای فوقانی اثقل
در آخر تای فوقانی مثقله ها نوشتم برین مثال **ٹهه** وبرای جیم تازی ثقیله در آخر جیم تازی
خفیفه ها رقم نمودم برین مثال **جهه** وبرای جیم عجمی ثقیله در آخر جیم عجمی خفیفه ها ثبت کردم
برین مثال **چهه** وبرای جیم اثقل در آخر جیم عجمی ثقیله ها دیگر نوشتم یعنی جیم عجمی خفیفه را ابدو ها نوشتم برین مثال

جهه و برای دال ثقیله در آخر دال خفیفه ها نگاشتم برین مثال ده و برای دال ثقیله بالای
خفیفه دو نقطه گذاشتم برین مثال ڈ و برای دال اثقل در آخر دال ثقیله ها نوشتم برین مثال ڈه
و برای کاف عجمی خفیفه و مرکز کاف تازی خفیفه را مثل خط ثلاث طره دار نوشتم برین مثال گ و
برای کاف تازی ثقیله در آخر کاف تازی خفیفه ها نوشتم که و برای کاف تازی اثقل در آخر کاف تازی
ثقیله های دیگر مرقوم ساختم یعنی کاف تازی خفیفه را بدو ها نوشتم برین مثال کهه و برای کاف
عجمی ثقیله در آخر کاف عجمی خفیفه ها ثبت کردم برین مثال گه و برای نون ثقیله که در لفظ گنبش
است در دایره نون دو نقطه زیر و بالا گذاشتم برین مثال ن و برای لام ثقیله و میم ثقیله و نون ثقیله
در آخر هر یکی از حروف مذکوره ها نوشتم برین مثال له مه نه و بجای غنه نون نوشتم مثل چاند
بمعنی ماه و بوند بمعنی قطره و نیند بمعنی خواب و گوند بمعنی صمغ و کیند بمعنی گوی و پند بمعنی راه
و بهونر المعنی زنبور سیاه و کنک بمعنی گندم و امثال و حرفی که یکی از حرکات ثلثه ملا
نون متحرک باشد و بغنه خوانده شود مثل کاف در لفظ کوںل بمعنی کل نیلوفر برای ان نون
خورد بر سر حروف مذکور گذاشتم و حرف مفردی که به تنوین و غنه خوانده شود برای ان حرف بر سر
مذکور تنوین یعنی دو فتحه یا دو ضمه یا دو کسره یا نون خورد نوشتم برین مثال گںں و همچنین حرف مفرد
در ضبط لغات هیچ جا حاجت نیفتد مگر یکجا در ضبط مات یعنی اعراب یازده گانه بدان حاجت افتد نقط
چنانکه بعد ازین در محل خود بیاید فصل دوم در تعداد و ترتیب حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان و تفریق و

تمیزان از حروف سی و دوگانه عربیه و فارسیه و ذکر اشکال حروف مفرده و مرکبه هندیه و آن منشعب
است بدو شعبه شعبه اول در تعداد و ترتیب حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان و تفریق و تمیز ان
از حروف سی و دوگانه عربیه و فارسیه و آن متنوع است بدو نوع نوع اول در تعداد و ترتیب
حروف تهجیه هندیه و ابجد ایشان و آن منقسم است بدو قسم قسم اول در تعداد و ترتیب
حروف تهجیه هندیه باید دانست که حروف تهجیه بوضع علمای هند بحسب مخارج جمله سی و
پنج است بدین ترتیب ک که گ گه ڭ چ چه ج جهه ی ٹ ٹه ڈ ڈه ن ت ته د ده ن په
بهه ب بهه م ی ر ل و ش که س ه چهه و حروف سی و پنجم همزه است که ایزاد در اصطلاح
ایشان اکار گویند بهمزه مفتوحه و کاف تازی خفیفه ممدوده و را و آن داخل حروف تهجیه
مذکوره نیست و علمای هند اعتقاد آن دارند که اکار یعنی همزه در ذات جمیع مفردات حروف
تهجیه مضمر است و ایشان همزه را هم داخل حروف تهجیه داشته اند و هم اعراب اعتبار کرده اند و ایزاد و آزده
قسم منقسم ساخته چنانکه ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی و ضابطه خواندن حروف مذکوره است
که ابجمله حرف را بحرکت فتحه خوانند و بعد از هر هیچ حرف وقف کنند چنانکه بست و هیچ حرف را
به هیچ وقفه خوانند و نه حرف باقی را بوقفه ششم تمام کنند قسم دوم در بیان ترتیب ابجد
اهل هند و حروف ابجد مذکور را نیز در تلفظ بحرکت فتحه خوانند بعد از هر هیچ حرف وقف کنند چنانکه
سی حرف را شش وقفه خوانند و چهار حرف باقی را بوقفه هفتم تمام کنند بدین ترتیب هه

ن ور ل ی ن ن ک م جه ڈه ده که به ج ڈ د ک ب که به جه
ته ٹه ح ٹ ت ک پ ش کهه س جهه گویند حروف ابجد مذکوره
را که بدین ترتیب از صدای دو روی نهاد لو بر آمد والله اعلم **نوع دوم** در تفریق و تمیز
حروف تهجیه مذکوره از حروف هندی دوگانه عربی و فارسی باید دانست که آنچه از جمله هندی و
دو حرف عربی و فارسی در تلفظ و استعمال اهل هند آمد هژده حرف است و آن اول است
همزه دوم بای موحده خفیفه سوم بای عجمی خفیفه چهارم تای فوقانی خفیفه پنجم جیم تازی خفیفه
ششم جیم عجمی خفیفه هفتم دال خفیفه هشتم را نهم سین مهمله دهم شین معجمه یازدهم کاف
تازی خفیفه دوازدهم کاف عجمی خفیفه سیزدهم لام چهاردهم میم پانزدهم نون شانزدهم واو
هفدهم های هژدهم یای تحتانی و آنچه از جمله حروف هندی دوگانه در تلفظ ایشان نیامده چهارده حرف
است بدین تفصیل اول ثای مثلثه دوم حای مهمله سوم خای معجمه چهارم ذال معجمه پنجم زای معجمه
ششم ژای عجمی هفتم صاد مهمله هشتم ضاد معجمه نهم طای مهمله دهم ظای معجمه یازدهم عین مهمله
دوازدهم غین معجمه سیزدهم فا چهاردهم قاف و حروفی که موضوع و مخصوص محاوره اهل
هند است در محاوره عربی و فارسی نیست هفده حرف است بدین تفصیل اول کاف تازی
ثقیله دوم کاف عجمی ثقیله سوم کاف عجمی مغنونه چهارم جیم عجمی ثقیله پنجم جیم تازی ثقیله ششم
بای تحتانی مغنونه هفتم تای فوقانی ثقیله هشتم دال ثقیله نهم تای فوقانی ثقیله دهم تای

فوقانی

فوقانی اثقل یازدهم دال ثقیله دوازدهم دال اثقل سیزدهم نون ثقیله چهاردهم بای عجمی ثقیله پانزدهم
بای موحده ثقیله شانزدهم کاف تازی اثقل هفدهم جیم عجمی اثقل **شعبه دوم** در بیان
اشکال حروف مفرده و مرکبه هندیه و آن متنوع است بدو نوع **نوع اول** در بیان
اشکال حروف مفرده سی و یکگانه هندیه باید دانست که اهل هند رسم و طریقه کتابت
را بر عکس کتابت ما اختیار کرده یعنی کاتب ایشان در کتابت از چپ براستای حروف مرود
و بر سر هر حرف خطی بعرض میکشند و آنرا در اصطلاح ایشان دانه گویند بدالین ثقلین
بدال اول ممدوده و نون مغنونه چنانکه شکل کاف تازی خفیفه که حرف اول از حروف تهجیه
هندیه است چنان بود که اول رقمی بشکل دال معکوس خط ثلث مایل باستداره نویسند و بهر دو
طرف دال معکوس مذکور الفی بحسب وضع کاتبان با استقامت وصل کنند و از مقابل طرف
زیرین آن دال متصل بدان خطی بمقدار دو نقطه از چپ براستا بعرض اخراج کنند طرف آخر الخط را
بمقدار دو نقطه باستداره بر مایل گردانند بعد از آن سر حرف مذکور متصل بسر الف و دال بد
نویسند بدین شکل ख و شکل کاف تازی ثقیله که حرف دوم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل هندسه شش که موضوع هندسیان است بنویسند و در جوف هندسه مذکوره
که بشکل نعل است خطی منحرف از چپ براست از بر کشند چنانکه طرف بالای الخط بطرف مقدم سر
هندسه مذکوره متصل باشد و طرف زیرین خط مذکوره بقدر یک نقطه فروتر از طرف موخر هندسه منتهی

کرد و میان سر هر سه دو چشمه مجوف حادث شود پس سر حرف متصل بهر دو طرف سر سه
مذکوره داند نویسند بدین شکل و شکل کاف عجمی خفیفه که حرف سوم از حروف تهجیه مذکوره
است چنان بود که دو خط بشکل الف بحسب وضع کاتبان با اندک فاصله متساوی القامت اسفل را
نویسند و دامن الف مقدم را نقطه واری بطرف چپ خم کنند بعد از ان متصل بسر هر دو الف مذکور
داند نویسند بدین شکل و شکل کاف عجمی ثقیله که حرف چهارم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل عین بحسب وضع کاتبان با دامنه خورد نویسند و متصل بدامنه ان خطی که
بشکل الف با استقامت کشند چنانکه طرف اعلای ان الف از سر عین مذکور باندک فاصله جدا باشد و
طرف زیرین نقطه واری از دامنه عین بگذرد بعد از ان متصل بسر عین و الف مذکورین داند
کشند بدین شکل و شکل کاف عجمی مغنونه که حرف پنجم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل های تحتانی بحسب وضع کاتبان با نویسند و در پهلوی راستای های مسطور
دو صفر زیر و بالا رسم کنند پس سر های مذکور نقطه واری بلند کنند و متصل بر ان داند
کشند بدین شکل و شکل جیم عجمی خفیفه که حرف ششم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود
که خطی مقوس بعرض رسم کنند و بالای ان خطی دیگر مانند چله کمان کشند چنانکه طرف چپ هر دو خط
باهم پیوسته باشد و طرف راستای خطین مذکورین از هم بفاصله نقطه بود و متصل بطرف مذکور
ان هر دو خط الفی با استقامت رسم کنند و متصل بسر ان داند کشند بدین شکل و شکل جیم

عجمی

عجمی ثقیله که حرف هفتم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل عین بحسب وضع
کاتبان با دامنه خورد بمقدار سر عین با زیاده از ان نویسند و طرف اخیر دامنه مذکور را
ببالا برند چنانکه در بلندی برابر بسر عین برسد بعد از ان طرف دامنه مسطور را دایره در
دامنه بشکل الف بر کشند و تا خط دامنه رسانند چنانکه از کشیدن الف در حرف
مذکور سه چشمه پیدا شود دو چشمه طرف چپ و یک چشمه طرف راست پس بر سر حرف
متصل بدان داند نویسند بدین شکل و شکل جیم تازی خفیفه که حرف هشتم از
حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که اول رقمی بشکل دال خط ثلث نویسند پس
متصل بطرف اعلای دال مذکور از چپ بر راست بمقدار دو نقطه خطی بالعرض کشند و متصل بطرف
اخیر ان خط الفی بر استقامت رسم کنند و متصل بسر الف داند کشند بدین شکل و
شکل جیم تازی ثقیله که حرف نهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل حرف عین
بحسب وضع کاتبان با دامنه خورد نویسند و طرف پست حرف مذکور را از وصل گاه سر عین
و دامنه ان بطریق دنباله خطی دراز منحرف سرازیر کشند بنحوی که طرف اخیر ان خط نقطه
واری مایل بر زبر باشد پس متصل بسر عین داند کشند بدین شکل و انرا بشکل لام الف خط ثلث
دو شاخه نیز نویسند بنحوی که شاخ اخیر ان که طرف راستای کاتب است نقطه واری مایل
بزبر باشد و از داند جدا شود دو زاویه لام الف مذکور که بشکل لای خط ثلث است چشمه

نداشته باشند پس بر سر حرف متصل شاخ مقدم آن که طرف چپ‌ای کاف است داند کشند
بدین شکل झ و شکل یای تحتانی مغنونه که حرف دهم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل دال خط ثلث نویسند و از وسط پشت دال مذکور خطی بمقدار
دو نقطه از چپ براستا بعرض کشند و متصل بطرف آخر آن خطی بشکل الف براستقامت
نویسند پس متصل بسر الف مذکور داند نویسند بدین شکل ञ و شکل تای فوقانی
خفیفه که حرف یازدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل سر جیم بحسب وضع
کاتبان ما نویسند و متصل بطرف آخر آن خطی بشکل الف براستقامت کشند پس بر
سر حرف متصل بسر الف مذکور داند نویسند بدین شکل ट و شکل تای فوقانی
ثقیله که حرف دوازدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که بشکل واو خمیده دار
خط ثلث نویسند و از انتهای دامنه واو مذکور خطی مقوس که حدبه آن طرف
اسفل بود از چپ براستا برند و متصل بطرف آخر آن خطی بشکل الف براستقامت کشند
پس بر سر حرف متصل بسر واو والف مذکورین داند کشند بدین شکل ठ و شکل
دال خفیفه که حرف سیزدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دال
خط ثلث معکوس نویسند و بر سر طرف زیرین دال مذکور نقطه دنباله‌دار گذارند
چنانکه دنباله نقطه مذکوره از چپ براستا سر از بر کشنده شود پس سر طرف اعلای دال

مذکور

مذکور نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند بدین شکل ड و شکل
دال ثقیله که حرف چهاردهم از حروف تهجیه مذکوره است بعینه مثل شکل کاف عجمی ثقیله
است مگر آنکه سر این حرف متصل بداند نیست بدین شکل ढ و شکل نون خفیفه که حرف
پانزدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل صفر هندسی نویسند و متصل بطرف
اعلای آن خطی بمقدار دو سه نقطه از چپ براستا بعرض برند و بطرف آخر خط مذکور
خطی بشکل الف براستقامت وصل کنند و متصل بسر الف مذکور داند کشند بدین
شکل ण و شکل تای فوقانی مثقله که حرف شانزدهم از حروف تهجیه مذکوره است
چنان بود که رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند و بر سر طرف اعلای دال معکوس مذکور
نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند بدین شکل त و شکل تای فوقانی
اثقل که حرف هفدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل دایره
رکابی شکل نویسند پس بر سر آن نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند
بدین شکل थ و شکل دال مثقله که حرف هژدهم از حروف تهجیه مذکوره است بعینه مثل
شکل کاف عجمی مغنونه است مگر آنکه این حرف صفر در پهلوی راستای خود ندارد و
صفر است بدین شکل द و شکل دال اثقل که حرف نوزدهم از حروف تهجیه مذکوره است چنان
بود که رقمی بشکل دایره ناتمام رکابی شکل نویسند و بر سر طرف زیرین آن صفری رسم کنند و بر

سر طرف اعلای آن نقطه وار شعشه بلند کنند و متصل بدان دانگ کشند بدین شکل و شکل
نون ثقیله که حرف بیستم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که سه خط بشکل الف بحسب وضع
کاتبان یا بر استقامت پهلوی هم نویسند و در پای الف مقدم خطی منحرف از چپا براستا
برابر کشند پس متصل بسر سه الف مذکور دانگ نویسند بدین شکل و شکل یای
عجمی خفیفه که حرف بیست و یکم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل هندسه
شش بحسب وضع کاتبان با نقطه نویسند و متصل بسر هندسه مذکوره دانگ کشند بدین شکل و
شکل یای عجمی ثقیله که حرف بیست و دوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که
متصل به پهلوی راستای یای عجمی خفیفه که بالاتر ازین بشکل هندسه شش مذکور شد
رقمی بشکل رقم پهلوی کاف یازی خفیفه که در ابتدا ایراد یافته نویسند و بدستور متصل
بسر حرف دانگ کشند بدین شکل و رقمی بدین شکل نیز نویسند و شکل یای
موحده خفیفه که حرف بیست و سوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان شود
که رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس یا مخروطی شکل نویسند و متصل بهر دو طرف
دال مذکور خطی بشکل الف بر استقامت رسم کنند و دایره دال مرقوم را بخط طولی
دو پاره سازند و چنانکه در آن دو خیمه حادث شود یکی طرف راستا و دیگر طرف
چپا پس متصل بسر الف مذکور دانگ کشند بدین شکل و شکل یای موحده ثقیله که حرف

[illegible]

بیست و چهارم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل لام الف خط ثلث دو شاخ
نویسند چنانکه زاویه آن خیمه نداشته باشد و بدان ماند که مثلثی است بی قاعده و در زاویه آن
نقطه ایست پس متصل بشاخ موخر آن که طرف راستای کاتب است خطی بشکل الف بر استقامت
رسم کنند مخفی نماند که سر شاخ مقدم لام الف مرقوم که طرف چپای کاتب است از دانگ
جدا باشد بدین شکل و شکل میم که حرف بیست و پنجم از حروف تهجیه مذکوره است
بعینه مثل شکل یای موحده ثقیله مذکوره است مگر آنکه شاخ مقدم این حرف که طرف چپای
کاتب است نیز با دانگ متصل بود بدین شکل و شکل یای تحتانی غیر مغنونه که حرف
بیست و ششم از حروف تهجیه مذکوره است بعینه مثل شکل یای عجمی خفیفه باشد مگر آنکه طرف
مقدم سر این حرف را مثل حرف دال که موضوع کاتبان است اندکی خم دهند و مثل
دال کم خم نویسند و با تمام رسانند و بعضی در زیر آن یک نقطه نیز گذارند و [illegible]
که شکل این حرف بعینه مثل شکل یای فوقانی ثقیله است مگر آنکه طرف مقدم سر این حرف مثل
واو خیمه دار نیست بلکه مثل دال کم خم است بدین شکل و شکل را که حرف
بیست و هفتم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که رقمی بشکل حرف را بحسب وضع
کاتبان اندکی بدامنه دراز و کم خم نویسند و بر منتهای دامنه آن لفظ دنباله دار گذارند
چنانچه دنباله مذکور از چپا براستای منحرف برابر کشیده شود پس متصل بسر رای مرقوم

داند کشند بدین شکل وشکل لام که حرف بیست و ششم از حروف تهجیه مذکوره است چنان
بود که رقمی بشکل حرف لام خرد بجهت وضع کاتبان ما معکوس نویسند چنانکه شوشه
لام مذکور در زیر بود و دامنه ان بالا مایل بطرف راست نوشته و از منتهای دامنه مسطور
خطی بمقدار دو سه نقطه بجانب راست بعرض برند و متصل بطرف اخر ان خطی بشکل
الف بر استقامت رسم کنند چنانکه طرف اخر ان خط مذکور در وسط الف مذکور منتهی بود پس
متصل بسر الف داند کشند بدین شکل وشکل واو که حرف بیست و نهم از حروف
تهجیه مذکوره است بعینه مثل بای موحده خفیفه است مگر انکه در ین حرف دوره دال معکوس
را بخط طولی دوباره بکشند و بحال خود مسلم گذارند و بعضی یک نقطه در زیر ان نیز گذارند
بدین شکل وشکل شین معجمه که حرف سیم از حروف تهجیه مذکوره است چنان
بود که رقمی بشکل دال خورد خط ثلث نویسند و از طرف منتهای زیرین دال مذکور خطی خورد
منحرف از چپ براست تا سر او برند بعد ازان بفاصله یکدو نقطه دورتر از رقم مذکور
خطی بشکل الف بر استقامت رسم کنند پس سر دال مسطور نقطه واری شوشه بلند کنند و
متصل بدان و سر الف مرقوم داند کشند بدین شکل وشکل کاف تازی اثقل
که حرف سی و یکم از حروف تهجیه مذکوره است مرکب است از شکل راو واو حروف تهجیه
مذکوره که سابق مرقوم گشته و انچنان بود که اول رقمی بشکل حرف رای حروف تهجیه مذکوره

تولید شود ازان رقمی بشکل الف
واو حروف تهجیه مذکوره

بفاصله

بفاصله یکدو نقطه دورتر ازان رقم کنند پس متصل بسر هر دو رقم مذکور داند کشند بدین
شکل وشکل سین مهمله که حرف سی و دوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود
که اول رقمی بشکل حرف رای حروف تهجیه مذکوره نویسند پس از زاویه دامنه رای مسطور
و دنباله ان خطی بمقدار دو سه نقطه از چپ براست بعرض برند و بطرف اخر ان خطی
بشکل الف بر استقامت وصل کنند چنانکه طرف اخر خط عرضی مذکور در وسط الف
مسطور منتهی باشد بعد ازان متصل بسر حرف راو الف مذکور بن داند کشند بدین
شکل وشکل ها که حرف سی و سیوم از حروف تهجیه مذکوره است چنان بود که
رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند و طرف زیرین دال مذکور نقطه واری بزیر
مایل گردانند و از میان پشت ان دال خطی مقوس بمقدار سه چهار نقطه سر از بر کشند
و بر طرف اعلای مرقوم نقطه واری شوشه بلند کنند و متصل بدان داند کشند بدین
شکل وشکل جیم عجمی اثقل که حرف سی و چهارم از حروف تهجیه مذکوره است چنان
بود که رقمی بشکل دال خط ثلث معکوس نویسند و منتهای طرف زیرین از المقدار
دو سه نقطه الف وار بر کشند و محاذی ان خط الفی بر منتهای طرف اعلای دال
مذکور بهمان مقدار شوشه بلند کنند بعد ازان بر بالای دال مسطور بفاصله یکدو نقطه
خطی از چپ براست بعرض برند چنانکه ان خط بان شوشه منتصف بهم بر زوایای قائمه

متقاطع کردد و از محل نقاط بمقدار دو سه نقطه براستا و چپای نوشته کذشته باشد و طرف
اخر خط مذکور را که براستای نوشته است بمقدار سه چهار نقطه الف از زبر کشند بعد ازان
متصل بسر نوشته مذکور دایره کشند بدین شکل ऋ و همزه که باصطلاح اهل هند ازا اکار
کویند و بحسب مخرج سی و سیم حرف است اما علمای هند ازا از حروف نشمرده بلکه از جمله اعراب اعتبار
کرده بحرکات مختلفه بهفت شکل متشکل میکردد و اشکال ان در ذیل اشکال اعراب یعنی همرات
وغیره نوشته شود اما علمای ایشان از نون ثقیله و میم ثقیله و لام ثقیله که نه و مه و له باشد
مسامحه کرده اند و بجهة قلت استعمال بر قیاس جه و نه و امثال ان برای انها شکل علحده
وضع نکرده حرف مذکور را مرکب از ها دانسته و اشکال انها در ذیل مرکبات حروف
ثبت کرده شود انشاء الله تعالی و پوشیده نماند که از جمله حروف سی و سه‌گانه مذکور
هیچ حروف در بهاکها که زبان اهل برج وغیره باشد مستعمل نیست و مخصوص بهنس کرت و
پراکرت است و ان یکی کاف عجمی مغنونه است دوم نون ثقیله که در لفظ کبش است سیوم
شین معجمه چهارم کاف تازی اثقل پنجم جیم عجمی اثقل نوع چهارم در ذکر مجملی از مرکبات
حروف مذکوره باید دانست که حرفی که بیکی از حرکات ثلثه یعنی ضمه یا فتحه یا کسره متحرک باشد
و در صدر کلمه بود یا قبل ان نیز حرفی متحرک یا الف یا واو ساکن یا یای تحتانی ساکن بود
الحرف با هیچ حرفی مرکب نکردد و ازا جدا کانه نویسند مثل کر بفتح کاف تازی چسفه و را که هر دو

حروف جدا کانه نویسند بدین شکل कद و هر جا دو حرف ساکن بهم ایند و ساکن اول
الف و واو و یای تحتانی نباشد زیرا که حروف ثلثه ساکنه مذکوره بطور اهل هند از جمله
اعراب است نه حروف چنانکه ذکران بیاید ان دو ساکن را یکجا نویسند مثل هست بفتح ها و
سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه موقوف و امثال ان که سین مهمله و تای فوقانی
خفیفه را یکجا نویسند بدین شکل स्त و هر جا ما قبل الف یا ما قبل یای تحتانی ساکن حرکت
ضمه بود البته در تلفظ ان ما بعد حرف مضموم و ما قبل الف یا یای تحتانی ساکن شمه از واو
که موسوم بواو مشمومه است ظاهر شود پس ان واو مشمومه را با حرف ما قبلش یکجا نویسند
مثل دوار بضم دال خفیفه ممدوده با واو مشمومه و را بمعنی دروازه و امثال ان که واو
مشمومه را با دال خفیفه یکجا نویسند بدین شکل द्व و مانند سوید بضم سین مهمله و سکون
یای تحتانی با واو مشمومه و دال خفیفه بمعنی عرق و امثال ان که واو مشمومه را با سین
مهمله یکجا نویسند بدین شکل स्वे و هر جا ما قبل الف یا ما قبل واو ساکن کسره بود البته در
تلفظ ان ما بعد حرف مکسور و ما قبل الف یا قبل واو ساکن شمه از یای تحتانی که بیای مشمومه
موسوم است ظاهر شود پس ان یای مشمومه را با حرف ما قبلش یکجا نویسند مثل سیام
بکسر سین مهمله ممدوده با یای مشمومه و میم بمعنی سیاه و امثال ان که یای مشمومه را با سین
مهمله یکجا نویسند بدین شکل स्या و مانند دیوس بکسر دال خفیفه و سکون واو و یا یای مشمومه و

سین مهمله بمعنی وزن و امثال آن که یای مشهوره را با دال خفیفه یکجا نویسند بدین شکل धो و برای نون
ثقیله که در لفظ کانهه بکاف تازی خفیفه ممدوده و نون ثقیله بمعنی دیوتاهای مشهور واقع شده در پای
شکل نون خفیفه متصل بشکل ها نویسند بدین شکل न्ह و برای میم ثقیله که در لفظ برهما بفتح بای موحده
خفیفه و رای مهمله و میم ثقیله ممدوده بمعنی دیوتاهای مشهور واقع شده در پای شکل میم متصل بشکل
ها نویسند بدین شکل म्ह و برای لام ثقیله که در لفظ کالهه بکاف تازی ممدوده و لام ثقیله بمعنی دیروز
واقع شده در پای شکل لام متصل بشکل ها نویسند بدین شکل ल्ह و هرجا که حرف مشدد بود
الحرف مشدد را دو حرف از یک جنس اعتبار کنند و هر دو حرف مذکور را یکجا نویسند و از آنجا در
اصطلاح ایشان دت اچهر گویند لا بلکه هرجا دو حرف از یک جنس خواه غیرجنس یکجا بهم آیند دت اچهر
باشند بدال و تای فوقانی خفیفتین بضم اول و سکون تای ثانی و فتح همزه و جیم عجمی ثقیله مشدده و را
یعنی حرف مرکب چه دت بمعنی دو باشد و اچهر بمعنی حرف بود پس بقیاس اکثر حروف
تهجیه ایشان باهم مرکب شوند بدین تفصیل ترکیب دو کاف تازی خفیفه چنان بود که دو
دال خط ثلث معکوس زیر و بالا متصل هم نویسند چنانکه از هر دو دال مذکور دو خشمه زیر و بالا
حادث گردد و باقی شکل حرف همان بود که سابق در مفردات ایراد یافته بی زیادت و
نقصان بدین شکل क्क و ترکیب دو کاف تازی ثقیله چنان بود که سرهندسه شش را که
بشکل نعل است متصل هم مکرر نویسند بواسطه الف و در جوف سرهندسه مقدم

چنانکه

چنانکه در مفردات ایراد یافته خطی منحرف کشند بدین شکل ख्ख در هر دو سرهندسه مذکوره
خطی منحرف کشند چنانکه در هر سرهندسه دو چشمه منحرف حادث شود و مجموع چهار چشمه باشند و
ترکیب دو کاف عجمی خفیفه چنان بود که الف مقدم شکل حرف را که دامنه اش خم دارد مکرر
نویسند بدین شکل ग्ग و ترکیب دو کاف عجمی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر
نویسند بدون آنکه میان دو حرف مذکور الفی واسطه باشد بدین شکل घ्घ و ترکیب
دو جیم عجمی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یک الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند چنانکه دو چشمه
طولانی زیر و بالا حادث گردد بدین شکل च्च و ترکیب دو جیم عجمی ثقیله چنان بود که طرف چپهای
حرف مسطور خطی بشکل کنگره متصل به پهلوی حرف نویسند بدین شکل छ्छ و ترکیب
دو جیم تازی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یک الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند بدون
آنکه میان هر دو الفی واسطه باشد بدین شکل ज्ज و ترکیب دو جیم تازی ثقیله چنان بود که
حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدون دنباله حرف موخر بدین شکل झ्झ و ترکیب دو
تای فوقانی خفیفه چنان بود که حرف مذکور را با یک الف آخر زیر و بالا مکرر نویسند بدین شکل
त्त و ترکیب دو تای فوقانی ثقیله چنان بود که حرف مذکور را با یک الف آخر پهلوی هم مکرر
نویسند بدین شکل थ्थ و ترکیب دو دال خفیفه چنان بود که حرف مذکور را زیر و بالا مکرر نویسند
بدین شکل द्द و ترکیب دو دال ثقیله چنان بود که حرف مذکور را با یک الف آخر پهلوی هم مکرر نویسند

بدون آنکه الفی میان هردو واسطه باشد بدین شکل [illegible] و ترکیب دو نون خفیفه چنان بود

که حرف مذکوره را بایک الف آخر بر و بالا هم مکرر نویسند بدین شکل [illegible] [illegible] و گر هردو حرف

را پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه میان هردو الفی واسطه باشد تیز شاید بدین شکل [illegible]

و ترکیب دو تای فوقانی مثقله چنان بود که حرف مذکور را از بر و بالا مکرر نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب

دو تای فوقانی اثقل چنان بود که حرف مذکور را از بر و بالا مکرر نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو

دال مثقله چنان بود که حرف مذکور را از بر و بالا نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو دال

اثقل چنان بود که حرف مذکور را از بر و بالا نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو نون ثقیله چنان

بود که بر سه الف حرف مذکور را لخط عرضی دو حصه کنند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو بای عجمی

خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایک الف پهلوی هم مکرر نویسند بدون آنکه الفی میان هردو

واسطه باشد بدین شکل [illegible] و ترکیب دو بای عجمی ثقیله چنان بود که سر بندسه ششرا

مکرر نویسند و باقی شکل حرف همان بود که در مفردات ایراد پذیرفته بدین شکل [illegible] و

ترکیب دو بای موحده خفیفه چنان بود که حرف مذکور را بایک الف آخر بر و بالا مکرر نویسند و دایره

بالا را چنانکه در مفردات ایراد پذیرفته بخط طولی دو پاره کنند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو بای

موحده ثقیله چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بواسطه الف بدین شکل

[illegible] و ترکیب دو میم چنان بود که حرف مذکور را به پهلوی هم بواسطه الف مکرر نویسند

بدین شکل [illegible] و ترکیب دو رای چنان بود که حرف مذکور را پهلوی هم مکرر نویسند بدین شکل

[illegible] و گر بر سر حرف مذکور ارک نویسند نیز شاید بدین شکل [illegible] و ترکیب دو لام چنان بود

که حرف مذکور را از بر و بالا مکرر نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو شین معجمه چنان بود که

جزء مقدمش را به پهلوی هم مکرر نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو سین مهمله چنان بود که

حرف مذکور را بواسطه الف مکرر نویسند بدین شکل [illegible] و ترکیب دو ها چنان بود که

حرف مذکور را از بر و بالا خط معکوس پس پشت حرف زیرین مکرر نویسند بدین شکل [illegible]

فصل سیوم در بیان مات یعنی اعراب از قواعد بیاکرن و بیاکرن بکسر بای موحده خفیفه

ممدوده و بای مشمومه و فتح کاف تازی خفیفه و سکون را و نون در لغت اهل هند علم نحو و

صرف را گویند باید دانست که مات بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه در اصطلاح اهل هند اعراب

را نامند و نزدیک ایشان اصول مات پنج است اول همزه مفتوحه چون أَ دوم همزه مکسوره چون

إِ سیوم همزه مضمومه چون أُ چهارم رای مکسور چون رِ پنجم لام و رای مکسور تین متصلة التلفظین چون

لِر و این مات پنجگانه اصلیه را سمان گویند بسین مهمله مفتوح و میم ممدوده و نون آخر ایک ماترا

اعتبار کنند یعنی ماده و مقدار تلفظ آنرا ایک درجه دانند چه ماترا بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه

موقوف و رای ممدوده بمعنی ماده و مقدار باشد و فروع آن یازده است که از ترکیب اصول

پنجگانه مذکوره و غیر آن صورت بندد و ترکیب بر دو قسم است قسم اول آنکه هردو ماترای

مرکبه از یکجنس باشند و ان بر پنج وجه است اول ترکیب دو فتحه و از ترکیب مذکور آ شود
بالف ممدوده دوم ترکیب دو کسره و از ترکیب مذکور اِی شود بهمزه مکسوره و یای معروف
سیوم ترکیب دو ضمه و از ترکیب مذکور اُو شود بهمزه مضمومه و واو معروف چهارم از ترکیب
و امتداد رِ یعنی رِی شود برای مکسور و یای معروف پنجم از ترکیب و امتداد لِ یعنی لام و رای
مکسورتین و یای معروف قسم دوم انکه هر دو ماترای مرکبه از یکجنس نباشند و ان بر چهار وجه
است اول ترکیب اَ و اِ یعنی ترکیب فتحه و کسره و از ترکیب مذکور ائی شود بهمزه مکسوره و یای
مجهول دوم اَ و اُ یعنی ترکیب فتحه و ضمه و از ترکیب مذکور اَو شود بهمزه مضمومه و واو مجهول
سیوم ترکیب آ اِ یعنی فتحه و ائی یعنی همزه مکسوره و یای مجهول و از ترکیب مذکور ای شود
بفتح همزه و سکون یای تحتانی چهارم ترکیب آ اُ یعنی فتحه و اُو یعنی همزه مضمومه و واو
مجهول و از ترکیب مذکور اَو شود بفتح همزه و سکون واو و این ماتراهای چهارگانه را
سندهیچهر گویند بفتح سین مهمله و نون مغنونه و دال و جیم عجمی ملتبس اول مفتوح و ثانی مفتوح
و رای و ازین ماتراهای چهارده گانه و ماتراهای یکگانه اصلیه سابقه را که سمان باشند سُر گویند
بضم سین مهمله و راء و ازین ماتراهای چهارده گانه مذکوره انچه بتنوین و غنه خوانده شود یعنی نون
تنوین که بدیاع گفته شود چنانکه بجای نون در تلفظ بوی کاف عجمی ظاهر گردد خواه مفتوح باشد
و خواه مضموم خواه مکسور مثل اَنْ اُنْ اِنْ و امثال ان و انچه بران وقف کرده شود خواه مفتوح

باشد

باشد خواه مضموم خواه مکسور مثل اَه اِه اُه و امثال ان نیز از فروع و لواحق باشد و اهل
هند در حالت وقف در آخر کلمه با لاحق کنند و از ابسرگ نامند بکسر بای موحده خفیفه و فتح سین
مهمله و سکون را و کاف عجمی خفیفه پس مجموع ماترات یعنی حرکات اعراب بوضع اهل هند سارده
بود و انجمله دو گونه است لگه و دیرگه لگه بلام مفتوح و کاف عجمی ثقیله ماتراهای یکگانه اصلیه یعنی
سمان باشد و از ایک ماترا اعتبار کنند چه لگ در لغت بمعنی خورد باشد و ماترا بمیم
ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده بمعنی مقدار بود یعنی مقدار تلفظ ان خورد
یکدرجه است و ان بحسب کتابت فارسیه حرفی بود مفرد که بیک حرکت خوانده شود
خواه فتحه خواه ضمه خواه کسره و الف و واو و یای تحتانی و ها با خود لاحق نداشته باشد
مثل ماتراهای یکگانه اصلیه مذکوره و امثال ان و دیرگه ماتراهای یازده گانه باقی بود و
از او دو ماترا اعتبار کنند و ان بحسب کتابت فارسیه حرفی بود که الف یا واو یا یای تحتانی یا ها در
آخر خود لاحق داشته باشد یا بتنوین و غنه خوانده شود چه دیرگه بدال خفیفه مکسور و یای
معروف و رای مفتوح و کاف عجمی ثقیله در لغت بمعنی کلان باشد یعنی مقدار تلفظ ان
کلان و بدو درجه است و حرف دیرگهی که بمد صوت تلفظ کرده شود مثل انکه کسی را
ندا کند و غیر ان پلت نامند بضم پای عجمی خفیفه و کسر لام و تای فوقانی خفیفه و از سه ماترا
اعتبار کنند و اعتبار ماتراهای حروف مذکوره را از ان بحور شکل یعنی علم عروض اهل هند و

تال یعنی موسیقی ایشان بکار آید اما لپت که سه ماترا دارد مخصوص تال است چنانکه ذکر
ان بباید دانست الله تعالی حاصل کلام از تقریر که از ترکیب دو فتحه آ شود بالف ممدوده
وغیره انست که هر جا بعد از حرف مفتوح همزه مفتوحه واقع شود الحرف مفتوح را
ممدوده گردانند یعنی بحسب کتابت فارسیه و تلفظ الفی که در آخر ان لاحق کنند و همزه مفتوحه
را حذف نمایند چه بودن همزه مفتوح بعد از حرف مفتوح گویا اجتماع دو همزه مفتوحه
است زیرا که باعتقاد اهل هند در ذات هر حرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است پس
هرگاه دو همزه مفتوحه باهم یکجا آید هر اینه آ شود بالف ممدوده مثل روما ولی که در اصل
روم آولی بوده برای مضموم و واو مجهول و مبهم مفتوح و همزه و واو مفتوحین و لام مکسور و
یای معروف و امثال ان و ان خط موی بود از زیر سینه تا سر ناف و علی هذا القیاس
اگر بعد از حرف مکسور همزه مکسوره بود در آخر حرف مذکور یای مجهول لاحق کنند و همزه مذکور
را حذف نمایند و گر همزه مضمومه بود در آخر حرف مذکور واو مجهول کنند و همزه مذکوره را
حذف نمایند و اگر ای بود همزه مکسوره یای مجهول در آخر حرف مذکور یای تحتانی ما قبل
مفتوح لاحق کنند و ای را حذف نمایند و گر او بود همزه مضمومه و واو مجهول در آخر
حرف مذکور واو ما قبل مفتوح لاحق کنند و او را حذف نمایند پوشیده نماند که اهل هند
حرف موقوف را اینجن گویند بکسر بای موحده خفیفه و نون منونه و جیم تازی خفیفه مفتوح و

نون

نون و غنه را یعنی انچه بدماغ گفته شود اما سنک نامند همزه مفتوحه و نوینن نون
اول مضموم و ثانی ممدوده و سین مهمله و کاف تازی خفیفه و نون منونه و جیم تازی
خفیفه و ماترای ان هیچ اعتبار نکنند الا غنه با تنوین که انرا از جمله دیگر شمرده اند و دو ماترا
اعتبار کنند چنانکه گذشت و انچه از روی استقرا معلوم شده است که اهل هند سوای حرکت
فتحه و کسره و ضمه و رای مکسور و لام و رای مکسورتین و غنه با تنوین و بسرگ یعنی وقف نیای
اعراب ار الف و واو و یای تحتانی ساکنین گذاشته اند یعنی اعراب در آخر حرف یکی از
حروف مذکوره که الف و واو و یای تحتانی باشد تلفظ کنند و مجموع حرکات ماتر یعنی
اعراب شانزده است بدین تفصیل اَ آ اِ ای اُ او رِ ری لِ لری اَی اَیْ اَوْ اُوْ اَنْ
اَهْ اول همزه مفتوحه دوم همزه ممدوده سیوم همزه مفتوحه و واو معروف هفتم رای مکسوره هشتم
رای مکسوره و یای معروف نهم لام و رای مکسورتین متصل التلفظین دهم لام و رای مکسورتین
و یای معروف یازدهم همزه مکسوره و یای مجهول دوازدهم همزه مفتوحه و سکون یای تحتانی
سیزدهم همزه مضمومه و واو مجهول چهاردهم همزه مفتوحه و سکون واو پانزدهم همزه مفتوحه با نون
منونه شانزدهم همزه مفتوحه و سکون ها و این اعراب شانزده گانه بر هر حرفی از حروف تهجیه
که سابق ایراد پذیرفته جاری شوند مثلا کاف تازی خفیفه که حرف اول از حروف تهجیه مذکوره
است بحرکات مسطوره متحرک شود درین مثال کَ کا کِ کی کُ کو کرِ کری کلِ کی کَی کَوْ کُو کَنْ کَهْ

که وعلی هذا القیاس سایر حروف ودو حرکت باقی که لردلری باشند مخصوص زبان سهسکرت است
ودر بهاکها مستعمل نیست اما اجرای شانزده گانه مذکوره بخصوصه بهمزه تجهه است که چون باعتقاد
علمای هند در ذات هر حرفی از حروف تهجیه همزه مضمر است ومشترک است میان
جمیع حروف تهجیه پس بدین صورت جاری شدن اعراب مذکوره بر همزه گویا جاری شدن
اوست بر جمیع حروف تهجیه ونیز از همین جهة است که همزه داخل حروف تهجیه ایشان
نیست اما چون بر اسم حرفیست دو مخرج واکثر آخر کلمه واقع میشود لهذا برای همزات الحرکات مختلفه
چند شکل علحده وضع کرده اند چنانکه از جمله اعراب شانزده گانه که از زیاده همزه وغیره باشند
برای یازده حرکت یازده شکل وضع کرده اند واین اشکال را بجای الفاظ همزات وغیره
نویسند وبجای هیچ حرکت مهموزه با فتحه با شکل همزه مفتوحه علامات حرکات مختلفه
نویسند چنانکه اشکال یازده گانه مذکوره وعلامات ماتر یعنی اعراب بعد ازین ذکر
کرده شود انشاء الله تعالی **فصل چهارم** در بیان علامات ماتر یعنی اعراب که با حروف
تهجیه نویسند واسامی آنها وذکر اشکال موضوعه ماتر که از زیاده همزه وغیره باشند و
قواعد کلیه بهاکها وان منشعب است بدو شعبه **شعبه اول** در بیان علامات ماتر که از حروف
تهجیه نویسند واسامی ان وذکر اشکال موضوعه ماتر از زیاده همزه وغیره وان منشعب است بدو نوع
بدو نوع **نوع اول** در بیان علامات ماتر یعنی اعراب که با حروف تهجیه نویسند بالا

دانست

دانست که در اصطلاح اهل هند خطی که بر سر حرف بعرض کشند ازا دانند گویند بدال مثقله ممدوده
ونون مغنونه والف صاد اهمال مثقله کما ذکرناه وحرف مفتوح که بحسب کتابت عربیه هیچ یکی از الف و
واو ویای تحتانی وهای ساکنه بدان لاحق نبود ودر آخران نون منونه نیز باشد وحروف نفسه
نیز مغنونه نباشد مثل ک وامثال ان از اکیول مانند کاف تازی خفیفه مکسور ویای مجهول
وواو مفتوح ولام وازا همان شکل موضوعش فقط نویسند بدین شکل क واگر حروف مذکور
مغنونه بود یعنی بغنه خوانده شود مثل کً وامثال ان برای ان بالای وی اند رقمی بشکل
نون خورد با نقطه نویسند وان رقم را ارده چند گویند بفتح همزه وسکون را ودال مهمله موقوف
وفتح جیم عجمی خفیفه ونون مغنونه ودال خفیفه بدین شکل कँ واگر در آخر حروف مذکور نون منونه بود
یعنی ان حرف در تلفظ به تنوین خوانده شود بحیثی که نون تنوین در تلفظ ظاهر گردد بلکه
تنوین بغنه خوانده شود مثل کً وامثال ان برای ان بالای وی اند رقمی بشکل صفر نویسند و
ازرقم بندی گویند بکسر بای موحده خفیفه ونون منونه ودال خفیفه مکسور ویای معروف
بدین شکل कं واگر در آخر حرف مذکور های ساکن لاحق شود مثل گه وامثال ان
برای ان در پهلوی راستای حروف دو بندی یعنی دو صفر زیر وبالا نویسند وانرا بسرگ
نامند وبسرگ بکسر بای موحده خفیفه وفتح سین مهمله وسکون را وکاف عجمی خفیفه در لغت
اهل هند وقف را نامند وایشان در حالت وقف در آخر کلمه ها لاحق کردانند بدین شکل

[illegible]

काः وحرفی مفتوح که ممدوده بود یعنی در آخران بحسب کتابت عربیه حرف الف لاحق باشد
مثل گا وامثال ان برای ان در آخر حرف یعنی جانب راستای حرف جدا از وی متصل بدانند
رقمی بشکل الف مایل استقامت نویسند وان رقم را اکنان گویند یعنی کاف تازی حصه ونون
نون اول ممدوده شده وثانی مغنونه بدین شکل कां وگر با وجود کنان در اخران نون
مغنونه بود مثل کان وامثال ان برای ان با وجود کنان بالای دانداره چند نویسند بدین
شکل काँ وگر کسره بود یعنی در آخر الف های موقوف باشد مثل کاه وامثال ان برای ان با وجود
کنان در پهلوی راستای ان دو بندی زیر و بالا نویسند بدین شکل काः وگر با وجود کنان هم
نون مغنونه بود وهم کسره باشد مثل کانه وامثال ان برای ان با وجود کنان هم ارده چند بالای
داند نویسند وهم دو بندی در پهلوی راستای کنان زیر و بالا رقم کنند بدین شکل काँः وحرف
مکسور که در آخران هیچ یکی از الف و واو ساکن و یای معروف یا مجهول وها لاحق نبود ونون مغنونه
نیز در آخران نباشد وخود بقیه نیز مغنونه نبود مثل کِ وامثال ان برای ان ما قبل حرف
مذکور یعنی طرف چپای ان رقمی بشکل الف بمقدار یک نقطه دور تر از ان بر استقامت نویسند
وبر سر الف مرقوم خطی بود منحنی بخمی که طرف اعلای این خط مذکور متصل بدانند باشد وطرف اخیر
ان واصل بسر الف مسطور بود وانرا کهندی نامند بضم کاف عجمی ثقیله ونون مغنونه ودال مثقله
مکسور ویای معروف بدین شکل कि وگر حرف مذکور با وجود کهندی مغنونه بود مثل کِں و

امثال

[illegible]

امثال ان برای ان با وجود کهندی بالای دانداره چند نیز نویسند किँ وگر کسره باشد یعنی در
اخر حرف مذکور ها ساکن لاحق بود مثل کِه وامثال ان برای ان با وجود کهندی ودو بندی پهلوی
راستا بالای دانداره چند نیز نویسند بدین شکل किँः وحرفی که در آخران یای معروف بود
مثل کی وامثال ان برای ان چنانکه برای حرف مکسور که سابق ذکران گذشت در ما قبل ان
کهندی می نویسند بهمان صفت در ما بعدان نیز نویسند بدین شکل की وگر با وجود کهندی در
اخران حرف نون مغنونه مثل کهن وامثال ان برای ان با وجود کهندی بالای دانداره چند نیز
نویسند بدین شکل कीं وگر کسره باشد مثل کیه وامثال ان برای ان با وجود کهندی در پهلوی
راستای ان دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل कीः وگر هم نون مغنونه بود وهم کسره
باشد مثل کینه وامثال ان برای ان با وجود کهندی وارده چند در پهلوی راستای ان دو
بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل कीँः وحرف مضموم که در آخران هیچ یکی از الف و
یای ساکن و واو معروف یا مجهول وها لاحق نبود ونون مغنونه نیز در آخران نباشد وخود
نیز مغنونه نبود مثل کُ وامثال ان برای ان رقمی بشکل ضمه بدانسه خم دار متصل بپایه رقمی که
بشکل الف در اصل وضع حرف است واگر در اصل وضع الف مذکور نباشد در زیران
حرف متصل بدان نویسند وانرا اکونند بلام مفتوحه وهای مضمومه وفتح همزه ونون مغنونه
وکاف تازی خفیفه مضموم ورا بدین شکل कु وگر حرف مذکور مغنونه بود مثل کُں و

واگر در اخران نون مغنونه نیز بود مثل کُن
وامثال آن برای آن با وجود
کهندی بالای دانداره چند
نیز نویسند بدین شکل कुँ

امثال ان برای ان با وجود انکه بالای دانه یک بندی نیز نویسند بدین شکل गुं و اگر
در آخران پیش باشد مثل گُ و امثال ان برای ان با وجود انکه در پهلوی راستای حرف
دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل गुः و اگر حرف مذکور هم معنونه بود و هم پیش
باشد مثل گُنه و امثال ان برای ان با وجود انکه وارده چند در پهلوی راستای ان
دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل गुँः و حرفی که در آخران واو معروف بود
مثل گو و امثال ان برای ان رقمی که سرش مثل ضمه بود و دامنه اش دراز که از جیا
براستا محرف سرار بر آید متصل با پی رقمی که بشکل الف در اصل وضع حرف است و اگر
در اصل وضع الف مذکور نباشد در زیر حرف متصل بدان نویسند و از ابتدا اگر گویند
نفتح بای موحده خفیفه و سکون دال ثقله و فتح همزه و نون منونه و کاف تازی خفیفه مضموم و
را بدین شکل गू و اگر در آخر حرف مذکور نون معنونه بود مثل کون و امثال ان
برای ان با وجود انکه بالای دانه ارده چند نیز نویسند بدین شکل गूं و اگر پیش باشد
مثل کوه و امثال ان برای ان با وجود انکه در پهلوی راستای حرف مذکور دو بندی
زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل गूः و اگر هم نون معنونه بود و هم پیش باشد مثل کونه و
امثال ان برای ان با وجود انکه وارده چند در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا
نیز نویسند بدین شکل गूँः و حرفی که در آخران یای مجهول بود مثل گی و امثال ان

اردو چند نیز نویسند بدین شکل गुँ و اگر در آخران نون معنونه بود و مثل گن و امثال ان برای ان با وجود انکه بالای دانه دو

برای ان رقمی بشکل فتحه معکوسه یعنی خطی منحرف که از جیا بر استا سر از بر آید بالای دانه
متصل بدان نویسند و از امات گویند بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه بدین شکل कै و اگر در
اخر حرف مذکور نون معنونه بود مثل کین و امثال ان برای ان با وجود مات بالای دانه
ارده چند نیز نویسند بدین شکل कैँ و اگر پیش باشد مثل کیه و امثال ان برای ان با وجود
مات در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل कैः و اگر هم معنونه
بود و هم پیش باشد مثل کینه و امثال ان برای ان با وجود مات وارده چند در پهلوی راستای
حرف دو بندی نیز نویسند بدین شکل कैँः و حرف مفتوح که در آخران یای تحتانی ساکن
بود مثل کَیَ و امثال ان برای ان بهمان طریق که سابق در یک مات مذکور شد بالای
دانه بالای دانه دو مات بهلوی هم نویسند بدین شکل कौ و اگر در اخر حرف مذکور نون
معنونه بود مثل کین و امثال ان برای ان با وجود دو مات بالای دانه ارده چند نیز نویسند
بدین شکل कौँ و اگر پیش باشد مثل کیه و امثال ان برای ان با وجود دو مات در پهلوی
راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل कौः و اگر هم نون معنونه بود و هم پیش
باشد مثل کینه و امثال ان برای ان با وجود دو مات وارده چند در پهلوی راستای حرف
دو بندی زیر و بالا نیز نویسند بدین شکل कौँः و حرفی که در آخران واو مجهول لاحق بود مثل کو
و امثال ان برای ان کنان در آخر حرف و یک مات بالای دانه بطریقی که سابق مذکور شد

نولسنید بدین شکل को وکر در آخر حرف مذکور نون مغنونه بود مثل کون وامثال ان برای ان

باوجود کنان ویک مات بالای واندارده چند نیز نولسنید بدین شکل कोँ وکر بسرک باشد

مثل کوه وامثال ان برای ان باوجود کنان وکیمات در پهلوی راستای حرف دو نبدی زیر و بالا

نیز نولسنید بدین شکل कोः وکر هم نون مغنونه بود و هم بسرک باشند مثل کونه وامثال ان برای

ان باوجود کیمات وکنان وارده چند در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نولسنید

بدین شکل कोँः وحرف مفتوح که در آخر ان واو ساکن لاحق بود مثل کئو وامثال ان برای

ان در آخر حرف کنان و بالای واند دو مات نولسنید بدین شکل कौ وکر در آخر حرف مذکور

نون مغنونه بود مثل کئون وامثال ان برای ان باوجود کنان و دو مات بالای واندارد چند

نیز نولسنید بدین شکل कौँ وکر بسرک باشد مثل کئوه وامثال ان بالای ان باوجود کنان

و دو مات در پهلوی راستای حرف دو بندی زیر و بالا نیز نولسنید بدین شکل कौः وکر هم

نون مغنونه بود و هم بسرک باشد مثل کئونه وامثال ان برای ان باوجود کنان و دو مات

وارده چند در پهلوی راستای حرف مذکور دو بندی زیر و بالا نیز نولسنید بدین شکل

कौँः وهر حرفی متحرک بحرکات واعراب مذکوره یا ساکن که بعد از وی رای متحرک یا موقوف

متصل التلفظ بود و از رای متصل التلفظ مراد انست که رای مذکور با حرف ما قبل خود متصل

تلفظ کرده شود بحیثیتی که از شدت اتصال تلفظ مجموع هر دو حرف یک حرف ملفوظ و ملحوظ کردد

چنان مسموع و معلوم شود که کویا یک حرفیست متحرک یا ساکن که ابتدایش بمخرج دیکر است و

انتهایش بمخرج را و تفهیم ان باستماع نیز تعلق دارد مثل مرک بمیم مکسور یعنی آهو و پریت بکسر بای

عجمی بمعنی مهر و محبت و پتر بای عجمی و تای فوقانی خفیفین بضم اول و سکون ثانی بمعنی پسر و امثال

ان و حرف ما قبل این قسم رای را که در آخر کلمه واقع شود اکثر مشدد استعمال کنند پس برای

این حرف رقمی بشکل کسره جانب چپای حرف متصل بپای الفی که در اصل وضع است نولسنید

مثلا حرف میم در کلمه مرک بدین شکل म्र و حرف پای عجمی خفیفه در کلمه پریت بدین شکل

प्र و حرف تای فوقانی خفیفه در کلمه پتر بدین شکل त्र و رای مذکور را در اصطلاح

اینان ریپه کویند برای مکسور و یای مجهول و یای عجمی ثقیله و رای ساکنه یا موقوفه که بحسب

کتابت پس ما بعد از الف یا واو یا یای تحتانی یا ساکن واقع شود بعد از وی یک حرف یا زیاده بود

مثل سرک بفتح سین مهمله بمعنی آسمان و کارج بکاف تازی خفیفه ممدوده بمعنی کار

و سورج بسین مهمله مضموم و واو معروف بمعنی افتاب و بیرج بیای موحده خفیفه مکسور و

یای معروف بمعنی تخم و امثال ان برای ان بر سر حرف ما بعد رای مذکور بالای واند رقمی

بشکل ضمه معکوسه که خم سرش طرف راست و دامنه اش مایل زیر طرف چپ باشد نولسنید

مثلا بر سر کاف عجمی خفیفه در کلمه سرک بدین شکل र्ग و بر سر جیم تازی خفیفه در کلمه کارج بدین

شکل र्ज و علی هذا القیاس در کلمه سورج و بیرج و امثال ان و حرف ما بعد رای مذکوره را در حالت

سهس کرت خصوصا یاکرت اکثر مشد د استعمال کنند در بهاکها مخفف وری مذکوره را در
اصطلاح ایشان ارک نامند بفتح همزه وسکون را و کاف تازی خفیفه و برای حرف موقوف
رقمی بشکل کسره معکوس طرف راست بای حرف متصل بیای الفی که در اصل وضع است نویسند بدین
شکل وانرا در اصطلاح ایشان نجن گویند بکسر بای موحده خفیفه ونون منونه وجیم تازی خفیفه
مفتوح ونون **نوع دوم** در بیان اشکال موضوعه همزات وغیره یعنی حرکات شانزده گانه باید
دانست که اهل هند از جمله حرکات شانزده گانه همزه را بدوازده حرکات مختلفه خوانند واز جمله حرکات دوازده گانه
مذکوره برای هفت حرکت هفت شکل وضع کرده اند وبرای هیچ حرکت باقیه با شکل همزه مفتوحه
علامات حرکات بیجگانه نویسند وبرای چهار حرکات دیگر از جمله حرکات شانزده گانه که
ررری لرلری باشد چهار شکل وضع نموده چنانکه از جمله شانزده حرکات مذکوره برای یازده
حرکت یازده شکل تعین پذیرفته وهیچ حرکت یافته تابع علامات حرکات کرده واشکال هفت
حرکت مهموزه اینست اول شکل همزه مفتوحه وان چنان قسمی بود که رقمی بشکل دال خط
ثلث نویسند ودر زیر دامن دال مذکور خطی بشکل کسره رسم کنند ودر محاذی طرف اعلای
دال نیز خطی محرف نویسند چنانکه میان سر هر دو خط مذکور طرف پشت دال بمقدار یکدو نقطه
فاصله بود ومتصل ان هر دو سر خط الفی راستقامت رسم کنند وبر طرف اعلای دال
نقطه واری شوشه بلند کنند بعد ازان متصل بدان والف مذکور داند نویسند بدین شکل

دوم شکل همزه مکسوره وانچنان بود که رقمی بشکل همزه بحسب وضع کاتبان ما نویسند و
بر طرف دامنه همزه مذکور نقطه دنباله دار گذارند بحیثی که دنباله ان نقطه از راست بجانب محرف
سر از زیر آید پس سر حرف مذکور داند نویسند بدین شکل سیوم شکل همزه مکسوره که
در آخران یای معروف لاحق بود وان بعینه مانند شکل همزه مکسوره مذکوره است مگر انکه بر سر
ان حرف بالای داند رقمی بشکل ضمه معکوسه مثل ارک که سابق ذکران رفت نویسند بدین
شکل چهارم شکل همزه مضمومه وانچنان بود که رقمی بشکل دال بحسب وضع کاتبان ما نویسند
چنانکه دامنه ان نقطه واری از محاذی سران بگذرد پس سر دال مذکور شوشه کنند و بالای
ان داند نویسند بدین شکل پنجم شکل همزه مضمومه که در آخران واو معروف لاحق
بود وان بعینه مانند شکل همزه مضمومه مذکوره است مگر انکه برای ان حرف دال مذکور را
دو دامنه نویسند بدین شکل ششم همزه مکسوره که در آخران یای مجهول لاحق بود
وانچنان بود که رقمی بشکل هندسه هفت بحسب وضع مهندسان ما نویسند واز سه زاویه
هندسه مذکوره طرف بیرون خطی محرف از چپ براست سر از برکشند پس سر حرف مذکور
داند نویسند بدین شکل هفتم شکل همزه مفتوحه که در آخران یای تحتانی ساکن لاحق
بود وان بعینه مانند شکل همزه سابقه مذکوره است مگر انکه بر سر ان حرف رقمی بشکل ضمه معکوسه
مثل ارک که ذکران سابق گذشت نویسند بدین شکل وبرای هیچ حرکت همزه با قیه با

شکل همزه مفتوحه که سابق شکل آن مرقوم شده علامات اعراب مختلفه نویسند چنانکه برای
شکل آ بالف ممدوده با شکل همزه مفتوحه مذکوره کشان نویسند بدین شکل आ و برای
همزه مضمومه که در آخران واو مجهول لاحق بود با شکل همزه مفتوحه مذکوره کشان و یک مات
نویسند بدین شکل ओ و برای همزه مفتوحه که در آخران واو ساکن لاحق باشد با شکل همزه
مفتوحه مذکوره کشان و دو مات نویسند بدین شکل औ و ازین همزات مذکوره هر همزه که بعد
از وی نون منونه باشد بر سر شکل آن بندی نویسند مثلا همزه مفتوحه و غیران بدین شکل
अं و هر همزه که بعد از وی سرک باشد یعنی های ساکنه در آخران لاحق بود در پهلوی آ ستار
آن دو بندی زبر و بالا نویسند مثلا همزه مفتوحه و غیران بدین شکل ا: अः و اشکال چهار اعراب
دیگر که رِری و لِرلِی باشد چنان بود که برای رای مکسور رقمی شکل دال خط ثلث نویسند و
متصل به نشیب دال مذکور رقمی شکل الف رسم کنند و از وسط آن الف خطی بمقدار دو
نقطه از راست بجانب عرض کشند و متصل بطرف آخران خط الفی راستقامت نویسند چنانکه
طرف خط عرضی مذکور در وسط الف منتهی شود بعد ازان متصل بسر هر دو الف دائره
نویسند بدین شکل ऋ و شکل رای مکسور که در آخران یای معروف لاحق بود بعینه مانند
شکل رای مکسور مذکور باشد مگر آنکه برای این حرف در پای الف مقدم شکل مذکور رقمی بیشکل
دال خط ثلث معکوس نویسند بدین شکل ॠ و برای شکل لام ورای مکسورتین در پای

الف

الف شکل لام که سابق ایراد یافته رقمی شکل دال خط ثلث معکوس نویسند بدین شکل ऌ و
شکل لام ورای مکسورتین که در آخران یای معروف لاحق باشد بعینه مانند شکل لام ورای
مکسورتین مذکور بود مگر آنکه برای این حرف زیر پای الف شکل لام رقمی بشکل دو دال خط ثلث
معکوس متصل هم نویسند زیر و بالا یا چنین گویم که رقمی بشکل عین بدامنه خرد نویسند بدین شکل
ॡ شعبه دوم در قواعد کلیه بهاکها و آن متنوع است بدو نوع نوع اول در بیان چگونگی زبان
باید دانست که زبان اهل هند متعدد است اما آنچه بدان کتابها و دیوانها تصنیف توان
کرد و مطبوع طبع سلیم و ذهن مستقیم باشد بر سه گونه است اول سهنسکرت بسینین مهملتین
سین اول مفتوح و فتح های مغنونه و سکون سین ثانی و کسر کاف تازی خفیفه و سکون را
و تای فوقانی خفیفه و کتابها در اقسام علوم و انواع فنون بیشتر بدین زبان تصنیف کنند و
آن باعتقاد ایشان زبان عالم علوی است و آنرا آکاس بانی گویند بالف و کاف تازی
خفیفه ممدودتین و سین مهمله موقوف و بای موحده خفیفه ممدوده و نون مکسور و یای معروف
و دیو بانی نیز نامند بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف و باقی حروف و حرکات
مذکوره یعنی زبان اهل آسمان و دیوتاها که آسمانیان و علویانند دوم پراکرت بفتح بای عجمی خفیفه
و رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره مدح ملوک و وزرا و اکابر بیشتر بدین زبان
گویند و آن زبان عالم سفلی است یعنی عالمی که بر زمین است و آنرا پاتال بانی گویند ببای عجمی و

تای فوقانی خفیفین ممدودتین ولام موقوف وباقی حروف وحرکات مذکوره یعنی زبان
اهل اسفل السافلین ویاران کجه زمیبان وسفلیان اند وان مرکب است از سهنس کرت
که سابق مذکور شد وبهاکها که بعد ازین مذکور شود سیوم بهاکها بهای موحده و
کاف تازی ثقیلین ممدودتین واشعار رنکین ووصف عاشق ومعشوق بیشتر بدین زبان
کویند وان زبان عالی است که ما درویم واطلاق ان سوای سهنس کرت وپراکرت
عموما شامل جمیع زبانهاست وخصوصا زبان اهل برج بود بکسر بای موحده خفیفه وسکون
را وجیم تازی خفیفه نام سرزمینی است در هند واصل ان متهرا بود چهار کروه نواحی ان
حد برج باشد ومتهرا بالفتح میم وضم تای فوقانی ثقیله ورای ممدوده نام موضعیست مشهور
ومعروف وزبان اهل برج افصح زبانهاست وانچه میان دو آب کنکا وجمنا که دو رود
مشهور اند واقع شده است مثل چندوار وغیره بفصاحت منسوب است وچندوار بجیم عجمی و
دال خفیفین باول مفتوح معنونه وسکون ثانی وقیل بفتح الاول وسکون النون وواو ممدوده
ورا نام موضعیست معروف ومشهور وچون این زبان مشتمل اشعار رنکین وعبارات
شیرین ووصف عاشق ومعشوق است در زبان اهل نظم وصاحب طبع بیشتر مستعمل و
جاریست بنابران بقواعد کلیه ان پرداخته آمد ومخترع ان این بحنف است **نوع دوم در**
بیان شبد وان منقسم است بچهار قسم **قسم اول در تعریف شبد وتقسیم ان** بباید دانست که

شبد

شبد بفتح شین معجمه وبای موحده خفیفه ودال خفیفه بسکون اول در زبان سهنس کرت کلمه را
کویند واهل بهاکها انرا بالسین مهمله خوانند وکلمه در اصطلاح نحات با ان بود که باداء معنی از
زبان برآورده شود وان در اصطلاح هند بر سه کونه است اول سنیادن بفتح سین مهمله
ونون معنونه وبای عجمی ودال خفیفین باول ممدوده وثانی مفتوح ونون دوم کرتب بفتح کاف
تازی خفیفه وسکون را وتای فوقانی وبای موحده خفیفین باول مفتوح سیوم کرتا بفتح کاف
تازی خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفه ممدوده **قسم دوم در بیان سنیادن** بباید دانست که
سنیادن بحروف وحرکات مذکوره در اصطلاح ایشان کلمه را کویند که بهیچ یکی از ازمنه ثلثه
که ماضی وحال واستقبال بود تعلق نداشته باشد وان بر دو کونه است اول انکه در دلالت
معنی محتاج بلفظ دیکر نبود مثل رام نام یکی از دیوتاهای مشهوره ایشان است وجل یعنی اب
وامثال ان واین نوع کلمات را سنیادن کویند ودر اصطلاح عربی اسم نامند دوم
انکه در دلالت معنی محتاج بلفظ دیکر بود مثل پر بفتح بای عجمی خفیفه وسکون را بمعنی علی ومثال پروا
ان این نوع کلمات را ابرت نامند بکسر بای موحده خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفه ودر
اصطلاح عربی حرف کویند **قسم سوم در بیان کرتب** وان متجزی است بشش جزء **جزء اول**
در تعریف کرتب وتقسیم ان بباید دانست که کرتب بحروف وحرکات مذکوره در اصطلاح
ایشان فعل را کویند وفعل بمعنی چیزی کردن بود وان کلمه باشد که یکی از ازمنه ثلثه که ماضی و

حال و استقبال باشد تعلق داشته باشد و ازمنه مذکوره را در اصطلاح ایشان ترکال نامند
بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون را و کاف تازی خفیفه ممدوده و لام و ان بر پنج گونه است اول
بهوت بهای موحده ثقیله مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه دوم برتمان بفتح
بای موحده خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه موقوف و میم ممدوده و نون سیوم بهوکه
بفتح بای موحده ثقیله و کسره و واو و تشدید کاف تازی ثقیله چهارم کر باکسر کاف تازی
خفیفه و سکون را و یای تحتانی ممدوده پنجم کرت بکسر کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی
خفیفه **جزء دوم در بیان بهوت** باید دانست که بهوت بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح
ایشان فعل ماضی را گویند و فعل ماضی ان بود که بزمانه گذشته تعلق داشته باشد اما فعل ماضی
لازمی ایشان بر چهار صیغه آید و فعل لازمی ان بود که فعل بفاعل تمام شود و بمفعول تجاوز نکند
صیغه اول آیو بالف ممدوده و یای تحتانی مضموم و واو مجهول و ان مشترک است میان واحد
مذکر غایب و حاضر و واحد مذکر نفس متکلم دوم آئی بالف ممدوده و همزه مکسوره و یای مجهول
و ان مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر غایب و حاضر و نفس متکلم مع الغیر سیوم آئی
بالف ممدوده و همزه مکسوره و یای معروف و ان مشترک میان واحد مونث غایب و
حاضر و واحد مونث نفس متکلم چهارم آئین بالف ممدوده و کسر همزه و یای معروف و
نون معنونه و ان صیغه مونث است و مشترک است میان تثنیه و جمع و غایب و حاضر و نفس متکلم

مع الغیر

مع الغیر و فعل ماضی متعدی ایشان نیز همان بر چهار صیغه آید و فعل متعدی ان بود که فعل
بفاعل تمام نشود و بمفعول تجاوز کند اما صیغه های فعل مذکور بحسب اختلاف مفعول مختلف
گردد یعنی اگر مفعول مذکر بود صیغه فعل را مذکر خوانند چنانکه اگر مفعول واحد مذکر بود گویند
ماریو بمیم ممدوده و رای مکسوره با یای مضمومه و سکون واو و گر واحد مونث بود گویند ماری
بمیم ممدوده و رای مکسور و یای معروف و علی هذا القیاس فی صیغه های **جزء سیوم در بیان
برتمان** باید دانست که برتمان بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان فعل
حال را گویند و فعل حال ان بود که میان زمانه گذشته و آینده متوسط و فعل حال ایشان
بر چهار صیغه آید اول کرتهی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحین و تای فوقانی خفیفه و فتح های و
سکون یای تحتانی و ان مشترک است میان واحد مذکر و مونث غایب و حاضر دوم
کرتهین با اعراب مذکوره و فتح ها و سکون یای تحتانی و نون معنونه و ان مشترک است میان
مذکر و مونث و تثنیه و جمع غایب و نفس متکلم مع الغیر سیوم کرتهو با اعراب مذکوره و های مضموم
و واو مجهول و ان مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر و مونث حاضر چهارم کرتهون با اعراب
مذکوره و ضم ها و واو معروف و نون معنونه و ان صیغه واحد نفس متکلم بود و در هر چهار صیغه مذکوره
در لفظ کرت اگر تای فوقانی خفیفه را مضموم بخوانند صیغه مذکر شود و اگر مکسور بخوانند صیغه مونث
شود **جزء چهارم در بیان بهوکه** باید دانست که بهوکه بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح

ایشان فعل مستقبل را گویند و فعل مستقبل آن بود که بزمان آینده تعلق داشته باشد و فعل
مستقبل ایشان هشت صیغه آید اول کری کو بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون
یای تحتانی و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول صیغه واحد مذکر بود و آن مشترک است میان
غایب و حاضر دوم کرین کی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و نون
مغنونه و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و آن مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر غایب
و نفس متکلم مع الغیر سیوم کروکی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون واو و باقی
حروف و حرکات مذکوره و آن صیغه مذکر حاضر بود و مشترک است میان تثنیه و جمع چهارم
کرون کو بکاف تازی خفیفه مفتوح و رای مضموم و واو معروف و نون مغنونه و کاف
عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و آن صیغه واحد نفس متکلم بود پنجم کرون کی بحروف و حرکات
مذکوره و کاف عجمی خفیفه مکسور و یای معروف و آن صیغه واحد مونث نفس متکلم بود
ششم کری کی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و کاف عجمی خفیفه
مکسور و یای معروف و آن واحد مونث بود و مشترک است میان غایب و حاضر و
هفتم کرین کی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و باقی
حروف و اعراب مذکوره و آن صیغه مونث بود و مشترک است میان تثنیه و جمع غایب
و نفس متکلم مع الغیر هشتم کرو کی بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحتین و سکون واو و

وباقی

و باقی حروف و اعراب مذکوره و آن صیغه مونث حاضر بود و مشترک است میان تثنیه و جمع
جز پنجم در بیان کریا بباید دانست که کریا بحروف و حرکات مذکوره بر چهار وجه است اول اسم بهاو
بفتح سین مهمله و سکون میم و بای موحده ثقیله ممدوده و واو و آن اثبات فعل ماضی بود مثل آیو
بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن دوم اسم بهاو بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره
و آن نفی فعل ماضی بود مثل نآیو بنون مفتوح و الف ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره و
امثال آن سیوم بهاو بحروف و حرکات مذکوره و آن اثبات فعل حال و استقبال بود
مثل کرت هی و کری کو بحروف و حرکات مذکوره و امثال آن چهارم انبهاو بفتح همزه و
سکون نون و باقی حروف و حرکات مذکوره و آن نفی فعل حال و استقبال بود و ایشان
برای نفی نون مفتوح بالفظ یا بنون ممدوده در اول کلمه افزایند **جز ششم در بیان کرت**
بباید دانست که کرت بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان مفعول را نامند و مفعول
آن بود که فعل بر آن واقع شود و ایشان در آخر مفعول ها لاحق کنند مثل هنیو رام راونه یعنی
زد رام راون را و گاه مفعول را مقدم بر فاعل ذکر کنند مثل هنیو راونه رام و درین محل تقدیم
فاعل بر مفعول اولی بود و الا نظر بقرینه و قیاس نفی کند **قسم چهارم در بیان کرتا** بباید دانست
که کرتا بفتح کاف تازی خفیفه و سکون را و تای فوقانی خفیفه ممدوده در اصطلاح ایشان فاعل
را گویند و فاعل کننده فعل باشد و آن بر دو گونه است اول سوادهن بضم سین مهمله ممدوده

باواو مضمومه و دال ثقیله مکسور و یای معروف و نون دوم برآدهین بای عجمی خفیفه مفتوح و را
ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره سوآدهین بحروف و حرکات مذکوره در اصطلاح ایشان
فاعلی را گویند که خود فعل کند مثل کاجی بکاف و جیم تازی بین خفیفین با اول ممدوده و ثانی مکسور
و یای معروف یعنی کارکننده و برآدهین بحروف و حرکات مذکوره فاعلی را گویند که برای
کردن فعل حکم بدیگری کند خواه بامر خواه بنهی چنانکه صیغه امر و نهی با وا امر فرمودن بود مر کسی را
کاری و نهی باز داشتن مر کسی را از کاری و امر حاضر ایشان بر سه صیغه آید اول کر بفتح
کاف تازی خفیفه و ضم را و ان صیغه امر واحد مذکر حاضر بود دوم کر بفتح اول و کسر ثانی و
ان صیغه امر واحد مونث حاضر بود سوم کره بفتح اول و ثانی بضم ها و ان مشترک است
میان مذکر و مونث و تثنیه و جمع حاضر و امر غایب ایشان نیز بر سه صیغه آید اول کری بفتح
اول و ثانی و سکون یای تحتانی و ان صیغه امر واحد غایب بود مشترک است میان مذکر و مونث
دوم کرین بفتح اول و ثانی و سکون یای تحتانی و نون مغنونه و ان صیغه امر غایب بود و مشترک
است میان مذکر و مونث و تثنیه و جمع بنفس متکلم مع الغیر سوم کرون بفتح اول و ضم ثانی
و واو معروف و نون مغنونه و ان صیغه امر غایب و احد نفس متکلم بود و نهی غایب و حاضر ایشان
همان شش صیغه امر غایب و حاضر بود بزیادتی نون مفتوح یا نون ممدوده در اول صیغه و اصطلاح
بتفصیل این نیست **نوع سیوم در بیان برلنگ** بباید دانست که برلنگ بضم بای عجمی خفیفه

سکون

سکون را و کسر لام و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه در اصطلاح ایشان مذکر را گویند و مذکر بمعنی مرد و
نر باشد و ان بر دو گونه است اول انکه علم باشد و مقابل او مونث بود مثل رام و کانه معنی دیوتا
های مشهوره و علم ان بود که نام شخصی معین بود دوم انکه در آخر اسم مذکر غیر علم الف لاحق
کنند مثل مرکا که در آخر لفظ مرگ بمعنی آهو الف لاحق کنند و امثال ان **نوع چهارم** در بیان
استری لنگ بباید دانست که استری لنگ بفتح همزه و سکون سین مهمله و تای فوقانی
خفیفه و رای متصله مکسور و یای معروف و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح
ایشان مونث را گویند و مونث بمعنی زن و ماده باشد و ان بر دو گونه است اول انکه
علم بود یعنی نام شخصی باشد معین مثل سیتا و رادها که نام دو زنی است مشهور و امثال
ان دوم انکه علم نباشد و ان نیز بر دو گونه است اول انکه مقابل مذکر و نر بود مثل بکری
بمعنی ماده اسپ و هستنی بمعنی ماده فیل و امثال ان دوم انکه مقابل ان مذکر و نر نباشد
مثل بیار بمعنی باد و اگن بمعنی آتش و امثال ان و قسم آخر مونث سماعی است استعمال
ان تعلق باستماع محاوره دارد چه بعضی حرفها را مونث استعمال کنند و بعضی حرفها را مذکر
مونث چنانکه گفته شد و مذکر مثل جل بمعنی آب و امثال ان پس چون خواهند که پرلنگ را
استری لنگ کنند یعنی مذکر غیر علم را مونث کنند لفظی چند در آخر اسم مذکر لاحق کنند تا
مذکر مونث گردد و ان الفاظ اینست اول الف ممدوده مثل بره بکسر بای موحده

است وکندل بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه ودال ثقیله مفتوح ولام بمعنی حلقه بود و
استعمال ان مخصوص محاوره هندست است ودر بهاکها مستعمل نیست نوع ششم در
بیان آیجن . بباید دانست که یه بچن بضم بای موحده خفیفه وسکون ها وفتح بای موحده وجیم
عجمی خفیفین ونون در اصطلاح ایشان جمع را گویند وانشان مافوق واحد را جمع اعتبار کنند
وانچنان بود که در آخر حرف مفرد حرف نون لاحق کنند وحرف ماقبل نون را اگر ساکن
یا موقوف باشد بحرکت فتحه متحرک گردانند مثل کرن وبکن وپاکن بمعنی دستها وپاها
ودستارها که مفردان کر وپک وپاک است وامثال ان مگر کلمه که در آخران الف
باشد که الف هیچ حال متحرک نگردد مثل کلتان بمعنی فرمان بدکاره که مفردان کلتاست
بضم کاف تازی خفیفه وکسر لام وتای فوقانی مثقله ممدوده وامثال ان وکلمه که در آخر
ان واو ساکن یا یای تحتانی ساکن باشد وان واو ویای را گاه بحال خود ساکن گذارند
وگاه متحرک گردانند مثل سکهین وبهتون بمعنی زنان مصاحبه که مفردان سکهی وبهتو است و
امثال ان وگاه بالف ونون جمع کنند مثل سکهیان بمعنی زنان مصاحبه وامثال ان
نوع هفتم در بیان اسمای اشارات یعنی اسمی که جانب کسی بدان اشارت کرده
شود بباید دانست که در اصطلاح ایشان اسمای اشارت هفت است اول وا بواو
ممدوده وان برای اشارت واحد غایب بود بمعنی ان باشد دوم تا بتای فوقانی خفیفه

خفیفه وسکون را ودال ثقیله ممدوده یعنی زن پیر چه بره بمعنی مرد پیر باشد وامثال ان
بود دپوشیده نماند که الف در آخر کلمه بره وبها در اصل آ بالف ممدوده بوده است و
الف ممدوده فی الحقیقه دو الف است چون انرا با کلمه بره لاحق کردند الف اول در
حالت درج محذوف گشت یک الف باقی ماند بره وبها شد چه قاعده کلیه است که
لفظی که در اول ان همزه بود چون انرا با کلمه دیگر لاحق کنند همزه در حالت درج محذوف
گردد دوم ای بهمزه مکسوره ویای معروف مثل دیوی بدال خفیفه مکسور ویای مجهول
وواو مکسور ویای معروف مثل ردرانی بضم رای وتشدید دال خفیفه ورای متصله
ممدوده یعنی زن ردر ورُدر در عموما بمعنی دیو باشد وخصوصا مهادیو را گویند وامثال
ان چهارم تی بنون مکسور ویای معروف مثل ترنگنی بضم تای فوقانی خفیفه ورای
مفتوحه ونون منونه وکاف عجمی خفیفه مفتوح یا موقوف یعنی ماده اسپ وامثال
ان وگاه باشد که یای معروف از آخر ان ساقط گردد ونون باقی ماند مثل ترنگن و
امثال ان نوع پنجم در بیان نپنسک . بباید دانست که نپنسک لنگ بکسر نون وضم بای
عجمی خفیفه ونون منونه وفتح سین مهمله وسکون کاف تازی خفیفه وباقی حروف وحرکات
مذکوره در اصطلاح ایشان خنثا را گویند یعنی انکه نه در حقیقت مرد باشد ونه زن وان در محاوره
ایشان چند اسمی است معدود که ایراد ان موجب تطویل است از انجمله یکی کنول

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 1

که حرف اول ان با بوده درباب با و همچنین لغتی که حرف اخر ان بحسب کتابت عربی الف
بوده در فصل الف و لغتی که حرف اخر ان با بوده در فصل با و بر همین قیاس سایر حروف
تا یای تحتانی بر ترتیب مذکور ضبط نموده شد و قید کتابت عربی احتراز است از کتابت هندی
چه لفظی که در اخر ان یکی از حروف علته که ان الف و یا و واو است لاحق باشد مثل کاو
و کودی و امثال ان بحسب کتابت هندی مفرد است یعنی یک حرفست و بحسب کتابت
عربی مرکب است یعنی دو حرف است پس در ضبط لغات کتابت عربی اعتبار کرده شد
نه هندی مثلا لغت اسا بمعنی امید در فصل الف اورده شد نه در فصل سین مهمله و بار
بمعنی ریک در فصل واو نه در فصل را و باتی بمعنی نامه در فصل یای تحتانی نه در فصل
تای فصل تای فوقانی خفیفه و امثال ان و بعد از خفیفه ثقیله و بعد از ثقیله مثقله
و بعد از مثقله اثقل و بعد از زای عجمی را ادرج رفت و نیز لغتی که حرف ثانی ان
بحسب کتابت عربی الف بوده از لغتی که حرف ثانی ان بای موحده بوده و همچنین
بای موحده را بر تای فوقانی و خفیفه را بر ثقیله و ثقیله را بر مثقله و مثقله را بر اثقل و زای
را بر عجمی چنانکه سابق گذشت تا یای تحتانی مقدم اورده شد بلکه بر همین قیاس رعایت
حرف ثالث نیز نموده شد تا جوینده را اسان گردد چنانکه لغت کاب را بر لغت کیت
و لغت کیت را بر لغت کبر در یقیاس مقدم اورده شد اکنون شروع کنیم در ضبط

لغات هندیه

لغات هندیه بر ترتیب حروف تهجیه عربیه من الله التوفیق **باب** الف **فصل**
الف ابها با اول و بای موحده ثقیله ممدود و تین بمعنی عکس و پرتو بود امجا با اول
ممدوده و فتح تای فوقانی خفیفه و سکون میم و جیم تازی خفیفه ممدوده بمعنی دختر باشد
اسا با اول و سین ممدود و تین بمعنی امید باشد و اس نیز بدون الف اخر نیز بمعنی
امده السر بفتح اول و سکون بای موحده خفیفه و سین مهمله مفتوح و رای ممدوده بمعنی
حور باشد و ان باعتقاد اهل هند زنانی هستند مطربه در مجلس اندر که راجای عالم
علویست و بجای سین مهمله جیم عجمی ثقیله نیز استعمال کنند و اچهرا گویند و ان صفت اسرا
و نام هر یکی در محل خود ایراد یابد انشاء الله تعالی ابلا بفتح اول و سکون بای موحده
خفیفه و لام ممدوده زنی بود مابین دوازده سالگی و بیست سالگی و ازا ابالا
نیز گویند ابهسار بفتح اول و سکون بای موحده ثقیله و سین مهمله و رای ممدود و تین
زن بدکاره را گویند و ازا ابهسارکا بکاف تازی خفیفین ممدوده نیز گویند
ابهسندهتا بفتح اول و سکون بای موحده خفیفه و سین مهمله مفتوح و نون منونه و کسر
دال ثقیله و قبل بفتح و تای فوقانی خفیفه ممدوده نام نایکاییست از جمله نایکاهای
هشتگانه و ازا کلتهرمانر گویند و ان نایکائی بود که از باز کردن خود با نایک نادم
و پریشان گردد اکا با اول مضموم و قبل مفتوح و گاف عجمی و کاف تازی خفیفین

بسکون اول وثانی ممدوده رودرا نامند و بمعنی انگشت بنصر نیز امده و بعضی انگشت
میانه را گویند انگستها بضم اول وتای فوقانی وکاف تازی خفیفتین بسکون
اول وسکون تای نون و نون منونه و کسر تای فوقانی الثقل و تای فوقانی خفیفه ممدوده نام
نایکائیست از نایکاهای هشتگانه وان نایکائی بود که از دیر رسیدن وزود
بوعده خود نرسیدن نایک اندیشه کند و قیاسهای گوناگون نماید اتا باول
مفتوح وتای فوقانی مثقله ممدوده بام و سقف خانه بود اجیا بفتح اول وکسر جیم
تازی خفیفه و یای تحتانی ممدوده بمعنی روشنی بود اچنبها باول و جیم عجمی
خفیفه مفتوح و نون منونه و بای موحده ثقیله ممدوده امری عجیب و غریب بود
اگر بضم اول وسکون کاف عجمی خفیفه و رای ممدوده نام یکی از سرتهای سرنجم
بود اگیا بفتح اول و کسر کاف عجمی خفیفه و رای مشدده ممدوده بابای مشموه
بمعنی رخصت و اجازت بود الالا باول مضموم ولامین نام جهندیست و دو یکی
از جهندهای بنگل که در اخر جهمی اید اماها باول مضموم ومیم وهای ممدودتین بمعنی
شوق و ارزو بود امرنا بفتح اول وسکون میم ورای مفتوحه و تشدید یای تحتانی
ممدوده بصغر امرای باشد وان انبه راز بود اناسکا باول مفتوح و نون ممدوده
ومیم مکسور ثقل معروف وکاف تازی خفیفه ممدوده انگشت بنصر را نامند انترا

باول مفتوح

باول مفتوح و نون منونه وتای فوقانی خفیفه موقوف ورای ممدوده تک دودیم
یعنی فقره دودیم دهر بدرا نامند انجا بفتح اول وضم نون وجیم تازی خفیفه ممدوده خواهر
خسر بود انجرا باول مفتوح و نون منونه وجیم عجمی خفیفه موقوف ورای ممدوده
گوشه معجر و چادر و امثال ان بود انچهیا بکسر اول و نون منونه وکسر جیم عجمی ثقیله
ممدوده بابای مشموه بمعنی خواهش وارزو بود انگنا بفتح اول و نون منونه
وکاف عجمی خفیفه مفتوح و نون ممدوده زن را نامند انگیا بفتح اول و نون
منونه وکاف عجمی خفیفه مکسور و یای تحتانی ممدوده براهنی بود تا زبر سینه و اینها تش
تا نصف بازو که زنان هنود پوشند وان معروفست وانرا انگی بیا معروف
نیز نامند انوٹها باول مفتوح و نون مضموم و واو معروف وتای فوقانی الثقل
ممدوده چیزی نادر و غریب بود وجهت تانیث در اخران بجای الف یای
معروف اورند وانوٹهی گویند انوکها باول مفتوح و نون مضموم و واو مجهول
وکاف تازی ثقیله ممدوده چیزی اختراعی را نامند وجهت تانیث نیز در اخران
بجای الف یای معروف اورند انوکهی گویند اوستها باول و واو مفتوح
وسکون سین مهمله وتای فوقانی ثقیله ممدوده مصیبت و رنج و هلاک بود اوندا
باول مضموم و واو مجهول و نون معنونه و دال مثقله ممدوده حوصله مرغانرا

تا مثد اهلیا بفتح اول و کسر ها و لام مشدده ممدوده با یای مثنوه نام یکی از زنان
که با وجود جماع همیشه باکره می بود والله اعلم **فصل** بای موحده خفیفه آرب بفتح
اول و سکون را نام عددیست در نهایت مراتب اعداد که بالاتر از ان
یکمرتبه کهرب است و بس و اسامی مراتب اعداد اهل هند هر یکی در محل خود ایراد پذیرد
انشا الله تعالی انب باول مفتوح و نون منونه بمعنی آب باشد **فصل** بای موحده
ثقیله ادتربه بالف ممدوده و دال و تای فوقانی خفیفتین بکسر اول و تشدید
ثانی و فتح بای عجمی خفیفه و رای متصله نام باری عز اسمه آرنبه باول ممدوده و رای
مفتوحه و نون منونه شروع کردن در کارها و قصد و اراده نمودن در امری
بود استنبه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه و نون منونه بمعنی
حیرت بود و در اصطلاح حالت حیرت بود که نایکا را در عشق نایک و بدهد
و از ابها و کویند بباای موحده ثقیله ممدوده و واو آنبه باول مفتوح و نون
منونه آب را مانند **فصل** بای عجمی خفیفه اپ بضم اول و سکون را اکی بود
از نرت یعنی اصولی و ادای بود که از استیلای ~~شوق~~ رقص ارکنب بضم اول و سکون
را و فتح کاف تازی خفیفه و نون منونه بهاوی بود یعنی حالتی بود که از استیلای
شوق نایک و غلبه شهوت اندام نایکا لرزه افتد الاپ باول مفتوح و لام

ممدوده

ممدوده کشیده که در آغاز نغمه و سرود خوانند الپ باول و لام مفتوحتین خرد و اندک
باشد الشتپ بفتح اول و ضمه نون و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی مثقله نام
چهند بیست و دو یکی نیز باشد که در ترتیب ان شش حرف بود بلا قید لکه و کرو اکثر
در آن چهند اشلوک کویند انوپ باول مفتوح و نون مضموم و واو معروف بمعنی نادر
و زیبا بود اوپ باول مضموم و واو مجهول بمعنی جلا و صفا باشد **فصل** تای فوقانی
ادت باول ممدوده و کسر دال خفیفه و تشدید اخر افتاب را مانند آرکت باول ممدوده
و فتح را و سکون کاف عجمی خفیفه بمعنی سرخ بود آبوت بضم اول و سکون بای عجمی
خفیفه و واو مکسور و یای معروف بمعنی زنار باشد آت بالفتح بمعنی بسیار باشد
و بالضم بمعنی انطرف بود و بالکسر بمعنی اینطرف بود اپت بضم اول و تای فوقانی
و بای عجمی خفیفتین بسکون اول و ضم ثانی بمعنی اصل و ابتدا بود اتیت بفتح اول و کسر
تای فوقانی خفیفه و یای معروف فقیر و بینوا را مانند ادبهت بفتح اول و سکون
دال خفیفه و ضم بای موحده ثقیله بمعنی امری عجب و غریب باشد اکت بضم اول و
سکون کاف تازی خفیفه حدس و انتقال ذهن و اختراع و تصرف بود در امری
اکست باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح و سکون سین مهمله نام دیوتاییست کویند
او دریای شور را فرو خورده بود و سمان دیوتاست که باسمان رفته و ستاره

سهیل کشته لهذا استاره ندکور را نیز اکست مانند امربت باول ومیم مفتوحتین

وسکون را و فتح بای عجمی موحده نام باری عز اسمه امرت بکسر اول وسکون میم ورای

مفتوحه اب الحیات را گویند انت باول مفتوح ونون منونه بمعنی اخر ونهایت بود

وباول ونون مفتوحتین بمعنی جای دیگر باشد و بضم اول وفتح وتشدید نانی بمعنی

بلند وبالاتر باشد اننت باول ونون مفتوحتین ونون منونه نام وکیال یعنی

موکل جهت باتال است ابرات بفتح اول وسکون بای تحتانی ورای ممدوده

وفتح بای عجمی خفیفه نام فیل اندر است در عالم علوی واین از جمله جهار ده رتن

است که از دریای محیط بر امده **فصل** بای فوقانی بقیله اته بالفتح بمعنی دیگر

وبعد ازین بود ارته بفتح اول وسکون را بمعنی الفاظ وعبارت را مانند استه

بفتح اول وسکون سین مهمله بمعنی غروب افتاب وامثال ان بود واستخوان را

نیز گویند **فصل** تای فوقانی مثقله اتهت بضم اول وفتح بای موحده ثقیله نفرت

نمودن طبیعت بود از چیزی اجات باول مضموم وجیم عجمی خفیفه ممدوده بمعنی

تفرقه خاطر وبرخاستن دل وطبعیت بود از چیزی اشت بفتح اول وسکون شین

معجمه بمعنی عدد هشت باشد وبکسر اول سحر بود وشعبده بود اکهت بضم اول

وفتح کاف عجمی ثقیله کلمه چند مهمله بمعنی بوزن واصول که سازندها ونوازندها

هنگام رقص

هنگام رقص گویند ومرد ذکی نیز بهمان وزن واصول بنوازد ورقاص نیز بهمان

اصول وانداز برقصد وبمعنی ظاهر وبحجاب وبی پرده نیز امده وبکاف تازی ثقیله

بمعنی پیش پا خوردن باشد الت بضم اول وفتح لام منعکس وواژگونه شدن باشد

انوت بفتح اول وسکون نون وواو مفتوح زیوری بود که زنان در انگشت پای

پوشند اوبهت بضم اول وواو معروف وفتح بای موحده ثقیله بیراه رفتن

بود اوتث باول مضموم وواو مجهول پرده وحجاب را مانند وفتح اول وسکون

واو بمعنی خوش باشد **فصل** تای فوقانی الثقل اتیه باول مکسور وتای معروف

دوست را مانند **فصل** جیم تازی خفیفه اتج باول ممدوده وتای فوقانی خفیفه

موقوف ومیم مفتوح بمعنی بسر باشد اج بالف ممدوده بمعنی امروز باشد وان

معروفست اچ بضم اول وفتح بای بمعنی تولد وپیدا شدن ونمودار شدن چیزی

باشد ودر اصطلاح مغنیان هندان بود که میان تک اول یعنی فقره اول از

دوهره چند کلمه را مکرر خوانند وان پسندیده نیست وبعض استاد تعلق دارد اجرج بفتح

اول ونون منونه وضم بای موحده خفیفه کل کول را مانند انج بفتح اول وضم نون

برادر خورد را گویند **فصل** جیم تازی ارجه بضم اول وسکون را درهم برهم شدن

موی کلافه وامثال ان بود اوجه باول مضموم وواو مجهول شکنبه را مانند

عجمی

بفتح اول وسکون جیم عجمی

ورای مفتوحه امری عجیب و

غریب را مانند وبفتح اول

مهمله عرض باشد انچ

فصل جیم عجمی خفیفه آنج باول ممدوده و نون معنونه تابش آتش و آفتاب بود
آج بضم اول و تشدید یای بمعنی بلندی باشد و در متعارف اوج گویند باول مضموم
و واو معروف و نون معنونه انج بفتح اول و سکون یای تحتانی و نون معنونه
بمعنی کشش بود فصل دال خفیفه آد باول ممدوده بمعنی اول و مقدم و ابتدا بود
اسیر باد باول ممدوده و سین مهمله مکسور و یا معروف و رای موقوف و بای
موحده خفیفه ممدوده بمعنی دعا و ثنا و ستایش بود آمود باول ممدوده و میم
مضموم و واو مجهول بمعنی عیش و عشرت بود آربند بفتح اول و سکون را و کسر بای
موحده خفیفه و نون منونه کل گول باشد آناد باول مفتوح و نون ممدوده نام باری
بود عز اسمه آند باول ممدوده و غیر ممدوده و نوین نون اول مفتوحه و ثانی منونه
نیز بمعنی عیش و عشرت بود اند باول مکسور و نون منونه ماه را مانند ایکهد باول
مکسور و یای معروف و بفتح کاف تازی ثقیله گل ابلی را گویند فصل دال ثقیله
ابراده بفتح اول و سکون بای عجمی خفیفه و رای ممدوده کناره و برزه باشد آوده
بضم اول و سکون دال خفیفه دریار امانند اراده باول مفتوح و را ممدوده
بمعنی فقیر و مینوا باشد ارده بفتح اول و سکون را بمعنی نصف باشد و نیز بمعنی
زیر و پایین امده و بضم اول بمعنی بالا باشد اساده باول مفتوح و سین مهمله

ممدوده

ممدوده بمعنی بیخبر از کارها و نامنقطع بود آگاده باول مفتوح و کاف عجمی خفیفه ممدوده
فقیر و بینوا باشد انبده بفتح اول و نون منونه و ضم بای موحده خفیفه دریا بود انده
باول مفتوح و نون منونه نامنار اگویند و بمعنی ظلمت و تاریکی نیز امده اوده باول
و واو مفتوح هتین بمعنی وعده بود و نیز نام موضعی است مشهور فصل دال منقله
آد باول ممدوده چیزی حایل در میان و بعرض افتاده بود و نیز قشقه که بعرض
در پیشانی کشند آند باول ممدوده و نون معنونه بمعنی خصیه بود و با الف غیر ممدوده
و نون منونه بیضه را مانند انگه لاد باول و نون مفتوحتین و سکون کاف تازی
ثقیله و لام ممدوده نار زیاده از حد بود انیٹ بفتح اول و سکون یای تحتانی
و نون معنونه بمعنی پیچ و تاب و کرختی بود فصل دال اثقل آساده باول مفتوح
و سین مهمله ممدوده نام ماه دویم است از کربکهرت فصل را اتر باول ممدوده
و ضم تای فوقانی خفیفه شتاب زده را گویند آدر باول ممدوده و دال خفیفه
مفتوح تعظیم و تواضع و اعزاز و اکرام باشد آر باول ممدوده و فتح کاف تازی
ثقیله چراگاه اسپان و گوسفندان باشد ابیر بفتح اول و کسر بای موحده خفیفه و یای
معروف مهند عبیر باشد و آن سفوفی بود خوشبو که هنود در جشن هولی با هم
دیگر اندازند و بازی کنند ابرم بار بفتح اول و سکون بای عجمی خفیفه و رای

مفتوح و سکون میم و بای عجمی خفیفه ممدوده بمعنی ابدی و بی آخر و بی نهایت بود اپکار
بضم اول و بای عجمی و کاف تازی خفیفتین بسکون اول و ثانی ممدوده بمعنی منت گذاشتن
باشد برکسی اپهسار بفتح اول و سکون های موحده ثقیله و سین مهمله ممدوده بمعنی
فسق و بدکاری بود اتر باول مضموم و فتح و تشدید تای فوقانی خفیفه جهت شمالی را
نامند اتار باول مضموم و تای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی نزول و هبوط باشد اجار
باول مضموم و جیم تازی خفیفه ممدوده ویرانه بود اجاگر بضم اول و جیم تازی خفیفه
ممدوده و فتح کاف عجمی بمعنی صاف و روشن بود اجیار بالضم اول و سکون جیم
تازی خفیفه و یای تحتانی و رای ممدودتین بمعنی روشن بود اچار بضم اول و تشدید
جیم عجمی خفیفه ممدوده ابتدا و شروع نمودن چیزها بود در اصطلاح اغانی لفظی را گویند
که ازان لفظ اهنگ دارند و نغمه را شروع نمایند اچهار باول مضموم و جیم عجمی
ثقیله ممدوده بمعنی بر تافتن و برافراشتگی و بلندی بود و بمعنی قی کردن نیز آمده
اچهر بفتح اول و جیم عجمی ثقیله مشدده بمعنی حرف و رقم بود و بجای جیم مذکور کاف
ثقیله نیز استعمال کنند و اکهر گویند ادار باول مضموم و دال خفیفه ممدوده سخی و جوانمرد
را نامند ادر بالضم اول و فتح دال خفیفه شکم بود ادهاگر بضم اول و فتح دال خفیفه
و یای تحتانی ممدوده و فتح کاف تازی خفیفه آفتاب را نامند ادهار بفتح اول و دال ثقیله

ممدوده بمعنی

ممدوده بمعنی تقویت بود و آنقدر غذا که دفع جوع کند و سد رمق گردد و قوت
بخشد و بضم اول بمعنی قرض و وام باشد ادهر باول و دال ثقیله مفتوح دو معنی
دارد اول لب را نامند دویم بمعنی معلق باشد ادنبر باول و دال مثقله مفتوح
و نون منونه و فتح بای موحده خفیفه بمعنی لباس و صاحب لباس بود آر بالفتح دشمن
را نامند و نیز بمعنی قایم شدن و باکسی مقابله و مجادله کردن و متعرض شدن
و امر ازان بود و بالضم بمعنی سینه بود و بفتح اول و بضم ثانی اختصار او رباشد
بمعنی دیگر اشتادکر بفتح اول و سکون شین معجمه و تای فوقانی مثقله ممدوده و فتح
واو و کاف تازی خفیفه مشدده و رای متصله نام مردیست از موحدان و متصوفان
بنود که کتابی در حقایق و معارف تصنیف کرده موسوم باسم خود و وجه تسمیه
او بان اسم آنست که اکثر از هشت جا کج بوده چه اشتا بحروف و حرکات مذکوره
بمعنی هشت باشد و وکر بمعنی کج و ناراست بود اکار باول مضموم و کاف عجمی خفیفه
ممدوده پس خورده هر چیز بود عموما و پس خورده نان باشد خصوصا و بفتح همزه
معنونه الش پاره و احکر بود اکر بفتح اول و کاف عجمی خفیفه مشدده و رای مصله
بمعنی پیش باشد اکوچر بفتح اول و ضم کاف عجمی ثقیله ممدوده بمعنی و اکردن و ظاهر
نمودن بود الکار باول و لام مفتوحین بمعنی نون منونه و کاف تازی خفیفه

ممدوده صفت شعری را نامند امر باول و میم مفتوحتین بمعنی پاینده و بی فنا و
زوال بود انبر بفتح اول و نون منونه و فتح بای موحده خفیفه بمعنی پارچه و قماش
درخت و لباس باشد و بمعنی اسمان نیز امده انتر بفتح اول و نون منونه و تای
فوقانی خفیفه مفتوح بمعنی فرق و فاصله بود انجر باول مفتوح و نون منونه و فتح
جیم عجمی خفیفه گوشه معجر و چادر و امثال ان بود و انرا با الف ممدوده و نون مغنونه
نیز استعمال کنند اندر باول مکسور و نون منونه و دال خفیفه موقوف و رای
متصله نام دیوتائیست مشهور و ان باعتقاد هنود پادشاه عالم علویست انسر باول
مفتوح و نون منونه و ضم سین مهمله اشک چشم بود انکر باول مفتوح و نون منونه
و ضم کاف تازی خفیفه چون تخم بشکافد و از زمین سر بر زند انچه از وی ظاهر شود انرا
انکر گویند انکسکهر باول و نون مفتوحتین و نون منونه و کاف عجمی خفیفه موقوف
و سین مهمله مکسور و یای مجهول و فتح کاف تازی ثقیله نام جهندیست از جهندهای کل
وان جهندیست چهارکلی که در هر تک ان سی و دو حرف بود بطریق لکه و کر در هم
و بهر هشت حرف بسرام یعنی وقف واقع شود اوار باول مفتوح و واو ممدوده
بمعنی تاخیر و درنگ باشد اوتار بفتح اول و سکون واو و تای فوقانی خفیفه ممدوده
تناسخ را گویند و ان بعد از ممات تعلق گرفتن روح باشد ببدن غیری چه هنود قائلند

به تناسخ و گویند این تعلق بدون کمالیت روح تسلسل دارد تا روح در بدنی کمال
حاصل نکند یعنی مبدا را که ذات واجب است نشناسد پیدا نکند امد و رفت منقطع
نگردد و نیز اعتقاد دارند که حضرت بیچون تعالی الله عما یشرکون بصورت شخصی
در عالم وجود گرفته و انتظام عالم داده و الجمله ده اوتار است نه اوتار شده اند
دهم خواهد شد بدین تفصیل اول مچه اوتار میم مفتوح و تشدید جیم عجمی ثقیله دویم
کچه اوتار بفتح کاف تازی خفیفه و تشدید جیم عجمی ثقیله سیوم براه اوتار بفتح بای
موحده خفیفه و انرا ممدوده نیز استعمال نکنند و رای ممدوده و های چهارم نرسنگه اوتار
بفتح نون و سکون را و سین مهمله مکسور و نون منونه و کاف عجمی ثقیله پنجم باونا
اوتار بای موحده خفیفه ممدوده و واو موقوف و نون ممدوده ششم رام اوتار
برای موحده خفیفه ممدوده و واو و میم وان سه رام است راجچند پرسرام بلبهدر برادر
کانه نهم بشن اوتار بکسر بای موحده خفیفه و سکون شین معجمه و نون وان کانه بود
دهم بوده اوتار بای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و دال ثقیله وان خواهد شد
والله اعلم اوتر باول مضموم و واو معروف و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی جواب
بود اور باول مضموم و واو مجهول بمعنی طرف و جانب باشد و بفتح اول بمعنی دیگر
بود اوسر بفتح اول و سکون واو و سین مهمله مکسور و یای مجهول بمعنی امید

و انتظار باشد آهار باول مفتوح وهای ممدوده غذا باشد و انرا بالف ممدوده نیز
استعمال کنند آهیر باول مفتوح وهای مکسور ویای معروف نام قومی است مالدار که
گاو و گاومیش دارند و شیر و جغرات و امثال ان فروشند وان معروفست
و نیز نام چندیست از چندهای بکل آتر باول مکسور ویای معروف وفتح های فوقانی
خفیفه خود نمار اگویند آیسر باول مکسور ویای معروف وسین مهمله مفتوح وقبل مضموم
بمعنی صاحب و خداوند دولت و نعمت بود و نیز یکی از نامهای مهادیوا ست و در بهیس
کرت بصیم بسین معجمه استعمال کنند **فصل** سین مهمله اویس باول ممدوده و دال
خفیفه مکسور ویای مجهول بمعنی حمد و ثنا و ستایش و نیایش باشد ارس باول ممدوده
و رای مفتوحه بمعنی کاهلی بود آس باول ممدوده امید باشد اکاس باول و کاف
تازی خفیفه ممدود و تین اسمان را نامند و بمعنی خلا نیز امده ابهیاس بفتح اول
و کسر بای موحده ثقیله شده ممدوده بایای مشموله بمعنی درس و تدریس
و مباحثه و مذاکره و ملکه بود اندیس بضم اول وبای عجمی و دال خفیفین
بسکون اول و کسر ثانی ویای مجهول غربت و بیوطنی بود ابهانس بضم اول
و سکون بای عجمی خفیفه وهای ممدوده و نون معنونه خنده که به تمسخر و استهزا
کنند اداس باول مضموم و دال خفیفه ممدوده بی جمعیتی دل و تفرقه خاطر باشد

اساس باول مضموم وسین مهمله ممدوده نفس سرد و دراز را گویند اسیس باول
مفتوح وسین مهمله مکسور ویای معروف بمعنی دعا و ثنا بود اکاس باول مفتوح و کاف
عجمی خفیفه ممدوده اسمان را نامند اماوس باول مفتوح و میم ممدوده و واو مفتوح
سلخ اهل هند باشد وایشان در هر ماهی دو سلخ دارند یکی بدور و دیگر پیش از رویت ماه
دویم یکروز بیش از شب بدر که استقبال ماه باشد با افتاب امرکوس باول و میم
مفتوحتین و سکون را و ضم کاف تازی خفیفه و واو مجهول نام چوبیست که از خواص
او انست که چون انرا بسوزند دود ان هرجا که نافه مشک باشد در انجا جمع گردد انس
باول مفتوح و نون منونه بمعنی حصه و بهره بود اوس باول مضموم و واو ممدوده
بمعنی یگانه باشد اوس باول مضموم و واو مجهول شبنم را نامند الیس باول مکسور
ویای معروف جهتر و رئیس را نامند و نیز نام و کبال جهت ایشان یعنی موکل جهت
ایشان است وان کنج مابین مشرق و شمال است **فصل** کاف تازی خفیفه اتک
باول و تای فوقانی مثقله مفتوح بمعنی تعلق خاطر و تعشق و منع و وا ایستادن بود و نیز نام
رودیست مشهور در سرحد هند و کابل اچهک بضم اول و فتح جیم تازی ثقیله بمعنی
جست و خیز و شوخی و شنگی باشد اچانک باول مفتوح و جیم عجمی خفیفه ممدوده
و نون مفتوح بمعنی یکایک و ناگاه باشد اچک بضم اول و فتح جیم عجمی خفیفه بمعنی

حفیفه بمعنی دربودن بود جز برا ادک بضم اول وفتح دال خفیفه اب را نامند ادک
بفتح اول وکسر دال ثقیله وقبل ایضا بفتحه بمعنی زیاده وافزون باشد ادنک بضم
اول وکسر دال مثقله ویای معروف بمعنی اسطار بود اسرک بفتح اول وسکون سین
مهمله وکسر را خون را نامند اشلوک بفتح اول وسکون شین معجمه ولام مضموم وواو
مجهول دو فقره بود در زبان سهس کرت بلا قید اتشلیک ایضا انک عبارت که
دو معنی و زیاده بران دا شته باشد اک بکسر اول وتشدید ثانی بمعنی تک لفظ باشد و
در متعارف بعد از همزه یای مجهول استعمال کنند وایک کویند الک باول ولام
مفتوحین زلف وامثال ان باشد الک باول مفتوح ونون منونه دو معنی دارد
اول اغوش وکنار دویم بمعنی حرف ورقم باشد ازا بالف ممدوده نیز استعمال کنند
اوک باول مضموم وواو مجهول بمعنی تهوع وقی کردن بود وچون کف دست را
کفچه نموده بر دهان کذارند واب دران اوبخته بخورند ازا نیز کویند وبواو معروف
بمعنی خطا باشد فصل کاف تازی ثقیله ابهلاکه بفتح اول وکسر بای موحده ثقیله
ولام ممدوده شوق وخواهش وارزو بود الکه باول ولام مفتوحین نامیست
از نامهای باریتعالی ومعنی ان بیچون وبیچکون ونا معلوم ونا مدرک باشد الکه
باول ونون مفتوحتین از غایت نازیدماغ شدن وناز بسیار کردن بود

ایکه باول

ایکه باول مکسور ویای معروف بینکر را نامند فصل کاف عجمی خفیفه اک باول ممدوده
الش بود وان معروفست ابهوک بفتح اول وضم بای موحده ثقیله وواو مجهول ودو تک
اخر یعنی دو فقره اخر دسر بدر را کویند ابنک بضم اول وفتح بای عجمی خفیفه ونون منونه
نام سازیست اتنک بضم اول وفتح تای فوقانی خفیفه ونون منونه بمعنی بلند وبر امده
باشد اردهنک بفتح اول وسکون را ودال ثقیله مفتوح ونون منونه مرکبست از
ارده وانک یعنی نصف بدن چه ارده بمعنی نصف همین باشد وانک بمعنی بدن
بود ودر اصطلاح اطبای هند مرض فالج را نامند چه درین مرض نصف بدن بیحس
وحرکت کردد وارد هنکی بیای معروف اخر کنایه از مهادیو است چه کویند در نصف
بدن او طرف چپ صورت پاربتی زوجه او بوده ودر نصف دیکر صورت خودش بوده
والله عالم ارک بضم اول وفتح را مار بود امنک باول مضموم ومیم مفتوح ونون
منونه جوش سوق وولوله بود انراک بفتح اول وسکون نون ورای ممدوده بمعنی
الفت ودوستی بود انک باول مفتوح ونون منونه جسم وجسه وبدن باشد انک
باول ونون مفتوحتین ونون منونه بمعنی شهوت جماع بود انیک باول مفتوح
ونون مکسور ویای مجهول بمعنی انواع واقسام باشد فصل لام اربل باول ممدوده
ورای موقوفه وفتح بای موحده خفیفه بمعنی عمر باشد اتل باول ممدوده ونون مفتوحه

ابنه بود وبفتح اول وکسر نون بمعنی آتش باشد اباک باول مضموم وبای موحده خفیفه
ممدوده بمعنی جوشش بود اتال باول مضموم وتشدید تای فوقانی خفیفه ممدوده
جلدی بود وچالاکی وسرعت وشتابی باشد اجل بضم اول وفتح جیم تازی خفیفه
شده بمعنی سعید باشد اجل باول وجیم عجمی خفیفه مفتوح بمعنی کوه باشد اوناجل بضم
اول وفتح دال خفیفه وبای تحتانی ممدوده وجیم عجمی خفیفه بمعنی کوه باشد استاجل
بفتح همزه وسکون سین مهمله وبای فوقانی خفیفه ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره
بمعنی مغرب بود ارکل بفتح اول وکسر را نام جهندیست چهارمی از جهندهای بکل
ال باول مفتوح زنبور سیاه باشد الال بضم اول وتشدید لام ممدوده وتخفیفه
نام جهندیست دومی از جهندهای بکل که در اخر جهی اید ولام اخر المعنی ممدوده
نیز استعمال کنند والالا گویند الول باول مفتوح ولام مضموم وواو مجهول المعنی
جوششی وشیر ستیزه وغراله وغیران وجوشش وخروش باشد امل بفتح اول وکسر
میم ترش را نامند وبفتح میم بمعنی پاک وصاف باشد انجل باول مفتوح ونون منونه
وضم جیم تازی خفیفه ان بود که کفدست را قاشق کنند چنانچه چیزی مثل اب
وغیره دران بگنجد انکمال باول مفتوح ونون منونه وکاف تازی خفیفه موقوف
ومیم ممدوده بمعنی اغوش وکنار گرفتن بود انکول بفتح اول وسکون نون وقبل

مشرق

نون منونه

نون منونه وضم کاف تازی خفیفه وواو معروف نام نانکی است از نانکهای
جهارگانه وان نانکی بود که باناکا ظاهرا وباطنا احلاصمند باشد وبی او دیگری میل
نکند فصل میم آکم باول ممدوده کاف عجمی خفیفه مفتوح دانستن احوال واخبار
اینده ومستقبله بود وبفتح اول وهای چیزی بغایت وبی پایان را نامند آتم بضم
اول وکسر تای فوقانی خفیفه مشدده بمعنی اول واعلا باشد ادهم باول ودال ثقیله
مفتوح ضد اتم باول بود بمعنی ادنا وفروتر آم بکسر اول بمعنی چنین باشد فصل
نون آتمان باول ممدوده وتای فوقانی خفیفه موقوف ومیم ممدوده ونون منونه
بمعنی جان وروان باشد ادهین باول ممدوده وکسر دال ثقیله ویای معروف
بمعنی عاجز ومطیع ومنقاد باشد آسن باول ممدوده وسین مهمله مفتوح بمعنی نشست
گاه ومسند ووضع نشستن بود ودر اصطلاح اهل کوک شکل جماع را گویند آلنگن
باول ممدوده ولام مکسوره ونون منونه وفتح کاف عجمی خفیفه کنار وبغل گرفتن
بود آن باول ممدوده بمعنی قسم وسوگند وملاحظه داشتن از کسی واز حد تجاوز
نمودن بود وبمعنی دیگر شرامده انگن باول ممدوده ونون منونه وفتح کاف
عجمی خفیفه صحن خانه را نامند وان معروفست وباول مفتوح ونون منونه ارچه
را نامند انن باول ممدوده ونون مفتوحه بمعنی عارض ورخسار بود وشاید

که لغت در اصل ان باشد و نون دیگر در اخر برای معنی هجن یعنی جمع بوده باشد چه خسار
دو می باشند و ما فوق واحد جمع باشد چنانکه چنین بگویند بنون جمع در اخر و ازان دو
چشم خواهند اما استعمال این هم مفرد و هم جمع بنون اخر امده و استعمال ان مفرد
بدون نون جمع اخر نیامده اهرن بفتح اول و سکون های موحده بقیله و رای مفتوحه معنی
زیور و سر هفت و ارایش بود وان در اصطلاح ایشان دوازده است وان در باب
چهارم ازین کتاب در علم سنکارس بتفصیل ایراد پذیرفته اهوکهن بفتح اول و ضم
های موحده بقیله و واو معروف و فتح کاف تازی بقیله زیور بود اپهین بضم اول و های عجمی
و های موحده خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی بمعنی باغ باشد اپمان بضم اول و سکون
های عجمی خفیفه و میم ممدوده بمعنی مشبه بود یعنی چیزی که بدان چیزی را تشبیه کنند یعنی
مشبه به را اپمیو گویند بضم اول و سکون های عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول و واو
مثل روی معشوق را بماه مشبه باشد و ماه اپمان و تشبیه کردن اپمان بنون معنونه اپاتن
بضم اول و های فوقانی خفیفه ممدوده پارستان خوابیدن یعنی به پشت خوابیدن بود
اتهین بضم اول و های فوقانی و های عجمی خفیفتین بسکون اول و فتح ثانی بمعنی ابتدا و اغاز
هر چیز بود اتهرین باول و تای فوقانی بقیله مفتوح و سکون را و فتح های موحده خفیفه
بمعنی کهنه و قدیم و دیرینه بود و نیز نام بید چهارم است از بیدهای چهارگانه اهل هند

بماه تشبیه کنند روی معشوق را

ادامن

ادامن بضم اول و دال خفیفه ممدوده و سکون را تعریف و حد شی را گویند ادهان
باول مفتوح و دال بقیله ممدوده حمل و بار شکم را گویند ادهن باول و دال بقیله مفتوح
الجوش بود که برای پختن طعام گذارند ادکن بضم اول و سکون دال مهمله و فتح
کاف عجمی خفیفه ستاره و کواکب را مانند ارجن بفتح اول و سکون را و ضم جیم تازی
خفیفه نام دیوتایست مشهور به لاوری و مردانگی وان یکی از پنج برادران بوده که انها
را پاندو گویند و بمعنی طلا نیز امده ارن بفتح اول و ضم را بمعنی سرخ باشد استهان
بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح های فوقانی بقیله ممدوده بمعنی محل و مکان بود استهن
بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح های فوقانی بقیله پستان را مانند اسن بفتح اول
و کسر سین مهمله اتش را مانند اشلیکمان بفتح اول و سکون شین معجمه و لام مکسور و
یای مجهول و کاف تازی خفیفه موقوف و میم ممدوده و نون معنونه خلط بلغم را
گویند اشن بضم اول و شین معجمه بمعنی گرم باشد اشنان بفتح اول و سکون سین
معجمه و نون ممدوده بمعنی غسل باشد اگن بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و قبل الضا
بفتحه بمعنی اتش بود و نیز نام دکپال یعنی موکل جهت اگنی است وان کنج مابین مشرق
و جنوب باشد اگهن بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و های مفتوحه نام ماه اول است
از هم رت و در متعارف بدون ها بکاف عجمی بقیله خوانند ان بفتح اول و تشدید اخر

و فتح ها

بمعنی غله بود و بالضم والتخفیف بمعنی اکس باشد و بالکسر بمعنی انبکس بود انجن بفتح
اول و نون منونه و فتح جیم تازی خفیفه سرمه باشد و انجه در چشم کشند اذن بضم
اول و سکون نون و کسر دال خفیفه بمعنی مدام و همیشه بود اون باول مضموم و واو
معروف ابر و باران بود اهرن بفتح اول و سکون ها و رای مفتوحه سندان را
نامند ایان بفتح اول و یای تحتانی ممدوده نادانی بود السان باول مکسور و یای
معروف و سین مهمله ممدوده نام جهتی بود از جهات ده کانه و ان کنج مابین مشرق
و شمال باشد **فصل** واو امیو بضم اول و سکون های عجمی خفیفه و میم مکسور و یای مجهول
شبه را کویند یعنی چیزی که از ان چیزی تشبیه کنند مثلا روی معشوق که از ماه تشبیه
کنند پس روی معشوق امیو باشد و ماه که بدان تشبیه کرده اند ایمان بود بنون اخر
و نفس تشبیه را ایمان کویند بنون معنونه اخر چنانکه سابق در فصل نون کذشت
اود و بضم اول و فتح دال خفیفه و قیل ایضا بضمه و واو مجهول بمعنی طلوع بود و بجای
واو یای تحتانی نیز استعمال کنند و اودی کویند ارنو بفتح اول و سکون را و نون مضمومه
و دال خفیفه موقوف و رای متصله و فتح های موحده خفیفه و ضم دال ثقیله و واو
معروف کرکی است سرخ رنک که در موسم برسکال بهم رسد و از اد ر متعارف
بر بهوتی کویند بکسر بای موحده خفیفه و یای معروف و رای موقوف و فتح های موحده

خفیفه و های

خفیفه و های مضموم و واو مجهول و کسر تای فوقانی مثقله و یای معروف اودهو باول
مضموم و واو معروف و ضم دال ثقیله و واو مجهول نام مردیست از مصاحبان
کانه که میان او و کوپها که عاشقه و هم معشوقه او بودند میان بخیکری و پیغام کذاری
میکرد و بفتح اول و سکون واو و ضم دال ثقیله و واو معروف سپاهی را نامند
اهو باول مفتوح و های مضموم و واو مجهول حرف ندا بود بمعنی ای **فصل** هاء اه
باول ممدوده و اخر مکسوره بمعنی هست باشد اتساه بضم اول و سکون تای فوقانی خفیفه
و سین مهمله ممدوده بمعنی طوی و شادی و جشن باشد اله باول و لام مفتوحتین نام
باری بود جل شانه و معنی ان نامفهوم و نامدرک بود و همانا که مهند و منحصر اله باشد
اه بفتح اول و کسر اخر مار را نامند **فصل** ایه باول مکسور و یای مجهول بمعنی اینست
یای تحتانی ارتهی باول ممدوده و رای موقوفه و کسر تای فوقانی ثقیله و یای معروف
توده هیزمی بود که دران میت هنود سوزانند ارسی باول ممدوده و رای موقوفه
و سین مهمله مکسور و یای معروف ائینه بود و ان معروفست آلی باول ممدوده و لام
مکسور و یای معروف زن مصاحبه بود و ان معروفست اناسی بفتح اول و کسر بای
موحده خفیفه و قیل ثقیله و نون ممدوده و سین مهمله مکسور و یای معروف کسی را
نامند که فاو ز و ال ندا اشته باشد ابهی بضم اول و فتح بای موحده ثقیله بمعنی دو باشد

اترائی بفتح اول وضم ثانی فوقانی خفیفه ورای ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف
بمعنی سنساب زده کی باشد اتوی بفتح اول وسکون تای فوقانی مثقله و واو
مکسور ویای معروف صحرا بود اربسی بضم اول وسکون را وفتح بای موحده خفیفه
وسین مهمله مکسوره ویای معروف دو معنی دارد اول زیوری بود که در گلو
اویزند وان قرصی بود مرصع که بروی سینه او تخته باشد و در متعارف
اهل دکن هیکل نامند دویم نام اپسر ائیست از اپسراهای مجلس راجا اندر که باعتقاد
هنود بادشاه عالم علویست ارمی بضم اول وسکون را ومیم مفتوحه وهمزه
مکسوره ویای معروف نام انگیست از انگهای نرت یعنی اصول واو ابست
از اصول واداهای رقص استری بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح تای
فوقانی خفیفه ورای مکسور ویای معروف بمعنی زن بود اسونی بفتح اول
وسکون سین مهمله و واو موقوف ونون مکسور ویای معروف نام نچهتریست
از نچهترهای بست وهشتگانه یعنی منزلی از منازل قمر اکالکی بفتح اول وکاف
تازی خفیفه ممدوده ولام موقوفه وکسر کاف تازی خفیفه ویای معروف
برق را نامند اگنی بفتح اول وسکون کاف عجمی خفیفه ونون مکسور ویای
معروف نام جهتی از جهات ده گانه وان کنج مابین مشرق وجنوب است

انگری باول مفتوحه معنونه وضم کاف عجمی خفیفه ورای مکسور ویای معروف انگشت
را نامند الاینی باول مفتوح ولام ممدوده ویای عجمی خفیفه موقوف ونون مکسور
ویای معروف نام سرتیست از سرتهای بست ودوگانه وان سرت سرنجم است
امرای بفتح اول وسکون میم ورای ممدوده وهمزه ملینه ویای معروف انبه را نامند
اناری باول مفتوح ونون ممدوده ورای مکسوره ویای معروف بمعنی نادان و
ناآگاه باشد امی باول مفتوح ومیم مکسور ویای معروف انجیات را نامند انترجامی
باول مفتوح ونون منونه وفتح تای فوقانی خفیفه وسکون را وجیم تازی خفیفه ممدوده
ومیم مکسور ویای معروف بمعنی دانا وفهیم وماهر ورازدان انتی بفتح اول ونون
منونه وکسر تای فوقانی خفیفه ویای معروف گوشواره وحلقه زرین بود که مردان
هنود در گوش پوشند وان معروف است اندری بکسر اول ونون منونه ودال
خفیفه ورای متصله مکسور ویای معروف حواس خمسه ظاهری بود والت تناسل را نیز
نامند انجری بفتح اول ونون منونه وضم جیم تازی خفیفه ورای مکسوره ویای معروف
ان بود که کفدست را قاشق سازند چنانکه آب وغیران دران بگنجد انگی بفتح
اول ونون منونه وکسر کاف عجمی خفیفه ویای معروف براهنی بود مثل نیمه استین
بی دامن که زنان هنود پوشند انی باول مفتوح ونون مکسور ویای معروف

نوک نیزه و امثال ان بود و در محاوره بنجابی حرف نداشت برای مونث چنانکه
درمحاوره هندی اری گویند بیای معروف اوتی باول و واو مفتوحتین ولام مکسور
وهای معروف بمعنی عقد و سلک جواهر وغیره و قطار چیزها باشد ابری باول
مکسور و های مجهول ورای مکسور و یای معروف پاشنه پای را گویند و برای ندای
مونث نیز اید **باب** بای موحده حقیقه **فصل** الف باجا باول وجیم عجمی حقیقه
ممدوده بمعنی عهد و پیمان تونبا باول و سین مهمله ممدوده بمعنی محل و مکان
وجای بودن باشد باسک سجیا باول ممدوده و فتح سین مهمله و سکون کاف
تازی حقیقه و ایضا فتح سین مهمله و کسر جیم تازی حقیقه مشدده ممدوده بابای
مشموم نام بایگاییست از پایگاهای شکانه و ان پایگای بود که اسباب عیش
وعشرت اماده ساخته مستطر باید باشد باکا باول و کاف عجمی حقیقه ممدوده
لباس و رخت پوشیدنی بود بالا باول ولام ممدوده عموما زن را مانند و
خصوصا زنی که سنش مابین دوازده سالگی بود و بیست سالگی و طفل را نیز مانند
بابا باول و میم ممدوده بمعنی زن باشد و ازا بام بدون الف اخر نیز گویند
بانا باول و نون ممدوده علامتی که بهادران و دلاوران و کاملان سرفن
دارند مثل جلاجل و قطاس که بهادران بگردن اسب بندند و امثال ان و نیز

نام حربه ایست که بیشتر اهل دکن دارند برلبدها بیای موحده و بای عجمی حقیقتین بکسر
اول و تشدید ثانی و رای متصله و ضم لام و سکون بای موحده حقیقه و دال ثقیله
ممدوده نام پایگاهیست از پایگاهای شکانه باول مکسور و بای فوقانی ثقیله ممدوده
مصیبت را مانند بچیا بکسر اول و سکون جیم تازی حقیقه و یای تحتانی ممدوده تنک
را مانند بچهوا بکسر اول و سکون جیم عجمی ثقیله و واو ممدوده زیوری بود که زنان
بنود در انگشتهای پای پوشند چنانکه در راه رفتن اواز دهد بچهوها بکسر اول و ضم
جیم عجمی ثقیله و واو مجهول و های ممدوده بمعنی فراق بود بدرا بفتح و سکون دال
حقیقه ورای ممدوده ابر را مانند بدها با اول مکسور و دال ثقیله و های فوقانی حقیقه
مشدده ممدوده نام بازیچی غرسه بدها وا باول مفتوح و دال ثقیله نام بازی
بود غرسه برده بکسر اول و سکون را و دال ثقیله ممدوده زن پیر را گویند
برکها بفتح اول و سکون را و کاف تازی ثقیله ممدوده بمعنی باران بود و فصل
برشکال را نیز گویند و ان دو ماه است ساون و بهادون برنها بفتح اول و رای
متصله و نون مسونه و بای موحده ثقیله ممدوده و غیر ممدوده باعتقاد هنود نام
دیوتاییست که افرینش عالم و مخلوقات بعهده اوست حق سبحانه و تعالی اول کسی
که افریده او بوده و برهمنان از اولاد اویند و از دهان او بهم رسیده برندا

وال باکهای بود له بو عده بایک
بعد ها هرود و ادب یابل اماید
و باهام سرادو بهام

وواو ممدوده دینش ری را مانند
بدهنا بکسر اول و سکون دال ثقیله
و نون ممدوده

بکسر اول و رای متصله و نون مسونه و دال خفیفه ممدوده تلسی را نامند وان نباتی
بود خوشبو که هنود از ان پرستش نمایند وان ریحان صحراییست برو اکبسر اول و
سکون را و واو ممدوده بمعنی تونهال باشد برها بکسر اول و سکون را و های ممدوده
فراخ را نامند وازاید ون الف اخر نیز استعمال کنند و بره گویند بسدها بفتح اول
وضم سین مهمله و دال ثقیله ممدوده زمین و عالم و دنیا را نامند بسنبهرا بکسر اول
وفتح سین مهمله و نون منونه وفتح بای موحده ثقیله و رای ممدوده نیز زمین و عالم
را نامند بسندهرا بکسر اول و فتح سین مهمله و نون منونه و فتح دال ثقیله و رای
ممدوده بمعنی زمین باشد بلیا باول و لام مفتوحتین و یای تحتانی ممدوده حلقهای الجینیه
بود که زنان بطریق دست برنجن در دست پوشند و ازا در متعارف جری
گویند بضم جیم عجمی خفیفه و رای مکسور و یای معروف نبا بفتح اول و کسر نون و تای
فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی زن باشد بنرا بفتح اول و نون و رای ممدوده تصغیر
بنا باشد بفتح اول و نون ممدوده و بنا لوکد خدای و داماد را نامند بوتا باول
مضموم و واو معروف و تای فوقانی خفیفه ممدوده قوت و توان باشد بونا بفتح
اول و سکون واو و رای نون ممدوده دیوانه را نامند بضم اول و واو معروف
شکر سفید بوده رتنا بضم اول و سکون ها و قبل بفتح اول و ضم ثانی و فتح را و سکون

پست قد را نامند بورا بفتح اول و سکون واو و رای ممدوده

نون فوقانی

تا، فوقانی حقیقه و نون ممدوده زمین را گویند بیسا باول مکسور و یای مجهول
وسین مهمله ممدوده زن فاحشه و قحبه را گویند و ازا بیسوا نیز گویند بواو ممدوده
بیلا باول مکسور و یای مجهول و لام ممدوده بمعنی وقت باشد و بمعنی کناره دریا
و رود نیز امده و بیندا باول مکسور و یای مجهول و نون معنونه و دال مثقله
ممدوده بمعنی ذریگ و منحرف بود **فصل** بای موحده حقیقه باب باول ممدوده
و همزه ملینه نام جهتی است از جهات ده گانه وان کنج مابین مغرب و شمال بود ب
باول مکسور بمعنی دو باشد بنب بکسر اول و نون منونه نمریست صحرای سرخ رنگ
که در متعارف ازا کند وری گویند و بفتح کاف تازی حقیقه و نون منونه و
ضم دال خفیفه و واو معروف و رای مکسور و یای معروف شعرای هند لب معشوق
را بدان تشبیه کنند بب باول مکسور و یای مجهول بمعنی دو باشد **فصل** بای موحده
ثقیله برکهه بکسر اول و سکون را و فتح کاف تازی ثقیله کاو را نامند برنبه بفتح
اول و رای متصله و نون منونه نام دیوتاییست وان باعتقاد هنود مخلوق است
که حق سبحانه تعالی اول کسی که افرید او بوده خلقت کل مخلوقات بعهد اوست
و برهمنان از اولاد اویند و از دهان او پیدا شده اند بهم رسیده ملبه بفتح اول و لام ممدوده
بمعنی بهره مند و کامیاب باشد **فصل** بای عجمی حقیقه پاپ باول ممدوده بدر را

نامند وان معروفست بپ بالفتح تنه واندام بود و بالکسر والتشدید برهمن را
نامند و در اصطلاح اهل بنگل نام گنبت مرکب از چهار لکه بتب بکسر اول وفتح های
فوقانی منقله درخت را نامند بدهوب باول مکسور و دال ثقیله مضموم و واو
معروف گل دوپهریه را نامند وان گلی است سرخ رنگ شبیه بلاله بیداغ
بچهب بکسر اول وجیم عجمی ثقیله مشدد و یای مجهول هادی بود یعنی حالتی بود که تا کا
از جوش جوانی مستانه ولاوبالیانه باشد چنانکه از لباس و زیور خبر نداشته
باشد که بجا شده یا بجای خود مانده بساب باول مکسور ه ممدوده ها بای مشموم
بمعنی طاری شدن حالتی بود بر کسی مثل راحت و رنج و عشق و محنت و امثال

فصل های فوقانی حقیقه بات باول ممدوده بمعنی سخن بود وان معروفست نبهات
باول مکسور و یای موحده ثقیله ممدوده بمعنی صبح باشد بپت بکسر اول وفتح های
عجمی خفیفه بمعنی رنج و مصیبت بود بت بالکسر اندازه و مقدار باشد بتیت باول و یای
فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف بمعنی گذشتن وقت و زمانه بود بچهت بکسر
اول وفتح جیم عجمی ثقیله مشدده هادی بود که ناگاه از نایک از رده شده ترک
ارایش کند و زبان مصاحبه و راهنت سازاند بدت بفتح اول و دال خفیفه
مشدده برق را نامند برت بفتح اول وسکون را بمعنی صوم و روزه بود

وبمعنی وارش

وبمعنی ورزش و استعمال نیز امده بسنت باول وسین مهمله مفتوح و نون منونه دو
معنی دارد اول نام فصلی است از فصول ششگانه که ان دو ماه چت و بیساکهه باشد
دویم راگنی است که ان را در همان فصل خوانند وجات ان سنبورن بود بترتیب
سرکم بدهنی بکرت بکسر اول وفتح کاف تازی خفیفه مشدده و رای متصله بمعنی
ناهموار بود و در اصطلاح اغانی ان بود که در نغمات نغمه خارج از نغمات واقع
شود دلب بفتح اول وکسر لام بمعنی پیچیده و تابدار بود بنت باول و نون مفتوح چین
درستی و اراستگی بود بنسبت بکسر اول وسکون نون وفتح سین مهمله عدد بست را
گویند بوهت بضم های موحده خفیفه و واو مجهول و های مفتوح جهاز و کشتی کلان را
نامند **فصل** تای فوقانی مثقله بات باول ممدوده راه را نامند و سنگ ترازو
را نیز گویند بلت بکسر اول وسکون های عجمی خفیفه و لام مفتوح بمعنی قلب و عکس و
برگشتگی بود بت باول مفتوح درخت بر بود وان درختی بود شیر دار درعات
کلانی وبالیدگی وازان شاخها نازل شود و تا زمین رسد و بیخ گیرد وان
شاخها را در متعارف ریش گویند و همانا که بتازی ازالحیه التیس گویند بکت
بکسر اول وفتح کاف تازی خفیفه بمعنی مشکل و دشوار باشد بنکت باول مفتوح
و نون منونه وفتح کاف تازی خفیفه بمعنی کج و خم دار باشد **فصل** تای فوقانی

انقل بیتهٔ باول مفتوح وسین مهمله مکسور ویای معروف معنی میانجی بود بیته
باول مکسور وتا معروف بخال وپینک جانوران باشد وبفتح اول امر از شستن
بود بکیتهٔ بفتح اول وسکون بای تحتانی وضم کاف تازی حفیفه ونون مشدد مهتر دیورا
نامند **فصل** جیم تازی حفیفه باج باول ممدوده مهند باز نامند وان طایریست
شکاری مشهور وامر از نواخته شدن نیز بود ونیز نام یکی از سلاطین مسلمین
هنداست که اورا باج بهادر گفتندی بارح باول ممدوده ورای مفتوحه کل
کول یعنی نیلوفر را نامند برح بکسر اول وسکون را نام سرزمینی است وان موضع
متهرا وچند کروه نواحی ان بود وبفتح امر از منع کردن بود وبرج گوپال
بحروف وحرکات مذکوره وبای موحده خفیفه ممدوده ولام کنایت از زادگاه
زن کانه وبرح کوپال بحروف وحرکات مذکوره وضم کاف عجمی حفیفه وواو
مجهول وبای عجمی حفیفه ممدوده ولام کنایت از کانه باشد بیح باول وتون
مفتوحین یعنی سوداگری وتجارت بود بیح باول مکسور ویا معروف ونون وراء
متصله تخم را نامند ومنی را نیز گویند **فصل** جیم تازی بقیله توحه باول مضموم
وواو معروف یعنی فهمیدگی ودانائی بود وبواو مجهول یعنی بار باشد بنجه
باول مکسور ویا معروف یعنی پوسیدن وخوردن کرم بود حوب واشال ان را

برق را نامند و یعنی
تخم نیز آمده بیرح
باول مکسور ویای معروف

فصل جیم عجمی

جیم عجمی حفیفه بح بالفتح بمعنی عهد وپیمان بود وان اختصار باجا باشد ونیز نام
دوایست مشهور وبالکسر یعنی میان بود وان اختصار بیچ بود وبای معروف برچ بکسر
اول وسکون را یعنی حیثیت کردن ویک پهلو شدن بود در امری وبضم اول و
فتح وتشدید ثانی نام مردیست واناکه وزیر راجا بهوج بوده برچ بکسر اول وفتح را
ونون مشدده نام باری بود عرا اسمیح باول مکسور ویای معروف یعنی میان
ومیانه بود وبای مجهول امر از فروختن **فصل** جیم عجمی بقیله برجه بکسر اول وسکون
را درخت را نامند **فصل** دال حفیفه باد باول ممدوده مباحثه ومجادله را گویند
وبمعنی یاد بود وناچیز نیز آمده بارد باول ممدوده ورای مفتوحه ابر را نامند بند
بکسر اول ونون مشدده منی را نامند بنود بکسر اول ونون مضموم وواو مجهول یعنی
عیش وعشرت ونیز نام یکی از بیرهای یعنی پسران هشکاه هندول راگست بوند
باول مضموم وواو معروف ونون مشدده قطره را نامند بیاد باول مکسوره ممدوده
بابای مشمومه قوم بهیل را نامند وان قوم صحرائیست وکوهی که رهزنی کنند بید
باول مجهول کتاب هنود را نامند وان چهار است رگ بید ججر بید سیام بید
اتهربن بید سری ارنبد بفتح اول وسکون بای تحتانی ورای مکسور وتا معروف
وفتح همزه وسکون را وکسر بای موحده حفیفه ونون مشدده کنایت از ماه باشد

فصل دال ثقیله بارده باول ممدوده ورای مفتوحه دریار را مانند بانده باول
ممدوده ونون معنونه بمعنی پل وامثال ان بود که بروی اب بندند ونیز اکر ابستن
بود بیده بکسر اول وفتح بای موحده خفیفه وقیل ایضا بکسره بمعنی اقسام وانواع بود
بده بالکسر نام باری عز اسمه بود وبمعنی طرز وروش نیز امده وبالضم والتشدید بمعنی
عقل باشد ونیز نام ستاره ایست عطارد وانرا بتخفیف نیز استعمال کنند برده باول
مکسور ورای متصله بمعنی مرد پیر بود وبردها بدال ثقیله ممدوده زن پیر باشد
برووده باول مکسور ورای مضموم وواو مجهول خشم وعصب بود بنده بفتح اول ونون
منونه برادر خرد را مانند بوده باول مضموم وواو مجهول بمعنی حمق ونادانی بود
ونیز نام اوتار دهم است ازاوتار ده کانه وان خواهد شد باده باول مکسور ممدوده
بابای مشموم رنج وبیماری بود بیده بفتح اول وسکون بای تحتانی طبیب را مانند فصل
دال مثقله باد باد دال ممدوده برچین وخار پشت را مانند ونیز قسمیست از خواندگی
که فرد باد دی انرا خوانند بود باول مضموم وواو معروف بمعنی غرق شدن
وامر از غرق شدن باشد وبواو مجهول امر از کردن غرق بود بیند باول مکسور ویای
معروف ونون مفتوحه بمعنی پشاره باشد وبای مجهول بمعنی کجی وانحراف بود فصل
دال الثقل باده باول ممدوده طغیان اب وفزونی جزرها را کویند ونیز دم شمشیر وخنجر را

کوبرفشان

کوبرفشان تیز کنند وبمعنی بریدن نیز امده فصل را ابادر باول ممدوده وفتح دال
خفیفه ابر را مانند بار باول ممدوده چهار معنی دارد اول اب را مانند دویم درختا
ودهلیز بود سیوم بمعنی موی باشد چهارم بمعنی کرت ومرتبه امده واین معنی در فارسی نیز
مستعمل است باسر باول ممدوده وسین مهمله مضموم زور را کویند باکنبر
باول ممدوده وغیر ممدوده وفتح کاف عجمی ثقیله ونون منونه وفتح بای موحده
خفیفه پوست شیر بود که چوکیان بران نشینند بامر باول ممدوده ومیم مفتوحه اباء
را مانند باندر باول ممدوده ونون معنونه وفتح دال خفیفه نوزینه باشد
بانز باول ممدوده ونون مفتوح نیز بمعنی نوزینه بود بیجار بکسر اول وسکون بای
موحده خفیفه وجیم عجمی خفیفه ممدوده بمعنی فسق وبدکاری بود بپیر بکسر اول وتشدید
بای عجمی خفیفه ورای متصله برهمن را کویند ونیز نام کبی است مرکب از چهار لکه بهر
بکسر اول وفتح بای عجمی ثقیله وحشت نمودن ویک پهلو شدن باشد بتهر بکسر اول
وفتح بای فوقانی ثقیله پریشان وپراکنده شدن باشد ونیز امر از پراکنده شدن
بود بتبار بفتح اول وسکون بای فوقانی مثقله وبای عجمی خفیفه ممدوده زاه رن
را کویند بتور بفتح اول وضم بای فوقانی مثقله وواو مجهول بمعنی جمع کردن
وفراهم اوردن بود بجر بفتح اول وتشدید جیم تازی خفیفه ورای متصله الماس

را مانند و هرچه سنگین و گرانبار بود بجار باول مفتوح و جیم عجمی خفیفه ممدوده فکر
و اندیشه و تامل باشد بجتر باول مکسور و جیم عجمی و تای فوقانی خفیفین بفتح اول و
تشدید ثانی و رای متصله صاحب طبع و فهیم را گویند بدار باول مکسور و دال ثقیله
ممدوده بمعنی دور کردن و برهم نمودن چیزی را بدر بکسر اول و ضم دال ثقیله کر
و ناشتوار را مانند بیر بالفتح چهار معنی دارد اول بمعنی شوی و داماد باشد
دویم بمعنی خوب و نغز بود سیوم قوت و زور باشد چهارم نام درختی است مشهور
و بالضم فرح را مانند برآور باول مکسور و رای ممدوده و واو مفتوحه نام یکی
از راگنیهای هندول راگ است و جات آن سنپورن بود بربت دمن
سرکش و سرد سوپ کره اوست بسار باول مکسور و سین مهمله ممدوده فراموش
و ام از فراموش بود بستار بکسر اول و سکون سین مهمله و تای فوقانی خفیفه
ممدوده بمعنی شرح و بسط و تفصیل و تطویل در امور بود بستر بفتح اول و سکون
سین مهمله و فتح تای فوقانی خفیفه لباس و رخت پوشیدن بود بسنبهر بکسر اول
و فتح سین مهمله و نون منونه و فتح بای موحده ثقیله نام مهادیو باشد بکر بفتح اول
و تشدید کاف تازی خفیفه و رای متصله بمعنی کج و ناراست بود بکهار بفتح اول
و تشدید کاف تازی ثقیله ممدوده نام راگنی است بکار باول مکسور و کاف

عجمی خفیفه

عجمی خفیفه ممدوده ضایع شدن و نادرستی چیزها و کارها بود و بمعنی بیکار نیز آمده بگر
باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح خانه و چهار دیوار خانه بود بلهدر بفتح اول و سکون لام
و فتح بای موحده ثقیله و دال خفیفه شده و رای متصله نام برادر کانه باشد
بلهار بفتح اول و سکون لام و های ممدوده بمعنی قربان و بلاگردان باشدن باشد
بنجر بفتح اول و سکون نون و جیم عجمی خفیفه مفتوح بوزنه را مانند بور بفتح اول و سکون
واو دو معنی دارد اول دیوانگی بود دویم شگوفه انبه را مانند و از آذر متعارف مور
گویند بفتح میم بهار باول مضموم و های ممدوده بمعنی رفتن و ام از رفتن بود بهیر
باول مفتوح و های مکسور و یای معروف کثرت راه روان و پی در پی رفتن مسافران
باشد بیار باول مفتوح و یای تحتانی ممدوده باد را گویند بیر باول مکسور و یای معروف
چهار معنی دارد اول بمعنی برادر بود دویم بمعنی شجاعت و بهادری و سپاهی بهادر
بود سیوم گوشواره آمده چهارم بمعنی موکل و جن آمده و بای مجهول دو معنی دارد اول
بمعنی تاخیر و درنگ بود دویم میوه کنار را مانند و بفتح اول و یای تحتانی مشدده
بمعنی زن بود و بفتح اول و سکون یای تحتانی بمعنی دشمن و عداوت بود بیسر باول
مکسور و یای مجهول و فتح سین مهمله زیوری باشد که زنان هنود در بینی پوشند
بیوهار بکسر اول و سکون واو و های مشمومه و های عجمی خفیفه ممدوده بمعنی تجارت

وسو داکری بود دیوبار بکسر اول وسکون واو و بای مشموم و بای ممدوده بمعنی
معامله بود دیهر بفتح اول وسکون بای تحتانی و بای مفتوح بادر را مانند فصل سین
مهمله بایس باول ممدوده و همزه ملینه راع را مانند باس باول ممدوده سه معنی
دارد اول بمعنی بوی باشد و ان معروفست دویم لباس را مانند سیوم محل
ومکان را مانند بهاس باول مکسور و بای موحده ثقیله ممدوده نام راگنی است و ان
بحسب منومان مت بهتر هندول راگ است و در متعارف بجای بای موحده خفیفه
بای موحده ثقیله خوانند و بجای ثقیله خفیفه تباس باول مفتوح و تای فوقانی خفیفه
ممدوده بمعنی باد باشد بدیس باول و دال خفیفه مکسور و یای مجهول غربت و بیوطنی
بود بدهنس بفتح اول وسکون دال مثقله و های مفتوحه و نون منونه نام یکی
از بترهای هشتگانه مالکوس راگ است برس باول و رای مفتوحتین بمعنی
سال باشد و نیز بمعنی بارش و امر از باریدن بود و بجای سین مهمله کاف
تازی ثقیله نیز استعمال کنند و برکه گویند و بکسر اول بمعنی بزرگی و بجلاوتی بود
بس بالکسر بمعنی زهر بود و از ابکاف تازی ثقیله نیز استعمال و بکه گویند و بفتح
اول بمعنی اختیار باشد بسواس بکسر اول وسکون سین مهمله و واو ممدوده
وسواس را مانند بکس بکسر اول و فتح کاف عجمی خفیفه بمعنی شکفتن و از هم ریختن

دکسیختن وامر از

دکسیختن وامر از شکفتن و از هم ریختن و گسیختن باشد بلاس باول مکسور و لام ممدوده بمعنی
عیش و عشرت بود و نیز نام هاویست که تا یکا خرامان و شادمان و تبسم کنان مثل بالک
ساید ساترس باول مفتوح و نون ممدوده و رای مفتوحه نام موضعیست مشهور که معظم
معبد هنود است و کاشی همانست بناس باول مکسور و نون ممدوده بمعنی زوال و فنا
وهلاکت و خرابی باشد بنس باول مفتوح و نون منونه اولاد را مانند و بمعنی نی نیزه نیز
امده بن ماس بفتح اول وسکون نون و میم ممدوده و نون مضموم کنایت از بوزبیه باشد
بهس باول مکسور و های مفتوح بمعنی خوش وقتی و خوشدلی بود و بیح کل کول را نیز مانند
بی بهتس باول مکسور و تا معروف و فتح بای موحده ثقیله و سکون تای فوقانی خفیفه
کراهیت و نفرت طبیعت بود از چیزی معشی و مکروه بیس بفتح اول وسکون بای تحتانی
بمعنی بس و سال باشد و نیز نام توتیست فصل کاف تازی خفیفه بارک باول
ممدوده و رای مفتوحه بمعنی اب بود باسک باول ممدوده و سین مهمله نام مار است
در باتال بادشاه ماران باک باول ممدوده سخن و گفتار بود بالک باول ممدوده
و لام مفتوحه طفل را مانند بانک باول ممدوده و نون مفتوحه بمعنی ارایش بود
بیوک بکسر اول و ضم بای موحده خفیفه شده و واو معروف نام هاد نیست از هاو
های پانزده گانه و ان حالتی بود که نایکا از نایک ازرده شده باشد و نایک او را

بنت و معذرت زیور و لباس بپوشاند و بیارایند بد و کهک باول مکسور و دال
خفیفه مضموم و واو معروف و فتح کاف تازی ثقیله قسم ناکی است از اقسام ناک
و ان ناکی بود که قوادکی و مسخرکی شعار خود ساخته باشد بدهاک بکسر اول
و فتح دال ثقیله صیاد را نامند برجهک بکسر اول و سکون را و فتح جیم عجمی خفیفه ثقیله
عقرب را گویند و نیز نام برج هشتم است از برج دوازده گانه برنداک باول
و رای مفتوحتین و نون منونه و دال خفیفه ممدوده باد انجان بود برنگ بکسر
اول و فتح را و نون منونه بمعنی فرح باشد بلاهک باول مفتوح و لام
ممدوده و های مفتوحه ابر را نامند بلوک باول مکسور و لام مضموم و واو
مجهول بمعنی دیدن باشد بیجک بفتح اول و نون منونه و جیم عجمی خفیفه مفتوح بمعنی
عشوه و فریب بود ببنک باول مفتوح و نون منونه بمعنی کج و کجی بود فصل
کاف تازی ثقیله بیبکه باول و بای موحده خفیفه مکسوره و یای مجهول بمعنی
تلون و رنگارنگ بود برکه بکسر اول و رای متصله درخت را نامند و در اخر
کلمه جیم عجمی ثقیله نیز استعمال کنند و برجه گویند و نیز نام برج دویم است از بروج
دوازده گانه و باول و ثانی مفتوح بمعنی بارش و امر از بارش بود و بمعنی
سال نیز امده بسیکه باول و سین مهمله مکسور و یای مجهول بمعنی خاصیت و اثر و تجربه

بالنزها

و تجربه باشد بکه بالکسر زهر بود بیساکه بفتح اول و سکون یای تحتانی و سین مهمله ممدوده
نام ماه دویم است از بسنت رت فصل کاف عجمی خفیفه باک باول ممدوده دو
معنی دارد اول جهندباع باشد دویم بمعنی جلوداریت بود برگ بفتح اول و سکون را
ان بود که منجمان هند برای هر کس چند حرفی از حروف تهجی خود مربی قرار داده اند
و از ابرگ گویند و انچه مه است برگ است بدین تفصیل اول گردبفتح کاف عجمی خفیفه
و ضم را و دال مثقله یعنی سیمرغ و ان مربی این سه حرف و ملحقات اوست أ إ أُ
یعنی همزه مفتوحه و مکسوره و مضمومه دویم بلاو بکسر بای موحده خفیفه و لام ممدوده
و واو موقوفه یعنی گربه و ان مربی این پنج حرفست و ملحقات اوست ک کہ گ گہ ڭ
یعنی کاف تازی خفیفه و ثقیله و کاف عجمی خفیفه و ثقیله و معنونه سیوم سنگه بسین مهمله
مکسور و نون منونه و کاف عجمی ثقیله یعنی شیر و ان مربی این پنج حرف و ملحقات اوست
چ چھ ج جھ ڃ یعنی جیم عجمی خفیفه و ثقیله و جیم تازی خفیفه و ثقیله و یای تحتانی
معنونه چهارم سوان بضم سین مهمله و واو ممدوده و نون یعنی سگ و ان مربی
این پنج حرف و ملحقات اوست ٹ ٹھ ڈ ڈھ ڻ یعنی تای فوقانی مثقله و الثقل
و دال مثقله و الثقل و نون مثقله پنجم سرپ بفتح سین مهمله و سکون را و بای
عجمی خفیفه یعنی مار و ان مربی این پنج حرف و ملحقات اوست ت تھ د دھ ن

یعنی تای فوقانی خفیفه و ثقیله و دال خفیفه و ثقیله و نون ششم موسا میم مضموم و واو
معروف و سین مهمله ممدوده یعنی موش و آن عربی این سه حرف و ملحقات و است
پ ﭙ ب ﺒ م یعنی بای عجمی خفیفه و ثقیله و بای موحده تازی خفیفه و ثقیله و میم مفتوح مرک
میم مکسور و رای متصله و کاف عجمی خفیفه یعنی آهو و آن عربی این چهار حرف و
ملحقات اوست ی ر ل و یعنی یای تحتانی و راو لام و واو ششم هیند ها میم مکسور
و یای مجهول و نون معنونه و دال ثقل ممدوده یعنی قوچ و آن عربی این چهار حرف
و ملحقات اوست ش که س ه یعنی سین معجمه و کاف تازی ثقل و سین مهمله و ها
و پوشیده نماند که برکهای ششکانه مذکوره بعضی باهم موافقت دارند و بعضی
مخالف و بعضی غالب اند و بعضی مغلوب شیر با مار و موش با قوچ و گربه با آهو
و سگ با کرد موافقت و دوستی دارد و کرد با مار و سگ با قوچ و گربه با موش
و شیر با آهو مخالفت و دشمنی دارد اول غالب است و ثانی مغلوب و حاصل
این گفتگو آنست که هر کسی مطابق سرحرف اسم خود برکی از برکهای مذکوره منسوب
است و دو کس را که باهم معاملتی باشد مثل زن و شوهر یا پدر و پسر یا هر دو برادر
یا هر دو یار و دوست یا هر دو غنیم و دشمن پس اگر برک هر دو باهم موافقت
داشته باشد میان آن هر دو کس باهم موافقت بود و اگر مخالف داشته باشند

میان ان هردو

میان آن هر دو کس مخالفت بود و برک هر که غالب باشد او بر آن کس غالب بود و بسرک
بکسر اول و فتح سین مهمله و سکون را بمعنی وقف بود بک بالفتح بوتیمار باشد و آن طایر است
مشهور سفید رنگ که اکثر برکنار رودها و نهرها باشد و بمعنی روان شدن
و شتافتن نیز آمده بلک بکسر و فتح لام دو معنی دارد اول در اوخین چیزی و بند
بخیری بود دوم ریسمانی بود دراز که برای اوخین چیزها بدان مثل جامه و غیر
آن بندند نبک بکسر اول و نون منونه لطف و نزاکت و نکته که در سخن و اشعار
واقع شود و بالفتح قلعی کشته بود نهنک بکسر اول و فتح ها و نون منونه عموماً بمعنی
طایر و پرنده بود خصوصاً پپیها باشد و آن طایریست که در موسم بنگال
مست میگردد و پیو پیو فریاد کند و آن معروفست براگ بفتح اول و سکون یای
تحتانی و رای ممدوده فقر و درویشی و ترک دنیا باشد بنگ باول مکسور و یای مجهول
بمعنی شباب و زهد باشد بیوک باول مکسور و یای تحتانی مضموم و واو مجهول
فراق و جدای بود فصل کاف عجمی ثقیله که بالفتح والتشدید شیر را مانند و آنرا
در متعارف باگه گویند باول ممدوده و بالکسر و التخفیف گرگ را خوانند فصل
لام بال باول ممدوده بمعنی زن بود و در متعارف موی را مانند بد و ائل
بفتح اول و سکون دال مشغله و واو ممدوده و نون مفتوح آتشی بوده که از دریا

براده بسال باول مکسور و سین مهمله ممدوده بمعنی دراز و بلند باشد بل بالفتح چهار
معنی دارد اول بمعنی زور و قوت دویم نام برادر کانه باشد سیوم بمعنی بیخ و
تاب امده چهارم بمعنی فرمان و بلاگردان شدن بود و از امعنی اخیر تکرار لفظ
بل نیز گویند و بالکسر سوراخ موش و امثال ان بود و بالضم فرج را مانند و با بمعنی
بجای لام رای نیز استعمال کنند و نیز گویند بل باول مکسور و میم مفتوح بمعنی صاف
و پاکیزه و پاک بود بکال باول مفتوح و نون منونه و کاف عجمی خفیفه ممدوده نام
راکنی بهیرون راک است جات ان سنبورن بود بترتیب سرگم بمعنی و سر
کهرج گریه اوست و از انگالی بجای معروف نیز گویند بنمال بفتح اول و سکون نون
و میم ممدوده هار گل یعنی حمایل گل بود دراز که از کمر بگذرد و از اکثر مردم صحرای
سازند و در گلو اویزند بول باول مضموم و واو مجهول بمعنی سخن و حرف و کلمه باشد
و نیز نام دوائیست که از ابتازی مر خوانند بضم میم و و آنرا بیاکل باول مکسوره
ممدوده و بای مشموسه و ضم کاف تازی خفیفه بیقرار و بیتاب را مانند بیال باول
باول مکسوره ممدوده و بای مشموسه مار باشد بیل باول مکسور و یای مجهول چلنک
را مانند یعنی شاخهای باریک که بر چیزی بچد یا بر روی زمین رود مثل چلنک
خربزه و کدو و امثال ان و نیز نام نباتیست که گل ان خوشبو بود شبیه بگل

جملی وان

جملی وان مشهور است و بفتح اول و سکون یای تحتانی کاو را مانند و ان نیز معروفست
فصل میم بالم باول ممدوده و لام مفتوحه دوست را گویند بام باول ممدوده بمعنی
زن بود و بمعنی دست چپ و طرف چپ نیز امده بهرم بکسر اول و فتح بای موحده
مشدده و رای متصله بمعنی موج بود بدرم بکسر اول و فتح دال خفیفه مشدده و قیل
بضمه و رای متصله مرجان را مانند برم بکسر اول و فتح را بمعنی شگفتگی و فریفتگی
و امر از شگفتگی و فریفتگی بود بسرام بکسر اول و فتح سین مهمله و رای ممدوده بمعنی
وقف و ارام بود و از ابدون سین مهمله نیز استعمال کنند و برام گویند بگهم بکسر
اول و فتح کاف تازی ثقیله بمعنی تلخ و شاق و دشوار باشد بهنگم بکسر اول و فتح
ها و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح عموما بمعنی طائر و پرنده باشد خصوصا پپیها
را مانند و ان طائریست که در موسم برسکال مست گردد و پیو پیو فریاد کند و ان
معروفست بیوم بکسر اول و سکون واو و بای مشموسه اسمان را مانند فصل
نون بارن باول ممدوده و رای مفتوحه فیل را مانند بامان باول و میم ممدوده تن
و نون مغنونه زن را مانند بان باول ممدوده و معنی دارد اول تیر را مانند
دویم بمعنی تجارت و سوداگری بود باونان باول ممدوده و واو مفتوحه
یا موقوفه و نوین نون باول ممدوده و ثانی مغنونه نام اوتاریست از اوتار

ده کانه وبجای واو میم نیز استعمال کنند وبامنان کویند باهن باول ممدوده
وهای مفتوحه بمعنی مرکب واولاغ بود بهی برن باول مفتوح وهمزه مکسوره ویای
معروف وفتح بای موحده خفیفه وسکون را ابهاوی یعنی حالتی بود که از غلبه
شوق نایک رنک روی نایکا متغیر کردد بجهن بکسر اول وفتح جیم تازی خفیفه وجیم
عجمی بقتیله شدده بمعنی زیرک وفهیم ورند وعیار بود بچن باول وجیم عجمی خفیفه مفتوح
بمعنی سخن بود بدن باول ودال خفیفه مفتوح روی وچهره باشد برتمان بفتح اول
وسکون را وتای فوقانی خفیفه موقوف ومیم ممدوده زمانه حال را نامند وبمعنی
رواج واستعمال نیز امده برکهیان بکسر اول ورای متصله وسکون کاف تازی
خفیفه وبای موحده بقتیله ممدوده نام بدر ادها زن کانه بوده برن باول ورای
مفتوحتین بمعنی رنک ووصف بود وبضم ثانی نام دکپال جهت مغرب یعنی
موکل جهت مغرب است برندابن بکسر اول ورای متصله ونون منونه ودال خفیفه
ممدوده وبا موحده خفیفه ممدوده مفتوحه نام صحرای وموضعی است مشهور در نواحی متهرا
که کانه دران صحرا کاو میچرانده وازاد رمتعارف بندرابن کویند بس بکسر اول وسکون
سین مهمله وقیل بفتحه بمعنی شاهد بازی بود وبفتحتین بمعنی لباس ورخت باشد بشن
بکسر اول وسکون شین معجمه نام دیوتامیست که باعتقاد هنود تربیت و پرورش اهل عالم

متعلق

متعلق بدوست ونیز کانه را نامند ازجهت که وی اوتار بشن است یعنی بشن در کالبد
او بعالم باز امده بکهان باول مفتوح وکاف تازی بقتیله ممدوده بمعنی بیان باشد
وباول ممدوده نیز استعمال کنند وباکهان کویند بلمان بفتح اول وسکون لام
ومیم ممدوده ونون معنونه دوست ویار ومعشوق ومحبوب بود بن بالفتح بمعنی
صحرا وبیابان بود وبالکسر بمعنی بی ودون وغیر وسوا باشد بنان باول مکسوره
ونون ممدوده بمعنی بیان باشد وبنون معنونه اخر نیز بمعنی بی ودون وسوا باشد
بنجن بکسر اول ونون منونه وفتح جیم تازی خفیفه بمعنی خفیف واندک باشد ونیز حرفی
که در اخر کلمه ساکن یا موقوف افتد وتمام وکمال تلفظ در نیاید بندن بفتح اول
ونون منونه ودال خفیفه مفتوح روزی بود برای مضموم وواو مجهول ورای
مکسور ویای معروف وان سفوفی بود بس باریک وسرخ رنک که زنان بدان قشقه
کشند بندنان بفتح اول ونون منونه ودال خفیفه مفتوح ونونین نون اول ممدوده
وثانی معنونه بمعنی عبادت وبندکی باشد بندهن بفتح اول ونون منونه ودال
ثقیله مفتوح بمعنی قید وبندن بود بوان باول مکسور وواو ممدوده تخت ومرکب
دیوتاها بود که بروی سوار روند وبعضی بمعنی شهید ومردان غیب نیز استعمال کنند
بون بفتح اول وسکون واو بمعنی فقیر ودرویش بود وبمعنی قی کردن نیز امده

بهان بکسر اول وهای ممدوده صبح را نامند بهن بفتح اول وکسر های خواهر باشد
وان معروفست بحن باول مکسور ویای معروف وجیم تازی خفیفه مفتوح مروحه وبادران
را نامند بیشنون بفتح اول وسکون یای تحتانی وشین معجمه موقوف ونون
مضموم وواو مجهول ونون معنونه بمعنی تاب وتارک ومنفی بود بیخ بفتح اول
وسکون یای تحتانی سخن را نامند وبکسر اول ویای معروف نام سازیست
مشهور ونیز بمعنی چیدن وامر از چیدن باشد **فصل** واو بارو باول ممدوده
ورای مضموم وواو معروف ریگ را نامند وبجای را لام نیز استعمال کنند
وبالو گویند بچهرو بفتح اول وسکون جیم عجمی بفیله ورای مضموم وواو معروف
بمعنی گوساله بود وبدهو باول مکسور ودال بفیله مضموم وواو معروف زن را نامند
بندیو بفتح اول وسکون سین مهمله ودال خفیفه مکسور ویای مجهول نام پدر حقیقی کانه
بوده بهرآو بفتح اول وسکون ها ورای ممدوده مشغول ساختن بود مرکسی را بجایی
بهونا باول مفتوح وهای مضموم وواو معروف زن پسر را نامند وان معروف
است **فصل** ها باراه باول ورای ممدوده وتین خوک را نامند وحرف اول را
غیر ممدوده نیز استعمال کنند وبراه گویند بانه باول ممدوده ونون معنونه دست
بازو بود بره بکسر اول وفتح را عشق ومحبت وفراق بود بساه باول مکسور

وسین مهمله

وسین مهمله ممدوده بمعنی خریدن وامر از خریدن بود بلنبه بفتح اول وسکون لام
ونون مکسوره ویای مجهول نام یکی از بترهای بهرون یعنی بسرام شکانه بهرون
راک است به بالفتح والضم وقیل بضمتین بمعنی بسیار بود بیاه باول مکسوره ممدوده
یای مشمومه بمعنی عروسی وکدخدای بود بیه باول مکسور ویای مجهول بمعنی سوراخ
باشد **فصل** یای تحتانی باتی باول ممدوده وتای فوقانی خفیفه مکسور ویای معروف
فتیله را نامند باراهی باول ورای ممدوده وتین وهای مکسوره ویای معروف
بمعنی رهین باشد باری باول ممدوده ورای مکسور ویای معروف دو معنی دارد
اول بمعنی بایع باشد دویم دختر نادان را نامند باسی باول ممدوده وسین
مهمله مکسور ویای معروف بمعنی باشنده بود وبمعنی طعام شبینه وغیران نیز آمده باکیانی
باول ممدوده وکاف تازی ویای موحده خفیفتین باول موقوف وثانی ممدوده ونون
مکسور ویای معروف ادای خواندن وسخن گفتن بود بانسری باول ممدوده ونون
معنونه وسین مهمله مکسور مضموم یا موقوف ورای مکسور ویای معروف نی بود که از ا
نوازند بانی باول ممدوده ونون مکسور ویای معروف بمعنی طرز وروش
وسخن گفتن وعیار زر ونقره وامثال آن بود بای باول ممدوده بادی که در
معده واعضا حادث گردد ونیز نام وکیال جهت بایب یعنی موکل جهت بایب

بود و آن کنج مابین مغرب و شمال است بدهای باول مفتوح و دال بقبله ممدوده و همزه
بلینه ویای معروف صله که در شادیها بمردم دهند براری باول مفتوح و رای اول مفتوح و رای
اول ممدوده و ثانی مکسوره ویای معروف نام راگنی بهروت راک است جات
ان سنبور ن بود تبرسب سرکم بمعنی و سرکهرج گریه اوست برتی بفتح اول و سکون را
و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف درویش و زاهد و مرتاض و صایم و روزه
دار را مانند برجهی بفتح اول و سکون را و جیم عجمی بقیله مکسور و یای معروف نیزه را مانند
بروتی بکسر اول و قبل بفتح و سکون را و دال خفیفه موقوف و نون مکسور و یای
معروف رود را مانند برنی بفتح اول و سکون را و نون مکسور و یای معروف بمعنی
مژگان بود بسنی بکسر اول و سکون سین مهمله و نون مکسور و یای معروف مرد تنها
باز را خوانند بکنی بضم اول و سکون کاف تازی خفیفه و نون مکسور و یای معروف
بمعنی سفوف باشند بگری بای موحده و کاف عجمی خفیفتین مفتوحتین باول معنونه و رای
مکسور و یای معروف حلقها بود باریک از آبگینه که زنان بطریق دست برنجن در دست
پوشند بلری بفتح اول و لام مشدده و رای مکسور و یای معروف چلک را مانند
یعنی شاخ باریک که بر درختی و چوبی بپچد یا بر زمین دود و از او در متعارف و محاوره
بل گویند بکسر بای موحده خفیفه و یای مجهول و لام بلگری بکسر اول و سکون لام و فتح

کاف عجمی

کاف عجمی خفیفه و رای مکسور و یای معروف عقدی بود از دانهای طلا یا مروارید
و امثال ان که زنان در گلو بندند بنتی بکسر اول و سکون نون و تای فوقانی خفیفه مکسور
و یای معروف بمعنی منت باشد بندی بکسر اول و نون منونه و دال خفیفه مکسور
و یای معروف بمعنی صفر و انچه بشکل دایره خرد باشد آمده و از آبندلی نیز گویند بکسر
بای موحده خفیفه معنونه و سکون دال خفیفه و لام مکسور و یای معروف بنسی بفتح
اول و سکون نون و سین مهمله مکسور و یای معروف نی بود که از آن آواز دهند و نیز نی
یا چوبی باریک که بدان ریسمان شست و قلاب ماهی بندند بنی باول مفتوح و نون
مکسور و یای معروف عروس را مانند و تصغیر ان بنری بود بفتح اول و سکون
ثانی و رای مکسور و یای معروف بوهنی بضم بای موحده خفیفه و واو مجهول و های موقوف
و نون مکسور و یای معروف اول سودای فروشند را مانند بهاری باول مکسور
و های ممدوده و رای مکسور و یای معروف یکی از نامهای کاهانست بی باول مکسور
و یای مجهول دو باشد و از آن بتشدید اخیر استعمال کنند بیری بفتح اول و سکون یای
تحتانی و رای مکسور و یای معروف دشمن را مانند و باول مکسور و یای معروف برگ
تنبول که برای خوردن دسته کنند بیندی باول مکسور و یای مجهول و نون معنونه
و دال خفیفه مکسور و یای معروف قشقه بود گرد و خرد که مردان هنود و زنان

از مشک و زعفران و امثال ان در پیشانی و میان دو ابرو کشند و از جبری نیز
مدور سازند و زنان در پیشانی و میان دو ابرو گذارند بینی باول مکسور و یای
مجهول و نون مکسور و یای معروف موی سر بود و نیز نام معبد هنود است مشهور که در انجا
سه رود گنگا و جمنا و سرستی یکجا باشد و ان در پای قلعه اله اباد است **باب**
بای موحده ثقیله **فصل** الف بهارجا باول ممدوده و رای موقوفه و جیم تازی خفیفه
ممدوده بمعنی زن و زوجه باشد بهاکها باول ممدوده و کاف تازی ثقیله بمعنی
زبان و محاوره و روزمره بود بهاندا باول ممدوده و نون معنونه و دال
مثقله بمعنی ظرف و اوند بود بهٹا باول مفتوح و تای فوقانی مثقله ممدوده باد انجا
بود بهجا باول مضموم و جیم عجمی ثقیله مشدده و رای متصله در اصطلاح منجمان هند
بست را نامند یا طریقه را گویند و ان چند درجه ایست که ماه دران درجات
نحوست دارد در ان وقت هیچ کار نشاید کرد بهرتا بفتح اول و سکون رای و تای فوقانی
خفیفه بمعنی شوهر و صاحب و خداوند باشد و نامی از نامهای باری عز اسمه نیز
بود بهونرا بفتح اول و سکون واو و نون معنونه و رای زنبور سیاه را نامند
و در متعارف ته خانه و سرداب را نیز گویند بهوگتا باول مضموم و واو مجهول
و کاف عجمی و تای فوقانی خفیفین باول موقوف بمعنی صاحب حصه بود بهولا باول

مضموم و واو

صحه

مضموم و واو مجهول و لام بمعنی سهو و مغالطه بود و مرد نادان را نیز گویند و بهولا
ناتهه بحروف و حرکات مذکوره و نون ممدوده و تای فوقانی ثقیله یکی از نامهای
مهادیو است بهیا بفتح اول و تشدید یای تحتانی بمعنی برادر بود بهیجا باول مکسور
و یای مجهول و جیم تازی خفیفه مغز را نامند **فصل** بای عجمی خفیفه بهاب باول ممدوده
بخار را نامند بهوپ باول مضموم و واو معروف معنی بادشاه بود **فصل** تای
فوقانی خفیفه بهات باول ممدوده چلاو و خشکه را نامند و ان معروف است
بهانت باول ممدوده و نون معنونه بمعنی طرز و روش بود بهرات بفتح اول
و رای ممدوده برادر را نامند بهکت باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح خادم را
نامند و بمعنی خدمت نیز امده بهگونت بفتح اول و سکون کاف عجمی خفیفه و واو
مفتوحه و نون معنونه بمعنی صاحب و خداوند و بختاور و طالعمند بود و نیز نام
باری باشد عز اسمه بهوت باول مضموم و واو معروف دو معنی دارد اول جن را
نامند و ان معروف است دویم زمانه ماضی را گویند و بهوت کرت بحروف
و حرکات مذکوره و کسر کاف تازی خفیفه و رای متصله و تای فوقانی خفیفه نام
باری بود عز اسمه بهیت باول مکسور و یای معروف بمعنی خوف و ترس
و بیم بود بهینت باول مکسور و یای معروف و نون معنونه دیوار بود و ان

معروفست **فصل** تار فوقانی ثقیله بهاکیرته باول ممدوده وکسر کاف عجمی خفیفه
ویای معروف ورای مفتوح نام یکی از دیوتائیست وکویند رو دکنک راوی
اورده بیرجارته سواری اوسکشت کنکا دربی ان می امد والله اعلم بهرته بفتح اول
وسکون را نام برادر خرد رام چند است که راجا جسرت پدرش باالتماس کیکی
مادرش اوراراج داده ورامچندرا اخراج کرده **فصل** تار فوقانی مثقله
بهات باول ممدوده بادفروش بود بهشتم بالفتح تنور بود وبمعنی خادم نیز
امده بهنیت باول مکسور ویای مجهول ونون معنونه بمعنی ملاقات باشد **فصل**
جیم تازی خفیفه بهاج باول ممدوده کریختن وامر از کریختن بود بهانج باول ممدوده
ونون مفتوحه فرزند خواهر بود وبهاوج باول ممدوده وواو مفتوحه زن
برادر را نامند بهج بالضم بازو را نامند بهوج باول مضموم و واو مجهول نام
راجائیست مشهور وکویند او در عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم در هند بوده
وغایبانه ایمان اورده ومسلمان کشته و در دهار انکری مدفون است بهیج
باول مکسور ویای معروف بمعنی تر شدن وامر از تر شدن ویای مجهول بمعنی فرستادن
وامر از فرستادن باشد **فصل** جیم عجمی ثقیله بهچه بالفتح بمعنی خوردن وامر از خوردن
بود وبالکسر والتشدید کدا را نامند بهیچه باول مکسور ویای معروف بمعنی کدائی بود

و دراخران

و در اخران بجای جیم عجمی ثقیله کاف تازی ثقیله نیز استعمال کنند وبهیکه کویند
فصل دال خفیفه بهرکند بکسر اول وسکون را وکاف عجمی خفیفه موقوف ونون
نون اول مفتوح وثانی منونه ستاره زهره را نامند بهوتا د باول مضموم وواو
معروف وتای فوقانی خفیفه ممدوده نام باری بود دعرا سمه بهید باول ممدوده
ونون معنونه عموما هر فحاش وبزال را کویند وخصوصا فرقه ایست مشهور
از اهل طوایف منسوب بفحاشی وبزالی ومسخرکی ونقالی بهند باول مفتوح
ونون منونه بمعنی پریشان وپراکنده بود **فصل** را بهابهر باول ممدوده وفتح
بای موحده ثقیله ورم وآماس بود بهار باول ممدوده بمعنی بار باشد وان معرد
بهاسکر باول ممدوده وسین مهمله موقوف وفتح کاف تازی خفیفه افتاب را نامند
وبهاسر انیز نامند وان یکی از پترهای هندول راک است بهانور باول ممدوده
ونون منونه و واو مفتوحه رغبت ومیل طبیعت را نامند بهنار باول مفتوح وتای
فوقانی خفیفه ممدوده شوهر را نامند بهدر بفتح اول ودال خفیفه مشدده ورای
متصله ان بود که هنود از مردن پدر وبدون ان در اوقات دیکر سر وریش
تراشند بهر بالکسر امر از در اویختن ومقابل شدن بود باکسی وبالفتح امر از پر
کردن بود بهور باول مضموم و واو مجهول صبح را نامند وبواو معروف زنک

فصل دال المثقله ... باول مکسور ویای مجهول بمعنی ... وسخن ... بود

را گویند بهور بالفتح اول معنونه و فتح واو زنبور سیاه بود و گرداب را نیز نامند
و نیز نام یکی از پترهای هشتگانه مالکوس راک است بهیر باول مکسور و یای معروف
کثرت و انبوهی و ازدحام بود و بیای مجهول بمعنی کرنا باشد فصل سین مهمله
بهاس باول ممدوده امر از کفتن بود بهاس باول مکسور و یا موحده خفیفه
ممدوده نام یکی از پترهای هشتگانه مندول راک است بهس بالفتح خاکستر بود
و بالضم خس و خاشاک بود بهوس باول مضموم و واو معروف غوک را نامند بهیس
باول مکسور و یا موحده مجهول بمعنی لباس و پیرایه بود فصل کاف تازی خفیفه بهتک
باول و تای فوقانی مثقله مفتوح بمعنی سرشکی و اوارکی و امر ازان بود بهجک
بکسر اول و فتح جیم عجمی ثقیله مشدده گدا و دریوزه گر بود بهرتک بفتح اول و سکون
را و فتح تای فوقانی خفیفه بمعنی خادم بود بهنک باول و نون مفتوحتین شنیدن
شمه از سخنی بود بهیانک باول مفتوح و یای تحتانی ممدوده و نون مفتوح بمعنی بهم
و هول چیزی سهمناک و هولناک باشد فصل کاف تازی ثقیله بهاکه بمعنی کفتن
و امر از کفتن بود بهکه بالفتح بمعنی خوردن و امر از خوردن بود بهوکه باول مضموم
و واو معروف گرسنگی باشد و آن معروفست و بفتح اول و کسر واو و تشدید آخر
زمانه مستقبل را گویند بهیکه باول مکسور و یای مجهول بمعنی لباس بود و بیای معروف

باول ممدوده

گدای و دریوزه

گدائی و دریوزه گری باشد و آن معروفست فصل کاف عجمی خفیفه بهاگ
باول ممدوده بمعنی بخت و طالع بود و بمعنی گریختن و امر از گریختن بود بهجنگ
بضم اول و فتح جیم تازی خفیفه و نون منونه مار را نامند و بجای جیم واو نیز استعمال
کنند بهونک گویند بهرک بکسر اول و سکون را نام دیوتائیست که ستاره زهره
بسر اوست چه زهره را بهرک بند گویند یعنی بسر بهرک بهک بالفتح فرح را نامند
بهنگ باول مفتوح و نون منونه دو معنی دارد اول بمعنی تفرقه و پریشانی و بی
اسلوبی کار بود دویم بنگ را گویند و آن معروفست بهرنگ باول و رای
متصله مکسور و قبل مفتوح موج را نامند بهوک باول مضموم و واو مجهول بمعنی
حصه عیش و عشرت و کامرانی بود و بمعنی تخلص شاعر نیز آمده و یک تک یا دو
تک آخر را از چهار تک دهرپد نیز نامند بهیک باول مکسور و یای معروف بمعنی
تر شدن و امر از تر شدن باشد فصل لام بهال باول ممدوده بمعنی سر
و پیشانی بود و پیکان تیر را نیز نامند و آن معروفست بهسل باول و سین مهمله
مفتوح نام قسمی از هفتاد و یک قسم جهی بود بهگل باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح
لباس درکارها بود بهوال بضم اول و واو ممدوده بادشاه را نامند بهونال
باول مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفه ممدوده نیز بمعنی بادشاه باشد بهودل

باول مضموم و واو مجهول و دال مشغله مفتوح طلق را نامند بهول باول مضموم و واو
معروف فراموشی وامر از فراموشی بود و بواو مجهول بمعنی با دانی بود بهیل باول
مکسور و یای معروف قومی است کوهی وصحرائی که راهزنی کنند و بیای مجهول بمعنی
غش و ناخلوص بود **فصل** میم بهام باول ممدوده بمعنی زن بود بهرام بفتح اول
وسکون را بمعنی ظن وگمان باشد بهیم بفتح اول وسکون سین مهمله خاکستر را
نامند بهم بالضم زمین را نامند بهوتام باول مضموم و واو معروف و تا وسین خفیفتین
تار اول ممدوده و ثانی مفتوحه یکی از نامهای باری بود عز اسمه بهوم باول
مضموم و واو معروف زمین را نامند بهیم باول مکسور و یای معروف نام دیو مست
مشهور پرزور و قوت و دلاوری و ان یکی از پنج برادر است که اهنار اباند و
گویند **فصل** نون بهاجن باول ممدوده وفتح جیم تازی خفیفه بمعنی ظرف دادند
وسبو بود بهادون باول ممدوده و دال خفیفه مضموم و واو معروف
و نون معنونه ماه دویم است از برکهارت بهامن باول ممدوده و میم مکسوره
بمعنی زن بود و ازا بهامان نیز گویند میم ممدوده و نون معنونه بهاون باول
ممدوده و واو مفتوحه بمعنی مطبوع و مرغوب طبع و نیز نامی است از نامهای
باری عز اسمه بهان باول ممدوده افتاب را نامند بهجن باول و جیم تازی خفیفه

مفتوح بمعنی

مفتوح بمعنی ذکر و یاد کردن بود و بمعنی گریختن و گریز نیز امده بهرن باول و رای
مفتوح هین بمعنی پر کردن بود بهکن باول و کاف تازی ثقیله مفتوح بمعنی غدا و خورش
بود بهگن باول و کاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی خواهر بود و نیز نام کنی است از کنهای
شکانه مرکب از سه حرف و یک گرو دولکه بهگوان بفتح اول و سکون کاف
عجمی خفیفه و واو ممدوده نامی است از نامهای کانه بهن بالفتح امر از کفتن باشد
و بالکسر والتشدید بمعنی مفصل و مشروح بود بهوجن باول مضموم و واو مجهول و جیم
تازی خفیفه مفتوح بمعنی غدا و خورش و خوردن بود بهوکهن باول مضموم و واو
معروف و فتح کاف تازی ثقیله زیور را گویند بهون باول و واو مفتوحتین خانه
را نامند بهیرون بفتح اول و سکون یای تحتانی و رای مضموم و واو مجهول و نون
معنونه یکی از نامهای مهادیو است و نیز نام راگیست که نغمه و اهنگ ان هم از
لحن و دهان مهادیو سر زده و جات ان او دو بود یعنی مرکب از پنج سر تر بب دهن
سکم و سر دهیوت گریه اوست **فصل** واو بهاو باول ممدوده بمعنی ادا و طرز
و طور بود و بمعنی نرخ و قیمت نیز امده بهتو باول مفتوح و ضم یای فوقانی مثقله
و واو معروف زن مصاحبه و انیسه را نامند بهو بالضم والفتح زمین را گویند
و بفتح اول بمعنی خوف و ترس باشد بهیو باول مکسور و یای مجهول راز و اهر مطن

بود وامر از ترکردن نیز باشد **فصل** ها هونه بفتح اول وسکون واو ونون
معنونه ابر ورا نامند وان معروفست **فصل** های تحتانی بهاری باول ممدوده
ورای مکسوره ویای معروف بمعنی گران وشدید وسنگین وعظیم بود بهامنی باول ممدوده
ومیم ونون مکسورتین ویای معروف زن را نامند بهرکتی بضم اول وسکون را
وکاف تازی خفیفه مضموم وتای فوقانی مثقله مکسوره ویای معروف ابر ورا نامند
بهرکی بضم اول وسکون را وکاف تازی خفیفه ویای معروف بمعنی غافل وبیخبر
ساختن بود مرکسی را بسحر وجادو وسحر بهرنی بفتح اول وسکون را ونون مکسور
ویای معروف نام نخچیری بود یعنی منزلی از منازل قمر بهکهاری باول مکسور
وکاف تازی ثقیله ممدوده ورای مکسوره ویای معروف بمعنی گدا ودریوزه گر
بود بهنگی باول مکسوره ویای نون منقوطه وکسر کاف عجمی خفیفه ویای معروف زنبور زرد
را نامند بهوانی باول مفتوح وواو ممدوده ونون مکسوره ویای معروف نام
دیوی بود از دیوها بهوبالی باول مضموم وواو مجهول ویای عجمی خفیفه ممدوده ولام
مکسوره ویای معروف نام راگی است از راگنیهای میگه راگ وجات ان سمپورن
بود یعنی مرکب از هفت سر ترتیب سکم دهن پ وسر گهرج کریه است بهوری
باول مضموم وواو مجهول ورای مکسوره ویای معروف زن نادان وخردسال

رانامند

را نامند وبجای را لام نیز استعمال کنند وبهولی گویند بهی بالفتح خوف وترس بود
بهیروی بفتح اول وسکون های تحتانی ورای موقوف وواو مکسور ویای معروف نام راگنی
از راگنیهای بهیرون راگ است وجات ان سمپورن بود ترتیب مسپ دهن سرگ وسر
مدهم کریه اوست **باب** بای عجمی خفیفه **فصل** الف پارا باول ممدوده ورا ایما
را نامند پاسا باول ممدوده وسین مهمله طاس تازی مثل چوپر وامثال ان را نامند
وبمعنی قرب وپهلو ونزدیکی نیز امده پالا باول ممدوده ولام یخ را نامند پتا باول مکسور
وتای فوقانی خفیفه پدر را نامند پتبرتا بفتح اول وتای فوقانی وبای موحده خفیفتین بسکون
اول وفتح ثانی وسکون را وتای فوقانی خفیفه زنی را نامند که در رضاجوئی شوهر خود
بوده باشد وبی او دیگری را نداند پترا بالفتح اول وسکون های فوقانی خفیفه ورا القوم
منجمان هند بود پتیارا بفتح اول وسکون تای فوقانی خفیفه ویای تحتانی ممدوده
ورا بمعنی اعتبار واعتماد بود پدوا بفتح اول وسکون دال مثقله وواو غره اهل هند
بود وان یکروز پیش از رویت ماه باشد وروز رویت ماه دویم ایشان بود
پراتما باول مضموم ورای ممدوده وتای فوقانی خفیفه موقوف ومیم بمعنی قدیم
ودیرینه بود وان نامی است از نامهای باری عزاسمه پرانا باول مکسور ورای
متصله ممدوده ونون زن محبوبه را نامند پرجا بفتح اول وسکون را وجیم تازی خفیفه

رعیت را گویند پرکیا بفتح اول وسکون را وکسر کاف تازی خفیفه و یای تحتانی زن
فاحشه و بدکاره بود پرکها بضم اول وسکون را و کاف تازی ثقیله و یای تحتانی
بمعنی مرد دانا و دیرینه بود پرندا باول و رای مفتوحتین و نون منونه و دال خفیفه زن
مجبوبه را نامند پروا بضم اول وسکون را و واو باد که از جانب مشرق بوزد و
بتازی انرا صبا نامند پروجا باول مکسور و رای مضموم و واو مجهول و جیم تازی خفیفه
نام زنی بود مغنیه که در مش راجائی بوده پرا بکسر اول و رای متصله و یای تحتانی
بمعنی زن بود پرکها باول مضموم و رای مکسور و یای مجهول و کاف تازی ثقیله خدوک
و خلش خاطر بود در امری نا ملایم پریوا باول مفتوح و رای مکسور و یای مجهول و کاف
تازی ثقیله و واو کبوتر باشد بسارا باول مفتوح و سین مهمله ممدوده و را بمعنی
تجارت و طول و عرض دادن بود امری را پکیا بفتح اول وسکون کاف عجمی خفیفه
و یای تحتانی تصغیر پاک باشد بمعنی دستارچه پلکا بفتح اول وسکون لام و کاف
تازی خفیفه بمعنی پلنگ و چهار پایه خواب بود پندا باول مکسور و نون منونه و دال
مثقله بمعنی تن و جسد بود پتیارا بفتح اول وسکون نون و یای تحتانی ممدوده
و را کوه را نامند پوجا باول مضموم و واو معروف و جیم تازی خفیفه بمعنی پرستش
و عبادت معبود پوربا باول مضموم و واو معروف و رای موقوف و بای موحده خفیفه

نام نخهتری

و نون منونه و دال مثقله

نام نخهتری بود یعنی منزلی از منازل قمر پوربا بحروف و حرکات مذکوره و یای تحتانی
نام بتری بود از بترهای بهیرون راک پیا باول مکسور و یای تحتانی بمعنی شوهر بود
پیند بفتح اول وسکون یای تحتانی بمعنی سوهسر راه باشد فصل بای موحده خفیفه بب
بالضم والتشدید قوس قزح را نامند پرت بت بفتح اول و رای متصله و تای
فوقانی خفیفه موقوف و کسر بای موحده خفیفه و نون منونه بمعنی عکس باشد که در آب
و آئینه و امثال آن افتد پورب باول مضموم و (و واو معروف) را موقوف یا مفتوح بمعنی سابق
و مقدم و مشرق بود و نیز نام ولایتی است مشرف رویه ملک هند فصل بای
موحده ثقیله پربه بفتح اول و رای متصله نامی ست از نامهای باریتعالی عز اسمه
و معنی آن صاحب و خداوند بود فصل بای عجمی خفیفه پاپ باول ممدوده بمعنی گناه
باشد پادپ باول ممدوده و دال مثقله مفتوح درخت را نامند پانپ باول
ممدوده و نون مکسور و قبل مفتوح بمعنی عارض و ابرو بود پرتاپ بفتح (اول) و رای متصله
و تای فوقانی خفیفه ممدوده بمعنی اقبال و جاه و جلال بود پرلاپ بفتح اول و رای
متصله و لام ممدوده قلق و اضطراب بود پسرپ بفتح اول وسکون سین
مهمله و رای مکسور کنایه از صیاد است پنپ باول و نون مفتوحتین بالیدن
و توانا شدن از حالت ضعف و ناتوانی و امراض بالیدن و توانا شدن بود

از حالت ضعف و ناتوانی بهپ باول و های مضموم تین کل را نامند **فصل** تای فوقانی
خفیفه بات باول ممدوده برگ درخت را نامند و ان معروفست بانت باول ممدوده
و نون معنونه بمعنی قطار باشد بت بالفتح صاحب و خداوند را نامند و نیز بمعنی شوهر
امده و عزت و ابرو را نیز نامند و بالکسر خلط صفرا را نامند بدماوت بفتح اول و
سکون دال خفیفه و میم ممدوده و واو مفتوحه نام زنی است بدمنی که رتن سین
راجا چیتور او را از سنکلدیپ اورده و سلطان علاء الدین بادشاه دهلی بقصد
او بر راجای مذکور لشکر کشی کرده اما بدمنی بدستش نیامده و در اخر ان باسی
معروف سر استعمال کنند و بدماوتی گویند براپت باول مفتوح و رای ممدوده
و فتح بای عجمی خفیفه بمعنی واقع شدن امری بود برات باول مفتوح و رای متصله
ممدوده بمعنی صبح بود بربت بفتح اول و سکون را و بای موحده خفیفه مفتوح
کوه را نامند بهات باول مفتوح و رای متصله و بای موحده ثقیله ممدوده صبح
بود بهلت باول مفتوح و رای متصله و جیم و بای عجمی ثقیله و لام مفتوح بمعنی شگفتگی
و تر و تازگی بود برت باول مفتوح و رای متصله بمعنی قربت و نزدیکی بود برتیت
باول مفتوح و رای متصله و کسر تای فوقانی خفیفه و یای معروف بمعنی اعتبار
و آزمایش بود برکت بفتح اول و رای متصله و فتح کاف تازی خفیفه و قبل بکسره

جعفر وابن

حقیقت و ماهیت مرجبر بود و بعد از کاف تازی رای متصله سر استعمال کنند و برکت
گویند بروهت باول مفتوح و رای مضموم و واو مجهول و های مفتوح طباخ و باورچی
را نامند بریت باول و رای متصله و یای معروف بمعنی عشق و محبت و دوستی
بود و بیای مجهول جن را نامند برهمت باول مفتوح و رای مکسور و یای معروف
و فتح جیم عجمی ثقیله نام راجائیست که به بدعای زاهدی مرتاض بگزیدن مار هلاک
گشته و پسرش در انتقام ان اکثر قبیله ماران را در آتش سوخته پسپت بفتح
اول و ضم سین مهمله و یای عجمی خفیفه مفتوح یکی از ماههای باری عز اسمه بود بلیت
باول مضموم و لام مکسور حرف کر بود که از ابجد صوت تلفظ کند و سه ماتر اعتبار
نمایند و معنی لغوی ان کلان باشد بلست بضم اول و فتح لام و سکون سین مهمله
نام یکی از اشتسده باشد بوت باول مضموم و واو مجهول شبه را نامند و ان
دانهای سبز و سیاه و زرد رنگ بود از ابگینه که مردم فرومایه و ادنی ان را
در زیورها بکار برند و نیز بمعنی گل اندود کردن خانه و غیره و امر از گل اندود کردن
امده و بواو معروف پسر را نامند و ان معروفست بیت باول مکسور و یای معروف
بمعنی زر و بود و بمعنی مهر و محبت نیز امده **فصل** تای فوقانی ثقیله بدارته باول
مفتوح و دال خفیفه ممدوده و رای مفتوحه بمعنی جواهر بود براته باول مفتوح

ورای ممدوده تنطل وطاس را مانند برستة باول ورای مفتوحتین وسکون
سین مهمله دامن وکنار کوه را مانند بنته باول مفتوح ونون منونه بمعنی راه باشد
فصل تای فوقانی مثقله بات باول ممدوده سه معنی دارد اول ابریشم دویم
تخته در را مانند سیوم بمعنی عرض وپهنای پارچه ورود وغیر ان بود بت بالفتح
بمعنی رخت ولباس وقماش بود وبمعنی تخته در نیز امده برکت بفتح اول وسکون
را وکاف عجمی خفیفه مفتوح بمعنی ظاهر واشکارا بود وبجای کاف عجمی خفیفه ثقیله
نیز استعمال کنند بلت باول ولام مفتوحتین بمعنی برگشتن وبرگشتگی بود پوت باول
مضموم وواو مجهول پشته غله وامثال ان بود پیت باول بکسر ویای مجهول
شکم را مانند وان معروفست فصل تاء فوقانی الثقل پاته باول ممدوده
بمعنی درس وتعلیم وسبق بود وماده گاو جوان را نیز مانند پته بالضم مد بر
ساختن بود چیزیرا در چیزی واندک چیزی که در چیزی دیگر داخل شود بیته باول
بکسور ویای معروف بیت را مانند وان معروفست وبیته مرد بحروف وحرکات
مذکوره وفتح میم وسکون را ودال خفیفه قسمی است از اقسام نایک وان نایکی
بود که بفن قوادگی نایکا را که از نایک آزرده شده باشد هموار کرداند ومیان
نایک ونایکا اشتی دهد فصل جیم تازی خفیفه بترج بفتح اول وسکون یای فوقانی خفیفه

ورای مفتوح

ورای مفتوحه نام دوایست که بتازی ساوج نامند برج بفتح اول وسکون را نام
راگنی است مشهور بکهراج بضم اول وسکون کاف تازی ثقیله ورای ممدوده ویای فوقانی
زرد بود ومعرب ان بصرافتست پنج باول مضموم ونون منونه بمعنی کثرت وازدهام
وانبوه بود بنگه باول مفتوح ونون منونه وفتح کاف عجمی گل کول را مانند فصل
جیم عجمی خفیفه پچ بالفتح بمعنی محنت ومشقت ورنج وتعب بود وبمعنی هضم شدن امراز
هضم شدن نیز امده برج بفتح اول وسکون را انس گرفتن بود بلچ بکسر اول وفتح لام
بمعنی چسپیدن وبچیزی در اویختن وامر از چسپیدن وبچیزی در اویختن بود پیچ باول
ونون مفتوحتین چله کمان را مانند وبنون منونه بمعنی عدد پنج باشد وبمعنی گروه
وجماعت واجماع قوم نیز امده توچ باول مضموم وواو مجهول بمعنی ضعیف وزبون
وصغیر بود فصل جیم عجمی ثقیله باچه باول ممدوده قسمی از عطریات است بچه بالفتح
والتشدید ماهی دو بچه بود پیرچهی پانزده روز وپانزده روز اول را سگل بچه گویند
بضم سین مهمله وفتح کاف تازی خفیفه ولام وپانزده روز اخر را کرشن بچه نامند
بکسر کاف تازی خفیفه ورای متصله وسکون شین معجمه ونون فصل دال خفیفه
بد بالفتح بای را مانند وبمعنی تک کبت یعنی مصرع شعر نیز امده برت بد باول ورای
متصله مفتوح وتای فوقانی وبای عجمی خفیفتین بسکون اول وفتح ثانی بمعنی غره اهل

هند بود وان درماهی دو غره است یکی بیگره زمش از رویت ماه دویم فردای

شب بدر بلند بضم اول وکسر لام و نون مسونه قومی است کوهی وصحرائی که راهزنی

کنند بیته مرد باول مکسور ویا معروف وتای فوقانی الثقل موقوف وفتح میم وسکون

را قسمی است از اقسام ناپاک که چون پاکها از ناپاک ازرده شده باشند از ایجا بلوسی

ودن قوادی هموار کردانیده میان پاک وناپاکها صلح دهد **فصل** دال مثقله

پاکهند باول ممدوده وفتح کاف تازی ثقیله و نون مسونه مکر وتزویر وریا وسالوس

بود پرچند باول مفتوح ورای متصله وفتح جیم عجمی خفیفه ونون منونه بمعنی قوی ومحکم

وتنومند وزوراور بود بند باول مکسور ونون مسونه بمعنی جسم وجثه وتن واندام

بود پید باول مکسور ویا معروف بمعنی آزار بود ودر بجای دال مثقله بنسر را استعمال

کنند وپیر کویند وبیای مجهول تنه درخت را مانند پیند بفتح اول وسکون یای تحتانی

ونون معنونه بمعنی کام وقدم باول مکسور ویا معروف قالب بچه شکم که هنوز

علقه ومضغه باشد وبیضه چشم وانچه از خمیر وامثال ان مشت واری بود **فصل**

دال اثقل بده بالفتح خواندن وامر از خواندن بود بلیده باول مفتوح ولام مکسور

ویای مجهول مشت مال وزیر کردن دست وبابود بوده بفتح اول وسکون واو بمعنی

خوابیدن وامر از خوابیدن بود **فصل** را پاپر باول ممدوده وفتح بای عجمی خفیفه

قسمی از

قسمی از خوردنی بود نمکین وبی مزه دار شبیه نان بس تنک که از ابر آتش بریان

کرده بطریق مزه با اطعمه خورند وان معروفست پاتر باول ممدوده وفتح بای فوقانی

خفیفه زن رقاصه را کویند پاتهر باول ممدوده وفتح تای فوقانی ثقیله سنک بود

پاجر باول ممدوده وفتح جیم عجمی خفیفه ان بود که چون نجاران سر چوب را درجای

بند کنند وسر بند جست نیفتد وسست وکشاده ماند در انجا چوب پاره دیکر در زنند

تا جست کردد پار باول ممدوده وان روی رود وامثال ان را مانند پاکهر

باول ممدوده وفتح کاف تازی ثقیله برستوان بود پتار باول مفتوح وتای فوقانی

خفیفه ممدوده تحت السری را مانند وبجای را لام نیز استعمال کنند وپتال کویند

وبهر دو تقدیر در اول بای عجمی خفیفه رای ممدوده نیز استعمال کنند وپاتار وپاتال

کویند پتر بضم اول وتشدید تای فوقانی خفیفه ورای متصله پسر را مانند وبفتح اول

بمعنی برک باشند وبکسر اول ابا واجداد بود پتر بفتح اول وسکون تای فوقانی مثقل

وفتح تای فوقانی خفیفه مثیل وتشبیه کردن بود چری بخری را ابر انبیر باول

مفتوح ورای متصله ممدوده ونون مکسور ویای مجهول وسین مهمله مضموم کنایت

از پاک ومعشوق باشد پرهاکر بفتح اول وسکون را وبای موحده ثقیله ممدوده

وفتح کاف تازی خفیفه افتاب را مانند پنجر باول مفتوح ونون منونه وفتح جیم تازی

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 9

ممدوده وانه برای اشارت واحد غایب بود بمعنی ان باشد سیوم یا بیای تحتانی
ممدوده وان برای اشارت واحد حاضر بود بمعنی این باشد چهارم جا بجیم تازی خفیفه ممدوده
وان برای اشارت واحد غایب بود وبمعنی هرکه باشد پنجم اُن بضم همزه ونون وان برای
اشاره جمع غایب بود وبمعنی اینها باشد ششم ان بکسر همزه ونون وان برای اشاره جمع
حاضر بود وبمعنی ایشان باشد هفتم جن بکسر جیم تازی خفیفه وسکون نون وان برای اشاره
جمع غایب بود وبمعنی هرکسان باشد واسمای اشارات هفتگانه مذکوره مشترک است
میان مرد وزن **نوع هشتم در بیان بدبرت** باید دانست که بدبرت بباء عجمی ودال خفیفین بفتح
اول وسکون ثانی وکسر بای موحده خفیفه وسکون را وتای فوقانی خفیفه در اصطلاح ایشان
کلام را گویند ومرکب از دو کلمه کلام بود مثل رام آبو برای ممدوده ومیم موقوفه والف ممدوده
ویای تحتانی مضموم وواو مجهول وامثال ان **نوع نهم در بیان سمبنده** باید دانست که
سمبنده بفتح سین مهمله وسکون میم وفتح بای موحده خفیفه ونون منونه ودال ثقیله در اصطلاح
ایشان ترکیب اضافی را گویند وترکیب اضافی ترکیبی بود که دران کلمه اول را بکلمه ثانی نسبت
کنند ودر اصطلاح عرب کلمه اول را مضاف گویند وکلمه ثانی را مضاف الیه وترکیب اضافی
اهل هند مرکب از سه کلمه باشد مثل پوت رام کو ببای عجمی خفیفه مضموم وواو معروف وتای
فوقانی خفیفه موقوف ورای ممدوده ومیم موقوف وکاف تازی خفیفه مضموم وواو مجهول

یعنی

یعنی پسر رام وامثال ان پس کلمه پوت مضاف باشد ولفظ رام مضاف الیه ولفظ کو
در آخر الف نسبت است بجای لام مکسور در عربی مثل غلام لزید وکسر آخر کلمه مضاف در
فارسی مثل غلام زید وهرگاه در هندی مضاف الیه را بر مضاف مقدم گردانند کلمه کو را
که الف نسبت است درمیان آرند وگویند رام کو پوت وامثال ان ودرین محل گاه باشد
که الف نسبت را حذف نمایند وگویند رام پوت وامثال ان **نوع دهم در بیان حروف**
کلماتی که در اوایل واواسط واواخر اسما معانی مختلفه بخشند وان منقسم است بدو قسم قسم اول
در بیان حروفی که در اوایل واواسط واواخر اسما معانی مختلفه بخشند وان منحصر است بدو جزو
جز اول در بیان حروفی که در اوایل واواسط اسما معانی مختلفه بخشند حرف همزه مفتوحه در
اوایل اسما فایده معنی نفی وسلبیت دهد وانرا در اصطلاح ایشان ناس گویند یعنی نفی بنون
ممدوده وسین مهمله مثل اجان بجیم تازی خفیفه ممدوده ونون یعنی نادان وامثال ان چه
جان بمعنی دانایی ودانا بود والف در اواسط اسما فایده معنی تواتر وتوالی بخشد مثلا چلاچل
بفتح جیم عجمی خفیفه ولام ممدوده والصا جیم عجمی خفیفه مفتوح ولام ثانی یعنی روارو وان الف
در فارسی نیز مستعمل است حرف بای موحده خفیفه مکسوره در اوایل اسما افاده معنی نفی و
سلبیت کنند مثل بکل بکاف تازی خفیفه مفتوح ولام یعنی بیقرار وبی آرام چه کل بمعنی
قرار وآرام باشد حرف سین مهمله مفتوح در اوایل اسما فایده معنی معیت وهمراهی دهد

مثل سجل بجیم تازی خفیفه مفتوح ولام یعنی سیرآب و شاداب چه جل بمعنی آب باشد و گاه
افاده معنی لیاقت و قابلیت کند مثل سپوت بیای عجمی خفیفه مضموم و واو معروف و تای
فوقانی خفیفه یعنی پسر قابل و رشید و سین مذکور باین معنی غیر این بگوش نرسیده و سین مهمله مضموم
در اوایل اسما افاده معنی خوش و خوب کند مثل سباس بیای موحده خفیفه ممدوده و سین مهمله
یعنی خوشبو و امثال ان حرف کاف تازی خفیفه مفتوحه در اوایل اسما فایده معنی عدم
لیاقت و قابلیت بخشد مثل کپوت بحروف و حرکات مذکوره یعنی پسر ناقابل و نالایق
کاف مذکور باین معنی نیز بغیر این لفظ دیگر بگوش نرسیده و کاف مضمومه در اوایل اسما
افاده معنی بد و ناخوش کند مثل کرنگ بفتح زا و نون مغنونه و کاف عجمی خفیفه یعنی بدرنگ
و امثال ان حرف نون مکسور در اوایل اسما فایده معنی نفی و سلبیت دهد مثل نلج بلام
مفتوح و جیم تازی خفیفه یعنی بی شرم و حیا و امثال ان چه لج و لاج بمعنی شرم و حیا بود
جزو دوم در بیان حروفی که در اواخر اسما معانی مختلفه بخشد حرف الف در اواخر اسما فایده
معنی وصفیه و فاعلیه دهد مثل کبتا بکاف تازی و بای موحده خفیفتین بالاول مفتوح و ثانی
مکسور و تای فوقانی خفیفه ممدوده یعنی شاعر و موصوف بصفت شاعری و امثال ان
چه کبت بمعنی شعر باشد و مانند ان دیوا بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو ممدوده یعنی
دهنده و موصوف بصفت دهندگی و گاه بخصوصه برای تانیث آید مثل بردها بکسر بای موحده

خفیفه

خفیفه و سکون را و دال ثقیله ممدوده یعنی زن پرچه برده مرد بیرا نامند کماذکرناه و گاه با
وجود ان افاده معنی وصفیه و فاعلیه کند مانند گربا بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده
خفیفه ممدوده یعنی زنی موصوف بصفت غرور و غرور کننده و امثال ان چه گرب بمعنی غرور
باشد و گاه افاده معنی تذکیر و نری کند مثل مرکا بکسر میم و سکون را و کاف عجمی خفیفه ممدوده یعنی
آهو نر و امثال ان و در آخر علم فایده معنی ندا بخشد و ندا ان بود که کسی را فریاد کنند مثل
راما یعنی ای رام و امثال ان و این الف ندائیه در فارسی و عربی نیز مستعمل است حرف
بای عجمی خفیفه در اواخر اسما فایده معنی صاحبی و خداوندی بخشد مثل بهوپ بیای موحده
ثقیله مضموم و واو معروف یعنی صاحب و خداوند زمین و امثال ان چه بهو بمعنی زمین
باشد حرف تای فوقانی خفیفه در اواخر اسما فایده معنی مصدری دهد مثل گنت بکاف
عجمی خفیفه و نون مفتوحتین یعنی شمردن و شمار کردن و امثال ان حرف تای فوقانی
ثقیله در اواخر اسما فایده معنی فاعلیه دهد مثل کهوت بکاف تازی ثقیله مکسور و یای
مجهول و واو مفتوح یعنی راننده کشتی و در آخر یای مذکور واو معروف نیز لاحق کنند
مثل کهیوو و امثال ان حرف جیم تازی خفیفه در اواخر اسما فایده زاده شدن و پیدا
شدن دهد مثل بارج بیای موحده خفیفه ممدوده و رای مفتوحه یعنی زاده آب و امثال
ان و از ابر کل کنول و انچه از آب پیدا شود اطلاق کنند چه بار بمعنی آب باشد حرف دال

حفیفه مکسوره در اواخر اسما فایده معنی ظرف مکان کند مثل بارد بباى موحده خفیفه ممدوده
و رای مفتوحه بمعنی ابر و امثال ان چه بار بمعنی آب باشد و دال ثقیله نیز افاده همان معنی کند
مثل انبده بفتح همزه و نون مینونه و ضم بای موحده خفیفه بمعنی دریا و امثال ان چه اب بمعنی آب
باشد و قاعده کلیه است که دال خفیفه مکسوره در آخر اسم آب افاده معنی ابر کند و دال ثقیله
در آخر ان افاده معنی دریا نماید حرف کاف تازی خفیفه در اواخر اسما فایده معنی فاعلیه
کند مثل سیوک بسین مهمله مکسوره و یای مجهول و واو مفتوح بمعنی خادم و امثال ان چه سیو
و سیوا بمعنی خدمت باشد و گاه بود که کاف مذکور فایده معنی مصدری دهد مثل بیدک
بفتح بای موحده خفیفه و سکون یای تحتانی و فتح دال ثقیله بمعنی طبابت و امثال ان و کاف
عجمی خفیفه در اواخر اسما فایده معنی راه و روش و رفتار بخشد مثل ارگ بضم همزه و فتح را یعنی
راه رونده بسینه چه ار بمعنی سینه باشد و ازا بر مار اطلاق کنند و امثال ان و حرف نون
در اواخر اسما فایده معنی مصدری دهد مثل چلن بجیم عجمی خفیفه و لام مفتوحین بمعنی رفتن و
طریقه و رواج باشد و امثال ان چه چل و چال بمعنی رفتار و طریقه باشد و گاه افاده معنی
فاعلیه کند مثل موهن بمیم مضموم و واو مجهول و های مفتوح بمعنی فریبنده و امثال ان چه موه
بمعنی فریفتگی بود و افاده معنی جمع نیز کند مثل کرن بکاف تازی خفیفه و رای مفتوحین
یعنی دستها و امثال ان چه کر بمعنی دست باشد و فایده معنی تانیث نیز بخشد مثل تکن

بضم

بضم تای فوقانی خفیفه و فتح را و نون مینونه و کاف عجمی خفیفه مفتوح یعنی ماده اسب و امثال ان چه
ترنگ بمعنی اسپ باشد کما ذکرنا و گاه حرف واو معروف در اواخر اسما افاده معنی فاعلیت دهد
مثل باهرو بیای عجمی خفیفه ممدوده و های موقوفه و رای مضموم یعنی پاسبان و امثال ان چه باهرا
و پهرا بمعنی پاس و نگاهبانی باشد حرف های مکسور در اواخر اسما افاده معنی مفعول به کند مثل
واه بواو ممدوده یعنی او را و امثال ان چه وا بمعنی او باشد حرف یای معروف در
اواخر اسما افاده معنی نسبت دهد مثل اجمیری بفتح همزه و سکون جیم تازی خفیفه و میم مکسور و
یای مجهول و رای مکسور یعنی منسوب باجمیر و امثال ان و اجمیر نام شهریست مشهور در هند
و این یا در فارسی نیز مشهور و مستعمل است و گاه فایده معنی صفت و فاعلیت دهد مثل
گربی بفتح کاف عجمی خفیفه و سکون را و بای موحده خفیفه مکسور یعنی مردی موصوف بصفت غرور و
با غرور کننده و امثال ان چه گرب بمعنی غرور باشد و گاه این یا افاده معنی تانیث کند
مثل دیوی بدال عجمی خفیفه مکسور و یای مجهول و واو مکسور یعنی زن دیو کما ذکرنا قسم دوم در بیان

کلماتی که در اوایل و اواخر اسما معنی مختلفه بخشند و ان منحصر است بدو جزو جزو اول در بیان

کلماتی که در اوایل ~~و اواخر~~ اسما فایده معنی مختلفه بخشند کلماتی که در اوایل اسما فایده معنی ندا
دهند و ندا ان بود که کسی را فریاد کنند کما ذکرنا و ان ده کلمه است اول هی بهای مکسور و
یای مجهول مثل هی رام و امثال ان دوم اهی بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره

مثل ابی ام و امثال ان سوم هو بهای مضموم و واو مجهول مثل هو رام و امثال ان
چهارم اهو بفتح همزه و باقی حروف و حرکات مذکوره مثل اهو رام پنجم ای بهمزه مکسور و
بای مجهول مثل ای رام و امثال ان و این در فارسی نیز مستعمل است ششم ای هو مرکب
از ای و هو بحروف و حرکات مذکوره مثل ای هو رام و امثال ان هفتم اری بفتح همزه
و رای مکسور و یای مجهول مثل اری رام و این کلمه را در ندای مونث بیای معروف خوانند
مثل اری سکهی و امثال ان و سکهی بسین مهمله مفتوح و کاف تازی ثقیله مکسور و بای
معروف بمعنی زن مصاحبه باشد هشتم ری بدون همزه اول مثل ری رام و این کلمه را نیز
در ندای مونث بیای معروف خوانند مثل ری سکهی و امثال ان نهم ای ری مرکب از
ای و ری بحروف و حرکات مذکوره مثل ای ری رام و درین نیز برای ندای مونث
کلمه ری را که جز دوم است بیای معروف خوانند مثل ای ری سکهی و امثال ان دهم
اری ای مرکب از اری و ای بحروف و حرکات مذکوره اری ای رام و درین نیز برای
ندای مونث کلمه اری که جز اول است بیای معروف خوانند اری ای سکهی و
امثال ان کلماتی که در اوایل اسما فایده معنی نفی و سلبیه دهند اند و کلمه است اول
نر بنون مکسور و را مثل نر بهو بفتح بای موحده ثقیله و سکون واو یعنی بخوف و ترس و
امثال ان چه بهو بمعنی خوف و ترس باشد دوم ان بهمزه مفتوحه و نون مثل ان رس

۱۰ ابی بفتحه

برای مفتوحه و سین مهمله بمعنی بیمزگی و بیذوقی و امثال ان چه رس بمعنی ذوق و مزه بود
جزو دوم در بیان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی مختلفه بخشند و ان ده کلمه است اول
ونت بواو مفتوحه و نون منونه و تای فوقانی خفیفه مثل روپ ونت برای مضموم و واو
معروف و بای عجمی خفیفه موقوف یعنی صاحب حسن و جمال و امثال ان چه روپ بمعنی
حسن و جمال باشد و گاه برای مذکر در آخر کلمه مذکوره الف لاحق کنند و گویند روپ ونتا و
برای مونث یای معروف لاحق نمایند و گویند روپ ونتی و امثال ان دوم کار
بکاف تازی خفیفه ممدوده و را مثل گنکار بضم کاف عجمی خفیفه و سکون نون یعنی صاحب
علم و هنر و امثال ان چه گن بمعنی علم و هنر باشد سوم پال بپای عجمی خفیفه ممدوده و لام
مثل بهوپال ببای موحده ثقیله مضموم و واو مجهول و قیل معروف یعنی صاحب و خدای
زمین و ملک و امثال ان و انرا پادشاه و زمیندار و صاحب ملک اطلاق کنند چه
بهو بمعنی زمین باشد چهارم پت بپای عجمی و تای فوقانی خفیفین با دال مفتوح مثل
مهی پت بمیم مفتوح و های مکسور و یای معروف یعنی صاحب و خداوند زمین و صاحب
مملکت و امثال ان و انرا نیز پادشاه و زمیندار و صاحب ملک اطلاق کنند چه
مهی و مه بهای مکسوره و یای معروف و بدون یای آخر بمعنی زمین بود و قاعده کلمه است
که کلمه پت در آخر اسم زمین و ملک و عالم و مرو افاده معنی پادشاه کند مثل مهی پت

چنانکه گذشت و دبیت بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و سین مهمله موقوف و جکت
بجیم تازی و کاف عجمی خفیفین مفتوحین و تای فوقانی خفیفه و زیت بفتح نون و سکون را
و نجهزیت بنون مکسور و فتح جیم عجمی ثقیله و تای فوقانی خفیفه مشدده و رای ثقیله و امثال
ان و کلمه گنت بفتح کاف تازی خفیفه و نون و تای فوقانی خفیفه در اواخر اسما مذکوره
نیز افاده همان معنی کند مثل مهی گنت و غیران و در آخر اسم ستاره و شب افاده معنی
ماه کند مثل تاریت بتای فوقانی خفیفه ممدوده و رای موقوفه و لنس بیت بکسر نون و سکون
سین مهمله و امثال ان و در آخر اسم رود افاده معنی دریا کند مثل ندی بیت بنون
مفتوح و دال خفیفه مکسور و یای معروف و امثال ان بحکم الیس بهمزه مکسوره و یای معروف
و سین مهمله و چون انرا با کلمه دیگر وصل کنند همزه را در حالت درج حذف نمایند چه قاعده
کلیه است که هر کلمه که در اول ان همزه بود چون انرا با کلمه دیگر وصل کنند همزه را در حالت
درج حذف نمایند مثل مهیس بمیم مفتوح و های مکسور و یای مجهول یعنی صاحب و خداوند زمین
و امثال ان و انرا نیز بر بادشاه و زمیندار و صاحب ملک اطلاق کنند چه مهی و مه
چنانکه گذشت بمعنی زمین باشد ششم الیسر بهمزه مکسور و یای معروف و سین
مهمله مضموم و را و بسبب کثرت ازان شین معجمه استعمال کنند مثل کامیشر بکاف
تازی و یای موحده خفیفین اول ممدوده و ثانی مکسور و یای معروف یعنی صاحب و خداوند

شعر و امثال ان چه کاب بمعنی شعر باشد هفتم اند بهمزه مکسور و نون مشدده و دال خفیفه
مثل نرند بنون مفتوح و رای مکسور یعنی صاحب و خداوند مردان و امثال ان چه نر بمعنی مرد
باشد هشتم راج برای ممدوده و جیم تازی خفیفه مثل کبراج بکاف تازی و بای
موحده خفیفین بفتح اول و سکون ثانی یعنی ملک الشعرا چه کب بمعنی شعر باشد و امثال
ان نهم ایت بفتح همزه و سکون یای تحتانی و تای فوقانی خفیفه مثل دهلیت بدال
ثقل و لام مفتوحین و سکون یای تحتانی یعنی خداوند و صاحب سیر و امثال ان چه دهال
بمعنی سیر باشد دهم اوت بالف ممدوده و واو مفتوح و تای فوقانی خفیفه مثل لچهماوت
بلام مفتوح و جیم عجمی ثقیله و میم ممدوده یعنی زنی صاحب دولت و امثال ان چه لچهمی بیای
معروف بمعنی دولت باشد و در آخر تای فوقانی بیای معروف نیز استعمال کنند مثل
لچهماوتی و امثال ان و قاعده کلیه است که کلمه مذکور در آخر اسم گول افاده معنی بدنی
کند مثل بدباوتی ببای عجمی و دال خفیفین بفتح اول و سکون ثانی و میم ممدوده و واو
موقوفه و امثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی فاعلیت بخشد و ان شخ کلمه
است اول آیا بفتح همزه و تشدید یای تحتانی ممدوده مثل کهلیا بکسر کاف تازی ثقیله
و فتح لام و تشدید یای تحتانی ممدوده یعنی بازی کننده و امثال ان چه کهیل بمعنی
بازی و لهو و لعب باشد دوم وار بواو ممدوده و را مثل کهیلوار بکسر کاف تازی

ثقیله و سکون لام یعنی بازی کننده و امثال ان سیوم آر بالف ممدوده و را مثل کهلار
بکسر کاف تازی ثقیله و لام ممدوده یعنی بازی کننده و در آخران یای معروف نیز استعمال
کنند مثل کهلاری و امثال ان چهارم آک بالف ممدوده و کاف تازی خفیفه مثل
پیراک بفتح بای عجمی خفیفه و سکون یای تحتانی و رای ممدوده یعنی شناکننده و امثال ان
پنجم او بهمزه مضمومه و واو معروف مثل تباو بفتح بای موحده خفیفه و تای فوقانی مثقله
ممدوده یعنی راه رونده و مسافر و امثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی مصدری
دهند و ان هشت کلمه است اول بو ببای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول مثل لبو
ببای موحده خفیفه مضموم و واو مجهول و لام موقوف یعنی سخن گفتن و امثال ان دوم آئی
بالف ممدوده و همزه ملینه و یای معروف مثل ترنائی بفتح تای فوقانی خفیفه و سکون را
و نون ممدوده یعنی جوانی و امثال ان چه ترن بفتحتین بمعنی جوان باشد سیوم آپو بالف
ممدوده و بای عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول مثل متاپو بمیم مضموم و تای فوقانی مثقله ممدوده
یعنی فربهی و در تعارف روزمره در آخران بجای واو مجهول الف استعمال کنند و گویند
متاپا و امثال ان چهارم پن ببای عجمی خفیفه مفتوح و نون مثل بالپن ببای موحده خفیفه
ممدوده مفتوح و لام موقوفه یعنی طفولیت و کودکی و امثال ان و در آخر نون پن واو
مجهول و نون مغنونه نیز لاحق کنند و گویند بالپنون و در تعارف روزمره بجای واو مجهول

الف استعمال کنند

الف استعمال کنند و گویند بالپنان و امثال ان پنجم اون بنون مضموم و واو مجهول و نون مغنونه
مثل آون بالف ممدوده و واو موقوفه یعنی آمدن و در تعارف روزمره بجای واو الف
استعمال کنند و گویند آونا و امثال ان ششم پت ببای عجمی خفیفه مفتوح و تای فوقانی
مثقله یا خفیفه مثل چکپت بجیم عجمی و کاف تازی خفیفه مفتوح بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون
یعنی رعنایی و زیبایی و خودنمایی و امثال ان هفتم آپ بالف ممدوده و بای عجمی خفیفه مثل
ملاپ بمیم مکسور و لام ممدوده یعنی برخوردن و ملاقات کردن و امثال ان هشتم او
بالف ممدوده و واو مثل بناو بفتح بای موحده خفیفه و نون ممدوده یعنی ساختن و آرایش
و امثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی صفت دهند و ان ده کلمه است اول
تائی بتای فوقانی خفیفه ممدوده و همزه ملینه و یای معروف مثل سیاماتائی بکسر سین مهمله
ممدوده و یای مشموم و میم موقوفه یعنی صفت سیاهی و امثال ان چه سیام بمعنی سیاه باشد
و از ابدون خرد دوم که اسمی باشد نیز استعمال کنند مثل سیاماتا و امثال ان دوم آت
بالف ممدوده و تای فوقانی مثقله مثل چکیات بجیم عجمی و کاف خفیفه بکسر اول و سکون
ثانی و نون ممدوده یعنی صفت دهنیه و چربی و امثال ان سیوم اوت بالف ممدوده
و واو مفتوحه و تای فوقانی مثقله مثل مهراوت بکسر میم و سکون ها و رای ممدوده یعنی
صفت انوثیت و زنی و امثال ان چه مهری بکسر اول و سکون ها و رای مکسور و یای

معروف یعنی زن باشد چهارم آس بالف ممدوده وسین مهمله مثل تهاس بمیم مکسوره
تای فوقانی اثقل ممدوده یعنی صفت حلاوت شیرینی وامثال ان پنجم اِل بهمزه مکسوره
وبای معروف ولام برای مذکر در آخر لام واو مجهول لاحق کنند وگویند رنگیلو بفتح رای مغنونه
وکاف عجمی خفیفه وبای معروف یعنی مردی موصوف بصفت رنگینی ودر تعارف روز مره
بجای واو الف استعمال کنند وگویند رنگیلا وامثال ان وبرای مونث یای معروف لاحق
کنند وگویند رنگیلی یعنی زنی موصوف بصفت رنگینی وامثال ان ششم سار بسین مهمله ممدوده
وراء مثل ملنسار بکسر میم وفتح لام وسکون نون یعنی موصوف بصفت برخورد وملاقات
هفتم کا بکاف تازی خفیفه ممدوده وان مخصوص مونث وزن است مثل ابهسارکا بفتح
همزه وسکون بای موحده ثقیله وسین مهمله ممدوده وراء مکسور یعنی زنی موصوف
بصفت فسق وبدکاری وامثال ان چه ابهسار بمعنی فسق وبدکاری بود هشتم آیون بالف
ممدوده ویای تحتانی مضموم وواو مجهول ونون مغنونه مثل دهنایون بکسر دال اثقل وتای
فوقانی شعله ممدوده یعنی صفت وقاحت وبی شرمی وامثال ان نهم اول بهمزه مضموم وواو
مجهول ولام برای مذکر در اخر لام واو مجهول لاحق نمایند وگویند مجهولو بمیم مفتوح مغنونه و
جیم تازی ثقیله مضموم وواو مجهول یعنی مردی موصوف بصفت میانگی در متعارف
بجای واو الف استعمال کنند وگویند مجهولا وامثال ان وبرای مونث در آخر لام

یای معروف

یای معروف لاحق نمایند وگویند مجهولی وامثال ان دهم اوهان بهمزه مضمومه وواو مجهول
وهای ممدوده ونون مغنونه برای مذکر بعد از ها الف استعمال کنند مثل بهکوهان بفتح
بای موحده ثقیله وضم کاف عجمی خفیفه وواو مجهول یعنی مردی موصوف بصفت برحی
نیز نک چه بهکوا بفتح اول وسکون ثانی وواو ممدوده سرخ نیز نک را گویند وبرای مونث
بعد از ها بجای الف یای معروف استعمال کنند مثل بهکوهین یعنی زنی موصوف بصفت مذکوره
وامثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی تصغیر دهند وتصغیر در اصطلاح عرب
کسی را خورد وحقیر کردن است وان چهار کلمه است اول وا بواو ممدوده مثل لنکروا
بفتح لام ونون مغنونه وکاف عجمی خفیفه مفتوح وسکون را یعنی شوخک وامثال ان چه
لنکر بمعنی شوخ باشد وبرای تصغیر مونث بجای وا یا استعمال کنند بیای تحتانی ممدوده
مثل کنگریا بکافین عجمیین خفیفین مفتوحین وسکون را یعنی سبوچه وامثال ان چه کاگر
بمعنی سبو باشد ویای مذکور برای مذکر افاده معنی نسبت کند مثل کنوجیا بکاف
تازی خفیفه ونون مفتوحین وسکون واو وجیم تازی خفیفه موقوف یعنی مردی
منسوب بکنوج وکنوج نام شهریست مشهور در هند دوم را برای ممدوده مثل مهرا
بمیم مکسور ویای مجهول وهای موقوف یعنی بارانک چه مینهه بمعنی باران باشد و
امثال ان سیوم اونا بهمزه مفتوحه وسکون واو ونون ممدوده مثل دهنونا

بضم دال اثقل وفتح تای مثقله وسکون واو یعنی پسر کوچک وخورد وامثال ان چه دهوتا
باول مضموم وواو مجهول وتای فوقانی مثقله ممدوده بمعنی پسر باشد چهارم اوت بهره
مضمومه وواو معروف وتای فوقانی مثقله برای مذکر واو مجهول در آخران لاحق کنند و
گویند کلوتو بفتح کاف تازی خفیفه ولام مضمومه وواو معروف یعنی سیاهک و کاه بجای
واو معروف واو مجهول نیز استعمال کنند مثل بهروتو بفتح بای موحده ثقیله ورای مضموم
وواو مجهول یعنی ستاره کوچک وامثال ان و در هر دو صورت در تعارف روزمره
در آخر بجای واو مجهول الف استعمال کنند مثل کلوتا و بهروتا وامثال ان و برای
مونث بجای الف یای معروف لاحق نمایند مثل کلوتی و بهروتی وامثال ان کلماتی
که در اواخر اسما فایده معنی دارندگی بخشند وان دو کلمه است اول دهر بدال ثقیله مفتوح
ورا مثل کردهر بکسر کاف عجمی خفیفه وسکون را یعنی دارنده کوه وامثال ان وکردهر نام
کاهیست چه گویند گاهیه در وقتی کوه بر سر دست گرفته بود از ان باز او را کردهر نامیدند
دکلمه مذکور در آخر اسم زمین افاده معنی کوه کند مثل دهرادهر بدال ثقیله مفتوح ورای
ممدوده وامثال ان چه دهرا بمعنی زمین باشد یعنی دارنده زمین و در آخر اسم امرت
یعنی الحیات افاده معنی ماه کند مثل سدهادهر بسین مهمله مضموم ودال ثقیله ممدوده
وامثال ان و در آخر اسم ماه افاده معنی مهادیو کند مثل سسدهر بسینین مهملتین بفتح

اول

اول وسکون ثانی وامثال ان دوم دهاری بدال ثقیله ممدوده ورای مکسوره ویای
معروف مثل جتادهاری بجیم تازی خفیفه مفتوح وتای فوقانی مثقله ممدوده یعنی دارنده
جتا وامثال ان وجتا یعنی گیسوهای باهم چسپیده ویک لخت گشته باشند کلماتی که در
اواخر اسما فایده معنی دهندگی بخشند وان نیز دو کلمه است اول دای بدال خفیفه ممدوده
وهمزه ملینه ویای معروف مثل دکهدای بضم دال خفیفه وسکون کاف تازی ثقیله یعنی
رنج وآزار دهنده وامثال ان دوم دایک بدال خفیفه ممدوده وهمزه ملینه و کاف
تازی خفیفه مثل سکهدایک بضم سین مهمله وسکون کاف تازی ثقیله یعنی آرام دهنده
وامثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی کنندگی دهند وان نیز دو کلمه است
اول کر بکاف تازی خفیفه مفتوح ورا مثل دنکر بکسر دال خفیفه وسکون نون یعنی روز کننده
وامثال ان واز آن آفتاب اطلاق کنند دوم کرتا بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را
وتای فوقانی خفیفه ممدوده مثل کن کرتا بضم کاف عجمی خفیفه وسکون نون یعنی نفع و
فایده کننده وامثال ان کلماتی که در اواخر اسما فایده معنی غارت وغصب وربودگی
دهند وان نیز دو کلمه است اول هر بهای مفتوحه ورا مثل منهر بفتح میم وسکون نون یعنی
غارت کننده دل ودلربا وامثال ان و در آخر ان نون نیز لاحق کنند وگویند منهرن
وبرای مونث در آخر نون یای معروف لاحق کنند وگویند منهرنی یعنی زنی دلربا

دوم هرتا بفتح ها وسکون را وتای فوقانی ممدوده مثل های هرتا ببای موحده خفیفه ممدوده
ویای تحتانی موقوف یعنی دور کننده باد وباد برو وامثال ان هار بهای ممدوده ورا
کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی لیاقت وسزاواری دهد مثل هون هار بهای مضموم
وواو مجهول ونون موقوف یعنی شدنی ولایق وسزاوار شدن وامثال ان اوت
بفتح همزه وسکون واو وتای فوقانی ثقیله کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی آلیه دهد مثل
کسنوت بکسر کاف تازی خفیفه وسکون سین مهمله وفتح نون وسکون واو یعنی چیزی
که بدان دهقانی کرده شود وامثال ان چه کسان بکسر کاف تازی خفیفه وسین مهمله
ممدوده ونون بمعنی دهقان باشد وگاه برای مذکر در اخر ان الفی لاحق کنند وگویند گجهونا
بفتح کاف تازی خفیفه وجیم عجمی ثقیله وسکون واو یعنی چیزی که بران ستر عورت کنند چه کاجهه
بکاف تازی خفیفه ممدوده وجیم عجمی ثقیله بمعنی عورت وگس بران باشد وبرای موث
یای معروف لاحق نمایند مثل کسوتی بکاف تازی خفیفه وسین مهمله مفتوح وسکون واو
یعنی چیزی که بدان عیار زر ونقره گیرند وامثال ان چه کس بالفتح بمعنی عیار گرفتن
بود وگاه افاده معنی ظرفیت کنند مثل کجروتی بکاف وجیم تازیین خفیفین بفتح اول و
سکون ثانی وفتح را وسکون واو یعنی چیزی که دران سرمه نگاه دارند وامثال
ان بن ببای موحده خفیفه مکسور ونون کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی بی و

دون وغیره

دون وغیره وخبر دهد مثل لال بن بلا بن لام اول ممدوده وثانی موقوف یعنی بی معشوق و
امثال ان ولال بمعنی معشوق باشد ودر آخر نون الف ونون مغنونه نیز بیفزایند وگویند
لال بنان وگاه در اول اسم آورند وگویند بن لال وبنان لال وامثال ان سالا بکسر سین
مهمله ولام ممدودتین کلمه ایست که در آواخر اسما فایده معنی ظرف مکان دهد مثل دهرم سالا
یعنی جای عبادت وخیرات ودینداری وخداپرستی وامثال ان وگاه از ابدون الف
اخر استعمال کنند مثل تکسال بفتح تای فوقانی ثقیله وسکون کاف تازی خفیفه یعنی جای
سکه زدن وعیار گرفتن زر ونقره وامثال ان آهند بالف ممدوده وهای مفتوحه
ونون مغنونه ودال خفیفه کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی شامه وبوی دهد مثل
مچهلاهند بفتح میم وسکون جیم عجمی ثقیله ولام ممدوده یعنی رایحه که بهه مانند بوی ماهی
وامثال ان جر بجیم عجمی خفیفه مفتوح ورا کلمه ایست که در آخر اسم درخت افاده معنی
انبوه وبوزیه کند مثل رو کهه جر برای مضمومه وواو معروف وکاف تازی ثقیله ودر اخر
اسم صحرا وبیابان نیز افاده معنی مردم صحرایی وبیابانی کند مثل بنجر بفتح بای موحده خفیفه
وسکون نون وامثال ان ودر آخر اسم آب افاده ابر وباران کند مثل جلجر بفتح
جیم تازی خفیفه وسکون لام وامثال ان ودر آخر اسم شب افاده معنی اجنه کند
مثل نسجر بکسر نون وسکون سین مهمله وامثال ان متی بمیم مفتوح وهمزه مکسور ویای

معروف کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی کثرت و انبوهی دهد مثل جل بی بجیم تازی خفیفه مفتوح و سکون لام یعنی رود بار و دریا بار و امثال ان چه جل بمعنی آب باشد انس بهمزه مفتوحه و نون منونه و سین مهمله کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی حصه و بهره دهد مثل دسوانس بفتح دال خفیفه و سکون سین مهمله و واو ممدوده و نون مغنونه یعنی دهم حصه و امثال ان اوتی بفتح همزه و سکون واو و تای فوقانی خفیفه مکسور و یای معروف کلمه ایست که در اواخر اسما فایده معنی اندازه و مقدار دهد مثل سمجهوتی بفتح سین مهمله و سکون میم و فتح جیم تازی ثقیله و سکون واو یعنی اندازه و مقدار فهمیدن و امثال ان

باب اول در علم پنگل و ان مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در ذکر بعضی مقدمات که موقوف علیه این علم اند و ان منشعب است بر چهار شعبه

شعبه اول در بیان وضع علم پنگل و ذکر لکه و گرو و آسامی ان و ان متنوع است بسه نوع

نوع اول در بیان وضع علم پنگل باید دانست که پنگل بکسر بای عجمی خفیفه و نون منونه و فتح کاف عجمی خفیفه و لام در لغت اهل هندی دست و پا را گویند و مجازا مار را نامند و در اصطلاح علم عروض را گویند یعنی علمی که بدان اوزان شعر معلوم شود چون باعتقاد ایشان واضع این علم پنگل است یعنی مار نهند این علم را بنام واضعش پنگل خوانند و ان مار را که این علم وضع کرده سیس ناگ نامند بسینین مهملتین سین اول مکسور و یای مجهول و ان پادشاه ماران

است

است نوع دوم در ذکر لکه و گرو و آسامی ان و ان منقسم است بدو قسم قسم اول در بیان لکه باید دانست که لکه بفتح لام و کاف عجمی ثقیله در لغت بمعنی خرد بود و در اصطلاح اهل این فن حرفی را گویند که در تلفظ خرد باشد و ازا یک ماترا اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ ان یکدرجه است و علامت ان بشکل حرف الف نویسند بدین شکل ا و ان بر سه گونه است اول حرف مفتوح که بحسب کتابت فارسیه هیچ حرفی از الف و واو و یای تحتانی در آخر ان لاحق نباشد مثل اَ و امثال ان دوم حرف مکسور که هیچ حرفی از حروف ثلثه مذکوره بان لاحق نبود مثل اِ و امثال ان سیوم حرف مضموم که هیچ حرفی از حروف ثلثه مذکوره بان لاحق نبود مثل اُ و امثال ان و در بعضی محل بنا بر ضرورت کمی ماترا یعنی در محلی که قلت ماترا ضرور باشد در ان محل دو حرف دیگر را نیز لکه اعتبار کنند اول ای بهمزه مکسوره و یای مجهول و امثال ان دوم او بهمزه مضمومه و واو مجهول و امثال ان و بعضی جا بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل گر باشد ازا لکه خوانند و یک ماترا گیرند و ماترا بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده در لغت بمعنی مقدار بود و در اصطلاح مقدار تلفظ که در حروف باشد

قسم دوم در بیان گر باید دانست که گر بضم کاف عجمی خفیفه و رای در لغت بمعنی کلان است و در اصطلاح حرفی را گویند که در تلفظ کلان باشد و ازا دو ماترا اعتبار کنند زیرا که مقدار تلفظ ان بدو درجه است و علامت ان بشکل همزه نویسند

بدین شکل ی وان بر ده گونه است اول آ بالف ممدوده و امثال ان دوم ای بهمزه مکسور
ویای معروف و امثال ان سیوم او بهمزه مضمومه و واو معروف و امثال ان چهارم
ای بهمزه مکسوره و یای مجهول و امثال ان و از ادر محلی که قلت ما تر اضرورت باشد لکه اعتبار کنند و بک
ما تر اگیرند کما ذکرناه پنجم ای بهمزه مفتوحه و سکون یای تحتانی و امثال ان ششم او بهمزه
مضمومه و واو مجهول و امثال ان و از ادر محلی که قلت ما تر اضرورت باشد لکه اعتبار کنند و یک
ما تر اگیرند کما ذکرناه هفتم او بفتح همزه و سکون واو و امثال ان هشتم حرف منونه مغنونه
خواه مفتوح بود خواه مکسور خواه مضموم یعنی حرفی متحرک بیکی از حرکات ثلثه که بعد از وی
نون منونه بود مثل اَوْنْ اِوْنْ اُوْنْ و امثال ان نهم حرفی که در آخران های ساکن لاحق
بود و ان حرف خواه مفتوح خواه مکسور خواه مضموم مثل اَهْ و اِهْ و اُهْ و امثال ان و این
حرف مذکوره بحسب قرارداد ایشان مفرد اند و بحسب کتابت و قرارداد فارسی مرکب اند ازدو
حرف چنانکه پوشیده نیست دهم حرف ماقبل مشدد را اگر اعتبار کنند اگرچه لکه باشد چنانکه
در لفظ مجهه بفتح میم و لشدید جیم عجمی اثقل حرف میم را اگر اعتبار کنند و اهل عروض ما حرف مشدد
را دو حرف گیرند و بعضی جا بنابر ضرورت وزن شعر حرفی که در اصل لکه باشند از اگر خوا
ودو ما تر اگیرند و گاه باشد که بنابر ضرورت زیادتی ما تر ا یعنی در محلی که کثرت ما تر ا
ضرور باشد حرف آخر تک را اگرچه لکه باشد گرا اعتبار کنند و دو ما تر اگیرند و تک های و قوافی

وکاف

کاف تازی خفیفین بضم اول مصراع را گویند و قافیه را که در آخر مصرع واقع شده باشد
از ایک گر گیرند نوع سوم در اسامی لکه و گران منقسم است بدو قسم قسم اول در اسامی
لکه سَسَر بفتح سین مهمله و را مبر بمیم مکسور و یای مجهول و راذند بفتح دال خفیفه و نون منونه
و دال مثقله کاهل لکاف تازی خفیفه ممدوده و فتح ها و لام رب بفتح را و بای موحده خفیفه کشیده
بفتح کاف عجمی خفیفه و نون مغنونه منونه و دال ثقیله رس بفتح را و سین مهمله و نون منونه و کاف
تازی ثقیله کهنک بفتح کاف تازی ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه کرال بفتح
کاف تازی خفیفه و سکون را و فتح همزه و لام رور برای مضموم و واو معروف
و همزه مفتوحه پهل بضم پای عجمی ثقیله و تشدید لام سسه بکسر سین مهمله و یای
معروف و نون مغنونه دهاجل بفتح همزه و جیم عجمی خفیفه و لام ریه برای مکسور و یای
مجهول و های موقوف کل بفتح کاف تازی خفیفه و لام گسم بضم کاف
تازی خفیفه و سین مهمله و میم قسم دوم در اسامی گر نیورسون بکسور و یای
مجهول و ضم همزه ور اکیور کاف تازی خفیفه مکسور و یای مجهول و
ضم همزه و دارسان بفتح را و سکون سین مهمله و نون اول ممدود
و تالی مغنونه بهرن بفتح بای عجمی موحده ثقیله و سکون را و نون
چامر بجیم عجمی خفیفه ممدوده و فتح میم اور اهن بفتح های عجمی ثقیله و نون سک

ما تر و بر خواسند و در بعضی محل
بنابر ضرورت کمی ما تر ا دو گر
[illegible] گر یکجا واقع [illegible]
[illegible]

بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و کاف تازی خفیفه بالس بمیم ممدوده
و ضم نون و سین مهمله تارهای ممدوده درارمالسک تتار فوقانی خفیفه
ممدوده و فتح لام و نون منونه و کاف تازی خفیفه کندل بضم کاف تازی
خفیفه و نون منونه و فتح دال مهمله و لام ملبا بفتح بای موحده خفیفه و لام مکسور
و بای تحتانی ممدوده رس بفتح را و یای تحتانی و نون بامر بای موحده
خفیفه ممدوده و فتح میم درارمال بهار فوقانی خفیفه ممدوده و لام هن بفتح میم و
سکون های تحتانی و نون کنکن بفتح کاف تازی خفیفه و نون منونه و
کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون دهن بضم دال مهمله و نون حنه بکسر جیم
تازی خفیفه و نون مشدده بدتار فوقانی الفل الکس بالف ممدوده و نون
منونه و ضم کاف تازی خفیفه و سین مهمله سعه دوم در تعداد و طریق
استخراج کن و دیگر اشکال و اسامی آن و آن متنوع است بدو
نوع نوع اول در تعداد و طریق استخراج کنهای ماترا بر ستار و آن
منقسم است بدو قسم قسم اول در تعداد کنهای ماترا بر ستار
بباید دانست که بفتح کاف عجمی خفیفه و نون در اصطلاح اهل این فن
شکلی بود مفرد یا مرکب از حروف لکه دکر دیا دولکه دیا دوکر پس گویم که این

بر دو گونه است

بر دو گونه است یکی ماترا بر ستار دوم برن بر ستار ماترا بر ستار بمیم ممدوده
و های فوقانی خفیفه موقوف درای ممدوده و فتح های عجمی خفیفه و را دسکون
سین مهمله و تای فوقانی خفیفه ممدوده و را آنرا گویند که در
استخراج آن ماترا معتبر باشد چنانکه بعد ازین معلوم شود و جمله پنج
سی و یک است و کن مذکور زیاده از سه کر باشد لکه نباشد و
کمتر از یک کر و دو لکه نبود و مبادی مخارج کنهای ماترا بر ستار
پنج شکل است و باقی اشکال کنهای دیگر از آن مبادی
خارج شود مبدا اول دو ماترا که یک حرف کر باشد بدین شکل ک و از آن
یک شکل دیگر خارج شود مبدا دوم سه ماترا که اول یک لکه
بعد از آن یک کر باشد بدین شکل لا و از آن دو شکل دیگر خارج شود
مبدا سیوم چهار ماترا که دو کر باشد بدین شکل کک و از آن
چهار شکل دیگر خارج شود مبدا چهارم پنج ماترا که اول یک لکه
بعد از آن دو کر باشد که بدین شکل لکک و از آن هفت شکل دیگر خارج شود
مبدا پنجم شش ماترا که سه کر باشد بدین شکل ککک و از آن دوازده
شکل دیگر خارج شود مبدا دیگر زیاده از شش ماترا نیز متصور و

و ممکن نیست اما آنچه کهای ماترا از سار در علم مستعمل و موسوم است سی و یک
کن است قسم دوم در طریق استخراج کهای ماترا پرستار باید دانست که
طریقه استخراج کهای مذکوره چنانست که اول ماتراهای اصل که مبدای آنست
و مخرج کهها دیگر چنانکه سابق مذکور شد از جای خود چنانچه بطریقی که رسم
کاسان اهل هند است نویسند بعد از آن در زیر گر اول از مبدا مسطور در هر مرتبه
که یافته شود خواه در مرتبه اول و خواه دوم علامت لگه نویسند پس اگر ما بعد
گر مذکور گر دیگر یافته شود مقابل گرگر نویسند الی آخره بعد از آن درین
شکل هائی که در زیر شکل مبدا مرقوم گشته نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده
اند از ماتراهای شکل مبدا نقصان کنند بعد از نقصان آنچه از ماتراهای
مبدا مذکور باقی ماند آنرا ما قبل علامت لگهی که در زیر گر اول از شکل مبدا اولا
نوشته شد نویسند خواه لگه باشند خواه گر و اگر ما بعد گر اول از مبدا مسطور گر
دیگر یافته شود و آن غیر از مبدا اول و دوم که دو ماترای و سه ماترای باشند شده بود
پس همان یک ماترا را که در زیر گر مبدا نوشته شد از ماتراهای مبدا مسطور
همان طریق که مذکور شد نقصان کنند و باقی را ما قبل آن یک ماترا از مبدا نویسند
اگر مبدا مسطور همان طریق که مذکور شد دو ماترائیست علامت لگه نویسند

دیگر سه ماترائیست علامت گر نویسند بعد از آن در زیر گر اول از شکل هائی در هر
مرتبه که یافته شود نیز همان طریق علامت لگه نویسند پس اگر ما بعد گر مذکور لگه
دیگر یافته شود مقابل لگه لگه و مقابل گر گر نویسند الی آخره بعد از آن درین
شکل اخیر نظر کنند تا چند ماترا نوشته شده اند بدستور سابق از ماتراهای
مبدا نقصان کنند آنچه باقی ماند آنرا ما قبل علامت لگهی که در زیر گر اول از شکل سابق
نوشته شده بطریق انحصار لگه و گر نویسند یعنی اگر یک ماترا باقی ماند همان یک
لگه نویسند و اگر دو ماترا باقی ماند یک گر نویسند و گر سه ماترا باقی ماند
اول یک لگه بعد از آن یک گر نویسند و اگر چهار ماترا باقی ماند دو گر نویسند
و اگر هیچ ماترا باقی نماند اول یک لگه بعد از آن دو گر نویسند همچنین در زیر هر شکل
مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه سر همه لگه حاصل شود و آن شکل آخرین مبدا
بود و اگر بعد گر اول شکل مذکور لگه و گر دیگر یافته شود همان یک ماترا که در زیر گر اول نوشته
شده اند از ماتراهای مبدا مسطور همان طریقی که گفته شد نقصان کنند و باقی
را ما قبل آن یک ماترا همان دستور که مذکور شد نویسند مثلا دو
ماترا که یک گر باشد و مبدا اول است از مبادی خمسه مذکوره اول نوشتیم
بعد از آن در زیر گر مسطور لگه نوشتیم و این یک ماترا را از ماتراهای شکل مبدا

که دو دست نقصان کردیم یک ماترا باقی ماند انرا ما قبل لکهی که در زیر کند اشته ام
نوشتیم شکل دوم که دو لکه باشد حاصل شد و اشکال مبدا اول که دو ماترا باشد
تمام شد چه در استخراج کنهاا از هر مبدا که باشد چون در هر شکلی همه لکه حاصل شوند
اشکال مبدا بران شکل تمام شوند و بهمین طریق سه ماترا که اول یک لکه و بعد
ازان یک گرباشد و مبدا دوم است اولا می نویسیم و در زیر ان شکلها استخراج
میکنیم تا انکه شکل سوم هر سه لکه حاصل شود و در زیر چهار ماترا که دو گر باشند و
مبدا سوم است شکلها استخراج میکنیم تا انکه شکل پنجم هر چهار لکه حاصل شود و
در زیر پنج ماترا که اول یک لکه و بعد ازان دو گر باشند و مبدا چهارم است
شکل ها استخراج میکنیم تا انکه شکل هشتم هر پنج لکه حاصل شود و در زیر شش ماترا که
سه گر باشند و مبدا پنجم است شکلها استخراج میکنیم تا انکه شکل سیزدهم هر شش لکه
حاصل شود و اشکال کنهای سی و یک گانه ماترا پرستار است

ککک				
ککاا	ککا	کک	کا	ک
کاکا	کاک	کاا	اک	اا
کااک	کااا	اکا	ااا	
کاااا	اکک	ااک		
اککا	اکاا	اااا		
اکاک	ااکا			
اکااا	اااک			
ااکک	ااااا			
ااکاا				
اااکا				
ااااک				
اااااا				

نوع دوم

نوع دوم در تعداد طریق استخراج کنهای برن پرستار و ان منقسم است بدو قسم
قسم اول در تعداد کنهای برن پرستار باید دانست که کنهای برن پرستار
بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره
است که بحسب حروف حاصل شوند چه برن بمعنی حرف باشد و ان جمله چهارده
است و کن مذکور زیاده از سه گر و کمتر از یک لکه نباشند و مبادی مخارج
کنهای برن پرستار سه است مبدا اول یک حرف گر بود بدین شکل ک وازان
یک شکل دیگر خارج شود مبدا دوم دو حرف گر بود بدین شکل کک وازان
سه شکل دیگر خارج شوند و مبدا سوم سه حرف گر بدین شکل ککک وازان
هفت شکل دیگر خارج شود **قسم دوم** در طریق استخراج کنهای برن پرستار
باید دانست که طریق استخراج کنهای مذکور چنان است که اول گرهائی
مبدا را نویسند بعد ازان در زیر گر اول از مبدا مسطور لکه نویسند پس اگر
مابعد گر مذکور حرف گر دیگر یافته شود مقابل ان نیز گر نویسند الی اخره زیرا که
در مبادی همه گر است و در شکل های دیگر که از مبادی مستخرج اند در زیر
گر اول لکه نویسند پس اگر مابعد گر مذکور حرف دیگر یافته شود مقابل گر گر و
مقابل لکه لکه نویسند بعد ازان در شکل مستخرج نظر کنند که حروف شکل مسطور

باحروف شکل سابق برابر است یا کم ازان اگر برابر بود فهو المراد و اگر کمتر باشد
اول از اکثر نقصان کنند آنچه باقی ماند و ان زیاده بر یک حرف گر نتواند بود از ما قبل
لکهی که در زیر گر اول نوشته ایم بنویسند اگر حرف دیگر یافته نشود چنانکه مذکور
شد اقل از اکثر نقصان کرده آنچه باقی ماند القدر حرف گر ما قبل لکهی گر در زیر
گر اول نوشته شد رقم کنند همچنین در زیر هر شکلی مستخرج شکل دیگر نویسند تا آنکه
بر همه لکه حاصل شود و ان شکل آخرین هر مبدا بود و اگر ما بعد گر اول مبدای
مذکور گر دیگر یافته نشود همان یک لکه که اول نوشته شده شکل دوم آن مبدا
بود مثلا یک گر که مبدا اول است از مبادی ثلثه مذکوره اولا نوشتیم و
در زیر گر مسطور لکه نوشتیم و این شکل دوم مبدا مسطور است و همچنین دو گر که مبدا
دوم است نوشتیم و در زیر ان شکلها نوشتیم تا آنکه شکل چهارم دو لکه حاصل شد
و در زیر سه گر که مبدا سیوم است شکلها ثبت کردم تا آنکه شکل هشتم سه لکه
حاصل شد و اشکال چهارده گانه بر این دستار است

ییی
یی ا
ی ا ی
ی ا ا
ا ی ی
ا ی ا
ا ا ی
ا ا ا

یی
ی ا
ا ی
ا ا

ی
ا

شعبه سیوم

شعبه سیوم در اسامی کنهای ماترا پرستار و ان متنوع است به پنج نوع
نوع اول در اسامی دو شکل مبدا اول از مبادی خمسه کنهای ماترا پرستار
که دو ماترا باشد و اسامی شکل اول که یک گر باشد در نوع سیوم از شعبه اول
ازین فصل مذکور شد اسامی شکل دوم از مبدا مذکور که دو لکه باشد نبی بکسر نون
خفیفه و فتح یای تحتانی و بای عجمی خفیفه مکسور و یای تحتانی مفتوح و از انجست تطابق
حرکت هر نبر گویند بهای مفتوحه و رای پرموسی بفتح بای عجمی خفیفه و سکون
را و میم مضموم و واو مجهول و سین مهمله موقوف و بای عجمی خفیفه مکسور و یای
تحتانی مفتوح تس باس بکسر تای فوقانی خفیفه و سکون سین مهمله و میم ممدوده
و سین مهمله **نوع دوم** در اسامی سه شکل مبدا دوم از مبادی خمسه مذکوره
که سه ماترا باشد آسامی شکل اول که یک لکه و یک گر بود دهوجن بضم دال
ثقیله و فتح واو و کسر جیم عجمی خفیفه و تشدید نون تومر بتای فوقانی مضموم و واو
مجهول و فتح میم و را اتبیر بضم تای فوقانی خفیفه و نون مشنوه و فتح بای موحده خفیفه
و را ... بای عجمی و تای فوقانی خفیفین بفتح اول پبن بای عجمی و بای
موحده خفیفین مفتوحین و نون رسیاس بفتح را و سکون سین مهمله و یای
موحده خفیفه ممدوده و الف سین مهمله و بعضی از انجست تطابق حرکت ر ما یر گویند

برای مفتوحه وسیم ممدوده آسامی شکل دوم از مبدا ار مذکور که اول یک کرو آخر یک
لکه باشد سرلی بضم سین مهمله وسکون را و بای موحده خفیفه مفتوحه وسکون یای
تحتانی نندنبوبین بنون اول مفتوح وثانی منونه ودال خفیفه تال بتای فوقانی
خفیفه ممدوده ولام کرتال بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را و تای فوقانی
خفیفه ممدوده ولام سمد بفتح سین مهمله وضم میم وتشدید دال خفیفه تور بتای
فوقانی خفیفه مضموم و واو معروف و را وبعضی از ا بحسب تطابق حرکت
رام هر نامند برای ممدوده وسیم و اسامی شکل سوم از مبدا ار مذکور که سه لکه باشد
سهاب رس بهای موحده ثقیله ممدوده وبای موحده خفیفه موقوف و فتح را و سین
مهمله بار بنون ممدوده ور اکنه بضم کاف تازی خفیفه و فتح نون و ها نوع سیوم
در آسامی سه شکل مبدا ار سیوم از مبادی خمسه مذکوره که چهار ماترا باشد اسامی
شکل اول که دو کرو باشد کرن بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را و نون رسیا
بفتح را وسکون سین مهمله و یای تحتانی ممدوده مهرن بفتح میم وسکون نون
و فتح ها وسکون را و نون سرال بضم سین مهمله وسکون را و فتح همزه ولام
آسامی شکل دوم از مبدا ار مذکور که اول دو لکه و آخر یک کرو باشد کریان بفتح
کاف تازی خفیفه وسکون را و یای عجمی خفیفه ممدوده ونون بهرت بفتح بای عجمی

خفیف

خفیفه وسکون ها و را مفتوحه ونون کرال بفتح کاف تازی خفیفه وسکون را
و فتح همزه ولام کمل بفتح کاف تازی خفیفه ومیم مفتوحین ولام هته بفتح ها وتشدید
تای فوقانی ثقیله بهو بضم بای موحده ثقیله و فتح واو باه ببای موحده خفیفه ممدوده
و ها دند بفتح دال خفیفه ونون منونه ودال مثقله آسن بالف ممدوده وکسر سین مهمله
ونون ران برار و همزه مفتوحین و نون کاهن بکاف تازی خفیفه ممدوده و همزه مفتوحتین
وبای موحده ثقیله و را مفتوحین ونون آسامی شکل سیوم از مبدا ار مذکور که
اول و آخر دو لکه و میانه یک کرو بود بهو هر بفتح بای عجمی خفیفه و یای تحتانی مضموم و واو مجهول
و فتح ها و را تهن بفتح تای فوقانی ثقیله ونون برج کوپال بکسر بای موحده خفیفه
وسکون را و جیم تازی خفیفه موقوف و کاف عجمی خفیفه مضموم و واو مجهول و
بای عجمی خفیفه ممدوده ولام بسها بفتح بای موحده خفیفه وضم سین مهمله و های
ممدوده ناک بنون ممدوده وکسر همزه و کاف تازی خفیفه چکنی بجیم عجمی و کاف
تازی خفیفین بفتح اول و تشدید ثانی و بای موحده خفیفه مفتوح وسکون یای
تحتانی بهولی بضم بای موحده ثقیله و فتح واو وبای موحده خفیفه وسکون یای
تحتانی نزند بفتح نون وکسر را و نون منونه و دال خفیفه اسامی شکل چهارم
از مبدا ار مذکور که اول یک کرو آخر دو لکه باشد چرن بفتح جیم عجمی خفیفه وسکون

راونون پار بفتح بای عجمی خفیفه ممدوده وهمزه ربفتح را وکسر همزه کاد بکاف عجمی خفیفه
ممدوده ودال ثقیله بل بفتح بای موحده خفیفه ولام آسامی شکل پنجم از مبدأ
مذکور که چهار لکه باشد بپت ببای موحده خفیفه وبای عجمی خفیفین بکسر اول و تشدید
ثانی سپهر بسین مهمله مکسور و یای مجهول وهای مفتوح ورا سریح بفتح سین مهمله
وسکون را وفتح بای عجمی خفیفه ونون منونه وجیم عجمی خفیفه دابر بکسر دال خفیفه و
فتح همزه وبای موحده خفیفه مفتوح ورا **نوع چهارم** در آسامی هشت شکل مبدأ
چهارم از مبادی خمسه مذکوره که پنج ماترا باشد آسامی شکل اول از مبدای مذکور
که اول یک لکه وآخر دو گر بود انداسن بکسر همزه ونون منونه ودال خفیفه ممدوده و
وفتح سین مهمله ونون اه بفتح همزه وکسر ها کنجر بضم کاف تازی خفیفه ونون منونه و
فتح جیم تازی خفیفه ورا دنتی بفتح دال خفیفه ونون مهمله وتا رفوقانی خفیفه مکسور و
یای معروف جهت بفتح جیم تازی ثقیله ونون منونه وبای عجمی خفیفه برک
بفتح بای عجمی خفیفه وکسر را وکاف تازی خفیفه براد ببای موحده خفیفه مکسور و
را ممدوده ودال ثقیله مانند بمیم وهمزه مفتوحتین ونون منونه ودال ثقیله بینان
ببای موحده خفیفه مکسور ویای معروف ونونین نون اول ممدوده وثانی مفتوحه
جگه بفتح جیم تازی خفیفه وتشدید کاف تازی ثقیله کرد بفتح کاف عجمی خفیفه

ورای

ورای مضموم ودال ثقیله اسم شکل دوم از مبدا مذکور که اول وآخر دو گر ومیانه یک
لکه بود سور بسین مهمله مضموم وواو معروف ورا اسم شکل سویم که اول سه لکه وآخر
یک گر باشد چاو بجیم عجمی ممدوده وواو اسم شکل چهارم که اول دو گر وآخر یک لکه بود
هر بهای مکسور ویای معروف ورا اسم شکل پنجم که اول دو لکه وآخر یک گر و یک
لکه بود سپهر بسین مهمله مکسور ویای مجهول وهای مفتوح ورا اسم شکل ششم که اول
یک لکه و یک گر وآخر دو لکه بود کسم بضم کاف تازی خفیفه وفتح سین مهمله وسکون میم اسم
شکل هفتم که اول یک گر وآخر سه لکه بود اه بفتح همزه وکسر ها اسم شکل هشتم که پنج
لکه بود پاک ببای عجمی خفیفه ممدوده وکسر همزه وکاف تازی خفیفه **نوع پنجم** در
آسامی سیزده شکل مبدا پنجم از مبادی خمسه مذکوره که شش ماترا باشد اسم
شکل اول از مبدا مذکور که سه گر بود هر بهای مفتوحه ورا اسم شکل دوم که اول دو
لکه وآخر دو گر بود سس بسینین مهملین اول مفتوح اسم شکل سوم که یک لکه و یک گر
باز یک لکه و یک گر بود سور بسین مهمله مضموم وواو معروف ورا اسم شکل
چهارم که اول یک گر ومیانه دو لکه وآخر یک گر بود سک بفتح سین مهمله وتشدید کاف
تازی خفیفه اسم شکل پنجم که اول چهار لکه وآخر یک گر بود سس بسینین مهملین اول
مکسور ویای مجهول اسم شکل ششم که اول وآخر دو لکه ومیانه دو گر بود اه بفتح همزه

وکسرها اسم شکل هفتم که یک گره و یک لکه و یک گره و یک لکه بود مکمل بکاف تازی
خفیفه و میم مفتوحتین و لام اسم شکل هشتم که اول سه لکه و آخر یک گره و یک لکه بود ببنه
بفتح بای موحده خفیفه و نون منونه و بای موحده ثقیله اسم شکل نهم که اول دو گره
و آخر دو لکه بود کل بفتح کاف تازی خفیفه و لام اسم شکل دهم که اول و
آخر چهار لکه و میانه یک گره بود چند بفتح جیم عجمی خفیفه و نون منونه و دال خفیفه اسم
شکل یازدهم که اول یک لکه و یک گره و آخر سه لک بود دهو بضم دال ثقیله و
فتح واو اسم شکل دوازدهم که اول یک گره و آخر چهار لکه بود دهسرم بفتح
دال ثقیله و سکون را و میم اسم شکل سیزدهم که شش لکه بود سال اربسین مهمله
ممدوده و لام مکسوره و فتح همزه و را **شعبه چهارم** در بیان کن واکن و لواحق آن و
متنوع است بچهار نوع **نوع اول** در بیان کن واکن و آن منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان کن باید دانست که کن در اصطلاح اهل این فن عموما شکلی
را گویند که از یکحرف یا از ترکیب حروف حاصل شود کما ذکرناه و خصوصا
شکلی را گویند که آوردن آن در ابتدای کلام میمنت داشته باشد و آن از جمله
کنهائی که سابق مذکور شد چهار شکل است با اسامی مختلفه غیر اسامی که سابق
در ذیل آنها ایراد نموده بدین تفصیل ملکن نکن بهکن یکن **ملکن** بمیم و کاف

عجمی خفیفه مفتوح و نون ساکن شکلی بود مرکب از سه حرف گره بدین شکل **ددد** **نکن** بفتح
نون و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از سه لکه بدین شکل **۱۱۱**
بهکن بفتح بای موحده ثقیله و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از
سه حرف که اول آن یکحرف گره و آخر دو لکه باشد بدین شکل **۱۱د** **یکن** بفتح یای
تحتانی و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از سه حرف که اول آن
یکحرف لکه و آخر دو حرف گره باشد بدین شکل **دد۱** و این اشکال چهارگانه را
بحسب تطابق حرکت با اسامی دیگر غیر اسامی مذکوره نیز استعمال کنند یعنی هر
شکلی را بمطابق ما ترادف لکه و گره آن نامی گذاشته اند چنانکه ملکن را که سه گره
است اندرانی گویند بکسر همزه و نون منونه و دال خفیفه و رای متصله ممدوده
و نون مکسوره و یای معروف که در اسم اندرانی نیز سه حرف گره است و علی هذا القیاس
نکن را که سه لکه است امرنامند بهمزه و میم مفتوحتین و را و بهکن را که یک گره
و دو لکه است نارد گویند بنون ممدوده و رای مفتوحه و دال خفیفه و یکن را که
یک لکه و دو گره است ترهنکی نامند بکسر تای فوقانی خفیفه و دال خفیفه و رای
متصله و فتح بای موحده ثقیله و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مکسوره و یای معروف
اما رای متصله در حروف محسوب نیست **قسم دوم در بیان اکن** باید دانست

که اکن بهمزه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و نون در اصطلاح اهل این فن شکلی را
گویند که آوردن آن در ابتدای کلام بدلین بود و آن نیز از جمله کنهای که سابق
مذکور شد چهار شکل است با اسامی مختلفه غیر آسامی که سابق در ذیل آنها ایراد
پذیرفته بدین تفصیل جکن رکن سکن تکن **جکن** بجیم تازی و کاف عجمی خفیفین
مفتوحین و نون شکلی بود مرکب از سه حرف که اول و آخر آن دو حرف لکه و میانه
یکحرف کر باشد بدین شکل **ادا** **رکن** بفتح را و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود
مرکب از سه حرف که اول و آخر آن دو حرف کر و میانه یکحرف لکه باشد بدین
شکل **داد** **سکن** بفتح سین مهمله و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود
مرکب از سه حرف که اول آن دو حرف لکه و آخر آن یکحرف کر بود بدین شکل **داا**
تکن بفتح تای فوقانی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره شکلی بود مرکب از
سه حرف که اول آن دو حرف کر و آخر یکحرف لکه باشد بدین شکل **ادد** و این
اشکال چهارگانه را نیز بحسب تطابق حرکت با اسامی دیگر غیر آسامی مذکوره
استعمال کنند یعنی مطابق بازاو لکه و کر هر شکلی را نامی گذارند چنانکه جکن را
که طرفین لکه و در میان کر است کنیس گویند بکاف عجمی خفیفه مفتوح و نون مکسور و
یای مجهول و سین مهمله که در لفظ کنیس نیز طرفین لکه و میانه کر است و همچنین رکن

راکه طرفین

را که طرفین کر و میانه لکه است را و هکا نامند برای ممدوده و کسر دال مهمله و کاف
تازی خفیفه ممدوده و سکن را که دو لکه و یک کر است دهرتی خوانند بفتح دال
ثقیله و کاف تازی خفیفه ممدوده و سکون را و نون مکسور و یای معروف و
تکن را که دو کر و یک لکه است آنند نامند بالف ممدوده و نونین اول مفتوح
و ثانی منونه و دال خفیفه **نوع دوم** در طریق استخراج کن و اکن هشتگانه مذکوره
و بیان دیوتاهای هریکی از آن و آن منقسم است بدو قسم **قسم اول** در طریق
استخراج کن و اکن هشتگانه مذکوره بباید دانست که طریق استخراج کنهای هشتگانه
مذکوره چنان باشد که اول یک کر نویسند و در زیر آن یک لکه نویسند و
همچنین در زیر هم یک کر و یک لکه نویسند تا آنکه درین سطر چهار کر و چهار لکه
ممزوج در طول نوشته شود بعد از آن در طرف مقابل این سطر جانب راستای آن
کاتب اول دو کر نویسند و در زیر آن دو لکه نویسند باز دو کر نویسند و در زیر آن
دو لکه نویسند تا آنکه درین سطر دوم نیز چهار کر و چهار لکه نوشته شود باز در مقابل
سطر دوم بجانب راستای آن اول چهار کر نویسند بعد از آن در زیر آن چهار
لکه نویسند و چون بدین ترتیب سه سطر طولانی نوشته شود از این سه سطر مذکور
هشت سطر سه حرفی در عرض مرتسم شود هر سطر عرضی از آن سطور یک کن باشد

چنانکه سطر اول بکن بود وان سه کر است وسطر دوم بکن وان یک لکه و دو کر
است وسطر سوم رکن وان طرفین کر و میانه لکه است وسطر چهارم سکن و
ان دو لکه و یک کر است وسطر پنجم بکن وان دو کر و یک لکه است وسطر ششم
جکن وان طرفین لکه و میانه کر است وسطر هفتم بهکن وان یک کر و دو لکه است
وسطر هشتم بکن وان سه لکه است چنانکه اگر از سر هر کن مذکور حرفی گیرند مجموع آن
م ی ر س ت ج ب ن شود و کنهای هشتگانه برین بر ستار که از ابتدا
سوم است بعینه بهمین شکل و ترتیب است چنانکه سابق ارتسام یافته **قسم دوم**
در بیان دیوتاهای هر یکی از کن های هشتگانه مذکوره باید دانست که دیوتا
بدال خفیفه مکسور و یای مجهول و واو موقوف و تای فوقانی خفیفه ممدوده در ین
محل مراد از موکل و مربی است پس دیوتای مکن که سه حرف کر بود زمین است و
دیوتای بکن که آخر حرف لکه بود مار است و دیوتای بهکن که یکحرف کر و دو حرف
لکه بود ماه است و دیوتای بکن که یکحرف لکه و دو حرف کر بود آب است ع
دیوتای جکن که اول و آخر دو حرف لکه و میانه یکحرف کر بود افتابست و دیوتای
رکن که اول و آخر دو حرف کر و میانه یکحرف لکه بود آتش است و دیوتای سکن
که اول دو حرف لکه و آخر یکحرف کر بود باد است و دیوتای بکن که اول دو حرف

کرو دو

کر و آخر یکحرف لکه بود آسمان است **نوع سیوم** در نسبت کنهای هشتگانه مذکوره
با همدیگر باید دانست که مکن که سه کر بود و نکن که سه لکه باشد این هر دو را باهم
مت گویند بکسر میم و تشدید تای فوقانی خفیفه یعنی دوست وان تمام دوستی
است و بهکن که اول یک کر و آخر دو لکه باشد و یکن که اول یک لکه و آخر دو کر بود
واین هر دو را باهم بهج نامند بکسر بای موحده ثقیله و تشدید جیم عجمی خفیفه یعنی آشنا
وان نیم دوستی است و سکن که اول دو لکه و آخر یک کر باشد و تکن که اول
دو کر و آخر یک لکه باشد و این هر دو را باهم ار گویند بفتح همزه و را یعنی دشمن و
ان تمام دشمنی است و جکن که اول و آخر لکه و میانه کر بود و رکن که اول و آخر کر
و میانه لکه بود این هر دو را باهم اواس نامند بضم همزه و واو ممدوده و سین مهمله
یعنی بیگانه وان نیم دشمنی است **نوع چهارم** در بیان اثر کنهای هشتگانه مذکوره
و سعادت و نحوست ان و ذکر حروف منحوسه در اشعار وان منقسم است بدو قسم
قسم اول در بیان اثر کنهای هشتگانه مذکوره باید دانست که مکن که سه کر باشد
در ابتدای کلام دولت و شادی بود و نکن که سه لکه باشد نیز عیش و کامرانی
بود و بکن که یک لکه بود و دو کر دولت و فتح و فیروزی بود و عقل بفزاید و بهکن که
یک کر و دو لکه بود شادی کند و جکن که اول و آخر لکه و میانه کر بود رنج و بیماری

اور دو رکن که اول و آخر کرد و میانه لکه بود مرگ آورد و سکن که اول دو لکه و آخر
یک کر بود آواره کند و پریشانی آورد و یکی که اول دو کر و آخر یک لکه بود خالی
و بی بهره باشد و دو رکن که باهم مت باشند در ابتدای کلام یکجا آوردن عیش و
دولت بود و عقل بیفزاید و اگر اول مت و آخر بهج باشد فتح و دولت بود و
اگر اول مت باشد و آخر اواس باشد از برادران و دوستان جدائی بود
و اگر اول مت و آخر ار باشد برادران و خویشاوندان آزار دهند اگر
هر دو بهج باشند درازی عمر بود و اگر اول و آخر اواس بود نقصان مال شود و
اگر اول بهج و آخر ار باشد بد و زبون باشد و اگر اول اواس باشد و آخر مت
بود سستی کارها باشد و اگر اول اواس و آخر بهج بود بهمه جهت خرابی باشد
و اگر هر دو اواس باشند بسیار بد است و گر اول اواس و آخر ار بود اقربا و
خویشاوندان دشمن شوند و اگر اول ار و آخر مت بود خالی و بی بهره باشند
و اگر اول ار و آخر بهج بود زن خانه بمیرد و گر اول ار و آخر اواس بود نقصان
دولت و مال شود و اگر هر دو ار باشند سردار و رئیس قوم بمیرد **قسم دوم** در
ذکر سعادت و نحوست کنهای شکانه مذکوره و حروف منحوسه در اشعار باید
دانست که اثر سعادت و نحوست کنهای شکانه مذکوره و حروف منحوسه در

ابتدای

ابتدای کلام بود باید که در ابتدای کلام کم واقع شود چنانکه مذکور شد و از
آن احتراز کنند و در کلامی که مدح کسی باشد و در دعا و جهتی که ذکر آنها بعد از آن
باید بیشتر احتیاط کنند و در دیگر اشعار اگر رعایت بکنند بهتر و الا فلا و از جمله
حروف تهجی سه حرف در ابتدای کلام بد بین است و آن نون و کاف
عجمی خفیفه و با بود و سه حرف در وسط کلام نحس است و آن سین مهمله و جیم تازی
خفیفه و را بود و سه حرف در آخر کلام بد بین است و آن جیم تازی ثقیله و تای
فوقانی ثقیله و کاف تازی خفیفه بود **فصل دوم** در بیان نشسته و آدشته و سیر و بیتاکا و
آن مشتمل است بر چهار شعبه **شعبه اول** در ذکر نشسته و آن متنوع است بدو نوع
ماترا نشسته و برن نشسته **نوع اول** در ذکر ماترا نشسته باید دانست که نشسته بفتح
نون و سکون شین معجمه و تای فوقانی ثقیله در لغت ایشان بمعنی پوشیده و غایب
بود و ماترا نشسته بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده و باقی حروف
و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده بود برای یافتن و نوشتن هر شکلی از
اشکال سی و یک کانه کنهای ماترا پرستار که در فصل سابق از این باب مذکور شد
مثلا سائلی سوال کند که از جمله اشکال سی و یک کانه کنهای ماترا پرستار از فلان
مبدا ار فلان شکل یعنی شکل اول یا غیر آن بچه صورت و ترکیب است پس از جمله اسپادی

خمسه مانزا ایستار مذکوره از هر مبدای که سوال کنند اول مانزا های مبدا مسئول
غنه را همه لکه نویسند بعد ازان بر سر لکه اول عدد یکی رقم کنند و بر لکه دوم مضاعف
ان عدد دو و نویسند و بر سر لکه سوم مجموع هر دو عدد ما قبل ان که سه باشد رقم
نمایند و علی هذا القیاس انقدر لکه که یافته شود و ان زیاده از شش نتواند بود بر سر
هر لکهی مجموع دو عدد ما قبل ان نویسند الی آخره پس برین تقدیر بر سر لکه آخر مبدا
اول که دو مانزا باشد عدد دو خواهد بود و بر سر لکه آخر مبدا دوم که سه ماترا باشد
عدد سه خواهد بود و بر سر لکه آخر مبدا سیوم که چهار ماترا باشد عدد پنج خواهد بود
و بر سر لکه آخر مبدا چهارم که پنج ماترا باشد عدد سیزده خواهد بود پس از هر مبدا
که باشد از جمله عددی که بر سر لکه آخر نوشته شد عدد شکل مسئول را نقصان کنند
یعنی اگر سوال از شکل اول باشد عدد یکی نقصان کنند و اگر از شکل دوم باشد
عدد دو نقصان کنند و علی هذا القیاس از هر شکلی که سوال بود همانقدر عدد از جمله
عددی که بر سر لکه آخرین نوشته شده نقصان کنند اگر عدد منقوص با عدد منقوص عنه
مساوی بود شکل مسئول همان لکه هاست که نوشته شده و گر مساوی نبود بعد از
نقصان عدد مذکور انچه از منقوص عنه باقی ماند انرا در ذهن نگاهدارند و بر لکههای مسطور
نظر کنند عددی که در ذهن نگاهداشته شده بر سر کدام لکه مرقوم است البته ان عدد

[illegible]

[illegible]

بر سر یک لکه مرقوم خواهد بود یا زیاده بران یعنی عدد ذهنی از عدد یک لکه حاصل
خواهد بود یا از مجموع عدد دو لکه و زیاده بران پس هر لکهی که بر سر ان حصه از حصهای
عدد ذهنی مذکور یافته شود ان لکه با لکه ما بعد خود گر گردد یعنی لکه مذکور را با لکه ما بعد
ان بخط منحرف وصل کنند بنحوی که یکطرف ان خط بطرف زیرین لکه مذکور متصل باشد
و طرف دوم خط مسطور بطرف اعلای لکه ما بعد لاحق بود مثلا سایل از شکل اول
مبدا اول که دو ماترا باشد سوال کرد اول بجای دو ماترای مبدای مذکور دو لکه
نوشتیم بعد ازان بر سر لکه اول عدد یکی رقم کردیم و بر سر لکه دوم مضاعف ان
عدد دو نوشتیم و عدد شکل اول را که یکی باشد از عدد لکه آخر که دو باشد نقصان
کردیم یکی باقی ماند انرا در ذهن نگاهداشتیم پس بر لکههای مسطوره نظر کردیم که عددی که
در ذهن نگاهداشته ام بر سر کدام لکه مرقوم است عدد ذهنی مذکور را که یکی باشد بر سر لکه
اول یافتیم ان لکه را با لکه ما بعد ان چنانکه مذکور شد بخط منحرف وصل کردیم صورت
گرهم رسید و شکل مسئول حاصل شد بدین شکل ۱۸ و برای شکل دوم مبدا مذکور عدد
شکل مسئول را که دو باشد از عدد لکه آخرین که هم دو باشد نقصان کردیم منقوص با
منقوص عنه مساوی باشد و هیچ باقی نماند شکل مسئول همان دو لکه حاصل شد یعنی بدین شکل ۱۱
و برای شکل اول مبدا دوم که سه ماترا باشد اول بجای سه ماترا مبدای مذکور سه لکه

نوشتیم و برسر لکه اول عدد یکی رقم کردیم و بر لکه دوم مضاعف ان عدد دو نوشتیم
و برسر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه ماقبل ان که سه باشد نوشتیم و چون سوال از شکل
اول بود یکی از جمله عدد لکه آخرین نقصان کردیم دو باقی ماند ازاد در ذهن نگاه داشتیم
پس لکهای مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که دو باشد بر سر کدام لکه مرقوم است
یافتیم بر سر لکه دوم ازا با لکه ما بعد ان بطریق مذکور وصل کردیم کر شد و شکل مسول
بحصول موست بدینصورت ۱۲۱ و برای شکل دوم مبدای مذکور عدد شکل مسول
را که دو باشد از عدد لکه آخرین که سه بود نقصان کردیم یکی باقی ماند ازاد در ذهن
نگاه داشتیم پس بر لکهای مسطوره نظر کردیم که عدد ذهنی که یکی باشد بر سر کدام
لکه مرقوم است یافتیم بر سر اول ازا با لکه ما بعد ان وصل کردیم کر بهم رسید شکل
مسول حاصل شد بدین شکل ۱۲۱ و برای شکل سوم مبدا مذکور عدد شکل
مسول را که سه باشد از عدد لکه آخرین که سه بود نقصان کردیم هیچ باقی
نماند شکل مسول همان سه لکه حاصل شد بدین شکل ۱۱۱ و برای شکل اول از مبدا
سیوم که چهار ماترا باشد اول بجای ماتراهای مبدا مذکور چهار لکه ثبت
کردیم بعد ازان برسر لکه اول عدد یکی نوشتیم و برسر لکه دوم مضاعف ان عدد دو
نگاشتیم و برسر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه ماقبل ان که سه باشد رقم کردیم

و برسر لکه چهارم مجموع عدد دو لکه ماقبل ان که پنج باشد نوشتیم و عدد شکل مسول
را که یکی باشد از عدد لکه اخر که پنج بود نقصان کردیم چهار باقی ماند ازاد در ذهن
نگاه داشتیم پس بر سر لکهای مسطور نظر کردیم که عدد ذهنی که چهار باشد بر سر کدام
لکه مرقوم است یافتیم بر سر لکه اول و سیوم یعنی مجموع عدد این دو لکه که یک و
سه باشد چهار می شود پس هر لکهی را با لکه ما بعد ان وصل کردیم صورت دو کرهم شد
و شکل مسول حاصل شد بدین شکل ۲۲۱۱ و برین قیاس اشکال سایر مبادی از
مبادی خمسه مذکوره یاد نوشتیم و تفصیل ان موجب تطویل است **نوع دوم** در
ذکر برن ستة باید دانست که برن ستة بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون
و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل انفس قاعده بود برای یاد
نوشتن اشکال چهارده کانه کنهای برن ستار مذکوره مثلا سایلی سوال کند
که از جمله اشکال چهارده کانه کنهای برن برستار از فلان مبدا از فلان شکل
یعنی شکل اول یا غیر ان بچه صورت و ترکیب است پس از جمله مبادی ثلثه برن
برستار مذکوره از هر مبدئی که باشد نظر کنند که سایل شکلی که سوال کرده
خیدم است از ان مبدا یعنی شکل اول است یا غیر ان پس اگر عدد شکل مسول
زوج بود یعنی جفت بود مثلا شکل دوم و چهارم و ششم و هشتم برای ان

اول یک لکه نویسند واگر فرد بود یعنی طاق بود مثل یکم وسیوم وپنجم وهفتم برای ان
اول یک کر نویسند پس اگر مبدا ار اول بود شکل مسول همان یک لکه است با یک کر
که اول ثبت شده واگر مبدا ار دوم بود پس عدد شکل مسول اگر زوج بود فبها ازا
بلاتصرف تنصیف کنند واگر فرد بود یکی بران افزوده تنصیف کنند و در هر صورت عددی
که از تنصیف حاصل شده لامحاله زوج خواهد بود یا فرد اگر زوج باشد بعد از رقمی که
اول ثبت شده یک لکه نویسند وگر فرد باشد یک کر نویسند وشکل مسول همان
دو حرف است که ثبت شده وگر مبدا ار سیوم باشد عدد تنصیفی مذکور را بار همان
دستور مکرر تنصیف کنند یعنی عدد تنصیفی مذکور اگر زوج باشد فبها ازا بلاتصرف
تنصیف کنند وگر فرد بود یکی بران افزوده تنصیف کنند وبهمان طریق عدد تنصیفی اگر زوج
باشد برای ان یک لکه نویسند وگر فرد باشد برای ان یک کر نویسند تا
انکه شکل مسول سه حرف حاصل شود مثلا سایل از شکل اول مبدا ار اول ازمبادی
ثلثه بدین پرستار که یکحرف کر باشد سوال کرد چون عدد شکل مسول فرد است برای
ان اول یک کر نوشتم وچون سوال از مبدا ار اول است شکل مسول همان
یک کر است که اول ثبت شده بدین شکل ی وشکل دوم مبدای مذکور چون
عدد شکل مسول زوج است برای ان اول یک لکه نوشتم وچون سوال از

مبدا ار اول است شکل مسول همان یک لکه است که اول ثبت شد بدین شکل د
وشکل اول مبدا ار دوم از مبادی ثلثه مذکوره که دو حرف کر باشد چون عدد
شکل مسول فرد است برای ان اول یک کر نوشتم باز چون عدد شکل مسول
فرد است یکی بران افزودیم دو شد ازا تنصیف کردیم یک شد چون عدد یک
فرد است برای ان در آخر کر اول یک کر دیگر نوشتم وچون سوال از مبدا ار دوم
است شکل مسول همان دو حرف کر است که ثبت شد بدین شکل یی وشکل
دوم مبدا ار مذکور چون عدد شکل مسول زوج است برای ان اولا یک لکه نوشتم
باز چون عدد شکل مسول زوج است ازا بلاتصرف تنصیف کردیم یک شد چون
عدد یک فرد است برای ان در آخر لکه اول یک کر نوشتم وچون سوال از مبدا ار
دوم است شکل مسول همان دو حرف یک لکه ویک کر است که ثبت شد بدین
شکل یا وعلی هذا القیاس شکل سیوم وچهارم مبدا ار مذکور وشکل اول مبدا ار
سیوم از مبادی ثلثه مذکوره چون عدد شکل مسول فرد است بران یکی افزودیم
دو شد ازا تنصیف کردیم یک شد چون عدد یک فرد است برای ان در آخر
کر اول یک کر دیگر نوشتم باز عدد تنصیفی را که یک باشد چون فرد است یکی
بران افزوده مکرر تنصیف کردیم یک شد چون عدد یک فرد است برای ان در

اخر کردوم کرد دیگر نوشتم شکل مسول سه حرف کر حاصل شدند بدین شکل ی ی ی و علی هذا القیاس
سایر اشکال مبدای مذکور **شعبه دوم** در ذکر ادشته وان متنوع است بدو نوع
ماترا ادشته وبرن ادشته **نوع اول** در بیان ماترا ادشته بباید دانست که ادشته
بضم همزه وکسر دال خفیفه وسکون شین معجمه وتای فوقانی اثقل در لغت ایشان
بمعنی ظاهر واشکارا بود وماترا ادشته بمیم ممدوده وتای فوقانی خفیفه موقوف وراء
ممدوده وباقی حروف وحرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن قاعده بود برای
دانستن هر شکلی از اشکال سی ویک گانه کنهای ماترا پرستار مذکوره که نوشته باشند
مثلا سائلی از جمله اشکال سی ویک گانه کنهای ماترا پرستار مذکوره شکلی بنویسد وپرسد
که این شکل از فلان مبدا چندم شکل است پس نظر کنند که شکل مسطور همه لکه است
یا همه کر یا مرکب از لکه وکر اگر همه لکه بود وان زیاده از هیچ شکل نتواند بود باید که بر سر لکه
اول عدد یکی بنویسند وبر سر لکه دوم مضاعف ان عدد دو رقم نمایند وگر زیاده از
دو لکه بود بر سر لکه سیوم مجموع عدد دو لکه ما قبل ان بنویسند وعلی هذا القیاس بر سر هر لکهی
مجموع عدد دو لکه ما قبل ان نویسند الی آخره پس اگر بر لکه آخرین عدد دو باشد شکل
دوم بود واگر عدد سه باشد شکل سیوم بود وبرین قیاس چنانکه شکل دوم از مبدا اول
که دو ماترا است بدین شکل بود اا وشکل سیوم از مبدا دوم که سه ماترا است بدین شکل

۱۲۳ ااا وشکل

۱۲۳
ااا وشکل پنجم از مبدای سیوم که چهار ماترا است بدین شکل اااا وشکل
هشتم از مبدای چهارم که پنج ماترا است بدین شکل ااااا وشکل سیزدهم از
مبدای پنجم که شش ماترا است بدین شکل اااااا وگر شکل مسطور همه کر
بود وان زیاده از سه شکل نتواند بود باید که اول بر سر کر عدد یکی رقم کنند بعد ازان
در زیر کر مذکور عدد دو نویسند واگر شکل مذکور زیاده از یک کر بود وبر سر کر دوم
مجموع عدد فوقانی وتحتانی کر اول که سه باشد بنویسند باز در زیر همان کر مجموع
عدد فوقانی ان وتحتانی کر ما قبل ان که پنج باشد رقم کنند وبر سر کر سیوم مجموع
عدد فوقانی وتحتانی کر ما قبل ان که هشت باشد نویسند باز در زیر ان مجموع عدد
فوقانی همان کر وعدد تحتانی کر ما قبل ان که سیزده باشد رقم نمایند پس اعدادی که
بر سر کرها مرقوم باشد مجموع انرا از جمله عدد تحتانی کر آخرین نقصان کنند انچه باقی ماند
شکل مسطور در همان مرتبه خواهد بود ودرین اشکال مذکوره زیاده از یکی باقی نتواند بود
چنانکه شکل اول از مبدای اول که دو ماترا است بدین شکل باشد ی وشکل اول
از مبدا سیوم که چهار ماترا است بدین شکل ی ی وشکل اول از مبدای پنجم که
شش ماترا است بدین شکل ی ی ی واگر شکل مسطور مرکب از لکه وکر بود چنانکه در قاعده
لکه وکر سابق ذکر یافت بهمان طریق عمل کنند یعنی بدستور سابق لکهارا اعداد بر سر

نویسند چنانکه بر سر لکه اول عدد یکی رقم کنند و بر سر لکه دوم مضاعف ان عدد دو
رقم نمایند و بر سر لکه سوم مجموع عدد دو لکه ما قبل آن نویسند و علی هذا القیاس انقدر لکه که
یافته شود بر سر هر لکهی مجموع عدد دو لکه ما قبل ان نویسند و ان در اشکال مرکبه زیاده
از چهار لکه نتواند بود و لکهی که ما قبل ان کر بود بر سر ان مجموع عدد فوقانی و تحتانی
ان کر ما قبلش نویسند فقط و لکهی که ما قبل ان لکه بود و ما قبل ان لکه ما قبلش کر بود
بر سر ان مجموع عدد لکه ما قبلش و عدد تحتانی کر ما قبل ان لکه نویسند و کرها را اعداد
در فوق و تحت نویسند چنانکه بر سر کر اول عدد یکی نویسند و در زیر ان مضاعف ان
عدد دو رقم نمایند و بر سر کر دوم مجموع عدد فوقانی و تحتانی کر ما قبلش نویسند و در زیر ان
مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد تحتانی کر ما قبلش رقم کنند و ان در اشکال مرکبه
زیاده از دو کر نتواند بود و کری که ما قبل ان یک لکه بود فقط بر سر ان مضاعف عدد
لکه ما قبلش که دو باشند نویسند و در زیر ان مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد لکه
ما قبلش نویسند و کر ما قبل ان لکه مذکور لکه دیگر باشد پس بر سر ان کر مجموع عدد بر دو
لکه ما قبلش نویسند و کر ما قبل ان لکه ما قبل کر کر بود پس بر سر ان کر مجموع عدد لکه ما قبلش
و عدد تحتانی کر ما قبل ان لکه نویسند و در زیر ان مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد
لکه ما قبلش رقم کنند پس عددی که بر سر کر مرقوم بود خواه یک کر باشد خواه دو

کرانرا

کرانرا از جمله عدد اخرین خواه ان عدد بر سر لکه مرقوم باشد خواه در زیر کر بود نقصان
کنند انچه باقی ماند شکل مسطور در همان مرتبه خواهد بود و اشکال مرکبه جمله بیست و سه است از ان
جمله مثال لکهی که ما قبل ان کر بود مثلا شکل دوم از مبدای دوم که سه ماتر است باید که
اول بر سر کر عدد یکی رقم کنند و در زیر ان مضاعف ان عدد دو نویسند و بر سر لکه
مجموع عدد فوقانی و تحتانی کر مذکور که سه باشد رقم نمایند پس چون عدد یکی را که بر سر کر
مرقوم است از جمله عدد آخرین که سه باشد و بر سر لکه مرقوم است نقصان کردند باقی ماند
دو معلوم شد که شکل در مرتبه دوم است بدین شکل [illegible] مثال لکهی که ما قبل ان لکه و
کر بود مثلا شکل چهارم از مبدای سوم که چهار ماتر است باید که اول بر سر کر عدد
یکی رقم کنند و در زیر ان مضاعف ان عدد دو نویسند و بر سر لکه ما بعد ان
مجموع عدد فوقانی و تحتانی کر مذکور که سه باشد رقم نمایند و بر سر لکه ما بعد ان لکه
مجموع عدد لکه ما قبلش و عدد تحتانی کر مذکور ان لکه که پنج باشد نویسند پس چون
عدد یکی را که بر سر کر مرقوم است از جمله عدد آخرین که پنج باشد و بر سر لکه مرقوم است
نقصان کردند چهار باقی ماند معلوم شد که شکل مسطور در مرتبه چهارم است بدین
شکل [illegible] مثال کری که ما قبل ان یک لکه بود فقط و ما بعد ان نیز یک لکه
باشد مثلا شکل سوم از مبدا مذکور باید که اول بر سر لکه عدد یکی رقم کنند و بر سر

کر مابعدان مضاعف ان عدد دو نویسند و در زیران مجموع عدد فوقانی همان
کرو عدد لکه ماقبلش که سه باشد رقم نمایند و بر سر لکه مابعدان کر مجموع عدد
فوقانی و تحتانی کر مذکور که هیچ باشد نویسند پس چون عدد دو را که بر سر کر مرقوم
است از جمله عدد آخرین که هیچ است و بر سر لکه مرقوم است نقصان کردند سه
باقی ماند معلوم شد که شکل در مرتبه سوم است بدین شکل ا۲ا مثال کری که
ماقبل ان دو لکه بود مثلا شکل دوم از مبدای مذکور باید که اول بر سر لکه عدد یکی
رقم کنند و بر سر لکه مابعدان مضاعف اند و نویسند و بر سر کر مابعدان مجموع
عدد هر دو لکه ماقبلش که سه باشد رقم نمایند و در زیران مجموع عدد فوقانی
همان کر و عدد ماقبلش که هیچ باشد نویسند پس چون ان عدد سه را که بر سر کر مرقوم
است از جمله عدد آخرین که هیچ باشد و در زیر کر مرقوم است نقصان کردند دو
باقی ماند معلوم شد که شکل در مرتبه دوم است بدین شکل ۳ا ا مثال کری که
ماقبل ان لکه و کر بود مثلا شکل دوم از مبدا ارددم که هیچ ماتر است باید که اول
بر سر کر عدد یکی رقم نمایند و در زیران مضاعف ان عدد دو نویسند و بر سر
لکه مابعدان مجموع عدد فوقانی و تحتانی کر ماقبلش که سه باشد نویسند و بر سر کر مابعد
ان مجموع عدد لکه ماقبلش و عدد تحتانی کر ماقبل ان لکه که هیچ باشد رقم کنند

و در زیر

و در زیران مجموع عدد فوقانی همان کر و عدد لکه ماقبلش که هشت باشد نویسند
پس چون عدد شش را که بر سر دو کر مرقوم است از جمله اعداد آخرین که هشت باشد و
در زیر کر مرقوم است نقصان کردند دو باقی ماند معلوم شد که شکل در مرتبه دوم است
بدین شکل ۴۵ا **نوع دوم در ذکر برن آدشته** بباید دانست که برن ادشته
بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح
اهل این فن قاعده بود برای دانستن هر شکلی از اشکال چهارده گانه کنهای
برن پرستار که نوشته باشند چنانکه در ما تر ا ادشته گذشت پس نظر کنند که شکل
مسطور همه لکه است یا همه کر یا مرکب از لکه و کر اگر همه لکه بود باید که بر لکه اول عدد
یکی رقم کنند و کر مابعدان لکه دیگر بود بر سران مضاعف عدد اول که دو باشد نویسند
و علی هذا القیاس بر سر لکهی که یافته شود مضاعف عدد ماقبل ان نویسند الی آخره
پس عدد همه لکها را بشمارند و بر مجموع عدد لکها یکی بیفزایند انچه حاصل شود شکل مسطور
در همان مرتبه خواهد بود یعنی اگر دو حاصل شود شکل دوم بود و اگر چهار حاصل شود
شکل چهارم بود و گر هشت حاصل شود شکل هشتم بود چنانکه شکل دوم از مبدای
اول که یک حرف لکه است بدین شکل بود ا و شکل چهارم از مبدا اردوم که دو حرف
لکه است بدین شکل ا ا و شکل هشتم از مبدای سوم که سه حرف لکه است بدین شکل

ا ا ا واگر شکل مسطور همه گر بود بر سر گر اول عدد یکی رقم کنند اگر مابعد ان گر دیگر بود
شکل مسطور در هر مرتبه همان عدد باشد که اول مرقوم شد یعنی شکل در مرتبه اول بود و اگر
مابعد گر اول گر دیگر بود بر سر هر گر مضاعف عدد ماقبل ان نویسند پس عدد یک گر
سابق با مجموع اعداد گرهای سابقه را از عدد گر آخرین نقصان کنند انچه باقی ماند شکل
مسطور در ان مرتبه بود و درین صورت باقی جز یکی نتواند بود پس شکل مسطور در مرتبه اول
بود چنانکه شکل اول مبدا اول بدین شکل بود ی و شکل اول مبدای دوم بدین شکل
ی ی و شکل اول مبدا سوم بدین شکل ی ی ی واگر شکل مسطور مرکب از لگه و گر بود
بطریقی که سابق مذکور شد بر سر حرف اول عدد یکی رقم کنند و بر سر حرف دوم مضاعف
عدد اول نویسند الی آخره پس اعدادی که بر سر لگهای شکل مسطور نوشته باشند و ان را داده
از دو لگه نتواند بود همه را جمع کنند و یکی بر ان مجموع بیفزایند انچه حاصل شود شکل مسطور
در ان مرتبه بود یعنی بعد از افزودن یکی اگر دو حاصل شود شکل دوم بود و اگر سه حاصل
شود شکل سوم بود و برین قیاس چنانکه شکل دوم مبدا دوم بدین شکل بود ی ا و شکل
سوم مبدای مذکور بدین شکل ا ی و شکل مبدا سوم بدین شکل ی ی ا و شکل سوم
مبدای مذکور ی ا ی و شکل چهارم مبدای مذکور بدین شکل ی ا ا و علی هذا القیاس سایر
اشکال **شعبه سیوم** در بیان بر بسم مکسور و های مجهول و را و ان متنوع است بدو نوع

ماترا

ماترا امیر و برن میر **نوع اول** در ذکر ماترا امیر باید دانست که ماترا امیر بمیم ممدوده و
تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده و باقی حروف و حرکات مذکوره در
اصطلاح اهل این فن مجملی بود برای دانستن اشکال سی و یک گانه کهنهای ماترا پستار
از مبادی خمسه و قاعده انچنانست که اول پنج خانه سازند بر هم در طول و خانه
اول را که بالای همه است خانه دو ماترا که یک گر باشد و مبدا اول است اعتبار
کنند و خانه دوم را که در زیر اوست خانه سه ماترا که یک لگه و یک گر بود و مبدای دوم است
اعتبار نمایند و خانه سوم را که در زیر خانه دوم است خانه چهار ماترا که دو گر باشد و
مبدا سوم است اعتبار کنند و خانه چهارم را که در زیر خانه سیوم است خانه پنج
ماترا که یک لگه و دو گر باشد و مبدا چهارم است اعتبار کنند و خانه پنجم که در زیر خانهاست
خانه شش ماترا که سه گر باشد و مبدای پنجم است اعتبار نمایند و برین تقدیر برای
هر مبدا از مبادی خمسه بترتیب مذکور خانه معین شده پس در خانهای معینه
ماتراهای که زوج اند مثل دو و چهار و شش رقم یکی ثبت کنند و ان علامت سر گر
یعنی همه گر و سره بفتح سین مهمله و سکون را و بای موحده ثقیله در لغت ایشان بمعنی همه و
تمام بود و در خانهای سر خانه اول در جمیع شکلهای ماتراهای که زوج اند خانه سر
گر است و عدد یکی در ان خانه اشاره بران است که از جمله اشکال ان مبدا

یک شکل سر به گر است پس پهلوی خانه اول که خانه دو ماترا باشد جانب راستای
کات خانه دیگر رسم کنند و دران نیز رقم یکی نویسند وان علامت سر به لگه بود یعنی
همه لگه و خانه آخر در جمیع شکلهای هر خانه سر به لگه است و عدد یکی دران خانه اشاره
بران است که از جمله اشکال ان مبدا ر یک شکل سر به لگه است پس مبدای اول که
دو ماترا باشد دو شکل دارد یکی سر به گر که یک گر باشد دوم سر به لگه که دو لگه باشد
پس آمدیم بر سر مبدا ر دوم که سه ماترا باشد و قاعده انجیان است که در خانه دوم
خانه طولی مذکور مجموع عدد دو خانه مبدا ر اول که سابق مذکور شد وان دو تواند
بود ثبت کنند وان عدد اشارت بر انست که مبدا ر دوم در دو شکل یک یک گرد دارد
بعد ازان پهلوی خانه مبدا ر مذکور بجانب راستای خانه دیگر رسم کنند و دران رقم
یکی ثبت کنند وان عدد اشارت بر انست که در مبدای مذکور یک شکل سر به لگه
است پس برین تقدیر مبدای دوم که سه ماترا باشد سه شکل دارد و ازان جمله در
دو شکل یک یک گر دارد و در یک شکل همه لگه دارد پس پهلوی خانه مبدا ر سوم که چهار
ماترا باشد بجانب راستا خانه دیگر رسم کنند و دران خانه مجموع عدد دو خانه مبدا ر
دوم وان عدد سه تواند بود ثبت کنند و العدد اشارت بر انست که مبدای سوم در
سه شکل یک یک گر دارد پس پهلوی خانه مذکور بجانب راستا خانه دیگر رسم کنند

ودرانخانه

و دران خانه عدد یکی رقم نمایند و العدد اشاره بران است که در مبدای مذکور یک شکل
سر به لگه است پس برین تقدیر مبدا ر مذکور پنج شکل دارد از انجمله یک شکل سر به گر است
که دو گر باشد و در سه شکل یک یک گر بود و یک شکل سر به لگه است که چهار لگه باشند و
پوشیده نماند که در شکلهای هر مطلق از هر مبدای که باشد عدد خانه مقدم اشارت بر
شکلی است که دران شکل گر بیشتر بود بنسبت شکلهای دیگر ازان مبدا و عدد خانه
موخر اشارت بر شکلی است که دران شکل گر کمتر بود بنسبت شکلهای دیگر ازان مبدا
چنانکه در خانه اول و دوم از مبدا ر مذکور گذشت پس در خانه مبدا ر چهارم که پنج
ماترا باشد مجموع عدد دو خانه ما فوق ان که یکی خانه مبدا ر سوم و دیگر خانه مبدا ر دوم باشد
وان سه تواند بود ثبت کنند وان عدد اشارت بر انست که مبدای چهارم در
سه شکل دو دو گر دارد پس پهلوی خانه مبدا ر مذکور بجانب راستا خانه دیگر رسم کنند و در
ان خانه پهلوی مجموع عدد دو خانه ما فوق ان که یکی خانه مبدا ر سوم و دیگر خانه پهلوی
ان باشد وان عدد چهار تواند بود ثبت کنند وان عدد اشارت بر انست که مبدا ر
مذکور در چهار شکل یک یک گر دارد پس پهلوی خانه مذکور جانب راستا خانه دیگر رسم کنند و
دران خانه عدد یکی رقم نمایند وان عدد اشارت بر انست که از جمله اشکال مبدا ر مذکور
یک سر به لگه است پس برین تقدیر مبدا ر چهارم هشت شکل دارد از انجمله در سه شکل ان

دو دو کر بود و در چهار شکل یک یک کر و دریکی سر به لکه بود که هیچ لکه نباشد پس پهلوی
خانه مبدا پنجم که شش تا ترا باشد بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه مجموع
عدد دو خانه ما فوق ان که یکی خانه مبدا چهارم است و دیگر خانه پهلوی ان باشد و ان
عدد هفت تواند بود و بعد از نقصان یک شش ثبت کنند و ان عدد اشارت برانست
که مبدا پنجم در شش شکل دو دو کر دارد پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم
کنند و دران خانه مجموع عدد دو خانه ما فوق ان که یکی خانه پهلوی مبدا چهارم بود و دیگر خانه
مابعد ان که خانه سر به لکه باشد و ان عدد پنج تواند بود ثبت کنند و ان عدد اشارت
برانست که در مبدا پنجم پنج شکل یک یک کر دارد پس پهلوی خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر
رسم کنند و دران خانه عدد یکی نویسند و ان عدد اشارت برانست که در مبدا پنجم یک
شکل سر به لکه است پس برین تقدیر مبدا پنجم سیزده شکل دارد یکی سر به کر و یکی سر به لکه و در
شش شکل دو دو کر بود و در پنج شکل یک یک کر باشد و شبکه سی و یک شکل کنهای باز را
بر ستار از مبادی خمسه مذکوره اینست

١	١		
٢	١		
١	٣	١	
٣	٤	١	
١	٦	٥	١

نوع دوم

نوع دوم در ذکر برن میر باید دانست که برن میر بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون
موقوف و باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مجملی بود و برای دانستن
اشکال چهارده گانه کنهای این بر ستار از مبادی ثلثه و قاعده اینچنان است که او
سه خانه سازند زیر هم در طول پس خانه اول را که بالای همه است خانه یک حرف اعتبار
کنند و خانه دوم را خانه دو حرف و خانه سوم را خانه سه حرف اعتبار نمایند پس در
هر خانه از سه خانه مذکور عدد یکی رقم کنند و ان علامت سر به کر است بعد از ان
پهلوی خانه مبدا اول که بالای همه است بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه
نیز عدد یکی رقم کنند و ان علامت سر به لکه است و برین تقدیر مبدای اول که یک حرف
کر باشد دو شکل دارد یکی سر به کر که یک کر باشد دوم سر به لکه که یک لکه بود پس پهلوی
خانه مبدا دوم بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه مجموع عدد دو خانه ما فوق
ان که یکی خانه مبدا اول و دوم خانه پهلوی ان باشد و ان عدد دو تواند بود ثبت
کنند و این عدد اشارت برانست که مبدا دوم در دو شکل یک یک کر دارد پس
به پهلوی خانه مذکور جانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه عدد یکی رقم کنند و
ان علامت سر به لکه است پس برین تقدیر مبدا دوم چهار شکل دارد یکی سر به لکه که
دو لکه باشد و یکی سر به کر که دو کر باشد و در دو شکل یک یک کر بود پس به پهلوی خانه

مبدا سوم بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه مجموع عدد دو خانه ما فوق
ان که یکی خانه مبدا دوم و دیگر خانه پهلوی ان باشد و ان عدد سه تواند بود ثبت کنند
و ان عدد اشارت بر انست که مبدا سوم در سه شکل دو دو گر دارد و بس پهلوی
خانه مذکور بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه مجموع عدد دو خانه بالا فوق
ان که یکی خانه پهلوی مبدا دوم بود و دیگر خانه ما بعد ان که خانه سرلگه باشد و ان نیز
عدد سه تواند بود ثبت کنند و ان عدد اشارت بر انست که مبدا مذکور در سه شکل
یکیک گر دارد و بس پهلوی خانه مذکوره بجانب راست خانه دیگر رسم کنند و دران خانه عدد
یکی رقم کنند و ان علامت سرلگه است پس برین تقدیر مبدا سوم هشت شکل دارد یکی
سرگر که سه گر باشند و یکی سرلگه که سه لگه باشند و در سه شکل دو دو گر بود و در سه شکل
یکیک گر باشد و شبکه اشکال چهارده خانه کهنهای این پرستار از مبادی ثلثه اینست

۱	۱		
۱	۲	۱	
۱	۳	۳	۱

شعبه چهارم در بیان تیتاکا بفتح بای عجمی خفیفه و تای
فوقانی و کاف تازی خفیفه ممدود و تبیین و ان متنوع
است به دو نوع ماترا تیاکا و برن تیاکا **نوع اول** در ذکر ماترا تیاکا باید دانست که
ماترا تیاکا بمیم ممدوده و تای فوقانی خفیفه موقوف و رای ممدوده و باقی حروف و
حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این فن مفصلی بود برای دانستن اشکال اسی و

یکگانه

یک گانه کهنهای ماترا پرستار از مبادی خمسه و قاعده کلیه اینجا انست که برای
اشکال هر مبدا شبکه رسم کنند و خانهای ان شبکه بعدد ماترا تیایی مبدای مذکور
کشند مثلا از برای مبدا اول که دو ماترا باشد دو خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و
در خانه اول عدد یکی رقم کنند و این خانه در جمیع شبکها تیاکا از مبادی که ماتراهای
زوج دارند خانه سرگر است و در خانه دوم مضاعف ان که دو باشد بنویسند و ان بعدد
دو اشاره بر دو چیز است اول انکه مبدای اول دو شکل دارد دوم انکه شکل دوم
ان سرلگه است و خانه آخر در جمیع شبکها خواه سر باشد خواه تیاکا خانه سرلگه
است پس برین تقدیر مبدا اول کهنهای ماترا پرستار دو شکل دارد اول سرگر
که یک گر باشد دوم سرلگه که دو لگه باشند و عدد یک در خانه اول اشارت بر ان
است که شکل اول مبدا مذکور سرگر است و عدد دو در خانه دوم اشارت بر انست
که شکل دوم ان سرلگه است و شبکه مبدا مذکور اینست

۱	۲

و برای
مبدا دوم که سه ماترا باشد سه خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول
عدد یکی رقم کنند و در خانه دوم مضاعف ان که دو باشد بنویسند و در خانه سوم مجموع
عدد دو خانه ما قبل ان که سه باشد ثبت کنند و ان عدد سه اشارت بر دو چیز
است اول انکه مبدا دوم سه شکل دارد دوم انکه شکل سوم ان سرلگه است

پس بر این تقدیر مبدا دوم سه شکل دارد و از جمله سه شکل اول و دوم یکیک کردار دو

شکل سوم سه لکه است که سه لکه باشند و شبکه مبدا مذکور اینست

۱	۲	۳

و برای مبدا سوم که چهار ماترا باشد چهار خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول

عدد یکی رقم کنند و در خانه دوم مضاعف خانه اول که دو باشد بنویسند و در خانه سوم

مجموع عدد هر دو خانه ماقبل ان که سه باشد ثبت کنند و علی هذا القیاس در هر خانه

که یافته شود مجموع عدد دو خانه ماقبل ان نویسند و این قاعده در جمیع خانهای عرضی

شبکهای ماترا پتا کا جاریست پس در خانه اخیر مبدا مذکور عدد پنج تواند بود و این

عدد اخیر اشارت بر انست که مبدا سوم پنج شکل دارد و نیز اشارت بران است

که شکل پنجم ان سه لکه است زیرا که در هر شبکه از شبکهای پرستار کا خانه اخیر برای

شکل سه لکه معین شده پس در زیر خانه دوم از چهار خانه عرضی مذکور که دران

عدد دو مرقوم است دو خانه دیگر زیر هم در طول رسم کنند و در خانه اول از دو خانه

طولی مذکور مجموع عدد دو خانه مافوق ان که یکی خانه اول بود از چهار خانه عرضی و

دیگر خانه دوم باشد از خانهای مذکور و ان جمله عدد سه تواند بود ثبت کنند بعد

ازان در خانه دوم از دو خانه طولی مذکور مجموع عدد دو خانه که یکی خانه مافوق ان

باشد و دیگر خانه اول بود از چهار خانه عرضی مذکور و ان جمله عدد چهار تواند بود ثبت کنند

پس خانه

پس خانه دوم از چهار خانه عرضی مذکور تا دو خانه طولی که در زیر اوست سه خانه تواند

بود و اعداد این خانها اشارت بر انست که مبدا سوم از جمله پنج شکل در شکل دوم

و سوم و چهارم یکیک کردار دو در خانه اول از چهار خانه عرضی که خانه سه گرا است عدد

یکی مرقوم است و این عدد یک اشارت بر انست که از مبدای مذکور شکل اول سه گرا

است و در خانه چهارم از خانه های عرضی که خانه سه لکه است و عدد پنجم مرقوم است و

این عدد اشارت بر انست که از مبدای شکل پنجم سه لکه است و عدد خانه سوم از

خانه های عرضی که سه باشد معطل است بجهت انکه در خانه طولی بعمل آمده و شبکه مذکور اینست

۵	۳	۲	۱
		۳	
		۴	

و برای مبدای چهارم که پنج ماترا باشد پنج خانه پهلوی هم

بعرض رسم کنند و چنانکه در مبدا سابق گذشت در خانه های مسطور اعداد بنویسند

تا انکه در خانه پنجم عدد هشت نوشته شود و ان عدد اشارت بر انست که مبدای

چهارم هشت شکل دارد و نیز اشارت بر انست که شکل هشتم از مبدای مذکور

سه لکه است بعد ازان در زیر خانه اول که عدد یکی دران مرقوم است دو خانه

دیگر در زیر هم بطول رسم کنند و در خانه اول از دو خانه طولی مذکور ضعف عدد خانه

مافوق ان که خانه اول بود و ان دو تواند بود ثبت کنند پس در خانه دوم از

دو خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه مافوق ان که دران عدد دو مرقوم است

و عدد خانه دوم از پنج خانه عرضی که دران نیز عدد دو مرقوم است وان جمله چهار
تواند بود رقم کنند و خانه اول با دو خانه طولی که در زیر اوست سه خانه در طول میشود
و اعداد سه خانه مذکور اشارت بر انست که در مبدا چهارم شکل اول و دوم و چهارم
دو دو کرد دارد بعد ازان در زیر خانه سوم از پنج خانه عرضی که عدد سه دران مرقوم
است سه خانه دیگر زیر هم در طول رسم کنند و در خانه اول از سه خانه طولی مذکور
مجموع عدد خانه دوم و سیوم از پنج خانه عرضی مذکور و الجمله پنج تواند بود ثبت
کنند و در خانه دوم از سه خانه طولی مذکور مجموع عدد خانه ما فوق ان که عدد پنج دران
مرقوم است و عدد خانه اول از پنج خانه عرضی که عدد یکی دران مسطور است و
ان جمله شش تواند بود ثبت کنند و در خانه سوم از سه خانه طولی مذکور مجموع عدد
خانه ما فوق ان که عدد شش دران مرقوم است و عدد خانه اول از پنج خانه
عرضی که عدد یکی دران مسطور است و الجمله هفت تواند بود ثبت کنند پس خانه
سوم از پنج خانه عرضی با این سه خانه طولی که در زیر اوست چهار خانه در طول
میشود و اعداد خانهای مذکور اشارت بر انست که در مبدا چهارم شکل سوم
و پنجم و ششم و هفتم یکیک کرد دارد و در خانه آخر از پنج خانه عرضی که خانه سرلکه
است عدد هشت مرقوم است و این عدد اشارت بر انست که مبدا چهارم

هشت

هشت شکل دارد و نیز اشارت بر انست که شکل هشتم و چهارم از پنج خانه عرضی معطل
است بجهة انکه عدد خانه دوم که دو باشد در خانه دوم از مبدا مذکور سرلکه است و
عدد خانه دوم از سه خانه طولی بعمل آمده و عدد خانه چهارم که پنج باشد نیز در دوم از
چهار خانه طولی بعمل آمده و پوشیده نماند که در جمیع شکلهای بنا کار از هر مبدا که باشد
اعداد خانهای مقدم اشارت بر اشکال است که دران شکلها کثیر تر بود به نسبت
شکلهای دیگر ازان مبدا و اعداد خانهای موخر اشارت بر اشکالی است که
دران شکلها کمتر بود به نسبت بدیگر اشکال ازان مبدا چنانکه در سه خانه و چهار خانه
طولی از شبکه مبدا مذکور گذشت و شبکه مبدای مذکور اینست

١	٢	٣	٥	٨
٢		٥		
٤		٦		
		٧		

و برای مبدای پنجم که شش تارا باشد اول شش خانه
پهلوی هم بعرض رسم کنند و دران خانها بطریق معهود
اعداد نویسند تا انکه در خانه ششم عدد سیزده نوشته
شود و اینجا سرلکه بود و عدد مذکور دران خانه اشارت بر انست که مبدای
پنجم سیزده شکل دارد و نیز اشاره بر انست که شکل سیزدهم مبدای مذکور سرلکه
است پس در زیر خانه دوم از شش خانه عرضی مذکور که عدد دو دران مرقوم
است پنج خانه دیگر زیر هم بطول رسم کنند و در خانه اول از پنج خانه طولی مذکور

[illegible] و عدد خانه دوم

مجموع عدد خانه اول و دوم از شش خانه عرضی وان جمله سه تواند بود ثبت کنند و در خانه
دوم از پنج خانه طولی مجموع عدد خانه ما فوق ان که دران عدد سه مرقوم است و عدد
خانه اول از شش خانه عرضی که دران عدد یکی مرقوم است وانجمله چهار تواند بود ثبت
کنند و در خانه سیوم از پنج خانه طولی مجموع عدد خانه ما فوق ان که عدد چهار دران
مرقوم است و عدد خانه دوم از شش خانه عرضی که عدد دو دران مسطور است و
انجمله شش تواند بود ثبت کنند و در خانه چهارم از پنج خانه طولی مجموع عدد خانه
فوق ان که عدد شش دران مرقوم است و عدد خانه اول از شش خانه عرضی
که عدد یکی دران مسطور است وانجمله هفت تواند بود ثبت نمایند و در خانه پنجم از
خانهای طولی که زیر همه خانهاست مجموع عدد فوق ان که عدد هفت دران
مرقوم است و عدد خانه دوم از شش خانه عرضی که عدد دو دران مسطور است و
انجمله نه تواند بود ثبت کنند پس خانه دوم از شش خانه عرضی با پنج خانه زیرین
خود شش خانه در طول میشود و اعداد خانهای مذکوره اشارت بر انست که در
مبدا پنجم شکل دوم و سیوم و چهارم و ششم و هفتم و نهم دو دو گرد دارد و بعد از ان
در زیر خانه چهارم از شش خانه عرضی مذکور که عدد پنج دران مرقوم است چهار
خانه دیگر زیر هم در طول کشند و در خانه اول از چهار خانه طولی مذکور مجموع عدد

خانه

خانه ما فوق ان که عدد پنج دران مرقوم است و عدد خانه سیوم از شش خانه عرضی
که عدد سه دران مسطور است وان جمله هشت تواند بود ثبت نمایند و در خانه
دوم از چهار خانه طولی مجموع عدد فوق ان که عدد هشت دران مرقوم است و
عدد خانه دوم از شش خانه عرضی که عدد دو دران مسطور است وان جمله ده تواند
بود ثبت کنند و در خانه سیوم از چهار خانه طولی مجموع عدد خانه ما فوق ان که عدد
ده دران مرقوم است و عدد خانه اول از شش خانه عرضی که عدد یکی در ان
مسطور است وانجمله یازده تواند بود ثبت نمایند و در خانه چهارم از خانهای طولی
که در زیر همه خانهاست مجموع عدد خانه فوق ان که عدد یازده دران مرقوم
است و عدد خانه اول از شش خانه عرضی که دران عدد یکی مرقوم است وانجمله دوازده
تواند بود ثبت کنند پس خانه چهارم از شش خانه عرضی با چهار خانه زیرین خود
پنج خانه در طول میشود و اعداد این خانهای پنجگانه اشاره بر انست که در مبدا
مذکور شکل پنجم و هشتم و دهم و یازدهم و دوازدهم یک گرد دارد و در خانه اول
از شش خانه عرضی که خانه سر بگر است عدد یکی مرقوم است وان عدد اشاره
بر انست که در مبدای مذکور شکل اول سر بگر است و در خانه ششم از خانهای
عرضی که خانه سر بلکه است عدد سیزده مرقوم است وان عدد اشاره بر انست که

در مبدا ار مذکور شکل سیزدهم سرسلکه است و عدد خانه سوم و هفتم از سیزده خانه عرضی معطل
است بجهة آنکه عدد خانه سوم که سه باشد در خانه دوم از شش خانه طولی بعمل آمده و عدد خانه
هفتم که هشت باشد نیز در خانه دوم از پنج خانه طولی بعمل آمده و شبکه مبدای مذکور اینست

١	٢	٣	٥	٨	١٣
	٣		٨		
	٤		١٠		
	٦		١١		
	٧		١٢		
	٩				

نوع دوم در ذکر بن بتاکا بباید دانست که بن
بتاکا بفتح بای موحده خفیفه و سکون را و نون موقوف و
باقی حروف و حرکات مذکوره در اصطلاح اهل این
فن مفصلی بود برای دانستن هر شکلی از اشکال چهارده گانه گنهای بن بستار
از مبادی ثلثه و قاعده کلیه انجانست که برای هر مبدا ار شبکه رسم کنند و خانهای
ان شبکه یکخانه زیاده از حرف آن مبدا گشته مثلا برای مبدای اول که یک گر
باشد دو خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند و در خانه اول عدد یکی رقم کنند و در خا
دوم مضاعف عدد خانه اول که دو باشد بنویسند و عدد خانه اول که یکی باشد
اشاره بر انست که شکل اول مبدا ار مذکور سرسه گر است و عدد خانه آخر که دو باشد
اشاره بر دو حرف است اول آنکه مبدا ار مذکور دو شکل دارد دوم آنکه شکل دوم مبدا ار مذکور
سرسه لگه است و در جمیع شکلهای بن بتاکا خانه اول خانه سرسه گر است و خانه آخر
خانه سرسه لگه و عدد خانه آخر اشاره بدو حرف است اول اشاره بر عدد اشکال

ان مبدا

ان مبدا است دوم اشاره بر شکل سرلگه است و شبکه مذکور اینست

١	٢

و برای مبدای دوم که دو گر باشد سه خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند بطریق مذکور که
در مبدا ار اول گذشت در خانه اول عدد یکی نویسند و ان عدد در خانه اول بنا بر
قاعده کلیه که در مبدای اول مذکور شد اشاره بر انست که شکل اول مبدا ار دوم
سرسه گر است بعد از ان در هر خانه که یافته شود مضاعف عدد خانه ماقبل ان
نویسند تا آنکه در خانه سیوم عدد چهار نوشته شود و ان عدد بنا بر قاعده مذکور اشاره
بر دو حرف است اول آنکه مبدا ار دوم چهار شکل دارد دوم آنکه شکل چهارم مبدای مذکور
سرسه لگه است پس در زیر خانه دوم از سه خانه عرضی مذکور خانه دیگر بطول رسم کنند و در ان
خانه مجموع عدد خانه اول و دوم و ان سه تواند بود ثبت کنند پس خانه دوم از سه خانه
عرضی با یک خانه زیرین خود دو خانه در طول میشود و اعداد این دو خانه اشاره
بر انست که شکل دوم و سوم مبدای مذکور یک لگه یک گر دارد و شبکه مبدای مذکور اینست

١	٢	٤
	٣	

و برای مبدا ار سوم که سه گر باشد چهار خانه پهلوی هم بعرض رسم کنند
و در خانه اول عدد یکی نویسند و ان بنا بر قاعده کلیه اشاره بر انست که شکل مبدا ار
سوم سرسه گر است بعد از ان در هر خانه مضاعف عدد خانه ماقبل ان نویسند تا آنکه
در چهارم خانه عدد هشت نوشته شود و ان عدد بنا بر قاعده مذکور اشاره بر دو حرف

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Title:
Tuhfat al-Hind

Date:
1197 [1784?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23352

File Description:
Part 2